

کتاب سوم دین گورد

(درسنامه دین مژده ای)

تدوین کنندگان پیشین

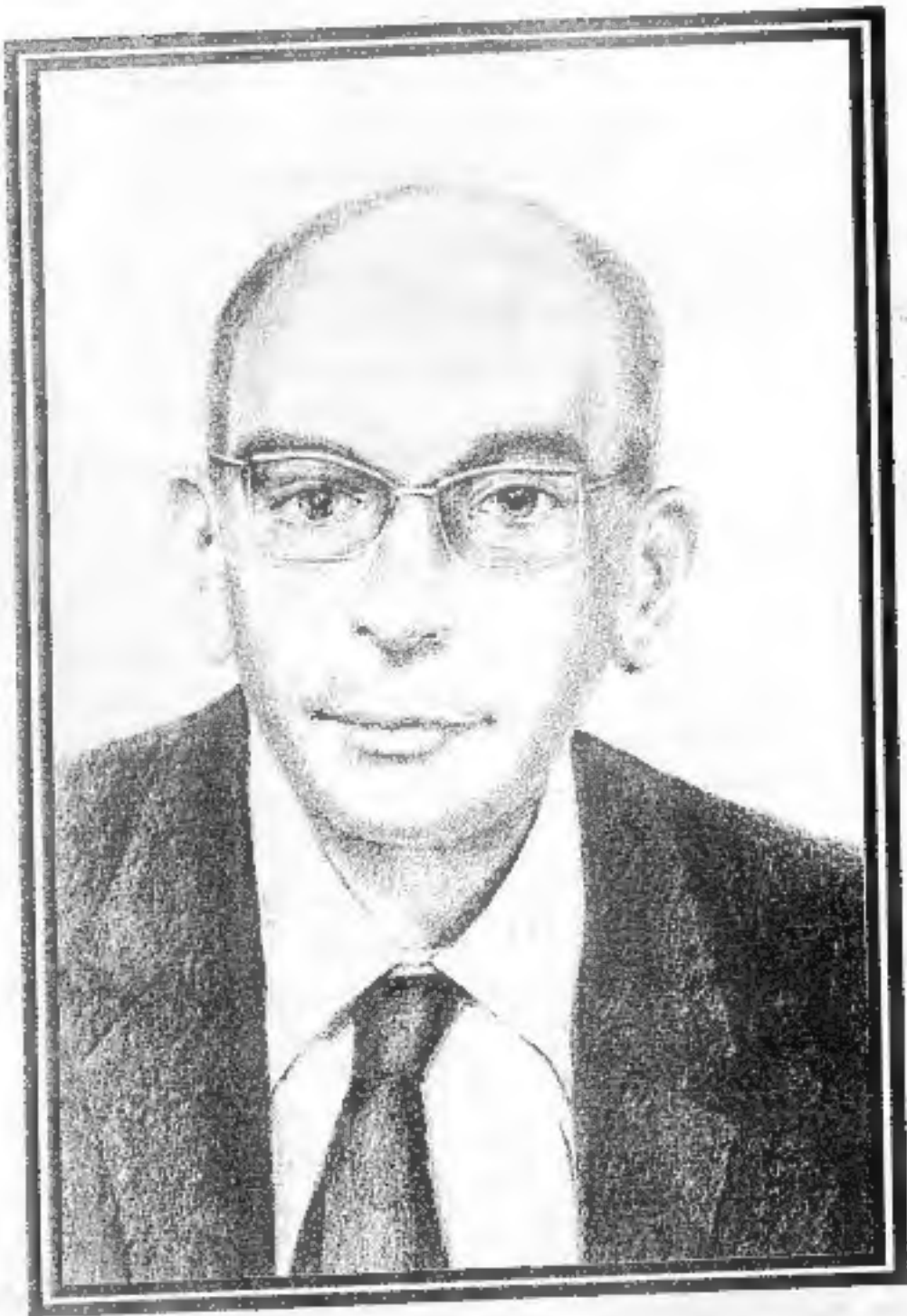
آذر قرانیچ پسر فرخزاده، و آذر یار پسر امین

دفتر دوم: ۱۱۹۹ - ۱۱۱۳

آراستاری، آوانویسی، یادداشت‌ها و ترجمه

از

فریدون فضیلت



ژان پیر نومناش (1902 - 1973) Jean Pierre de Menasce

فرهنگ پژوه، ایران شناس، بهلوی دان،

گزارنده ی کتاب سوم دین کرد

کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران

دین کرد. کتاب سوم
کتاب سوم دین کرد (فرش نامدی دیس مزدایی) آواستاری، آوانویسی و
یادداشت‌ها و ترجمه / مترجم فریدون فضیلت. - تهران: فرهنگ دهمدا، ۱۳۸۱ -

ج

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات قبلی.
دفتر دوم کتاب، توسط انتشارات مهرآیین به چاپ رسیده است.
مترجمان: دفتر یکم = ۱۱۲، مترجمان: دفتر دوم = ۱۹۲ - ۱۱۳.
[۱۸۲]، [۳۱۶ + ۳۹۴] ص.

ج. ۲ (چاپ اول): ۱۳۸۲ / ISBN 964-6539-40-8

۱. ادبیات پهلوی، ۲. زردشتی، الف. فضیلت، فریدون، ۱۳۳۸

مترجم: پ. عتوان.

۸۶ / ۰۷

PIR ۲۰۶۵ / ۵۹

۱۳۸۱

۱۱۲۵۵ - ۸۱

کتابخانه ملی ایران

کتاب سوم دین کرد

تدوین کنندگان پیشین: آذرفرینخ پسر قورخزاد، آذوباد پسر امید.

دفتر دوم: ۱۹۴ - ۱۱۳

آواستاری، آوانویسی، یادداشت‌ها و ترجمه: فریدون فضیلت.

مدیر چاپ و تولید: بیوک رضایی	آفرینش نگاره: فرانک رفیع فر
لیتر گرافی: علمی و فرهنگی کتبه	چاپخانه: علمی و فرهنگی کتبه
صحافی: سیدین	چاپ: نفیست / ۱۳۸۲
شمارگان (تیراژ): ۱۰۰۰	بها: ۷۵۰۰ تومان
آفرینش برگزیده نگارگری (گرافیکی): بهنام آقازاده	ناشر: انتشارات مهرآیین
شابک: ۹۶۴-۶۵۳۹-۴۰-۸	ISBN: 964-6539-40-8

نشانی: تهران، میدان انقلاب، رویه روی دبیرخانه‌های دانشگاه.

مزمسه‌ی فرهنگی کتاب شهر ایران (الندیر)، حرفه‌ی شماره‌ی ۱۲.

تلفن: ۸۰۶۸۲۷۹

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

کتاب سوم دین کرد

ملازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

موقوفه

دکتر محمد علی دهقانی

متنی به زبان پهلوی

سرسختانی چند در باره‌ی:

اخلاق آیینیک، تکوین جهان، پزشکی،
اخترشناسی، دیس‌دانشناسی (=فقه)،
حکمت خسروانی، کلام، فلسفه، حقوق
مدنی، کسان اسطوره‌ای و.....

آراستاری، آوانویسی، یادداشت‌ها و ترجمه
بر اساس دین کرد چاپ مَدَن.

از

فریدون فضیلت

انتشارات مهرآیین

تهران: ۱۳۸۴



فهرست

۱۴	مسخن ناشر
۱۵	پیش‌گفتار مترجم
۱	کرده‌ی صد و سیزدهم (درباره‌ی پیش‌استوار بر دین مزدایی)
۳	کرده‌ی صد و چهاردهم (درباره‌ی رستگاری پایانی و نابودی زدارمینو)
۸	کرده‌ی صد و پانزدهم (درباره‌ی سرآمدن فرجام نیک کارها)
۹	کرده‌ی صد و شانزدهم (درباره‌ی ایزد پاسبان هوش و خرد)
۱۱	کرده‌ی صد و هفدهم (درباره‌ی سخنان راهنمای بیگانه‌ها)
۱۳	کرده‌ی صد و هجدهم (درباره‌ی شیوه‌ی بدست آوردن شهریار)
۱۴	کرده‌ی صد و نوزدهم (درباره‌ی چند گلوله آشکار در دو-بیتی بودن جهان)
۱۸	کرده‌ی صد و بیستم (درباره‌ی شگفتی آفرینی اورمزد جهان‌آفرین)
۲۰	کرده‌ی صد و بیست و یکم (درباره‌ی اراده و اندازه‌شناسی اورمزد)
۲۲	کرده‌ی صد و بیست و دوم (چند نکته درباره‌ی به‌دینی و بددینی)
۲۷	کرده‌ی صد و بیست و سوم (بیست‌ونه پرسش و پاسخ درباره‌ی جهان)
۲۸	کرده‌ی صد و بیست و چهارم (درباره‌ی رزم گیاهانی)
۵۰	کرده‌ی صد و بیست و پنجم (درباره‌ی شایستگی راهنمایی بددینان به به‌دینی)
۵۲	کرده‌ی صد و بیست و ششم (در دو-بیتی بودن انکارناپذیر جهان)
۵۹	کرده‌ی صد و بیست و هفتم (درباره‌ی بن‌وگوهر بی‌نیاز از هر چیز)
۶۰	کرده‌ی صد و بیست و هشتم (درباره‌ی آسایش پایانی زندگی مردمان)
۶۲	کرده‌ی صد و بیست و نهم (درباره‌ی سویی سنگین‌ترین نبرد زدارمینو)
۶۲	کرده‌ی صد و سی‌ام (درباره‌ی بن‌وگوهر برترین)
۶۷	کرده‌ی صد و سی و یکم (درباره‌ی پیش‌بایست‌های آگاهی رساوینده)
۶۹	کرده‌ی صد و سی و دوم (ادامه‌ی بحث وجود و تجلی وجود)

به شادی روان گزارشگران سده‌ها و سالیان دین‌گرد:

آذرباد یاوندان،
 آذر فرزند پسر فرخزاد،
 آذرباد پسر امید،
 آذربد پسر مارشپند،
 مایونداد پسر نریمان پسر بهرام پسر مهربان،
 مرزبان پسر اسپنداد پسر مرزبان پسر مهربان پسر اسپنداد،
 شهریار پسر اردشیر پسر ایرج پسر رستم پسر قباد پسر
 ایران‌شاه،
 مایونداد پسر بهرام پسر اردشیر ترک‌آبادی،
 بهرام پسر مایونداد پسر رستم پسر انوشیروان پسر رستم
 ترک‌آبادی،
 رستم پسر گشتاسپ پسر اردشیر،
 دستورپشتون بهرام سنجانا.



- کرده‌ی صد و سی و سوم (چه زمانی هنرهای نهاده‌ی برترین سود را دارند) ۷۱
- کرده‌ی صد و سی و چهارم (درباره‌ی پیش‌بایست‌های شش‌گانه‌ی سامان‌ش شهریار) ۷۸
- کرده‌ی صد و سی و پنجم (گونه‌های جست‌وجوی فره‌ی یزدانی، و روی‌برگاشتن از آن) ۸۱
- کرده‌ی صد و سی و ششم (درباره‌ی مردم‌زادگان توانمند و ناتوان) ۸۵
- کرده‌ی صد و سی و هفتم (باهم‌آیی و ازهم‌پاشی نیروهای میثوی و گیتیایی) ۸۸
- کرده‌ی صد و سی و هشتم (شش میثوی و زمینی دو نیروی نیک و بد) ۹۶
- کرده‌ی صد و سی و نهم (سرّ نمونه‌های برین تخم‌ی مردمان) ۹۹
- کرده‌ی صد و چهل و یکم (گونه‌های یگانه‌شدن و جدایی‌گرفتن مردمان) ۱۰۳
- کرده‌ی صد و چهل و یکم (دو هنر اخلاقی والا، و دو هنر اخلاقی پست) ۱۰۵
- کرده‌ی صد و چهل و دوم (درباره‌ی هستی‌راستین‌گوهر روشنایی و تاریکی) ۱۰۶
- کرده‌ی صد و چهل و سوم (چکیدگی عهد و پیمان مردم دو عصری زمان‌ها) ۱۱۸
- کرده‌ی صد و چهل و چهارم (درباره‌ی دانایی نیک و بد) ۱۲۰
- کرده‌ی صد و چهل و پنجم (در زمینه‌ی که راه‌بری درست مردم بر آن است) ۱۲۲
- کرده‌ی صد و چهل و ششم (فرجام‌آهنگ فرزندی و ...)
- کرده‌ی صد و چهل و هفتم (باهم‌آیی گریزناپذیر آگاهی و خواست و گویایی) ۱۲۶
- کرده‌ی صد و چهل و هشتم (درباره‌ی بزرگوهر پیروز) ۱۳۲
- کرده‌ی صد و چهل و نهم (درباره‌ی معیار نیکویی و بدی مردم) ۱۳۳
- کرده‌ی صد و پنجاهم (پاسخ هرزه‌درآیی‌های یهودی و مانی‌گرا و ماده‌باور) ۱۳۶
- کرده‌ی صد و پنجاه و یکم (چیرگی یکی از دو کنش نیک یا بد در زمانه) ۱۴۲
- کرده‌ی صد و پنجاه و دوم (کسی که با خویشتر خدایی خویش جفت هست یا نیست) ۱۴۶
- کرده‌ی صد و پنجاه و سوم (امکان رسیدن مردم به چکاو فره‌یختگی) ۱۴۷
- کرده‌ی صد و پنجاه و چهارم (برافراشتگی دیگرار و درازآهنگی پرچم نیکان) ۱۴۸
- کرده‌ی صد و پنجاه و پنجم (آنانی که فره‌ی یزدانی‌شان دویه‌نراز یا فرود است) ۱۵۰
- کرده‌ی صد و پنجاه و ششم (آنچه دین مزدایی را می‌بالاند، و آنچه آن را به تباهی می‌کشاند) ۱۵۳
- کرده‌ی صد و پنجاه و هفتم (بیست شستار درباره‌ی پزشکی) ۱۵۴
- کرده‌ی صد و پنجاه و هشتم (درباره‌ی کار ستودنی، و کار پرهیختنی) ۱۹۴

- کرده‌ی صد و پنجاه و نهم (پایانگاه همه‌ی کارها و جهانیان) ۱۹۸
- کرده‌ی صد و شصتم (جهش‌های چهارگانه‌ی خورشید سوزی چکاو آسمان) ۱۹۹
- کرده‌ی صد و شصت و یکم (در اینکه چه کسی سه دین‌نامه‌ی میثوی را می‌شناسد) ۲۰۴
- کرده‌ی صد و شصت و دوم (درباره‌ی پاژ آفرینش زدن‌مینو پتیاره‌ها را) ۲۰۶
- کرده‌ی صد و شصت و سوم (درباره‌ی زدن‌شوارترین خیم و خوی) ۲۱۱
- کرده‌ی صد و شصت و چهارم (درباره‌ی پیمانی میثوی میان مردم و خدا) ۲۱۳
- کرده‌ی صد و شصت و پنجم (درباره‌ی گواهمندی سه دین‌نامه‌ی دین مزدایی) ۲۱۴
- کرده‌ی صد و شصت و ششم (درباره‌ی سرنشانه‌های پنهان و بدترین زمانه‌ها) ۲۱۸
- کرده‌ی صد و شصت و هفتم (درباره‌ی نبرد سهمگین تر دوج، در نابودی پایانی آتش) ۲۱۹
- کرده‌ی صد و شصت و هشتم (درباره‌ی آن جایی که مردم، همیشه، اندیشه‌شان بر آن است) ۲۲۱
- کرده‌ی صد و شصت و نهم (درباره‌ی جداسازی نیرنگی ایزدی از تودستی دیوی) ۲۲۴
- کرده‌ی صد و هفتادم (درباره‌ی اندازه‌ی مهر پدران بر فرزندان) ۲۲۹
- کرده‌ی صد و هفتاد و یکم (درستی پاداش پارسایان و کیفر تبه‌خویان) ۲۳۲
- کرده‌ی صد و هفتاد و دوم (درباره‌ی نسبت ناروایی ماده‌ی پتیارگی به جهان‌آفرین) ۲۳۵
- کرده‌ی صد و هفتاد و سوم (در شناخت ریشه از میوه و میوه از ریشه) ۲۳۷
- کرده‌ی صد و هفتاد و چهارم (درباره‌ی آزادکام آفریدن مردم‌زادگان) ۲۳۹
- کرده‌ی صد و هفتاد و پنجم (راو‌هایی از گناهان مشمول کیفر مرگ‌آرزان) ۲۴۴
- کرده‌ی صد و هفتاد و ششم (درباره‌ی هنرهای زاپ پسر طهماسب) ۲۴۸
- کرده‌ی صد و هفتاد و هفتم (خواست مردمان در افزایش نیروی نیکی و زدایش نیروی بدی) ۲۵۱
- کرده‌ی صد و هفتاد و هشتم (امکان جابه‌جایی امید مردم به زندگی و بیم‌شان از مرگ) ۲۵۲
- کرده‌ی صد و هفتاد و نهم (شناخت‌نشان‌های برترین شهریاران) ۲۵۶
- کرده‌ی صد و هشتادم (در دهشانه بودن نیروی دست‌کار کننده و سامان‌دهنده‌ی تن و روان) ۲۵۷
- کرده‌ی صد و هشتاد و یکم (درباره‌ی دهشانه‌هایی که فریضه هست یا نیست) ۲۵۹
- کرده‌ی صد و هشتاد و دوم (درباره‌ی سودمندترین چیزها برای مردم و جهان) ۲۶۰
- کرده‌ی صد و هشتاد و سوم (درباره‌ی سرآمد چاره‌ها و چاره‌نمودان) ۲۶۲
- کرده‌ی صد و هشتاد و چهارم (اندیشه روزی میانه‌روانه و کژپندری نهی از میانه‌روی) ۲۶۵

سال ۲۴۲ پس از میلاد زیر پرچم گوردیانوس برای رسیدن به ایران و کوشش جهت آشنایی با مبانی فلسفه نور که موبدان آن را تعلیم می دادند، و نیز، سفر علمی-تحقیقی پس از اسلام متحی الدین عربی به سوریه آن هم جهت آشنایی با مبانی فلسفه نور و حکمت خسروانی که موبدان تبعیدی در مکانی در سوریه آن را تعلیم می داده اند نیز خبر موثق داریم.

ابن ندیم (متوفی به سال ۳۸۵)، آن کتاب شناس بزرگ، در اثر ماندنی خود، الفهرست، خبر از رقمی نزدیک به هفتاد جلد کتاب پهلوی می دهد که خود شخصاً آن ها را تورق کرده است.

مسعودی، ابوالفرج اصفهانی، عمادالدین اسماعیل، ابن مسکویه، پور سینا و دیگر بزرگانی از این دست، همگی از کتبی پهلوی که آنان نیز شخصاً تورق کرده اند، خبر می دهند. حتی ابوالفداء (=عمادالدین اسماعیل)، عصر شاهپور اول را به اولین نهضت علمی ایرانیان ملقب می کند. تنی چند از مورخین یونانی، از فلسفه دانی شاهان قدیم ایرانی من باب مثال، خسرو انوشیروان آگاه بوده و برای ما چیزهایی نقل کرده اند. حتی می دانیم از مباحثی میان شاه و پرستگیانوس، کتابی لاتین امروزه در دست است که شامل برخی بحث های علمی در باب روان شناسی و حکمت طبیعی و نجوم است. نام چند تن از پزشکان یونانی از قبیل سرجیس راس العین (متوفی به سال ۵۳۶ میلادی) و اصطقان ادسی (=طبيب قباد پسر خسرو) و تریونوس و نیز از سرنوشت آنان و انتقال طب بقراط و جالینوس به ایران در تاریخ های معتبر ذکر است.

این فهرست آن قدر طولانی هست که از حوصله حتی یک دائرةالمعارف نیز خارج است. اما خواه و ناخواه پرسشی ذهن را می آلود: بر سر این همه کتاب چه رفته است؟ جواب این سؤال را مورخان داده اند و اساساً پاسخ آن قطع نظر ما نیست. همین قدر می دانیم که دین کرد نیز یکی از آن کتاب ها است که بخش زیادی از آن، یعنی از سوم تا نهم، امروزه آنها هم عمدتاً به دست غربیان به دست ما رسیده است.

انتشارات مهزآیین، به جهت معرفی این اثر ماندنی فرهنگ ایرانی، در همکاری با انتشارات فرهنگ دهخدا، بویژه مسئولین فرهنگ دوست آن مؤسسه، چاپ و بخش این دائرةالمعرف که جلدی را بر خود فرضی واجب می داند. امید هست که چاپ این کتاب، بسند خاطر و اقتناع ذوق سلیم دانشمندان فرهنگ شناس و فرهنگ پرور این مرز و بوم را فراهم آورد.

با احترام: انتشارات مهزآیین.

أَلْفَهْلُؤُونَ أَلْوَجَدَ عِنْدَهُمْ
مَزَاتِيًا عِنِّي وَفَقَرًا تَخْتَلِفُ

حَسْبِقَةُ ذَاتِ تَشْكِي تَعْمُ
كَالتُّورِ حَيْثُمَا تَقْوِي وَضَعُفُ

حاج ملا هادی سبزواری، منظومه، بخش الهیات.

پیشگفتار مترجم

همه‌ی دین‌کردشناسان، این کهن‌نامه‌ی گرانسنگ، دین‌کرد را «دائرة المعارف / دانشنامه‌ی دین مزدایی» نام نهاده‌اند. پژوهش ما در دین‌کرد نیز همین تعریف و شناسه را استواری می‌بخشد؛ جز اینکه به این تعریف چند نکته را به‌ویژه درباره‌ی کتاب سوم می‌افزاییم:

«کتاب سوم دین‌کرد» بازمانده‌هایی از ترجمه‌ی پهلوی بسیاری از بحث‌های ارسطویی، و نیز، همه‌ی سربخش‌های حکمت خسروانی (فلسفه‌ی اشراق) را گزارش می‌کند.

آیا ترجمه‌ی پهلوی نوشتارگان ارسطو، که در دین‌کرد یافت می‌شود، چه گزارش‌گونه و چه فراگسترده، دوسه سده پس از فروپاشی فرمانروایی ساسانیان انجام گرفته و پاره‌نوشته‌هایی از آن گزارش‌ها در کتاب سوم دین‌کرد به یادگار مانده است؟

پاسخ ما به پرسش بالا «نه» است. واپسین تدوین و پرداخت دین‌کرد پیش از نخستین آشنایی‌های پراکنده‌ی ایرانیان و برخی اعراب مسلمان — برای نمونه، یعقوب اسحاقی گندی — با فرزانش یونانی و در چکاد آن، با فرزانش ارسطویی انجام پذیرفته است.

مهم‌تر اینکه، برابرگزینی و واژه‌سازی نویسندگان دین‌کرد، هنگام گزارش و ترجمه‌ی بحث‌های ارسطویی، نشان می‌دهد تدوین‌کنندگان این کارنامه با ساخت و سیمای یونانی واژه رویه‌رو هستند. یک نمونه‌ی آن را در ترجمه و گزارش خود، دفتر یکم، کرده‌ی ۱۱۲ نشان داده و به میان نهاده‌ایم. ایرانیان خودباخته و تازیان ماندگارهای ارسطویی را به میانجی زبان شریانی به تازی گزارش کرده‌اند. اگر گزارشندگان و پردازندگان دین‌کرد پس از شوربختی ساسانیان و ایرانیان دست‌اندرکار گزارش نوشتارگان ارسطویی به پهلوی می‌شدند، می‌بایست کارشان «تأثیر» زبان شریانی یا حتی عربی را هنگام برابرگزینی و واژه‌سازی، حتی در واژه‌سامانی («ساخت نحوی») ترجمه‌ها ببینیم. البته اگر نیازی بدین کار داشته‌اند.

ud asmān ō drubuštīh <ī> * zamīg tā
'star pāyag' ō * kušīšnīgān az kušīšn gyāg
ī 'kušāgān-razm kardagīh', ud 'kušāgān
az andartom ī tan ta 'star pāyag'.

اینک! آسمان، تا ستاره‌پایه، برای پشتیبانی
از زمین، به یوبه‌ی رزم رزمندگان و
ستیزندگان، آماده و پرداخته شده است.
ستیزندگان (= متضادان) نیز از ژرفای تن
تنابندگان گرفته تا ستاره‌پایه (در نبردی گیجانی
درگیر اند).

دین‌کرد، کتاب سوم، کرده‌ی ۱۱۹

درجایی که می‌دانیم پس از نازش و آمیختگی با آلودگی‌های اهریمنی، دین‌سالاران، دین‌پردازان و دیگر مندان (=نظریه‌پردازان) دین مزدایی همه‌ی کوشایی‌های خود را برای نگه‌داری آنچه در دست‌شان بوده‌است به‌کار گرفته‌اند.

از این گذشته، ترجمه‌ی پهلوی برخی بحث‌های ارسطویی که در سراسر روایت‌های کتاب سوم پراکنده‌است، کار نشان (=اثبات) ساختن و ازگانی یونانی و نیز، کار نشان و ازه‌سامانی (=نحو) یونانی را در خود نهفته دارد. دیگر اینکه، درباره‌ی گزارش پهلوی مانده‌نرفته‌ها و فرزانه‌نرفته‌های ارسطو از یونانی به پهلوی، آنهم در زمانه‌ی سراقرازی و بالندگی ایرانیان، گزارش‌های سخت‌وشتواری در دست‌است.

فرجام سخن ما در این باب این است که بودیاش بحث‌های ارسطویی در کتاب سوم، بسی گوه‌رین، ریشه‌ای و دیو‌سال‌تر از گزارش‌های عربی و سریانی آن است.

شاید تر اینکه، در دین‌کرد، هر جا با بحثی ارسطویی روبه‌رو می‌شویم، نحو و وازه‌سامانی سخن پهلوی از زبان ساختگی و پیچ‌درپیچ سده‌ی سوم و چهارمی دور است.

جای آن است به دو نکته‌ی شایا و شناخته درباره‌ی فرزانش ارسطویی انگشت سخن نهیم: یکی، خردشنجی‌های ارسطو در ستیز با افلاطون، درباره‌ی ثارستی مینوی و میتو دیسه‌ها / مثل است. می‌دانیم ارسطو، هم در بحث طبقات انواع و اجناس و هم در بحث ماده و صورت، فرزانه‌ی یونانی «آیدوس / ایده» را هم برای طبقه‌ی «نوع» و هم برای «صورت» یکسان به‌کار می‌برد. چنین می‌نماید خود ارسطو به پی‌آمد خیزدناپذیر این درهم‌آمیزی معنایی واژگانی آگاهی نداشته‌است. یا شاید تمرد و گرایشی پاذاطلاطونی در این برابرگزینی کارگرفته‌است. ولی گزارشگران ایرانی و عرب ارسطو، با باریک‌بینی و ژرف‌کاوی بسیار پست‌دیده و خیزدپذیر، آیدوس، نوعیه را «نوع» و آیدوس، صوری را «صورت» نام نهاده‌اند.

هنوز نمی‌دانم که شارحین باختری ارسطو در سده‌های میانه نیز پی به بی‌دقتی ارسطو برده‌بودند یا نه؛ ولی درباره‌ی باریک‌بینی فرزانه‌ی گزارشگران مسلمان ارسطو گواه‌نرفته‌های چندین برجای است. گزارشگران اروپایی و امروزی ارسطو اما چشم‌آگاه این نکته شده‌اند.

گزارشگران دین‌کرد، که با باریک‌بینی درست مترجمان مسلمان آشنا نبوده‌اند، هم در بحث «طبقات انواع» و هم در بحث «ماده و صورت» در تفسیر ارسطویی آن، به پیروی از ارسطو، برای طبقه‌ی نوع و صورت، تنها فرزانه‌ی پهلوی «دشگ» را برابر «آیدوس» ارسطو به‌کار برده‌اند.

دیگر اینکه، بنیاد همه‌ی تبیین‌ها و آناکاری‌های (=آنالیسیک) ارسطو در باب جهان، بر بنیاد دو مفهوم پیشنهادی خود وی یعنی «ماده و صورت» است. و می‌دانیم بخش‌بندی «ماده و صورت» و تبیین فرزانه‌ی «ماده و صورت»، بنیادی‌ترین و ریشه‌ای‌ترین بحث ارسطویی نام گرفته‌است.

نویسندگان دین‌کرد هر جا که به این بحث نزدیک شده‌اند، به ترتیب، فرزانه‌های پهلوی «ماذگ ند دشگ» را برابر گرفته‌اند. از این روی، آشنایی رسا و پست‌دیده با نوشتارگان ارسطو، پیش‌زمینه‌ی جدی پژوهش‌های دین‌کردشناسی است. در میان دین‌کردشناسان اروپایی تنها پروفیسور زرنر سخت بر این نکته انگشت سخن نهاده‌است. به هر رو، جای چند پرسش هست:

اینکه انگیزه‌های بنیادین تدوین کنندگان دین‌کرد، در پیشوازی ارسطو بر چه استوار است؟

آیا آنان ارسطوگرا (=مشایی / ارسطوآیین) بوده‌اند؟

آیا همچون رقیبان مسیحی خود، برای تدوین فلسفه‌ی مزدایی در رقابت با فلسفه‌ی مسیحی از بحث‌ها و بخش‌بندی‌های ارسطو کمک می‌گرفته‌اند؟ نکته‌ای که در پژوهش ما، شاید مند و محتمل می‌نماید.

نکته‌ی شایای دیگری را که درباره‌ی دین‌کرد می‌افزاییم، بحث نظام طولی جهان است: از خدا تا شیطان و در آن میان جهان ماده و ماده‌ی زمینی.

آگاهان می‌دانند نظام طولی جهان هستی، در دستگاه هستی‌شناسی اشراقی، و نیز پیش از آن در دستگاه اندیشگانی ابوالبرکات بغدادی، سوای تغییر و جابه‌جا کردن‌های واژگانی و اصطلاحی، بنیادش بر دستگاه جهان‌شناسی ارسطوگرایان (=مشائیون) است. ارسطوگرایان، میان خدا / علت‌العلل و جهان تکثرات مادی، پایگان‌های چندین را زیر نام‌های عقول طولی مرتبه و عقول عرضی متکافه در نظر گرفته و رسمیت داده‌اند. سهروردی فرهنگ‌شناس (اشراقی)، و نیز پیش از او ابوالبرکات بغدادی، همین نظام طولی جهان را با سزواژه‌ها، فرزانه‌ها و مصطلحات فلسفی ویژه‌ی خود فرامی‌گویند.

دین‌کرد، تا آنجا که ما دیده و دریافته‌ایم، صورت کهن‌تر، آغازین و پهلوی‌بیشینه و برجسته‌ی سرواژه‌ها و مصطلحات فرزانش فرهنگ‌ی (=حکمت‌الاشراق / فرزانه‌ی فروغ) را در خود نهفته دارد که در جای بایسته، بویژه یادداشت‌های هر فصل / کرده، به آن انگشت سخن نهاده‌ایم.

جای آن است نکته‌ای دیگر را بیافزاییم:

حکمت خسروانی، ناب ترین دستگاه جهان شناسی ایرانی است که هم بنیان آن و هم پرورش آن، چه پیش و چه پس از اسلام، تراویده و پرورده اندیشه و روزی ایرانیان است. و به راستی، در حوزه اندیشه و روزی و فرزندان پژوهی، حکمت خسروانی، ایرانی ترین اندیشه ایرانی است.

برای بجم و چرای نام گذاری این نوع از اندیشه و روزی و حکمت، به حکمت خسروانی، درست نمایی ها و ترجیحات چندی را گفته اند؛ ولی ما، این نام را برگرفته از حکمت کی خسرو مبارک می دانیم. برابر زای و نظر ما، این دستگاه اندیشگانی می باید با تأملات و ژرف اندیشی های حضرت کی خسرو آغاز شده باشد.

در ترجمه کتاب سوم دین کرد، همه ی کوشش و جوشش ما استوار داشت همیشگی زمانیکه («تاریخی») فرزندان پژوهی های فرهنگدانشانه ی فرزانه ی فرهنگدانشان («شیخ اشراق») و بن نوشت بهلوی دین کرد بر زمینه ی حکمت خسروانی است.

اکنون، آنهم به یوبه ی («به خاطر») استوار کرد ادعا و فراگفت خود، چکیده و گزیده ی بحث های روایت های ۴۲۰-گانه ی کتاب سوم را فرادید و اندیشه ی خوانندگان می نهیم.

دین کرد، در پرداخت و تدوین پایانی، دربرگیرنده ی نه کتاب بوده است. در گذران تواری به هند، کتاب های یکم و دوم، و چند برگ از برگ نوشت های آغازین کتاب سوم، از میان رفته است.

کتاب سوم، در سامان کنونی، دارنده ی چهارصد و بیست و آندی روایت است. گاه دو روایت در یک کرده (=فصل) نوشته آمده است و گاه یک روایت در دو یا چند کرده ثبت شده است؛ ولی روی هم رفته هر «کرده» / فصل تنها یک روایت را دربر می گیرد. برابر گمان و باز شناخت ما، ساختمان زبانی که کرده ها و روایت های کتاب سوم، آن را به درس نامه ی موبدان برای دین آموزان (=طلاب) مانند تر می کند؛ درس نامه ای که امروزه، در چشم ما دانش نامه می نماید.

نخستین روایت را با شماره ی تهی (=0) نشان داده و آن را «دیاچه ی هیرید» نام نهاده ایم. در «دیاچه ی هیرید»، نویسنده خود را به نام هیرید می شناساند. در کرده ی ۲۹۹ ام نیز

یاچه

بله و پایگاه هیریدی نویسنده ی دین کرد راست داشته می شود.

آسیب دیدگی بافت سخن در این روایت (=دیاچه ی هیرید) به اندازه ای هست که ترجمه ی گمانورانه ی آن را درست نمایی و توجیه کند؛ ولی سه نکته در این روایت پذیرای رویکرد است: نخست، به کاربردن سخنواره ی «آخو ئی آستونده» است. از واری دیگر روایت های کتاب بر می آید که هم هیرید و هم دیگر تدوین کنندگان این کارنامه، درک روشنی از این سخنواره دارند؛ به معنی «پرتویی آهورایی که هستی و کالبد مادی پذیرفته است».

نکته ی دوم، پافشاری هیرید نویسنده به راستینگی طبقات و پایگان های مردمیک است. در سرتاسر کتاب سوم حتی به یک نمونه برنخوریم که نویسندگان، اختلاط طبقاتی یا برابری طبقاتی را پذیرفته باشند.

نکته ی سوم، پافشاری نویسنده بر کار بست کهن آیین «دوازده هعاشت» است [آیینی که برای بزرگداشت زنان انجام می گیرد]. آیا این پافشاری معنایی جز این دارد که نویسندگان کتاب، زن و شاید از بنیاد، گن و گوهر مادینه (=جنس مؤنث) را از ارکان و بنیادهای جهان می دانسته اند؟ به هر رو، پافشاری در کار بست کهن آیین «دوازده هعاشت» در این روایت (=دیاچه ی هیرید)، آنهم در جایگاه ستون نگه دارنده ی جهان، برای کهن باور شناس (=میتولوژیست) امروزی جای پژوهشی جدی دارد.

در کرده ی یکم، نویسنده می کوشد ایرادها و خرد گیری های شخیص آشموغی را پاسخ دهد؛ نگرانی ما این است که نویسندگان، دشنام آشموغ را برای زرتشتی های مسیحی شده به کار برده اند. بافت سخن این روایت نیز آسیب گسترده دیده است؛ حتی ما به این نتیجه رسیدیم که سه بند پایانی روایت پاره نوشته ای از کرده ی چهارم است.

در کرده ی دوم، آشموغ بی بدنامی (=بی دهان بند) ایرادی را در میان می نهد که به گمان ما، بی معنی دانستن کاربرد «بدنامی» است. آسیب دیدگی بافت سخن در این روایت نیز به اندازه ای هست که ترجمه ی ما را موقتاً پذیرفتنی کند.

در کرده ی سوم، ایراد دیگری از آشموغ پاسخ داده می شود: در نما، بحث بر سر شیوه ی پاک گردانی و تطهیر زمینی (=نجاست) است. برابر گمان و باز شناخت ما، دست گم سه بند میانین این روایت، در سنجش یا بحث سرتاسر روایت، از جایی دیگر به اینجا آورده شده است. ما در ترجمه ی خرد، پاره نوشتار به گمان ما جابه جاشده را درون دو قلاب نهاده ایم.

در کرده‌ی چهارم، نویسنده می‌گوید برای آشموع، در دمیسه‌ی مادرستی سمایین و ظاهری به کار بردن «زورقیر پاکو حیوانی» را دوست‌نمایی (=بوجیه) کند و بی به گمان ما، پاسخ روایت به تنها جستاری که نمی‌پردازد بحث «زورقیر پاکو حیوانی» است

در کرده‌ی پنجم، آشموع اردین برگشته [یا مردکی مسیحی شده] می‌گوید درهم و برهمی نزدی، معاصره‌ی اموال بررگان و نژادگان به دست بررسان بدگسیخته و، بقض و پایمالی مادها و آیین‌های جاناناده را دوست‌نمایی کند

نویسنده نیز، پی آمد اهریمن خواهانه‌ی این کارها را گوشزد می‌کند.
بر روایت (=کرده‌ی پنجم) همیشه، پد برای پژویش دین کردستان بوده است.

در تریکی‌های اس و اس (=کرده‌ی پنجم)، نام برت از دین‌آور نوکری به نام روتشت اهل سا [یا پسا] است.

گذشته‌نگار دانشمند، ابوعلی مشکو به زاری، نویسنده‌ی کارنامه‌ی گرانسگی «تجارت‌الامم»، در شناساندن روزگار کسری انوشیروان پس‌گوا (=قناد)، به روتشت اهل سا سیر انگشت سخن نهاده است چشمگیر بر اینکه همه‌ی آگاهی‌های این گذشته‌نگار دانشمند در کتاب نامبرده در دوره‌ی ان روتشت صدیقی با پادشاه‌نورده‌هایی که نویسنده‌ی دین‌کرد در این روایت به پیروان و رشتن‌نمایی برمی‌بندد، برابر است برای نمونه نگاه کنید به عبارت تجارت‌الامم، ص ۹۴، بَن بوشنت عری

«وَ كَانَ أَوَّلَ مَا بَدَأَ بِهِ أَنْ يَنْظُرَ مِلَّةَ زَرْدَاشْتِ النَّاسِي الَّذِي كَانَ مِنْ أَهْلِ لُسا، وَ كَانَ يَمُشُّ دَعَا إِلَيْهَا مَرْدُكُ بْنُ خَامَارِد، وَ كَانَ مَعَ أَمْسَ بْنِ النَّاسِ — لَمَّا رَئَهُ لُتْهُم وَ حَتُّهُم عَلَيْهِ — اتَّأَسَّى فِي أَمْوَالِهِمْ وَ أَهْلِهِمْ».

یکی از سرورده‌های این روایت دین‌کرد (=کرده‌ی ۵)، ذکر دگ خود پیه است که در زبان پهلوی معنی ملوک‌الطوایفی می‌دهد؛ استاد بهمن حمیدی «شاهکوشی» را پیشنهاد دادند.

در کرده‌ی ششم، برای دیگری از آشموع پاسخ داده می‌شود که سابران، همانکرو مزدبازان در دمیسه‌ی دادگستری و دوری از گناه با هر گشت آنان ناسزگاری بیادین دارد

مدعی می‌پرسد شما مرداییان از یک سو دم از عدالت می‌رید؛ و دیگر سو، برای کنارستن عدالت کارهایی ستم‌روشانه و سعادلان‌پیشه می‌کنید

در کرده‌ی هفتم، آشموع به جی ایرادی دین‌سیرانه، پرسشی دیسی را به میان می‌برد که به پرسش‌های دین‌آموز مانند ما است تا ایرادات یک آشموع از دین برگشته و آن پس است که سجدی

جداسازی گاهان، در جایگاه گشت اورمردی، با دیگر منش‌ها در چی ست
در کرده‌ی هشتم، آشموع، چم و چرای گناه دانسی بهادب هبم بر او بر آتش می‌پرسد

در کم دهی نهم، سخن بر سر بحث ظاهراً تمام‌شدنی من حیوانگی است. بودیش چند واژه‌ی حیوانه‌شده و آسیب‌پذیری منف سخن، ما را وادار به ترجمه‌ای گمان‌ورانه کرده است

در کرده‌ی دهم، آنگونه که ما دریافته‌ایم، آشموع ایراد می‌گیرد که رمزیه‌ی دوازده‌هنگ و هر روز مشوهای دیسی، وقت‌گشتی نایستمندی است. ولی نویسنده پاسخ می‌دهد که، رمزیه‌ی مشوهای دین به تنها وقت‌گشتی نیست که صدها سود دربردارد

تا اینجا کتاب (=کرده‌ی دهم)، ما خرده‌گیری‌ها و ایرادات آشموع از دین برگشته رویه‌رو هستیم پس از در میان بهادب ایرادات آشموع، نویسنده دوازده پرسشی یک یا چند دین‌آموز (=طلبه) را پاسخ می‌دهد

در کرده‌ی یازدهم، دین‌آموز می‌پرسد آیا از کتاب گناهی که شخص را شایسته‌ی مرگ می‌کند (=مرگ‌آوران)، به نیست‌شوندگی و احیاء ثواب‌های گذشته می‌انجامد؟ که نویسنده پاسخ داده می‌دهد

در کرده‌ی دوازدهم، دین‌آموز (=طلبه) می‌پرسد در رویت‌های دیسی، یک جا نوشته آمده است که محسین همپرسگی اورمرد با تن‌بندگانی رمیی، نخست، با خیم بوده است، یک جا نوشته آمده است که نخستین همپرسگی با منش و مشیانه بوده است؛ چم و چرای این ناسازگاری در کجا است؟

نویسنده پاسخ می‌دهد: تناقضی در کار نیست اگر، دین‌واژه‌ی «همپرسگی» درست معنا شود کرده‌ی سیزدهم، بحثی پیچیده، هم در نظر دانیس و هم دین‌دادشایک (=فقهی)، درباره‌ی کاربست کهن‌آیین «گوشودا» است. دین‌آموز درباره‌ی این پلکانی‌گوشودا در خوردن و نوشیدن پرسشی در میان می‌برد

در کرده‌ی چهاردهم، دین‌آموز می‌پرسد آیا می‌شود توبه‌کننده سراز دورح درآورد؟ نویسنده در اینجا نیز پاسخی بن‌گوبانه می‌دهد

در کرده‌ی پانزدهم، دین‌آموز سیاهه‌ای از کردارهای اورمردپسند و اهریمن‌خواه را برمی‌شمرد و از ارج و مرتبه‌ی هر کدام می‌پرسد.

در کرده‌ی شانزدهم، دین‌آموز جوان می‌پرسد تا چه سجدی میان متوابعی (=و بر بر) ناسزگار

دین بوداوان = معبدین، و امورگاریا دین داور کی و یکی ر ترکریسم.

در کردهای هفتم، دین آموزه چربی متری دیندار و دین و شهریار از شهریاری و می پرسد.
پس شای معبد که در گذشته، یکی از هدیه های دینداران، حمل به دین بوده است و به نایابی
و شایبایی پس یکی که دیندار و شهریار می تواند دین و شهریاری را سر بلند یا سر نیکه کند
اگر بوده اند.

در کردهای هفتم، دین آموزه از پنجم و چربی با دست چپ گرفتنی «برشم» پرسش می کند و هیرد
پاسخ می دهد که پنجم و پنجمی با دست چپ گرفتنی «برشم» هر سیدی با دمیپ خویشید از حاروان
به باحران است این معناه امروزه سر کهن باور پوزوان (= میو پوز سب) به لاهمر استانی
می جهان و کینه چنان نامرد است.

در کردهای هفتم، دین آموز می پرسد چر پرتوانسانی های حورشید همیشه به و سم کشور از
دست کشور «خویش» ر روشن می کند، که هیرد پاسخ می دهد چربی اب را ساند در گردنسی
[گردد دیسی اگوت] ر من دانست.

در کردهای هفتم، دین آموز می پرسد آیا بوی اندازه گیری ارنه ای چیری، برای نمونه درخت، از راه
دور می تکه از فست بالا رویم تا ریمان اندازه گیری به کار بریم، رهی هست؟ که هیرد پاسخ
می دهد آری! و انگاری سه گوشه شناسانه (= مثلثانی) بر شای می دهد.

در کردهای هفتم، دین آموز می پرسد راه هر چه بیش تر بود یک شای به درگاه اورموری و یا
هر چه دور تر شای از آن کدام است، که هیرد پاسخ می دهد که گشتن خود و باور جانانه و ژرف به
اورموری شیوهی راه یابی به بدگاه اورمرد است.

در کردهای هفتم و دوم، دین آموز می پرسد این هنگام که دیوار میبوی بدگاه روان مردم به خو را
سحیر می کند، آیا روان میبوی مردم تعبیر جوهری می ناند یا نه، که هیرد پاسخ می دهد حیرت
گرایش به گناه مردم، تنها به معنی گرایش به جو به روان دمی است نه به معنی تعبیر جوهری
روان به روان دیوی، پنجم و چربی آن ر در دیگر رویت ها و آموزه های دین کرد خواهیم دید. در دستگاه
اندیشگانی نویسنده گان دین کرد و روان و اندویدی آموزایی دارد و به برای دگرشپ گهرین (= تعبیر
جوهری) نیست فر دیگر و یب های دین کرد خواهیم دید که نویسندگان به پیروی از رصطو، از میان
هیچ گونه تغییر جوهری ر برای هیچ چیز مادی نمی پذیرند.

در کردهای هفتم و سوم، دین آموز دربارهی بازرگاری دو روایت گوناگون دربارهی «کیومرث»

۱۷

۱۸

۱۹

۲۰

۲

۲

می پرسد که ما بر آن روایت ها، آفرینش و کش و رستگاری «کیومرث» آیا در زمانه ی پاک و تاب
پیش از تازش آلوده کندهای اهریمن بر جهان بوده است؟ که هیرد پاسخ می دهد: یکی از آن روایت ها
دربارهی آفرینش «کیومرث» است و یکی دیگر دربارهی کش و رستگاری پایانی «کیومرث» و
سند دو روایت در نظر هیچ پیوند موضوعی با یکدیگر ندارند به سخی دیگر، این دو گزاره چون
و حدث موضوع سازنده نمی توانند متناقص باشند.

۲۴

در کردهای هفتم و چهارم، دین آموز دیگر در دربارهی دو روایت سازگار و متناقص دربارهی
کیومرث می پرسد که تا بر یکی از آنها، پس از تازش اهریمن بر جهان، کیومرث دوجا مرده است و
تا بر یکی دیگر از روایت ها، کیومرث پس از تازش اهریمن سی سال در جهان زیسته است و پس
پاسخ هیرد هیچ ساد جرت به بر و خوشگویی بد او (= هیرد پاسخگو) این سازگاری و به درک
و در ناص دگر شوندهی مردم در زمان ها و جای های گوناگون پیوسته می رند.

۲۵

در کردهای هفتم و پنجم، دین آموز می پرسد معنای دو دین و زدهای و همانند برین،
هنگام برقراری هست میب و دین و دعای «امور» چینی است؟

در اینجا هیرد پاسخی درست و سراسر می دهد ولی ناگهان تشبیه و همانندی «مو و سر» و
به کار می برد که مورد حمایت یں تشبیه و همانندی برای تا روشن شده است.

۲۶

در کردهای هفتم و ششم، دین آموز پرسشهایی دین دانش سانه (= فقهی) به میان می دهد که تا بر
فرمان دین، هر چیز مطهر ر می باید از مردار مردم و سگ نه نارهی سی گام دور نگه داشت؛
در دیگر سو، چیز مطهر می باید از دین دشتان (= دشتان) پانزده گام دور نگه داشته شود؛ پس، دانسته
می گردد که نجاست مردار مردم و سگ از اندازهی نجاست دین دشتان بیش تر است؛ ولی از سی گام که
بیش تر شود، بازگوه، آیر، در اندازهی نجاست رب دشتان از مردار مردم و سگ بیش تر می شود؛
چربی این بیش بری، به سبب نارهی سی گام در چینی است؟

هیرد پاسخ میدهد، چربی اب و در پیشترجم دین دشتان حسب و خو می کند.
تا اینجا، پرسش و پاسخ ها به پایان می رسد و چیری بر دیکر نه چهارصد روایت آغاز می شود که
همه، دارای سزنامه (= دین) و نوشتار روشنگر سزنامه اند.

۲۷

در کردهای هفتم و هشتم، هم از نظرگاه فلسفی و هم از نظرگاه باورشناسی بی انداره گران سگ و
پراچ است؛ اسناد پیر میر آن را یکی از جدی ترین روایت های زردانی کتاب سوم فله داده کرده است
نوع آسیب دیدگی باعث سخی در اس و یب بیش تر به دست بود سر و یسان و متنبجین و

رو نویس کنندگان مانند است تا به آسیب دیدگی رمان بر و خود به خود که بر سر هر نوشتاری می رود آسیب دیدگی باعث سخن در دین کرد، نویزه کتاب سوم به اندازه ای هست که هر دین کرد پژوهی در به این بست کشاند

خواننده ای که از خود شکیبایی می ترس از بیان نشان دهد و گزارش ما یا دیگر دین کرد پژوهان را تا پایان سباله گیری کند، پسند می ترجمه و گزارش گمانورانه خواهد شد؛ و این نیست مگر به چم و بهانه ای آسیب دیدگی های باعث سخن؛ آسیب دیدگی هایی که بر و بار کم توجهی و کارشناسی سده ها و سده های رو نویس کنندگان پیشین است.

گزارش پهلوی کتاب سوم دین کرد، در سامان کمی اشیاء در چاپ شدن، دیرگیرنده ی ۲۰۷ برگ نوشته است. در چنین نوشتاری به این اندازه به چیری بیش از شش هزار کژی نویسی و غلط املائی رویه رو هستیم.

از این شش هزار کژی نویسی که احتمالاً در گذر زمان و هنگام بر نویسی و نسخه برداری بر سر کتاب رفته است، هزارتایی آن، هرات استوار و دوستی را بر می تابد.

پژوهنده ای که آوانویسی ما را با نوشتار پهلوی بر مسجد و رویه رو کند، پی در پی در برابر هرات و آوانویسی و از هفت یا قرائت های دوم و گاه سومی از یک واژه رویه رو می شود که می تواند همه گمانورانه و شک پذیر باشد. قرائت های دوم و گاه سوم هر واژه، پیشنهادی اند و در بخش آوانویسی همه را درون قلاب [V.] همراه با سادشای «یا» و تفصیلی / V آورده ایم.

بر اندازه از کژی نویسی، غلط املائی، آسیب دیدگی، فرو نویسی، جهانه جانی نویسی، غلطهای دستوری و جمله بندی های نادرست، همه در نظر ماف خود پسندانه ی سخن و هم از نگرگاه واژه سامانی (= معنی) رمان پهلوی برای یک کتاب در این حجم بوجیه پذیر است.

افزون بر این همه هر پیچیدگی متنی، از کتاب سوم تا بهم دین کرد با نوشتاری سربه سر قهی از نشانه گذاری رویه رو هستیم. تا بدانجا که بار شناخت پایاب دستوری یک جمله به یک بند یا دشواری های تشبیه ای (= تکیکی) ماگشودنی رویه رو است.

بر این همه هر پیچیدگی و دشواری این را بر می آوریم که به پیشینه ی جملائی دین کرد، مادر گیشواژه و فعل میایی، هجاری، و برین و سادین است.

تا بدانجا که پژوهنده ی دین کرد را وادار به احراز کشور آیه ای (= فعلی) اختیاری و دلخواهانه برای جمله ی در نظر می کند.

کرده ی بیست و هشتم، همه ی بن مشکلات را یکجا در ده اصول بر آن، در این رویه سا سبب دیدگی آگاهانه و آسیب رسانی تعمیدی رو نویس کنندگان روایت می رویه رو هستیم. آسیب دیدگی ای از آن گونه که کارشاپ سحتایی (= دگماتیزم) و تعصب های انتعطاف پذیر دینی را بر پیشانی دارد.

گذریم؛ کرده ی بیست و هشتم در رویه ی باعثار دوگانه و متضاد «رمان» بحث می کند و درباره ی آن اثر حیرت برمی که باعث متضاد «رمان» را با هشت بن ماده ی سارنده و شوم بر ساخته است.

از سر تاسر کتاب سوم دین کرد در پی استوار کرد این نکته است که اهورامزده نمی تواند خالی بزی باشد و باید هم آفریننده ی میثوی تاریکی و بدی انگاشته شود؛ حتی یکی از بن انگیزه های پایه ای نگارش دین کرد انگشت نهادن بر بن گزاره ی زیر بن بساد دین مزدهایی، یعنی «اورمزد، در جایگاه تنها آفریننده ی میثوی نیکی» است. ماگهان در این روایت (= کرده ی ۲۷ ام) سر بسته مدعی می شود اهورامزده آبی بدی را آفرید و «رمان» را تا آن بن رنگرد (= ورید) تا چنان همی به بر و بدگی و عدال رسد.

شاید بر بهره از راسی دارد که مدعی است، کرده ی بیست و هشتم را کسانی با گرایش سخت بروانی نوشته اند و سپس تره، کسانی با گرایش های سخت و شتوار راست کیشی (= orthodoxy / ارتدکسی) مرد پی، آن و چنانکه شاید ویرایش کرده اند.

در کرده ی بیست و هشتم، نویسنده، بن پاره ها و اجزای خودی و بیگانه ی ایرانشهر، هم از نگرگاه باوریک (= اعتقادی) و هم از نگرگاه رای فرمایی (= اداری امور) و بر می شمرد.

در کرده ی بیست و نهم، نویسنده، بن پاره ها و اجزای فکری آیین های بروی موزی یوانشهر را بر می شمرد؛ و گوشود می کند که به سها در رویه ی ایران این نکته در سب است، بلکه هر کشوری می باید با آیین فکری و اندیشگانی هم آوا و هم آهنگ با دیرینه ی خود رهبری شود.

و نمونه می آورد که دین و دولت می باید همچون سر و تنی باشد که دارای دمسازی و سازگاری اندامور و اندامیک (= ارگانیک) است.

بر کرده ی سی ام، نویسنده، همه ی مرمان را با در نظر گرفتن دو مسحه دسته بندی و ردیف می کند یکی مسجه ی ساداری و دودیکو مسجه ی هر و فرهنگ.

یک نکته و بهریم که نویسندگان و تدوین کنندگان دین کرد، در سر تاسر بن نامه ی گرانسنگ، بحث ارسطویی فصیلت اخلاقی را با واژه ی پهلوی «فر» فرامی گویند. ما همه ح این واژه را بهر

اخلاقی، یا «میر نهادی» ترجمه کرده ایم؛ بحث ارسطویی و مثال صد اخلاقی را با واژه‌ی پهلوی «آهوک» مراگته‌اند که آن را نیز «آهوی اخلاقی» یا «آهوی نهادی» ترجمه کرده ایم.

ارسطو، هم در کتاب «پلیتیکا / سیاست» و هم در «اصول حکومت آن / بَن ددهای فرمانروایی در آن»، مجموعه‌ی فصایل حلاهی را با دانشواژه‌ی یونانی «*aretē*» می‌گوید. یکی از برابرهای معنی «آرت» یونانی در زبان‌های امروزی اروپایی «*virtue*» است و واژه‌ی «آرت» در زبان‌های اروپایی دگرشد و مانیک و تاریخی واژه‌ی یونانی «آرت» است.

همین معنا، یعنی معنای فصایل اخلاقی را نویسندگان دین کرد با دانشواژه‌ی پهلوی «*hunar*» مراگته‌اند که نشان می‌دهد گرایش‌های عامه‌های پهلوی، ویژه دین کرده، همان برادرگویی و واژه‌سازی، با ساحت و سیمای یونانی واژه «*hunar*» بی‌دشه‌اند.

ما، در دین کرده بویژه کتاب سوم، هر جا به بحثی فرزانورانه (= فلسفی) رویه‌رو شده ایم شاهد بوده ایم که قنویین‌کندگان کوشیده‌اند برابرهایی به زبان پهلوی برای سزاواژه‌ی یونانی به کار برند؛ در برخی رویه‌ها میر دست به واژه‌سازی رده‌اند. صاحب و پرداخت برابرهای پهلوی فرزانواژه‌ها نشان می‌دهد که گرایش‌های نامبرده با ساحت و سیمای سریانی یا عربی «*hunar*» بیگانه‌اند.

در این روایت (= کرده‌ی سی‌م)، از این دو سزاواژه‌ی پهلوی «*hunar*» و «*hunar*» (فصل و ردایل) در همان معنای درمظر بهره‌گیری می‌شود.

در کرده‌ی سی و یکم، نویسنده، به این می‌پردازد که هر کس در کارهای مکرر و واجب بکوشد حتی اگر به خواسته‌اش نرسد همیشه خوشد از کوشایی خود است؛ ولی «مرد کوشنده در بدی غیر واجب» جبر مست.

در کرده‌ی سی و دوم با دو بحث بی‌ربط با یکدیگر رویه‌رو می‌شویم؛ البته سراج‌گمان و با صاحب.

بحث نخست به این می‌پردازد که چرا در زندگی زمینی، دیده می‌شود مردم بد و دیوانه پشیمانی می‌شوند و بکن به جانی خود رها شده‌اند. پاسخی که نویسنده می‌دهد همانند پاسخ همدی دین‌ها و کیش‌هاست. زوری خواهد رسید که جهان مادی نارسا حتم شود و میان بیکان و بدان داوری پایانی به انجام رسد؛ در آن زمان بیکان به رستگاری می‌رسند و بدان سرفکنده خواهند شد.

در بخش دوم همین کرده (= ۳۶)، با پایان‌های روایی دیگر رویه‌رو می‌شویم، که بنا بر آن، اگر راست‌گساری راست‌گسار حتی به زبان پرسیایان بیانجامد، از بهر آن راست‌گساری می‌بایدش سود

۳۳

۳۴

۳۵

۳۶

۳۷

۳۸

۳۹

۴۰

و نگ دروغ دروغ‌گو به سود پرسیایان انجامد، از بهر آن دروغ‌گویی نمی‌بایدش ستود.

در کرده‌ی سی و سوم، نویسنده به این می‌پردازد که بودیاش کدام ایرود مینوی در اندیشه و مش مردمان آنان را گرایان به ثواب می‌کند و روی‌گردان از گناه. و جایگیری کدام دیو می‌وی در اندیشه و مش مردمان آنان را اگر بان به گناه می‌کند و روی‌گردان از ثواب.

در کرده‌ی سی و چهارم، نویسنده به دین همرامت با خواست و کام ایژد (= مشیت الهی) و، آیین همرامتا با خواست و کام مردمان می‌پردازد و سجه‌ی آن را نشان می‌دهد.

در کرده‌ی سی و پنجم، نویسنده به نخستین دین‌دور و واپسین دین‌آور انگشت سخن می‌دهد. نخستین دین‌ور را کومرث می‌داند و واپسین دین‌ور را سوشیاسی.

برو به در دستگاه انبشگی که نویسنده‌ی دین کرد خود را مردم به دیخ و معرفت آن کم ده‌اند، نشانگ و پسین دین‌ور پس است که پس از وی جهان می‌باید پاک و ویا و یستی گردد. به اینکه پس از و پسین دین‌آور فساد و کشت و کشتار و کردارهای اهریمن‌جورانه بشن تو شود.

در کرده‌ی سی و ششم، نویسنده نه تنها مردانیان را اندور می‌دهد که از انیران و دیوپرستان و نه‌جودان دوری گیرند، بلکه سعارش می‌کند از جام و کاسه‌ی آنان هم برای خوراک و نوشاک بهره‌گیری؛ و حتی جام و کاسه‌ای هم که با دست انیران و دیوپرستان پرماسده شده است، با آب گرم تظهر شود.

در کرده‌ی سی و هفتم، نویسنده درباره‌ی مه‌گو به پادشاه سخن می‌گوید. پادشاهی که در کار شهریار، کشور و با فرمان‌های خود رهبری می‌کند و از مردستان رای و روش نمی‌پرسد و راهمایی نمی‌جوید. پادشاهی که کشور را هم با فرمان‌های خود و هم با راهمایی‌های ویردستان رهبری می‌کند. پادشاهی که کشور را با نه‌زای و نظر ویردستان و مندگان بارگاه رهبری می‌کند.

در کرده‌ی سی و هشتم، نویسنده درباره‌ی سرآمدترین و پایدارترین شادی‌ها، و بیز، سرآمد همه‌ی ریح‌ها بحث می‌کند.

در کرده‌ی سی و نهم، نویسنده درباره‌ی راهی بحث می‌کند که پیمودن آن مردمان را دست‌گام می‌کند و راهی که رعی در آن مردمان را سرفکنده به جهان آخرت می‌رساند.

در کرده‌ی چهلیم نویسنده به بحثی بسیار گران‌ارح و فرارورنه (= فلسفی) می‌نشیند. همان بحث اشدی به خود و بجلی وجود، البته اگر خواست ما را این است درست باشد.

۳۱

۳۱

از بحث «تجلی و وجود» به بحث پسینی بودن و پیشینی بودن «وجود و تجلی وجود» می پردازد
پسینی بودن و پیشینی بودن وجود و تجلی «دسته گیری خرد آفرین و منطقی بحث «تجلی و
وجود» است

پس از این، با نتیجه ای که به دست می آید به خرد منطقی دین مسیحی می پردازد و پذیری و
پسری خداوند و پیغمبر را می در نظر گرفته نسبت پسینی و پیشینی و اوستی می کند

در کرده ی چهل و نهم، نویسنده بحثش و ذهنش خداوندی را برادر مسیح های دین مردابی
عبر پذیر می شناساند و می گوید «ماشدنی است خداوند آنچه را که داده و بخشیده
است به بهانه هایی پوچ باز پس گیرد». به سخی دیگر، معنی اراده و خواست و کم بردانی
(= مشیت الهی) انجام هر کار جزو ناشکی (= غیر منطقی) نیست.

در سرتاسر دین کرده، ماسد همهی دیگر کش ها، هیچ گاه به یں پرسش پاسخ داده نمی شود که
چگونه شماری در آموزگاران دین، خواست و کام خنده در با چارچوب های نظری و منطقی مرد
انسان ها برآور گرفته اند و چگونه متقاعد شده اند که حق دارند خواست و کام خدا را در حصار عقل
شری بسجند

در کرده ی چهل و ده م، نویسنده، پادگانها و طبقات به رسمیت شناخته شده را راست می دارد و
دین سالاری (= آسرویی) و برتری پادگان های مرمیک می داند و برای این برتری چند چم و گواه را
شمار می دهد

در یں روایت د واژه ای روی می شویم که به پیروی از ده مناش، گردیده ی فرانسوی دین کرد
سوم اب و «منو همد» خوانده و «مشیر بهمی» ترجمه کرده ایم.

اگر این خوانش درست باشد، معنی اش یں است که دین سالاری (= آسرویی) حاکم می میس
برای منو حدیسه ی (= منیل) بهمی میس است

برای استوار کردن دومی فرائب خود، از همین کتاب سوم، کرده ی سیصد و سی و یکم چم و
گواه بر نشان داده ایم.

در کرده ی چهل و سوم، نویسنده نشان می دهد چه کسانی چگونه می تواند همهی یکی های دو
چهار را از آب خوش کند

در کرده ی چهل و چهارم، نویسنده ی روایت، رهاب بهنگام رسیدن ایردای میس، برای سرکوب
پساره های یوروش آورده بر مردمان را گوشورده می کند.

۴۱

۴۲

۴۳

۴۴

در کرده ی چهل و پنجم، خاستگاه تبه های جان و تن و چیزها / اعیان / مرکب ایستاده
نشان داده می شود و نظرگاه دسته ای در کیشداران را به مدعی کشد که چرا خداوند را خاستگاه تبه ای
چیزها معرفی می کند

در کرده ی چهل و ششم، با روایتی سخت آسیب دیده و باخوان و ترجمه ناپذیر و درهم ریخته
رویه رو می شویم که شش کرده ایم ما شماره روی بندها، میزبان آسیب دیدگی ناضب سخن را نشان دهیم.
ولی بحث روی هم رفته بیان نه ماده ی شهر آیینی / قانونی است و خوشکاری شهریار شهر را
در برابر نه خسارت مایه ی قانونی / دادورانه به میان می بندد.

نکته ی پژوهشی اینکه در این روایت (= کرده ی ۴۶ ام کتاب سوم)، کهن ترین مانده نوشته ای از
ادب پارسی است که واژه ی «بیمارستان / بیمارستان» در آن دیده شده است.

در کرده ی چهل و هفتم، نویسنده، از جهاد در راه خدا بحث می کند و اینکه در سنج ما چه کسانی
و با کدام چم و بهانه باید جهاد کرد

در کرده ی چهل و هشتم، نویسنده، پیاره های تارش آورنده بر جهان میس و گوهر درون و تن
مردمی را دکان و بومی شمرد و هم، راه پیروگرفتن آن پیاره ها را نشان می دهد و هم راه نابودی شان را.

در کرده ی چهل و نهم، نویسنده، از ایردای همیار مردمان در دورای زندگی صحبت و رنج آورده میس
سخن می راند و اینکه ایردای پاک میس چه زمانی به یاری مردمان می آید و چه زمانی آرم و فرود
می گیرد. پس از آن، به خرد مسخی بر دسته ای از کیشداران می پردازد که چرا فرجام کار جهان را
فرو عظیم ی شبیه ی گناهکاران در دورج ایدی، انهم بی هیچ امید رهایی، معرفی می کند

نزد پادشاهی و واد در سیر سخی پهلوان آنچنان پیچ در پیچ و بهرج بیان شده است که درستی هر
ترجمه ای را شک پذیر می کند

در کرده ی پنجاهم، نویسنده، به یں می پردازد که هست و بود بدی و خوبی، از نظر ارزشی،
هست و بودی مژو پشپه (= مطلق) نسبت هر اندازه کسی پله و پایگاه مردمانه ی بالاتری را دارا است،
به همان اندازه بدی یا خوبی در هست، او پسندیده تر یا نکوهیده تر خواهد بود

در اینجا نیز نویسنده دست از نقد دسته ای در کیشداران نمی کشد و این پرسش را به میان می بندد که
اگر خداوند بیک ترین بیکان هستی است، چگونه می تواند در همان دم خاستگاه چیزها و گره های
بد نیز باشد زیرا اگر چنین بود، بدی خداوند، به انگیزی سروری اش بر همهی هستی داران،
سخن در یں و ساه کننده بر یں بدی ها می شد و این فروره تنها می تواند لایق اهریمن باشد به حد.

۴۵

۴۶

۴۷

۴۸

۴۹

۵۰

در کرده‌ی پنجاه و یکم، معنی ارسطویی پی گرفته می‌شود

همانندی کرده‌ی پنجاه و یکم با یکی از دهرهای کتاب «متافیزیک» ارسطو از نظر ما بکارناپذیر است. بی‌راه نیست این روایت (= کرده‌ی ۵۱)، نامانده‌ای از ترجمه‌ی پهلوی آموزه‌ی ارسطو از کتاب نامبرده باشد که از راه دین کرد به دست ما رسیده است. خواننده‌ی پژوهنده و بازمی‌گردانیم به کتاب ماندی و گوانسگ ارسطو روی «متافیزیک» دهر ششم (= اپیلون)

نویسنده، محسب، هشتمندان (= موجودات) را سه دسته می‌داند. یکی، آنی که دارای روان گوه‌ری و نامیراست و کالبد جسمانی / تنانی‌اش غیر معارف است مانند امشاسپندان دیدنی و نادیدنی.

یک دسته آنی که روان گوه‌ریش نامیراست و در زندگی زمینی کالبد تنانی‌اش از او جدا می‌پذیرد و معارف است. مانند مردمان و جانداران یک

یک دسته آنی که گوه‌ری میرنده است و کالبد تنانی‌اش معارف است، مانند دیوان و درندگان و حریگان اهریمنی

آن دسته‌ای که در زندگی زمینی دارای کالبدی جداشونده و معارف است، در جهانی بارپس درنده‌ی کالبدی آن‌سری و غیر معارف و نامیر خواهد شد

دسته‌ی سوم سوره‌سر به نابودی می‌گردد

یکی از شگفتی‌های پژوهی این روایت، معیار ارسطویی نسبت جنس و نوع است هر طبقه به نسبت جنس بر سر خود، کالبد تنانی است و برای نوع فردین تر از خود ذات گوه‌ری است. برای نمونه، بهمی امشاسپند، در نسبت با او مرد و برای او مرد کالبد تنانی است، برای افریدگان هرودین تر از خود، جناب گوه‌ری است

در کرده‌ی پنجاه و دوم، نویسنده از همگی دادگری و جرد جدا ددی (= عقلی بالمشک) و دبی پهی سخن می‌داند. بنا به نظر نویسنده به همان اندازه که سه گوه‌ری پیشگامه همگی و یکدستی دارند به همان اندازه، «بددیی» و «بی‌نظمی» و «سجودی» همگی و یکپارچه‌اند

کرده‌ی پنجاه و سوم بارنویسی همان کرده‌ی سی و نهم است

این بارنویسی‌ها سه بار در کتاب سوم دیده می‌شود: یعنی شش روایت از روایت‌های چهارصد و یک و هشتگانه‌ی دین کرد، از بنیاد، سه روایت است

در کرده‌ی پنجاه و چهارم، نویسنده، به این نکته می‌پردازد که هر کس در هر طبقه‌ی مردمش (= اجتماعی) که باشد می‌تواند به دستگیری رسد به شرط آنکه خویشکاری و وظیفه‌ی دینی مردمی خود را به درستی انجام دهد

در کرده‌ی پنجاه و پنجم، دین‌آموز (= طبیب) همت پریش از هیرد می‌پرسد که به پرسش و پاسخ‌های هرانگان بهانین و رازپژوه چینی مسد بر است تا به پرسش و پاسخ‌های دین‌پژوهانه از قبل اینکه ثروت راستین کدام است؟ آسودگی جان چگونه فراچنگ می‌آید و مانند این

کرده‌ی پنجاه و ششم، پاسخ همت پریش دین‌آموز است که در کرده‌ی پیشین (= ۵۵)، «ما ایجاد شده‌ایم»

در کرده‌ی پنجاه و هفتم، نویسنده، هر گونه افراط و تفریط را دشمنی دین مردی می‌شناسد و ذات گوه‌ری دین مردابی را با میانه‌روی برابر می‌گیرد. پس از آن نتیجه می‌گیرد که پی‌آمیز هر دورانی همه‌ی کارها پیش‌پیش یا حواسب دین مردابی برابر است

در کرده‌ی پنجاه و هشتم، نویسنده، شهریار سی‌اعتنا به دین و شهریارای ساسمان می‌شناساند از میان پروازندگان دین کرد نمی‌تواند جز این بیاندیشند؛ حتی پیش‌پیش می‌کند اگر شهر دوی پیشانی دین باشد آن دین سر از بددیی درخواهد آورد

در کرده‌ی پنجاه و نهم، نویسنده، بیک و بیک‌تر و بیک‌ترین، و بد و بدتر و بدترین گزارش‌های مردمانه را برمی‌شمرد که همه‌ی آنها در سبب با او و جانانه و ژرف به او مرد شایسته می‌شوند

کرده‌های شصت، و، شصت و یکم، به گمان ما جدی‌ترین بحث‌های عرفانی و رازورانه‌ی دین مردی را دربردارد: در پنجاه و بحث «اسمان، خلیفه‌الله» رو به رو می‌شویم

محسب، نویسنده با این گزاره‌ی ریزین‌سید می‌آورد که جان مردمان جداوندگار تی آن است پس از آن، پروگان اهورایی فرورستاده شده برای یاری مردمان را برمی‌شمرد؛ که ایمانند «خودا گاهی، یاد، هوش و جزه»

پس از آن، از شش اندامی بروی نام می‌برد که پیونددهنده‌ی دوسویه‌ی دوی مردمان به جهانی بروی است

پس از آن، نشان می‌دهد که او مرد جهان‌آفرین، نکه‌نک، به میانجی چند ایرد همای آفرینش در تی مردمان حلول می‌کند؛ تنها اگر آدمی به پارسایی گراید و تن و جان خود را برای ورود و حلول جهان‌آفرین آماده کرده‌اند

کرده‌ی شخص و یگم بزرگوه‌ی کرده‌ی پیشین (۶۰=) است. نویسنده رمیه‌ها و پیش‌بایست‌هایی را برمی‌شمرد که ب بر آن، شخص به تبه‌جویی می‌گراید و نکبت‌اندازهای سی و قرای جانی‌ش برودگاه اهریمن می‌شود.

در گزارش ما، در آوانویسی دو کرده‌ی در نظر (دهتر یگم گزارش در دست)، خواننده می‌تواند پیچیدگی (جدوی) را بیابد که آموزه‌ی مردانی نویسنده‌گان را نشان می‌دهد.

در کرده‌ی شخص و دوم، نویسنده، بحث عرفانی و رازپژوهانه‌ی خود را در باب دانش و رامش (=جده) دنبال‌گیری می‌کند. بحث نویسنده بر آن است که دانش و رامش (=معرفت و جده) در نیروی جان‌آند که از درون و برون جان را یاری می‌دهد.

سپ‌پدانی روایت ترجمه‌ی استواری را برده‌ی تابد، ولی روی هم رفته سرو تبه بحث روش است کرده‌ی شخص و سوم را می‌توان دنباله‌ی بحث کرده‌ی پیشین (=۶۲) دانست.

نویسنده نشان می‌دهد که حتی در این جهان پتیاره‌دهی آکنده از سم مسخته به تازش آلوده‌کننده‌ی اهریمن نیز می‌توان به دانش و رامش دست یافت.

در پایان روایت، بحث ارسطویی «سود مطلق رامش» و «سود مطلق سم» را «بود مطلق دانش» و «سود مطلق جهن» در جهان مادی دنبال می‌شود.

در کرده‌ی شخص و چهارم، بحث افراط و تفریط دانش و رامش (=معرفت و جده) بود مردم روبرو می‌شود.

در مراسم دین‌کرد در همه چیز و همه کاره، آوار میانه‌روی است. در اینجا (=کرده‌ی ۶۴) نیز نویسنده برای دانش و رامش مرز افراط و تفریط را نشان می‌دهد چرا که تفریط در رامش و بحث نمی‌کند؛ و چنین می‌نماید که افراط دانش را ناپسند نمی‌شمارد.

پس از آن، نویسنده، در بخش دوم روایت، پیش‌بایست‌های تباهی‌پذیری پیش از اندازه یا مطلق دانش و رامش را، و پیش‌بایست‌های جاگزینی آن دو را با مناصدشان به بحث می‌گذارد؛ و نشان می‌دهد در چه شرایطی دانش یا رامش ممکن است به ضد خود دگر شود.

در کرده‌ی شخص و پنجم، نویسنده چهار گونه مردم را در پیوند با نوع برخوردی که با دینی بهی دارند دسته‌بندی می‌کند و داور خود را درباره‌ی آنان فرامی‌گوید.

در کرده‌ی شخص و ششم، نویسنده با یک گزاره‌ی زیرین سیاه‌انواریک (=اعتقادی) بحث خود را آغاز می‌کند که ب بر آن، سودگان آسمانی همیشه آماده‌ی سری به مردم‌زادگان اند.

برابر نور. نویسنده، نیروی ثواب می‌تواند راه رسیدن باری‌های بردانی را پاک و گشاده دارد. گناه راه رسیدن باری‌های بردانی را بسته‌می‌دارد. روی‌کرد مردان به گناه و دوری‌گزیدنشان از گناه (=ثواب) کاوشانی دوسویه دارد؛ بدین معنی که هر قدری در گناه و سه شدن راه باری بردان بر یکدیگر کاربندی دوسویه دارد.

در کرده‌ی شخص و هفتم، نویسنده معنی را طلب می‌کند که نازیادی (=تداعی‌ای) جز سرورده‌ی سعدی خدای‌مرد ندارد. نویسنده‌ی روایت، پیشینگی و پیش‌بایستی در هر کاری را از این‌اندیشه می‌داند.

ما ایرانیان. دست‌یکم از زبان سعدی بر این نورج که

«اگر اندیشه و انگهی گشتار پیوست، آفتاب پس دیوار

در کرده‌ی شخص و هشتم، نویسنده درباره‌ی دو شیوه‌ی فرمانفرمایی و زئی‌فرمایی رمانه به دست سالار مردم بحث می‌کند. از همان آغاز بحث شناخته‌می‌گردد که نگرینده‌ی نویسنده از دو گونه فرمانفرمایی رمانه کدام است.

اگر دیسی ایرانی و شهریاری ایرانی بر سر کار است و رمانه، برای ایرانیان، رمانه‌ی سرافرازی و سرمدی و بخیری است؛ راهکارهای حکومتی با رمانه‌ای که شهریاری ایرانی از دست‌رفته‌است، جداآیی دارد با رمانه‌ای که دبی ایرانی از روزفرمایی و اقتدار و افتاده‌است و رمانه، رمانه‌ی سادگانی و اهریمن‌سالاری و سیران‌سالاری است. پس از آن، نویسنده، صبه‌های سنده و دواگون‌مانه‌ای را ارائه‌می‌دهد که ب بر آن، در هر دوره و رمانه‌ای مردمان و مردمگاه مردمان چگونه راهری شود.

در کرده‌ی شخص و نهم، نویسنده دوباره گواهی عرفانی و رازپژوهانه‌ی خود را فرامی‌بخشد، در آغاز بحث، برجسته‌ی خویشکاری‌های چهار پایگان مردمیک را برمی‌شمرد.

با اینکه دین‌سالاری و دیناری سرآمد همه‌ی پیشه‌ها و کارهاست، و ب اینکه بارورگانی و تجارت هر برتری پیشه‌هاست، اگر بزرگان در چارچوب دستورهای حلالی دینی مردایی رفتار کند دست به کالائیری (=احتکار) نبرد و بر بهی داورانه داد و ستد کند، کار او حتی از کار دین‌سالار (=آشور) هم سر است.

یا گاهان‌شراپی ثواب دارد؟

اگر ثواب دارد، این افراد بددین می‌توانند از گاهان‌شراپی بهره‌ای برند؟

در کرده‌ی همتاد، نویسنده می‌کوشد رابرین دورهای خود به پرسش‌های پیشگفته پاسخ دهد.
در کرده‌ی همتاد و یگم، نویسنده شناخت‌شان‌های شش دسته از مردم را نشان می‌دهد.
بیکوترین مردان، بیکوتر مردان و مرد سگ؛ و بدترین مردان و بدترین مردان؛ مرد بد.
در کرده‌ی همتاد و دوم، نویسنده بحثی همانند کرده‌ی همتاد و یگم را برپای زبان پی می‌گیرد.
زبان را بر چهار دسته بحث می‌کند و مسجعی شناخت بهترین و بدترین آنان را به دست می‌دهد.
در کرده‌ی همتاد و سوم، دیگر باره با بحث و فحوصی ارسطویی روبه‌رو می‌شویم.

سنا به نظر نویسنده، که همه جا نظر خود را با دین مردایی بران می‌گیرد، سانسگان و آفریدگان از دو راه رهبری می‌شوند و به مقصد می‌رسند؛ هم مقصد‌های زمینی و هم و پسین پایانگاه هستی که همان فرشتگرد است. همگی تبندگان، بی‌جان و جاندار، گیاه و جانور، و پیر فرمان انگیزنده (= غریزه) و سرشت نهاده شده‌اند. همان نادار بیرونی اراده‌ی گرشگر اند یا همین بیرونی انگیزنده است که نژاده‌ها (= عناصر) به هم برمی‌آیند و کالبدها را می‌سازند و دیگری فراونده‌های گیتی پی برده می‌افتد.

در این میان، تنها مردم‌زدگان اند که جدی از بیرونی انگیزنداری و سرشتی، از بیرونی اراده‌ی گرشگر بر مرز خود برآند. این خواست‌وگام گرشگرانه، به مردمان پروانه‌ی رهبری بر همه‌ی آفریدگان فرو دین تر از خود، از نظر مرتبه‌ی آفرینی و می‌دهد؛ و خود و دیگر تبندگان و افریدگان را به پایانگاه فرساخته و فرآستد؛ جهان، یعنی به سزمرال مقصود می‌رساند.

این خواست‌وگام گرشگرانه که به مردمان ارانی شده‌است، پرتو و بهره‌ای از نیروگاه از آسمانی و خلکی است. آسمانی ایش‌شیدی که در میان همگی آفریدگان غیر خلکی منها به مردم‌زدگان فراداده شده‌است.

در زبان رودیت، نویسنده ما این دید و دآوری دسته‌ای از کیشداران و رهبرین در بحث می‌برد.
ریرا دسته‌ای از کیشداران هستند که پایانی تباه و تباهیده را برای بسیاری از آفریدگان و عده می‌دهد و آورده به هر جایی پایانی بیشه‌ی آفریدگان اند.

در کرده‌ی همتاد و چهارم، نویسنده در باره‌ی لایه‌ی و طبقات سه گانه‌ی آسمان بحث می‌کند.
لایه‌ی فرازین و بالایی، لایه‌ی انورانی و آسم‌سپیدی است؛ جایگاه سوزالانوار است؛ هژویشپانه (= مطمئناً) پاک و ناب و ویژه‌است؛ سرای سرود و بایش و جایگاه قروهرهای بی‌آمار و انجام و، روشای دیدنی و بدیدنی و برکنار از تارین آلوده‌کننده‌ی اهریمن است.

لایه‌ی فرو دین، لایه‌ی اهریمنی و دیوی و سرای تیره و تار و جایگاه درو جان و پتیاره‌ها و مطلق درد و رنج و ناشکیبایی و تاریکی و عشق و جایگاه دورح است.
لایه‌ی میانی، درست در میانه‌ی دو لایه‌ی فرازین و فرو دین جای دارد؛ نامش گیتی است و جایگاه سرود گیتی و پیکار بیروگان بدی و نیکی، روشنایی و تاریکی است.
پس از این لایه‌ی بدی، نویسنده رمانکی می‌یابد که دیگر باره نژاده‌ی افریدگان را
عدکند نگریسته‌ی نویسنده، دسته‌ای از کیشداران است که برپایی دورح و پادافره (= مکانات) جودانه‌ی مردم‌زدگان را حق می‌انگارد.

بحث و محص در نظره در کتاب پهلوی ده‌سند دینیک، پشش مودم، دساله گیری شده‌است.
حم انده‌ی پژوهنده می‌تواند همانندی رویت دلیستان دینیک و دین کرد را در گنجینه‌ی دسویس‌های پهلوی اوستایی، دسویس ت د ۴ الف، برگ‌موشیت ۳۸۶، خط دوم، در برگ‌موشیت ۳۸۸، خط چهاردهم دساله گیری کند.

کرده‌ی همتاد و یگم، به بر گمان و نظر ما، در سبب رر می‌سازد.
بحث بر سر این است که هم ثواب و هم گناه در بدی شاکنده‌ای می‌بوی اند که مر هستی آن دو پیشگی دارد و پیشین‌بیاد است.

ت ایستجای بحث با نظرگاهی نابوسیده (= عیبر منتظره) روبه‌رو نیستیم؛ اما در سبب دوم نویسنده مدعی می‌شود که «اراده» بر آن شده‌است که ثواب از نژ آفرینی ثواب بر قوه‌ی اندیشگی مردم دروسد و بره‌ی از نژ آفرینی بره در مردمان ربحه‌شود تا زنازمو (= اهریمن مرگ‌آور) از بر راه سواند در تمشیت و راه‌بری مردمان کارگر باشد.

پوشید پهلوی دستکاری شده‌است؟ ریواس دوم اینگونه آغاز می‌شود. «مندان» کامیگ که به معنی «اراده بر آن شده‌است» می‌باشد.

در کرده‌ی همتاد و ششم، دوباره به بحث فضایل و ردین (= هر و اهریمن) روبه‌رو می‌شویم.
به بسنده به سبب‌های جاعاده در کتاب سوم، به گرامی ریرین‌بیاد بحث خود را می‌آورد.
همه‌ی هرهای بهادی (= فضایل) ابرار عقلی نظری و حداداد اند؛ همه‌ی آهوان بهادی (= ردتل) ابرارهای نژون‌خواهی کژمش اند.

همه‌ی هرهای بهادی، عرواکی و تحلیل پایی، بحلی سه به بهادی اند آرمان‌خواهی، کوشایی و جرددوسی (= علوروف) ولی هر سه‌ی هرهای بهادی سیادین دارای هرهای بهادی

ملارمی میر هستند می باکی ن آومان خواهی تلارم و همپو مستگی دارد

خرمندی و هعصب پیشگی با کوشی ملارم است

یدس و خوی بی وقعه در کب دانش میر با خرد دوستی همپو سبه = ملارم) است.

اهواب نهادی (=ودین) میر بسیار اند ولی آن ها میر در و اکدوی پدانی سر سه هوی نهادی
ر برین بیاد استوار اند «اندیشش می پایه و اساس»، «آومندی» و «خود دوستی دمدمان»

نویسنده در پایانی روایت بر دسته ای از کیشداران خورده می گیرد که چرا مدعی اند «رج و
سرافکنگی و لریدن مردمان در گناه مرآبه حواس آید (=مشیت الهی) است»

در کرده ی هعصد و همم، نویسنده در سرنامه ی روایت به بحث شخاصه شده و پیرای «هستی و
چیستی / وجود و ماهیت» می پردازد.

در بحثار روشنگرانه بحث را با این گروه می آغازد که «از فراتش انداره شناسانه ی جهان آفرین
پر توی میر مردمان ر دربر گرفته است».

رج و کامه پرستی (شهرت)، سانی جدا از ثی اهوزیسی دارند. خرد خداداد (=عقل بالهنگه)
یکی در رسولای یردی نری راهمایی مردمان است. ما کمکی خرد خدادادی است که مردم زادگان
می توانند میان ماهیپ آید و دیو جدایی یهد

در پایانی روایت، نویسنده بر دسته ای از کیشداران خورده می گیرد که چرا مدعی اند «هم جزد
خداداد و هم گرایش به کامه پرستی، هر دو رسولان ایزدی اند؛ یکی برای راهمایی آنان، یکی برای
آرموب و امتحان آنان»

کرده ی هعصد و هشتم، در ستر سخر جموی، از ستر مثر و سخن آرای دارای آرایشی ریاست
به سخر دیگر، نثر پهلوی با جمله بندی بسیار زیبایی آغاز می شود و معنی آن روی هم رفته بی
امت که، «مشیت، نمونه ی خروار» است

در این روایت، نویسنده سه قانون و مژده فراگی دین مردایی را برمی شمرد که بنا بر آن،
آفریدگار در نهادمان گسائی و اکون. و، در نهادمان پس از مرگ، و، در نهادمان در داوروی و انداز
این سه مژده (=قانون عام) اند

در پایانی روایت، نویسنده نری چندمین بار دسته ای از کیشداران را به سخرش می یهد که چرا
مدعی اند «در روی یارپسین بعضی بزرگ او تنبیدگان رنگارمی شوند و تا حلقه خدایی می کنند
گرفزار آیش دوزخ خواهند بود».

۷۷

۷۱

در کرده ی هعصد و بهم، نویسنده معیار ووسی گردانده ی (هنامه ی اعصاب) مردم را در روی
داوری برمی مسجد

مردم ر از نظر گردانده ی یارپسین پنج دسته می داند. وجه خصر این پنج دسته، سه سیروی
بردی «خو. است» و «دیش» و «نوار» است

نکته ی چشمگیر در این روایت و همه ی روایت های دین کرده، بحثش پدانی همه ی شادگان
ست بی که کس ر کسب در دوزخ اندی گرفتار آید. مردم زادگان در زمانه ی پس از مرگ، نه سب
سنگی و نه کامی و نه خویس س که رنج کشند، ولی روی داوروی، در سخری دو میان نیست همه
بخشیده می شوند و هر معصاب سوبه سر نیست و نامود می شوند

در کرده ی هشتم، با یکی از درازاهنگ ترین روایت های کتاب سوم روی روی می شروع
در سرنامه ی دو یب «آذه ای شک پدید» و «رو یم» و «آذه و نگارشی که هم می توان آن را «آموگ»
خواند به معنی عیب و عیب دانی؛ و هم می توان آن را «ویهانگ» خواند به معنی نژادنگیر و
نژادنگیر» و «عل

بحث، از نظر زبان آری (هشر) زبان پهلوی، با جمله ای بسیار سنگین آغاز می شود خواننده
ممکن است گزارش فارسی جمله ی آغازین را دریاسی و روشن تلقی کند؛ ولی ساحمان و آذه آری
(«خوی») جمله بندی در نوشتار پهلوی بسیار پیچیده و سنگین بیان شده است. درک و برداشت
حسب این روایت برای گزارشگر کنونی بسیار زمانبر بود

دوست خوانم، حسین یادامچی، دانشجوی دوره ی دکترای حقوق اسلامی، در مراکشایی
پرسش های دانشمیک، حقوقی و معنایی دین کرده، نویژه بی روایت و بند بحث آن تنها یاریگر
من بوده است

نویسنده، یاسامی مردمان را ر، کی بژادی حق سرشیر و خ بی آنان می داند
هر چه طبقه ی خوندوده نزدیک تر باشد، نه هعصب اندم، یا ثمانی بژادی بیش بر خواهد بود
تنه راه این پاکمانی دوده و تدر و تحمه و ژاده، خوندوده است
خوندوده، نه شانهای از خویش به خویش است

سه گونه پاکمانی بژادی هعصب همپویدی پدر با دختر؛ همپویدی پسر با مادر؛ و، همپویدی
برادر با خواهر هر سه ی بی همپویدی ه ریشه و خاسنگاه کهن جهانی و کهن باوری («میتو لوژیک»)
دارد، همپویدی پسر و مادر ریشه در همپویدی پیشا برمانی کیومرث و سپیدرمد، «هم

۷۹

۸۰

پرونده‌ی «**ر**» می‌داند همپوندی پدر با دختر ریشه د همپوندی پشت-مرمائی حد و سیمه و مل
دختر حداد دارد؛ همپوندی برادر و خواهر ریشه بر همپوندی پشت مرمائی مثنی و مشابه دارد.
گفتی سب در سر دسر دین کرد، از کتاب سوم تا بهم و میر در همه‌ی شش نوشت‌های پهلوی که تا
کنون بر جای مانده است، نامواژه‌ی «سپندرمد» با جائنام (=ندیل) «زمبگ» درمیں همراه است.
ما، در گرامر خود از **ر** کرد هر جا به مسجور از پهلوی «سپندرمد» رمبگ، رو به روشد، اَبَم، نه
پیروی را استاد کواری، از **ر** «سپندرمد» نام پرونده‌ی رمیں، ترجمه نه ده یم
همه‌ی دین‌های سامی بر این ناور اند که همگی مردم‌زادگان سرآمد خود بوده‌ی برادر و
خواهر اند

از آنجا که دیوان رسمی از پیش سازمان هردهای آید و از آنجا که خوانش شمر بر مردم باب میروند،
چون بدو هم مستقیم خوددگری یکی از جدی تر از اوهی مبارزه با دیوان پیداست
و نموده حتی از عالم حیوانات برای اسباب گرفته در رسمی خود بدو، به بهره می برد
و طریقه سر و ی از بر می برد و خوددگری فایده می آید و نیز تا در دست که هر چه مورد و رسی
از نظر طبیعی خویش و بستگی بر دیگران باشد، و وردهای طبیعی (تدایجی) نیستی تری را به
فرزندان خود به ارث می دهد

از این گه شمه، خوبه. زده گری برادر و خواهر و دنگو حو بدو ده گری های نزدیک در اندروب حو ده مهر و دوشنم های تو در تو و چند لایه ای را می پروراند.

در میانه‌های دریا آب و شمار پهنوی دچار نوسان‌های گاه‌به‌گاه شده است که کار ترجمه و گزارش را با دشواری و سختی و به‌رویه‌ی کد از سر و به‌محیط و من من.

رمانی میخانه، هر اندازه که در سر و نعمت باشد کمترین کمبودی را در زندگی بر نمی تابد و سر از
موجب شوی بر می گزید و کار آنه بادگاه باورال می کشانند. بای خودن همه می کمی - عای زندگی را
می سنجیدند - دم بر می رند و جر در راه رهنمی شوی قدم از قدم بر می دارند

در بحث خودداده‌گری چارچوبی حادادگی دارد یا چارچوبی به اندازه یک کشور؟
 گم حواشی در و ژدی خوانده شده در حسر سحر پهبوی، انگونه که ما خوانده‌ام به برقه کرده،
 درسی به ما که چارچوب خودداده‌گری به بزرگی ده و فسمه و شهر و سنا و کشور است،
 و ما می‌گرداند و دو وادی در نظر فم‌های پسجادی سعد و سوریه است، به نمایندگی از
 مروه‌های شرفی و قریب ایرانشهر

در میانه های رویت، موبسند می کوشد ایراد یهودی مختصری به آپس خریدوده گری را ایگو به پاسخ دهد که دبی یهود هم، نشانه هایی از خریدوده گری دیده شده و هر سمیت شناخته شده است. در کهن نامه ی سمیت بود. اما ب چند سمویه از خریدوده گری پیغمبران یا دختر خود دوبه رو شده ایم براب گزارش کهن نامه ی سمیت بود. اما، صفر برون روف امرا تاملان از عصر (۱۱۰۰) صفر خروج کرده ی سشم بند یسمت، هارون و موسی، خود، اندی حیدوده اند.

یکم در پشم آب کپش. صاب در حواصه و حیوانی خود را به حواصه بر یکه بداند، در دار می کند تا تیار بمبو پائیده شود (سهر آفرینش، کردهای نوردهم، آبه های ۳۰ تا ۳۷)

پس از آن، دو بصری لایوان، کرده‌ی ۱۸م، مجموعه‌ی مطلقه بر جوی بدوده گری بسته می شود
مسو هی سانی در روستا دین کرد (= کرده ی هسانم) شش می دهد و بعد نوسلده ی روستا با
همه ی گزارش های خوب شناسوده است زیرا نظر بهودیان، که مدعی اند حد ابد پس از عمریش
شماره ده بار به مع جوبدوده گری اردو حرد صحرامو ری داده امبه و نقد می که

در هر دو گونه شمشاد، بوسته‌های رو به بالا برای اسب و رکود در صحنه حیوان‌داری حیوانی و مکتبی برزاقان است که امروزه به آن سبب گردایی پدیده‌یستی می‌گوییم، بهره‌گرفته است؛ زیرا بر این نکته پای می‌نهند که هر گونه باوری، بوخته‌ای از زمانه و مکان‌های گوناگون است که مردمان دارای فرهنگ و پیش‌گوناگون را به ورش می‌دهد؛ بلکه هویت حیوان‌داری مردود می‌سازد بر مذهب پیش‌دگرشونده و معبر بشری است و اگر به ذات خود هیچ آیینی به پسندیده است به آفریننده (=عیسای) این گونه چمن و رری (=استادان) اشکا پورین‌یستی است بوسته‌ای خواوش می‌کند در رو به‌های سپیدی و پیشینی، همیشه می‌روش داده است که پسند متعبر بشری و به بدین می‌بود و بیرونی از پسند مذهب بودی راه به ندرستی

د پیاوړې وخت، نویسنده، عقلمالمنکه و علم مستند برادر و خواهر می شناسید و خود ذات دانش را فریاد خود بدو گری و اودو چ عقلمالمنکه و عقل مستفاد می داند. پس از آن، نتیجه می گیرد دانشی که خود فرورد خود بدو است چگونگی می تواند صل و سیاق خود، یعنی خود بدو، را منتهی بداند. نتیجه آن می شود دانشی که رأی به استخدام خود بدو دهد، دانشی دروغین است.

کرده‌ی هشتاد و یکم را دست‌نویس بهار و روانه / یومیه‌ی دین مردانی، نام بهادریم.

اندیشه و منش این را نشان دهیم.

نگویسته می‌بوسده و از بند دوم روایت نیک دریافته‌ایم، از این روی به ترجمه‌ای در پهنو و گم‌نورانه بوسده کرده‌ایم. «دعای بیايش و نماز» در این روایت (= کرده‌ی ۸۱) همانندی آشکاری با دعای «نام‌ستایش» در پندنامه‌ی خود اوسا دارد از این روی، در ترجمه‌ی این روایت، از ترجمه و اگر می‌تواند دکتر حسین وحیدی بهره گرفته‌ام.

در کرده‌ی هشاد و دوم، با توجه به بحث و محصلی ارسطویی و بهر دو می‌شویم

این نکته را می‌باید در نظر گرفت که با سنگاپ دین کرد، منطق، علم‌القص، فیریک، مایرینک و دستگاه اندیشگانی ارسطویی را برای استوار کردن بن‌بادهای خود به کار می‌گرفته‌اند بهره‌گیری و گرایش می‌یستندگان دین کرد به ارسطو نشان از آن دارد که آثار به چیر به شته‌هایی به چشم دستگاهی فرساحیه و انگار و سب می‌نگریسته‌اند و با ارزش‌انوار کدا در برابر هر گونه باج‌پردی می‌انگاشته‌اند

در اینجا نیز چنین است می‌بوسده‌ی رویه، دو دسته‌ی «نگی» (= عصب) را یکدیگر در می‌سازد «نگی‌نگی» می‌بوسده‌ی می‌بوسده‌ی هر دو به آن‌ها هم گونه‌ی خوب دارند و هم گونه‌ی بد هر دو به آن‌ها هم در زمین و هم در آسمان باری‌دهندگان و ستیزندگانی دارند. به گونه‌ای که هر گاه یکی بیرون بگردد، دیگری اگر از سیرندگان باشد کاهیده می‌شود اگر از پیری‌دهندگان باشد بیرون می‌گیرد

مید پدانی بیرون، و مایکی به می‌بوسده می‌دهد تا دسته‌ای دیگر از کیشداران را به برزاند و سجش در می‌بوسده گوشزد می‌کند اگر کس یا کسانی دسته‌بندی پذیرای نظر او را برساند او دانش و ستیز می‌بهره‌اند

بند پدانی این روایت (= کرده‌ی ۸۲)، نظر مار می‌بوسده‌ی سیرندگان و پودرندگان دین کرد به منعینات ارسطو، در مجموع، به چشم دستگاهی فرساحیه و سب می‌نگریسته‌اند، روزآور می‌کند دو، سب مایسه می‌دانیم به نکته‌ای ویژه‌ی سب می‌نگریسته‌ایم

در دهر یکم گزارش خود، در بند پدانی این روایت (= ۸۲)، واژه‌ای را که «مردمنه» ترجمه کرده‌ایم و در آوایی «مردمگ» خوانده‌ایم، در ستر سب پهلوی به نگارش «سز سز» نوشته آمده است. ولی امروزه، خود «سز سز» در نوشت و خواند خود بارنگریسته‌ایم. احتمال می‌دهیم سوا واده نگارش در نظر «خو شسینگ» خود

با چیر مارنگری، معنی سحرآمیزی در نظر چنین است
«این دسته از کیشداران» به سب چنین بدانی‌ای، در دهر «خو شسینگ»
«<S>ā<S>ā» می‌بوسده‌اند.

کرده‌ی هشاد و سوم، از نظر معنی، بازگویی معنایی کرده‌ی هفتاد و سوم است

«به سب این همه به فرنگ» برای فرانش اندازش سب می‌بوسده‌ی جهان‌افریس در دستگاهی آمیختگی جهان را ش آلو دکنده‌ی هریم با کمک به سب می‌بوسده‌ی سب پایدگی و آوایی هستی را در دمی شوند مردمیار نیز چنین اند؛ چیر که در دهر بیرون حواس آگاهانه به دهر بیرون وجود دارند و با وجوداری از «حواس آگاهانه» است که شایستگی رهبری سب گیتی را برکامی هریم دارا هستند

در کرده‌ی هشاد و چهارم، معنی بر سب فرماده‌ی و سروری و جدانندگی سپیدار می‌بوسده‌ی ر از سب است در حد بنامه‌ی سپیدار می‌بوسده‌ی سب پیر پیر پیر که لا امانی که می‌داند با آمانی که می‌داند برابر آمده (سب، «آیا سب و لایا سب سب» (انعام، ۵۰) رویه‌ی می‌شویم

در اینجا نیز معنایی همانند آن به میان می‌آید و نتیجه گرفته می‌شود که سپیدار می‌بوسده‌ی گونه‌ای قطعی بر راز سب فرماده‌ی و سروری دارد. زیرا راز سب سپیدار می‌بوسده‌ی «افرا پندگی و آگاهی» است راز سب و راز سب و راز سب (= کاشی دهنده‌ی بیرون‌های اهرایی) است معنی پیشگفته بر رازنگای خاوری و باختری بر پیشه دارد برای نمونه

لاپیتس، فرماندهی سمدار آلمانی (۱۶۴۶-۱۷۱۶ پس‌زایش)، خداوند را دارای بالا برین می‌بوسده‌ی گاهی می‌داند و شیطان را با دهر مطی گاهی و دهرده‌ی پدانی برین انداره در «مژانه» می‌شناسد در کرده‌ی هشاد و پنجم از دو گونه دین دوستی سخن رفته است. دین دوستی دشمنانه و گاهانه، و به رباب امروز، تحقیقی؛ و دین دوستی متعصبانه و کور و نهی از آگاهی ربا اینکه بوسده‌ی ربا، سب سب متعصبانه و ناآگاهانه‌ی دینی را هم مرد سب می‌شناسد

در کرده‌ی هشاد و ششم، به سب می‌بوسده‌ی که به گمان ما جسنار می‌بوسده‌ی در دهر پدانی و معصود کوشایی و پرهیزگاری فرمانگان است که همان کره‌کاری و پارسایی است ولی به گزارش خود دل‌استوار و پدانی می‌بوسده‌ی و ترجمه‌ی روایت را با گمانوری به

پایان برده‌ام

کرده‌ی هشتاد و هشتم دوباره‌ی اندوهی همدستانانی شماری از مردمان با دینی مردایی است

کمترین اندوهی همدستانانی با دینی مردایی باورمندی ژرف تنها یکی از مردمان با دینی مردایی است. بیشترین اندوهی همدستانانی با دینی مردایی، باورمندی ژرفانه‌ی همگی مردمان با دینی مردایی است.

معنایی را که در دل می‌اندازد این است

«بنده‌ی دین مردایی به اندازه‌ی موی یار یک می‌شود ولی هرگز گسسته نمی‌شود»

کرده‌ی هشتاد و هشتم درباره‌ی ریخته‌مانده‌ی محبت می‌کند که بود و بس آن دینی مردایی را به بالاترین مرتبه‌ی بالندگی می‌رساند؛ یعنی «میان‌روی» و نیز «ریخته‌مان» می‌باشد که به سبب برین اندوه دینی مردایی می‌کشد و آن «گرافه‌جویی و کدستی‌کاری» است.

در کرده‌ی هشتاد و نهم، نویسنده سفاک می‌کند برای رسیدن به میخانه‌ی رامین، بطور نه خرمبندی و قناعت‌پیشگی مرد درویش کنید نه به خروش آکنده از خواهش و آبر سیری‌ناپذیر مرد توانگر.

در کرده‌ی نودم، نویسنده بحثی چم‌ورزانه را پی می‌گیرد تا درستی این گزاره را استوار کند که، هم پاداش و هم پادافره مردم‌زدگان در پاسخ کره‌کاری‌ها یا گنه‌وروی‌شان از سوی جهان‌آفرین، کاری جم‌آورانه («مستدن») و حره‌شکب است.

در کرده‌ی نود و یکم، نویسنده به بحثی می‌پردازد که برای ما هیچ تزییاتی («تداعی‌ای») جر معنای «شعاعت» ندارد گزاره‌ی عارین این روایت با نثر باورهای مردان‌آورانه و حتی داورانه‌ی خداجویان مستمان بسیار نزدیک است «جهان‌آفرین، نامانجی سرآمد هر مانجی است»؛ که برابر است با مجموعه‌ی درانورانه و آشای «لا واسطه علی کل واسطه».

ولی این نکته را سیر درست می‌دارد که ستایش و سپاس ملائکه‌ی مقرب ابزاری برای سپاس‌گویی از جهان‌آفرین برترین است.

کرده‌ی نود و دوم، برابر گمان و بارش‌بخت ما، سخن‌گو شده‌ی گذشته‌شناسانه («تاریخی») را دربردارد. دم خروش بحث و جدلی کلامی («تولوژیکال») میان جماعت مؤمنان با پیشوایان دینی‌شان بیرون است.

چنین می‌نماید سوخت و بارشی هرچه را بر سرالزمین، با درستی بیش‌یسی‌ها و

و عده و وعیده‌های دین‌سالاران و شهریاران دین‌پیدا را برنمایاند؛ است

مان می‌پرسد آیا اهورامزده نارش‌های اهریمن‌خواهانه بر ایران‌زمین را می‌پسندد یا نه؟

اگر می‌پسندد، این پسند، آیا گواهی بر همراهی اهورامزده با ان نارش اهریمنی است؟

اگر نمی‌پسندد، چرا دو غریزش‌گیری در آن نه مؤمنان کمکی نمی‌کند؟

یا مزده اهورا ناتوان از فرایش‌گیری است؟

پاسخ دین‌سالاران و دین‌سازان است: «و ان شاء الله کره است».

کرده‌ی نود و سوم بحثی گران‌سنگ، از نظرگاه کهن‌پاورشاسی مردایی، درباره‌ی رویداد اهریمن‌خواهانه‌ی زمین‌لرزه است. از نظر معاشناسیک، بحثی هم‌تراز با پس، در کتاب پهلوی «دایستان‌دییک» نیز پر گرفته شده است.

نویسنده، نخست، درویش‌زمین را مانند درویش‌تی مردمان «داری راه‌ها و گذرگاه‌هایی می‌داند» همچنانی که اندوه با آن مردمان به هر چم و پنهانی، از جمله بسته شدن گذرگاه‌ها، یا سه‌کامی جادوگری، و یا به سبب نوازندگی آنگونه‌ها («اخلاط») معمر می‌شود در اندرون زمین میر می‌توان ما این نوازندگی‌ها و بسته شدن گذرگاه‌ها و مانند آن رویه‌رو شد و لرزه یعنی همین.

چند نکته در این رویت پذیرای رویکرد است

نخست، به‌کارگیری پیوندی اوسط‌گرایانه میان ناد و آتش است؛ چه در نظر تدریجی («اعتدال») و چه از نظر ناآرامی.

دو، بگر، به‌کارگیری فرایافتی («مفهومی») آن‌کسا گوراسی درباره‌ی «اسپرماه» می‌باشد پژوهش‌ها در دین‌کرد پیوسته کتاب سوم نشان می‌دهد هر جا نویسندگان، دانش‌آموزی پهلوی «نهمگ» را به کار برده‌اند، معنای آن‌کسا گوراسی آن را در اندیشه داشته‌اند.

عرب‌ها معنای آن کب گوراسی «اسپرماه» را «فرار از راهی» «مشت‌کل» فراگرفته‌اند.

در کرده‌ی نود و چهارم، نویسنده چند از آغاره‌ی («آکسیوم») مسلم، مدیهی، خودآشکار و قطعی، البته برابر دستگاه یردان‌ش‌صیک مردایی، و به‌عین‌می‌نهد پس از آن، در آن گزاره‌های نه گمان‌ما از آغاره / آکسیوم، چند گزاره‌ی دیگر را به شیوه‌ی افیدسی برمی‌آهجد و برون می‌کشد.

گزاره‌ی ریزر «باید» («آکسیوم») که درین معنا می‌بخشد که «جهان‌آفرین نه می‌شود و نه می‌تواند خاستگاه و آفریده‌ی بدی و ریای و چیرهای ناماستمند باشد».

پس از نویسنده و مانکی می‌یابد تا دسته‌ای دیگر در کیشداران را بعد کند که چرا مدعی شده‌اند

«همه چیز، حتی شیطان، و پادشاه رومی آن، همه و همه، فریده‌ای ایزد است»

کرده‌ای بود و پنجم، دچار درهم‌ریختگی و آسیبی در سندهود (=ناموجه) شده است

در نتیجه وادار شدیم ترجمه را پس از ارباب‌زبان گمانه‌زانی، ولی به افسوس به انجام رسانیم. سخن بر سر این است که هسته‌های میسری یعنی امشاسپندان و دیوان و پادشاه رومی‌شان، یعنی رندگاب سک و جردگاب هریمسی، دارای آجاق بعد و مشائی هستند که بدانیم دین فریده‌ای اورمزد به یاد فریده‌ای بن و گوهری دنگرمان.

کرده‌ای بود و هشتم در ساری فرمانرو شهر باری سک و پادشاهی بند سخن می‌راند؛ و شش‌شان‌های «زمانه» آشکاری، آغاز و انجام هر دو را برمی‌شمارد

در پایان و دست، نویسنده بر دسته‌ای از کیشندان می‌نزد که چرا پادشاهی بد و بی رحمتی از حکمت خداوندی در نظر گرفته و شناسانده‌اند

در کرده‌ای بود و نهم با سزسخبی کوتاه ولی با ارزش در رازپژوهی (=صرفاً) مردایی روبه‌رو می‌شویم. بحث برای ما پیرایه آشفتگی است. میل به و ملل جان.

نویسنده در سبب این دو مفهوم آشفتگی و بی درستی ما پیروی مردم از دین دستور بد یا خوب، مردم را به چهار دسته بخش می‌کند

برش‌نوشته پهلوی روایت، با واژه و نگارشی روبه‌رو می‌شویم که آن را «همان‌گذاشته خواننده و احماز داده‌ایم سخن‌گوشت به دین‌نامه یا دندنامه‌ای به همین نام باشد

در کرده‌ای بود و هشتم بحث هرهای اخلاقی و بهادی (=فصلی) شهریار روبه‌رو می‌شویم. بحث پیش‌تر به توصیه می‌ماند تا به آموزه.

چکیده‌ای روایت بود و هشتم، آنگونه که در ریاضه یم این است

شهریار، هر دو سر و سرانه برین مردمان است

از هر همین در مکی‌اش می‌داند فوالت‌ترین فصلی با همان هرهای بهادی را درآورد

از رنگار همه ذکر به خود با هرهای بهادی، توده‌ای مردم و بزرگان و نژادگان و اشراف را به‌تر هری خواهد کرد و خود نیز شهرناری سودمند خواهد بود

آن هرهای بهادی سه دسته‌اند. یک دسته، هرهای بهادی و بزه‌ی روبه‌رو شدن با نودگان است؛ یک دسته‌ای آن، هرهای بهادی و بزه‌ی روبه‌رو شدن با بزرگان است؛ و یک دسته‌ای آن، هرهای

بهادی‌ای است که سپهر را به شهر را نیز پادشاهی حقیقی می‌داند به‌دیده‌نگوید

کرده‌ای بود و نهم سرشت‌شان‌های (=حاصلت‌های) مرد توانگر از نظر جود را برمی‌شمارد. برای نمونه، کم‌کاری و گر سر بخردانه و عابدین

در کرده‌ای صد، نویسنده به شاید‌ها (=احتمالات)، شدنی‌ها، توانستی‌ها و معکونات، و نیز به شاید‌ها و ناتوانستی‌ها در سبب با اورمزد جهان‌فرین می‌پردازد

بحث بر سر این است که چه سرشت‌شانی و چه کار و کرداری شایسته‌ای اورمزد است

کرده‌ای صد و یکم به هرهای بهادی (=فصلی) شور و شتاب می‌پردازد. اما آن دسته از هرهای بهادی که به یونانی‌ها، مردان و اشوارش برای پیامبری دین مردایی از دیگر مردمی‌زادگان پسندیده‌تر دانسته است

در کرده‌ای صد و دوم، نویسنده به سود فراگستران و جهانگیر دین مردایی در گذشته و اکنون و آینده می‌پردازد

کرده‌ای صد و سوم بحث بر سر و توده‌ی کاهنه‌ها، به لایب مردمانه است. برابر آموزه‌های دین کرد، چه در روایت چه در رویت‌های دیگر، پادشاهی، برترین کاهنه‌های مردمانه است.

در کرده‌ای صد و چهارم، پسند گزیده با یکی دیگر از بحث‌های ژرف‌پژوهانه و وادارانه‌ی (=صرفاً) نویسندگان دین کرد روبه‌رو می‌شویم. نویسنده از سیماری‌های جان سخن می‌گوید و خودپرگویی و خودکم‌بینی را آفت‌های جان و نیر آفت‌های دانش راستین برمی‌تواند

هر دوی بیماری‌های روانی پیشگفته (=خودپرگویی و خودکم‌بینی)، بیماری‌هایی درو جی، بنا به هر گفت نویسنده، نیز هستند

نویسنده راه درمان این دو بیماری جان را فروتنی می‌داند

این فروتنی حتی در برابر کسانی که پادشاه طغیانی فروتری دارند ولی در میانه‌ای از دانش برتری دارد نیز اجر پذیر است

آیا روایت‌هایی بی‌چسبی در دین کرد پندنامه‌هایی برای بزرگان دین یا شهریار نیست؟

گمان ما این است که دست‌کم در این روایت (=۱۰۴) با پندی برای شاهان روبه‌رو هستیم.

در کارنامه‌ی گنجه‌نگار «تجارت‌الامم»، حاکمان ابوعلی مسکویه را، در دوره‌ی بزرگ و پسر شاهپور، نویسنده‌ی دشمن، سخنانی می‌نویسد

«و استحقاق بکل علم کان عند الناس، و احقر ادبهم و ائسطان بحد عده، و کان

مع ذلک معجباً، عیفاً، سئء الخلق» (تجارت‌الامم، ص ۷۷)

نویسنده‌ی تجارب‌الامم در مذکور از بیماری خودبرگشتی این شاه جوان هیچ گونه‌ی حسی کند همه‌ی مرث‌الاشان‌های بدی که این مشکوئنه به بزرگوار پسر شاهپور مستحق دهد. این است همان‌هایی است که نویسنده‌ی این روایت (= کرده‌ی ۱۰۴) آن‌ها را بیماری‌های دروغی می‌داند.

شکست منکه نویسنده‌ی این روایت دین‌کرد توصیه‌می‌کند حروف حق را حتی از کسی که از نظر طبقاتی در پابگانی فرو بر است نیز می‌باید شنید و نه کار بست. به گونه‌ای که پدیدرس حروف حق سحر باشد است.

بن سخن‌شناسی سره‌سر یکی از مرث‌الاشان‌های بدی است که بن مشکوئنه به شاه نامبرده نسبت می‌دهد.

بر کرده‌ی صد و پنجم ما بحثی دوباره می‌شویم که برابر گمان و برداشت ما از برج‌هستی و تفرق میثوی روشنایی، و، نابرج‌هستی و عدم تفرق میثوی تاریکی سخن می‌داند.

اوانویسی و ترجمه‌ی کرده‌ی در نظر ما تا پایان روایت ما چنین دید و تفسیری پی‌گرفته‌ام. به حسب روایت ما سخواره‌ای بسیار جذبی آشامی شود. ما آن را «تو کردگ سوختن» خوانده‌ایم و «وجود پخت بی‌سخت» معنی کرده‌ایم.

نویسنده برای اسواکردن نظر خود که آن را همه جا با وی و نظر دین‌مردانی بر می‌گیرد، از گزاره‌ای ارسطویی بهره‌می‌گیرد که به آن، همگی هستندگان، در ساخت آسمانی و قرازمیسی، نهی از صدق بودنند و نادیدنی و ناسودنی.

پس از آن نتیجه‌می‌گیرد که تصادفها در ساخت گییایی سر بر می‌آورد؛ که این نیز فراگشتی ارسطویی است. حتی مدعی می‌شود فرورده‌های «دیدنی و پرماسیدی» برآمد ساخت گییایی حادی است. پس، اگر هستندگان از ساخت گییایی حادی برون روند، دیگر بار می‌باید نهی از صدق و نادیدنی و ناسودنی شوند.

نویسنده در میانه‌ی روایت می‌کوشد به مشکلی به گمان ما فرونگشودنی بپردازد؛ و آن، درست‌نمایی و توجیه دیدنی و سودنی شدت‌گوهر تاریکی، در جهان مادی است. نویسنده این معرجی ناگشودنی فرزاورانه را انگونه پاسخ می‌دهد که «دات میثوی تاریکی به پدیداری نمی‌رسد بلکه تن‌پوش عارینی آن است که آن را پدیدار و سودار می‌سازد.

اما در این فراز نمی‌رود و به بن پرمش یعنی پرازد که آید کن و گوهر (=چسب) آن تن‌پوش

عارینی دین خود، برگرفته از ماده‌ی میر، ای سر و خشک است یا نه؟

اگر چس است، خود ماده‌ی میرنده‌ی صد و خشک چگونگی به پدیداری رسیده است؟

روا نمی‌شود پذیرفت که میثوی تاریکی برای پدیدار شدن از تن‌پوشی سپیدارانه بهره‌برد.

نویسنده، در کرده‌ی صد و هشتم، به بحثی پرداخته که یادآور بحث «تدبیر تن و تدبیر خانه و تدبیر شهر» ارسطو، و پس از وی ابن‌نصر هراتی است.

شش روی و روش (=تدبیر) را نام می‌برد. نخستین آن‌ها خورد خدادادی (=عقلی فطری / بالمنکه) و واپسین آن‌ها تقاضای عمر کوتاه از خدای است.

اما نویسنده‌ی دین‌کرد همیشه حد و زبوی و درایی و درایی تری را خواسته‌اند؛ چگونگی در اسجانی به گونه‌ی (عمر کوتاه) داده‌اند؟

پاسخ روش است. اگر درازی‌وی ناگفته‌وری آلوده شود، مرگ از زندگی بهتر است.

کرده‌ی صد و هفتم درباره‌ی بحث آشنای «تفرق به حصر حق» است.

کته‌ی روش شناسیک در این روایت، جابه‌جایی بن. وایت از میانه ما بحث پایانی روایت هفتاد و چهارم است. سخنان، بحثی گزارنده‌ی دین‌کرد، چشم‌نگاه این جابه‌جایی شده است. نکته‌ی معنایی مهم درباره‌ی بن روایت، نکته به یکی دیگر از بحث‌های ژرف‌پژوهانه و راسخانی دین‌مردانی، یعنی «دیدن حای واقع چهره‌ها» است.

بردارنگان دین‌کرد، مانند پیشینیان و پسینیان خود بر این باورند که در همین جهان خاکی نیز می‌توان به دیدن زادونهاد میثوی چهره (=حائ و افق امور) رسید. اما تنها از رهگذر خوارداشت یکی‌های گیتی‌های که از نهاد راسین و حدی خور دور (=فصله) گرفته‌اند.

در پایان روایت نویسنده به دسته‌ای از کیشداران خنده‌می‌گیرد که چهره را آفریده‌ی پرده‌ها و حجاب‌های رمپی چشم جان معرفی کرده‌اند.

گفتی است، نویسنده کتاب سوم، پیش از شصت بار کیشداران را نقد می‌کند.

نکته‌ی شایسته در این خردقصه‌ی ه این است که آنان بن‌باورهای خود و خواسته و ناخواسته نشان می‌دهند. در اینجا چنین است. اگر ایراد، آفریده‌ی حجاب‌ها و رُخ‌پوشه‌های دیش و بیش نیست، پس، پردگراینده به آن است که مردمی‌رادگان هر چه بیش‌تر و نه‌تر پرده‌های چشم جان را بپردازد و به بیش‌ترین به دیدار بائی راسی (=حصر حق) نایل آیند.

در کرده‌ی صد و هشتم، نویسنده، بسیار جدی و آشکار به بحث «ماهیت و وجود»

۱۰۶

۱۰۷

۱۰۸

۱۰۵

بود یکی شود؛ ولی هیچ محبی در پیش بسادی یا پیشین بیادی یکی بر دیگری نیست

نخست از چستی و چتودی و بن و گوهر آیدان سخن می گویند. دو دیگر، در چستی و چتودی (= ماهیت) دیوان سخن می راند. چستی و چتودی بر دال، فرهی بیامیخته با تاریکی، دمای بی سامیخته با کز گاهی و چستی می تواند سر و شانه از زیر و بی تبا نه پذیر و ناست است.

چستی و چتودی دوان، همه، بازگوه است

بر دال و دیوان، از نظر وجود میوی. مکناسی دریند؛ ولی در نظر خویشکاری و ماهیت دیگرسانی دارند

کرده ی صد و نهم، در محب بر سر و حسی و چستی / وجود ماهیت است. دو سده در این نظر خود را در بردی پیشین بیادی چستی و چتودی بر حسی و وجود نه. وحشی فرامی گویند که به گونه ی آشکار هم «تقدم ماهیت بر وجود صلب ماهیت» است

ولی روایت دو بحث است، بحث حساب و پاد = کرده ی ۱۹ نه سودمندترین چیزها برای آفریده های بیکوی مبنوی و گتبیایی یعنی «دانایی» می پردازد

بحث «دانایی» در دین کرد همیشه برای ما یادآور «عمل اورت / خرنش» ارسطویی است بیکه نویسنده «ریژماده ی «نادانی» را ریان نارترین چیزها می داند، برآمد سر است بن دورهای بی است

همه ی آفرای حلاقی ریشه در نادانی و بیادگاهی دارند

همه ی هرهای نهادی و اخلاقی ریشه در نادانی دارند که خود دانایی ریشه در او مرد جهان آفرین دارد نویسنده نتیجه می گیرد که ریژماده ی «دانایی» با چستی و چتودی یزد یکساخت و یکپارچه است

پس، ماهیت دمای بری تعبیر کننده ی وجود ایردی است. شگفته شویدی ما خود شرانه گزارش مکرده ایم؛ این بحث سر است در بن نوشت پهلوی دنبال شده است

هستی و وجود بری تعبیر کننده ی خویشکاری و چستی و ماهیت یودانی نیست؛ زیرا در نظر حسی مبنوی آیدان و دیوان یکسانی دارند؛ و اگر هستی مبنوی آن دو تعبیر کننده ی ماهیت آن دو می بود، دایره ی دو ماهیت او بباد نامدارگار نمی شدند

حتی راوی می نویسد «چستی و چتودی ایردی است که می شاید در سیمای هستدگی سامان شود». نویسنده آشکارا حتی هستی ایردی ایرد در سخن با چستی بی پس می شمارد

خوش تر آن است خواننده ی پژوهنده سرتاسر گزارش ما را به شکلیایی پی گیرد

این روایت (= کرده ی ۱۰۹) نشان می دهد که نویسندگان به گونه ی ژرف، از پی آمده های جزئی و رانه ی نویب خود آگاهی داشته اند؛ زیرا بیک می دانند اگر گوهریگی، نخستینی، نمداری و اصالت و نه وجود دهد، می باید پیشین «کنان ماور / وجود و چتودی» بود باشد؛ تا پس در آن، پی آمده ها و وابسته های منطقی و خبره فریده ی آن را پذیرد

در پایان روایت، نویسنده دیگرماره و مکناسی می باید تا دسته ای از کیشداران را به ویراندر مسجش بود، که بر مدهی اند «ایرد، مؤسس یزدی و پی دیو آیین پره کاری میان مردم است».

آشکار است که نویسنده به پیروی از بن باورهای خود، نمی پذیرد «شر» و «بود و باش» شره بخشی از پیشین و طرح افریشی خداوند باشد

روی هم رفته، بحث کرده ی صد و نهم بسیار اسوارسان و جدی است؛ و به همان اندازه پدیری واکوی و آن کاوی «ادیس / انالینیک» جدی در سوی استادان می است

در کرده ی صد و دهم، نویسنده خواستن و یافتن ثواب و بر، بحواس و نباتی آن را چهار دسته می داند کسی که خواهد ی ثواب است و آن می باید نا پذیران

در بحث دوم روایت (= کرده ی ۱۱۰)، بحث بر سر کسان است که در گه و روری غنطیده اند ولی در پایان، رسنگار می شوند

نکته ی مهم دربار ی این رویت و دیگر روایت های دین کرد که به این بحث پی دخته اند، راست داشت و اسوارکرد رسنگاری پدانی همه ی بنندگان، بویژه گناهکاران است

بنا به امورهای دین کرد، تنها افراساب نیمی دیو سیمی مردم است که روی رسنگاری نمی بند می چند از دین کرد مساسانی رویی این معنا از پیروی از رسنگاری مسیحی گزوانه بهمانده اند. دینی راستش این است که بر بن باورهای مردایی، انگونه که دین کردویسان تعبیر کرده اند، جو رسنگاری پدانی راهی دیگر فرا راه بنندگان نیست. حتی مطلب این است که یهودی گروی واپسین و مسیحی گروی را، دسپگم در این جسطاماید، پیرو بن باورهای مردایی فراسایانیم.

کرده ی صد و یازدهم، مردم را از آفریش بر چهار دسه بخش می کند مسجی هر چهار دسته در مست به بهره مندی از چرد و غنطیدن یا غنطیدن به دمای گناه است.

پس از آن، سر نوشت هر دسه از مردم را بر می گویند

برای سده سوم (= بر سر شمار دسی ما) سه گونه ترجمه شار داده ام. که هر سه یی ان گمانورانه

معاد : صمد الحق سبحانہ

۴. در هر دو، مهم، د، گجیب، سبب، جُبار، ۴. (= 4 طلب) در آب باران اسم

با این بهای فروخته شده از سوی برد می شناسند که برای فریض گیری خشکی امری ضروری می شود. به سبب این بحثی از سطور می غار که از بحث امروزه برد ما به حرکت صحنی و فیزی و نام است. اما دلائلی نویسنده این نیست که بحث حرکت طبیعی یا قسری را آموزش دهد. آماج او همه بهره گیری از این بحث به یونانی استوار کرد و باورهای خود است.

مویسده به شیوه‌ای محض می‌گوید که انگار خواننده می‌داند حرکت بحار آب رو به فضا حرکتی
مرئیست، هنگام و طبیعی است و فرو بردن آسمان به می حرکتی مرئیست، سمرا نه و غیر طبیعی
است و سری الیه در کعبه‌ی یکصد و هشتاد و هفتم بحث را روشن می‌پیش می‌گیرد و نشان می‌دهد که
شُم ماده‌های چهارگانه (= عناصر اربعه) هر کدام رو سوی میانجی جهانی خود دارند

وہی در لایحا چیں پست.

سحر را به «حرکت طبعی» را با دانشواژه‌های پهلوی «خود-سچینه» نشان می‌دهد؛ حرکت قسری را با هراتواژه‌های پهلوی «ب-سچینه» معنی می‌کند. شکار است که نویسنده‌ی روایت برای بیان معنای در نظر خود دست به واژه‌سازی زده است.

۱. آیا از عربی به پهلوی ترجمه کرده یا از یونانی به پهلوی؟

سقطو د. ډولان نامه ي مېرمنې خو ، څنگسک ، څرنگه ، څنجه راځه مې غوره نه اې حرکت طبعي
مې گوښه مې غورانو ، ځدي نو يې ، ځورين ، ځو ځه راځه مې غوره نه پرې او سېماي ديگران ،
څرنگه قسري مې مېم ، مې غورانو او ځي پرې مې ځپرا خو رڼه څرنگه مې گوښه

اسکا است کہ ہم پستہی بیرون کو دیکھ سکتے ہیں اور یہی نظر
سب سے پہلے ہوتا ہے کہ ہم ساحل و سمندر کے درمیان بیٹھا ہے۔

نگاه هم، حرکت را در دو به بالا جسمدگی ی جبری سرشت شده و عید طبیعی و فیزی می داند. ترا میانه های و مرکز جهتی اب، دودی و و کش است به هم. ممال، دو و دگر پس اب در ال ممال یانه به ره میر بر همه حرکتی طبیعی، یا به دگر شر عه، سرشت اه گانه می داند

به روزه، محار و دمه‌ی دریا، تا به بره نه دلا بده می‌شود چندی قومی (مردم) آسمانی با
باران را بر زمین فرو می‌بارانند؛ سوامد آنان ستاره‌ی «لایشتنر» است.

در سبب یاددهی رویت، برابر شماره‌ری هده از فرقه‌ی دینی و شهریاری و بی ارژدوسور و اناهید

آدم به ده می شود در بالا خوب سرشستیم تیزانه و قسری آب به وضوح دست اندر کار آمد

در این کتاب (ص ۵۰ و ۵۱) و همکاری آنش برای راه‌آشتی آب به حرکتی سری میر
سبحر بهمان راه است.

برای دستیابی حرکتی در سطح حرکت و به بالا حرکتی می بینیم، سرشت آهنگانه و
طبیعی است که به این خود از احساسات خود و حرکت

سند پاره این روز است، به گمان ما، انهم به چم و پینه‌ی عیال تاریک‌نمای «همکاری» تیش برای هرچه بالاتر بردن آب به قصه «تاریک‌نم» ست و نیاز به روش‌های سی دربار

مرو گمان می‌کسم نظر نبوسده دریا هی «همکاری آتش برای هرچه بالا مر بردن اند به فضا» و معنی پیشگامه برای دو گونه حرکت پیوسته و مداوم و بر حرکت اند به بالا سرشت استیرامه اند و می برای تش حرکتی سرشت‌آهنگانه است؛ پس، یزدانی همیشه جداوند بر کوا بازار سازی، از بروی حرکت سرشت‌آهنگانه‌ی آتش سوی فضا برای بالاتر بردن سری اند بهر «هم گرد

خلاصه، نکاتگیری و روان‌نویسی و فریادها و فریادهای ارسطویی برای استوارکردن و آماکاری (= آمایتیکی) دستگاه اندیشگانی مردمی را نویسدگان دین کرد تا چیرهدستی و ریزه‌پوشی بسیار به انجام رسانیدند. در دو مذهب پانانی و یسا، سمبل‌های جامه‌جاری‌پس‌ای و پیرانگرم که تا توانست‌ایم در ترجمه از آن به هیچ‌جهت، ترجمه‌ای خود و روان‌دارشاست خود به انجام رسانده‌ایم.

در گذشته‌ها، هیچ‌گاه، نویسنده چهار دسته هم‌زمان را در سنجش کسب دانش و بهش
فرای می‌شد. مانند او روشن می‌کند که چقدر برخی به سسر و دانش را همین می‌رساند و برخی که
همی و سسند

دو کرده‌ی صد و چهاردهم با بحثی هزاران‌باره در باره‌ی جوهر و غیره می‌جویم

می گویند «ار حیمو اقلاد» نواب سبب شود، مگر = انهمید = بهشتگریه {عظمتی میسر. البته در این بحث در پی وارد، و اسمی در رد پوچی نظم های گو یال، که در اینجا اماں اریه بی می نامه، به دهم گید

در چند روز یکبار یک بار در دهه اگر روزه نالد در ترکیه روزه میس (= هم میس) نیز می خورد یا نه ؟
 به سحر دیگر با هم نظر می کنند : چرا که در و ناکا به شایع دار میس نرا به تصمیم شود دیگر

صطیو، ر. د. ۲۰۰۸. *مکتبہ اشرفیہ*، ص ۱۰۰.

چنین می‌نماید برای توسعه در احصاء مهم این است که نظر عالی‌گرا (= توده بزرگ) و زار دشت‌ها و بی‌آمدهای جردشکب را چردباشکیست خود بحث مهم نیست بنا به فراگفت توسعه، مانی در جایی گفته است «در پایان کار جهان، تاریکی اهریمنی در نورندانی از روشنائی گرفتار خواهد آمد»

پیوند دادن بحث مست‌ناشو بدگی مطلق چیزها و ازخیرافنادن چیزها یا نظر ادعایی پیشگامته از سوی مناسی‌گریان بسیار به پژوهش و حسی در مسائلی (مذو جبه) دارد

بدوین کسب‌گای دین کرد همه جا پیش‌تار بحثی هوزان‌وانه و چم‌ورزانه اند؛ ولی گاه دیدمی‌شود به ثواب بعد بیش‌تر پایداند تا به سخن‌وروی‌ای چم‌آورانه (همستند). نکته‌ای که امروز رور می‌دانم

گلوری بحث را می‌فشد

بدو باش چند سزایه‌ی قورالوانه در این روایت (تکرده‌ی ۱۱۴) پژوهشی است
بر کرده‌ی صد و پانزدهم، نویسنده به این می‌پردازد که چگونه می‌توان کاره را بیکو
به انجام رساند که البته زحمودی برای شهریار است

۱۱۶
مبارش نویسنده در دو سحرايه «رارداري» و «ووش شماسي» گريده گرديده است.
کرده ي صند و شاندهم از نگرگاه کهن باورشناسي (=امطوره شناسي) مي پراج است.
د بي رايب (=کرده ي ۱۱۶)، مه بود پاسپاني هوش و جزده، يکي مياب ستودگاب ميتوي، يکي
مساب بروه اي مرشتي، و، يکي مياب ماده هاي گيبي ي، برشت ساندده مي شود
گراش و اوانويسي م ار اين روايت، و ساء ناگراش ديگر دين کردشاسان جدامان است.
نکته ي شايي ديگر در اين روايت، پي امب بيکي ساهم ني مه ابرد پيشگمته، و، پي امب بد
جداشودگي مکي در مه ابرد پيشگمته در بهاد مردمي رادگان است

۱۱۷ کرده‌ی صد و هفدهم از سزاسجانی نام می‌برد که پیروی و آویزه‌ی گوش بهادپ آن‌ها مار سوزی بی‌گانه‌ی و پارسایی می‌برد؛ یکی، گرایش مردم به پاکی و پارسایی است که هم پهنه‌ی آزادگانه‌ی مرگوش را، جدی جنب مردم به پاکی و پارسایی است.

در پایتاپ روییده، نویسنده بحث خود را با دعای شیرین و منتخب آفریده استوار می‌کند.
در کردی صند و هیژدهم، نویسنده نشان می‌دهد که مردم شایسته‌ی شهرهای چنگوله می‌توانند
ساحه بحثی برای خود بسازند و یادگیری آن شبیه به ارزش‌های سپاه پاسداران دین است.
در یادداشت‌ها، نویسنده نگاره‌های خود را با ایده‌های از هیژدهم می‌سازد و استوار می‌کند.

بر کرده‌ی هند و موردتأم به بحثی دوباره می‌شویم که استوار داشت بر مبنای آن یکی از چم و پنهان‌های هند به پیش کرده بوده است؛ و به سخن‌ورری دریاب دوئیس بودی مطلق جهانی آکنده از یک و یک است. بر پایه سیرت‌های روایت در نظر چسبی است.

«در تارهای اشکباری شبنمهای دوگانه‌ای آفریش؛ در آن رو که کاروبارهای بد و خوب این جهانی پیش از یک بُن دارند»

موسسه می‌گوشد به نمونه‌های از جلیان، درسی نگاره خود و باران خود و اسوار کند
در کرده‌ی صد و بیستم بحث بر سر برتری معجزه‌ی او بر جلیان قرین است.
نارنگی‌های او که ثبات‌گریزی بود، یقه‌پستی معجزه‌ی او به‌ی «شگفتی» را از همه چیز حتی
زیباتر و هم برتر و رزوده‌ی اسب برای موسسه‌نگار دین کرده، همه چیز آفرینش حد او بدی شگفت
و شگفتی‌آفرین و عادی‌ی شگفتی است.

حتی عادی ترین کودکان های جهان، عادی برای دهی ابتدایی است؛ و اگر نه، اندیشگی پر جوش و خروش و جست و جوگر در جهان افزیدی مردان امور به هیچ چیزی با دیو عادی نمی نگرد.

اما هیچ یک از شگفتی‌آفرینی‌های او مردم جهان را فریب نداد. پندیری شهریار روزانه‌ی دین‌پناه
 پیرپاش برابری تواند کرد. دو سرنامش دین‌کرده، شهریار، البته با فروز و هائی پیشگفته، برترین
 نامندگان است. نویسنده‌ی روایت در اینجا می‌بوی استوار داشت نظر خود، گام به گام پیش می‌رود.
 در گذشته‌ی صد و بیست و یکم، نویسنده درباره‌ی «اراده» و «اندازه‌شناسی» او مردم بحث می‌کند.

در مطر پریشده، مرتب اندازه‌شناسی ابر، در و کاوی پدانی، بیادشده بر خیزد همه آگاه وی است. چو دی که تپ پدانی بیگانه‌های را بری سبندگان رقم ده است

در اینجا نیز، نویسنده، با بهره‌گیری از پی‌آمدهای بحث خود، دسته‌ای از کیشداران را معرفی می‌کند که چهره مدعی‌اند «در باب گسترش در بساط جهات، بخشی از طرح آفرینی خداوند است»

گردید و خدا و حساب و نوبت بخشش گسیخته در باره‌ی تقدیری و بددینی و میرا حساسگاه شومای
اشکباری، شیوه‌ی روح تقدیری و بددینی را پروبار و سود و زیان آن دو مس

نویسنده، در آثار مستعربانه خود، دین بهی و هم‌آرزو خود خدایانی می‌شناساند. تا بدانجا که سسروش^۱ نشان‌دهی مجرد خدایانی و دینی بهی یکی‌اند و هر دو سرآمد تعصبی بهمن و پنداره^۲ است.

بدین پی همگر با شهوت بافنده است و از همه نظر بازگویی سرشت و ساخت به دینی است و

[ند]

کتاب سوم دین کرد

ریشه در رداژ میو و دیو اکومس دارد

در بند پانانی رو سب بو دسته‌ای از کیشداران می‌نارد که چرا «برای جهان تنها یک تن آفریننده» می‌شناسند و همه‌ی امور مبدء را از یک تن انگاشته‌اند

در کرده‌ی هند و یسند و سوم، با بحث و فحوصی جدی و فراروانانه رویه‌رو می‌شویم که در آن، نویسنده با دست و دل‌باری در بهره‌گیری از فریادها و (=مفاهیم) در سهولتی، کیهان‌شناسی ویژه‌ی خود را پی‌وبری یا دساکم معرفی می‌کند

در این رویب به گونه‌ای گسترده‌تر از دیگر روایت‌ها، بحث اشرافی «طعمات نور و ظلمت» میان‌پاده می‌شود؛ بحثی که تن‌مایه‌های حکمت اشرافی سهروردی نکتیه بر آن است

کشمب این نکته‌ی گران‌سنگ و شایه در دین کرد به سوم بحثی باز به دست ما انجام به برده‌است کرده‌ی صد و بیست و سوم، از چهار جُستازم‌بیه‌ی کلان بحث می‌کند.

حک، جُستازم‌بیه‌ی فریش جهان مادی است؛ که نویسنده در این بحث به سیرده پرورش پاسخ می‌دهد

دودگر، جُستازم‌بیه‌ی بودوباش فزونی میو در جهان مادی است این گزاره‌ها و به ماد بحث مسکس افلاطون می‌اندازد نویسنده در اینجا به هفت پرسش پاسخ می‌دهد

مدیگر، جُستازم‌بیه‌ی آفریده‌های گیاهی است نویسنده در این بحث به شش پرسش پاسخ می‌دهد

چهارم، جُستازم‌بیه‌ی جهان بی‌همه‌سوانه است. نویسنده در این بحث به سه پرسش پاسخ می‌دهد: دونه‌ای این پرسش‌ها در گستره‌ی فیزیک ارسطویی است؛ واپسین پرسش به

عالم‌شناسی (=فرجام‌شناسی) پیوند دارد

جند کتیه در رنده بر سر روایت (=کرده‌ی ۱۲۳) میر به چشم می‌خورد؛ از حمه

در هم‌ریختگی و حده‌جایی پرورش و پاسخ‌ها در بحث با آریشر پرسش‌های سؤدمی و به و، هست و بود و آیه‌های خوانده‌شده و بر فراروانانه‌های ترجمه‌ناپذیر، و افتادگی و

استادریختگی بافت محس

بر روایت، آگیتی هستدگی هستی در سامان تنمی، محس می‌شود

در دین کرد هیچ مرقع قطعی میان میو و گیتی نیست گیتی، هم‌اکنون میو و یسودی است

پیشگفتار مد حم

[نه]

اورم و جهان عربی رسدند و گسترده‌ی ساطی گیتی و جهان آفرینش است رداژ میو باژگوم‌ی و مورد کار پیشگیری از گسترش ساطی آفرینش است و بر آن فشاری خردکننده و ماضی و تنگ‌کننده وارد می‌کند. نویسندگانی دین کرده، اس پادفروری اهریمی را با سؤواژه‌ی پهلوی «او نساب» فراگرفته‌اند و آیه‌ی «شتاب» فارسی پی‌گرفت رمانسکی همین و آیه‌ی پهلوی است.

ما، در گزارش خود از دین کرده، سؤواژه‌ی پهلوی در نظر ر همراهِ با شرح، «فشار فایض و دردآور» اهریمن به انگیزه‌ی فرایشگیری از گسترش جهان، ترجمه و تفسیر کرده‌ایم.

یس، خورشیدکاری اهریمنی، و پس راندن فشار دردآور اهریمن بر جهان است گره‌ی بالا، یکی از جدی‌ترین و شایسته‌ترین رزها و راه‌های آنولوژیک (=وجودشناسی) دین مردابی برابر فرجام‌شناسی نویسندگانی دین کرد است.

یس، نویسنده در باره‌ی مرز جهان مادی حربه‌های فلکی گیتی حساس شده و ر=ضرب در باره‌ی یزدان و بی‌جهان تن‌مایه‌های چپ‌گانه و، دوس و سومین و و پس دینه‌ی هستی به به در جهان مادی، چربی سر به شعلگی گذر به هستدگان ساخت مادی، جدی حلاط مع آنگونه‌ی جهان، نارآبی فرآسته‌تر و رساتر جهان مادی، ترویدی بیروگان ساخت میو به ساخت مادی، مرز و سامان جهان میو، شیوه‌ی سامان‌دهی جهان مادی بر حجاب مای همانسی و جدی میو رو و دختش و فروغ و سوش همانسی و در جهان سودگان اسمانی، هستی و رادوباد دوان، همانسی و جدی بی‌زدان و دیوان، گوهر میو بی‌زدان و دیوان، روان مردم پارس و سحر و سواد سمانش هر یک، شمارگان آفریده‌های گیتی، برید و رشت به شدت آفریده‌ها، نارش آب فلکی (که مطلقاً صعه‌ای اوسطویی در دین مادی سرآمد افروندگان، خاستگاه عیدناکی و آفرینش جهان، پاکشدن دیگران‌های جهان از آلودگی اهریمن، خاستگاه انرژی حرکتی جهان (که این بی‌رنگ و بی‌ارسطویی دارد)، پایان‌نوشت و باره‌ی زمانی جهان مادی، و فرجام جهان که همان رسیدن به کمال مطلق است، را به شیوه‌ی گزین‌گویی ویژه‌ی خود خامه‌فرمایی می‌کند

در بحث سوم روایت، پس از بندهای پنج و شش، برابر شماره‌ی ما، ناگهان با بحثی رویه‌رو می‌شویم که به بنیاد جهان، یعنی آن روشایی ناپیدا کرانه پرداخته‌است. نویسنده در پس این به‌خانو می‌پسای گویده، طعمات چهارگانه‌ی نور / وشنا / شید را برمی‌شمرد و سربرکشیدنی هر رینه را از ریشه‌ی پیش در خود فروشی فرمی‌گوید بحثی که پس از این، با نمونه‌ی فرساخته‌ی

سوداست تر آن، فقط در کتاب «فرایش هر همدی / حکمه الاشراق» رو به رو می شویم

به شیوه‌ای خام‌اندیشانه، با بحث وجود و ماهیت بر رویه رو ایم

بحث و محصی که سپس تر سنی گسترده و ژرف، تنها مرد خردانگان مسلمان ایرانی دیده می شود
برای نویسندگان دین کرد، ایردان و دیوان، از نظر وجود منوی یکسانی دارند؛ از نظر
خویشکاری آسمانی، جداگانه‌ری دارند. از پیاده اشتراک دیوان و ایردان در وجود منوی است؛
امراق آنان در اشتراک این اشتراک و اشتراق وجود و ماهیت، در بحث نیروهای
چهارگانه‌ی روان و وحش و فروهر و سرشت و روان مردم پارسا و ته‌خو بر رسب است

نکته‌ی بسیار ناآرزش این روایت، یعنی همین بحث وجود و ماهیت، به گمان ما می تواند
زمینه‌ی پژوهش بسیار، برپا می‌گردد (تاریخی) بحث وجود و ماهیت در ایران باشد

بحث کرده‌ی صد و بیست و چهارم، بر سر درم گنهانی است

در بحث د به شیوه‌ای سنی گریشی، یازده جستار را درباره‌ی درم گنهانی بومی شمرد؛ برای نمونه
درم گنهانی در ستبر یا کدام تن و گوهر است؟

جنگاه آن کجاست؟ نارده‌ی درم کجاست و فرجام درم به کجا می‌انجامد؟

در کرده‌ی صد و بیست و پنجم، نویسنده به بحثی مشکوک مبانی همه‌ی دین‌ها می‌پردازد.

و آن اینکه شایسته است کسانی از بددینان را به راه راست راه نمود تا سپاه بددینان کم‌رور شود و

اهل بددینی از درون متلاشی شود

نکته‌ی پذیرای نگاه اینکه تدوین کنندگان دین کرد رواج بددینی را همه جا به آلودگی آب و
ناپاکی ریختن بوم برابر می‌گیرند. پس، کاشی از شمار بددینان به هر شیوه‌ای، سوخته‌ای چند لایه
در بر دارد

کرده‌ی صد و بیست و ششم، هم از نگرانی ریاضی و هم معنانشناسانه، یکی در پیچیده‌ترین

ایب‌های دین کرد است. بحث سؤا به روشی است. نویسنده می‌کوشد برای چندمین بار، البته این
با نه گونه‌ای قلعی و چشم‌پوشانه (=مستدل)، دوئی سودی ساختار عریض را در مسدود و
مسو کند

رژیم و گروه‌ی ریزین‌سیاه ری بن است.

«تن بمان جهان یکی نیست؛ بلکه می‌شاید و پیداست که هستی نه از یک تن، که

بیش از یک تن میسوی دارد»

پس از آن، نه راه و روش را برمی‌نویسد که به گمان او در سنی فراگفت در نظر و استوار می‌کند

استحسان که ... کتاب سنی اینها، افتدگی یافت سخن، کز نویسی، جابه‌جانی نویسی، خلاصه هر

چه و بر این دست به دست هم می‌دهد و به سنی باحوال را فرادید خواننده می‌دهد

دو گزشت خود از ... (کرده‌ی ۱۲۶)، با افزودن یادداشت‌های دراز، گویانه کوشیده به

تکی به شمار در دست کم کنیم و آن را معنادار و ولی به کامیابی خود چندان امیدوار نیستیم.

بحث کرده‌ی صد و بیست و هفتم بر سر تن و گوهری است که همه چیز در فراورد هستی‌پذیری

به آن نیازمند است و خود از هر چیزی بی‌نیاز است؛ همه چیز در اندرون است و خود در اندرون

هیچ چیزی نیست و بر هر چیزی فرمانمایی دارد و خود از هیچ چیز فرمان‌پذیر بود

در کرده‌ی صد و بیست و هشتم، نویسنده از سامانی پدانی مردمیان سخن می‌گوید

بنا به نظر وی، سامانی زندگی مردم، در واگفت پیدا، نهاده شده بر فراورد جهان در پسین

است، اما نه بر سه کامی و گرفتار آمدن پیشبندی مردم در دورخی جاودان؛ بلکه سامانی پاک و

ناب و تهی از تازش و آکنده از کمندی و کاموایی

در اینجا بر نویسنده رمانکی می‌یابد تا بر دستای از کیشداران خورده گیرد که چرا «تساهنگی

اندی پیشبندی مردم را و گرفتار شدن گاهکاران را در دورخی بی‌فرجام» وعده می‌دهد.

در کرده‌ی صد و بیست و نهم، نویسنده از وحدت یگانه‌ای سخن می‌داند که درازمسو در ستبر با

آن، سنگین‌ترین برده‌ها را می‌آغازد؛ و آن، باهم آبی فرم‌ی پردانی شهر یاری با سزای دیس سنی در

هستان یک تن، یعنی سوشانش، است بر چین باهم آبی رنگ سودی سرناسری درازمسو را

به صدانری آورد

در کرده‌ی صد و سی‌ام، نویسنده میانه‌ای از هر دو هائی هشی (=ایجادی) و بیستنی (=سنی)

اورمرد جهان‌افزین و برمی‌شمرد

بحث سؤا به‌ی این راه بسا، با سؤا به‌ی کرده‌ی صد و بیست و هفت بر دیکتی معنایی دارد

در کرده‌ی صد و سی و یکم، با یکی از تک‌وی تاثر (=استثنای مری) و بزرگی‌های دین مرد پی،

السته بر روایت دین کوردیسان، رو به روی شویم؛ و آن، دین حادسی هر چه سیش بر و

فراینده بر است

نویسندگان برین کرد هیچگاه پیوند رستایی و فریدخواهی را حواله نهموده‌اند؛ تا مبادا

عبادتگاه‌هایشان آکنده از فرودانی بر حاشیه از ستبر گناه شود.

۱۲۷

۱۲۸

۱۲۴

۱۲۵

۱۲۹

۱۳۰

۱۲۶

۱۳۱

دین کرد، هر جا که می‌بایست، آدمی را «اخو» می‌اشتو مند؛ یعنی «استدشهی سینوی» پیکرید یرفته و هسی مادی گرفته. پس از این سو بسته، سجد پنج گویه همپیودی میان ئس پوره‌های زمینی و آسمانی را نشاء می‌رید. پس از آن، درباره‌ی همراهی‌یی پیووه‌های میسوی و گیبایی سخن می‌راند.

پس از آن، در ماهمانگی پیرووه‌ی پیشگفته که به سسی و ساری هر یک می‌انجامد، بحث می‌کند چنانکه که گفته‌ام، در پایاب روایت، در بر ملاشده‌ی آذربای پسو ورتشت با یک دیسه‌ما نمایش داده می‌شود.

برای ما شکی بر جای نمانده که ما بحث می‌کنیم (=مشاورت / هم‌اناری) افلاطونی رویه‌رو هستیم.

در کرده‌ی صد و سی و هشتم با بحث ئس و گوهر پیشین‌یاد و میسوی دو میروی بیک و بد رو مرو می‌شویم؛ که این میر آشکارا صیغه‌ای افلاطونی دارد. برآهاری نخستین نویسنده این است.

«تخمه‌ی هر نکویی، هر آن‌گوهری است که پیشین‌یاد و نکوتر از هر نکویی است. درباره‌ی بدی نیز چنین است»

نویسنده‌ی روایت در این گزاره برای شوره‌سجی بر دو دسه در کیشداران بهره می‌برد. نخستین دسه انان اند که ادعا کرده‌اند «گوهر و میروی بدی میر بر حاسته ارگام و فرمان ایرد است».

دسته‌ی دوم آن کیشدارانی‌اند که ادعا کرده‌اند «ایرد در امیر آفریش دارای خواست و کام (=اراده) است».

ما برای ما دانسه نیست نویسنده‌ی این روایت به چه کسانی انگشت سخن نهاده و کدام دسته در کیشداران چنین فراگفتی (=ادعایی) را به میان نهاده‌اند.

ای بند پایمی رو به، تسبیح نامرستی در فراگفته‌های و جبر یو با است؟ خلاصه اینکه نویسنده می‌خواهد درستی این نکته را استوار کند که نمی‌شود حاستگاه همه‌ی هشدگای بیک و بد را یکجا به یک ئس و گوهر نسبت داد.

در کرده‌ی صد و سی و نهم ما بحثی در آئین‌رو مرو می‌شویم که در نگاره‌ی ما، پی‌گرفت بحث بی‌پایان «مثل عام مثل» است.

در همان آغاز بهصورت ترجمه، بحث میسوی حسیه‌های ورتشت-افلاطون با چند هزارواژه‌ی نارسا گراش شده‌اند. یکی از آن سزواژه‌های گمراه‌کننده و بی‌پیوند به بحث پیشگفته، سزواژه‌ی جعلی «مثله» است که در واژه‌ی نارسای در نظر در اینج در سوی ما حفظ و فقط برای نشان‌دادن روند مانگی بحث است.

نویسنده‌ی روایت سخن خود را با این گزاره می‌آغازد: «تخمه‌ی مردمان، در هنگامه‌ی آمشگی جهان با تازش آلوده‌کننده‌ی اهریمن، بر سه گونه است: تخمه‌های فروین، تخمه‌های میابین و تخمه‌های فرودین».

هرگونه گرایش به بددینی یا پندیس، به گونه‌ای دوسویه در گین‌مایه‌ی (صلیقه‌ی جنس مطعی / گن و گوهر) تخمه‌ها از نظر فراز و فرودی کارآیندی دارد.

در این روایت با سه هزارواژه رو مرو می‌شویم که صاحب‌وسیمایی پهلوی ندارند؛ به دست‌گم خوانش ما آن‌ها را پهلوی نمی‌شناسد. گمان کنیم و شاید مندانه‌ی ما ریشه‌ی ساخت‌وازی آن‌ها را شریانی می‌شناسد. آن سه هزارواژه این‌اند: «ژوتی شینگ»، «عندنگ»، «ویژن گنگ».

اما در این روایت کاربرد روشنی دارد. در یکی دیگر از روایت‌های کتاب سوم، در هزارواژه‌هایی رو مرو شده‌ایم که به گمان ما آن‌ها میر ساخت و سهمایی شریانی دارند که در جای خود بر آن انگشت سخن نهاده‌ایم.

نکته‌ی باورشناسانه و کهن‌شناسانه در این روایت، گوشه‌ای از «پژوهش‌گر» است در حدنگاه خاسگاه میسوی حسیه / مثل / آندهی تخمه‌های بیکو.

در کرده‌ی صد و چهل بحث بر سر یگانه شدن و جدایی گرفتن مردانیان از دیگر مردمان بر پایه‌ی دین و مژاد است. یگانگی شدن یا یوانیان آغاز کار است؛ هر میان ابرانیان، جدایی گرفتن از بددینان و یگانگی گروی یا یه‌دینان، و در میان یه‌دینان به یگانگی شدن به تدریج شدن به باب کار است.

در کرده‌ی صد و چهل و یکم بحث بر سر دو هیر بهادی والا یعنی زادمردی و آشتی خواهی و، دو اهوی بهادی پست، یعنی رختی (=حسب) و آشتی ناپدیوری (=کیه‌کشی) است.

نویسنده، دو هیر بهادی والا را زیرمجموعه‌ی خیرد می‌داند و دو اهوی بهادی پست را زیرمجموعه‌ی ورن‌گری (=نظری مزج خیردستیر / رنگ‌نه‌رنگ‌گشتی) می‌شناساند.

سخنی پس گزین‌گونه درباره‌ی زادو بهادی هیر و اهوی بهادی بر شمرده بیان می‌شود. در کرده‌ی صد و چهل و دوم ما بحث و محمی رو مرو می‌شویم که ما آن را هر همدشناسی

دعایه نام و امروزه حکمت اشراقی نامیده می شود.

بی روایت (=کرده‌ی ۱۴۲)، یکی از شایسته ترین روایت‌ها در راجد است. منظورگاه ما، یعنی پیدایی ریشه‌های حکمت خسروانی در دین کرد است.

خواننده‌ی هر آن پژوه توجیه کند! سخن بر سر پیدایش ریشه‌های هم‌اناز و مشرکی بحث است، نه تبارپذیری سرراستانه‌ی شیخ اشراق از دین کرد.

بهر ما این صفت که فرمانی فرهمندشناس، مسح اشراق دین کرد را حواسه با دو دست داشته است، نظیر ما، یکسره بر سر ریشه‌شناسی دوره‌های بهمت در دین کرد و دوره‌ی موبدانی است که آموزگار پیرو فرهمندشناس و پیش از او راهمادی محی‌الدین عربی در ریشه‌ی فلسفه‌ی نور در سو به بوده‌اند.

موبدان آموزگار و راهمادی دو پیرو فرهمندشناس پیشگفته از رودی سرچشمه گرفته‌اند که آبشخور نهانی نویسندگان دین کرد نیز بوده است.

همه‌ی سرچشمه‌های حکمت اشراقی در دین کرد سیر دیده می شود. سرنامبر تمیین و روش‌سازی‌های تنوین کسنگان اشراقی دین کرد در دوره‌ی مذهب و کج‌جهان، میو و گیتی، یکسره استوار بر بحث طغیان نه‌گانه‌ی آفرینش و طغیان چهارگانه‌ی نور است. از نورالانوار تا نور قاهر سوم، نویسندگان دین کرد، پیش از محی‌الدین عربی و سهروردی نام نور اغریز و روشیه فی بین رؤشش سهاه‌اند. ترجمه‌ی رژه‌به‌راژه‌ی اس سحروردی پهلوی «روش‌پی سباد همه‌ی روش‌نایی‌هاست» که هیچ برادری جز نور لاموار ندارد.

طغیان خرد دین تر نور بود دین کردنو یسان «فرزگ»، «براف» و «نام» است.

نکته‌ی بسیار شایه در دوره‌ی دین وایت (=کرده‌ی ۱۴۲) گاهی نویسنده به لوایم و پی آمده‌ی خردساز بحث خود است. نکته‌ای که اطلاقی آن به شهاب‌الدین سهروردی پذیرفتنی نیست.

شیخ اشراق، هم می‌خواسته است «اصالت مهنی» بماند و هم در موازیم منظمی آن، یعنی تأصل طمعت و ثویت (=دویتی بودی‌گوهر جهان) بپرهیزد و این، آن معنایی است که نخستین بار، صدر شین فردانگس، ملاصدرا شاید مندی آن را ناموده است. صدرای شیرازی، در فرمان‌نامه‌ی پرازده‌ی خود، زیر نام «دیدنی‌های جداگونه‌ی چشم جان / شواهدالربوبیه»، از یک «سه‌گانی» نام می‌برد که به گونه‌ای گریو پدید و هژویشپانه (=مطلوب) ن یکدیگر باهم‌آیی دارند. آن سه‌گانی این است: «اصالت مهنیت»، «تأصل طمعت» و «ثویت» و سکه بودارنگان دین کرد نیز در سراسر

تدوین خود در پی اسوارداشتن لحر حانه‌ی سه‌گانه‌ی پیشگفته‌اند.

حتی روح صدرای شیرازی از دین کرد و نویسندگان آن گاه سوده است. ایشان با ضم فرمانروانه‌ی ویژه‌ی خود به مطلقیت و گریو پدیدری سه‌گانی پیشگفته (=باهم‌آیی تأصل طمعت، ثویت و اصالت مهنیت) پی برده‌اند.

بحث رو به صد و چهل و دوم کتاب سوم دین کرد، بر سر اثبات درستی «تأصل طمعت» است. در نگاه نویسندگان روایت، تاریکی، دلوازی هستی و اسب به سخن دیگر، بر بر منظر آسان، «تاریکی، سود روشنایی نیست».

از خواننده‌ی فرمان‌پژوه می‌خواهیم دند و دلوری ما در دوره‌ی این روایت با شکلیایی پی گیرد اکنون چکیده‌ی روایت.

روش‌نایی و تاریکی دو کیم (=چوبی) برین ساد و صلی ن که کسفات گرمی و سردی و موری و خشکی ریشه در آن دو دارد و هر ان ماده‌ی روشنی و تاریک و گرم و سرد و سرد و خشک برآمدن در میوای ریویش ساد است. می‌توان پذیرفت که گوهرهای جداساب با متضاد از یک ن و گوهر باشند، اما نمی‌توان پذیرفت که از سباد، کیفیات متضاد آفریده و برآمدن یک ن و گوهر باشد.

در زمانه‌ی آمیجگی جهان با نارزش آلوده‌کننده‌ی اهریمن، امور متضاد و همستیرنده‌های جداگوهر و جدایی بر دو دسته‌اند: دسته‌ی سرشتی و جوهری، و دسته‌ی برومی و عرصی‌اند. اکنون اگر از رژه‌های (=آکسوم‌های) پشنه‌ای بالا و پدیدیم می‌توان با آذر و نبع پس فرجوار پیشوای نه‌دینان زمانه‌ی خود، هم‌آوا شد. ایشان در کتاب خود زیر نام «بین‌نامه» ما را می‌آگاهاند که با گونه‌ی برخی کیشداران «تاریکی به معنای سود روشنایی نیست»؛ بلکه ن و گوهر تاریکی و ماده‌ی تاریکی برای خود هستی و هستدگی راستین و محور اسوار دارد.

در بخش دوم روایت، نویسنده می‌کوشد از ربانی آذر قزلباغ نامبرده چند پنجم و گواهی شک‌ناپذیر و اسوار برمشان دهد که درسی گریو‌ی بالا و استوار می‌دارد.

بای نمونه، چر مدعی می‌شویم که روشنایی بود تاریکی است؟

ب، اگر تاریکی هم‌سای و اسب ندارد چگونه می‌تواند بر جهان مادی یا حتی میوای درزی کار تبی و کارشان باشد؟ زیرا چیزی که هستی ندارد نمی‌تواند مشأ تأثیر و تأثر باشد یا چر نمی‌گوییم. سردی سود گرمی است و خشکی یعنی نبود سردی؟

یا اگر تاریکی بود روشنائی است چگونگی بر فوّه‌ی مینایی کاواپندی (=تأثیر) دارد؟

خلاصه نویسنده در روای پیشوای مذهب چند گواه به گمان ما استوار شده و سدیدهاگرونی ارائه می‌کند که روش در نظر پذیرای پژوهش‌های بیشتر بری می‌کند.

مطقی دانشمند استاد عبداللّه انوار، در این باره نکته‌ای ژرف و ناریکانه را گوشرد می‌کنند. ایشان می‌فرمایند اگر باست تاریکی را بود روشنائی تلقی کنیم، دو این سامان، نور و ظلمت (=تاریکی و روشنائی) متناقض خواهند بود؛ ولی اگر نور و ظلمت را برابری نظر آفرینیم، هر دو، دارای هستی مستقل و بحواله‌استوار تلقی کنیم، با چنین دیدگاهی، نور و ظلمت متضادند نه متناقض.

برو، در پدیده یا مفهوم متناقض استوار بر یک امر وجودی و یک امر عدمی است؛ درجایی که پدیده یا مفهوم متضاد استوار بر دو امر وجودی است در عایت تعدد و اختلاف.

پس، بنا به نظر نویسندگان دین کرد، نور و ظلمت دو هستی متضادند؛ بنا به نظر مخالفان این نظر، نور و ظلمت دو مفهوم متناقض اند؛ زیرا بود یکی نهاده شده بر سود دیگری است.

نویسندگان دین کرد، هر جا که بحث «هستی و چیستی»، «هستی و چتوئی هستی» یا همان «وجود و ماهیت» پیش آید، نویسنده و جهانگیری و شمیدی چیستی» (=اصالت هستی) خود را پنهان نمی‌کنند.

فرزانه‌ی فرهنگشناس (=شیخ اشراق) بر هواجس «اصالت هستی» (=شمیدی چیستی) است. هیچ‌کس جز صدوشین فرزندان، صدوالت‌الهی، در یافت که «اصالت هستی» (=شمیدی چیستی) به «تأصل ظلمت» می‌پرد؛ و تأصل ظلمت سر از ثبوت / دوئی ناوری در می‌آورد.

پژوهش ما در فرایند ماهی گرانسنگ و فرزانش فرهنگشناس / حکمة‌الاشراق آشکار می‌کند پیچ فرهنگشناس، شیخ اشراق، از عواقب گیرناپذیر «اصالت هستی» آگاهی نداشته بلکه بی‌وجه بوده است.

پیچ فرهنگشناس در پی آن بوده است که هم «اصالت هستی» بماند و هم از عواقب منطقی آن، یعنی ثبوت / تأصل ظلمت بگریزد.

بهر رو، نویسندگان دین کرد، بی‌آنکه از پی آمده‌های منطقی اصالت هستی بگریزند، هم از اصالت هستی (=شمیدی چیستی) می‌پندارند، هم از تأصل ظلمت (=راسنگی ثبوت و گوهر تاریکی) و هم از ثبوت (=ثبوت ناوری).

کتاب سوم دین کرد نشان می‌دهد تدوین‌کنندگان این نامه از سه گانه‌ی پیشگفته، و، تلازم و

همپیوستگی و گیرناپذیری سه گوشه‌ی یو سه گانه نگاه به دارند.

در کرده‌ی صد و چهل و سوم ما بحثی رویه‌رو می‌شویم که نشان از بشجور یکسان بخش‌های جد و دارد؛ و آن، پیمانی سنوی میان خدا و انسانگان است در آغاز آفرینش تا مرحام آن، که چیرگی بیست و چهارم، «پردانی کردن جسم و جوی تا بالاترین مرتبه توان».

وادی کلیدی بر روش و پندیده است که ما آن را «پردانی کردن» در روسید پردانی شده، بر حمله که «مهم» ولی دین کردستان پیش هر چه کدام بر دین و آفرینی را خوانده‌اند.

در کرده‌ی صد و چهل و چهارم ما بحث دانایی یک و دو رویه‌رو می‌شویم؛ بر سر آموزه‌های محب و سنواری دین کرد دانایی نمی‌تواند نه باشد؛ اگر ما دانایی بدی رویه‌رو شویم، دانایی‌ای نمایین و ظاهری است و در باطن نادانی و بدآگاهی است. گفشی است که نویسنده‌ی رو به، دو سنواری سخی پنهانی، برای بیان نگریسته و دلاهی خود از سؤالات‌های سؤالاتی بهره‌برداری است.

در دو سب پایانی رویت، نویسنده چند کار برگزاف (=ادب‌اطبی) و پُرکسه (=تغریظی) را دم می‌برد که، در نما، می‌باید نمونه‌های دانایی ند باشد.

در کرده‌ی صد و چهل و پنجم در دو زمینه‌ی ماده و موضوعی بحث می‌شود که بود و باشی آن‌ها در جهان، تن و روای مردمان را پاینده و رنگار می‌دارد؛ یکی هست بود خود شهریار است، دیگری خواست و کام شهریار است. با بودی شهریار از مردمان پاینده می‌شود، او رهگذر خواست و کام شهریار را وای مردم به وسنگاری می‌رسد.

به پایانی ویت درباری مذهب‌های شهریار است که هیچ پیوندی با سؤالاتی رویت ندارد؛ و به گمان ما، دوا و ده‌ای که دای رویت کسنگان (=مفسحین) سپس بر است.

بر کرده‌ی صد و چهل و ششم، نویسنده، معنا و حرجام آهنگ (=قایت) دو رده مفهوم را سرد مردمان نشان می‌دهد؛ که ایناند، فرزاندگی، امر بدگی، شناخت، دانایی، شهیدن (=احساس)، نورمندی، بیرونی یاد، هوش، جز، اندیشیدن، گفتار و در پایان، کردار.

در کرده‌ی صد و چهل و هفتم، با یکی دیگر از جدی‌ترین بحث‌های درانروانی (=فلسفی) دین کرد رویه‌رو می‌شویم؛ و آن، ماهم‌آیی و یکی بودگی هر و پشپانه و منطقی سه مفهوم «آگاهی» و «خواست» و «گویایی» است.

نویسنده معتقد است هر فرد صاحب اراده‌ای دریده‌ی آگاهی و گویایی (=نطق) بر هست. یعنی دیدن هر یک از سه مفهوم در نظر به معنی هست و بود دو مفهوم دیگر بر خواهد بود؛ همچنانی که اگر

۱۴۳

۱۴۴

۱۴۵

۱۴۶

۱۴۷

۵

۱۱

از سه بیرو پ در نظر آنها یکی در کسب یافتن سه و سه چشم دست که به بیرون دیگر بر
دست بود و بی یعنی با هم بی مطلق سه مفهوم مشکک

اکنون اگر خداوند بر تویی هستی در آن است و خود هستی بخش می داند بشش هر فریده ای
دارنده مطلق و یا همانی سه مفهوم پیشگفته بر باشد

پس از این رمیه چینی، نویسنده دسته ای از کیشداران را نقد می کند که چرا مدعی اند
«جهان آفرین را در کار آفریدن هیچ خواستمندی ای» (اراده ای) است

برای چنین ادعای برگزینی به معنی ناداری دو مفهوم دیگر، یعنی ذاتی و گوایی خواهد بود
پس از بر ملا کردن فرجام ناراست ادعای دسته ای از کیشداران، از مفهوم «جسمدگی» و دسته های
آن بحث می شود و با بررسی جسمدگی های ارادی و غیر ارادی، نویسنده، نظر کیشداران نامبرده را در
این دین به نقد می کشد.

در بحث دوم و پایانی روایت اشکالی فراوان به میان می آید که می شود مدعی گونه که ریشه ای هر
خواست و اراده ای، بی و کار و بیای، به بی بر می گردد؛ حال گر بگوییم، خداوند آن بشش
جهان را بر سر خواست و اراده انجام داده، نتیجه این می شود که خداوند را، مهور و نیازمند
سمانیم

بحث پایانی روایت کوششی به گمان ما نافرجام از سویی نویسنده برای پاسخ گویی به این
اشکال فراوانه (= فلسفی) است.

بحث کرده ای صد و چهل و هشتم بر سر میرد گیجانی و پیرو بن بود است
بر این روایت، شش پرسش درباره پیرو بن گیجانی و بازنده و سرکوب شونده ای بر پایانی
جهان به میان نهاده شده و به آن پاسخ داده می شود

بحث کرده ای صد و چهل و نهم درباره سحر و معیاری است که میزان نگرایی و بدی مردم با آن
سجده می شود و شایعه می گردد

سحر نوع دینی است که مردم بر می گیرند. نویسنده سه گونه دین را از نظر نوع پذیرش
مردم نام می برد: دین بهدین، دین خویشتن (عاری) و دین داشووانه
در بعد سوم روایت نظر نویسنده بر آن سه دین روشن می شود
اینکه نهاد مردم به چه دینی گران است؛ اینکه خوی مردم چه دینی را می پسندد و اینکه دانش
مردم به چه دینی گرایش دارد

بر این سه پایه، مردم به هشت دسته بخش می شوند. نویسنده پس از این می گوشت در هشت بند
هر هشت دسته مردم را وارد و بر مسجد و به دوری کشد

بحث کرده ای صد و پنجاهم، محاده ای کلامی (= تئوریکال / یزدان شناسک) میان نویسنده ای
و بی و یکسو، ما دین یهودی و کیش مانی و دستگاه ادیگانی ماده باور (= دهری / مانواییست)
از سوی دیگر است

ربانی نوشتار پهلوی روایت بی انداره پیچیده است. به دو بخش چند واژه ای خواسته شدنی و
بر حه ناید بر بر بحر جی ربانی روایت افروده است. چند سالی به دراز کشد تا توانستم به درک و
در دقتی آفرین از روایت رسم، درک و در دقتی که هم به درستی آن چندین اسوده و بیسم
آنچه که تا کنون از این روایت دریافته ام بیان گیرنده این است.

کیش یهودی مدعی است. «جهان یکه بی آفریننده پیش بر ندارد»
گر یهودیان به باورهای خود پایند اند چگونه بود و نبش شطآن را در کتا تکلیف ناوری ادعایی
خود پذیرفته اند

مانی گرا، هست بود دو تن، یکی سارنده و یکی ویرانگر و می پذیرد؛ ولی نه در دو آسمان
جداگانه و دور از هم؛ بلکه می انگارد که یکی (= تاریکی) در درون دیگری (= روشنی) محاط است.
ما توجه داریم که ادعای سحیف و پیچیده روی و نه مان بهاده است.

شخص ماده باور (= دهری) اساس جهان مادی گوهری حسین و پشیم ساد و عاری
می انگارد؛ اما توجه ندارد که ادعایی پُرگراف را فراموش دارد. چگونه شدنی است که وجود کسی
مستوی در زمان های نامحدود را نمی پذیرد؛ در همان دم، تن و گوهری مادی را با همان ویژگی های
تن و گوهر میسوی جایگزین گوهر سارنده و آفریننده ای جهان می کند

گزارش بالا همه ای آن چیری است که تا کنون (= زمان نگارش این پیشگفتار) از روایت در نظر
در دقت و برگشته ایم؛ البته با گمانه رنی بسیار

در کرده ای صد و پنجاه و یکم نویسنده به این بحث می پردازد که کرد و کار مردم در جهان، در
واکوی پایانی، استوار بر چگونگی دین و آیینی است که بر می گیرند
بر این پایه، سه گونه دین را بر می شمرد. یکی آیینی که معتقد است جهان آفرین بدکردار است و
هیچ نگرانی ای در کار آفرینگرانه ای او نیست. نام این دین «جهاد پرستی بد آیین» می باشد.

یکی هم کیش و آیینی است که خداوند را خدای مطلق همه چیز، از بد و خوب، می داند. این

همان کیش و آیین «بهو دی» است

و بی گونه ای دیگر هم هست که خداوند را اثر سندهی مطلق بگوید می داند و ریشه ی بدی و در خدا چیست؟ جو نمی کند این همان دینی «مردایی» است

مردم، در جهان مادی، هر یک از این سه آیین را که بپذیرند، حقیقت حوی شان میر در راستای آموزه های همان دین می گردد

یکی از سؤاژه های کلیدی این روایت، واژه ی پهلوی «رنگ» است که به گمان ما در این روایت معنای «عنصر متباینه و متضاد» دارد

در کرده ی صد و پنجاه و دوم، نویسنده، به یکی دیگر از بحث های فراگیر همه ی کیش ها می پردازد بحث بر سر این است که چه کسی با کدام پست، پست با خویشی خدا بی خویشی هم راستا و حقیقت و جور است و چه کسی نیست

نکته ی دیگری بررسی در این روایت، کاربرد دین و زده ی پهلوی «خو» است.

هر چه پژوهش ما در دین کرد پیش می رود بیش تر متقاعد می شویم که نویسندگان با کاربرد واژه ی «در نظر» «جانب اهورایی منش در جهان» را همانندیشه دارند؛ جانی اهورایی که با پرتوی از نرومانه های اهورایی و حلول در کسب رومی، بر سازندگی هستو مندی زیر نام «اساد» است از این روی، هرگاه نویسندگان از «اخو» آور مودی سخن می گویند، «جانب اهورایی درگسرنده و منشتر در هستی» را همانندیشه دارند؛ هرگاه درباره ی جایگیری «اخو» در دل و جانی مردم سخن می گویند، «پرتوی غروب باریده از جانی اهورایی بر دل و جانی مردم» را در نظر دارند

در این روایت نیز چنین است. هر که منش و گرایش و گرایش اش با «اخو» هم راستایی دارد، با خویشی خدایی خویش حقیقت است. هر که نیست، حقیقت نیست.

در کرده ی صد و پنجاه و سوم، با یکی از تئودهای اعتقادی جدی ندوین کنندگان دین کرد روبه رو می شویم که بازمانده ی فکری دوره ی ساسانی است. و آن، رسمیت طبقات مرفه میک (= اجتماعی) است. ما آنکه ندوین بهایی دین کرد در سده ی سوم یا چهارم هجری انجام گرفته است، شکی نیست که به و بر کنندگان روایت هایی بازمانده از دوره ی ساسانی را باز نویسی و گزارش کرده اند

در این روایت، نویسنده، هم بر خدایی و درهم پیامیری طبقات مرفه میک انگشپ سخن می دهد، و هم گوشزد می کند که رسیدن به چنگا و مهربانگی در کارها در بسته ی تعبیر نهادن مرفه میک نیست؛ سبب پیسنده است که شخص، خویشکاری های پند و سپرده شده را رسا و پیسنده به انجام رساند و دل و جان

را پای زیر آن کار کند و در هر کاری به اوج کمال رسد؛ که همان در پیوستن به ایرد بهمن است.

در کرده ی صد و پنجاه و چهارم، به امید بی پایان و دست یابی همه ی کیش ها بر می خوریم؛ که ما بر ب، پرچم پادشاهی بیکان دیگر باره برافراشته خواهد شد و پرچم پادشاهی بد بدان، رود رود سرگون خواهد شد و دیگر باره برافراشته شود

به مسده ی روایت، به پیروی از اسطوره سامانش پادشاهی بیکان و استوار بر میانروی و عدالت با کدو باب می داند. میانروی و دلب پ کدو باب همچون آسنة آبی خوشگوار و شک است که کم بر بی گند کی را بر نمی بندد. رود باشد آن مرد در جهان به پید پی رسد و دُش آیین بدان را براندازد و میانروی و داد و بیزه و ناب را، «آن فرورانش رفته ی آذر می نویی حاوید را به شادی بر فراز قلعه ی تاریخ برافرازد»

کرده ی صد و پنجاه و پنجم درباره ی شانگاپ دسته ای از مردم است که میزبان سردانی شدن فراز گرفته و رویه نلامی در حشد، و، شانگاپ دسته ای دیگر، مردم که خردی بردانی شان شبگیر به و سر به نگونی گاهنده گذر داشته است.

نوشته ی پهلوی این روایت، در زمان کسری اش، دچار آسیب دیدگی سخت شده است؛ به گونه ای که بخش نخست روایت را به کمک ناظر سحر بخش دوم، و بخش دوم را در سحر بخش با ناظر سحر بخش نخست بازسازی کرده و پس از آن، دست به گزارش ردعایم

خواننده ی پژوهنده ای که آوانویسی این روایت را با این نوشت پهلوی رویه رونهد و بر سجد به درستی ادعای ما، و بهر، به در پیچیدگی هایی که هنگام کار بر روی این روایت با آن رو در رو بوده ایم پی خواهد برد

بحث سرتاسری روایت، گونه که ما دریافته ایم چنین است
یکی از نشانه های درخشش فره ی یزدانی، سروری و پادشاهی نژادگان و مئتران بر کئتران است. حتی اگر از مصادقات، مئتران از سالاری و سروری به ویراقتند و کئتران بر روی یابند، باز کئتران در اندیشه ی آن آند که بر زمان بهنگام و نایسته حکومت را تحویل نژادگان و مئتران دهند. در همه حال، مئتران، شایسته ی میزبانی اند؛ کئتران به کئتری خود خوشود اند

سحر بخش دوم روایت درباره ی شانگاپ دسته ای از مردم است که میزبان سردانی او آنان روی مرگشته است. نهادن ایشان با رنگ بهی دسته ی حقیقت است.

بحث کرده ی صد و پنجاه و ششم، دوباره نویسی کرده ی هشت و هشتم است

کره ای صد و پنجاه و هفتم، دوازدهم کتاب سوم است بر و پ- = کرده ی ۱۵۶
 نه عینی در برگین پانزده برگت دوست در دین کرد چاپ شد است که سر اسد به یک سی ام صحت
 کتاب سوم است. نه بیست و شش کتاب و شایه در دوازده ی پرشکی نو بزه اخلاق پرشکی می پرورد
 هر یک از جلد های بیست و شش کتاب را در بخش هایی نیز دارد که شیده اسم هم در ترجمه و هم در
 نویسی سرگرفته، خسارها و ریز بخش ها را شماره رسی کنیم چم و مهانه اش، کاستی ر
 سر، گم ی س که ه کس در موجود با چنین و با های دوازدهم و در هم ریح های با آن
 و به و می شود در سببش با ترتیب خسارها و ریز بخش های سوزم ی (=سر) روایت، پوشار
 و صحنی چهار در هم ریحگی و جده جانویسی و امانگی بسیاری شده است
 شماره رسی جستارها و ریز بخش ها در شناخت جاده جانویسی ها بسی به کمک خواننده
 خواهد آمد

خواننده ی پژوهنده صدها نکته ی بحر در این کتاب گرسنگ دین کرد خواهد یافت؛ و بی دو
 نکته درباره ی این رویت همیشه برای من گزاشگو پذیرای رویکرد و توجه بوده است یکی
 پافشاری نویسنده بر بحث اخلاق پرشکی است تا بدانجا که دانش پرشکی هیچ آماج و آهنگی جز
 پاکیزه گردانیدن جسم و خوی مردم به کمک سه گانه ی جهانی شور و شمس یعنی اندیشه ی بیک و کردار
 بیک و گفتار بیک ندارد دود دیگر، بخش بندی پرشکی به تن پرشکی و روان پرشکی است
 سرگشتنگار دانش (=مورخ علم) نیز در این رویت به سخن سخی های شگفت و یکنامی
 دست خواهد یافت

خسارهای بیست و گانه ی روایت اینان اند

بحث در خامسگاه پرشکی، چنانچه بیستمی آن، گونه های پرشکی و معش بندی هایش،
 که دو کار و سه پرشکی، جدائی که هر پرشکی از بیماری، چنگر به بود پرشک بگو های خورده ی
 پرشکی ریز ماده و موضوعی که کار پرشکی بر آن است، روح پرشکی و سخی آن روح، یکود هشت
 بر پرشک و روان پرشک، آرمون پرشک و درمانگر هنگام گردیدنشان به مقام پرشکی، کار در حور و
 دوسویه ی پرشک و مردم، شایستگی نام پرشک و درمانگر بر پرشک شایسته، خوبکاری
 سه سویه ی تن پرشک و روان پرشک و شهریار در برابر مکتدیگر، خامسگاه اهریمنی بیماری، گونه های
 بیماری، گونه های درو ها، بی روی سامانده من و روان، نیاز مردم به نگه داری و ویریش جان و
 پیرایش به جادو و دارو، شماره ی رسته های که کار پرشکی بر روی آن میده است و کش

فرحامین تن پرشکی و روان پرشکی

نویسنده ی رویت در همان آغاز بحث به روشنی فر می گوید که قصد گرین گوین و گردیده ی بسی
 دارد

بر می آموزانیش هدی دین کرده آشکار است که خامسگاه پرشکی، فرزانی اهورایی است
 بخش بندی های درین و بیادین پرشکی، میو پرشکی و گیتی پرشکی است. تجویز پایه ای
 میو پرشکی به کارگیری ادعیه و اذکار است و تجویز پایه ای گیتی پرشکی به کارگیری دانش های دیسی
 از قبیل کارد پرشکی و میشت پرشکی و گباه پرشکی و پاسار پرشکی و آتش پرشکی و
 مشر پرشکی است

از دوز به ی سخی این روایت چنین دریافتیم که روان پرشکی همان میو پرشکی است؛ و
 تن پرشکی همان گیتی پرشکی است. و بر پس در بحثی پرشکی به میو پرشکی و گیتی پرشکی،
 از بی نویسنده دیگر از میو یا گیتی پرشکی سخن می گوید و مسائل است و یکسره بحث بر سر
 روان پرشکی و تن پرشکی است

به بحث هیوکراییکی پیشگیری پیش از روانه بر پرداخته می شود

دو نخست زمانه ی ششم، بحث بر سر گریس پرشک و سرشتشال های (=حاصل های) وی
 است هم دوز به ی روان پرشک و هم دوز به ی تن پرشک. بری روان پرشک چیزی نزدیک به سی
 به شش سال بر می شمرد درباره ی تن پرشک هم در همین اندازه است.

دانش پرشکی، هم برای پرشک و هم برای مردم کشور به تپ بود و بهره است شاید برین و
 گران ارج ترین آنان این است که روان پرشک همکار و کمک دست رسمی «اشاسپید» و دیهشت
 می شود تن پرشک، کمک دست رسمی «آریس» همکار «اشاسپید» و دیهشت می شود

بره دوی (=موضوع ریز دست) روان پرشک روان مردم است؛ و سر هادی تن پرشک تن
 مردم است

خمس دهم درباره ی سکود هس تن پرشک در تن پرشکی و سیکه دیش روان پرشک در
 و تن پرشکی است

پرشک بر می نا، بله به نفع دارد به یکه با نگر پرشک بر می نا، بله به نفع دارد
 پرشک، بحسب پیش نویس گریس پرشک است. درباره ی خوبکاری پرشک و مردم در بواسر
 یکدیگر روشن و شایسته است. پرشکان به سخی تنو پ یگان بندی می شوند و برین آنان پرشکی

است که نهاده بونهی موب انوسری و پارسایی روان به کار پزشکی پرداخته است

مرد پوسی یا کالایی پزشکی بر حساب و کتاب دارد. پزشکی بی جوار محرم است؛ و باید کیمرکشد. روان پزشکی نیز یکی از ریزش های آسرونی (= دین سالاری) است؛ تن پزشکی یکی از ریزش های پانگال مردمنک کشاورزی دانسته شده است.

هم بیماری ها و هم دارو ها همگی شماره دارند و به یک اندازه اند آر و حشم و مسی و سرپچی و کاهی و خوشکاری باشناسی (= نظم و تناسبی) و دیگر امور اخلاقی گرایش هایی ضد خلافی هستند؛ بلکه ارش و گوهر، بیماری هایی روان اند که نباید درمان شوند

بدنگاهی و بدانی و دانش های بدبین (= ظاهری) و پدیداری و مروغین و، خشمگیری و شهوت و شکستگی و دیگرها، همگی هر کدام با یکی از نیروهای امور بی جان در مسیر اند و راه درمانشان روز و شب بیروهای جان از راه پرسی است

باز مردم به خوراک و دارو و پرهیز بیاری واقعی دانسته می شود

بحث های هیپوکریسی درباری گرمی خوب و ترازش بگونه های چهارگانه (= اخلاط اربعه) در سرناسر رویه ید می شود. بر روی، به اشکاری، بر سرناسر آموزه های مردانی با دانش یونانی است نویسنده تمام دانش ازو سی (= تحریف) خود را در باب سرناسر قی و روان بی هیچ دخل و خبری و هیچ پنهان کاری ای در پزشکی یونانی و هیپوکریسی به وام رسانده است

برای خود نشان می دهد که چگونه هم و آتش و باد و خاک موجود در خوردن به مادهی حیطی بر و ندم سادگان و مردمان تبادیل می شود در جستار همدنم، حتی بحث او بر سر ناگو هر حای و ساسی سودگ سمانه و نکره و این گانه است در جستار نوردهم بحث بر سر سدهای ی بر پزشکی است

پای رویه ۱۰ بحث کش و فرجام آنگی پزشکی است

کردن صد و پنجاه و هشتم درباری هر کار است دینی و مادی نگو میدی است احجام هر دو می تواند آگاهانه یا ناآگاهانه باشد کارهای متودی و پرهیسی آگاهانه چهار گونه اند؛ کارهای سودمی و پرهیسی ناآگاهانه هشت دسته اند؛ که نویسنده، یک به یک هر کدام را به سخت تعریف می کند و سپس داور خود را نشان می دهد نکتهی معنای پرهیسی درباری بر روایت ایر است که در سرناسر و دو بید بحث رویه ۱۱ نویسنده بحث خود را درباری کار متودی یا نگو میدی بیان می کند ولی هنگام گزارش، بجای آنکه از کارها و دسته های شان سخن بگوید از

کسانی سخن آرد می کند که کاری متودی یا نگو میدی احجام می دهند

بحث کرده ی صد و پنجاه و نهم بر سر آبانگانه ی است که مردمان همگی سوی آن رویه اند. این رزمپاری همگانی در برگیرنده ی همه ی تناسکات بر هست؛ ولی در برگیرنده ی قوای دروچی است. دروچ و پاژتخمه های دروچی ره به بیستی و نابودی یکپارچه می برند

در کرده ی صد و شصتم، با یکی از ناوهای کهن و گرانرچ دین مردی درباری مدارها و گردشگاه های چهارگانه ی خورشید رونه رو می شود

برابر امورهای دین کرده، خورشید یکی از هستوختان نامیرای دیدی است که کابیه تناسی اش او را حدایی در (= صیر معارق) است. در این، خورشید یکی از آفتاب شنیدان است؛ ولی دیدی با چشم -

در دین کرده، خورشید بهره مد از رویدگی جاده دانه است

در این روایت (= کرده ی ۱۶۰) سخن آبانگانه آغاز می شود که حدیگاه آسمانی خورشید در این گاه بهمانه، یعنی چکاد سمان است اما در آغاز آفرینش مادی، بر آفتاب شنید دیدی از آسمان جان فرازین خود چهار گردشگاه (= مدن) فرو در می آید و دوباره، یک بار رمن پیدایی اشور رشت، یک مدار به چکاد آسمان نزدیک تر می شود سه مدار سپمین و رمان هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانس دوباره در خواهد نور دید و دیگر ناره به چکاد آسمان باز خواهد گشت

نکته ی شایسته و پژوهیدنی در این روایت، دانش آوازی پیدوی «نور آهنگ» است که ما از آن، تعبیر ده سروی گراشی کرده ایم

بحث کرده ی صد و شصت و یکم بر سر شناخت شان ها و معیرهای علمای دین مردانی است ولی در همان آغاز بحث روشن است که سخن گردد سه دین نامه ی سپند است «دادبگ»، «هادرگ» و «ناترئیگ» و «گاهاییگ»

دانترین و پیدترین علمای دین مردانی کسی است که بتواند از دروسه ی سخن هر یک از دین نامه های در نظر، معنی و قوای دو دین نامه ی دیگر و سک بر مسجد و برون کشد

در سده ۴۰۰ است، نویسنده ویژگی دانشورانه ی هر یک از سه کارنامه ی ورجاوند بر می شمرد؛ بری نمونه دروسه ی سخن دین نامه ی سپند و دادبگ، برترین دانش ها در دوسه ی گسمانه ترین کارهای گسی است

بحث کرده ی صد و شصت و دوم بر سر پاژتخمین ردا میر است، به انگیزه ی رونه رویی ب

درین سینه ازمیسو، و بی مایی سینه ازمیسو در دین یک نیک از پسرانگی ها
 به سینه ی رویت پنج شیوه ی بر خور به سینه ازمیسو و دازمیسو بر می شمرد
 بر یاخت ها و معده ی شیوه ی بحث رود و بی سینه ازمیسو با دازمیسو، سر به سر، شیوه ی
 ارسطویی است؛ اما همچنان در چارچوب دستگاه اندیشگانی مردایی نویسندگان
 بحث بر سر «پیوستگی و یستگی سردی و خشکی با گرمی و نموری» است
 شیوه ی دوم بر مطلق ارسطویی و غیر مردایی است و با همگی مورس های دین کرد در باب
 خدا بی گوهر اهورایی و اهریمنی در باسارگی بیادین و آشکار است. معنی شیوه ی دوم این
 است که پارافریزده ی دو حقیقت به سود و یاری اهورا گار یک حقیقت دهیم
 ولی مسو ه های سوم، چهارم و پنجم در دین سینه ازمیسو با دازمیسو صریحاً به دیگر
 اموات دین کرد همراستایی و هماهنگی دارد باسارگری شیوه های یکم و دوم بویژه دوم،
 نشانگر دست کم دو نکته است. یا نویسندگان دین کرد از پی آمده و نوام منطق بحث های خود
 گاه پیوده اند و از دانش فرزانورانه و فلسفی مسی بر خور دار بوده اند، یا رو بگول، بازتابی
 رمان ها و جای های گوناگون اند؛ که در چنین سامانی، باسارگری های بیادین و روایت های دین کرد
 باید در شش شمار بود (مستند بودن) رمانی حکایتی قدو بی کسندگان خست و جو کرد.
 بحث کرده ی صد و شصت و سوم بر سر روشت و او برین خیم و حوی مردمان است. یعنی کدام
 یک از خیم و حوی های (اخلاقیات) مردمان به خیم و حوی های آشور، شب بر یک تر است
 پاسخ از رمان یکی از برگزیده یان این است عشق به مردم.
 حواصده ی ژرف نگار به یاد دارد که در کرده ی صد و یکم، یکی از همرو های خلاصی آشور وشت
 دعم حواری بیمار و سارمند و نه توان بودن است
 اما نویسندگان، بنا به رسم رمان، در دنباله ی بحث، که داده ی (دبصره های) بر سخن
 اسودرشت مسته اند که می توان در انتساب آن بصره ها به نظر پیامبر بودل بود
 از جمله ای که، رانم لال، پیغمبر بر مانی مردم کم بین، میان یرانی و آنیونی، میان پادین و
 بدین در مهر وری های پیغمبر گو به فرق می یابد.
 در کرده ی صد و شصت و چهارم دوزخ و پیمانی مسوی و آسمانی، پیساده ی مسی ماب خدا و
 سده روبه رو می شویم
 و آن، پیروی از فرمان های شهریار دین پناه از سده به خود دینی است

۱۶۳

۱۶۴

کرده ی صد و شصت و پنجم درباره ی حقیقت سه دیس نامه ی سینه ی دیس مرد بی، یعنی
 «هادرگ مانسرنگ»، «دادیگ» و «گاهانک» است
 گناهان در همه ی کارنامه های دیس سر است. گناهان، گرن گوانه، همه ی رطب و ناپس ها و
 فراگفته است؛ آن دو ی دیگر هراخ تر نویسی و شرح و شناسای گناهان اند
 گواه گواهیگی و گواهمندی (=خجیب) آن دو تایی دیگر در گناهان است
 یکسده ی شایده در پس رویت (=کرده ی ۱۶۵)، اسودرشت یکی از آیه های
 «هادرگ مانسرنگ» است
 کرده ی صد و شصت و ششم، سرشاهه های نرین رمانه و بدترین رمانه را بر می نویسد و بر هر
 یک را بر می شمرد
 بدیپ اخلاق، سرشاهه ی بدترین رمانه ها است؛ نو دگی خیم و خوی، سرشاهه ی بدترین
 رمانه ها است. بر و بر هر یک بر مساب گزیده نوشته آمده است
 کرده ی صد و شصت و هفتم خبری در راهی مرد پایاسی گیتی و برود سهمگین بر دروخ است
 سخن بر سر این است که هر چه رمان مابودی سر ناسری دروخ سر یک تر می شود، بر سر
 سهمگین تر خود را می نمایند و این مانند است با احگرهای سرورده تر آتشی که
 به خاموشی می یابد و بر سر پش برود گیتانی از همه چیز آگاه بوده و هست؛ دروخ از هیچ چیزی
 آگاه بوده است هر چه جتیا به پاد برود یک بر شود، آگاه دروخ به سر وشت با چاراش،
 بیست و نابود شد باش پیش تر می شود
 کرده ی صد و شصت و هشتم از سه جایگاه نام می برد «جایگاه سرتاپا میک تهی از بدی»، و
 «جایگاه سرتاپا بد مطلقاً تهی از نکی»، و «جایگاه مابجای دو جایگاه پیشگفته، یعنی گیتی»
 بحث سر ناسری روایت روشن است. سخن گوشه ی نویسنده، بحسب نه گرو دمان (=ایرذ کده ی
 سرود و یایش) است و دو دیگر به دورخ و سد یگر به جهاب مادی
 اند نوشتار توصیفی پس از سر نامه به گونه ای است که بحث را به سرزمین مادری و، سرزمین
 بیگانه یعنی سعیدگاه می کشد سرزمین مادری حتی اگر آکنده از بدی باشد باز سرزمین مادری است؛
 تبعیدگاه حتی اگر آکنده از خوشی باشد همچنان تبعیدگاه است.
 نظر ما این است که نویسنده میان گرو دمان آسمانی و سرزمین مادری را یکسو، و دورخ و
 سعیدگاه از سوی دیگر یعنی فرازمانی می داند

۱۶۵

۱۶۶

۱۶۷

۱۶۸

بر روی صد و شصت و نهم مبحث و روایتی بسیار کهنه، هم از نظر ساختمان ربانیک و هم از نظر کهن‌باورشناسی، رویه‌رو می‌شویم
سجی بر سر میرنگ راست بر دی و آرمایشی سحت ایردی و شگفتی آفرینی هاش است؛ و بر سر میرنگ و ارومهی دیوی و جادوگری و بردستی و فرآوری هایش
در بند نخست، نویسنده، مسجعی جدایی مبای میرنگ راست ایردی و میرنگ و ارومهی دیوی را بر نشان می‌دهد؛ و آن، باور ژرفانه به نورمرد جهان آفرین - پیروی جانانه از فرمان‌های شهریار است
رماشی ایردی در حضور دو «پیکارنده» انجام می‌گیرد

گر شخص سست‌گفتار باشد، هنگام آرمودن با آرمایش سحت ایردی، هیچ آسیبی به رماشش نشده - محو اندر سپید

در رمیه‌ی نکر و گیری آرمایش سحت ایردی، دو گونه شگفتی قریبی ایردی بری مردم صاحب‌نظر به آشکاری می‌رسد یکی پرشکی، که درمان‌کننده است، و دیگری حقوقی، که سرپرست‌گو را از دروغ‌گو مایمی‌نمایاند

بودن باش چند واژه‌ی خوانده‌نشده در بند پایانی روایت درک و دریافت آن را ما کمی دشواری به‌رو می‌کند ترجمه‌ی ما از این روایت، بر بژه خد پایانی آن، پیشنهادی است.

بحث کرده‌ی صد و هفتاد و سه مهر سوشتی پادر و مادر بر هوریدان است

اما بین مهر - همیشگی و پادرجا بیست و، کاست و افزودی چند بر است

بالاخره سدی کودک و سب‌بارندی وی، زمان پربانی و زمانی به‌گناه از آن مهر سرشتی و حداداد می‌کاهد همچنانی که هوریش جوان به سبب دورمانی از گناه، مهر اردسارفته را در می‌گرداند

بحث کرده‌ی صد و هشتاد و یکم یکی از سخن‌ورری‌های فراگیر همه‌ی دین‌ها و آیین‌های یودنی است - پادریان، به سبب مثقالی شتر که از آنان سرورند کیفر می‌چشد؛ گندهکاران نیز بر بی‌مثقالی خیر که انجام دهد پادش می‌گیرند

گناه یا سبب و ثواب گندهکاران را می‌شود و از مجموع گناه و ثواب آنان کم خواهد شد

نکته‌ی شایسته، پژوهشی و این روایت، بوده‌ی باش میثوری است؛ شگفتی افلاطونی است

نویسنده‌ی روایت، جهان‌مندی و مسجعه و نویسنده‌ی جهان‌میری می‌شمارد

بحث کرده‌ی صد و هشتاد و دوم، بحث عمومی دین کرد است درباره‌ی سبب داد و آفریدی مادی

سجی به جهان‌مندی که از نظر دین‌کندگاب دین کرد پس نیست - جهان آفرین ناشدنی است و گداز گامی، محسوس

نویسنده‌ی روایت، در چارچوب پُر باورهای خود دو دسته از کیشداران را به نقد می‌کشد که چرا گفته‌اند چیری به نام پتیاره در جهان هست و بودی و اسیم ندارد و آفریده‌ی بد و حوث خداست - می‌پایانی روایت، انگونه که ما در یافته‌ایم، خورده‌مسجعی بر دسته‌ای دیگر از کیشداران است که مدعی خداسانی فرمان خدا از خواست خدای اند. بری ما روشن و شفاف نیست که کدام دسته از کیشداران چنین باوری داشته یا دارند

بحث کرده‌ی صد و هشتاد و سوم، با چم‌گویی «برهانی و لقی غار» و، در آن برای استوارکردن درسی گسندی چسبی (هاصلت مهیت) بهره‌گیری می‌شود

راوی می‌نویسد ریشه از میوه و میوه از ریشه شاخته می‌شود

در بند بحسب روایت نتیجه می‌گیرد که می‌توان از وارسی میوه به ذائب ریشه پی‌برد

پس، اگر در رویدمی‌ها به دو دسته‌ی بنگ‌سرشت و بدسرشت، خوش‌بو و بدبو، درمانی و رهبری، خوش‌مزه و بد‌مزه بخواهیم، این نشان از زاد و یاد ریشه دارد و می‌شاید که هر کدام از دو دسته‌ی بنگ‌گفته از نظر ریشه، از بیاد خداسان باشد

پس از آن، بر کیش یهودی خورده می‌گیرد که چرا دانایی و نادانی را چوبان دو میوه از ریشه‌ی یزدانی در شناساندند در پایان نیز بگرگانه مردان‌بان را در رودرایی با کیش یهودی فرامی‌گیرد

در کرده‌ی صد و هشتاد و چهارم، با یکی از گیرانترین و جلدی‌ترین سخن‌ورری‌های مردم‌شناسانه‌ی نویسندگاب دین کرد روبه‌رو می‌شویم که سمره‌ی آن را در باب مردم‌زادگان می‌توان در دسان‌های فرزانورانه‌ی سده‌ی بیستمی ماحری، چوبان دسانان پدیدارشناسان، یافت

بحث بر سر بنگ‌ساختن یودی زاد و یهود مردم‌زادگان است در تقابل سرشتی با دیگر آفریدگان بنگ‌ساخت و تک‌نوعی

در سر میوه و است ده خست میوه به میان نهاده می‌شود

بحسب بکه، مردم‌زادگی، آزادکام آفریده‌شده‌اند و اینکه آزادکام نمی‌تواند تک‌ساختی باشد نویسنده در نوشتار روشنگرانه می‌افزاید تنها آفریده‌ی آزادکام مردمیان اند؛ که از رهگذر آفرینی (= احیاء) توان به رهبری دیگر خاندان‌ها هم در برده‌گیهای و هم در رهبری آنان مسوی می‌لگ مقصود است

آزادگامی مردمی زادگان تنها به توی از آزادگامی اور مردم عهد آفرین است

نکته‌ی شگفت و پدیرای رویکرد در این روایت، تعریف اوستایی «آزادگام» است؛ تعریفی که

پی‌وپایه‌ی دسباب در = عربی) مرد بی ست

نام اوستایی آزادگام، «آخیری اشوم» است که هیچ معنایی جز «جای اهورا» به هستی مادی

گذاشته ندارد. سودگان و بردان آسمانی هم بهره‌مند از این جای اهورا می‌اند. چرا که مردمیان

بمیدانند و ستودگان آسمانی سجد می‌کنند.

اگر مردمی زادگان به دمد آزادگامی سودمند توان به رهبری دیگر نرندگان بهی شدند

نویسنده پنده‌ی ۷، ۸ و ۹ رویه را به بحث سود و ریای آزادگامی ویژه کرده است.

از این بحث نیز برای ولزدن و بی‌لرزش نمایانند. نظرگاه دسه‌ای از کیشداران بهره‌می‌گیرد که چهر

مندی شده‌اند. پیشینه‌ی مردم به نجم و بهانه‌ی انجام گناه و انجام سادب گرفته تا به حوادث در دورخ

خواهندمانند از نگاه نویسندگان نیز کرد، دورحی مادی و بی‌شیه‌ی مردم خواست‌وگامی دروچی

است نه اهورایی.

کرده‌ی صد و هفتاد و پنج یکسره به گناهان مشمول مرگ‌آزادان (= گناهانی که آدمی را مشمول

کیفر مرگ می‌کند) می‌پردازد. و بحث و فحوصی یکسره حقوقی (= دادند سبک) است. نویسنده در

شش صد شش گاه مشمول کیفر مرگ‌آزادان و نام‌می‌برد و راه رهایی در آن را نیز برمی‌شناساند.

از درویدی سحر و جادو دانسته می‌شود که رهایی از کیفر مرگ‌آزادان و انعاماً هم به معنی رهایی از

مرگ است. بی‌شک نمونه گاه کسی مشمول کیفر مرگ‌آزادان می‌شود ولی اگر در سرنوشت به شهادت رسد

پس انگاه از کیفر مرگ‌آزادان رهایی یافته است.

رای هم‌رفته رزش داندشناسیک (= حقوقی) روایت از نظر داندشناسی (= حقوقی) دوره‌ی ساسانی

بسیار ارزنده است.

کرده‌ی صد و هفتاد و ششم دربرگیرنده‌ی یکی از کهن‌ترین رهای دینی مردایی درباره‌ی زاب پسر

طهماسب و سرب‌هایی‌های وی است. سرب‌هایی‌ای که پی‌آمده‌ی مرکوب دهیک بومن و

سپاهش و واپس‌راندن انبرال و دیو پرستان در کشور ایران است و نیز، بازآوردی از شهر یاری

ایرانی با کمک بزادگان همراهش است.

از بعد پادانی رویت برمی‌آید که «چشتر و میانی» پارسا با یکصد و پنجاه تن از دین‌آمرزان گیرداگر دیش

خواست و کام زاب پسر طهماسب و نه پادان می‌برد.

نکته‌ی سباب باد و بی‌ایه، به‌دوایش سحرآفرین است که خوانش سداب و ظاهری آن،

«نرک ثی لند» پیشگام است که ما آن را «نرک سترین / بلندقام» ترجمه کرده‌ایم.

در کرده‌ی صد و هفتاد و هفتم، نویسنده دوباره بحث بیک و بد و بی‌می‌گیرد.

بحث بر سر این است که مردم خواهان آفرینش به روی سکی و دوستی‌اند و خواهان دود و

بروی بدی از میان خود و همگوهان خود اند.

مهر مردم به مردم، بهر کسان به فرزندان، همه و همه سرشتین است. گرایش مردم به نکویی و

دوی برگاشی آنان از بدی میر سرشتین و رادیک و به‌دیک است.

مهر مردم بر مردم پی‌وپایه و انگیزی مهر ستودگان آسمانی بر آنان می‌شود.

این مهر نهادن، در پدای جهان، پیروزی سوشیانش و ویراستگی مطلق خیم‌وخوی مردمان و

دری‌دارد.

کرده‌ی صد و هفتاد و هشتم، پی‌گرفت بحث‌های مردمی شناسانه‌ی دین‌کرد است. درباره‌ی دمد

اهورایی مردم به زندگی و بیم‌آهورایی آنان از مرگ؛ و، امکان جابه‌جایی اهریمن‌وار یکی با دیگری،

به گونه‌ای که اهریمن‌خواهان، روی از زندگی بگردانند و گردان به مرگ شوند.

در نگاه نویسنده، گرایش مردم به زندگی، گرایش اهورایی و سرشتین است؛ ولی دوی برگاشی

از زندگی فراسیده از شتاب درآورد و نتگ‌کننده‌ی «قاصص» اهریمن است.

حنی در دوزاری هست و بود جهان مادی بار هم دین‌گرایش‌های سرشتین بر جای‌اند.

سه بیرونی «فرودخواهی» و «توانایی انجام کارها» و «امریزدگی حرد» تأمین‌کننده‌ی کارمایه‌ی

«بیرونی سرشتین» اند، تا بدانجا که به سبک‌گاشی یکی از آن سه بیرونی دیگر آن کمبود را

جبران می‌کنند. ما روند کاهشی پدیری می‌تواند تا بدانجا پیش‌رود که از سرب شگرف «امید به

زندگی» چیزی بر جای‌ماند و جای منی اهریمن‌خواهانه به مرگ نگردد و این روند بر دورحیان

روی زمین دیده می‌شود. تا آنجا که دورخیان آرو می‌کند و کاش هرگز زاده نمی‌شدند.

از اموری دین‌کرد در این روایت دانسته می‌گردد که آروزی اهریمنی بالا، حنی‌تواند و ویژه‌ی

مردمیان و مردمی زادگان گراینده به خواهش‌های اهورایی باشد.

بحث کرده‌ی صد و هفتاد و نهم بر سر موبین شه‌یران است.

بر سر شه‌یران کسی است که یکجا حتم بین و ویش‌ش‌ش بین است.

از نظر جنم‌بین به خورشید مانند بر من است و حوشت چشم‌ترین و نژاده‌ترین آفریدگان است.

۱۸۰

او نظر و شناختن تپنی دوستانه برین مردمان و پدیده دین آنان است
در کردهای صد و هشتاد و شش، از شش بیرونی ایزدی نام برده می شود که سه تایی آن رستگار کننده ی روان
مردم است و سه تایی آن سامان و تن مردم.

سه بیروی آسمانی و برده ی رستگاری روان، یکی، پرتوای از جان اهورایی و دو دیگر پیشوای
دینی یث جهانی و، سدیگر رشت، مئوی رشت گفتری است.

سه بیروی آسمانی برده ی سامان به تن، یکی، سپهر محفوظ امور و، دو دیگر پیر و مهر و، سدیگر
شهریار پاسبان افریده ی ست.

۱۸۱

کردهای صد و هشتاد و یکم دربارهی عطیه و دهشانه ای است که مریضه است و آن دهشانه ای که
دادن آن ثواب دارد ولی مریضه و و جت است.

دهشانه ی (=عطیه) مریضه و واجب، همانی است که می باید به مرد سرافراز داد و، دهنده
می داند اگر ندهد، بر مبادن گناه باشد. دهشانه ی نامیستند و غیر مریضه ای حریر است.

در میانه ی رویت، برینده سحرآمیزی از سپندنامه ی «گاهان» را برمی گوید؛ و از آن تفسیری
همراه بحث و رویت برمی کشد. در پایان روایت، مورد رفت گریزان و دهشانه دادن و گنج یاب
اخریس، می شناسد.

۱۸۲

کردهای صد و هشتاد و دوم، سودمندترین چیزها را بری مردم و جهان برمی شمارد
سودمندترین چیزها شش تایید گردش علمی کاسی ها در انجمن های شهری، پایبندی مردم به
مورده های پیشیان، گزینش درست دین آموز جوان برای پروریدن هیرد، استفسار مجتهد امروزی
از مجتهد دیووری و، همراستایی شهریار دین پناه امروزی و شهریار دین پاس دیووری است.

سراسر پند این روایت (=کردهای ۱۸۲)، پیگیری و پیروی امروز از دیوور است برای میان بهادن
بردا.

۱۸۳

یکه ی پژوهی در این دو ست، همان چیزی است که امروزه یکسره به دست فراموشی سپرده
شده است؛ و ب بیان آشکارانه و علمی کاستی ها و گناه گرای ها در انجمن بی پرده ی شهر است.

کردهای صد و هشتاد و سوم آموزش مسوی دین مردانی را در یاد زمینیان می آورد تا بدانند این
گوهر آسمانی چاره ساز، یعنی دینی مردایی، صحتی ها، منگی ها و مردهای زمینیان را
برمان می کند.

در سرتاسر دین کرده، دین مردی و شریک و جری و ژویشی (=عطی) است.

در پس رویت، دینی مردایی، پرشکی فرساخته ی چاره ساز همه ی چاره ها است.
شالاسا است.

اگر مردم برابری دینی مردایی، مردار و دیگر آلودگی ها را از پایه های زمین بردارند،
دستکم دوسوم بیماری ها را دور خواهند. با روشن نگه داشتن آنش، دوسوم کژاندازی ها (=علاج) را
دور خواهند. عناصر اربعه (شش ماده های چهارگانه) سازندگان تنی هستند؛ اگر کژاندازی ها
پاک بمانند، چاره ی بسیاری از کارها بدست آمده است. و این سه از دین مردایی برمی آید.

اگر مردم دین مردایی و فروهنگ و دینی انبرانی را پدید آورند، چه اکتها که در سرشان
بودن جو هدرگرفت.

۱۸۴

بحث کردهای صد و هشتاد و چهارم، سحی مکسره ارسطویی است. به کارگیری ریاضت و
معمود می ارسطویی برای استوار کردن بن بادهای دینی مردایی است.

میانروی و اندیشه و زوری میانه روانه بهره ای از اندیشه شاسی آورده است
پس از این گفتار، برینده درباره ی شش سانه و سیر و داد و آیین و چارچوب و سود
ندیشه و زوری میانه روانه، یکسره یک گریه وار سخن می گوید. همراه همین بحث و درباره ی
اندیشه و زوری نهی از میانه روی پی می گیرد و چنین می غارد که حاشنگه کژاندازی نهی از میانه روی،
دروغ است.

۱۸۵

بحث کردهای صد و هشتاد و پنجم، درباره ی مرز توانایی او مرد است
برینده بحث و چنین می غارد «هیچ چیزی نه هست و نه خواهد بود و نه می سزد که در توان
نر ثبات همه ی نیکی ها، یعنی او مرد جهان آفرین نباشد» ولی، این توانایی بی پایان در سراسر
شدنی ها و شاید مدها و توانشی ها و ممکنات، و، ناشدنی ها و شاید مدها و ناتوانشی ها و
ناممکنات مرزیده و کرانمند می شود.

در این روایت، بر بارشاحت ما، یکی از رده های (=صروب / نواحی های) قیاس افرانی
= سجده دار دوگانه ای (روبه رو می شویم که در بحث یادداشت های روایت در نظر به آن پرداخته ایم
برینده ی رویت، در سرتاسر، فراگفته های خود را به فراگیری های یکی از کهن آموزگاران دین
بارسته و مسند می کند.

در دین کرد هیچ گاه به این پرسش پاسخ داده نمی شود که «ناتوانی و ناممکن برای خود آدمی
چگونه ازوماً برابر با ناتوانی و ناممکن برای توانایی خداوند است؟» به دیگر سخن، چگونه شد

که به رسم آنچه برای مردمی زادگان ناممکن است و در گنجای عقل وی سنجیده، ضرورتاً در گنجای رن و خرد (= عقل و تدبیر) جداوند هم نمی‌گنجد.^۷

بحث کرده‌ی صد و هشتاد و هشتم درباره‌ی کش هم (= ماکیش) + مرد و کسی هم را با بسند مردم است.

گر در بحار کارها از دین بهی با از خرد بهره‌گیریم، به پی‌آمد و نتیجه‌ی یکسانی خواهیم رسید ولی، از آنجا که خرد آوردن برترین جود است، به‌تر است از همان آغاز کار، جزو خرد را با خرد رن مرد پی هم کنیم.

بحث کرده‌ی صد و هشتاد و نهم، چارچوبی مطلقاً اوسطویبی دارد آنهم به بویه‌ی اسوارکردن درستی نظر دین مردانی در زمینه‌ی حفظ محیط زیست.

نویسنده در بن رو (= کرده‌ی ۸۰)، از حرکت سرشت‌آهنگ (= طبعی) + سرشت‌آهنگ (= فیزی) عناصر اربعه سخن عار می‌کند.

از آنجا که بن‌گاه و میانجای جهانی آتش، قنک آسمان و آتشی فصلی است حرکت شعله‌ی آتش سوزی بالا حرکتی هم‌آهنگ با سرشت آتش و، طبیعی آتش است بن‌گاه و میانجای جهانی خاک زمین است پس، بارگشت و فرودگرفتن سنگ سوی زمین حرکتی هم‌آهنگ با سرشت خاک و سنگ است.

بن‌گاه و میانجای جهانی آب، در نامی زمینی (= تراخکرد) است نویسنده‌ی روایت، تا به کارگیری و بهره‌گیری از بن بحث اوسطویبی، هرزروی آتش سوزی و فرو بردن بی‌اب سوی چشمه‌ی مسی حرکتی هم‌آهنگ با سرشت آتش می‌داند.

پس، از وهنگدای پاک‌مانی آب و آتش و خاک و هوا، که بها در دین مردانی به آن بها شده است، از راه درین اب‌ها پاک می‌ماند، از راه فصل آتش‌ها پاک می‌ماند، از راه پاکیزگی هوا و خاک، تن مادی همه‌ی تناسل‌گان پاک می‌ماند. از وهنگدار هر گونه تنگنمایی عناصر اربعه، تن مادی همه‌ی تناسل‌گان آلوده و اهریمنی خراهد شد.

گزارش بالا همه‌ی بن چیری است که نویسنده‌ی بن رو (= کرده‌ی ۸۷) بهره‌گیری از بحث اوسطویبی «انواع حرکت» = حرکت طبیعی و فیزی، سرگشتی آن را دارد در پایان روایت، نویسنده به بسند از کشتن‌ان می‌برد که چرخ بی‌وجبی آب و آتش و کوده‌کردن آب‌ها را از وهنگدار زمینی و محاسن توصیه می‌کند.

تکنه‌ی شایسته‌ی پژوهش در این روایت، کاربرد دانش‌آموزی به‌ویژه و جنگ بخش است که برای گمان و بارشناخت ما ویرانه‌ی یونانی و «انیا» فارسی هم‌معنایی دارد.

گفتنی است «آثر» از «ای» هم در عربی و هم در فارسی، پی‌گرفت آوانی «*أثر* / *آثر*» یونانی است که با «آثر» اوستایی، «آثر» پهلوی و «آدر» فارسی هم‌ریشگی و هم‌معنایی دارد.

در کرده‌ی صد و هشتاد و هشتم با بحثی روبه‌رو می‌شویم که در دین کرد سوم چندین بار دباله‌گیری شده است.

بحث بر سر گونه‌های راه‌بری مردم است در دو گونه رمانه‌ی روبه‌رو و روبه‌فرود برای دین و سهرن بن آوانی.

رمانه‌ی «نه‌فرار رمانه‌ای است که مردم از ژوندی جان نه دین و مردم باور دارند» درفش شهریاری رانی برافروخته است؛ هر رمانه‌ی به‌دین (= فصلی) و جزوگرایان و کوشایی و نوبت‌خواهی شریف و خوشبختی و همه‌ی دیگر تنگی‌ها در میانه‌اند.

از دروه‌ی سحر رویت می‌توان حدس زد که رمانه‌ی روبه‌فرود برای ایرانیان چگونگی رمانه‌ای است.

در پایان روایت نویسنده «فرارگرویی» و «فرودگرایان» را با هم‌روایی و سرغای روشنائی و فرمان‌هایی خردگان تاریکی همانند می‌کند.

در سزنامه‌ی کرده‌ی صد و هشتاد و نهم، از چارچوب ساور ژرمانه به دین بهی و چارچوب روی‌پوگشتی از آن سخن می‌رود ولی در نوشتن توصیفی بسند کوناخی که در پی می‌آید تنها چارچوب‌های روی‌پوگشتی از دین بهی در دو جمله‌ی مس‌کوناها فراگفته می‌شود؛ که یکی آشموخی است و دیگری بددیی.

کرده‌ی صد و نهم درباره‌ی زادویناد و نام نهدیی و بددیی است؛ و بر پی آمدها و لوازم مطلق بددیی و بددیی را نشان می‌دهد.

به‌دیی، مادر و جرثومه‌ی خرد خلایق است؛ بددیی جرثومه‌ی نژاد (= ور) است نهدیی سرتاسر گوه‌زنان به هرانگی است؛ بددیی آکنده از بدگهی است.

بحث نخست رویت، لوازم منطقی و هم‌پیوسته‌های به‌دیی و برمی‌شمرد؛ بحث دوم روایت بر برحسته‌ی لوازم مطلق بددیی را برمی‌شمرد.

بن‌پایانی روایت، نویسنده سرانجام تپاه بددیی را شش‌گانه در ادعای پوچ جدا بیست.

۱۹۱. «شش یوز جند و گری می داند»

بحث کرده‌ی صد و بود و یکم بر سر فرختر و دهرش یکوی اورمرد جهان آفرین است
 «شش» نخستین فصل (=تفصیل جشن الاحاسی) در دیدگان در جهان میوی است.
 آفرینش مادی، پچین، روگرد، دوامیه و دیبانه گری همان جهان میوی می باشد
 همچنانکه هر کلاب شمسی، بالقوه پراهن بر هست، یا هر دری در بالقوه ناح است و آهن که
 بالقوه بیل است، به همانگونه، جهان میوی بر بیرونی بهشته و کاژمابه‌ی جهان مادی است.
 در این رو یب (=کرده‌ی ۱۹۱)، برای نشان دادن ریشه‌های آفرینش، بحث از بحث «ساقوه» و
 بالقوه» در سطوبی کمک گرفته می شود

اکنون، اگر جهان مادی پی گرفت جهان میوی است، جزو پستانه آن است که در جهان هیچ
 چیزی نیست شود بلکه فقط با توادسی چیزی و کانی‌ها رویه‌رو باشیم؛ نویسدگان دین کرد به این
 نتیجه گیری نگه بوده‌اند و در سراسر دین کرد همیشه گوشه می کنند. «هیچ چیزی نه از بیستی مطلق
 پایه‌های می گذارد و نه هیچ چیزی بسب مطلق می شود»

در این روایت نیز سگوبه است؛ پس، می باند بدر جهان مادی بالقوه در اندرون جهان میوی
 درای هستی باشد نویسدگان برای استوارکردن این مع در بحث آن کساگوراسی «بدر همه‌ی دهرها»
 بهوه‌ی مطلق می گیرند آنان سحرارمی آن کساگوراسی «بدر همه‌ی دهرها» را به پهلوی «تُهمگان»
 تُهمگان ترجمه می کنند

پس از آن، وارد بحث اشتقاقی طمعات و پیگان‌های هستی می شوند؛ و چهار ریشه‌ی پایانی
 آفرینش مادی را ساقا گریده یک به یک بومی شمرد و خراج تر می نویسد. آن چهار ریشه اینان اند
 «هشتش / پوشش»، «هشتش / پویا / مویشین / روشیه»، «هشتش / پایا / نویشتن / استیشیه» و
 «تفرود و تکا / آفرینی تان فصل فصل».

نویسدگان دین کرد، در دیگر روایت‌ها، نام ریشه‌ی چهارم و پایانی آفرینش مادی و با هزارانوژه‌ی
 بهوه‌ی «استیه» / stih نشان داده‌اند

بحث کرده‌ی صد و بود و دوم بر سر آفرینش چهارگانه‌ی «اورمرد جهان فرختر» مرسوم شده سار است
 که در هزارون ومان کرانمند (=محدود) برای چهار دسته کشگر فراهم چیده است
 آنچه که ما از سزنامه‌ی وواست درمی یابیم این است که در نظام آفرینش چهار کشگر هستند که در
 آفرینش درای کار بدی اند اما با احتمال روایی بحث این روایت (=کرده‌ی ۱۹۲) یکسره و

نویسدگان دیگر امورهای دین کرد را با ساری می یابند

نویسنده، پس از سزنامه (=تیش)، بد بخش روایت را سگوبه می افارد

«از چهار ایزاری که اورمرد جهان آفرین فرموده‌ی سزنامه سار، در زمان کرانمند، برای چهار
 گونه کشگر بخش کرده است (=مخصص داده است)، دو قای آن، بیروهای بیکی اند، که از رهگذار
 رواج و آفرینش پیداشده بر آن رواج، کارهای بکورا بالقوه در اندرون خود دارند و دو تای
 دیگر، بیروهای بدی اند، که در گروان زمان کرانمند، دست اندرکار ماکرآمدی بیروگان بیکی اند و
 کارهای بد را بالقوه در اندرون خود دارند

به گونه‌ای که، در هر شش ریشه، رمانه، زای و زوش همه‌ی کارها، برآمده‌ای از گسردهم آبی
 (=حاصل‌الجمع) این دو دسته نیروگان بیکی و بدی اند

همه‌ی گشت و واگشت‌ها و شیوه‌های پیدایی چهارگونه رمانه، از آغاز کشش آفرینش گیتی تا
 فرجام برسانه‌ی آن، در زمان کرانمند است».

روسی است که بر سر امورایش‌های دین کرد، اورمرد جهان آفرین نمی تواند آفرینده‌ی دو دسته از
 بیروهای بدی در گروان زمان کرانمند باشد

یکی از ریشه‌های نابریک و اعدادی نویسدگان دین کرد، سکه یکی از بهانه‌های سارایی و
 بدوی این کارنامه، از سده استوارکردن دوسه‌ی این نکته است که اورمرد جهان آفرین آفرینده‌ی
 بیروگان بدی نیست و بی در روایت، از آغاز تا پایان، نویسنده یا نویسدگان می گوشتد اورمرد
 جهان آفرین بیگانه آفرینده‌ی مادی بدی چهار دسته کشگر بیکی و بدی در هر شش رمانه‌ی آفرینش
 مادی است

پروفسور ر. س. (۱۹۲۵) یکی از سبهای ر. س. دین کرد می شناسد و بر این باور
 است که دین کرد کشگر بیکی و بدی، صای حد، حای دو و ژوای در روانه «دانه‌ایز اورمرد»
 خانه کرده‌اند س. آن مداریم به بحث ژروانشناسی که از گستره‌ی پژوهش ما بیرون است
 اندر شویم. وی می توان گفت این نکته را هوهشت که این روایت و کرده‌ی بیست و هفتم دین کرد
 یکی از سبکی‌ترین ابزارهای پیکار و جدل، برای استوارکردن دیدگاه ژروانشناسی پژوهش‌ها است بر
 چاره‌است

پس از ریشه‌چینی محسب، در این روایت ۵ چهار بخش رویه‌رو می شویم که نویسنده در هر
 کدام، حادجد، شیوه‌ی پیدایی و تحلیلی ابزار سبکی آسرونی (=دین‌سالاری)، شیوه‌ی تجلی سادستی

و سیاست‌بازی و جدی دین ریاست، شیوهی مجلی ابرار بیک آرتشیری (=دستگاه جنگ)، و شیوهی مجلی میوه‌های اشعری و روی‌برگرفتن از دین مردایی و خوددستی اهریمنانه را در جهان مادی نشان می‌دهد.

در کردهای صمد و سود و سوم با بحثی درماده‌ی خود زمان، و داب و کرانمندی‌اش رونه‌رومی شویم.

زمان، به حوشن حوشن حوا دانگی است؛ دانش لادیرند / ابدیت است. نکته‌ی دانش‌پژوهانه در این روایت، بحث و محصلی است که به گمان ما نمی‌توان از آن ساده‌گدشت. و آن تعریف کرانمندی زمان است. نویسنده، کرانمندی زمان را مؤلفی در تهنگی / حلا می‌شناساند. این معنا را مسجید با بحث «موج حلا» در فیریک امرو و سیر با تعریف دنگ با روی‌پژوهی بر زمان‌ها، و روی‌پژوهی مادی.

در تعریف ارسطویی، زمان، اندازه‌ی حرکت و جسم‌گی است. در بن و داب (=کردهای ۱۹۳ و زمان کرانمند چیزی نیست جز اندازه‌ی حرکت زمان بی‌کرانه. پس، چرندید بر آن است که گر زمان کرانمند، و موج نابسته، زمان بی‌کرانه دوباره آغار شود.

پس از این، می‌رسیم به بحث کردهای صمد و بود و چهارم، که به گمان ما بحثی بکسر و اثراتی است. فرزانه‌های اشرافی را با آنکه چندین سده پس از تدوین یایمی دین کرد ساخته شده، برای در به کار می‌بریم تا پی‌گیری رمانیک (=باویحی) داشته‌ی بحث را نشان داده‌ی سیم.

کردهای ۱۹۴ هم‌ی ابرار بایسته برای پیکار سحبی (=خند) ما را دربردارد و آن اینکه، همه‌ی مبحث‌های آموزه‌های اشرافی را می‌توان در کتاب سوم دین کرد یافت. گمان و دانش‌احت ما این است که فرزانه‌های عربی سار «اشرافی» موجه‌ای از فرزانه‌های و دین و آله‌ی پهلوی «خوژخومند به / فروغمندی» است.

در دو یی جنگانه بحثی همسجانه و عطفی را میان آموزه‌های دین کرد و فرزانه‌های یوالبکات بعدی زیر نام والمعره و فرزانه‌های پراه‌یو فروغمندشس شیخ اشرف ر عار کرده‌ایم. برجسته‌ی ابرار پیکار سحبی خود را از روایت‌هایی برگرفته‌ایم که بویژه در دو کردهای صمد و پیست و سوم و صمد و بود و چهارم نوشته آمده‌اند.

دوست‌تر داریم خواننده‌ی فرزانه‌پژوه، خود، مبراسانه دو کردهای ۱۲۳ و ۱۹۴ و در پیوند با ترانش فروغمندی / حکمت اشرافی پژوهد.

سومندی کردهای ۱۹۴ هم‌تدویری «هشتش»، هشتش پویا، «هشتش پویا» و «هشتش پویا» است. که چهار رسته‌ی پایانی هشتگی هسی اند.

نویسنده‌ی روایت، بحث را در چهار بحث به پیش می‌برد: در هر بحث، یک رسته از آفرینش را محسوس می‌کند؛ دو دیگر، سزاشته‌های سرشتین آن را می‌شناساند؛ سدیگر، آن را با یکی از مراحل صاحب پرداخت در کارگاه هرمنه روزگار یا کوره‌گر یا اهرگر همانند می‌کند.

مانند همیشه، برای استوارکردن دوستی دستگاه اشرافی خود از فرزانه‌های ارسطویی و آن‌ک گوراسی تا می‌تواند بهره‌می‌برد البته در چارچوب دستگاه اندیشگانی مردایی ویژه‌ی خود. دو پایان هر بحث، دگرشوندگی، نوادیمی (=تراسمورماسیون) و زایش دینانکتیکی هر رسته و بر بهای رسته‌ی پیر سنایمی دهد.

دو فرزانه‌های پایه‌ای ارسطویی یعنی ماده و صورت، البته ترجمه‌ی پهلوی آن، بحث میانگانی، پایه‌ای و محسوس و سار (=کردهای ۱۹۴) است.

یکی از نکات پژوهیدی در این روایت، پافشاری در تعریف ارسطوگرانه‌ی «ماده» است که بنا بر آن، «ماده، اضداد یکسان است».

کردهای صمد و بود و پنجم دربرگیرنده‌ی ده اندرز ورتشپ پارسانه مردمان است. برای نمونه، باه و ژرفانه و آریامشانه به اورمرد جهان‌آفرین، پی‌ویایمی برپایی دادوایی آریایی معرفی می‌شود و، بی‌پارسی، باورداشت به دین مردایی است و، رواج سحبی اهریسنده (=دعای لهوور) با رواج دین و شهریری اسوانی هم‌آر است و، ره پاک‌ماندن در دروخ حیم‌وخوی مهند است.

کردهای صمد و بود و ششم دنبه‌گیری بحث کردهای صمد و بود و پنجم است و بی‌سیر «آحب» به نگاه جادوگر ساداندیش تبخو است با اندروهای مثنی و رشت پارسای روشن‌اندیش می‌ویس. در این ۱ پت (=کردهای ۱۹۶)، «آحت» بدآگاه در برابر یک‌یکه اندروهای شوروشست، ده پادانمر را سفارش می‌کند؛ برای نمونه برای سیر با دادوایی دینی (دینانکتیکی) دوری و سروش خدایی را به هرمنه می‌دواید.

کردهای صمد و بود و هفتم دربرگیرنده‌ی ده نا از اندرره‌ی سیر پارسا مثنی و سار می‌باشد. در هر دو سیر پارسا، همه دو رسته‌ی دادوایی در مردی است. ر حمله آنکه بی‌رسیدن به وضعی که در آن وضعیت جهان بی‌کشش و کسار شود.

لازم است پیروهای بی‌داد دور انداخته شوند و خود مسئول جنگ و جویری کشیده شوند و دارایی مردم آن از دستبرد درد و برادر پیاده شود و یکی از راههای رسیدن به دادگسری عرصه و آرگار انجام آورده است ساحت ابدی است و اینکه برودگشت دین مردایی است که پس پیاده‌های جهان را استوار کرده می‌دارد

ک. دهی صد و بیست و هشت به دهانه گیتی بحث کرده‌ی صد و بود و هفتم است؛ ولی در برگزیده‌ی ده یادآور است که از زمان کسی در مسیر و دشمنایگی با اندررهای ده‌گانه‌ی و سبب معدوم و به هور و در پند شده است

نام شخص هور و آریا نا این زمان سواست بهم بخوابیم؛ ولی روش است که شخص هور و آریا شمع‌ی کلسایی این است و برای جماعت مؤمن‌های پیرامونش سخن می‌گوید

برای نمونه اشموغ و بیکار در دشمنایگی با اندررهای سبب پارسا مدعی است که می‌باید جنگ و خود ری و کشیده کشتار دینی را رواج داد و باید به دارایی مردان چشم‌دوست و دارایی با را مصادره کرد و به گناهکار و دشمن در خمتاب پیرامون خود داد

ما دنیای مسیحین آغازیم، برای خوردن به شمار مؤمنان، در اعزهای بالا گرفتاریم، نوعی اسارگری (= کموبرم) ساده‌گوینه و دوستایی، و مصادره‌ی دارایی‌های مردم بزرگ و سزاوار را به دست بردار تا بیدانجمنه منع می‌کرده است.

ک. دهی صد و نود و نهم برگزیده‌ی داوره اندرر خدایا امر از یاد پس مارشید و دیگر که موگزار پس و اشیار شست است

اندررهای و هم‌رخه‌ی بی‌ای نباید، ساد است

دین نمونه کینه کسی مکین

اندررهای

پدیده‌ی میهمان باشید

دور از بید خود گیرید و مانند دین

کرده‌ی بیست و هشت برگزیده‌ی بحث کرده‌ی صد و بیست و نهم است ولی هور و دارایی‌های سبب برو جوده‌ی نریمی است در دشمنایگی با اندررهای آریا ریست بخش پارسایی برای نمونه کینه‌کشی کنید

دارایی‌های گیتی را تا می‌توانید آواره ابار کنید

می‌توانید و از غریبه‌ها گوناگون به همین سبب تا پایان.

کرده‌ی دویست و یکم در برگزیده‌ی ده اندرر خسرو انوشیروان شاهنشاه پسر قباد است به انجمن‌های استانی بران

پیش‌تر اندررهای شهریار پیشگفته به اندررهای دین سالاران مانند تر است تا سعادش‌های یک شهر دار برجسته‌ی اندررهای گرد رهبری میش ادمی سوی پرتوهای اهورایی و، نگه‌داشت پیوند اسوار ما دین نهی و انجام پوش و کردار همسنگ خواست یردان و مانند این است

یکی دو تا از سعادش‌ها برگرد دور راندن آشموغان از ایران و، آورد آیین‌های آتش افروزی بخش و پسانانی از آب‌ها است

در سب پایانی، شهریار، یادی هم از شهریار می‌کند و از مردم می‌خواهد روز و توان از رقیبان برگردد و به شهریار خود پیوندد

روی هم‌رخه شکار است که شهریار دوست و سرزاست نمی‌داند از دستگاه شاهی چگونه و سوی چه هدیه بهره‌جویی کند بازگویی شهریار، اشموغ آفرینی دشمن ایران، می‌داند که چگونه باید با نالدهای ایرانی بستید

کرده‌ی دویست و دوم، برجسته‌ی حوشت‌های تاهی آورد اشموغ و موغی از دس رگشته و مسیحی شده را در بر دارد.

کرده‌ی دویست و دوم برگزیده‌ی داوره پانزدهم کسی است با دولت مستعجل، گرگ‌میش و بدکردار و بددین و تفریح و شمشیر که برای به‌شدت‌شدن روان‌ها و پسرگی بر سران شهر و سرزمین‌های آفرینی در سبیده است.

از جمله‌ی بدکرداری‌های آن اشموغ، و پس‌و‌اندیش آیین ایرانی و، سبب‌انگاشتن سوز و فروغ اورمردی و، پیکار با پیشوایان دینی اورمردی به کمک دیدن و ژوئیده‌ی موی گرسه و سره و، ارکان‌احس سرای دودوری و، فروگشتن، تش‌ها و آلود آب‌ها و آوردن و کشتن بی‌آس چهارپایان و و ج دوهم و به‌همی بزرگ و، روح دیو‌پستی و پایدار مهر و پیمان و روح نقیض و فوایدست کردن وستان و هره دست کردن بزرگان و، حمایت از خردگان احریمی و مانند این است

در این روایت (= کرده‌ی ۲۰۲)، دشمن فریکار یعنی اشموغ، بازگویی شهریار که نمی‌داند از شهریار چه می‌خواهد، به‌جویی می‌داند برای بران شهر خواهان چه چیزی است.

کرده‌ی دویست و سوم برای چندمین بار به بحث نکویی و نادی پرداخته است

بحث نکویی و بدی و میر حساسگاه‌های فراجهانی و مسوی آن از بحث‌های رب بنیاد
دیگر کرد.

بر وایت دوبحثی است بحث نخست به نه جستار درباره‌ی نکویی پرداخته است؛ برای
نمونه نکویی سرآمد نکویی‌ها، حساسگاه مسوی نکویی، راه‌های روح نکویی، مرد نکویی، بن نگیر
(=عت) نکویی، چم چرای نکویی، نمره و عصاره‌ی نکویی شمارگار بن نحمه‌ی نکویی و
شیوه‌ی رای‌فرمایی نکویی در آذر و میانه و هرجام کار چهار

بخش دوم روایت همین حساسگاه‌های نه‌گانه و درباره‌ی بدی پی می‌گیرد
در پایانی بحث، نویسنده رمانکی می‌یابد تا نادرستی و سستی بگرگانه‌ی دسته‌ای از کیشداران و
شان‌دهد که مدعی شده‌اند: «بن میثوی و آفرینشی حیر و شریکی است»

بحث کرده‌ی دویت و چهارم، هم از نظر بدورش‌خانی و کهن‌باورش‌بانی و هم از نگاه
رمان‌شاهی، بحثی کینه است

بحث سوم چم چرای آرش و یزدگی است و نسبت پنهانی او با است
ستودگار پاک مسوی (استودان کمک‌دست اهورا مردا)، در پردکده‌های خود، یعنی در آسمان،
دست‌اندرکار همپرسگی و گفت‌وگوهای ایردانه میاب خود اند این همپرسگی و مشورت‌های
پردانی، آگاهی‌دنی پردانی آنان را توانا می‌کند تا خوشکاری‌های محو به سوی اهورامزدا در کار
سرپرستی جهان و بدورسی به انجام رسانند مردم، از آنجا که همان ایردان تسمندشده و رمسی
شده‌اند از رهگذار وحی از همپرسگی‌های پردانی آگاهی می‌یابند پس، مردم، در اوستا و رید اوستا
پسندیده‌ی همپرسگی‌های پردانی درباره‌ی همه‌ی کارهای جهان آند پس آنگاه اوست و رید اوست
در بردارنده‌ی چکیده‌ی مشورت‌های آسمانی ستودگار پاک میثوی است این است چم و چری
از جمع‌بندی اوست و رید

بحث کرده‌ی دویت و پنجم، بحث سرناسری و همگانی همه‌ی دین‌ها و آیین‌ها است
بحث بر سر نسبت خودی و غیر خودی در دین مردایی است

چنین می‌نماید در همه‌ی زمان‌ها حساسگاه‌های شهر وید درجه یک و درجه دو بحث روز
بوده‌است

خودی، هر آن دوست است؛ ام یب برخی دوستان = منظره) به دوستی آند و در
آرامی دل دشمنی

عبر خودی میر هر آن دشمن است؛ ام یب برخی دشمن اشکار دین مردی است و از
دیوپرستان‌اند؛ و برخی دشمن پنهان دین چه سا برخی از ژرفای میثی دوست دین مردی آند؛
ولی نه یونیه پنهان‌کشی (=تپه) نمایان به دشمنی با دین مردی آند
نویسنده‌ی روایت (=کرده‌ی ۲۰۵) در چهار بند می‌کوشد همه‌ی این دسته‌ها را واری و
دای کند

بحث کرده‌ی دویت و ششم بر سر زاده‌ی اهورامزدا و اهریمن است
بر کرده‌ی بدی بحثی است. بحث نخست هفت جستار درباره‌ی اهورامزدا است؛ برای نمونه ذات
اهورامزدا چی است؟ چه چیزی از ذات او سرچشمه می‌گیرد؟ سامان و میر میثوی ذات اهورامزدا
کدام است؟ سامان گشتایی اهورامزدا کجاست؟ چه چیزی شباهت‌های ذات مسوی او، مرد است و دلیل
اشکایی‌اش در جهان بری چی است؟

بحث دوم روایت بر سه چهار جستار درباره‌ی اهریمن می‌پردازد
در پایانی روایت، نویسنده دیگر باره رمانکی می‌یابد تا به دسته‌ای از کیشداران مناد که چرا
مدعی شده‌اند: «هست و بود شر در جهان برخاسته از بن و گوهر سک پردانی است»

بحث کرده‌ی دویت و هفتم بر سر گوهرهای متضاد، و بر، گوهرهای مختلف غیر متضاد است.
دلاهیکی پادانی نویسنده از این بحث این است که باورهای به گمان خود سازاست و برگراف
دسته‌ای از کیشداران را نقد کند که چم مدعی شده‌اند: «گوهر پادانی میر با گوهر آواروسا، یعنی
شیطان، هم‌دات است» یا اینکه چرا مدعی شده‌اند: «گوهرهای جداگانه‌ی جداگان متضاد
می‌تواند با یکدیگر گردآید» یا چم گفته‌اند: «ایزد، در کار آفرینشگرانه کار دنیایانه می‌کند، در
همان دم، نیروی ویرانگری را به وی نسبت می‌دهند و مدعی می‌شوند که ایزد که ویرانگرانه سر
می‌کند»

نویسنده برای رسیدن به آمج خود، از بحث اوسطویی «است‌های چهارگانه‌ی تاس و تضاد و
تحالف و تقاض» بهره می‌جوید. اما خرافات‌های (=مهاهیم) پیشگفته را تعریف نمی‌کند و آن‌ها را
به روال همیشگی تعریف‌شده می‌پذیرد و به کار می‌برد

بحث هفتم بر سر سبکی و ویرانگری، بالادن و فروگشتن، دانایی و ناآگاهی، راستی و دروغ،
و... این و خوارمشی، ددگری و ستم‌پیشگی، راستی و نارنجی، چیره‌ی جداگوهر و از بید
سازگار (=متضاد) اند سپس سخن خود را در باب چیره‌ی جداگان با متضاد دین می‌کند؛ برای

معمومه گانست و برداشت، داناایی و ریاستی، که دنگرمان (=مشتی) اند ولی از سیاد سارگار (=منصاف) میسند و میسرد تا یکدیگر گردانند.

بنکه کسانی گفته اند «زندگی، پیش با سبب مرگبگی است» مرگبگی رویت فرماوش (=کمال) زندگی است» از سیاد، نابومب است

نویسنده روزی به این بحث میپردرد که چگونه شدی است خیم و خوی های پوچی خوب و پوچی بد در هساب یک تن گرد آید و سی آنکه به جریفات حسی دم دستی در انگونه که ما در میان نهادیم، توجه کند، سراسیمه خرد مسجی خود را در باب دسته ای از کیشداران بر میگوید

همان خرد مسجی ای که دلاهیگ نویسنده از بیاب پیش گداوده های پیشگفته است

بحث کرده ی دویت و هشتم بر سر «جرد» و «خواست» و «کش» و «رمان» اورمرد است اورمرد تا بیروی جردش افریش را کرانمکرده است و در کن آفریش، رمانند و کرانمند است. سامان عا. بر افریش سامانی از مانی، فرماخته رسا و بسده بوده است و دیگر باره جهان به همان سامان عا. بر افریش و افریش گسب

چیز گوهر بی سی هستند که ویزای او م. اند و دگرگون باشوده. «جرد» است و «اراده» و «کر دوکر» بر سگرانه و «رمان».

خویش از آغاز تا پایان در فراروندی سارگاران است مگر بنکه افریم در سارگاری جهان شغلی بدیدارد

بحث هزه و فعل اوسطی از کن گزاده های پیدا و پنهان این روایت است؛ زیرا گوهرهای چهارگانه ی اورمردی در فعلیت ناب و یکپارچه و مطلق است؛ ولی جهان آفریش، قوای است که میباید به فعلیت پایانی، یعنی جهانی باز ساخته رسد

در پایان روان، نویسنده دسته ای از کیشداران را می کشد که چرا مدهی شده اند. «خواست» و «کام» و «حرب» اورمرد می تواند دگرشوده با بنکه چیز افریدگ با خود در «سپید» به دور حسی ابدی می کند

بحث کرده ی نویسنده و بهم در سر ان مؤلفه بگی است که همگی مردمی زانگان از آغاز افریش به ارف بودند

بخشی همانند این را می توان در کارنامه ی پهلوی «میوی حیده» دنبال کرد

همگی مردمی زانگان، از همان آغاز افریش، از دو گونه تقدیر ارف می برند یکی «رمان نوشت

بحثگ» است و دیگری «جدا نوشت / دغوسحتیگ» ارشده ی رمان نوشت دات و چارچوبی اسوار و دگر دیدنی دارد؛ اوشده ی جدا نوشت گرده می است و نسبت به هر کاری تعبیرپذیر بنکه می گویند دات مردمی زانگان پی ریخته بر دو گونه چارچوب میوی و گیشایی است. برآمدن آن دو گونه بحث و پشانی نوشت (=تقدیر) است

بحث : بیت از نظرگاه باور شاحتی بسیار جدی است. بر آغازهای رویت دوباره به تعریف انسان دو دیدگاه نمودندگان دین کرد رویه رو می شویم. «بنکه ادبی، «جدا ی تمند شده» است. «می بین ناور» نویسنده شناسه ی بالا را در پیوند با دو گونه بحث و تقدیر پیشگفته پی می گیرد

هر بنابنده ای که با یر به هایی از جاب افر پی همراه شده است، همسای چارچوبی و هر آفریده ای گسائی نامردمی زاده است. پروهای اهورایی اورمردی و اشناسپندی یکی از همان رثیه ی حده و سگای است در واقع، هر گاه پروی از جاب اهورایی سزاوار پیگری مادی شود، آن پیگری مادی فرودگاه پروی از جاب اهورایی همان اصل است

پیگری مادی، یکی از اوشیه های گیشایی مردمی زانگان است که آنان را در اشناسپندان جدایی سارده پروای از جاب اهورایی همان اوشیه ای است که مردمی زانگان را در چهارپایان جدایی سارده

کنود را بر جاب اهورایی نموده است که پس از بارش افریم میباید به شده است. اوشیه ی «زندگی» و «گویندگی» را مردمی از کیومرث دارند

حد برسی (=تموی / پر میرگاری) و فروتنی اوشیه ی حشی و مشیانه است. گرایش مردمی زانگان به سزومول مقصود اوشیه ای از سیامک و فرواک است

کش و ورور، رانی و مانی بر جهان، پروش دیگر ساندگان میر اوشیه های هوشگ و وگژد است بحث کرده ی دویت و دهم در باره ی دست یابی مردم به درانگی است

از روایت از نظر بحثی، پیگیری تعریف و شناسه ای است که دین کرد در آدمی بر نشان می دهد که بنا بر آن، مردمی زانگان پروای از جاب اهورایی تمند شده اند

بنده ی روزی می گوید «دات جاب اهورایی به ودیعه نهاده شده در مردمان حتی در سامان قسبی / پکرپذیری / جسمانی میر توانا به دست یابی به پیش پاک میوی است»

پس، جاب اهورایی تمند شده در سامان جسمانی البته از رهگذار پیروی از خرد جدادی، می تواند به پیش میوی دست یابد، اگر جزو خدادادی پیروی از دین خود بی کند که این پیروی در سبب خود چبری نیست بجز پاکمانی از گاه و، روی کردن به کره

یکی از نکته‌های شایسته و پژوهش‌هایی در این روایت (=کرده‌ی ۲۱۰)، محشی راژپژوهانه (معرفانی) درباره‌ی پیش‌بینی است. نویسندگان دین‌کرد، دانش مردمیان را تحلیلی‌تر می‌دانند. دانش و پیش‌رها از فیدو شده‌ای جسمانیست، دانش و پیش‌بینی مبروی است. ولی پیش و دانش مبروی در همین جهان مادی با همین بی‌خاکی نیز دست‌یافتنی است اگر و تنها اگر سنگینی کام و خواست اهریمنانه را در بر نهدیم تا پروهای اخوایی میهمانی من شوند. گرانشگر کومی، در سراسر دین‌کرد پیوسته با چنین تعبیری ر. دانش راستین ر. رونه‌رو می‌شود. استاد کراری، به‌درستی گوشه‌نمایی‌کننده که چنین اندیشه‌ای به‌یاری پیش‌میانگری به در دبستان‌های درویشی و صوفیانه در ایران پس از اسلام است.

در پانز روایت، نویسنده از کارنامه‌ی مبروی او ستا می‌کند و در این راستا می‌نویسد: در کرده‌ی دویست و نهم، نویسنده را رسد سواد و پایان‌پذیر و هراسی ر به مردمان برسته‌ی هفت پله‌و پیه‌ی حلالی می‌کند.

گو توانم با آموزگاری دین‌پس و ان پارس‌گر نیم و مدرست دنگی کنم و داری عمر طولانی و دلاوری و داری باشم و توانا به سرکوب دشمنان شوم به هر چه پایان‌پذیر دست جویم یافت.

یکی از نکته‌های شایسته در این روایت (=کرده‌ی ۲۱۰) و دیگر روایت‌های دین‌کرد، نکته‌ی نویسندگان بر آفرندگی در جو سته و داری بی، در ج‌یگاه بی‌و پیه‌ی هرگونه زندگی معادسار گرایان به سزمرل مقصود است.

بحث کرده‌ی دو سب و دو اردم دربار‌ی فرم‌های رونه‌نوار و رمان‌های رونه‌نورده است. نویسندگان دین‌کرد چندین بار گشاینده‌ی این بحث شده‌اند؛ ولی این روایت، به سزمانه‌های (=مشخصه‌های) رمان‌های رونه‌نوار و رونه‌نورده برای مردم مذکور می‌پردازد. روایتی که در کرده‌ی دویست و نهم نوشته آمده است، در سبش با دیگر روایت‌های کتاب سوم، از روایت‌های درویش‌گ است.

نویسنده بحث را به‌گونه می‌آورد که هرهای هادی مردم بنگ‌گوهر نازسته‌ی فرّی بردانی است؛ و، آفرانی به‌ی مردم مذکور، نوسته‌ی شور حتی هریم‌اور است. بنگ‌نژاد، آن کسی است که در ریم‌های اخلاقی و لاز همه پُر داشته‌تر است؛ پس، هرهم‌نور است.

۲۱۱

۲۱۲

از پیاده و دین‌مختاره این هسته‌ی است که بنگ‌نژاد آفران‌گرای ردمش هوخواه راستی و درستی باشد شو بخشی و شور وعت باژگونه‌ی آن است. ر. رمان‌های محشی جهان را نازش آلوده‌کننده‌ی اهریمنی رمان‌های پردانی به آژادکامی و دین‌مختار بود. پیوسته‌ی زندگی در ر. ر خواش‌های اهریمن‌پسند با ردمش پیوسته‌ی دین‌مختار هرگاه مرد رمانه، رمان‌های رونه‌نوار است، دسینه‌دسته هرهای اخلاقی در زاد و نهاد وی آنچنان درخشان و بالیده است که تا دردمش‌ها می‌پارند. مدیاب هریم و آفرانی بهادی اهریمنی رونه سبب آن است که پانز و موقعیت آژادگان رونه شیب گذارده که در پی آن بهادمان پیشگفته و نگور می‌شود.

در بحث پادانی و وایت، نویسنده، نشانگان پیدایی دورگار زندگی و سبکی را یک‌به‌یک، درباره‌ی حریش و کسان و جهان برمی‌شمارد. به سبج دیگر، نشانگان سبب آزاده و برده را با حریش و دیگران و جهان نشان می‌دهد.

در جبه پادانی و وایت، نویسنده یکی از سبب‌ارسطو را برمی‌نویسد که بنا بر آن، در جهان مادی، به مردم آزاده‌ی مطلقاً آکنده از هرهای اخلاقی و مطلقاً بی‌آفرانی اخلاقی پیدایی‌شود، و به مردان سده‌سرسشت مطلقاً آکنده از آفرانی اخلاقی و مطلقاً بی‌آفرانی اخلاقی یافت خواهد شد.

در کرده‌ی دویست و سیزدهم با یکی از ویژگی‌های عکری نویسندگان دین‌کرد، که همه‌جا خود را مفسر اوست برمی‌شمارد. درباره‌ی طبقات و پایگان‌های مرثمیک (=اجتماعی) رو به‌رو می‌شود. موضوع‌گیری نویسندگان دین‌کرد درباره‌ی جُسرری که ما امروزه به آن بحث طبقات اجتماعی می‌گوئیم روشن است. سر، سر است و دُم دُم؛ آزاده، آزاده است و سده‌نده.

فرداست، فرداست است و فرداست سر می‌باید به سر بودی خود شاد باشد؛ دُم می‌باید در دُم‌بودگی خود خوشود و دعاگو باشد. در این روایت (=کرده‌ی ۲۰۳)، بحث طبقات مرثمیک، سزواژه‌ی به‌ی و سر و دُم، فراگرفته شده است. بحث به این پرسش آمار می‌شود که چرا سر، سر شده است و دُم دُم.

اصادگی و آسیب‌دیدگی سبب سبج، هم در سزمانه و هم در نوشتار توصیفی، به اندازه‌ی است که کار گزارش روایت را به دشواری رونه‌رو می‌کند. اما سبج و رونی سزمانی روایت روشن است. چوایی سر شیب سر برآمد در پیوسته‌ی هریم هرهای اخلاقی برحاسته در ثبات همه‌ی هرهای اخلاقی به مردم است. پس، سر شیب سرال مسی چم‌ورزانه (=مستدن) است و برآمد.

۲۱۳

بهرومندی از نحمه‌ی بزرگوار است.

بمان همان بیک گوهراں ؟ از رگاب اند. پیش‌پیشی دساله‌ی سخت پیاده است. دم شدی دُم با
 فرو دست شدی فرو دستان بیو چم و رانه است. فرو دستان همان رنگبان و بندگان بندگان بگوهراند
 یکی از دلواپسی‌های نویسنده‌ی روز به دُم شدی سر و سر شدی دُم است که اگر چنین شود
 همه‌ی هواپا احلاقی (هر د تل) می‌بندد و هرهای احلاقی (مصلحتان) فرو می‌میرد
 سر شدی دُم و دُم شدی سر خواست اهریمن است؛ سر شدی سر و دُم بودی دُم خواستی اهریمنی
 است به پیوستگی دین کرد در پی معیار پیگیر و اسوازشش اند.

۲۱۴

بحث کرده‌ی دویسب و چهاردهم دوباره‌ی رواج گسترده و همیشگی دینی پهنی در جهان و
 رورمندی و کار بی دینی پهنی است

نویسنده در بند بحث رواج می‌گوید هر کش و آنسو، با هر نامی دُم از سانش راسی و
 نکویی رید و دروغ و بدی و نکوهیده‌داده از پیاده آموزه‌های دینی پهنی را رواج داده و می‌دهد
 استواری هر آن دادو آسب، پایش و وسنگاری مردم، افزایش دینی‌ها و پرورش چهارپایان و
 هر راستی و نکویی، همه و همه، آموزه‌هایی به‌دینانند. هم‌راستایی با پاکی و نانی و کوشش
 برای بیست‌شودگی نرشی اهریمن و پیوستن به سرزمین مقصود بیرون تنها آسب به‌دینی است.

هر دینی و هر آسبی که آموزه‌های بالا را رواج دهد، دین پهنی را رواج داده است
 رواج‌میسر هر چه به فرجام راه خویش نزدیک‌تر می‌شود، در مسیر با شکستی‌های پیشگفته‌ی دینی
 پهنی، در راه (ظاهر)، بود شکست‌تری و به نمایش می‌گردد.

۲۱۵

بر کرده‌ی دویسب و پانزدهم، نویسنده مردم و دسته‌بندی می‌کند
 سحبه‌ی دسته‌بندی مردم در پی راه است، در نظرگرفتنی آنان در زمینه‌ی دوستی و کار است. به
 سحر دیگر، چه کسانی را برای دومی برگزینم و از چه کسانی بپرهیزم.
 نویسنده مردم را از دید استواری یا راستواری در نکویی و بدکرداری به شش دسته
 بحث می‌کند. پس از آن، دید و داوری خود و دوباره‌ی یک‌یک دسته‌های شش‌گانه‌ی سرشمرده
 نشان می‌دهد و بی‌بخت، داوری خود و دوباره‌ی بهترین و بدترین مردمان فرامی‌گیرد؛ پس انگه
 چهار دسته‌ی میانی دیگر را داوری می‌کند

۲۱۶

بحث کرده‌ی دویسب و شانزدهم نکره دوباره‌ی ستم است. بخت، خداگاه ستم، دودیک
 آنکه آما ستم نابودشدنی و پرهیختی است؛ مدیگر، بحث چاره‌جویی در برابر ستم است

به سندی رویت در تعریف ستم شودی ابرمو گریه که در رگه‌ی ای‌های کتاب سوم از
 شادی تعریف هر دو دانسته است

رازی می‌بویسد «ستم، در دانه خود بود دادگری است»

به دیگر سخن داد و نداد می‌باید منصف باشد به منصف

خواسته‌ی بکند جو و خورانی به یادآور به بندگان و بی‌خای ستم کتاب در زبان درویش

از سوره که در تعریف در باب بی‌منصف، یکی و بود دیگری پرشاسانیم، مرید دانسته‌اند

ریزادو پندیده‌ی منصف دو امر و جودی اند تا بهت تعدی ممکن میان از بود به اینکه یکی امری
 بی‌خای باشد و دیگری امری سنی ولی در اینجا زوی‌ای دیگر نویسنده است و دادگری و ستم را دو
 امر منصف می‌داند که بود هر یکی باز بسته‌ی بود دیگری است

برای نمونه، بویار نظر نویسنده‌گان، نمی‌توانم بگویم «تاریکی» یعنی نبود روشایی. بلکه هم
 تاریکی و هم روشایی جد گانه هستی ویژه‌ی خود و داود ولی در اینجا، نویسنده از تعریف
 پیروی می‌کند و «ستم» را «نبود دادگری» می‌سناساند

برای چندمین بار با پرسشی نوشتارشناسیک رو برو می‌شویم. آیا نویسندگان دین کرد از
 پی آمده، بوارم منطقی و بربار جردگای‌های بحث‌های خود آگاه بوده‌اند؟ به روایت‌گران
 گوناگونی، در زمان‌ها و جای‌های گوناگون، دست‌اندرکار فرهم‌چند و تدوین دین کرد بوده‌اند.

سخن کوتاه شیوه‌ی کار ستم، شیوه‌ی افراط و تفریط است؛ شیوه‌ی کار ستم دادگری
 شیوه‌ی مابین است

ستم، بود باز ناگامی است؛ بیاد همه‌ی ناگامی‌ها ردارمیسو است

چاره‌ی رسیدن به هر آن بی‌ستمی، گسترش داد و ویژه‌ی دین پهنی است. که راهکارهای بحث و
 نویسنده نوی ؟ رویی با ستم همه یکجا دارد.

بحث دوم رویت (کرده‌ی ۲۱۶) درباره‌ی معادشاهی شاه ستم‌کامه و شاه برکنار از ستم‌کاری
 است. در بحث، نویسنده‌ی رویت مدعی دارد که به مصای و ارمی معادشاهی است که به کمک
 آن می‌توان سحبه‌ی شاه ستم‌کامه از شاه برکنار از ستم را آشکار کرد. ولی در سخن پردازی پس از آن،
 بحثی را می‌آغازد که پیش‌تر به توصیه به شاه ستم‌کامه برای برون‌رفت از ستم معاندانه است

در پایان رویت، نویسنده به داوری دو دسته از کیشداران می‌تارد که چرا گفته‌اند «بحث‌هایی از
 ستم‌گران‌های شاه بی‌برخاسته از حکمتی جدایی است» یا چرا مدعی شده‌اند «بحث‌هایی از

بی عدالتی برآمد. خواست و کام ایزد است، بخش هایی هم ریشه در کردوکار خود مردم دارد.

سخن پرداری کرده‌ی دو یست و همدهم به پندهای درانگان شری دور مانده است

سخن بر سر این است که چه چیزی بری جهاب مادی و تن و روان مردم و انجام کارها و کار بست
داد / عدالت خوب است

سخن پرداری کرده‌ی دو یست و همدهم درباره‌ی میر و گاب میسوی و دیعه نهاده شده در تنی مردمان
و کارگر ران رمیسی آن میر و گاب میسوی و کردوکار آن نیروهاست.

مردم کارگران رمیسی سودگان پاکر آسمانی، یعنی ایدان همیار جداوند در کار آفرینش اند

پس شایسته است ستودگان پاک میسوی به قبول در تنی مردم ساسدگان را سرپرستی کند

نیروهای میسوی در هیئت چهار نیرو در رمیسی به آشکاری می‌رسند. روان، جان، فز و هز و نیروی
خود آگاهی (= قوه‌ی اشعار به نفس).

سحورری و تعویب این روایت از دانش اژه‌ی پهلوی «اخو» / «XW» نظر ما را درباره‌ی معنای
روش و اژه‌ی دو نظر روز آور می‌کند. در نظر ما، معنی هجاری و درست این دانش اژه‌ی پهلوی،
یعنی «اخو» «پرتوای ز جان اهورایی» است. یکی از معنای «اخو» «نیروی ریستی» است.

سخن پرداری این دو به دسته‌گیری و تنه رسانداری معنی سخن پرداری روایت صد و یست و
سوم درباره‌ی چهار نیروی میسوی پیشگفته است. بد یست خواننده‌ی پژوهنده بحث و سخن این
روایت را به یست کرده‌ی صد و یست و سوم پرسد.

نکته‌ی ویکیروسی در این روایت، همانند سازی تن و روان است با است و سوارکار به نیروی از
همانند سازی های درانگان پیشا سقراطی

بن روایت، نویژه به بد پایانی آن، در نظر اسکاتولوژی (= eschatology / مرجع‌شناسی /
حرف‌شناسی) دینی و دینی سر پژوهی است.

سحورری کرده‌ی دو یست و سوره درباره‌ی وحی، یا به ترجمه‌ی ما، رز آشکاری
است و پیش است.

چند هفت از هفت‌های ۷ آگاهی و گاهاییکه را ستوت یسن نامیده‌اند

به نخست و به چسب آغاز می‌شود

شیوه‌ی مردم برای از آن خویش کردن راز گشایی‌های (= وحی) فراریس
«شوت یسن»، آنگونه که از آگاهی‌های دین بهی سلامت می‌آید، خودشناسی و

۲۱۷

۲۱۸



۲۱۹

خود دوستی است، که از سیاد شجاعت و دوست داشتن روان خویش است

پس از این، نویسنده، پی آمده‌های دوسوی روان و به نگشتن از خویش حد بی خویش و
فرانگی‌های این سری و آن سری مردمان و یک‌به‌یک بر می‌شمرد.

سخن پرداری کرده‌ی دو یست و بیستم درباره‌ی سرد خرد و وزن (= کامه‌پرسی / کنون /
رنگ‌پرنگ شدن) در اندرون مردمی زادگان است

اگر خرد بی مردم ر پیشوایی کند، این پیشوایی همه سود خواهد بود، اگر وزن / کامه‌پرسی
رهبری کند بر تپان خواهد بود در این روایت، تن گزیده‌وار، پی آمده‌ی هر دو گونه رهبری بر
به میان آمده است.

سخن کرده‌ی دو یست و یست و یکم بر سر درازی و کونا‌هی رمان است و بر اینکه، رمان
بی‌کراته تا کی گراهند شده است. اما اس روایت (= کرده‌ی ۲۲۱) با هم‌هی کوب‌هی‌اش، سخنی
رمان‌شناسانه و بهمان می‌دهد که نمونه‌ی آن ر در نوشتارگان درانزوری لایت‌یشت می‌یابیم که بنا
بر آن، دیروندی رمان برآمد دستگاه اندیشگانی ما بر هست.

سحورری کرده‌ی دو یست و بیست و دوم برگیرنده‌ی هفت بخش درباره‌ی مردم است
از جمله اینکه ذات مردم چی ست، بوی چه ساخته و آفریده شده‌اند، ذات مردم در چه چیزی
فرود می‌آید، این ذات از سوی چه کسی فرو فرستاده شده است، ذات مردم پس از وانه‌ی تن به کجا
می‌رود، این ذات سوی چه کسی بار می‌گردد، و، زاد و نهاد یا همان ذات مردم در پایان جهان به
چگونه سامانی می‌رسد. در پایان روایت، نویسنده می‌گوید در جهان «حرف»، حتی تن پرش گس‌بی
مردم بر در سامانی پاک و ناب و تهی از شماره سامانی می‌شود.

انسان‌شناسی این روایت، از سید با اسان‌شناسی دیس‌های سامی دیگرسانی دارد، که
پژوهی است.

سحورری کرده‌ی دو یست و یست و سوم درباره‌ی پیش‌یست‌های (= شرایط) گزینش سالار
در هر یک از پادگان‌های چهارگانه‌ی مرکز است.

نویسنده، در مؤن‌های روان با پارسد می‌شود که سجه‌های گزینش سالار در هر طبقه سوری
سالاری در همان طبقه‌ی مردمانه را بر شمرد.

نخستین و برزبیدی‌ترین سجه‌ها، یعنی برزبیدی‌ترین سجه‌ی گزینش هر چهار
طبقه‌ی مرکز است که از سالار کشاورزان، سجه‌ی و خرد است.

۲۲

۲۲۱

۲۲۲

۲۲۳

د کتاب نوم : د ٥٠٠ دیني او پانښت ډاډه ، جرد ، حزن ورنه ، ، جود پړاو هې ، ، خوندشکيې ، ،
، حزن پند ، ، حزن نالای ، ، همد یې ها معجب سهارش شیده است

حتیٰ ورزش بی پایان درین مرد بی و استواری پیروپانی از نهاده شیده سر حریف درری است؛ با
بدانج که هر بیر «جرقه گری» دشمن درین مرد بی نظیر هر سود در هر درآب سر چوب است

روایت (=گزیده ۲۲۳)، اختر: «سرآیند همه‌ی هرهای بهادی (=فصل‌ها) است»

پس از آن دو سندی راگی دیگر برای هر چهار پانگان مرئیمیک برشمرده می شود.

پس از آن، سطح سطحی دیگر نوشته می‌باشد که وی به گویس سالار دین سالاری برای سرپرستی بر طبعی آشپز و نان است

در گزینش سالانه طبقه‌ی کشاورزان برای سوپرستمی بر کشاورزان، اقربا بر آن هشت مسجدهی گویش اسرویان، سالانه کشاورزان می‌باید از برای ده سرشت‌شای دیگر یا دو هس اخلاهی دیگر باشد به سوال وی را به سالاری کشاورزان برگزید.

دو گزیش سالار ارشتاران، اعراب بر آن سرشت‌شاهی ده گانه و پیشگفته، سالار آوشتاران می‌دند درای سه سرشت‌شاید دیگر می‌باشد تا توان وی را در جدیگاه سالار آوشتاران (=آر تشید) برگزید

آن مبان، داشتن پیکری سومند، داشتن بیشترین نیروی نمایی، و، دلیری است

۲۲۴ سخوړوي كړدې دروست و بېست و چهارم درماری مېاش گشت اورمر دېست به يوه دي پاداشي

که به کوفه‌های مردمان می‌دهد و راستداشت می‌ستجویش در یادآور گیاه مردمان

نویسنده: رویه، به سخن ریز، گزارش حدود را می‌آورد.

جواب داهورائی سرشت: مردم بهره مند از ویرایشی خداگونه است.

بودند و این سه سرور از پی اوستانی در این رویت پژوهش، مؤسسه دانشمیک و معنی شماسکی
و بت را جندی بر می کنند. دیوارهای هور - راسه، و راسه، و لاییداک - داسه

یہ سہ و رُہی اوستیہ، سہ دہشانیہ یا سہ پیہ و ہور پی اند کہ جان و قی مردم را سوی
کرہ کاری گرا پیا می گند

در مباحثی روایت، برپسده جم‌ورزی (استدلال) خود را برای سپاس‌گویی از ایرد در رمیه‌ی
یاداش کرده به میان می‌برد.

منه پیروی دیگر نیز هستید که جان و بس مردمان و سوی گناه هرازمی برد و از کفره یارمی دارد

در پادشاه روستا، از ششوی خرد و سبزی بوینده بر دسه‌ای از گشداران در می‌باشم که به نیروی
گداخته‌ای مردم سوی گناه فراریده از دیوان است

دسته‌ای از کیشدران هستند که سه بیروی گناه‌آور را میر دهمشاه‌ای ابریدی می‌انگارند. نویسنده در صدارت پابانی روایت، پاسخ کیشدران را کرده و پی‌آمد دراست باورهای آنان را نشان می‌دهد.

سجین کر ددی دو پست : پست و پنجم : برگہ ندوی پمچ خستہ در ، رہنمائی در و سیت
مردمیان ۵ . اس

سبحان و تعالیٰ در راهی کسی نیست که در وجود وی ماندگار است

نویسنده دو بید حسست رو بجا، الانرین مورد دینداری و باور مندی را با حسوت وارترین
تلف باط مود میانی دو براجر کثیر خوش چسب پیکر بی بالامند شنگی کینه دار همانسته می کند و
برابر می دهد

دیں، اگر در نظرِ مردِ خدا، همانند سکو پیکرِ تریبی کیرانِ شوح چشمِ حمارِ مہوش آید، چہی کسی یا چہی نگاہی بہ دین، همان کسی است کہ رہن بر ہستیاں اور ماندگار است

از بس بازگویی و تکرار دیگر مدام شگفتا شده که دبی مرآتی بر فریب سر بدور را با
الاحتمایب همدی مردمان در برابر خودی؟ شش ششوخ غرام د برابر بند

پس در این مهر و دوشازم به در حرمتی تربیت شده با آب خوشگوار و مانند این سیر همانندیده می شود سپس، درباره ی «کسی که دین را با پرس و جو می یابد» و «کسی که پرس و جو را دین خود بدو روی می کند» و «کسی که دین را به کجک آگاهی و دانش به دست می آورد» و در پایان، از «کسی که از دین روی برگرفته است» و «دین برای وی بیگانه است» میر بحث می رود.

کسی کہ یہ شیچہ ایسی ہے بعد جعنا شمالاً لا یجیبہا الا ذہری و سب

نویسنده: آ. ب. کرد و دنگر ریپ و شاه: آ. ب. حیدر خان سپهر بر همیشه دهنری: آ. ب. اسفندیار
یکی دانشه و بر ریگفته: آ. ب.

محمودری کرده بی دوست و صبیبا و ششیم و غاره یی میسمه یی کتابل و یار میسمه یی رذائل

چه چیزی لڑایی همگان است؟ همانی که در همان دم رسیدن
 است

چه چیزی در همان دم رسید به دستم است؟ همانی که جهان آفرین بود آن را برای هر کس واجب دارد و این هرهای بهادی (=ضایر) است؛ که به کار اندر دمی جز در همان گیر هست.
 چه چیزی برای مردم به دستم است؟ همانی که جهان آفرین بود و پیش آن را در تن و جان مردم به دستم می داند و نمی خواهد و آن رنگ برنگ گشتن (=تلون) نباشد است.
 به سدهای روایت در اینجا نیز زمانگی می باشد تا ایراد اعتقادی دسته ای از کیشداران را ملامت کند. دسته ای از کیشداران بر این تصور اند که تلون خواهی نباشد و بر سر این تصور مردم در هستان آنان بهاده است.

در سرتاسر دین کرده، مورد میانی جزو و کامه پرسشی (=وون / سؤن خواهی)، یکی دیگر از سکرینگی های برد گیهای اهورا و اهرمن است، که در می مردمان دبیل می شود.
 سخن پردازی کردهای دویست و بیست و هشتم درباره ی سؤواژه و سیرا ئس و گوهر به دیسی و بددیسی است.

کردهای دویست و بیست و هشتم سه بحث است.
 در بحث نخست، سؤواژه ی بددیسی و سؤواژه ی بددیسی شد. حبه می گردد. بددیسی قرار اندی جهان آفرین برای ماسدگان است.

بحث که به بددیسی می رسد به شما پیروی دچار در کی می شود.
 انگونه که ما در ماهنامه بددیسیان بر ماور اند که جهان آفرین حاسنگاه وجود بددیسی در جهان بر حسب بحث دوم، گزارش بر بارادی جمعی که هم است. بر ماور اندین و مانتر دار بود و در پیمان خود ماور ماور اسوار مشر و نیز مرد و پیمان مطلق تهی از هر پندارگی می دانست.
 دیوان ایرد را در جایگاه ئس و گوهر ندی می شناسانند. و می کشیدند مگرگاه دیوی خود را مناسب بوریدان و ربون گرهنگان پخش کنند. مگرگاهی که افراط و تفریط را در برابر میانه روی دیر بهی می نهاد انجمنی برپا می شود که جم بر یکسو و دیوان از سوی دیگر در آن ششسه اند.
 بحث انجمن بر سر فوورهای ایرد است. جم در پایاب انجمن درستی گفته های پردان پسندانه ی خود را اسوار می دارد و خود بر آن پیمان می رود.

دیوان و بی تا بر بکری خدم و خوی صحاک و به سامی می کشانند و وی و اوده پادشاه دیوی می شود و افراط و تفریط را در پیکر دینی به دی می نام می دهد و کتابی به نام پنچ در «اسما پنچ گانه» تدوین می کند و شیخ اورشلیم «ابن ک» آن پادشاه را می دهد.

من مرده رنگ دیسی او صحاک به ابراهیم و از ابراهیم به موسی و از موسی به شاگردانش می رسد. این پادشاه دیوی در کالبد دینی بهودی به ایرانشهر گزیده می رسد. دینی مردایی و شهریارای ایرانی فرود می گیرد. همه گونه ندی در جهان در می گشتند.

به سدهای و بیت در بند پایانی هشدار می دهد و با آن مرد که پس سیاه پیاده سار در این نوم و بر ریشه دارد، آتش همان آتش است و کاسه همان کاسه. مگر منکه خواست و فرمان جهان آفرین در این سر منی به پیدایی رسد.

سحب کردهای دویست و بیست و هشتم درباره ی مردم سو مند فواجگر گیهای و مردم ریان رسانی سگی آور بر گیهای است.

سجدهای این دو دسته مردم میر به کارگیری جود است. به کارگیری جود در پادشاهان و همه گونه یکی و به افزایش می رسد. آن دسته از مردم که به از جود بلکه از کامه های ورن الود پیروی کنند جهان را به کامدگی می کشانند.

در این روایت (=کردهای ۲۲۸)، با همه ی کوتاهی اش، یکی از سؤمحتاب و پرسشی دینی مردمی ترا گفته شده است.

دیه کارگیری جود، جدای از انجام جدی خویشکاری آفرینی و مردمانه، هیچ سودی ندارد.
 بحث که دهی و بیست و بیست و نهم یکسره فراخوانده است.

در این روایت دوازده گ، سخن بر سر معنی و مفهوم «دیش» و «ار» همسو مندی است که به آراءش کردن پیروند است.

بحث، رونمایی ارسطویی دارد؛ ولی رونمای ارسطویی بحث، مانند همیشه، برای اسوار کرد درستی درونه ها و ئس باورهای دینی مردمی به کار می رود.

چندین ده نکته ی شایانی فراوانی در این روایت به چشم می آید. یکی اینکه تنها اورمرد جهان آفرین است که علم مطلق دارد و بهر مند پژوهش و آرمون بیست. هستی مندان همه پیروند آرمون اند. پس، هر پیروند آرمونی یعنی هر آن هشتمند.

آرمایش بر چیزی بهمه از دانش تعقی می گیرد؛ آنهم «ار» نام دارد و نشانه ها (=دشنگ ئد پشان). نمادها و نشانه هایی که برای آرمونگر آگاهی های ناره ای هر چنگ می آورد.
 نکته ی شایسته در این روایت که بر سر سبب سخن گردان می چرخد، تکیه ی به سدهای مردمی و اومودی هر کس یا هر چیزی است.

جو اندکی بزرگتر خواهد بود که در کردهای صد و پنجاه و هفتم نیز از مو، پوشک موئی با موئی سه بار آرموده وی است.

بنام نشان او آن دارد که نویسد گلاب دیر کرد برای «استمر» / گام برداری او خرد به کلان موری کمنی / چندی شناسانه فائل بوده اند.

در کارنامه‌ی وندیداد نیز بحث سه بار آرمود هر چیزی بارگویی شده است. روی هم رفته در ویدی سخی روایت، گریه مقوله‌ی شناخته‌ی «دال و مدلول» است که سید استقوه دانسته شده است.

نویسد گلاب دین کرد تا بحث دال و مدلول به خوبی اشنایی دارند. در روایت‌های گوناگون، هم از دالاب‌های حریفیاد (= عقلی) هم از دالالت‌های پیمان‌ساز (= وضعی / قراردادی) و هم از دالالت‌های سرشت‌ساز (= طبیعی) سخن می‌رود. برای هر نویسنده از مسائل کارهای این جهان، در بحث و مدال، ما پیش شهریار و دین است که وحدانی بودن ما دیوی بودن آن شهریار و دین با سه بار پیش در سرگذشت‌ها به آشکاری می‌رسد.

همان‌طور که نویسندگان در میان نهاد بحث در پیش سر آشکارگر دین آن را دارند.

شهریاری سک یک بار در شاهي حم و جم‌نخمنگان به آشکاری رسیده است. دودینگر در نژاد موچهر و کیانی و مدنگو در نژاد ساسانیان یک فرموده.

شهریاری بد نیز در تبار صحاک به اسکاری رسیده است. دینوری کاهده‌ی مویش، اهریمر بر لب روح پادشاهی بد بدخمنگان بحث صحاک و گرین کرد. پس از وی تبار شهریاری بد به اهریمر رسید.

ما هر بار بار آری پادشاهی بد بخمنگان، دسته‌دسته اقرون‌خواهی و کاستی‌کاری و بی‌داد و ماهی بر ابران‌زمین فرو بریده است.

دو سد پایانی روایت، نویسنده نتیجه می‌گیرد که همه‌ی چیزهای جهان، در روید هستی‌پذیری، بر نظر مکتوب و ندی، سه بار آرموده شده یا خواهد شد.

سجورری کرده‌ی دویست و سی‌ام درباره‌ی ویژگی و سرآمدن فرد مردایی دین‌دار است. برای می‌نویسد «مردم‌های دین‌دار، قای دین مردایی است». سپس مدعی می‌شود هر نامی که بر چیزی نهاده شود، در سبب با حقیقت درونی آن چیز، نامی سزاوار و باشمی است که همان سجورری هم‌اندازی و تطبیق ذات و نام است. معنایی همانند به «الاسماء تُسرَّل مِن»

الاسماء یعنی، مرد و در «مردم‌دار» دین مردایی به شایسته‌ی نام است.

به دیگر سخن، کسی که ریش زاده و نهاده‌ی شایسته دارد، شایسته‌ی طلاق این نام می‌شود. سجورری کرده‌ی دویست و سی و یکم سخی بکراری درباره‌ی جردپذیر بودن پادشاه ثواب و پادشاه گناه است. است و همان‌دی پیشامطی است و سورکر مری و روان دوباره درآگهی می‌شود. اگر کسی اسب شاه را به خوبی برای سواری آماده کند پذیرای پادشاه است. اگر کسی سرب اسب شاه را به خوبی برای سواری آماده کند شایسته‌ی کبر است. اگر روان میواتشیان سیر کنند بر موی خود را که برای سواری در جهان مادی به وی داده اند ترسد و دست پیورده سواران شهر خواهد شد.

سخن کرده‌ی دویست و سی و دوم درباره‌ی آن مردمانی است که در رمیه‌ی هره‌ی پرداسی سک‌شان تر بن اند، و آن دسته از مردم که در رمیه‌ی شوربخشی پوشان مریں اند.

بحث روایت با گزاره‌ی «عار می‌شود که به گمان ما از بحث‌های ویریدی دبستان راز (= غروب) دین مردایی است و آن، یکی دانسته شدن فرزندانی با حسن و طبعه‌شناسی است.

هر هستو مندی، جاندار و بی‌جان، آسمانی و زمینی، هوشنده و بی‌هوش، روتده و چرتده، میوی و گیاهی، در دستگاه افریش بری انجام کاری ویزتگی (= تخصیص) یافته است.

این تخصیص و آن نیروی انجام جو شکاری جدا جدا همان فرزندانی است.

نویسد گلاب دین کرد پی‌درپی، بر این نکته انگشت سخن می‌نهد که «جویشکاری همان فرزند پردانی است؛ فرزند پردانی همان جویشکاری است».

ایردان همپر خداوند در کار افریش (= ملائکه‌ی مغرب)، در رمیه‌ی انجام جویشکاری‌های

جو افسد از همه‌ی دیگر هسی‌دوان کوشش دارند؛ از آن روی، اگر مردعی‌زادگان در انجام جویشکاری‌های افریشی خود بکوشد، از نظر همسانی با ستودگان پاک میوی برابر داده می‌شود.

پس در «نویسنده‌ی ویزت» می‌دهد که دوری کاهلان از جویشکاری ما را هر چه پیش‌تر به دیوان ماسدیر و بدیک‌تر می‌کند و «پادشاهی» (صند هره‌ی) دیری که همان شوربخشی است، در

نان افریش می‌باشد.

نویسنده، معنی پذیرای نظر خود را با واژه‌ی «پهوی» «دش خوگ» برمی‌گزیند.

برای گمان و دانش‌حجب ما، واژه‌ی در نظر، متضاد واژه‌ی «پهلوی» است.

سخن کرده‌ی دویست و سی و سوم درباره‌ی گاهی‌ها، و البته تاریکانه‌ها، آگاهی‌های نمایی

(=ظاهری) است که دیگر دین ها درباره‌ی امور پند و پنهان جهان فرامی‌گویند

دلاهی می‌پسندد در همان بند محبت ره پند اشکار می‌شود برای مردم دور و ست گستره گم‌های و گاهی‌های شخص دروغگو با گوهی‌ها و آگاهی‌های شخص راست‌گوی خردگر برابریست پس، گفته‌ها و گواهی‌هایی‌ها از دین دروغ درباره‌ی امور پند و پنهان جهان سیر با گم‌ها و گوهی‌های دین اسوار بر حرد و نهاده بر راستی میر همسنگ و هموار است

سخن کرده‌ی دوست و سی و چهارم درباره‌ی مردم میان کار و ناکار است کار یعنی کره (=ثواب) ناکار یعنی گناه

هر کدام ده دسته‌اند برخی کره‌ها به خویشی خویش که عد و بهی را به بار ساخت دستگاه دایگسی. گناه نیز به همین شیوه دو گونه است

سخن کرده‌ی دوست و سی و پنجم درباره‌ی اندرون و بیرون تی مردمی‌رنگان، و درباره‌ی بد ناک و گند بوی جان آنان است

خوش بویی اندرونی بی مردمی‌رنگان سرشینی است؛ گند کی آن از سوی دیو آر است

خوش بویی‌های بروی نیز از هر آن گیاه خوش بوی بروی آید؛ گند کی بروی از مردار و بعضی‌ای است که پی می‌آید؛ گند آوری اهریمن با جهان است. خوش بویی و گند کی، از بیاید، برآمده از و همی و انکوم است. در پندان و وایست، بو سنده آندای او بسنا، هات سی و پنجم را به همراه گزارش پهلوی آن درمی‌ویسد

سخن پرداری کرده‌ی دوست و سی و ششم درباره‌ی پند و نسی و بدیروسی شهریاران است

نزدیک شهریاران آنانی‌اند که رأی فرمانی‌شان نهاده بر مهروری و، یک آمده گردانیدن مردم است. بدیروسی شهریاران آنانی‌اند که فرمانی‌شان نهاده شده بر بدیروسی و اسکان نامه‌جای و نادرست مردم باشد. در دنباله، نویسنده، چهار سخنواره‌ی «مهروریدن»، «به‌درستی آورنده گردانیدن»، «بدیروسی»، و «اسکان نامه‌جای و نادرست» را به بعضی‌کند

سخن کرده‌ی دوست و سی و هفتم درباره‌ی وای مردمان به افریدگار است به سبب رستگاری و شریعت رستگاری‌ای که افریدگار به آنان ارزانی داشته‌است

بوشتار پهلوی این روز (=کرده‌ی ۲۳۷) را بهی بسیار پیچیده و مارپیچ‌ها نوشته شده‌است؛ ازین رو، جر در گزارش سرنامی رویت و بند پایانی آن، به دوسری گزارش خود امیدواریم

انچه ناکون از این روایت دریافته‌یم این است

اسباب شرافتمند هرگونه مهر و نوشام دنگران نسبت به خود پاسخ د خود می‌دهد و به کردار بی مهر و نوشام دنگران به سرده‌ی دینی تر گردید خود در نظر می‌آورد و به موقع احرام می‌کشد پس، پاسخ مهر و دوشام جهان‌افزین از سوی مردمیان داده و شریف بی می‌ناید چندان و امر برگردان آنان نمی‌شود؛ جدا به بیرو سپاس گویی و طه و محبت (=مهر و نوشام) د ننگان و نه بدین سرده‌ای که آن شیوه هم‌ار حرد و نندی حداسب، پاسخ می‌دهد

به واقع بی دهمانه‌های برانی بر به کرد و هانی سایش و رانده [=استیش و رانده‌ی] خود ننگان است که از رانی آن می‌شوند

نمای بروی روایت در بستر سخن پهلوی، از نظر زمان و بیان، به گونه‌ای تفسیر شده‌است که خواننده گمان می‌کند این حداد است که می‌باید و مدار سپاس گویی‌ها و شکرگزاری‌های ننگان خود باشد و این معنی آشفته از ماورهای هیچ دینی و ایپی برآهیده نمی‌شود

نپس رو دین سی و هفتمی دین مردانی، برای ما شکی نمی‌ماند که روایت دستکاری شده و اسب دیده‌است

سخن کرده‌ی دوست و سی و هشتم درباره‌ی چارچوب نسی و بدیروسی، و پند و نسی و میانین و حرارین است

چارچوب نسی که بشر جو است مردم به دین نیز است؛ چارچوب بدیروسی بود گر پیش بدین به داب دین بی است

بدیروسی هستی دین را هستی‌ای حدایی می‌نگرد؛ بدیروسی بی دین، هستی‌ای حدایی دین نیست در بدیروسی پرتوهای «هرانی جان او راهی می‌سوی به اندیشه‌گاه مردم می‌رسد. بدیروسی این راه و بسته می‌انگارد پس از بحث چارچوب نسی و بدیروسی، نویسنده هواخواهان بدیروسی را بر سه دسته می‌داند: بدین درود بر ماس و فرازین، و یک‌به‌یک این سه گونه بدین را تعریف می‌کند

در کرده‌ی دوست و سی و نهم، پشت سرهم با دو سرنام (=تیترا) از دو روایت و به رومی شویم؛ و بی‌درنگ گزارش سرنامی دوم نوشته شده‌است. روشن است که بوشتار توصیفی سرنامی بحسب برخی‌ست و اردسب و هه‌است

استادان زبان و ادب پهلوی برین باورند که کرده‌ی نهم پیکازنامه‌ی «شکند گمنایک و سزار» همین کرده‌ی دوست و سی و نهم دیر کرد است. نویسنده‌ی پیکازنامه‌ی پیشگفته، در کرده‌ی نهم کتاب خود، بی هیچ دخل و تصرف بوشتار دین کرد را ناگویی می‌کند

بهاذمان کتاب شکدگمانیک و بهاذمان یی رو یب کتاب سوم نشان می دهد که ایس روایب دین کرد، رمب بوری و هنگم پوشش در شکدگمانیک، حتی بازویسی هم شده است؛ بلکه کرده ی در نظر بکجا پیچی شده و به پیکار نامه ی شکدگمانیک برآورده شده است. رومیسی کسدگاب حدیث مرو دین کرد چندین بار ما قیچی به جای دین کرد افتاده اند؛ ولی به یبها را در همین کتاب جبه جا کرده اند. این بار کار پیچی و برآوری به کتابی دیگر کشیده شده است. دانسته نیست که چرا نویسنده ی شکدگمانیک (= مردان فرح پسر اورمزد داد) هیچ بازویسی و بر خود هموار نکرده است. دو مناش، مترجم فرانسوی کتاب سوم، بوی نگه داشت بکده سی شماره گذاری های خود با گزاشی سخنان، دو بختین را با شماره ی نویسی و سی و نه (الف)، و روایت دومین را با دوم دوست و سی و نه (ب) نشان داده است.

۲۳۹ بحث کرده ی دوست و سی و نه (الف) درباره ی هستی داشتی همشیره ی آفریدگان، و (الف) درباره ی پیشین به دگی آن به نسب دیگر آفریدگان است.

در بحث که تری و شب پهلوی بحثی بزرگی از پیکار نامه ی شکدگمانیک و وزارت از دست رفته است، و آنچه به روایت پهلوی دین کرد (= کرده ی ۲۳۹ الف) هم در میان درست رفته ها بوده است، و در اینجا که گزارش سانسکریتی و پارتی پیکار نامه ی در نظر امروز دست است، گزارش سانسکریتی و بوستار پارتی این روایت دین کرد مروره حای است.

در گزارش سانسکریتی بعدها شماره حردها شماره دی بدعا را یک با چوب و پنج است. چهار سید آذوبی درباره ی اساس دین کرد است را در یاد آوردن و الانمار، در جایگاه کسی باده می شود که کاریده ی دین کرد است. این به نویسنده ی آن مردان فرح، در فصل پنج مزج را در بحثین ندوین گر دین کرد می شناساند.

چنین می نماید که استوار داشت دومسی یی گزاره که بنا بر آن، بونوگوهر مسبرنده با آفریدگان، هستی ویژه و وجود استوار دارد، او اندرومی بون اندروپ مردمی زنگا نا بیرونی بون، نمودی اشکار، قطعی و مسلم است برای نمونه هستی داشتی فصلیل و دائل؛ هستی داشتی آفریده و پیرانگر؛ هستی داشتن گرما و سرما، بوری و خشکی؛ تاریکی و روشایی؛ گلدن کی و خوشبویی؛ دهر و پادهر و چهار پاداب سودمند و برندگان.

بر برار جهان مادی، هستی داشتی احترام بد و خوابی محشده ی بحث.

و، ستیرش دیوان و یزدان که فراموش مر دین و انگاردن (= تصور) است.

آفریش آفریدگان کدوکری به بسمندانه است و آفریدگان، برای زندگی و سرود ویناوند به (= محهر به) برور بایسته اند.

آفریش هی بیکی ها، در کار آفریش نمی تواند بی بهره از آگاهی یا بی بهره از انگیزه ما بی بهره از سود باشد و اینکه هستی آفریدگان، هر کدام ویناوند به بزاری اند که چاره سازان در برابر سدهی دشمنی ستیرنده است، خود، گواهی استوار است بر اینکه ججهان سودمند، گزاشان سازنده ی سودرسان را بر پیشانی خود دارد.

فراوانی از مدسی و شش، نویسنده می گوشت پیشینگی هست و سود ستیرنده ی ویرانگر را در سخش بازماب آفریش دریده های جک استوار کند.

چرا آفریده ها سودمند آفریده شده اند؟ چون به انگیزه ی برآورده یاری از پیش سودمند شده اند. این یار، پیش پیش، نارسیه ی جبرون و داندش شتاب تنگ کننده و درد آور اهریمن بر آفریش است. پس، روشی است که ما واره و اندامی تناسدان کمکی است به آنان برای آسارگی در برابر دشمن اهریمن و بن ممدی است یا همه دانی و همه توانی دانش پسین بیاد جهان آفرین.

زاهدگری در کار آفریش نشان در دارد که در سر می مان یافته و قندگانی پروریده بوی سرد روبه رو هستیم چه، پرورشی بر شوره (= هریری) و چه پرورشی دانشورانه.

فرج شناسی بون انگیزها (= علی عینی) در این گزارش سرتاسر دستوری است.

۲۳۹ بحث کرده ی دوست و سی و نه (ب) درباره ی موهبت و آفریش بحثش گونه ی خداوند است. (ب) نویسنده ی روایت، معای پدیرای نظر خود را از مفهوم موهبت، با دین واره ی پهلوی «یان» فرمی گوید.

چه هنگامی می توانیم از جهان آفرین درخواست موهبت (= یان) کنیم؟ آن زمان که ژرفانه و پاک و ناب و ویژه بدو دل سپریم و برابر خواست او رفتار کنیم.

یزدان را ما کرفه کاری می خواهد پاسخ کرفه کاری مردم پیش پیش اعطای جود و همانانه است. حتی شهر بار بردان شو بر هر چه بیش تر کرفه کاری کند به همان اندازه از موهبت حدایی بهره ور خواهد شد. رفتار دیو پرستانه، پنداره ی دیوی نصیب می برده چندان صفا که پاسخ دیوان به گه ورری بندگان، شهوت اکومانه است.

در پایان روایت نویسنده زمانی می یابد دستهای از کیشداران به بعد کشد که چرا مدعی شده اند «غارنگری و چپاول و فرجام بیابان رحی ستمکاران در جهان نیز بحثی از طرح

اعمر شیخ و مدیری حماد و است

در کرده‌ی دورسب و چهلّم با یکی از بحث‌های یسب بوزنیک (=شناخت‌شناسی) در کد ر
روزه‌رو می‌شویم

سخن بر سر چند اسانی نگاهي چرخسار (= معنای) از آگاهی شنیداری (= سماعی) است
گمان و نا اشناخت ما این است که دقت سخن بنده محبت رو نب محبت آسیب دیده است
کرشیده ایم بخش آسیب دیده و از دست رفته و از سرش با رو به سخن هر چند گمانورانه،
بارساری کنیم. مرحمهی خود و البته برابر پوشار بارساری شده آغار کرده و ده انجام رساند نام.

مردم، از نظر پسماندهای باورشناسیک بر دو دسته‌اند. یک دسته اناسی که بر کرامت و واحاقت و انکاری دیده‌ها و شنیده‌ها و پرماسیدنی‌ها آهنگی آن‌کاری حردورزانه دارند.

یک دسته‌ی دیگر آنانی اند که روی به شیشه‌ها می‌کند
چو در روز بهیر ده دسته‌اند. آنی که در چو دوری اسوار اند و آنانی که در چو دوری استوارند

بر سندهي روايت همي دمه‌دي‌ها و پيش‌گذرده‌ها و معدمات پيشگفته را مي‌چيند و نشان‌دهندگي‌شان بازاست برخي مردم سوي برخي دي‌ها و آيين‌هاي ايراني استوار بر حسب و بهادرسنده بر شونده است

حیله ایی که اندر اینی که مدعی است: «هم حیر و هم شر بر امید آخریش بن و گوهر پردانی است»
محمودی کرده ای در یست و چهل و یکم درباره ی سنایش و پوشش جهان آفرین است

چند نکته‌ی پژوهشی در این روایت، آن را نیازمند واکشی‌های جدی‌تر و روشن‌تری می‌کند. نویسنده، سنجایش و پوستش را تنها ویژه‌ی جهان‌افریس می‌داند. جهان‌افریس، می‌تواند سرآمد همه‌ی پیران است و همه‌نگاه و همه‌براز و همه‌خدا. ذاتی و زادی و راستی، در بالاترین پایه، سرچشمه‌گرفته از او است پس، هرگونه سپاس‌گری و یزیش خداوند، خودبه‌خود سپاس و پریشی به هرزه‌های خداوند می‌رسد. از این رو، اگر تابنده‌ای در این هرزه‌های اهریمنی باشد، در هر یزیشی، از سپاس‌گویی‌های ویژه‌ی خداوند نیز بهره‌مند می‌شود. وی برحی کیشداوان دیو را به‌جای ایزد برمی‌می‌کشد. چنین پریشی به خداوند بخرازد رست.

«هیچ یک از افرادی که باید بر دیگری ستایش و برش کنده، از سویی دیگر مدعی آنند و بر او بر آید»

 $\gamma\gamma$

TF 1

فرماندهی و نه است تا به یار نخستین مردمی زانگان نماز برون.

سحر کرده‌ی دایه‌ی سیب و جگر و دوم به کوناهی درباری سجده‌ی خا و داناتر و دانه‌ی سیب
روی هم رفته، دایه‌ی بعضی دوری از گداز و دانریر کسی است نه حتی به گداز بی‌جی نه شد
یکی نه. این روایت همایی است که گراشگر کوئی از بیندیشد به آن ناموان است
سحر کرده‌ی دویست و چهل و سوم، از گداز دیگری، دسته‌بندی مردم است

در اینجا با دو جُست‌زمیه‌ی جداگانه روبه‌رو می‌شویم
جست‌سجی بر سرِ مردم‌آبسی، پادگانِ مردم‌آبسی، هستومندِ مردم‌نما، دیوآبسی، هستومندِ بیمه‌دیو و بیمه‌مردم، و؛ هستانگانِ پیدای گیتیایی است.

دود یگزانه سحر بر سر پیش و کمی قصاص و دایه مرد مردم، و استایش و نکوهشی که بر او دو
 شراب است می باشد.

برای نگه‌داشتن یکدستی در شماره‌ریزی پت‌ها، روابط بحسب ر دوپست و چپن و سه (الم) نام‌بندده، روابط دوم را دوپست و چپن و سه (ب) نام‌گذاری کرده‌ایم.

نویسنده: در اواخر رویت، دسته‌بندی خود و درباره‌ی مردم برگشتی یکی از شاهان عززابه استوار می‌کند. مردم آیینی یعنی دانش شش سرهای از قبل جرد و حرم مردمانه و شرم و دیگرها مردمی که کسی است که هیچ یک از شش هر اخلاقی پدیدای نظر نویسنده را ندارد.

دروائیس یعنی دانش شش آهوی بهادی: از قس و رنگریزی (= کمه پرستی / فنون جواهی) و فریکاری و چشم گیری و دیگرها بیمه مردمی بیمه دیو بیر میبختی از هسوه و آهواگان بهادی

بند پدائنی رویت آشکارا نشان از آسیب دیدگی بهت صحن داود زیر بی تاره و ترمیمی، بحث و محصله آغاز می شود که یکباره در دهی مردم آکنده، رخصت با آکنده، در رخت است.

این بحث، یا از اب روایتی جداگانه است که سزومه و مدهای محسین آن، برعیار فتنه‌افس، یا، اسپسیدیدگی باعث سخن در میانه‌ی روایه به افنداره‌ای است که روند و یکپارچگی سخن را دچار اسجیر کاسی ای کرده‌سب به‌هررو، بحث دوم این روایت را با شماره‌ای همدریف نشان داده‌ایم.

بحث محبت دوم رویت: روی هم رفته در «مردم آکنده از مهرهای بهادی»، «مردم گم‌نار از مهرهای بهادی»، «مردم آکنده از آهوان بهادی»، و «مردم گم‌نار از آهوان بهادی» است.

سجی گزدهی در سبب و چهار و چهارم درباره‌ی امکان بهود حجاب از بیماری پی‌عبداللہی است.

۲۴۴

444

fff

به پیوستگی درین کرد دو پیروی ارسطو درین و حد ارزشی در چهارده علم با پذیرش
مهر نگارنده به چشم انداز دین، بحسب و بشر از هر چیه بیماری و بی دانه و بیدارگری بر
چشم است

در مابین یاد «داد» است که برای جهان تأویس شده است و متراوان اند؛ مه برای بزرگ پند در پیوسته
دوروی اند راه در مابین سرسراشته بی داد، گسترش سرسراشته در است

سخن کرده است و دو یست و چهل و پنج همچنان درباری آن کس یک و آن کس بد است.

در دو سخن روایت، سوخته بحسب سرشتشان هدی آن کس یک را برمی شمرد؛ که
برحسبش اینست همواره یک بود، داشتی بی سالم، فراچهرگی بر خویش خویش، دوری خود
را حوار شمردن، آشنی بودن یا حانگیان و پرندگان و اندرویان، که روی هم رفته غریبی و
درختانده می دارد سرشتشان هدی آن کس بد بازگوه است

سخن کرده است و دو یست و چهل و شش پی گرفت بحث دوئی بودی جهان است

پوسته در سزانه بی رویت برای چندمین بار برین نکته انگشست سخن می دهد که

«اورمزد جهان آفرین را سر دین انگیز (=علت) گاه و آشفته کاری های مردمان
باشد»

همه ی پیش گذارده های (=مفاهیم) نو سیده درین و یک نوی آن است و رمیبه ی خردشعری
به دسته ای از کیشداران را فراهم کند که چهر مدعی شده اند «دین انگیز (=علت) هر آن بی داد و هر آن
روحیه ی کشت و کشتار و هر آن گاه از قیل در و در = رنگ به رنگ شدن / تلاقظ و سنگ و
کیسوری و شک را خود جداوند برای آرمایش بندگان در نهاد آنان گذارده است».

بخسین چم آوری بر پسته، ماسد همشده استوار بر یک یا دو از عاره (=اکسیوم) است

تبندگان به یوبه ی همگوهی، هر یکی دیگری را می پروا اند و پاری می رساند

پس، این اورمزد است که پیروی دانش خواهی، توان به دست آوری دانش، آرمانگری، جزد و
گرایش به هرهای نهادی در اندرون مردم به دو پند نهاده است. سودگان پاک آسمانی (=ملائکه ی
مقرب) بر همیار مردمان اند بدین معنا که بر توانی از مسوی ستودگان پیشگشته در دل و جان مردمان
بر هست. چنین جهان آفرینی را سرود که آفریننده ی آن و قرب و دیگر مدی ها و همه ی هوای اخلاقی
باشد. چه اگر یگوه بود، کتاب دین دوری از کشت و کشتار و بی بی داد و جلاسی گرفتن از
کینه کشی و دوری از همه ی آموان نهادی و آموزش نمی داد. کشت و کشتار و بی عدالتی، بی عدالتی

۲۴۵

۲۴۶

و جنگ و خونریزی آفرین خواهد نه را می زیانند. وی بیم از بی داد نشانگر مایانسمدی هر چه
دی است

سخنوری کرده است و دو یست و چهل و هشتم بر بحثی پیوسته یوزیک است.

سخن بر سر حاسنگه استوار دانش ها مرد میان درباری چیره است

بر ساختن آگاهی و استواری آن در اندیشه گاه و حاستگی آن و راستیگی (=حقیقت) چیره و
برایتها (=اعیان) ریشه در سه ماده و دمیته دارد دانش، گزوش، و آرمایش

دانش را پی بردن از برآمد نه دین انگیز (=معلول به علت) می شد ساند.

گروش، همان دور آوردن به گف و شود دیگران است

آرمایش، همان دور آیدیری (=تکرار پذیر) و دمندها و پی دوی آمدن چیره است

سرتاسر رویت ارسطویی است

پس، هر که در دین کرد نشان می دهد تقدیر کیندگان دین کرد، ماسد همسازان مسیحی و اسلامی
حواص در آموزه های ارسطویی پرمایه ترین چم دوری های خرد پذیر را برای ستوارکردن دوری خود
بافته بوده اند

سخن کرده است و دو یست و چهل و هشتم درباری ارجمندی و بی ارجی مردمان است

روح مردمان به اندازهی دانش و پیروی فراهم آمده از آموخته های شان است. که دین سیر سه
پند به یی و مانی و مانی و مانی در دارد

آن کس که در رمیبه ی دانش و پارسایی در فرودترین یله ها است، هیچ گاه از دهگدای این
فرودترین به هیچ ارجی نخواهد رسید؛ چه رسد به ساری سرود و میایش (=گرومندان، انجمن
مشاسپدی).

سخن که دی دوست و چهل و نهم درباری شناختنشان دانی و نادانی است

شناختن درین شناختنشان هدی (=معیزهی) دانی، این پنج هر بهادی مقررین اند.

آشنی خواهر، پسر و بان از میهوده گویی، مشش شادخواهانه، دوستی و رادمشی

اگر کسی پنج هر نهادی بر شمرده را به سزایی ما ماده ی دانش برآمده، به سرور برین حایک
دانایر خواهد رسید شناختنشان های نادانی بازگوه اند

بحث کرده است و دو یست و پنجاهم درباری روشنایی و تاریکی، و یک یکی گونه های آن است.

روشنایی بر دو گونه است. یکی برآمده از بینایی چشم سر و دیگری، برآمده از بینایی چشم جان.

۲۴۷

۲۴۸

۲۴۹

۲۵۰

برای انداز: گبری درست زمانه است که در کتاب داده: دستور این نوشته شده است.

بحث کرده‌ی دویس و شخصتم درباره‌ی رفتار مردم خداخوان و غیره، رفتار مردم ممالی دیومهار در
برخورد با دوسنان خود است.

سودگانی آسمانی یکی از خویشکاری‌های‌شان پیشانی از مردم در همین زندگی زمینی است. تا بدانجا که در سرای پیر برای دستگیری مردم می‌کوشد. مردم جدا شویر همین جشن همی‌ری را با دوستان و نزدیکان خود دارند. آزار و سادی به مردم کاری ویژه دیوان است. تا بدانجا که ایسان حتی پس از مرگ قی مردم، در کار ریودیا روان آن (مردم) اند. مردم می‌باید به مردمی ولی دارند. خوی تبه به پیروی از دیوان همان‌هایی اند که تا بتوانند برای خود و دیگران تنگی و زحمتی و رشک و کامه‌های بدخواهانه رسم می‌رند و با بی‌مهری همه گونه بدی را بر همگروهان خود روا می‌دارند. بحث کرده‌ی دو سب و شصت و یکم درباره‌ی داد و ستاد لاری روزانی همگان است و، بی‌داد، که مردمان را در هر پله و پله‌ای از رسی نیست و، درباره‌ی آزادی است که گاهی برخی را از رسی است و گاهی برخی را از رسی نیست.

۲۶۲
سخی کرده‌ی دوست و شصت و دوم درباره‌ی گزینش پیادهای دست‌گفتاری برای ویرایش
شهر و مردم است.

دست گفاری سها را قنریه شهر و مردم شهر است، اما خود راست گفتاری دویزه در چهار چهره می باید خود را نمایند یکی، کامه ی راستی خواهانه است، دودیکو، دلسوی زمای راست گفاری است، سد بگو، بهنگام و دایانه گفتی صحیح راست است و، چو ژم، رواج گفاری پمسیدیده سري کارگرافتاد راست گفاری است

۲۶۳ کرده‌ی دویست و شصت و سوم بحثی برادرگویانه دربارہی ماده‌های برآوردہ‌ی تن جہاد و تنی مردم، و، این ماده‌ی برآوردہ‌ی کالبد تنی اینها و، آنچه آرایندہ و سودمند روان است و آنچه شفته‌گر و زایل‌ساز آن است، و، دربارہی سود آرنش و زیان اشو و، و، دربارہی چیتو دی و حاسنگاہ از آرنش و با سویش است

بحث برجسته‌ی رویه در مادی که جهان (=عالم صعب) = می‌جهان (=عالم کبیر) است
بحث، سرسبز از سطوحی است با بهره‌گیری از چند سوز و زهری باورشناسمیک دیو بود بی ار میل
روای، و «زای زانی» و «داد آشمنده».

برابر پژوهش ما، «باد آتش» در دین کرد به همان باد تیری ارمغان می‌است.

سز و زه های روشن ارمطوبی در این روایت نیز «أسمان» / «فلک» و «سرشت گیاهی» و «سپهر» و «اختر حیما» / «صورت فلکی» و «جهان تحت القمر» است
برای مؤسسه‌ی این روایت، «أسمان» / «فلک» و «سرشت گیاهی» و «سپهر» و «اختر حیما» / «صورت فلکی» و «جهان تحت القمر» است
(= صور فلکی) دانسته می‌شود

نام‌های مادی جهان، بن‌منده‌های چهارگانه‌ی گیاه و چارپای و مردم اند. این اندام‌های جهان،
معر و حور و رگ و پی و استخوان و گوشت و موی جهان بهیست اند
همچنین که بن‌منده‌های چهارگانه‌ی جهان، آتش و باد و خاک و آب، بن‌منده‌های تن مردمان
میر همان آنگونه‌های چهارگانه (۵۰ احلاط اربعه) است.

به پیروی از دستورالعمل‌های و پیماننداری ژنی فرمانی بربرین و سداب جهاد است.

وای پ هیمان ژي ژي لرمه (همدیر) رنده بگاون رنده ي جهان است
 دنگي بخشو کاسه ها دار آتشخدا است

برای فرمای گیهاں، سرشت و روانی نصایب است که همان دلی / آسمان پدیه است.

فلک و بر بن (=قسطی بحر القمر) ششمنه گز جهان است؛ که با کاسی کاری (=مهرط) و افروز حوامی (=افراط) و اختر سیمای بد و بیماری و مرگ و کاهدگی و پوسیدگی و گدازگی همگی است.

گمان ما این است که در این روایت، چیزی به اندازه‌ی بیسی از یک برگزیده اردشرفه و نام
سجده آسبیده دارد.

دو بند پایانی روایت، نویسنده و ماسکپی می‌باید تا دسته‌ای از کیشداوان را نقد کند که چرا و در
سر تاسر گنهان، حساستگاه دیگر برای بدی جدای از حساستگاه دیگر در نظرنگفته‌اند.

۲۶۴ ساجی کرده‌ی دویس و شصت و چهارم در باره‌ی جایگاه و همی در چاره (= مسأله‌الاسماء) و
 ریجی (= ماضی الحاحات) است

و بعد از آن در موردی پیشگامه، نام‌های دسی، شیداز، سوزی، دانه

فراچاره، شمع یا جاپنگاه مش و همی است، بری همی چیره چاره است

اور مرد، انرچارہ میر عیسیٰ از آل رو کہ جانگاہ مش و همی ہمگی چارہ ہائی اسب کہ
بر محمد علی انرچارہ بہادہ شدہ اند

جسوسی که بری هر چاره‌ای اسوار است بر پیروی همه‌اگرهی جهان آفرین؛ که خورد آن بیرو نهاده‌ننده

بر بیروی همه در سگی جهان درین است

اورمرد، برای هستی پذیری هر گونه گاهی در جهان بیر مایسمد است

و بر هر میزان از ویرمادی و آگاهی در هر گوشه از جهان، فروغی از بی گمانی همه آگاهی ها،
اورمرد جهان افروز است

۲۶۵

بحث کرده ی دو یست و شصت و پنجم در باره ی ابد و ازترین سود و بیمناک ترین ریان بر گیهان و
دین است.

امیدوارم برین سود برای گیهان و دین، پیوستی کار پادشاهی بر آن کسی است که وی خواران انجام
کارهای ریشیایی است و، دان و باورمند به دادگستری و رمرمه کسده ی مژده های دیر است.

برو او رهگذار شهریاری چنین کسی شهر بازی و دیر / در آبر می شود

بیمناک ترین ریان برای جهان / پیوستی کار پادشاهی به دست آن کسی است که بازگونی شاه
پیشگفته رفتار کند.

بودیاش دو واژه ی خوانده شدی در این روایت (= کرده ی ۲۶۵) کار گزارش سرراست آن و
اندکی دشوار کرده است.

۲۶۶

محوروی کرده ی دو یست و شصت و ششم در باره ی سویی سنایی مردم، و، دسته بندی مردم در
سجشی با آن بیروهای سنایی است

این روایت بره در تکمیل بحث اشرافی طبقات چهارگانه ی سور (= پایگان های شپد) و سیر
دانه ی همان است در روایت های دیگر دین کرد، همیشه با بحثی در باره ی طبقه بندی جهانی هستی
بر بیه شپدافشانی شپدان شپد (= سور سور الانوار)، از سور اعظم گرفته تا سورده غسوس
(= سورده یکتی / تاریکی بیاد همه ی تاریکی ها)، با سوریه و جهت جهان شناسیک (= اتنولوژیک)
رویه رو هستیم؛ در اینجا (= کرده ی ۲۶۶، با سخن مایه ی شناخت شناسیک (= اپیستمولوژیک)
رویه رو می شویم

در این روایت، معارف و دانش های مردمی زادگان، بسته به اینکه از چه خامسگاهی و چه مسیحی
پرو می گیرند، و بسته به اینکه تا چه اندازه از روشنی بیاد همه ی روشنی ها (= سور الانوار) یا از
خامسگاهی تاریک دور / نزدیک اند، و، دانش های مردمی به کدام پایگان و طبقه ی هستی از نظر
دوری و نزدیکی به سرچشمه ی آغازین شپدان شپد (= سور الانوار) اند، و ارسای می گردد
بر چنین پایه و مایه ی، مردمان، از نظر دانش، بر پنج دسته بحث می شوند

دسته ی نهم کسانی اند که در بدهی مطلق گشادگی در سنایی اند انسان سربسور میریانی و هم و
دور رانده ی مطلق اکومس اند. پیدا است که در میانه ی دانش، سرراستانه، بهره ور از خود سور الانوار اند
پله پله از میریانی ایرد بهمن کاسته می گردد و گام به گام به میریانی اکومس نزدیک می شویم. تا
مدانجا که دسته ی پنجم مردمی اند که مطلقاً از نظر قوای سنایی حسنه ی سنایی و همی اند و
روشنایی های و هممانه در آنان فرسوده شده است؛ و، تاریکی های اکومانه در آنان به مطلق پادشاهی
رسیده است

با آنکه در این پیشگفتار بنا را بر گرین گویی و هشده بریسی رویت های کتاب سوم نهاده ام، از
حراسده ی پژوهنده اجاره می خواهم در باره ی سوریه ی اپیستمولوژیک این روایت گران سنگ و
ارخ با شاحنه چند نکته و برگردم.

۱. پنگان ها و طبقات سوریه بر بر مودایش اشرافی کتاب سوم دین کرد، چسب است.

۲. وشنایی بیاد همه ی روشنی ها (= شپدان شپد / سور الانوار)؛

۳. هروغ (= سور الانوار / مرتبه ی همی)؛

۴. پورو (= سور الانوار)؛

۵. درخش (= بافراد / سور چهارم)؛

مراتب و ریه های دانش در دستگاه اندیشگانی و مشن آدمی سیر ما هر یک از این مراتب
اتنولوژیک پیشگفته بر سنجیده می شود

بالا ترین پایگاه دانش، که نویسنده ی این روایت برای روشنگردان، دانشورانی پهلوی و اغریه را
به کار می برد، فروغی و هممانه است که بر با پیش برین و اعنی و میوی سارگار و همراه است؛
چنان فروغی ای از پیش میوی است که هیچ جدی برای پیدایی و بودیاش تاریکی ها و
نازایه های (= برازج) اکومانه برجای نمی گذارد

دومین ریه و مرتبه ی دانش، با سور الانوار بر سنجیده می شود؛ در این پنگان از دانش و دانایی،
پرتوی از آن فروغ پیشگفته در دستگاه اندیشگی و مشن مردمی زادگان جاگیر است؛ ولی،
تاریکانه های از نانیایی اکومانه بر آن برآمخته شده است؛ و بر هر چه از سرچشمه ی اولی نور و
شنافشانی های آن دورتر می شویم، نازایه های (= بر رخی) از تاریک اندیشی های اکومانه
افزون تر می شوند و فروغی ها و پرتوها و شپدهای بودانی کاستی می گیرند

سومین ریه و پنگان دانش، که بر هر ورتین و پایین ترین گروه ی دانشی است که درخش ها و

بامزادهایی اهورایی در آن دیده می‌شوند، و سیر ساریک‌لایه‌های (=مزارع) کومس می‌شود
فره‌اشده‌اند، ما ریه به مرسه‌ی نور چهارم برسجده می‌شود

اما مرتبه و مرسه‌ی چهارم دانش، دیگر هیچ فروغانه، پرتو و بامزادی اهورایی را با خود
همراه ندارد و دانش مردمی‌زادگان برگرفته از هوش‌ها و حس‌ها و دریافگرهای پنج‌گانه است. و
داده‌های پدیداری حس، به همان «مُعْطِیَّاتِ حَسِّ ظاهِر» اند که بر اندیشگی و منش مردمی‌زادگان
فرمان می‌آید.

و پسین و پس‌سورین گونه از موانع دانش، فرمانفرمایی سوتاسوی تاونک‌لایه‌ها و برازح
اهرمنا و آکو منانه است که در آن، هیچ جایی برای هیچ کدام از فروغانه‌ها و باره‌های اهورایی
نمانده است. پس مرسه از ناآگاهی و بی‌دانشی و دانش‌نمایی، همان مرسه‌ی عسو (=آبر-تاریکی‌پژ)
/ تاریکی سیاه همی تاریکی‌ها) است.

سجورری کرده‌ی دویست و شصت و هشتم دربارهی رمان است که از دهگزار گردش رمان‌بر
خود دیگرماره به اعازگاه خود می‌پیوندد.

اما در کنار رمان که بی‌پایان است، در این روایت ما یکی دیگر از بی‌وگوهرهای آعاری هستی‌سیر
رویه‌رو می‌شویم که همان دانایی است. دانایی از آعازگاه خود دیگرماره به پیدانگای خود
پیو بدمی‌خورد.

بحث دانایی، در جایگاه بی‌وگوهر آعاری، سره‌سر اوستوی است. اوستو بحث بخردن /
عقل اول و گسردن از هر فروغانه‌ی پیش و همروگر خود پی‌گرفته است. اما نویسدگان دین کرد در
ایحا میر از مریافت‌های (=مفاهیم) اوستوی برای اسودکردن باورهای خود بهره می‌گیرند.
در این روایت (=کرده‌ی ۲۶۷) محسین کرد آفریشگرانه‌ی جهان‌آفرین با گیش کرانسدشونده‌ی
رمان مرمزان است. حتی در سب سوم روایت با بی‌انگیزهای درجام‌گرای (=عقل غایی) اوستوی نیز
رویه‌رو می‌شویم.

رمان از غار بی‌کرانه بوده است، پس از بی‌کرانگی آعاری به کرانسدی رسید؛ دوباره از
کرانسدی به بی‌کرانگی خواهد رسید. رادوچاد دانایی نیز به گونه‌ای بهمه (=مفهوم) در بی‌کران رمان‌ها
هستی داشته است. عقل اول / جردن نیز در همان دم بی‌کرانگی رمان به آشکاری رسیده است.
پس از نهاد بی‌آهریمن، جهان‌آفرین برای آفرینش آفریدگانش اقدام می‌کند. بی‌افسوس به برحیرش
محسین بی‌وگوهر، یعنی روشنی بی‌پایان، می‌انجامد.

سیر از یه‌رواره به بحث طعاب هسی بر بیاید طعاب شد بود رو به‌رو می‌شویم
بحث، انفر رُوش و سنایر بی‌پایان فریده می‌شود؛ چیری همانند وسم انوار معوی که
شح اسراق مفسر آن است.
دودیک، مینوی اسی (=مثلی جمعیت) آفریده می‌شود؛ البته از دووب انفر-رُوش / عالم انوار
معوی برآمده می‌شود اما مینوی راستی بی از مینوی دروغ آفریده نمی‌شود؛ در پی آن، بخشین
در یک‌لایه (=بروح) سریر می‌آورد. که همان «زایش همزمان مینوی دروغ» است.

از دروب مینوی راستی، دانایی تروریده و شکته و صادر می‌شود؛ چیری همانند «انوار قاهره‌ی
عسو» شده‌ی فرمانفرمای قرار می‌گیرد که شح اشراق گشته است و آن را برابر با عمول و نفوس مرتبه
و طولیبه دانسته است.

پس از آفرینش دانایی، دانش بایسته برای آفرینش همه چیز فراهم می‌آید. یعنی آفرینش مادی
سریر می‌آورد؛ چیری هم‌آورد «انوار قاهره‌ی سافله و سافله / شپدهای فرمانفرمای فروودین»
برآورده می‌شود. فروغانه‌ی فرمانفرما، شیخ اشراق، «انوار قاهره‌ی سافله و سافله / شپدهای
فرمانفرمای فروودین» را برابر معنایی «عقول متکافنه‌ی هرصیه‌ی مسوفا» می‌داند.

چنین می‌نماید که بد پایایی روایت سیر، طعاب طولی دروسی «انفر-رُوش» و مزاج‌تر
می‌نویسد؛ که مشعل است بر پیروی از آن روشنایی (=نورالاقرب / نیراه)؛ هروسی از آن پرمو
(=نورالعامر / قوه‌ی)، و درخشی از آن فروغ (=نور چهارم / بامزاد).

بحث کرده‌ی دویست و شصت و هشتم دربارهی اندیشه‌ی آرمندگی (=سکون) کاروان
کوچنده‌ی مردمان در جهان و، سودی که از این آرمندگی به‌دست می‌آید است.

صحن‌های، جسمار و پرممای این روایت روشن است؛ نویسنده می‌کوشد به پرسشی پاسخ دهد
که به گونه‌ی بی‌نهایت، در این روایت به میان‌باده شده است؛ پرسش این است.

و آنکه کاروان مردمی‌زادگان در گیتی، کاروانی کوچنده و گذرنده و گذرانده است، چرا
مردمی‌زادگان، در این جهان رودگذر، پروای آرمندگی و جانگیری و دیرمائی و دیرپایی دارند؟
روای می‌نویسد «اندیشه‌ی آرمندگی، اندیشه‌ای سرشتی است، سود آن، پرورش آفریدگان
برای پیوستن به سرلکی مقصود است».

از سوی دیگر، وی‌یکرد به زندگی کوچ و کاروانی برخاسته از روی جرد جداگادی است که نگاه به
که ابد در زندگی مادی و دیرپایی آن است.

پس، در جهان مادی، مردمی، ادگان در بند دو نیروی متضاد یکی سرشتی و یکی جزویره اند یکی نیروی سرشتی که گرایش به ماندگاری را دامن می‌دهد؛ یکی فرادی جزویره که پی‌درپی مانگ برمی‌دارد و که برسدید محمل‌ها.

سبح کرده‌ی دویست و شصت و نهم در بهی نوع راهبری مردمان در جهان مادی و نوع رهبری در جهان میوی است

راهبری جهان مادی پیش از هر چیز در نیروی انگشدار و سرشت مهاده شده است. رهبری جهان میوی برکش ازاد کامانه (اختیاری) استوار است

سبب دوم این روایت (= کرده‌ی ۲۶۹) سویی‌ای انقلابی دارد بویسته بجم و چرا و بباد جُست و جوی مردم در کوشایی‌های این جهانی را برآمد بیادی میوی می‌شناساند. در نگاه بویسته، مردم دو کوشایی‌ای از سری در پی رستگاری از دست‌رفته‌ی آن‌سری اند

راه دست‌یابی به رستگاری در دست‌رفته کرفه کاری است؛ زیرا کرفه کاری بیاد سرمدی روان است

در کرده‌ی دویست و هفتاد، بحث بر سر حد و مرز است که جداکننده‌ی مبنی از کینه‌توی است

در این روایت، حد جداکننده‌ی مبنی از کینه‌توی خرد است می‌باید مریدان‌آوریم جدامروری میان طبقات مردمیک (= اجتماعی) از اندیشه‌های بنیادینک ندوین کنگانی دین کرد است. «نکه کسی مبر شده است، این مبنی بر و بار خرد مبر و ی است. و انجا که مبنی خرد بر دیگر هرهای نه‌دی (= فصلی) اشکار و بی‌یار از اثبات است، دو نری هم که در مبنی جزو بکسان نیست، در مبنی مبنی و کینه‌توی مردمانه و عودمیک میر بکسان نیست

بحث کرده‌ی دویست و هفتاد و نهم همچنان بحث خبر و شر است.

بویسته در این روایت (= کرده‌ی ۲۷۱) پاست می‌شود که در بهی نیکی و بدی، و نیر، شیوه‌ی هستی‌پذیری و سرچشمه‌ی نیروی سک و بد و شیوه‌ی رواج نیک و بد سخن گوید؛ و جای جدی از اندیشه‌ورزی و سطوی برای استوار کردن ادعاهای خود بهره‌می‌گیرد؛ مری نمونه می‌نویسد.

یکی همان داد / عدالت است. فروره‌های بر شمردنی با یکی، از آن میان، فصلی چون دانایی و راسی و روشایی و خوشنوی و پاکی و هندگان نیک و سرمدی کرفه و هر هر بهادی

همسارگار داد / عدالت است این مفهوم‌های ارسطویی همچون همیشه در چارچوب دستگاه اندیشگانی مردابی و بضمی شود

زاد و بهاد نکویی «داده» است هیچ زنی فرمایی‌ای در گُل هسی نیست که از او مرد باشد پس، او مرد، از رهگذار نیروی هستی بخش‌اش همه‌ی شناسگان را خوشاب خوش می‌داند و چون خود می‌افزید

بحث پیشگمار درباره‌ی بدی، بزرگو به است در سبب پستی، بویسته زمانکی می‌داند تا بر دسته‌ای از کیشداران خورده‌گیرد که چرا مدعی شد. داند. «سی، که ابرار بی‌داد است، و میر همه‌ی کس ساره‌ها و پادتحه‌های بی‌داد، آفرشی همراه با طرح جهان، فرین است»

بحث کرده‌ی دویست و هفتاد و دوم بحثی جدی درباره‌ی روان بهره‌مدار ذات روشایی است که در زندگی زمینی به گاه تیره و تاریک آلوده می‌شود یعنی به چبری آلوده می‌شود که با زاد و بهاد آسمانی روان هیچ‌گونه همگنی و سحیت ندارد

بویسته‌ی روایت، بحث، ذات روان را معرف می‌کند نکته‌ی پژوهیدی در اینجا این است که تعریف ذات روان به حامی بویسته‌ی این روایت با تعریف ذات و سرشت مردمان بر ارسطو در کتاب «متافیزیک / متاگیزیک» حتی در جمله‌بندی نیز یکسان است

تعریف بویسته از گرایش دنی و ارادی و کام‌مدانه‌ی مردمان به دانش، درست و سراسر است همان تعریف ارسطو است در متافیزیک، کتاب آلف (نهم)، کرده‌ی بحث، بند پنجم.

و بزه نکه، بند بحث این روایت دین کرده حتی از نظر و زده‌مادی و ساختمان ریائیک نیز با بند بحث هردان‌نامه‌ی گران‌سنگی‌ها و فیزیک / متاگیزیک نیز یکسانی نحوی و ریائیک دارد.

برابر دستگاه اندیشگانی بویسته، مردمان‌دگان، در سمانی پاک و ناپ پیش از نازش اهریمن، گناه‌دارند همچون دیگر ستودگان میوی اند.

بویسته برای گرایش مردم به گناه، که همراز با آلودگی روانی گهرین با سیاهی گناه، آنهم در زمانه‌ی مسخه تا نازش آلوده‌کننده‌ی اهریمن، چند چم و بهانه را برمی‌شمرد یکی، مبحثی و جاد است و نفس تاریک، و می‌حکمی دانش راسین است با مفعولات حسن ظاهر

کسی است بویسته‌ی دین کرده، همیشه، سخاواری فراتر ازانه‌ی (فلسفی) مفعولات حسن ظاهر، و با سخاواری پهلوی «دهبگ شوهنسیگ نرفنگ» مرامی گوید

پروزی فرجامی بر دانه خواهانی سادگان، که همزمان با شکست خوردن مطلبی سپاه دروغ است، روایان آمده به گاه را از ژرفای تاریکی رها و آزادی کند؛ زیرا روان، زاد و بومهای اهورایی دارد. پادشاهی نویسنده بر گزینش دیگران به سر و دست روایان گاهکار و آن روی است که نشان دهد زاد و بوم روایان به زاد و بومهای اهوری باشد؛ بلکه در این گاهکار و آن روی روان تنها به معنی گزینش به کرد و کردگار گاهکار و روانه است.

این پیش گاهکار (مقدمه) نیز برای آن است تا بتواند بر مانی گرامان بتدوین که چهره مدعی شده اند در اندرون تن، جایی جدا گوهر با تن هست، که آن جایی جدا گوهر بهره از هستان تاریک دارد و انگیزای گاه مردم است.

خوانندهی روانه پند که این بحث را با خود روایت، یعنی با این نوشتن پهلوی روایت، پی گیری کند، درمی یابد که نویسنده با اینجای کار به جری پس پیکر سحسی (= حدی) مانی گاه بر آمده است اما ناگهان در بند پایانی روایت، سبک بحث نویسنده صاحب آفت می کند. هر چند، نویسنده و دیگر پردازندگان دین کرد، «تفسیر حوهری روایان بهره مند از هستان روشن را به هستان تاریک» هیچگاه بدیده اند.

۲۷۳

محموری کردهای دویست و هفتاد و سوم، دنباله گیری یکی از گزاره های بیادین و هجاریان به سادگان دین کرد در دهی نایستمند بود و «شهریاری» است.

در این روایت نیز، هست و بود و دودستگاه شهریاری و خود شهریاری برای پاسبانی از سادگان، برآمادهای گریزناپذیر و نایستمند است.

اما هم شهریاری بیک داریم و هم شهریاری بد. شهریاری بیک بهره به دهنه های فریاد و میانین و فرو دین به حشر کرده می شوند. بسیاری به گفتن نیست شهریاری بیک فرازین کسی است که خواست و گامش با خواست و گام جرد یکی است؛ خواست و گام جردش نیز به داد و فرمای و ویژهی مردایی و اورمردی برابر و همسنگ است. شهریاری بد، بازگویی شهریاری بیک است.

پست ترین زانی فرمایان، زانی فرمایان و مانه در بی پادشاهی است. سه بر برپایی و پایرجایی دستگاه شهریاری است که مردمگاه سادگان و برجای می ماند، و تنها راه شهریاری بیک است که سادگان و مردم زادگان به منزلت مقصود درمی پیوندند.

نویسندهی روایت بر این باور است که فرمانروایی هراسناکی از یک رود بی شهریاری (= آن شیر) بدو است.

۲۷۴

۱. کردهای دویست و هفتاد و پنجاهم، تعریف شش فرورد گزین کار و کار شایسته است. برابر امورانش های دین کرد، دو دین بهی، کار، سر به سر ثواب است. در این روایت (= کردهای ۲۷۴)، از کار شایسته، آسایش، خیرش شایسته سوری کار، بشب شایسته آسایش خواهان، سامان کار شایسته، و محش کردن به گامی دور برای کار و آسایش بحث می شود.

۲۷۵

محموری کردهای دویست و هفتاد و پنجم، در برهه شعری یو دین ابواب دانایی دین مردی برای مردم است.

۲. مرد بی گوهر نشان به دانایی جزویشی (= مطلق) است. معاینه ی رهبری خود او مرد است. بها گزیده ای دانشورانه از آن، در یک دفتر، بهم به اندازی گنجای مردم گزیده آمده است. دانش مردمان هیچگاه به دانش مطلق، و به هیچ آن. هیچگاه به ژرفای دین مردایی نخواهد رسید. بحث کردی دهیست و هفتاد و ششم، بر برهه ی آفرینش میوی و بر، ریشه ی میوی آفرینش، و دشمن گزینی برندگان و دانه ی برینش و گزینش میوی آفرینش است.

۲۷۶

اگر خواننده ی روانه این روایت (= کردهای ۲۷۶) را باریکانه پیروند، درخواهد یافت که دانش «کمون و گاه» روایت است. همانگونه که حامی نامه شده فعلیت کلاسیک ساده ی پشم آفرین است، جهان مادی نیز فعلیت فرآوردهای بحث و بسط و ناپیداست.

۲۷۷

بحث کردهای دویست و هفتاد و هفتم، دنباله گیری بحث های «زمان شناسی» و «زمان پژوهانی» دین کرد است. «زمان» همان نس و گوهری است که پیش از کار آفرینشگرانه ی خداوند هست داشته است؛ و بر، همراه کار آفرینشگرانه ی خداوند در سامان کرانه ی در جریان است؛ و پس از کار آفرینشگرانه ی خداوند نیز همچنان هستی خواهد داشت.

فرجام سخن اینکه، کرانه ی زمان، یکی از خوشکاری های گذرانده ی زمان در درازای آفرینش مادی است؛ و مذهب همیشگی زمان نیست؛ زاد و بهاد زمان همان دیرندی و بی کرانگی اش است.

۲۷۸

نویسنده ی دین کرد، در این معنا دین کردهای زاد و بهاد زمان بسی پیگیر و استوارتر است. بحث مانی بر دو بحث است: دید و دچار افتادگی شده است. سخن کردهای دویست و هفتاد و هشتم درباره ی آن کلیدی است که رساننده ی تابندگان سوری برترین جهان ها، یا فروکشاننده سوری بدترین جایگاه ها است. کلید بحث، همان کلید معرکه شهریاری و دین سار زمانه است.

دین مای در برابر شهر بار و دین سالار، تلید و کشیده، سوی دین برین بگناه است

۲۷۹ بحث کرده‌ی دویست و هشتاد و نهم درباره‌ی نشانه‌ی رسیدن شهریار به تجمه‌ی سزادگان و

شهریاران آریامش و، نمادشاپ روی برگاشتن شهریار از تجمه‌ی سزادگان آریامش است

درخشندگی فرّه‌ی پردانی، جانشادین حرد حجابادی و روحیه‌ی اشی خواهی، افزایش نیایش‌ها، مهر و دوشارم می‌توان به کج‌توان و افزایش فرود نریه و کاهش مرگ و میر کودکان، همه از شانگان رسیدن شهریار به شاهان آریامش بگناه تجمه است.

نمادشاپ روی برگاشتن شهریار از سزادگان و افتاد آن بدست ناپیدا تجمگان، بازگویی شانگان پیشگفته است

۲۸۰ سحر کرده‌ی دویست و هشتاد و نه، درباره‌ی پیش‌بیت‌ها و شرایط پذیرش تمام و کمال سحر

حیا و نه است

کره کاری، رامسازی پاک و ویژه، گذشتن در سر و تسخیم زمانی، بازیگری و مذاقه در اندیشه‌های فرزندان دین، همه و همه از پیش‌بیت‌های رسنگاری و پذیرش پیشگفته است

۲۸۱ بحث کرده‌ی دویست و هشتاد و یکم درباره‌ی نمادشاپ پارسایی و تبه‌جویی است.

خوشامی، نمادشاپ پارسایی است، بدنامی شانه‌ی سحر بی

ریشدگان جهاب می‌تواند با بیشتر متوانه، در آسما حای خود، پارسایان و با کالبدی روشن می‌بیند که از هر روشنی‌ای روشن تر است؛ و از بالا، یعنی از ابرودکده‌ی آسمانی شان، کالبد سحر جان را دود و دم گرفته می‌بیند

۲۸۲ سحر کرده‌ی دویست و هشتاد و دوم درباره‌ی بُنی کتاب (= عبث العلل) تجمه‌ی مردمان و، درباره‌ی

نثر ثبات تجمه‌ی شهریار باده و باده‌تر و باده‌ترین است.

در این رویت (= کرده‌ی ۲۸۲)، بُنی کتاب تجمه‌ی همگی مردمی زادگان، کیومرث است

تجمه‌ی باده در میان مردمی زادگان، آریایی‌ها می‌د.

تجمه‌ی باده‌تر در میان آریایی‌ها، ایرانیان اند

باده‌ترین تجمه در میان پارتیان، کیانیان اند

کی قباد کیسی، باده‌ترین تجمه‌ی شهر باری سوچهر است

سوچهر، باده‌ترین تجمه از برج است، که سر بوسنگ ایرد پاسبان تجمه‌های بیکو، از آن

پاسداری کرده است

برج باده‌ترین تجمه از هوشنگ است

سحروری سد پادانی رویت از نگاه باورشمسک پژوهیدنی است

در سامان گیتیایی، بی شدنی است که یکی از چهار تجمه‌های شدنی در وجود یک پادشاه گردیده‌ی وی بر سرای پسین زمان باورساری پادانی جهان، چوئی‌ها و کیفیت‌ها هر چهار تجمه در نهاد یک پادشاه یکجا گرد خواهد آمد. زیرا جهان سازساخته‌ی پادانی، جهان همه‌ی کمال‌ها، فرساختگی‌ها و فراآسنگی‌ها است.

۲۸۳ سحروری کرده‌ی دویست و هشتاد و سوم درباره‌ی شهریارانی است که در کار شهر باری

سرامدترین اند و شهریارانی که در کار شهر باری نه تنها اند

در این روایت (= کرده‌ی ۲۸۳)، شهریار سرامد دیگر شهریاران بازنده‌ی پیش‌ترین اندازه از فرّه‌ی پردانی و جرد حجابادی است؛ نه گونه‌ای که آیدانی و رسنگی نهی از رنج مردم و همه گونه میکی و برای مردم در بردارد

بدترین شهریاران نهی از فرّه و آکنده از پادفرّه‌ی دیوی است و نه جای جرد، دودنه‌ی بیش‌ترین اندازه از دیوی است.

در ده بند پادانی روایت، گمانی از یک شهریار فرانیه (= شاه خیلوسف) مارگری می‌شود که وی بر نمادشاپ بترین و بدترین شهریاران و توانموده است

۲۸۴ بحث کرده‌ی دویست و هشتاد و چهارم درباره‌ی محدودی و دانش و توان، و بی‌کرانگی

(علاقیته‌ی) و کرانمندی (= ضاهی) «زمان» و، درباره‌ی «دب» «زمان بی‌کرانه» و «دب» «زمان کرانمند» است

دانش، البته دانش مردمی، ادگان، کرانمند، مرزیده و محدود است.

نگرینمندی نویسنده از مفهوم «توان»، مفهوم فراتر از توانی‌ها / ممکنات است؛ که آن بر سها در ره‌ی شدنی‌ها است

در این رویت (= کرده‌ی ۲۸۴)، زمان، بُنی ثبات آفریدگی است. «زمان»، همان ضروری

همیشگی بودن او مردم است «زمان» در آفرینش مادی، بی‌تغییرش مادی کرانمند می‌شود

«دب» «زمان» در برداری (= نقد) همیشگی و بی‌تغییر است اما «دب» و خویشی خویش زمان کرانمند، در برداری گسسته و بی‌تغییر است

با معیار غیر هویتی بود کرانمندی زمان در آموزه‌ی دین کرد پی‌دویی رویه‌رو می‌شویم.

محمورری کرده‌ی دویست و هشتاد و پنجم، شش مسحه را نشان می‌دهد که در انجام هر کاری می‌باید در نظر آورده شود. مری نمونه

هر کاری پیش از انجام می‌باید از نظر دانش یا ندانش ثواب / کفره و ارسی شود
بر هر کاری می‌باید گریشی دلخواهانه فرمان باشد

تو این انجام هر کاری پیش از اعران کار می‌باید بررسی شود

هر کاری که انگیزه‌ی انجام آن ثواب است و کارمانه‌ای دلخواهانه آن را می‌دانند و توان انجام آن می‌رسد، می‌باید با حدیث و استوارمشی تا پایان پی گرفته شود

محمورری کرده‌ی دو سب و هشتاد و ششم، گزاشی تقریباً بی‌ماند دریا‌ی حبشید جم است.
نویسنده در این روایت (= کرده‌ی ۲۸۶) پایبندی شود درباره‌ی آن پیمانی سخن سار کند که دیوان
از مردمان می‌بودند و حمشیو جم به مردم باز آورد

رویت را می‌توان از دو بیت‌های دوازده‌گ و دوازده‌گانه‌ی دین کرد در مسجش با دیگر روایت‌ها
در نظر آورد

رویت با سحنی همیشگی دین کرد درباره‌ی میانه‌روی آغار می‌شود

مراحو می و کاسی کاری (= انراط و تعریط، بر دشمنی ستیرنده و پنداره‌ی مانده‌روی اند.

نفرز میانه‌روی، خود بهاده شده بر جرد خداداد (= عقلی بالعنکه) است.

برترین شهریاران یک، میانه‌روی و خرد سالم خداداد را به بالاترین اندازه دارد

پیش از پادشاهی جم، دیوان جرد خداداد را بروده و کامه‌پرسی را به ابر و ورو آوری (= ابر حدرنی)
رسانده بودند که پی آمد آن کاستی کاری و افزاخواهی بود

حمشیو جم به پادشاهی رسید جرد خداداد را و رواند میانه‌روی روی کار آمد

و بی به سبب شکست افریسی (= اصحاب) خداوند، جمشیو جم در سامان پیگومند به دورخ
فره بوده شده، آنهم سبزه رمسار، البته با کالبد و پیکره‌ی دیوی. با ابرهای رزورانه جمشیو در
دورخ ده‌می سپرد تا در همان دورخ دیوان را سوکوب کند تا جرد فرآمده از سوری یران اندر مس
مردمان به درخشندگی رسد.

در پانزده رویت، ناموازه‌ی جم بر برگزاش کتاب دین تعریف می‌شود. جم، یعی، و کسی که
پیمان از دیوان نارسا شد و با این کار، پرش یزدان و سود گیتی را بر پا کرد و آن همان
گله‌داری و رمزچرانی است.

محد کرده‌ی دو سب و هشتاد و هفتم، در برگزیده‌ی ده اندر جم حوت زمه به مردمان است
نویسنده‌ی رواست، محبت، ده اندر جم را جوشمده‌ی جرد خدادادی و سودر ساب آفرندگان و
هم‌اندازه با پسند دینی بهی و هم‌اندازه با خواست و کام ایرد معرفی می‌کند
هر ده اندر، دوستانیان و گله‌داران و کارگرمی‌اند اما بحشی آره و جهنم‌ترین ده نه در
جایگاه بی‌وگوهر آواررسان، شناختن است

برحسبه‌ی اندررها گرد گسترش داد و، برادروار خوردن و کارکردن و، لوزاندر ده ده‌شانه ددن و در
نابستان انبار مردم و چدرپایان را تدارک دیدن و، نکشتی چارپایان پیش از رسیدن به سی دیع و مانند
این است

م کرده‌ی دو سب و هشتاد و هفتم، نویسنده در ده پاداندر سحن می‌گوید که صحیح دیو کامه‌ی
کاهیدی افریسی و ریان و ساب بر فریده‌ها، با به دستبرد دیر بهودی، از سر پیرگی در مسیر با ده
اندر جم حوت زمه به هریر، بریده است

اندو دمدانه، در این رویت (= کرده‌ی ۲۸۸)، با جانه‌حیدی عبارات، مابه‌جانویسی، واژه‌های
خوانده شده بویژه در بی پایانی، یا واژه‌هایی با قرابت شک‌پذیر، افتادگی و آسیب‌دیدگی باعث
سحن رویه‌رو هستیم.

در ترجمه، ژانوسی، بازسازی و گزارش این رویت که شیده‌ایم تا آنجا که شدی مس در رویت
کرده‌ی دویست و هشتاد و هفتم یاری جویم.

درون‌مایه‌ی سحنی بنده‌ای این رویت همان درون‌مایه‌ی سحنی بنده‌ی روایت پیشین (= کرده‌ی
۲۸۷) است. چرا که در برابر هر اندر جم با یک پاداندر دیوی و صحیحی رویه‌رو می‌شویم برای
موره آنجا که جم سغارش می‌کند گاو و گوسپندان را پیش از رسیدن به سی دیع (= گش) نکشید،
صحیح بی‌آبر کشتی گاو و گوسپندان را برابر آیین یهودی موصیه می‌کند

اما آیا به راسی چنین پاداندرهایی و می‌توان در کشت یهودی جست؟

پاسخ ما بی‌گویانه است. در سراسر کهن‌نامه‌ی سپید توران، به آیه‌ای برخوردیم که نظر و مراکت
نویسنده‌ی رویت و راسب شمرد

در این غلط آشکار که نگذریم، در پانزده بیت با سحنی رویه‌رو می‌شویم که به گمان ما در
مورده‌های ساحگی رونویس‌کنندگی پس‌راست

اگر نوشتار خواند ما از این رویت درست باشد، صحاح کسی است که دستور تدوین در شاه

= یح کتاب عهد عتیق را داده است و امر کرد تا آن و در اورشیم نگه‌داری کند.

پس از وی ابراهیم، پس و ابراهیم، موسی و پس از موسی، شوع بن یوسف و حنا، شاگرد موسی، در کنار روح دین‌نامه‌ی پیشگامه‌ی یهودی بوده‌اند.

در کهن‌نامه‌ی سهند، روایت کتاب یسوع بن یوسف، یحیی بن یسوع، و شوع بن یسوع، خادم حضرت موسی شناسایی می‌شود.

نکته درباره‌ی نویسندگان و تدوین‌کنندگان دین کرد بوی ما روشن و شناخته است. این به سبب دچار هیستری صلی یهودی بوده‌اند.

سحی کرده‌ی دویست و هشتاد و نهم درباره‌ی دهمشاهی یربانی شهر باری است و میر درباره‌ی دهمشاهی نیک و یل آن است.

برابر آن دستگاه اندیشگانی که نویسندگان دین کرد خواهان شناساندن آن اند، شهر باری یکی از سودمندترین و سرگرتین دیشانه‌هایی است که از سوی یهودان بهره‌ی مردمیان و نویسندگان شده است. در جام هیکل این روایت (= کرده‌ی ۲۸۹) میر اسوار کرد درستی این راور است؛ اما با بهمان نهاد چندی پیش گذارده، نویسنده می‌کوشد گزاره‌ی در نظر را چم‌ورزانه (= مستند) بپرواند.

برابر فراگفت نویسنده، او صد، مردمی‌زادگان را چنین تعریف کرده است: «اخو ئی آشور من» معنی «رند» سحرآوردی در نظر، و خدایان تهنند شده است. پس، مردمی‌زادگان، در زادبوم خود، چیری نیستند جز اندیشه‌ای هبوی که پا به هستی مادی گذارده است. شهریار میر خداوردی تهنند شده است؛ سرده‌ای (= گونه‌ای) از مردم است و لی برادر تر از آن است.

برای اینکه دچار نام‌گذاری‌های بی‌ادب و بزه‌ی اینگونه بحث‌های کلامی (= بردان‌شناسیک) شویم، محالاً می‌پذیریم یکی از همین خدایان تهنند شده از پرتوهای یزدانی سحر از دیگر خدایان تهنند شده بهره‌مند می‌شود. همین بهره‌مندی وی را اسوار شهر باری و دیگر خدایان تهنند (= حمایت‌پذیرفته) یا همان مر. مان می‌کند.

این معاد، فرجام‌آهنگ سحرآیین، ریرین و بیادین نویسنده‌ی روایت است. بحث کرده‌ی دویست و نهم پی‌گرفت باور شناختی سحی کرده‌ی هشتادم درباره‌ی دادوری و ابدانی است.

نویسنده‌ی این دو بیت (= کرده‌ی ۲۹۰) می‌کوشد دو سر و زده‌ی «دادوری» و «آبادانی» را معنا کند؛ نهم به شیوه‌ای گزیرا گویند؛ اما به هر گونه دادوری و آبادانی را بلکه دادوری و آبادانی استوار بر

کهن بین «خویند و دده».

سحرآوردی نویسنده، ر اصرار همان ده بد بحث کرده‌ی هشتادم است با اندکی دگرگونی یربانی و بیانی.

سحر کردین و سب و بود و بنگم بحثی فرجام‌شناسانه (= نئولوژیکال) درباره‌ی ایده‌ی یک همه‌ی ناسدگان است. در اینجا میر نویسنده پایبند است که برابر آموزه‌های دینی، این وعده ر بارگویی یک که جهان‌آفرین، در برابر آفریدگان شوربخت، که به سبب تازش آلوده‌کننده‌ی اهریمن سر به شوربختی گذارده‌اند، خداوندگاری بحث‌آلوده است و توانا به ردودب شوربختی اهریمن خواهانه از آنان است و یکنه، جهان‌آفرین در ساختن جهانی یکسره تهنی او شم ربختی برای آفریدگان، هم بود و هم پایبند است.

نکته‌ی بیش از انداره‌ی نویسندگان دین کرد مر دستگاری هر جامین و و پسین همه‌ی ناسدگان، چند دین‌کردشمن باختری و به صرافت بن ادعا آنداخته است که دو دین‌کرد را که هانی در دستگاه اندیشگانی مسیحی‌گروانه را باشد.

اما اگر ما به آموزش او، مردمی‌زادگان چیری نیستند جز پرتوی از جاب‌آهورینی که کالبد مادی گرفته است، چگونه می‌توان چشم داشت که او مردم جهان‌آفرین، مردمی‌زادگان، یعنی همان خدایان تهنند شده را، به چم به بهانه‌ی انجام گناهان که ریشه در کرد و کار اهریمن دارد، در دورحی سر به سر تهنند از آتشی سوزان تا به جاوردان در رج و شکج وانند؟

دلایلیک در این بحث یر است تا نشان دهیم، مفهوم «دستگاری پایانی»، بر مبنای گریز پذیر از اعازهای (= آکسبوم‌های) آشکار دین مردانی است. با سبب گای دین‌کرد درها مر بن پرسش انگست سخن جاوردان که «چگونه جهان‌آفرین، همگه مراب رسمی خود را در دورحی اهریمن شبان در رج و شکج رهانی کند؟»

در اینجا، روایت (= کرده‌ی ۲۹۱)، نویسنده و مانکی می‌یابد تا به دست‌های رگشداران تاورد که چر مدعی شده‌اند «آهوگان یهودی» (= درنازل) و شوربختی‌های درونی آفریده‌های گیتیایی، میوه‌ی طرحی از آفرینش جهان‌آفرین است.

بحث کرده‌ی دویست و نهم را دره‌ی چنانی در از سبب - در این روایت، حاسک‌ها با دایمی است؛ حاسک‌ها با نایی جرد حاداری است؛ خبرد حاداری، و دیم‌نهاد شده در اندرون مردم است حاسک‌ها مستم بد گاهی - تا؛ حاسک‌ها بد آگاهی

و این (=کامه پوسنی / تلون گویی) است که از سوی ارارسانان آفریده‌ها (=دولامینو) بر نهاد مردم پوسنی می‌برد.

نکته‌ی شایسته در این روایت پلنگان هستی نکوئی و بدی است؛ به گونه‌ای که حاسنگاه نکو بر دانی و داد، از هر نکوئی و دانایی و دادی که از آن خامتگاه سرچشمه گرفته، نکوتر است. پس، جهان‌آفرین، در جایگاه حاسنگاه همه‌ی نکوئی‌ها و دانایی‌ها و دادها، از همه‌ی نکوئی‌ها و دانایی‌ها و دادها نکوتر است. پس، جهان‌آفرین، در جایگاه نکوترین و دانانترین و دادگسترترین همه‌ی نکوئی‌ها و دانایی‌ها و دادها نمی‌تواند حاسنگاه شود، یعنی بی‌داد و درد و بدی باشد.

این معنی، برد فرزانگان سده‌های میانه‌ی باخترزمین بر به بحث نهاده شده است.

برخی از آنان، بر این نمونه، اسکاوت، جوهر و اکام، بر این تصور اند که خداوند، در جایگاه فعلیت همه‌ی همه‌ی کمالات، نمی‌تواند آفریننده‌ی شر در جهان باشد. پس، بودی‌ناشن «ماده‌ی شر» در جهان، یا به خواسته از نیکوگری جز خداوند است، یا در نزد و موضوع «شر» بؤهم اندیشگی است که خود این بؤهم و کژپنداری بر رویار سطح باران آگاهی انسان به حکمت پنهان چیزهاست. نویسنده‌ی این روایت (=کرده‌ی ۲۹)، به پیروی از آکسیوم‌های دینی خود، به دسته‌ای از کشداران می‌تارد که چرا مدعی شده‌اند: «نیکوئی همه چیز، از نیک و بد، یکی است و آن همان جهان‌آفرین است».

بحث کرده‌ی دوسب و بود و سوم پس‌گرفت بحث سرتاسری دین‌کرد درباره‌ی هست و نبود و سبب گوهر بدی است، و اینکه، هست و نبود را سبب گوهر بدی برخاسته از آفرینش جهان‌آفرین نیست.

نویسنده‌ی ده پش سحر را عبارتی بس پیچیده، از نظر واژه‌شناسی (=بحوی) آغاز می‌کند؛ اما معنی سرتاسری آن روشن است. اواده‌ی جهان‌آفرین بر آن است که آغازگاه بدی نباشد؛ همی، چم و چرای آن سب که خواست و کام (=اراده‌ی) خداوند می‌برد. هر بدی است.

بیشیه‌ی روایت‌های کتاب سوم دین‌کرد به یک اثر آغاز (=آکسیوم) پی‌ریزی می‌شود بی‌آنکه نویسنده خود را بیارمید یا واداشه به استوارکرد درستی آن، برآغازه کند.

در اینجا نیز چنین است؛ برای نمونه نویسنده هیچ‌گاه خود را نیازمند استوارکرد درستی یا سادوسنی این گزاره نمی‌کند که چگونه به گونه‌ای قطعی و گریزناپذیر و بی‌یار در اثبات، منعقد شده است «خواست و کام جهان‌آفرین از سوی آفریدن شر ندارد».

به چگونه پذیرفته‌اند هر آنچه در دید و نگاه خود گزیده‌ی مردمیاد «شر» قلمداد می‌شود، ضرورتاً در نگاه خداوند نیز می‌باید «شر» بنماید.

راستش این است که گونه‌ای «آبروپور و هیرم» آغاز، به دید و نور سو سبندگاپ دین‌کرد چیز است.

دوم روایت نیز تاریخی گزاره‌ی پیشهادی در بند محبت است؛ منی بر اینکه، چون جهان‌آفرین خواست بدی نیست، پس، هست و نبود گوهر بدی در جهان برآمد خواست و کام نیکوگری دیگر است.

نویسنده، در پایبندی روایت دیگران به نهاده‌ای می‌باید تا بر دسته‌ای از کیشداران سازد که چرا مدعی شده‌اند «بدی نهاده شده اند میان تنایدگن میر، به خویشی خویش، سرخاسته از کار آفرینگری جهان‌آفرین است».

محموری کرده‌ی دویست و بود و چهارم درباره‌ی کامه‌ی ایرد است منی بر اینکه مردم وی را بشناسد، و کامه‌ی سرشپ مردم در شناختن ایرد.

تک‌نیک مردم، از آثار آفرینش، بهره‌مند از نیروی خداشناسی آند؛ از این رو، در دینی بهی، خداشناسی بحسین و برترین اندرو است.

ولی آر و ژر و کزمنشی و دیگر کامه‌های دروچی، انگیزه‌دار دوری مردم از کامه‌ی خدایی‌شان می‌شود. پس جهان‌آفرین نمی‌تواند آفریننده‌ی چیزی باشد، یعنی آفریننده‌ی کامه‌های دروچی، که دورکننده‌ی مردم از سرشپ خدایی‌شان شود استوارداشت بر معنی، دلاهنک پایه‌ای نویسنده‌ی این روایت (=کرده‌ی ۲۹۴) است.

در پایانی، نویسنده دیگران را مجالی می‌جوید تا دسته‌ای از کیشداران را به نقد کشد که چرا مدعی شده‌اند: «رنگ به رنگ شدن (=تلون) و دیگر آهوگان به‌دین ژباده و آسپوسان بر حرد خدادادی و حبس اهرمعی خداشناسی و بیار به پره کاری هم می‌تواند آفرنده‌ی خداوند باشد».

بحث کرده‌ی ده پش و بود و پنجم درباره‌ی پنج سرشپ‌شان (=حاصلت) دروچی است که سر اهرم مردم اهرم‌ر به راهرنی استاده‌اند و بر شیوه‌ی سرگوب آن پنج سرشپ‌شان دروچی است. آن پنج سرشپ‌شان دروچی مانند حدیث بر سر میاست، آشوعی (=وی برگرس) دینی «دین و روی کرد به کسی اهراسی به مسیحی» مرگمنی، شک‌گری و خاروگری.

چهارم و پنجمی حدیثی بر سر میاست و درو می‌کند پنهان‌کاری، آشوعی را؛

کیا کشی مرگمندی را، رشکری شک گزایی را، و نه چشمی (= چشم، حم رده) جادوگری و
« مرکوب سیاست بازی و حدایی دین او سیاست برگدانش خرمندی است (احتمالاً سخن
در خرمندی هم در نهادهای طبعی و پدیدار مردمشان است که باید از آن حرمند باشند)؛ راه
مرکوب اشموعی کردوکار آشکار و دوری در نهانروشی و ناره گوفن او محفی کاری است؛ راه
مرکوب مرگمندی مهر ووری است؛ شک گزایی از رهگذار برگدانش آلمان گزایی مرکوب می شود؛
و، حوت چشمی نیز جادوگری و مرکوب می کند

بحث کرده ی دوست و بود و ششم درباری نسبت زاده نهاد (= دانا) مردمان به تنی آنان است
سودویش و از دای با حرائش گمانند و شک پدید در بسبب سخت روایت، گزوش
در مسو بر رست از راه همان امار کمی دشوار می کند اما سره نه بحث نویسنده روشن و
شخصه است

در بن رویت (= کرده ی ۲۹۶)، نسبت دایت مردمی زادگان یا تنی آنان مانند نسبت شهریار
فرمانده مایر شهر است در هر گونه کار و فرمانی که شهریار در شهر دارد

همچنین، نسبت پشگمه چونان سوارکار و است است آن هنگام که سوارکار با لگام بردن است را
به صاحب رود

همچنین، نسبت پشگمه چونان سوارکار و است است آن هنگام که سوارکار با لگام بردن است را
به صاحب رود

« دای » رهائی که کاتب رمیی را سوی گنه می کشاند، همچون سوارکاری است که به و بان
حوش و نه سود دشمن، به جای مرکوب دشمن وی را بر دوار بر دوش می کشد.

سجورری کرده ی دوست و بود و هفتم درباری چکیده و حاصه الجمع (= هنگ، دنگ) همه ی
کارها از نگاه دین مردایی است

یکپرده ی همه ی اموره ی دین مردایی و چکیده ی همه ی کار دین مردایی « میانه روی » است.
دشمن و سپیده ی میانه روی افراط و تفریط است.

میان روی، آری که ای رور غزوشی (= محفی) اور مرد چپ و بر است

۲۹۸

اخریمی، با بهره گیری از افراحواهی و کاستی کاری (افراط و تفریط)، کشانده ی رور بودا داد
میان روی سوزی ساهنگی و مرگمندی است. راه رهایی از افراحواهی و کاستی کاری اهریم خواهانه
فرانگی ریی مردایی است که ن و گوهر میانه روی می باشد

در پدیاپ رویت، نویسنده محفی نمر از یکی از کهن امور گردان ریدر در و اسد شش گسترهای
خود بر می نویسد

بحث کرده ی دوست و بود و هشتم درباری دانش یگانه ی است که رسنگری و برودنگی
همه ی آفریدگان با آن است.

ان دانش یگانه، که دسترس به آن همه ی آفریدگان را از هر گونه شور و محفی می دهند، شناخت
شگمتی آفرینی های (= معجزات) اور مرد جهان افرین است.

شگمتی پدیاپ فرساحش تنی آن جهانی، نیست؛ با و دشمن سر سامری اهریمی، و سید به یکی
است و و پدیاپ رسیدن به هر آن دین مردایی است که پی و پانه ی آن. شج حب شگمتی آفرینی های
اور مرد است

۲۹۹

بحث کرده ی دوست و بود و نهم، گزوشی کوتاهانه درباری اندام دادن و ویراستی تیمندانه ی
کرده های کتاب دین کرد است به گز به ای که با سخنان خداگونه ی بهی امشاشپند اندازه نهاده شده است

راوی می نویسد: دین بهی، در پردریده ی پاک و نایب ترین اندیشه های نمر است
دین کرد، در برگزیده ی خود و و و دین مردایی است.

چنین کتابی هنگام تدوین حتماً می بایست برابر خواست و کام بهی امشاشپند و ویرایش شود
این کار را میریدی دای و یگانه با خود دوستی، با اندر و پدی دستورها و ماده های کهن آموزگاران
با روایت های دین کرد به گردن گرفته است که بر و دای آن همین دین کرد باز ساخته است

بحث کرده ی سیصم پی گیری بحث میانه روی و همشیرنده ی افراط و تفریط است.
نویسنده پنج پرسش در میان می دهد و نس گرفته از به آن ها پاسخ می دهد

بحث، آن چیزی که افراطش از تفریطش پیش تر است می رسد و آن یوحو ی است
دو دیگر از چیزی که تفریطش از افراطش پیش تر است می رسد و آن یوحو ی است

ناوت سخن سوم رویت بحث سید ریده و ترجمه اهریمی اند
چهارم، آن چیزی که افراطش ناپسند است. که همان گرفته کاری است

پنجم، آن ماده ای که افراط و تفریط در به نیست و س، گدای مشوئی اور مرد است

۳۰

۲۹۷

۳۰۱

بحث کرده‌ی سبب و پنجم در دهی بیعی و اسمانی گرش به دین و شیوه‌ی سدر به
ان است به سنده مدین نکه حسو است که رخی کیش و سینه از نظر حسنگی، دارای
حاشگاهی و میسی آند

اما کیش‌های رمیسی بی پیوند با میسو ویران‌کننده‌ی دین اند و هر کس مدافع باشد باید شود
خود نیز شخصی ویرانگر است

و بی شخصی نگینارنده‌ی «دین پیوندخورده و فروزانده» میوه و سنا خود، در نظریه پیش و
میش و حاشگاه، تا جهان میسی بر فراز رود

۳۰۲

بحث کرده‌ی سبب و دوم در دهی انداره‌ی درسی و واسی داور میسوی و داور میسوی
گینا بر است.

داوری داور میسوی، دستگیری یا سرافکنی را به گونه‌ی مستقیم می‌یابد و در نظریه می‌گوید

و می، پیمانده‌ی داور میسی تا نمای برونی سحان و گرهان و میسی می‌شود.

از این رو، برای داور میسی بهتر و استوارتر این است که در داور میسوی خود به دین سنده‌ها و
نازنامه‌های «دادیگه» و «هادیگه» رو کند و در آنان بهره

۳۰۳

سحب کرده‌ی سبب و سوم بحثی را نشان می‌دهد که میان وکیل مدافع ایران و وکیل مدافع
انیران در جریان بوده است.

بحث گردیده جستار است. فرارینگی پارسایی، چنانچه چارپایان، و اسادکردی راه‌ها و
گی گاه‌ها به بونه‌ی فراخ‌مدی مسافران و کو چندگان مستانی و ناسدنی

و بحای کار در رخی سنده جستار پیش گفته، هم وکیل مدافع ایران و هم وکیل مدافع انیران هیچ
چا اندیشی ای ندارند و بی وکیل مدافع ایران به هر سنده جستار مایه، که داده‌هایی «تصهره‌هایی»

مواضع که نشانگر برتری وی در اندیشه و میش و کردار است که داده‌هایی که وکیل مدافع ایران در
این پیکار سخی (= جدول / دو چشم گویی) به پیروزی می‌رساند از جمله اینکه پارسایی می‌باید بر

مبادی دینی بهی باشد. چنانچه چارپایان می‌باید در بی میسی «اسیت» انجام گیرد و با انسی رادف و
کدرگاه‌ها می‌باید با سرمایه‌گذاری رادف مردمان انجام گیرد به سنده‌ی مردم رُفت بد پیش

۳۰۴

بحث کرده‌ی سبب و چهارم سخی بس گزین‌گرایانه درباره‌ی آن گونه پارسایی است که جاده
بر دستور اورمرد جهان‌افزین می‌باشد

سخی پایانی نویسنده این است که هر گونه پارسایی و رهد ناآگاه به راستی‌نگی اورمرد، و ناآگاه

۳۰۵

به فرربگی و برتری وی، پارسایی‌ای استوارنده و راستین نخواهد بود

سخی کرده‌ی سبب و پنجم درباره‌ی شاید مدی رندگانی نهی از بیم مرگ است.

رندگی نهی از بیم مرگ، به مرد میان و به درندگان و حرمندگان افریختی و به حتی درد و گنجک‌آب

و سیاه‌سار و شمع و شمشیر و شمشیر را می‌شاید

رندگی نهی از بیم مرگ سها تناسدگان بک‌سرشت و اهورایی را آنهم دو سرای پسین شیشه و

سراو است. در این گیتی پشمارده، همیشه بهره‌ای از بیم مرگ مردم را همراهی می‌کند

سحب کرده‌ی سبب و ششم درباره‌ی شرط پابنده شدن و دستگیری مردم است

رستگاری راستین می‌باید به فرورینگی روان و پارسایی برگرفته از آموزه‌های دینی بهی سانجامد

پاسدانی مردمان بر می‌باید به آبادانی بنیاد شده بر آبادی‌نگه داشتنی وادمدانه پیجامد

اما وادمدانی را می‌باید رادمدان به کار آورند. و وادمدان به دسنداند. رادمرد دین، رادمرد ازاده و

رادمرد باور آورده به دین

بیرون از آن سنده‌ی پیشگفته هر که باشد، رُفت پدمش است

۳۰۶

بحث کرده‌ی سبب و هفتم درباره‌ی آن چیزی است که برای مردم فرازترین است و آن چیزی که

برای آنان بدترین است

فرازترین و بالورش‌ترین چیزها برای مردم آگاه شدن به راستی‌نگی دینی بهی است.

بدترین و بی‌ارزش‌ترین چیزها برای مردم ناآگاهی به دین بهی و گرایش به آشموغی است.

اسیپ‌دیدگی نافع سخن در این روایت (= کرده‌ی ۳۰۷) ترجمه و گراوش آن را با دشواری

رو به رو کرده است بد پادانی رویش خبر از بی‌عدری و ناپروایایی پادانی می‌دهد

بحث کرده‌ی سبب و هشتم درباره‌ی فراخوانی ستودگان آسمانی برای یاری مردم و حقانیت

این فراخوانی است

۳۰۸

حقانیت و راستی‌نگی این فراخوانی به اندازه‌ای است که حتی شور و شتاب نیز در بردارنده خواست

حلف و مرحمت کرده و این دعا را بر زبان رانده است

«گو آن گو من دهی‌اکم پند دهی‌شن‌آبر، و / خداوند! مرا آن ده که آن به»

بند دوم و پایانی رویش دست‌خورده و آسپ‌دیده به نظر می‌رسد و دو ناموازه‌ی ناحولک

دو ستر سخی بهی که گزارش و سنا و ریش بس روایت (= کرده‌ی ۳۰۸) را با دشواری رو به رو

کرده است و بیشتر رویش دیگر آموزه‌ی ریش و در دیگر روایات، سنا که بریده، معنای

و بر و خرد اندیشه‌ی خود آتشه است.

از اینجا که در جهاد میسوی و مادی، دیوان میسوی بدترین هوسمندان اند، هرگونه درخواست بطبع از آنان بیهوده است؛ همچنانی که صلاتی (۹) [صلاتی را به خدای یکتا و مآوازه‌های خوانده‌شد می نوشتار پهنوی گذشته دم] به میابجی دیو چشم، برای فرارسیدن آن کاهنده‌ی آفریش، یعنی صخاک از بجمه‌ی تاربان، از دژ میسوی درخواست کمک کرد

نوشتار پهنوی، معنایی بیش تر از این نمی دهد؛ یا دست نگم ما درمی یابیم

سجودری کرده‌ی سیصد و نهم دریده‌ی فره‌ی بردانی مردم و، فره‌ستیری صخاک بر مردم است پژیرویی جرد حداداد و کوشایی ژرف و ناورمندان‌ی مردم در انجام خویشکاری به همان اندازه فو و بارش فره‌ی بردانی در پی دارد

همراهی با ورن (= کامه پرستی / نلون گزی) ساخته و کاهلی در انجام خویشکاری، به همان اندازه حساس فره‌ی بردانی و پاژ فره و شوربختی امریمانه در پی دارد

پن رویه (= کرده‌ی ۳۰۹)، همه‌ی کوه‌هایش، دربرگیرنده‌ی یکی از شایاترین و سیادی‌ترین بحث‌های رازورانه و عرفانی دین مردمی است و، یکی دانستن خویشکاری و فره‌ی بردانی است. مرد بوسنگ دین کرده، هر مردمی راده‌ای که در انجام خویشکاری‌های حدایسب خود بکوشد، و هر اندازه او بکوشش ناورمندان‌ی و ژرفانه‌تر باشد به همان اندازه از فروبارش‌های فره‌های پردانی بهره‌می برد؛ بزرگوبه‌ی این فراروند نیز راست است

بوسنگ‌گای دین کرد، پار او مرد خویشکاری‌های مردمیک فرائی می دهد هر آفریده‌ای در هر گوشه از جهان، چه جاندار و چه بی جان، برای انجام کردی و به گردن گرفت خویشکاری‌ای در هسی افراده شده است پس، به همان اندازه او فره‌ی پردانی بهره‌مند است هر فره‌ی پردانی همان به گردن گرفت خویشکاری (= طبعه‌شناسی) است. هر چه ربه و بنگان یک آفریده در پلکان هسی مرتبه‌ی مرتبه‌ی تر باشد، بهره‌مندی او از فره‌ی پردانی معبر است و همواره با مرتبه‌ی هسی او همسو است

خو سه‌ی رازیوه بر کرده‌ی چهارصد و نهم، ریز بحث خویشکاری دو رود سپند و رینگ و دوة خابینی به خواهد دید که خویشکاری پن دو رود سپند نیز همان فره‌ی پردانی آنان است و فره‌ی پردانی آنان همان خویشکاری آفریسر آنان است

بوسنگ‌گای دین کرد سران دارند بگویند «خویشکاری (= طبعه‌شناسی) نیازمند میزانی و انرژی

بورانی از سوی وشت بی سیاه جمه‌ی روشنی‌ده بورلانو راست یعنی اورمرد جهان آفرین.

این میزان انرژی بورانی، در نیش همان فره‌ی پردانی است که به هر آفریده‌ای به اندازه تاب و توان و، به اندازه‌ی انتظار آفریننده از آفریده و به پویه انجام خویشکاری آفریشی همان آفریده، به وی عطا می شود پس، با برآمده‌های دین کرده، هر آفریده، از آدم تا حاتم، از ملائکه تا جانور، برای انجام خویشکاری آفریشی‌اش، هم بهره‌مند از ابزارهای بایسته‌ی تنی و جانی است، هم برحیوردار از انرژی حرکتی، که همه فره‌ی بردانی است

گزارش بیشنگسار، یکی از اسو برین و پنگبر برین موزدهای بوسنگ‌گای دین کرد است در کرده‌ی سیصد و نهم، بحث بر سر آن است که، هر هری جلاقی ایردانه مادی مودی هم‌بخمه است؛ همچنانی که، هر آفری اخلاقی دیوی یا نیی جادوگری در یک تیره و تار است چمورری بوسنده موی استوار کرد بظوگان بالا بر من گزاره است که

دین مردمی در کار فراوانی دهی به جهان است؛ نیی جادوگری در کار حسنی جهان می باشد بوسنده‌ی روایت، قضاوت، و طبعه‌شناسی، کوشایی، آرمان‌گرایی، شرم، سزادگی، مهرورری، دادگری، خردپژوهی، بیگ‌پوشی، فردوسی، سررگ‌هشی، رادمردی، راستی خواهی، سپاسمندبودن، خوب‌چشمی و دیگر هریهای اخلاقی و همصد و همراستای ما خرد خداداری و دین مردایی می‌شوند

خواننده‌ی پژوهنده می تواند سیاه‌ی هریهای نهادی سرشمرده در این روایت را با سیاه‌ی هریهای نهادی (= فصای) سرشمرده در هزاران‌نامه‌ی نامدار ارسطو، اخلاقی بیگوماحوس، دنباله‌گیری کند

بحث کرده‌ی سیصد و یزدنم درباره‌ی هست‌بود دو ربه در جهان است که یکی از آن‌ها مادر سامانش شادی است و یکی مادر بدی رنج

شخربار تهی از هو (= بی عیب) مادر همه‌ی سامانش‌های جهان است. اندوه‌مندان، آسیب‌دیدگی ناهت سخی بند دوم و پایانی این روایت (= کرده‌ی ۳۱۱) به آگاهی ما در ربه‌ی نظر بوسنده درباره‌ی «مادی بدی رنج» آسیب رسانده است

بحث کرده‌ی سیصد و دوازدهم درباره‌ی محسین فرستاده‌ی اورمرد جهان برین سر مردم و چگونگی جابه‌جایی وحی اورمردی در رمانه است

دو ربه‌ی سخی روایت برای چنهمین بار، مردمی‌زادگان را «اندیشه‌ی مسوی یا به هتی مادی

۳۱

۳۱۱

۳۱۲

گزارده می شناسند کیو مرث میر یکو ر حمین «اسه شنه‌های میتوی پا به هستی مادی
گذاشته است و حی اورمرد محبتش در به کیو مرث رسیده است پس از وی، به گونه‌ای یکسویه، به
میل و مثبانه؛ پس از پتان به ستمک پسر ملتی آنهم به مانحنی گری بهمن و سرورش

در وید و آید و میی و حی اورمرد، گاو «سویوگ» بازگردان و حی بوده است

بحث کرده می سیصد و میردهم درباره‌ی همسیرویی دین مردایی و جزو خدادادی است

تا حرد خدادادی «عقل بالملکه» شکوف و بالنده مگردد، دینی مردایی در نهاد مردمان

پدیرفته شود

تاریش جزو خدادادی، خود، بازسته‌ای آگاهی‌های شیداری دینی مردایی است نزد مومند،

نظر که پیشگشته، چشم و چوای همسیرویی دینی مردایی تا جزو خدادادی است

در نگاه مومندگای دین کرده به تنها مردمیان، بلکه کردارهای خدایسندانی تک‌مکی هستمندان و

شیدگان نیز موحاشته از آموزه‌های شیداری دینی مردایی است.

دین راستین، همان بی مردایی است و آموزه‌های آن، به گونه‌ای سرشتی در اندیشه همگی
مردمان هست

پسندیده و بس و چس نظرگاهی به دهنه‌ای ترکیشدلان خورده می‌گیرد که چر مدعی شده‌اند

«سرشت مردم به روی سوی دین راستین، که، روی و نگاه سوی وزن‌گرایی

(=تلوگرایی) تباهنده دارد و، گرایش به وزن (=کامه پرستی) مردمی را دگان امری

سرشتین و غریزی است».

بحث کرده می سیصد و چهاردهم درباره‌ی حاشگاه مرشبت تک و سرشت بد است، و اینکه،

کدام سرشت تک در یک‌بودن پایدار است و کدام ناپایدار، و اینکه، کدام سرشت بد در بدبودگی

پایدار است و کدام ناپایدار

اشکار است که حاشگاه سرشت تک سره‌سو پردانی است و حاشگاه سرشت بد سره‌سو

دینی بر همین پایه، بود در یک‌سرشتی آسوار است و دیوان در بدسرشتی

مردمیان اما میاب دو سوبه‌ی یک و بد پردانی و دیوی در گردش‌اند

بر و جاب مردمیان نیز از دوسوی و جوانی و دارندگی و پاکی و همه‌ی چیزهای خوب دیگر

اورمده‌اند باز بدسرشتی و بیماری و پیری و سذاری و دیگر بدی‌های اهریمن خواهانه در

رفتار آمده‌است از این رو، بر مردمیان است که تا می‌توانند از بدی، ری بکی روکنند

۳۱۳

۳۱۴

۳۱۵

دارواین برشورده‌ی بالا دربارهی چارپایان و دیگر هستمندان کالبدی نیز رواست.

بحث کرده می سیصد و پانزدهم درباره‌ی شرط بهره‌دهی سخن سخنگوی فرزانه برای مرد

سخن‌شناس سخن‌شو است

پیش‌نایست و شرط سنادی بهره‌دهی سخن سخندان فرزانه، هست و بود سخن‌شناس سخندان

سخن‌شو است چیری هم‌معنا با سخواره‌ی «مروزی» مستمع، صاحب‌سخن را بر سر دوق آورد،

پسندیده‌ی رویت، به دویش مرد سخن‌شناس سخن‌شو را تا اب عوش گودای ویژسته‌ای

ماند می‌کند که از دشت‌ها سوی به‌عسان‌ها راه است

بحث کرده می سیصد و شانزدهم درباره‌ی مرگ‌پذیری جان است در جهان آمیخته با تاراش

آلوده‌کننده‌ی اهریمن آنهم از رهگذار بازداشتی تو از خوراک و نوشاک یا مانگه‌داری از تن

نفس، اینکه، در جهان مادی پندارده سامانش جان از رهگذار سامانش بی است آنهم از

رهگذار پاستگی سرشت، که خوراک این پاستگی برآمد چیره‌شدن دیو از است

دیو آری که بکسر دست‌انزکار و پراگندگی پاستگی سرشت است دیو آری، پس از چیره‌شدن بر

سرشت، باردارنده‌ی خرداد و آمرداد، یعنی پرداد همیار خوراک و نوشاک، است.

فراچیرگی او بر سرشت، به‌وارندگی من و به‌همراه‌دارد؛ باززندگی من، مهم‌حوردن سامان جان

اندوختن راه و باساده‌ان‌شدن جان به مرگ‌پذیری تن می‌انجامد

بحث کرده می سیصد و هجدهم درباره‌ی چوایی بودویش میوندگی و نامیرایی تن مردمیان است.

بودویش میوندگی برای تن همی‌دارن برآمدگی‌گوه‌ری جداسان یعنی اهریمن است آنهم در

لایه‌ی زیرین ستاره-پایه گمان ما این است که از جهان تحت‌العمیر ارسطویی سخن می‌گوید

جهان اهریمن، برای همه‌ی آفریدگان زندگی جتوید را می‌خواهد و برای اهریمن مرگ اهریمنی را.

نکو از پیش‌نایست‌های رسیدن تناسدگان به منزلگه مقصود سرکوب مرگ اهریمنی است.

نامیرایی، دهشانه‌ای پردانی است؛ دهشانه‌ای که ویژه‌ی امشامپندان است و از پایگان سرارین

ستاره-پایه و ماه-پایه و خورشید-پایه بهره‌ی انار می‌شود

میرایی، پادشاهانه‌ی اهریمنی است از پایگان فرودین ماه-پایه و ستاره-پایه.

امشامپندان = ملانکه‌ی مهره‌ی فی‌فیما، میسوی مانده‌اند و بر ستارگان جهان

در رشته‌ی بارشیر

۳۱۸

بحث کرده می سیصد و هیزدهم همچنان درباره‌ی پیروزی سوهگنی حاشگاه مرگ است

بحث ۱ بر روی ۱ (= کرده‌ی ۳۱۸)، با جمعه‌ای نارنگی‌ها اعرار می‌شود. بدین صفت که به دو گونه می‌باشد و آن را ترجمه کرد

با این مشکل، یعنی مشکل معنای نارنگی‌ها و دوپهلوی جمله و واژه‌ها در گزارش دین کرد، بسیار روبرو می‌شویم. اینجا نیز چنین است

آنچه تا این زمان (=رمانی نگارش پیشگفتار دودست) از بنیاد صحبت این روایت دریافتیم این است

و بیرونی مرگ به اندازه‌ی سهمگین است که هر کسی را از زمان مرگ خودشن می‌آگاهاند. بدین سبب، همیشه زمانی مرگ کسی فرارند، به خویشی خویشی سویی خاستگاه مرگ می‌شناسد. به مانند صحنه‌ای که با بیرونی روبرو می‌دهد و پیدای (۹) کشته‌شد و سویی مرگش خود شتافت

بحث کرده‌ی سیصد و نود و نهم درباره‌ی اثر روزآوری و فرجام پیرومندان‌های سپیدارمیسو بر رازمیسو است

از آنجا که، روزمیسو همیشه در روزآوری‌هایش جنوه‌گری می‌کند، پس، سپیدارمیسو که ورمند برین است، این روزمیسو برسی را در آگاهی هر پیشانی‌اش نشان می‌دهد و در فرار وید افریش نشان می‌دهد که بر هر روزی فراچیرگی دارد؛ بویژه بر ناآگاهی مطلق رازمیسو

از همین روی است که رازمیسو هر نشه‌ای افریمانه‌ای که در برده‌گیهانی می‌کشد، سپیدارمیسو پیشانی از آن آگاه است و راه و چاره‌ی مقابله با آن می‌داند

بحث کرده‌ی سیصد و بیست و نهم درباره‌ی این نکته است که، پامی‌داشتن و احرام‌گذاری به یک‌بار پادشاه پیش‌تری به همراه دارد تا آنکه بداند برانیم و بیازاریم؛ و اینکه، یک‌بار را از خود رسدن و ردن مجدداً سنگین‌تری در پی دارد تا اینکه بدان بر پامی‌داریم و احرام‌گذاری

روی هم رفته، نویسنده، در این روایت (= کرده‌ی ۳۲۰)، در همین زمینه، چهار حکم اخلاقی و به‌مان می‌بهد

بحث کرده‌ی سیصد و بیست و نهم درباره‌ی کارآیی و کارشناسی دها (=افریس) و نفرین (=به‌افریس) است

چه آفرین و چه نفرین، به سبب باهم‌آیی سه شرط اثر می‌کند

یک، گفتار دورمدانه‌ی گوینده‌ی آفرین یا نفرین؛

دو، شایسته بودن کسی که قرار است آفرین یا نفرین بر وی رسد؛

سه، زمانی بهنگام و وابسته‌ی برخواندن آفرین یا نفرین (=به‌افریس)

در بحث دوم روایت، نویسنده هر سه شرط پیش گفته را فرح‌تومی نویسد

بحث کرده‌ی سیصد و بیست و دوم بحثی کهن باورشان‌ها (=میسوژنیک) درباره‌ی اندیشه‌ی دسته‌های پادشاهی است؛ نویسنده باید می‌شود سه گونه پادشاهی، سزانه یا سزاده و کوس‌ها به برویسد.

یکی، شاهزاده‌ی به پادشاهی رسیده از بخمه‌ی شاهان است؛ مانند پادشاهی فرمودن در تخمه‌ی اشومان.

دو دیگر، شاهزاده‌ای است از بخمه‌ی شاهان که به پادشاهی رسیده است؛ مانند ورمایون و کویون از تخمه‌ی اشومان.

پس از این، خواننده چشم آن دارد که با نمونه‌ی سوم روبرو شود؛ ولی چنین نیست و ناوت سخی پهلوی در بند سوم سرهم‌آسب‌دیده و درست‌رفته‌است. اما به گمان ما بحث می‌توانست درباره‌ی شخصی به پادشاهی رسیده‌ای باشد که از تخمه‌ی شاهان بوده و خاصیت ناج و تخت است، مانند به پادشاهی رسیدن عاصیان‌های صحا که در سویی مادو تیار از افریم دارد

بر همین پایه، در آوانویسی و گزارش این روایت، کوشیده‌ایم کن‌نوشت پهلوی را به شیوه‌ای گمان‌ورانه بازسازی و بازآرایی کنیم

بحث کرده‌ی سیصد و بیست و سوم درباره‌ی شادی و رنج استوار و نگذرنده، و شادی و رنج بااستوار و گذرنده است

بحث کرده‌ی سیصد و بیست و چهارم درباره‌ی سپردن شهریار به شهریار یک‌بار بد، و باز نمودن فرجام هر یک از آن شهریار‌های یک‌بار بد است.

سرهم‌آیی شهریاری یک‌بار بد است؛ سرهم‌آیی شهریاری بد صحا است

بحث کرده‌ی سیصد و بیست و پنجم درباره‌ی هست و نبود شاه‌هایی در دین مردی است، که نشان می‌دهد این دین بازگویی گفتارهای اورمرد است.

سخن‌دین و بی‌دین روایت، روی هم رفته گریه‌ی معنای شناخته‌ی همه‌ی کیش‌های الهی می‌گردد
هلا زطپ و لا یاسی الا فی کتاب مبین (انعام، ۵۹)

بحث کرده‌ی سیصد و بیست و ششم درباره‌ی دگرشوندگی ندیوها و زپش‌های رمانه به پیروی از دگرشوندگی شهریار است؛ که خود دگرشوندگی شهریار بر روی می‌نویس است که آن روز

مسوی در رمبه به شیر در داده شده است

سرو به بحث می رسد روشن است که به شهودی حاصل شده دین کرد، نویسنده دو آغاز، نظر خود
 یک از عده (ه کیوم) پی می گیرد از عده ای از آن گونه که مو حده خود را پسندیده
 است و کرد درستی را می پسندد و بر آن ماسد امور گدای هم می کشند و آب می دهند، تر دین ماور است که
 حق و ادع سبح را می گوید

از عده ای نویسنده چنین است

همه ی دسته های آفریدگان، تانندگان، دو فرساحه بر سر سامان، کتلیه مردم را دگان
 به اسکاری می دهند مردمی ادگان در فرساحه ترین مهاب رمیسی خود، از پیش برین رور وری
 مسوی در مهاب شهر یار بهره در اند شهر یار، پیکر با بری فرساحه تر بر رور مسوی در جهاب مادی
 است. از این روی، با دگر شد شهر یار، چه به مکی و چه به بدی، رایش های زمانه بر دگر می شوند
 این معناه، دلاهی پانانی نویسنده ی این روایت (= کرده ی ۳۲۶) است.

شهر یار گزاینده به شادخواری و شادری و شادکامی و خردگرای و بندگی و ددآبسی و
 دادمشی و رامش، همگی تانندگان و همواره خود سوی همین فرورده ها می برد تا بدانجا که هستان
 شیر یار بر باد و آب و مهاب آسمانی نیز کار نبندی دارد.

یکی از نکته های پژوهشی در این روایت، پافشاری دیگران به نویسنده در شناساندن
 اشروپو مورعیک مردمی را دگان است «مردمیان» دیسه ی گیتیایی خود اورمزد است»

بحث کرده ی سیصد و بیست و هفتم دو مادی بُن انگیز (ع) رفتار پکتا گزاینده و دلاهیانه ی
 مردم را یک سر و، جداگر بر نام سویی دیگر و، بن انگیز همگرایی دلاهیانه ی دیوان و جداگرایی
 دیوان را یکدیگر است

بُن انگیز رفتار مکت گزاینه ی مردم و هر آن آفریده ی یک اورمزدی، مهرورری سرشتی آنان است.
 بُن نگیز رفتار یک گزاینه و همگرایی دیوان، هم آریی آنان است در گرد و ساسی بر مردم.
 آشک است که کیش مهرورری سرشتی مردم به رفتار پکتا گزاینه ی دیوان یاری می رساند و،
 تراسی مهرورری سرشتی مردم با یکدیگر، به جدایی گرفتگی دیوان می انجامد.

بحث کرده ی سیصد و بیست و هفتم در عده ای هر آن امش همراه در شهر یار است

چگونه رامش شهر یاران و در خود است؟

رامش اسرار

۳۲۷

۳۲۸

در کتاب دین، ناموازی «کاووس» به معنی «نگی» و «سنگان» است معنی شاهشاهی استوار

رامش استوار چگونه شهر یاران و دست می دهد؟

از رنگدار و هم چید و زندگی بهی بیم برای ریزد سانش به حویه برداری و زندگی بهی او سم
 هرجامین و آرمانی

بحث کرده ی سیصد و بیست و نهم درباره ی برتری بیرونی بر روی اهریمنی از آغاز تا
 برتری جهاب باز پسین است.

در سنجش با دیگر روایات کتاب سوم، در روایت (کرده ی ۳۲۹) مکی از گزاینه های
 در مردمی دین کرد است و بی نام مکی به بدیگی های مهاب سخن، به حویسی، به دیوانش
 و از عده ای خواش پذیر و سر دشتی های ششکی (= یکبکی) و دگشودنی دیگر
 از عده ای است و است چنین است.

برتری بیرونی بر روی اهریمنی پی آمد و رور وری ای دلاهی و پیشین ساد است معنی
 بیرونی پیشین ساد و پادار و کاسی ناپدیر تا رسد به دگر ماری جهاب به بُن میوی اش
 دروغ، به دروغ، می گوشت و در خود را بر بر آن انداره ای که هست به مایاند. ولی همیشه بیرونی
 وی کم تر از آنی است که می مایاند

بیرونی روشنی بخش و پادار پدید و میوی خورشید معنوی او رور مسوی مسودگان آسمانی
 است. خواننده ی پژوهنده به یاد دارد که در دیگر روایت های دین کرد، خورشید یکی از ستودگان و
 فرهمندان است در این روایت (= کرده ی ۳۲۹) بر چنین است کم شد بر روش بی خورشید،
 کم شدنی ای سرشتی بسبب نکه گاهی اهر حن و کمب «کوچین» خورشید را می پوشد
 یک ساخت و بی رنگ و مادی پیشگفته، گو بهر مادی است که در فارسی امروز، آواگفت
 در هر مادی بیان می شود

رور اهرمن برادر اورمزد همانند است با ناب سار و تریکی در بر به شادی

از کتاب دین بیست که دیری و درنگ اهریمن در جهاب مادی شش هزار سال است

پس از این، نویسنده می گوشت سرشته های هر شش هزاره و بر نویسنده و بی به شاد پهلوی
 سحت آسبیده است تا بدانجا که حشی از گوارش هر روز ده م و هم می گوارش وی درباره ی
 هر روز سوم ردمت رفته است

هر روزی ششم، هر روزی هوشیدر ماه است که همراه است با سرکوب دروغ و رسنگاری آفریدگان

۳۲۹

و فرساختن پایانی جهان و در آخری قی پسی و دیگرها

بحث کرده‌ی سیصد و سی و نه در باره‌ی نوع هسی گوهر و شنایی و گوهر تاریکی است

چکیده‌ی نظر نویسنده در این روایت این است

هسی روایی، گسایده‌ی چشم سب هسی تاریکو سنده‌ی چشم هسی روایی به

حوشن حویش دسی است؛ هسی تاریکی به حویشن حویش به برای ددن است

بحث کرده‌ی سیصد و سی و یکم در باره‌ی شانگاپ ارتشتاری (=دستگاه جنگ) است، و

شانگاپ سیاست‌داری، که دشمن ستیرده‌ی ارتشتاری است؛ و بر، شانگاپ دین‌مالاری است، و

شانگاپ آشموخی، که دشمن ستیرده‌ی دین‌مالای است

شانگاپ ارتشتاری، مکاروری است؛ آب سیاست‌داری (=حدایی گرفنی ارتشتاری و شهریاری از

دین چیرگی به گاهی حش‌گیرانه است

شانگاپ دین‌مالاری، کردوکار آشکار و هم‌مانه است؛ آب شمرعی پنهانکاری اکومانه است

بحث کرده‌ی سیصد و سی و دوم کوشش برای پاسخ دادن به این پرسش است که چرا در هر گونه

زانی‌فرمایی (=تدبیر) از سوی جهان‌آفرین، به گونه‌ی باهمان، راستی و دادگستری یکی است؛ و چرا

در هر گونه رای‌فرمایی مردمان، راستی و دادگستری یکی نیست

بحث همچنان با یکی از آرزو عاره‌های دین‌مردانی، که به گمان نویسنده بی‌بیار از راستی‌ی‌و‌هی

(=انسان) است، آغاز می‌شود.

اورد مر، بهر یکی یکپارچه‌ش، راست سرتاسر دادگستر و، دادگستر سرتاسر راست است

ولی مردمی‌دادگان، از آنج که دارنده‌ی پیش‌فرایگانه و هژمونی (=مطلق) اورد مرد نیستند،

می‌توانند راست‌کردار، اما به اورد دادگستر و، دادگستر اما به یکپارچه راست‌کردار باشند

داشتن هژمونی اورد مرد، بی‌بیار از سیر و سوک، حاقی واقع و سامان می‌یوی هر چیری را حاضر

و ناظر است. مردمی‌دادگان سازنده‌ی آموختن و ارمود و، نانوان از گزینش مطلق، چنین نیستند

بحث کرده‌ی سیصد و سی و سوم درباره‌ی خاستگاه، و شیوه‌ی پدید آمدنی و بدنی است

بدنی، پرتوی از خیمه‌وحوی اورد مرد است؛ خاستگاهش مشرق «آهونوره» است.

بدنی دو سبب به خاستگاهش همانند است به سبب ته و ریشه‌ی ناپیدی گیاهان.

بدنی، دود و ذمی برآمده از تاریکی دروچی است؛ خاستگاهش آشموخی فریکارانه است.

سبب بدنی به خاستگاهش به مار و رهر مار مانده است.

بحث کرده‌ی سیصد و سی و چهارم درباره‌ی عامل نگه‌دارنده‌ی مزه‌ی بردانی و، عامل

دوراندنی آن است

نگه‌داری مشق و گویش و کش و دست و دهان از هر گمناری، عامل نگه‌دارنده‌ی مزه‌ی بردانی

است. هرزه‌درازی و هرزه‌سی و هرزه‌گی اهریمنانه میر دوراندندی مزه‌ی بردانی است

بحث کرده‌ی سیصد و سی و پنجم درباره‌ی سه دور برترین در جهانب‌مادی است

سه دور برترین، یکی بانث استوار بو دمسور «هوآوانه‌ی دبر» می‌است

دو دیگر کشور «درو» به‌ی چرخ شه‌یاری است

سنگر رور، سوی چنه در چیره سب، که دسانده‌ی جهان، به میرنگه معصوم است

اهرمی، با نازش آلوده‌کننده‌اش، در کار حش به دور پیشگفته است؛ و میر در کار نازش از

سه دور و، دساندراک به‌ی اهریمنانه از گن‌ماده‌ی چهارگانه‌ی جهان است. این نیش

ادامه‌دارد تا اینکه پس از شکست قوای دروچ، سه دور پیشگفته، دیگر باره به‌رسانی و سنگی، به

بواز اورد مردی خود رسد

بحث کرده‌ی سیصد و سی و ششم درباره‌ی گزینی شخصیت و چشم همین کتاب سوم دین کرد

است. سخن همچنان بر سر سرآمدان هرهای مهدی فریاز (=Ascendant و صریار

(=Descendant)، و سرکرگاپ هوگاپ مهدی به بار و درو بار است

هرهای مهدی (=مصلح) و «هوگاپ مهدی» (=ردی) بر شمرده در بین روایت، واژه‌ها و واژه، به

سیاهی ارسطو در فرات‌نامه‌ی ژرف‌اندیش زیر نام «اخلاقی» بکوه حوسه برتری دارد

مبای ساهی فصلی و دتل که اوردن پژوهشی بسیار درده نویسنده‌ی روایت دو دانش‌آزهی

به‌ی و فرات‌آهنگی و «بار-آهنگی» را برای بیان دادن دو گونه دمانه به‌کار می‌برد

در بیجا سیر، نویسنده‌ی این روایت (=کرده‌ی ۳۳۶)، از ده مزه‌ی «مرد-آهنگی /

fraz-ahang و «بار-آهنگی / abāz-āhang برای نمایاندن معنای پذیرای نظر خود

بهره‌می‌برد

هرگاه ایش و دین و شهریاری ایزد بخت بلند دارد و بر دیوان فرمانفرمایی می‌کند و اقبال

آن همراه است و همه چیرشاد رو به فرا است، آرش و دین و شهریاری می‌باید مردم و کشور را

هرهای مهدی (=مصلح) متناسب با نهادمان و وضعیت دوبه‌فراز سرپرسی کند. نویسنده‌ی

روایت، سیاهی مصدنی و برمی‌شمرد که به کتاب دمان و وضعیت دوبه‌فراز و روبه‌سنگی می‌بد

یو پښتانه، اېن و صعب و د د سړ و او د ی و تر و آهنگ / *drāz āhang*، تر می گو ید

هرگاه دین و دستگاه دین‌سالاری (دین‌سالاری)، ارتش و شهریاران مدافع ایران و دین ایرانی محروم است، به نخب از بران و شهریاران ایرانی روی برگاشته است و اقبال به آنان پشش‌کرده و سهاژمان و وصعت شب، سهاژمانی رویه‌هره داسب، دین‌سالار، در چنین سهاژمانی، می‌باید خیم و خویی هر تانه پشه کند؛ ام خیم و خویی آنچنان، که در چشم دشمنی پیورده خوارمشی نمایانده شود پیشوای دین، در این تپش، در همه‌ی سدرها و کردارهای خود می‌باید فروتنی را به بگرد نویسنده‌ی «ب. ب. ب. وصعت و با سژوازی و بازه‌سگیگ / baz-abangig» و امیر گوید

پس در نهادمان و وضعیت، درباری هر مانفرمایی هوگاپ اخلاقی (=ردائل) میر داشت است
 هوگاپ اخلاقی (=ردائل) میر برای ماندگاری و پایدانی و بقا، خود دیده شده است که از دو
 دسته هوگاپ اخلاقی ویژه دو گونه رمانه =فرانز و پروبار بهره می‌گیرد.
 روی هم رفته، پس رؤس (=کرده‌ی ۱۳۳۶)، شیوه‌های کوشایی مضائل و ردائل را به دست
 دین سالاران (=اشرافان) در دو گونه رمانه‌ی رونه‌فراز و رونه‌فرود نشان می‌دهد.
 بحث کرده‌ی سیصد و سی و هفتم بر توکیونده‌ی هفت چمنار درباره‌ی دین مرنایی است که در
 حمله دات دین مرنایی به خشایندگی فرانژوانه‌اش، ملاط سارده‌ی دین مزدایی، خویشکاری
 بر چندی دین مرنایی، حاصلی همدی دلش دین مرنایی، کاژمایه‌ی دین مرنایی به انگیره‌ی
 و در **نقد** ارزش اهریمن و در مان آخر دکان از همدی گه‌باری‌ها و، گستره‌ی زمانی و مکانی سود دین
 مرنایی تا زمان عرب ختیش پایانی جهان.

بحث کرده‌ی سیصد و سی و هشتم درباره‌ی دو دسته دین است. یکی دین بیادشده بر آموزه‌های کهن؛ آموزگاران و، دیگری دین بیادشده بر پاژ آموزه‌های آشموعی است. بن‌باور ددین بیادشده بر آموزه‌های کهن؛ آموزگاران، باور ژرفانه به اورمرد جهان‌آفرین است. بن‌باور ددین بیادشده بر آموزه‌های آشموعی، ناباوری به اورمرد و به دین اورمردی است. نویسنده‌ی این رویت (= کرده‌ی ۳۳۸)، گریزنده‌وار، برجسته‌ی پی‌آمده‌ی دین اورمردی و دین آشموعی بن‌باور به اورمرد بر می‌شمرد.

بحث کرده‌ی سبب و می و ثبوت درباره‌ی توانایی هر کس در درمایی یافتن از تبخیری و توانایی هر کس در از آن خویش کردن پادشاهی است.

بی‌گناهی و کفره کاری تنها راه رهایی از قفسه‌خویی و آوارگی‌خویش‌کردن پادشاهی است
موسسه در این روایت (= کرده‌ی ۳۳۹)، سزاوارتهای کفره‌کاری و بی‌گناهی را به شیوه‌ای کوتاه‌نانه
تقریبی می‌کند
بحث کرده‌ی سیصد و پنجاهم دفاع از برتر من چارده یعنی سرشته واه‌رخس و گشت‌گشتاد
در متن است

هم در گز رش پهنری یس و هم در برحقى روانهاى دین کرد تا دو دیس واژه‌ی «انر-چار» و «درلز چار» رویه‌رو می‌شویم. معنائی بسیار نزدیک به «مسبب‌الاسباب» و «قاصی‌الحاجات»

در این روش (= کدهی ۳۴۰) همچنان بدین واژه‌ی پهنوی «اتر چهار» رویه رویم
نویسند: «گشادگشاد راه رفتن» و «بره راه رفتن» و «گشیس» و «اتر چهار» می‌شناساند.
نکته‌ی پژوهشی در این روش سخن گوشتی نویسنده به دفتر نامزدی و بی‌اس برحنی مردم
است که مرتب برهه می‌دود و کسی نمی‌تواند آشکار است که به آیینی جادوگری نظردارد
بحث کرده‌ی سید و جهان و بگم دوباره‌ی راه و روشن بدی و بدی است

شخص به‌دین، در انجام خویشتنکاری مبتنی خود، در مسیر، تا بالاترین مرتبه توان کوشیده است و از رفاهی جان در همواسنایی یا شهرناری دینی پناه خود است
به‌دینی از مردم می‌خواهد حاشیه و رادمانه به آن دینی جهان پیر دارند
به‌دینی بازگونه‌ی خواست و کام به‌دینی رفتار می‌کند

بحیث کرده‌ی سیصد و چهل و دوم دریاچه‌ی آن کارهایی است که برای رونق دین یا سیصد است.
با کارها چهار اند و ورنه آن کردی خرد جدا دادی، رویکرد به آگاهی دینی، نمایان بودن به دیناری،
و، پذیرش ژرفانه و جانانه‌ی دین

همچانی که هر گله‌ای یار به چوپان دارد، گله‌ی عوام نیز نیازمند پیشوای دینی است. آگاهی دینی با عرب‌های خلدادی گله‌ی چارپایان همانند است. نمایان بودن به دستگیری، با حمله حیرت‌گنده همانند است.

به یروش حاضری دین هم به چراگاه فرس گله است
 نو سدهای رو ایستاد پس ازین همانند ساری بجای و بی خلدشده می کوشد تا مصیبت هایی را
 بشاید که در خود در یک از این چهار عامل پیگیری ممکن است دامنگیر گله ای عوام شود.
 بحث کرده ای سیمصد و چهل و سوم در باره ی سرآمد برین و بدترین مردمان است

سرآمد موبی همدی آفریدگان و مردمان، شهرتار بیک کشوریان است و دین مسور دانی مرزانه
 و بر موبی همدی تنابندگان، شهریار موبی هواخواه چندین دین از سست و، آشموغ رمانه است
 «جم» و «ورشب» سرآمد بهترینان اند «صفحه که» : «سور لردروش کزپ» بی کشنده
 آشور تشت بدترینان آند

در آینده «سوشانس» بدترین است و «گچروس» بدترین خواهد بود

بحث کرده میصد و چهل و چهارم دربارهی آن کار یگانه ای است که می باید در انجام آن اراده ای
 استوار داشت و، دربارهی آن کاری است که می باید اراده از آن برگرداند

استواری در گره کاری و دوری از گناه بزرگترین کارها و ثوابهاست

بحث کرده میصد و چهل و پنجم دربارهی شش حساب سهمگی است که سه تایی آن در
 هر روزی ورشپ از سوی هواخواهان جدایی دین از سیاست بر سر دین مردی فرو باریده و سه تایی
 از آن سوی آشموغان بر سر دین مردی آمده است

تا شش از حساب خوبانی، تاروش الکساندر، تارش دیوان ژولیده سوی از تحمعی هشتم،
 مرونارش حسندهی آن آشموغ از موبی سیامک (= صجاک)، مردک فرستی، و، قباد آشموغ، شش
 فروبارش اهریستی حستاب دین مردی آند

بحث کرده میصد و چهل و ششم در دهری همراستایی جرد خدادادی و دین بهی است
 : درستی این نکته، یعنی همراستایی دین موبی و جرد خدادادی (= عمل بالمکه)، هم دانایی
 پیش و هم دانایی سپین انگشپ سخن نهاده اند

بحث کرده میصد و چهل و هفتم دربارهی بدترین و بدترین رمانه است

بدترین رمانه ها، همراه است، بهریری باورمند به دین

بدترین رمانه ها همراه است با دشمن شاهي سیاست پیشه ی آشموغ

نویسندهی روایت، به گونه ای، بره بره پی آمد در دو گونه رمانه بر موبی شمرد

بحث کرده میصد و چهل و هشتم دربارهی سرخوش آن مرد بنگ کشی است که از بیم جان در
 میان گروهی در بدینان گرفتار آمد و و دار به سس پنهان نشو بی با آنان می شود

اندوه منانه، نافه سخن هر ده سبک است و بت آسیب دیده است برابر گمان و
 نارضاخت مد بحث پایانی عدوت محبت، و، بحث نخست عبارت دوم از دست رفته است

هم در آن نویسی و هم در ترجمه بخش به گمانی ما از دست رفته و با نقطه چین آنهم درون پراثر

گوشه در ستاره در نشان داده ایم. در سبب نخست، نویسنده می گوشت پی آمدهای بد رناشویی با رنای
 غیر خودی را نشان دهد. در بحث دوم، نویسنده پی آمدهای بیک پیوید رناشویی با رنای خودی را
 نشان می دهد

در پایان روایت، نویسنده چند نتیجه ی سود بخش را گوشه می کند: از جمله اینکه «تنها از
 راه پیوند رناشویی با رنای خودی است که سپاه یزدانی پر جمعیت می شود».

بحث کرده میصد و چهل و نهم دربارهی پیش بایست های دولت پاینده و دولت
 مستعمل است.

روشن است که پیش بایست برین و میادین دیرپایی و پایستگی دمنگاه شهر باری، نهاده شده بر
 پایندانی دمنگاه شهر باری از دین مردایی است. و، نپذیرداری رنای شهر باری، از رهگذر آشموغی
 جرد مدبر

سند هارین روایت بر گزارهای چم و زانه (= مستدل) استوار است

تن، از آفریش، به گونه ای بر ششورانه (= غیری) خواهری آندانی و راسگی و سرورنگی و
 شکر و حسابگری و رامش است. اگر دمنگاه شهر باری نیز به سرشت حدایی پیوید، سی
 بیک بی های بیشگفته بر شهر باری را در بر خواهد گرفت. در بحث دوم روایت نویسنده نشان می دهد
 که گر پادشاهی آشموغی دمنگاه شهر باری را به بند کشد، چه اهت هایی بهره ی مردم و دین و جهان
 خواهد شد

نکته ی پژوهشی در این روایت (= کرده ی ۳۴۹)، خوار داشت پادشاهی آشموغی است به
 چم و بهانه ی خوار داشت تن و رنگی رمی و شاد خواری و خیابگری و مانند این ها.

دین مردایی، خواهران حیدگری، سرورنگی، رامش، خواسته، افریدگی در رب و فرود و همدی
 دیگر خواهرهای اهور پسند است

بحث کرده میصد و پنجاهم دربارهی بهره مندی مردم از ریشه ی استوار شهر باری پاینده و،
 دها بر از دودخ و آمدن به جایگاه هشتگان است.

هشتگان، جایگاه همواره آرم پیش از برپایی روز ناریس است.

اندوه منانه، بحث نخست این روایت (= کرده ی ۳۵۰) از دست رفته است. تنها محشی از دست
 پایانی : برجای مانده است. بحث پایانی، دربارهی برروری و هشتگان به بهشت در همراهی با

سودگان پاک مبتوی سخن می گوید

ترجمه‌ی ما از این روایت گمانورزانه است و بی‌می‌نماید که درباره‌ی دستگیری و محاکمات مردمی و مردمی‌زادگان، از جایگاه گناهکاران، یعنی دوزخ، سخن می‌گوید. اگر ساحتی تعیین و طهری روایت را در نظر بگیریم، می‌نماید که گروه‌مان (=جایگاه سرود و بیایش) بر جای همه است؛ هر چند همگی افریدگان در پایان جهان به دستگیری می‌رسند و بی‌سرای سرود و بیایش (=گروه‌مان) بها جایگاه نژادگان و سروران و شهریاران و آرمایان بیک‌نعمه و کهن‌آموزگان و فرهیختگان مردانی است.

۳۵۱

بحث کرده‌ی سیصد و پنجاه و یکم درباره‌ی این نکته است که، مردم می‌توانند آموزش‌های بردانی و از رهگذر بخشایش‌های شهریاران از آن خود کنند؛ و آن رو که، میکوشند در کشوریان، نمایندگی و میبای خود او را در جهان آفرین است. پس، وعادری مردم در برابر شهریاران، آنان را بحسب، شایسته‌ی بخشایش شهریار می‌کند؛ پس آنگاه لای بخشایش‌های او را مرد

۳۵۲

بحث کرده‌ی سیصد و پنجاه و دوم درباره‌ی شیوه‌ی درست برخورد مرد دانا با آنهم رسیدن یا رسیدن الطاف بردانی، و شیوه‌ی نادرست مرد ناآگاه، زمان رسیدن یا رسیدن طاف بردانی است. دانا، هر اندازه لطیفی که او سوی برادران رسدش، آن را برای خود به سرلای سود در نظر می‌گیرد و اگر ترسد، آن رسیدن را خیر می‌انگارد. مرد ناآگاه به حکمت بردان، بازگوئی مرد دانا را ندیده

۳۵۳

بحث کرده‌ی سیصد و پنجاه و سوم در بره‌ی نیکوگر گرایش به میانه‌روی و نیکوگر من به افراط و تفریط است.

میل به میانه‌روی بر مبنای جانب است به آنی که سوازی کار و پیشه و خویشش خویش دستم است. میل به افراط و تفریط هر مردی افراطی نیاز جان است سوی آن چیزی که برای خویشش خوش ناست و دستم است.

۳۵۴

بحث کرده‌ی سیصد و پنجاه و چهارم درباره‌ی سه اندرز جمشید جم پشیمان از پیمان‌شکنی است.

به بد رستم این است رستم بدکار است؛ آن را از هر بدوس جهان منوی نخواهدا. ران را به راست گفتاری نخواهد کید.

همیشه پیمان خود را با متودگان و به بردان استوار دارد.

نکته‌ی پژوهیدنی در این روایت ابلیس سخن جم است به گونه‌ای که از آن بری پشیمانی از گناه

برمی‌خیزد

و بد بحث در بستر سخن پهلوی به گونه‌ای است که می‌نماید جمشید جم، آرموده‌ها و تحارب بد خرد — در موضوع دوری گرفتن یکچند از جهان آفرین و روی کردنش به دیوان — را با مردم درمیان می‌نهد؛ و آن را می‌آگاهاند که بدآرموده‌های او را تکرار نکنند و از راه غلط او دیگر باره بروند، با همایی بر سرشان درود که بر سر وی (=جم) رفت.

۳۵۵

بحث کرده‌ی سیصد و پنجاه و پنجم درباره‌ی نگهدارنده و دوراندازی فرزندی بردانی است. در این روایت (=کرده‌ی ۳۵۵) سیر برای چندمین بار با بحث رازپژوهانه‌ی (=عرفانه‌ی) یکی دانستن خوشکاری و فره‌ی بردانی و روبرو می‌شویم.

احجام خوشکاری‌های آفرینی و او را مرد پسند، فره‌ی بردانی را پاسیان و پنداران است. گردان شدن به سپاس و ده‌ری گشتن از خوشکاری (=وظیفه‌شناسی) دوراندازی فره‌ی بردانی است.

۳۵۶

بحث کرده‌ی سیصد و پنجاه و ششم درباره‌ی ذات و ملاط فره‌ی بردانی و، راه به شکری رسیدن فره‌ی بردانی در حساب افریدگان است.

نکته‌های پژوهیدنی در بر روایت (=کرده‌ی ۳۵۶)، با همه‌ی کوتاه‌سختی‌اش، بسیار است. ما بر این ره پست، جهان آفرین آفرینش را برای احجام کاری آفریده است. و، برای هر آفریده‌ای، کار و نژادی را بر نظر گرفته است. نژاده‌ی هر کاری همان نژاده‌ی فره‌ی بردانی، یا به گمان ما همان انوژی نورانی حرکتی به ودیعه‌ی نهاده‌شده در اندرونی آفریده است؛ که همان کارمایه‌ی خوشکاری آفرینی آن آفریده می‌باشد.

هر چه از طبقه‌ی فرد بالا تر رویم و به طبقه‌ی خانه و ده و شهر و کشور و همت کشور رویم، انداره‌ی ملاط فره‌ی بردانی بیش تر می‌شود. شیم‌ی پیدایی فره‌ی بردانی بر برابر است با اندازه‌ی دوراندازی دشمن آفرینش. از فرد گرفته تا برسد به همت کشور خوبتر است.

۳۵۷

بحث کرده‌ی سیصد و پنجاه و هفتم درباره‌ی امکان توانمندی و پادشاهی مردم در همین جهان پیاده‌شده است. بیرونی آورده و خواست، بیرونی اهریمنی نیست؛ بلکه بردخواهانه و ایردآفریده است. بازگوئی آن، پادشاهی آرا، بیرونی اهریمنی خواهانه است. بیرونی «خواست» در رودرویی با اهریمنی از بیرونی خرد بهر دور و بهر مد است. اگر «خواست» از «جود» پیشی گیرد، دیو آری می‌گردد؛ و هر است که بیرونی خواست یا در ترار به بیرونی جود یا پایین تر از آن نهاده شود. این معنای آموزه‌ی پایه‌ای مویسنده‌ی روایت است.

بحث کرده‌ی سیصد و پنجاه و هشتم درباره‌ی دو کار طُرفه است که یکی را مردمی‌زدگان خود می‌بایند برای خویش خوریش انجام دهند و آن‌ها کار دیگر را برای پیران و بزرگان.

در معابد همدی آن چیرگی است که از سوادیه‌ی رویت در خط در باده میم؛ و سی، در کتور داجت
نوشتر روشنگرانه‌ی پس از آن است اسب اسب بدنگی نوبت سحر و بود باش چند واژه‌ی
خوانده شده یا شکیدید + ا همه بدتره بار یکی مصایر و واژدهانی نامعوموب نوشتر پتلوی،
گزارش سرو سمب بن رودج = کرده‌ی (۳۵) و دشواری و بزرگای رویه ور کرده اسم

بحث کرده‌ی سبب و پناه و نهم همچنان دنبال‌گیری بحث‌های به‌گمان ما اثرائتی و ارزشمندشناخته‌ی دین‌کرده است. در این روایت، برای چهره‌ی بار بر یگانگی فزونی و خودشناسی هر بشری انگشت می‌نهد و به‌عنوان سبب

جهان درین، آفریش ر بوی کاری هدومند آفریده‌است. از سیاه، آفریش، سزار انجام آن کنایه
 هدومند امیب. انجام در سب جو بشکاری با راه اندازی دوست کاپ آفریش همراه است (راه اندازی ای که
 از باد همراه است با رسیدن به آرمان و پایگاه آفریش در این روایت (= کرده ی ۳۵۹) نویسنده
 می‌کوشد برومار قنخ جو بشکاری شناسی مردمی زادگان را بر شمرد

بحث کرده‌ای سیمصد و شصتم درم‌های پشتیبانی و پاسمانی و دیده‌ای از فواید بودایی است
دلا‌هنگی نویسنده وی هم‌رحمه این است: «چشم و چراغی پشتیبانی و پاسمانی آفریدگان از فواید
پردازی، گونه‌ای سپاسگویی و سپاسداشت از سکو‌دهش‌های (=بتم) خداوند افریده‌ای
فره است»

در سبب پایانی، نویسنده، پس آمیزد فروغی و سپاسگویی های مردم را پیش پیمانی می کند بحث کرده ی سیصد و شصت و یکم، درباره ی کاست و افزودن روح مردم در مسجش با اندازهای ملاط فری پردانی هر کس است

بحث من روائع (مکرده‌ی ۳۶۱)، روی هم رفته این است.

هر فریده‌ای و هر مردمی زاده‌ای دارای اندازهای محیی از فره‌ی پردانی است. ملاحظ و کارمیدیهی
فرمان بودانی هر کسی و هر آفریده برابر با اندازه‌ی تعبیرشده‌ی و ظمعی آفریشی هر آفریده است که
بر روی آفریدگار بهره‌ی آن آفریده شده است.

اندازه‌ی لرح مردم پارسیا از اندازه‌ی لرح گناه و آب و جانور تا هم‌اندازه‌ی با ابرو تیر و شهرپور می‌تواند دگرسان باشد. هر اندازه که شخص روستوی و طیمه‌شناسی کند از اندازه‌ی لرح ری و بدن

حد کاسنه می گردد که به تنها در انداره ی ارجح و گناه پایین تر بهاده می شود بلکه مستوجب کیفر «هرگز، رزاق» خواهد شد.

بحث کرده‌ی سیمین و شخصیت و دوم، بحثی روزافزانه در باب ریشه‌ها و مراتب هستی با بهره‌گیری از سرآژه‌ها و فرزانوژه‌های ارسطویی است؛ هر چند نویسنده می‌کوشد تعبیرهای جهان‌شناسانه‌اش با چرخش دین مردایی در هاسترگاوی می‌آید به‌ده‌شود.

نویسنده در سزایمهی رباب پایند است که به جست‌رمایه‌های «چتودی هسی»، «هسیگی و هسی پد» و «هماس» چیرایی هر روبرو به هسی آوردنشده‌گان و «چیرایی هماسا شدی به هستی آوردنشده‌گان» پیور.

دروک و دریافت این رویت برای می نگار شکر سال ها به رازا کشید اکنون احتمال می دهم به جان می پهی سحر می پیونده بود یک شده ام.

با آنکه برجسته‌ی بی‌نوازه‌های یس رویت (=گروه‌ی ۴۶۲) و نظام اندیشگانی ارسطویی و امگفته‌شده‌اند، ولی از همان آغاز با «رواذهای» (تکسپو می) مودایی روبه‌رو می‌شویم.

«بیهی آعارین هسسدگی، پلهای از هستی پدیری استوار بر همراستی نبروهای
جان است»

میرسنده، پله پله، در چم پوداری (=دبیل آوری) خود پیش می رود
همراستایی بیروها - که از دهگدا بر کرده ی صد و سی و هشتم می دانیم سخن بر سر همراستایی
بیروهای میثوی و گیتی است - به یکی شدگی ماده و صورت می انجامد. یکی شدگی ای که برای
هستیایی اجسام و پیکره مدال این جهانی نایسته است [خواننده ی عزیزان پژوه بوجه کنید که با دو
مفهوم ماده و صورت در معنای ارسطوورانه ی آن روبه رو است].

هستید با اجسام؟ «نهان» پیش بایست کار آفرینشگرانه است. کار آفرینشگرانه‌ای که برای سرکوب
نارزش اجرام و مسخیر است

میرکیم که تبارش اهریمن - رستمی چپ بود بی جنبه‌ای فرساخته - رهایی آئینده است
نویسنده‌ی او ما در بحث گردانورانه‌ی «حلقه‌ی عدم» ب. ا. ا. «مستطیع خلق از عدم» به «ماتئو اسی» نویسنده‌ی
آفرینش از هیچ / امتناع خلق از عدم» رأی می‌دهد و «پذیرفتن خلق از عدم» را آموختن مردابی
بر می‌شناساند؛ و ناورداش به «خلق از عدم» را از آب دسته‌هایی از کیشداران می‌داند
نویسنده معتقد است کیشداران از این گونه عقائدات پوچ بسیار دارند

حراسدهی پژوهنده به یاد دارد که نویسندگان دین کرد، بسیاری بحث‌های فرزانه‌دانه (= فلسفی) و جردگانه و به دامن دین گره می‌دهند

اما راستش این است که اگر هم‌صدا با نویسندگان دین کرد جهت مادی را دنبال‌گیری و پیچیدن جهت مینوی بدانیم، آنگاه «حق از عدم» درست‌نامود و بی‌وجه است

بحث کرده‌ی سیصد و شصت و سوم، همچنان پی‌گیری بحث فزنی پردانی است

نویسنده در سرنامه‌ی روایت هشت خستازمیه را به میان می‌کشد و در نوشتار روش‌کنده‌ی خود به هر هشت خستاز، سبب گزیده پاسخ می‌دهد

برای نمونه افریسنده‌ی فزنی پردانی بُن‌تخمه‌ی فزنی پردانی، نگه‌دارنده و شمس‌نگاه فزنی پردانی، فروپخش‌کننده‌ی فزنی تخمه‌ی مادی، فرم‌ده و رای‌فرو و فروپخش فزنی پرورنده و پایداردرنده‌ی تخمه‌ی فزنی پردانی در اندروپ تخمه‌های تنائی، کارکرد فزنی پردانی، و، سیروی بارید یونده و باریسوندانی فزنی به خورشید خورش

بحث کرده‌ی سیصد و شصت و چهارم درباره‌ی راهی است که با آن می‌توان سود برحاسته از سخن‌گویی درست را سویی خودکشید، و، زبان برحاسته از سخن‌گویی مسخرانه و از خود دورراند در سبب محسنت روایت، نویسنده معرفی کارکردگر یانه (= فونکسیونال) از زبان را نشان می‌دهد.

بهره‌مندی فونکسیونال زبان انگیزه‌ی آفریدگار در افریسن زبان بوده است. و، بیرونی وادارنده‌ی زبان به سخن‌گویی، بیرونی خواست و کام (= اراده) است.

هم دیوان و هم پردان سبب‌اندراکار فواجیری بر بیرونی اراده‌اند. اگر من و آر و خشم و یک سوء و همس و ارد و آژومد و سروش از سویی دیگر برای از آن‌جوش‌کردن آن صف‌آرایی کرده‌اند

سه بند پایانی روایت (= کرده‌ی ۳۶۴)، فرامی‌سودهای برحاسته از سروری و هم‌مانه‌ی مردم بر حیوشتی خویش و بر زبان است.

بحث کرده‌ی سیصد و شصت و پنجم، سخن‌ورری‌ای دیگرانه بر بهره‌ی بُن‌هستندگی آفریش گس‌بی است. در این روایت نیز با بحث مشائی-اشراهی پایگان‌های هستی روبه‌رو می‌شویم. یادکرد سحرآمیز مشائی-اشراقی برای نشان‌دادن پی‌گرفت رمانیکی بحث است؛ وگرنه، نویسندگان دین کرد چندین سده پیش از فرزانگان مشاء و اشراق این بحث را فراگشوده‌اند

بر دشتگاه اندیشگانی مردایی نهاده‌شده بر نبرد نور و ظلمت، بسیر پدیدرختی، سرشتین و هجرین است که پردازندگان چنین شش‌ای (= شیوه‌ی مرایی) به بُن‌بانی نور و ظلمت نیز پی‌برند

۳۶۳

۳۶۴

۳۶۵

دین‌کرد نشان می‌دهد نویسندگان در بحث‌های فرزانه‌دانه (= فلسفی) خود به چنین دیدگاهی رسیده بودند. آنان، بُن‌تثانی‌نور را با سحرآمیز پهنوی «ژوشیه نی بُن‌روشن» فراگفته‌اند که به گمان ما هیچ معنی و برابری جز «نورالانوار» ابوالبرکات بغدادی و هوزانه‌ی فرهنگ‌شناس، شهاب‌الدین سهروردی ندارد

این روایت (= کرده‌ی ۳۶۵) نیز به بحث طمعات و پایگان‌های فزنی، و فرساختن ساخت مسوی را گرفته، فراهم‌کرد برر گس‌بی‌ای آن و نیز، فراهم‌شدن کارگاه هستی، یعنی همان «فونک / آسمان‌پایه / سپهر» و، مراتب نگو بی جهان مادی تا آخر به‌شدن مردمی‌زادگان و جانوران می‌پردازد

اما، نمودن‌های چند واژه‌ی خوانده شده یا حتی دستکاری‌شده در بحث آفرین و یب، کار گزارش درست و سرراست آن را با دشواری روبه‌رو می‌کند. آن سوزنازه‌های خوانده شده بیناند «بهنگ» (که نویسنده‌ی روایت، «گت» را ترجمه‌ی «وستایی آن می‌داند»، «وهنگ» «گوبریه» و «وهشنگ».

فرات احتمالی از گزارش پدید می‌یابد سحرآمیز و ترجمه‌ی رنده‌یاد دوماش برگرفته‌ایم؛ هر چند که خود بر این باوریم با چند مرزواژه‌ی سُرینانی روبه‌رو هستیم. تا این زمان (= زمان نگارش پیشگفتار در دست)، در قرائت سوزنازه‌های پیشگامی گامی پژوهشگرانه برداشته‌ام

بحث کرده‌ی سیصد و شصت و ششم همچنان درباره‌ی فزنی پردانی است. بحث بر سر پیش‌نیاست‌های بالندگی یا میرندگی فزنی پردانی، و، نمادش‌های بالندگی و میرندگی آن است بالندگی فزنی پردانی میوه‌ی فرزانه‌ی‌های جرد است؛ میرندگی آن بر و بار خرددوستی مُنلُوانه است.

در هماهنگی با دیگر آموزه‌های دین کرد، فرمانبرداری که بر او می‌بر نمادش‌های رسیدن فزنی پردانی شناسانده می‌شود

بحث کرده‌ی سیصد و شصت و هفتم درباره‌ی سود و ریب روشنائی و تاریکی است در این روایت (= کرده‌ی ۳۶۷) از زبان جمالی و حاص روشنائی، و، سود جمالی و حاص تاریکی نیز بحث می‌شود نکته‌ای که با آموزه‌های استوارمسان و جدی دین کرد در سراسرگاری آشکار است.

ساختار چم‌پزاری (= دلیل‌آوری) در متن نشان می‌دهد که نویسندگان برای گوی و تصدیق

۳۶۶

۳۶۷

کلامی (=تولوژیک) میانی باورهای به گمان خود مسلم و قطعی و ابطال ناپذیر مذهب را نکسرو، شواهد آشکار و، درمعا انکار ناپذیر جهان برومی و پدیداری از سوی دیگر، دست به پوشی این روایت زده اند

۳۶۸

بحث کرده‌ی سیصد و هشتاد و نه دربارهی سرکوب گام به گام اهریمن و دیگر پشیاره‌های جهان است از آغاز آفرینش تا زمانی نو سازی پایانی جهان و سرکوب سوتامری تارش اهریمن نویسنده بر این باور است که در همان دم آغاز آفرینش، پیاده‌های اهریمنی گام به گام از جهان به پس زانده می‌شوند در سبب پایانی، نویسنده از یکی از فصل‌های دین کرد، ریز نام ازمان قرار و مرور دین مردایی، نام می‌برد، که بر آن، در هزاره‌های چیرگی اهریمن و پیروزی دیگر یارهای دین مردایی سخن رفته است. ناکسرو (=زمان نگارش پیشگفته)، در دین کرد با دو پتی به این نام، رو به رو شده‌ام. شاید منجز گوشه‌ی نویسنده به یکی از روایت‌های از دست‌نویس‌های کتاب‌های یکم یا دوم دین کرد باشد

۳۶۹

بحث کرده‌ی سیصد و نهم، بحثی فراروانانه و ارسطویی این دربارهی «تعبیر اهریمن» است. در بند دوم رویت نویسنده گوشت می‌کند که همه‌ی ترکیب‌های و حروآمیزی‌ها و دگرشوندی‌ها در جهان مادی، تعبیری عرصی است پس از آن، سه نوع تعبیر عرصی را بر می‌شمارد: تعبیر عرصی سرشت‌کارانه (=طبیعی)، تعبیر عرصی آزادکامانه (=ارادی)، و تعبیر عرصی سنوار بر همپوندی بیروگان سرشت‌کارانه و آزادکامانه پس از آن، با نمونه‌آوری (=مثیل) هر سه گونه تعبیر و گشت و واکشت عرصی را فراخ‌تر می‌نویسد

در دو بند پایانی روایت، نویسنده مدعی می‌شود که تعبیر عرصی، سویی اورمرد جهان‌آفرین، همه‌ی هستی‌داران می‌توی و گیتیایی را در بر می‌گیرد

۳۷۰

بحث کرده‌ی سیصد و هشتاد و نه دربارهی چند روزآوری بر برین است که جهان‌آفرین بری آغاز و انجام آفرینش را فرموده است

در بستر سحی رویت، دو گونه روزمندی برده‌ی معرفی می‌شود یکی آن روزمندی‌ای که در آغاز آفرینش همراه با می‌توی روان و بیرونی خرداگاهی قروهری بوده است، یکی هم روزمندی‌ای پایانی است که زمانی ساحت و پرداخت بر پسین و همه‌ی دیگر فرارونده‌های پایانی جهان بری فرساختش پایانی جهان به کارنده‌ی می‌شود.

بحث کرده‌ی سیصد و هشتاد و یکم دربارهی اندازه‌شناسی آفرینش و آفرینش اندازه‌شناسانه و،

۳۷۱

کارآیی و بیرونی آفرینش است

اندازه‌شناسی آفرینش یعنی آنکه یکی آفریدگان کار و وظیفه‌ی مقدس خود را انجام دهد. آفرینش اندازه‌شناسانه یعنی آنکه همه‌ی هستی‌داران، جدایی از خداوند، بر خویشکاری یگانه و یک خویش در جست و جوش بیاسند

گمان و بدشگشت می‌پس است که چند بند مناسب نوشتار پهلوی این روایت (=کرده‌ی ۳۷۱) آسیب دیده‌است. به گونه‌ای که کارگزارش روحی عازب‌ها را به دشواری کشانده است

در سده‌های پایانی رویت سخن بر سر خویشکاری هستی‌مدان دارای اراده و، هستی‌مدان سرشتمند شده است. ولی، ستودگی پاک و ناب و والای آسمانی، با آنکه صاحب اراده‌ی گرشگرا نه‌اند و الاثر از آن اند که از خویشکاری‌های مقدر و آفرینی خود روی برگیرند

در کرده‌ی سیصد و هشتاد و سوم از سه مظهر باورشان نام برده می‌شود که نشان می‌دهد دین مردایی شهر و نشان اورمردی دارد یکی، آموزه‌ی «راستی» است، دو دیگر، خوددوری در حور اورمرد است؛ سدیگر، شهر و نشان شگفته، بر سرهای اورمردی در همه‌ی آموزه‌های دین مردایی است

۳۷۲

بحث کرده‌ی سیصد و هشتاد و سوم دربارهی «دات دین اورمردی» و «دات دین اهریمنی» و بر پوشش برومی، «سامان‌ده»، «روح‌دهنده» «دیشوداران» و «ارانیان» هر یک از دو دین اورمردی و اهریمنی است. دات دین مردایی دانایی است؛ پوشش برومی‌اش نکویی است؛ بی‌وئی راسخی سامان‌ده آن است؛ نامش «مژنیسه» می‌باشد؛ نام دیشودارانش «مردایی» است؛ روح‌دهنده‌اش شهریار پارسای دین‌پناه است

۳۷۳

بحث کرده‌ی سیصد و هشتاد و چهارم دربارهی سه «دروغ» است که در همان دم وایش بر مردم‌زادگان پتیده‌گری می‌آغازند یکی دیو اکوم است و دیگری دیو آر است و سومین دیو خواب‌آفری نانه پیمان پوشش است

۳۷۴

اورمرد جهان‌آفرین، از سوی خود، به برتیب، ایرد و همس و ایرد سروش و می‌توی خواب‌ترازنده (=معادل) را به سرد درو جان پیشگفته می‌فرستد

۳۷۵

بحث کرده‌ی سیصد و هشتاد و پنجم، بحثی فراروانانه دربارهی «دانشان چیرها» است. فراروب بحث نشان می‌دهد که نویسنده از ربط عینی پدیده‌ها سخن می‌گوید. بر این بحث‌نویس نویسنده، چیرها / اعیان / برانراست‌ها دارای چهار گونه رهند اند.

برخی و بدنها به گونه‌ای قطعی به یکدیگر نرسیده و پیوسته و داند که گرهای که باید بداند
یکی به دو باشد بدای و طهور دیگری بر سترسی پدید است. برخی پدیده‌های دوتایی یا
چندایی، پیوسته و شایسته و احتمالی دارند. برخی از ربط و پیوندها استوار سرگراف‌گویی و
حرکتی مردمانه است؛ برخی پیوندها بر او سبب سازگار اند و خود آن را نمی‌پند

از نظرگاه خردشناسی (= منطقی)، بحث این روایت در گستره‌ی موله‌ی «دال و ملول» است.

بحث کرده‌ی سیصد و هشتاد و ششم درباره‌ی «ش و دود» و «پرو» گوییم که بی‌دود و دودمند آن دو
است. آتش بی‌دود، همان آتش اسپیش است. آتش دودمند آتشی زمینی است

از رهگذار تارشی آلوده‌کننده‌ی اهریمش. تارشی‌های زمینی دودمند می‌شوند

نکته‌ی پدیده‌ی در این رویه بحث دوزخ است که به او آتش ملکه از دود بر ساخته شده است
برای «ش» یکی از ارکان و ثلادهای اهریمنی جهان است و نمی‌تواند از ثلادهای بر سارنده‌ی
دوزخ باشد

بحث کرده‌ی سیصد و هشتاد و هفتم درباره‌ی «هر» و «آی» هر دو در «هر» و «آی» است و
رای در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و

در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و
در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و

بحث کرده‌ی سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و
در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و

در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و
در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و

در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و
در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و

در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و
در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و

در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و
در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و

در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و
در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و

۳۷۹

۳۸۰

۳۸۱

۳۸۲

دست‌یافته، دست‌آورده‌ی اهریمش خواهد داشت خواهد کشید و به رهایی خواهد رسید

بحث کرده‌ی سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و
در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و

در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و
در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و

در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و
در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و

در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و
در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و

در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و
در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و

در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و
در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و

در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و
در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و

در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و
در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و

در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و
در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و

در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و
در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و

در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و
در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و

در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و
در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و

در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و
در «هر» و «آی» سیصد و هشتاد و هفتم در «هر» و «آی» است و

یعنی امروزه آوری مردم بر دیگر تاسد گان رمیسی برابر است با امروزه آوری قزوین پارسایان در

جایان میوی

بحث کرده‌ی سیصد و هشتاد و سوم همچنان دنباله گیری بحث دور باوری (= ثوب) است.

کارهای مردم یا کوفه است یا گناه کوفه برآمدن و همی است؛ گناه برآمدن که به پرستی اگو منانه

سب حد و همی بُن انگیز کوفه و پارسایی و سود و رامش است.

بنو خواجه اگو منانه بُن انگیز (= عیب) هر آن بزه و تبه خویش و زبان و درد است. پس یعنی تواند
مخوش شده و بر ساخته‌ی جهان آفرین باشد در پندار روایت، نویسنده و مذکی می‌پند تا به دسته‌ای
او کشداران صادر که چهره‌ی آفریننده‌ی همه‌ی صفتی جهان را یکی دانسته‌اند.

بحث کرده‌ی سیصد و هشتاد و چهارم درباره‌ی مأم، آغازگاه، مائنه گاه و محل (= مهن) کوفه از
یک سو، و مأم، آغازگاه، مائنه گاه و محل (= گیشنگ) گناه در دین و جای مردمان از سوی دیگر
ست است. دکتر میرجلال‌الدین کرری نمونه‌ی پهلوی «گیشنگ» ساخته شده از دو پاره‌ی «گیل»
و «اشنگ» در نظر گرفته‌اند؛ و شایسته‌اند، بحث «عارین و اژه» (= گیل) را سخن گوشه‌ای کهن زمان و
تاریخی به دیوان گیل و مازنی می‌دانند.

روید سخن نشان می‌دهد که نگریسته‌ی نویسنده و سب را این معنا انگیزه‌های بهان و آشکار
مردمان در انجام کوفه یا گناه است. چهار گونه انگیزه برای انجام کوفه برمی‌شمرده و چهار گونه انگیزه
بیر برای انجام گناه.

در دهانه نویسنده، داورِ خود را البته برابر نگرگاه دین مردابی، در ماره‌ی هر چهار انگیزه‌ی
انجام کوفه و هر چهار انگیزه‌ی انجام گناه بر نشان می‌دهد. مردی هست که کوفه‌ای را از ژرفای جان
انجام می‌دهد. کسی نیز هست که به بوجهی سرور و کینه‌ای رمیسی کرده‌ای را انجام می‌دهد. پس
دسته‌بندی درباره‌ی گناه نیز راست است.

بحث کرده‌ی سیصد و هشتاد و پنجم درباره‌ی دین خداوندگاری انسان در انجام دادن یا ندادن
نصایب، و، دلیلی تهمید بر وی می‌شود بود چارپایان و رسیدگان، یک است.

مردمان، هستی‌داری اند که مهره‌مد او بیرونی امشامیدی لوده و قوه‌ی گزیش در انجام یک و
ندادد. اگر هستی‌داران، از آن میان، رسیدگان یک و سودمند چش نیستند و بی بهره‌مد او بیرونی
سرشت اند به دیگر سخن، این بیرونی حداننده‌ی سرشت است که آنان را در انجام کارهای ش
رهبری می‌کند. پس معنی همه‌ی آن چیزی است که نویسنده‌ی این رویت (= کرده‌ی ۳۸۵) سرگش آن

۳۸۳

۳۸۴

در روایتی در سب پایانی رویت نتیجه‌ی می‌گیرد که اگر آدمی همبر رسیدگان یک را به ناه جا
به کارگ، به بهره‌ای بدورست خود انگیزت

بحث کرده‌ی سیصد و هشتاد و ششم درباره‌ی دو گونه دین پردانی و دین دیوی است

بی که کوفه را دو جایگاه کوفه، و گناه و در جایگاه گناه آموزش می‌دهد، دینی پردانی است.

پس دیوی بازگفته‌ی دین پردانی سب

نکته‌ی مهم در این روایت (= کرده‌ی ۳۸۶)، فهرست معنی و تعبیرناکردنی کوفه و گناه از سوی
نویسنده‌ی روایت است. خواننده‌ی پژوهنده و نکته‌سج به یاد دارد که نویسنده‌ی دین کرد، در برخی
و سبهای سر کتاب، بری نمونه کرده‌ی هشتادم، سیاهه و فهرست معنی کوفه یا گناه را برای برخی
کوفه یا گناه، چه برده‌اند

بحث کرده‌ی سیصد و هشتاد و هفتم درباره‌ی واری، اندازه‌شناسی و معارگر سب دین و
شهریاری است

در این روایت، از پند شای «پیشگیری بهتر از درمان است» نیز به یاد است.

چه در گزیش شهریاری و چه در گزیش دین، بهر است پیش از هر انتخابی سراسر معیارهای
خودپسند دست به واری، اندازه‌شناسی و گزیش درست ریم؛ و بر گزیش یک شهریارو ستم‌نامه
بسیار اسارت از بهر پرکشیدن وی است

نویسنده با همین ساختمان بچم ورری (= استلالی) بحث خود را به گزیش دین می‌کشد
بهتر است پیش از هر ناوبری و جاذبه به هر دینی معیارهای دوسنی را به کار ببریم. زیرا گزیش
شهریار دغل، کار مردم را به دینی اهریمنی می‌کشاند؛ گزیش هر کیش ناراست نیز به اسارت در
زیر شهر داری خودکامه و ستم‌پیشه می‌انجامد

کرده‌ی سیصد و هشتاد و هشتم با مؤلفه‌ی تاریک‌ما و کمی سامه‌موم در رمیبه‌ی کشتی
بحرود گاه و با خود نگاه آمد می‌گیرد.

اما در نوشتار تو صیحنی روشن می‌شود که بحثی دین‌دانشنامه (= معنی) درباره‌ی کشتی آیین‌مند
و بردایی حیوانات و کشتی بی‌قاعده و دیوخواهانه‌ی حیوانات است

نویسنده‌ی رویت، دین حایران سودمند به دست سحی کشید آن، کشی در گونه‌ی
ناجودگاه و رهروی ویژه‌ی دیوان و دیو پوسنان می‌داند. نگریسته‌ی خود را با سحرواره‌ی پهلوی
و نویسنده / بشر / دین با خود آگاه، مرامی گوید. شاید، با این بین می‌خواهد گونه‌ای دین‌دانشانه‌ی

۳۸۶

۳۸۷

۳۸۸

۳۸۵

چهارپایان را برسانند که نه بپوش و نه باجم ماسد بر است و دبح ایستاده در آنجا، هور که هور است هیچ پریده یا چرخنده ای اگر سب و تشنه دبح نمی کنند روند سخن در این روایت به گونه ای است که بر حقی گشتن او را به در دبح پریده و چرخنده بی هیچ آیین جدا پسندی، نه شیوه ای بهاجمی دست نه کشتار حیوانات می رود اند

به ران پرستان اما، تنها جانور را بریانند یا جانورانی که در دمپ دیو پرستان است را سزاوار دبح می دانند مردابان، از چهارپایان سودمند سه پری رد و پنا بر می پرند؛ انهم بپسند نه و زمان صدی شده. دو بن رویت، این معنا را مستحضر و پهلوی «کامنگ زینش» / دبح گاهانه و پیمندانه و فرآگشته می شود

و هندگاپ مار یک نگر می تواند از این «ب» (نمودی ۳۸۸) در و سب سوحی کیش ها و پیر های جادوگری و زورنار بهره گیرند و پیرانکه به در نظر بر خیزد و کردار کیش ها و پیر های همورگار نویسنده ی رویت را نشان می دهد

بحث کرده ی سیصد و هشتاد و نهم درباره ی همت خصص اخلاقی متعالی کی و شناسپا، بلند پایه است. و اینکه هر فرد مردی، در همین جهان مادی، در هر طبقه اجتماعی که هست، می تواند آن همت و بزرگی اخلاقی فرازین را از آن خود کند

ان همت فرازیدگی پس از وشتاسپ شاه به یوشت فریاد رسیده است. و از تحمیدی گوشت فریان به شاهان پس از وی و پیر شاهان همورگار نویسنده ی رویت رسیده است

شهر داری درست، خوشودساری همگام، رهگذار ده و دمای (امداد) دو برابر دشمنان، سوزگسری، هراتی اراد و داربی، برپادشهی بی برگی و بزرگی، برگماردی بزرگان و میکان در کارها همه و همه، از ویژگی های مردی وشتاسپ شاه است

پس از این، نویسنده نشان می دهد که هر فرد مردی، چگونه می تواند دارنده ی آن همت و بزرگی و تعالی اخلاقی شود

بحث کرده ی سیصد و نودم درباره ی فراوانی دهنده و حستده ی جهان است. بیروهای فراوانی ده و افروشی بخش در جهان، بیروهای خستده در ستیر و بیرویی همیشگی درگیراند

نویسنده، پس از بیان «عده ی» (کیوم) اندیشه ی تکنیکی خود، چهار تا از بیروهای خستار جهان، و بی، چهار تا از بیروهای افروشی بخش جهان را نام می برد

بحث کرده ی سیصد و نود و یکم درباره ی بیروهای ممان دهنده و اشعه گنده ی فصایل بهادی می است

هر فصیلت اخلاقی / بهادی دارای یک حده ی بهادین است؛ به گونه ای که احجام دوست و نه آیین هر فصیلت می باید به آن خانه ی بهادین پیوندند. برای نمونه، مرحام اندر شناسی جردورانه می باید به کارست خیم و حوی بیگ پیوند خورد؛ و حجام کارست خیم و حوی بیگ می باید به اندازه شناسی جردورانه پیوندند. نویسنده به همین زبان و بیان، مرحام و مریگی بیگ یا به بسیاری از هرهای بهادی و اهرای بهادی (= فصایل و ردین) را بر می شمرد

بحث کرده ی سیصد و نود و دوم درباره ی آن چیزی است که دلیل و ضرورت وجودی اش به محض آشکاری بر پیسنده دانسته می گردد، و پیرانکه به دلیل بودنش بیامید استدلال و چم و زوری است

نویسنده معتمد است هر چیز بایستمند و ضروری از نظر وجودی، چه دیدنی و چه ناپدید، چم و چری بود. ش برای قوه ی بیش مردم، بدیهی، خود آشکار و بی نیاز از استدلال است

بها ذاب دانایی و هر از چیزی که برودن آن است دارای شرط پیشگه است. اما چیز بایستمند (= غیر ضروری) چنین نیست. نویسنده ی روایت نتیجه می گیرد که هم دانایی و هم نادانی تدار و نسد (= متأسس) اند

در پایان رویت، نویسنده زمانکی می باید تا در دسته ای از کیشداران خورده گیرد که چرا مدعی شده اند. «نئی پتانی هستی یکی است»

نظر استاد عبد الله انوار این است که. ولفی نویسنده ی روایت بر دسته ای از کیشداران، در بنیاد خود چیزی نیست، چه خرد و سنجی بر میان های فکری دستان اصالت وجود

بحث کرده ی سیصد و نود و سوم درباره ی نگرکاری و نگرکاری مردم و پیر، حاسنگاه و پروبار نکویی و بدی است

نویسنده ی روایت، همچون همیشه، استوارترین نکویی ها و داد / عدالت می شناسد؛ و سوز برین بدی ها روی داده می داند

حاسنگاه داد دانایی سب؛ آن بی داد نادانی. نئی ثنای همه ی دانایی ها از مردم جهان افروین است و سرور جهان افروین، در جایگاه بی ثنای همه ی داده ها و دانایی ها، بسبب که کرد و کرداری هم اندازه نایی داد از وی سرورد در مد پایانی پس رویت (= کرده ی ۳۹۳)، نویسنده د بگرار، محال می جوید تا بر

دسته‌ای برکشیداران بنارد که چر مدعی شده‌اند «بني داد و مي داد، دانایی و نادانی در جهان هستی بیش از یکی نیست»

بصر سید عبدالله انوار بر است که «دین نویسنده‌ی و تدوین‌دهنده‌ی ارکشاران» در سوم خود چیزی بسمت خود خیره‌سجی برساند و فکری دست‌ان و خلدت وجود.

بحث کرده‌ی سبب و بود و چهارم درباره‌ی مرتبه‌ی میانی بر بهی اثر بخشی مردمان است در سحر و جادو و ملائکه‌ی مقرب = انگشت‌پندان از یک سو و جانوران از سوی دیگر مردمی‌زادگان، آفریده‌ی میانی دو بهی قرارین و فروتن اند؛ ولی گاه بر زیر امشاسپندان می‌روند و گاه از چارپایان فروبراند

با بهره‌گیری رسا و بسنده از دو نیروی خود خدادادی و شیطانی می‌توانند از امشاسپندان سرشوند بازگویی این، مردمی‌زادگان می‌توانند تا به تراز جانوران فروگیرند

بحث کرده‌ی سبب و بود و پنجم درباره‌ی ارج مردمان و پلکان آن ارج است هم، ارج مردمان و هم پله و پانگاه آن ارج تا چرذ بر سنجیده‌می‌شود؛ تا بدانجا که ارجمندترین مردمان خردورزان آنان است

۳۹۴ م. بی‌رحم کسانی اند که خیم و حوی و خرد و آگاهی دیسی‌شان را گرد و عیار شموعی آلوده‌شده‌است آشموع را می‌باید یا کیمر بناپهل، مانید دیگر محکومیر به معجرات موگزاران، ادب‌کرد. ساختار دانی میانی بند چهارم این روایت = کرده‌ی (۳۹۵) به گونه‌ای است که نشان می‌دهد نویسنده به شخص و بزه‌ای انگشت سخی می‌دهد کسی که محبت به‌ترین بوده‌است؛ به سبب باج‌دهی از به‌دینی وی یوگاشه و پاد می‌آشموعی و پذیرفته‌ی سپهر در پاد بی‌شموعی، و در دستگاه قضایی تا به پنه و بی‌گانه‌ی رسیده‌است

۳۹۶ بحث کرده‌ی سبب و بود و ششم درباره‌ی دینی است که از دین همراه با کبرانمند بعد پادیر نیست؛ و دینی که پذیرای تعبیر است.

در دید و باور فراتر از بهی نویسنده‌ی این روایت چهره‌هایی هستند که از نظر ذات خود نفوذ دارند و با تعبیری که بر سر آنان رود، ذاتی ذات و خودبودگی خود آن همچنان متغیر است. سمویه‌اوری پس از این نویسنده‌ی روایت، تمرکز ذات گردونه‌ی ماه و زمان است. بحث روی هم‌رفته درباره‌ی ثابت حوضی و تعبیر عوهمی است.

اما در پایان روایت دانسته‌می‌گردد که نویسنده‌ی روایت در پی هدف دسته‌ای از کیشداران است که

مدعی‌اند «ایزد حق دارد خواست و کام خود را هر گاه که اراده کند تغییر دهد»
راوی می‌نویسد دسته‌ای از کیشداران هستند که معتقدند خداوند در تعبیر بی خود محصور است؛ تا بدانجا که این قدرت را دارد هر روز، بنا به بهی‌دند (=مصلحت) خدایی، چیزی نگوید و دسوری می‌دهد و دستور پیشین خود را مسوخ کند؛ و از آنچه که امروز می‌گوید فردا پشیمان شود و سخی و همرانی دیگرسان دهد.

نویسنده‌ی این روایت = کرده‌ی (۳۹۶م)، برای تشکیک و تردید در چنین باوری، محبت این پیش‌گه‌ارده را د. بنا می‌دهد که «هرگونه تعسری، یعنی تغییر و دگرسانی از چیزی به چیزی دیگر» بر بی‌مویه تعبیر جوهری نکویی می‌نویسد معیوبی دگرگانه به نکویی باشد؛ به حفظ همه‌ی بی‌بیط است نکویی به گونه‌ای که، اگر نکویی، حفظ شرط ذاتیت، همچنان نکو باشد و بی‌تعسیر کند، آنچه بر نکو بی‌گذشته تعبیر در معنای سرراست و باورکنده‌ی موضوع بوده‌است

اگر بر تعبیری که به در چهره‌ها و چندی‌ها و چونی‌های نکویی، سکه، تعبیر به معنای تاریکانه‌ی سخن بر سر نکویی رود، تنها می‌تواند معیوب جوهری از نکویی به بدی باشد

اکنون، اگر سخن امروز و دیروز خداوند تغییر کند، و بی‌تعبیر در سطح جوهر باشد به در سطح عرص، تا باید سخی دیوروش = نمود باقی به بوده، یا امروز به بدی گرییده‌است.

این معنای همه‌ی آن چیزی است که این روایت سرگسی آن را دارد؛ ولی، سخن پهنوی، همین معنای بحث شاخته را، در ساحتمان نحوی پیچیده‌ای بیان می‌کند. به گونه‌ای که گزارش آن، برای ما نا دشواری بسیار همراه بوده‌است.

در گزارش خود از بی‌روایت و افروزی سخواره‌هایی رسا کسبه و روشن‌سار مهم درون پراشتر گوشه‌دار متاره‌دار، کوشب و یم از ایجار سخن نگاهیم.

۳۹۷ بحث کرده‌ی سبب و بود و هفتم در نویسی و بازگزاری همان کرده‌ی دویست و شصت و ششم است که شرح آن گذشت

۳۹۸ بحث کرده‌ی سبب و بود و هشتم درباره‌ی سبب‌دهی شهریاران و گزارش نام و دسته‌بندی‌ها است. نویسنده چهار دسته شهریار و نام می‌برد بحسب، شهریار آراسته‌کار، دودبگر، امیدوار، سد بگر، بیماک و چهارم شفته‌کار

در چهار سبب پایایی و بی‌نویسنده تعریف هر یک از این شهریاران را البته هر یک جمله هرامی‌گوید. مسجده‌ی نامگذاری شهریاران یکی جزو است و دیگری بحب، روشن است که نامواژه‌ی

بحث، جانشینی برای او صانع زمانه است.

نویسنده بر پدیده‌ی دانش با نداشتن هر یک از دو عامل پیشگفته، چهار دسته شهریار را از یکدیگر بار می‌شناسد

۳۹۹

بحث کرده‌ی میصد و نود و نهم سحبی تکراری درباره‌ی اهریئدگی جهان‌آفرین و پاژآفرینش اهریمن است. اهریئدگی جهان‌آفرین همان کرده‌ی کارگیسپایی و آفرینش میسوی است؛ پاژآفرینش اهریمن همان آشفته‌گردانیدن هر دو جهان مادی و میسوی است.

به مردم‌آزادگان دو نیرو عطا شده است. یکی میسوی سرشت، و دیگری میسوی اهریمنی اندیشگی و خود است. اندیشگی و اراده‌ی اهریمنی، نیروی بی‌سالی و سرشت را چربان ابراری به کار می‌گیرد. اهریمن، در روی پاژآفرینش خود، پاژمیروی آشفته‌گری خود را از راه «آرد» در اندروپ مردمان راه می‌دهد. در پی او است (= ۳۹۹)، یک بار دیگر، با سرد پیروهای منصوب و سبیده، از چهار میسوی و مادی گرفته به ندره با پی مردمان، رویه‌رو می‌شویم.

آفرینش خدایی برپایه‌ی ترکیب و برآمیزی ماده و معنای گیتی و میسوی است؛ پیروهای گیسپایی از راه موشب برنامه‌ریزی شده، و پیروهای میسوی از راه پیروهای اندیشگی خدای مادی که فروزانده‌ی (پادشاهانی) از آن پیرو مردمان را در برگرفته است، در پی مادی به پیکریگی می‌روند. در سنجش با کالبد برامسجه و مؤکب آدمی، پاژآفرینش اهریمنی میسوی آفرین می‌شود؛ و در برابر یک‌نکته‌ی برتری، به پی اهریمنی ر سارمان می‌دهد.

آنگاه من در سنجش با اهریمن؟

بر سر سنجش با خدای میسوی و سر و ش؟

بدانگهی در سنجش با اهریمن؟

مُعظیات حش ظاهر که خدایان دین کرده همه حال را با سنجش اهری پهلای و دمیگ

سبب هسنگ ترهنگه سال می دهند در سنجش دانش راسین برین؟

فرات و نظریه در سنجش با توازن‌دگر و اعتدال و کار به پیمان؟

په‌کاری در سنجش با کوه‌ناری

کاشلی بر سنجش با کوشایی؟

بر روی خدای میسوی و توازن در سنجش با هر گونه روی خدایی سرشتین و توازن

در ۲۰۰ سال (= ۳۹۹) با بحث و مسکس، مشارکت هم‌انسانی میسوی و گسی

افلاطونی نیز رویه‌رو می‌شویم

۴

بحث کرده‌ی چهارصد و نود و نهم سحبی تکراری چند باره و چندباره‌ی دو تن‌نوری (= نوب) است. نویسنده هشت جُستارماده درباره‌ی بدانی و بدانگهی را به میان می‌گذارد؛ از قیاس بُن‌مایه‌ی دانایی و بدانگهی، و بی‌مستکی آن دو، خاصیت‌شان، بخشندگی دانایی و پادبخشندگی بدانگهی، پدیده‌ی گالی رومی آن دو، سامان‌دهشان، شکوفاکننده‌ی آن دو، سرگی دانایی و گرانباری بدانگهی.

بحث سدی چشم‌سار و چشم‌جان نیز از بحث‌های پژوهشی این روایت است.

در بحث پایانی روایت، نویسنده زمانگی می‌یابد تا دو دسته از کیشداران را نقد کند.

دسته‌ای از کیشداران هستند که مدعی‌اند هم، بُن‌انگیر دانایی و هم بُن‌انگیر نادانی را ایرد اسر مردم آورده‌است. دسته‌ای دیگر هم هستند که مدعی‌اند «ریزماده‌ی دانایی میان مردم از میسوی ایرد است، ولی ریزماده‌ی بدانگهی، ساخته و پرداخته‌ی خود مردم است».

۴۰۱

بحث کرده‌ی چهارصد و یکم درباره‌ی آن چیزی است که در روح به یونگی آن را مردم می‌برد. سنجش بر سر دروغ بزرگ‌مادی دانسته‌ی مردمان، یعنی روان است. دروغ برای دست‌بایی به روان بحث می‌شود. به ربن‌انرا و میسوی روان، یعنی به کالبد میسوی و آن بورش برد و پس شدنی نیست مگر اینکه دست‌انبرکار جداگردانیدن آن و روان شود. جداگردانیدن آن و روان او یکدیگر با پادانرا بیماری و سحشی شدنی است. اگر دروغ در کار جداگردانیدن آن و روان کامیاب شود، باز توان به بست‌گردانیدن آن با روان نخواهد شد حتی اگر مروتی به بست‌گردانیدن آن سازه‌های آن یا روان گردد. گزارش بالا، همه‌ی آن چیزی است که نویسنده‌ی این روایت (= کرده‌ی ۴۰۱) مرگفتی آن را دارد. در سنده‌ی پدانی روایت، نویسنده، سر و شش کسب و برمی‌شمرد که در برابر دروغ پیروز، سرافکنده می‌شوند و وده می‌دهد در پدانی جهان، جهان به سامانی نهی و پیماره و نهادمانی بزرگ‌مادی خواست و کام دروغ خواهد رسید.

۴۰۲

بحث کرده‌ی چهارصد و دوم درباره‌ی دو گونه رایحه است که هر دو برآمد عطرافشان‌های میسوی می‌باشد. آن دو رایحه، خزانگی است و اهریئدگی.

نویسنده‌ی روان، در نشان و رویار عطرافشان‌های سپندآزمیو را برمی‌شمرد و در پدایار روان حائگی می‌یابد تا بر دسته‌ای از کیشداران را که چه مدعی شده‌اند «ایرد، گسی و اهری پیکر هر یک از مردم با یکدیگر آورده است و ناداری و بیماری و مرگگی و رهایی بی‌انتگی

اندی سابدگان از دوج، پایان نوشتن بسیاری از تابدگان است و بهره‌ای از عطرافشایی‌های خداوند.

۴۰۳

بحث کرده‌ی چهار صد و سوم ادعایی روزان پڑوهانه در برده‌ی این نکته است که بهم برآمدن روشایی و تاریکی به معنی درهم آمیزی ماهمانه‌ی آن دو نیست.

اما نه رو به همیشگی، نویسنده ادعای خود را با لفظ «ای» (= کسیومی مردمی) گوید که خود را یارمید استوار کرد در سنی آن برای دیگران نمی‌داند.

از آن‌دو‌ی وی پس است. «در جهان آمیخته، بهم برآمدن روشایی و تاریکی، به گونه‌ای گیرنده‌پذیر به معنی درهم آمیزی ماهمانه‌ی روشایی و تاریکی است».

در جهان مادی نیز بهم بر بیفتن و دود، در جایگاه نمایندگی می‌نویسد و روشایی به معنی برآمیدی زادیگ و نهادیک آن دو است.

نکته‌ی پژوهیدی در این روایت، تعریف استوار بر آموزه‌های مردم بر نویسنده را بهشت است. بهشت، جایگاه خوشی و می‌خوارگی و رنجاری و علامت‌دهی سبب جایگاه قرار می‌دهد. فرازندگی‌ها و معالی‌هاست.

در پایان روایت، نویسنده می‌گوید که دوج، بر سر خانه از سازه‌ای آتش‌گون [دانشگون] باشد.

۴۰۴

بحث کرده‌ی چهار صد و چهارم در برده‌ی هر آن مردم همانند یا بردان و هر آن مردم همانند یا دیوان است.

مردم خداحو و پردانی، مردمی اند که سخاوت و داد مردمیک آنان سید شده بر مردمی درست طمقات اجتماعی است. چنین مردمی، دارنده‌ی پدیکان‌های چهارگانه‌ی دین‌سالاری (= آشره‌ی)، آرشتاری، کشاورزی و افراساری اند.

مردم دیوسان رویگردان از بردان، مردم‌نمایی در برده‌ی دیساری آلوده به آشمو غی، هواخواه جدایی دین از سیاست، آوازه‌دهنده‌ی اموال (چپاول و غارت) و سارنده‌ی افرارهای بد و ربه‌اند.

نویسنده‌ی روایت، پس از این، هرهای نهادی مردم خداحو و افران نهادی مردم دیوسان را برمی‌شمارد. و می‌افزاید که در زمانه‌ی آمیختگی جهان با مارش آلوده‌کننده‌ی افریم، به می‌توان مطلقاً پاک و پردی بود و نه مطلقاً بحال و دیری.

۴۰۵

در پایان و سب، بر سده‌ای از کیسدران خرده می‌گیرد. که چهره مدعی شده‌اند. «تین همه‌ی چهره‌ی منصاد جهان یکی بش نیست».

بحث کرده‌ی چهار صد و پنجم در باره‌ی پیش‌نایسده و شرایط رسیدن مردم به بر تو بن دانایی و بیایی است.

نویسنده‌ی روایت بحسب عناصر مقومه و مشکک‌های دانایی را برمی‌شمارد که چهار تابد. خود خدادادی (= عقل سلک)، خرد شیداری (= عقل مستعد)، فره‌ی پردانی (= باره‌های الهی)، و بهم بر آمیخته = حسن صادر نورالانوار. در سب پایانی، نویسنده، گام به گام، رسیده و مراحل کسب دانش و پیش‌فرارین را نشان می‌دهد. دانش و سشی که ما را توان به پیش می‌برد می‌سوی می‌کند و یکی‌های دو جهان بهره‌ی همه‌ی مردمان می‌شود.

۴۰۶

بحث کرده‌ی چهار صد و ششم به دسته‌سندی شهر بردان پرداخته است.

شهریاران هشت دسته‌اند. چهار قبیله‌ی آنان مسودی اند و چهار قبیله‌ی آنان نکوهیدی.

چهار دسته‌ی شهریاران ستودنی الهه مرئی دارند. شهر در آراسه به انواع هر، شهریار بسیار امیدوار، شهریار سرگزاشیده، و، شهریار خودپاس.

شهریاران نکوهش‌کردنی نیز البته اند. شهریار آکنده از بیم، شهریار شکست‌بیم، شهریار گران‌بیم، و، شهریار سمناکه.

سجده‌ی شهریاران ستودنی، خوددوری و فراتمند (= فرارمند) بودی شخص شهریار است.

سجده‌ی شهریاران نکوهیدی، نابجادی و بدآگاه بودی خود شهریار است.

نکته‌های پژوهیدی در این روایت کم نیست. در این روایت (= کرده‌ی ۴۰۶)، از «خشم‌گیری و طعیان برده‌ها»، «شاه‌فلسوف» و «پایتخت» نیز سخن می‌رود.

۴۰۷

بحث کرده‌ی چهار صد و هفتم در باره‌ی چهار زمانه است که دوج، در آن چهار زمانه، با افریدگان سپید از مسو بر دی سهمگین می‌آفرند و جهان‌آفرین، در هر چهار زمانه خودشید را سبب او بخته در چکاد سمان از هر تاریکی دارد و زمان دیری و درنگ آفرینش (= او نژاد بود) خود شید در چکاد سمان، برابر است با مدت زمان سرد.

بیم بحسین و درنگ بحسین خوردشید در آغاز آفرینش است. دومین آن بر تو است و مرحام هزاره‌ی روشب ۱. کرمانه‌ی پنهانی در سب سهم‌شیر در می‌مانم که هزاره‌ی روشب همور به سر بر می‌دهد. سومین سرد و سومین درنگ خوردشید برابر است با پایانی هزاره‌ی روشیدره.

چهارمینی آن همزمان است با هرجام‌گرفتی هزاره‌ی هوشیدرماه و آغاز سروری ححسه‌ی آن یکنه‌مرد، سوشیانش

۴۰۸

بحث ۵: بدی چهار صد و هشتم در باره‌ی هوشیدرماه که گانه‌ی افریش است.

ححسین کار افریشگرانه‌ی خداوند در افریش جهان، طراح آن در سدهای هسیانه است. نویسنده‌ی روایت، هر نه طرح پس دویی افریشگرانه‌ی جهان که در فراروب آفریدن جهان را یک‌به‌یک بومی‌شمرد. تهمین طرح افریشی «دین‌پوی» است که ترجمه‌ی رید آن، «رامش‌خواهی» نام است. در پایان روایت، نویسنده دیگر دهره مجالی هراچنگ‌می‌آورد تا بر دهنه‌ای از کیشداران بنارد که چرا معتقد اند «خداوند در آغاز افریش بدی را تا نیکی همچون همزمان آفریده است و در میانه‌ی افریش بیماری و مرگ را بر آنان فرو فرستاده و در پایان افریش به بیشه‌ی افریدنگاب خود وعده‌ی ابدی دورحی‌خداست‌آور و آکده از شکجه را داده است»

هم، مراحلی افریش و هم نقد دهنه‌ای از کیشداران در من رواج (= کرده‌ی ۴۰۸)، پی‌گرفت بحثی دیگر آموزه‌های دین کرد است

۴۰۹

بحث کرده‌ی چهار صد و نهم، سخنی بی‌اندازه گرانسنگ و مه همان اندازه شاححه‌شده از دین کرد درباره‌ی دو رود سپید «ارنگ» و «دین‌دانی» است

مرتاس بحث بر گرده‌ی یکی از شایسته‌ترین محورهای دین‌دانی و باره‌ی ماه و روراسه‌ی (= عرفانی) دین کرد در باب یکی دانسی و طبقه‌شناسی و فره‌ی بردانی است.

در دستگاه اندیشگانی دین کرد، هر هستومند بیگ، در هر گوشه از جهان هستی، و در هر رینه و مرسه‌ای که ایستاده شده باشد، از و همی امشاید گرفته تا زمین و آب و گیاه، هر کدام برای کاری و یزگی یافته‌اند؛ آن کار و آن یزگی، هر چه و هر اندازه که باشد، سپید و مقدس است؛ هر هستومندی، هر چه که خویشکاری‌های او مردپس خود را پیش بر «سفر» و «مردمندان» انجام دهد، در آن فره‌ی بردانی (= برژی بورانی خدایی) بشو ری بر او فرومارد. است؛ این مردان، فرویدرسی ۱ بالا به معنای در نگر آن نیست در سب است که فرو بارش فره‌ی بردانی، فرو س می‌پس است، ما ر بهاد می‌وی و به دین‌دانه‌ی خود هستومندار به جسمه‌می‌گیر و پس، هر هستومندی که خویشکاری او مردپس خود را ژرفانه‌تر و ماورمدانه‌تر به انجام رساند، فره‌ی بردانی بیش تری را بهره‌ی خود کرده است. به سخن دیگر، فره‌ی بردانی بیش تری را به فعلیت درآورده‌است

د. بی. رو. با گرانسنگ و ارج‌ناشدخته‌ی دین کرد (= کرده‌ی ۴۰۹)، دو دین‌واژه‌ی «فره» و «خویشکاری» نیز به همین معنا تکرار شده است.

رودخانه‌ی سپید «دین‌دانی» چکاد خویشکاری است. بگ یافت (= مصداق) زمینی خویشکاری است. پس، چکاد فرویدرش فره‌ی بردانی است؛ بلکه یزد فرویدریده‌ی بحشی از فره‌ی بردانی در زمین است. آنهم برای هستومندان خویشکاری‌شناس. رودخانه‌ی سپید «ارنگ» ابزار همه‌ی پروافشایی‌های او مرد در جهان است. بگ نامت و منی خره است

اری پرو و «شور» فره‌ی دو دین‌واژه گرفته از خود او مرد اند تا که زمایه‌ی این دو است که افرسر سوی مرلنگه معصوم ره می‌پیماید

در باب رویت، نویسنده رمانکی می‌یابد تا بر دهنه‌ای از کیشداران بنارد که چرا مدعی شده‌اند «پایان جهان، به در نامیرایی و خوشبودی و شاذخواری جاودانه، که، در میرایی و ریح و فرویدر اندی در دورح است»

۴۱

بحث کرده‌ی چهار صد و دهم درباره‌ی شاحش ش و میوه‌ی پارسا برین دینداران و پ بهی و، س‌خو برین دینداران شموغی است

پارسا برین مردم کسی است که با رفتار و کردار و اندیشه‌ی خویش، جهان‌آفرین را سبی خوشودمی‌سازد. به خو برین مردمان کسی است که با کش و مش و گویش خویش به بیش تری اند و جهان‌آفرین می‌رزد. بی و بی (= کرده‌ی ۴۱۰)، نویسنده هم راه‌های خوشودی و هم ریح و آفر جهان‌آفرین، و میر، پرو بر آن دو گوی رفتار و بومی‌شمرد.

۴۱۱

بحث کرده‌ی چهار صد و یازدهم درباره‌ی این نکته است که سب «برحی چیرهای درنگ» (= به‌ظاهر) ستودی برای پارسایان «ریانم» باشد و یا «برحی چیرهای درنگ» نکو هیدس برای همان پارسایان «سودم» بر جبرها باشد

سزایه‌ی پرو و سب (= کرده‌ی ۴۱۱)، آیه‌ی کریمه‌ی «و خسی آن تکره‌هوا شبتا و هو خیر لکم» (بقره، ۲۱۶) را فرایدمی‌آورد

تنها چیر مسوده‌ای که گاه پارسایان را زیانبار شوند، راست‌گفای است. بها چیر نکو هیده‌ای که گاه پارسایان را سودمند افند، دروغ مصلحت‌آمیز است. نویسنده‌ی روایت، در سب دوم (= سب پادانی) می‌کوشد سودمندی گاه‌وسگاه دروغ مصلحت‌آمیز را درست‌نمایی (= وحیه) کند

کرده، پذیرای ستایش است؛ گناه پد برای بکر مثر پس سزاو نیست جهان فرین ر در بندهی
کردوکارهای سرشتی با درست و «فر بندهی گناه در اندوهی مردمان بدانیم.

بحث کرده‌ی چهار صد و پانزدهم یاد کرد چند ماهی این نکته است که آفریش میبوسای
سازندگان از سامان میبوی به سامان گیتایی می‌رسد.

جهان مادی، برآمده، شاحه گره و فرآورده‌ای از کارگاه میبوی است.

که خود جهان میبوی بر فرآورده‌ای شاحه گره از کارگاه هستی است.

ولی جهان مادی، به گو نه‌ای بخود استوار، به جسدگی، دگرشوندگی، شدن و نبودن و نگو بر و
نکون) نمی‌رسد؛ یک دم بی‌پایر و نوا میبوی نیست؛ از آفریش، همان بُن میدهی میبوی است که
دیدی و سودمی شده‌است؛ که دیگر دره میبوی بُن عاری خود، یعنی بُن میبوی خود، که در آن
شاحه گره بود، باز خواهد گشت.

در سوتاسر گزارش‌های بیریگاب دین کرد، به نکته‌ای و سحی بر خورده‌ایم که در حدار داشت
چهار مادی وائی‌ای صادر شده‌است.

نکته‌ی بالا یکی از روشن‌ترین و استوارترین مسجدهای جلدسانی دستگاه اندیشه ورری دین کرد،
با دیگر دستگاه‌های آندیشگانی در ورانه است که به کوچک شمردن و خیوار داشت جهان مادی
نمی‌داده‌اند.

این روایت (= کرده‌ی ۴۱۶) به هم‌ی ساد کو نامش به بحث و بیکیس / مشارکت / هم‌انباری
مسو و گیسر، «ملاطومی بر انگشت سخن می‌بند.

گسی، برآمد میکس، در هم‌امیری جهان مادی و میبوی است.

گیشواژه‌ی «میکس / mix در زبان‌های اروپایی به «میخ / میس» در یونانی، «نُ کش و میخ /
میر» در فارسی، (= ست‌ک گیشواژه‌های آمیختن و آمیزش) و «میشر» در سانسکریت هم‌ریشگی
ریانیک و کهن‌رمان دارد.

بحث کرده‌ی چهار صد و هفدهم، بحثی تک و بی‌تا درباره‌ی بیریگه است.

در فارسی امروز، واژه‌ی بیریگ، به معنای گلک و حقه و غریب است؛ این واژه، ادامه‌ی رمانیک و
کهن‌رمانیک (= تاریخی) واژه‌ی پهلوی «بیرنگ» / mērang می‌باشد که در فارسی امروز دچار
ترادوسی و تحوّل معنایی شده است؛ زیرا در زبان پهلوی، واژه‌ی در نظر، به معنای حقه و غریب
یست؛ بلکه واژه‌ای مقدس است به معنای ادعیه و اذکار واژه‌ی «بیرنگ» در این روایت و

روایت‌های دیگری دین کرد، همه‌جا با فروروی و «و / hla / خوب / بیک» به کار می‌رود.

می‌بوسای رویت بحث خود را با ایس جمنه می‌اندازد بیریگ، همان روح سکی
و یمندی‌هاست.

همه‌ی ر یمندی‌های جهان میبوی ماده به بویه سامانیش جهان مادی است به میبوسی (یمندی
بیریگ یک دین (= ادعیه و اذکار).

سامانیش رمین، به برتیس، نهاده بر روزآور آب و باد و آسمان است که روزآور آسمان، از بُن
برپایه‌ی بیریگ‌های میبوی (= میکائیک سکاری) است. بیریگ‌های میبوی‌ای که نهاده‌شده بر
شگسی افرینی‌های جهان فرین است.

را یمندی تن، رنگی روان، سازگاری آنگونه‌های چهارگانه (= احلاط اربعه)، مورشی‌های دینی
سامان‌دهده‌ی جهان، پاسبانی آرتشاری از آفریدگان، کار و ورزگله‌داری و کشاورزی، آسایش کارها،
سامانیش شهرپوری، همه و همه نهاده‌شده بر کار یمندی بیریگ‌های یک میبوی (= میکائیک
سماوات) است.

اداسی، سرور بر بیریگ‌های یک گیتایی است.

سحی در سب بیریگ با چه ازاری است؟ با آرمایش سحت بدی (= ordeal).

روند و آید ستارگان یستند و گردیده (= ایسان و گردان / لوت و سیارات)، نورمان زیش و
گوش و ره حرمگان و راه و چاره‌ی ردایش بسیاری بیماری‌ها بر آفسون و بیریگ کارآمد و درست
دینی اسوار است.

در این روایت (= کرده‌ی ۴۱۷)، همه چیز جهان، از دگرشدن‌های ستارگان و ماه تا پرواز مرغان و

دگرشدن آهس‌ها و آهنگ‌ها (= سرات)، استوار بر بیریگ یک دین (= میکائیک اهوایی)
معرفی می‌شود.

در دفتر چهارم گزارش در دست، کرده‌ی ۴۱۷، بحث یادداشت‌ها، بحثی واژه‌شناسانه درباره‌ی
دانشواژه‌های «بیریگ»، «ترند = تر + مند»، «علم‌الحیل»، «میک‌بیک»، «میکائیک» و سراسرهای
یونانی‌شان را به میان نهاده‌ایم.

بحث کرده‌ی چهار صد و هیجدهم درباره‌ی نشانگان تجلی رمینی سپندارمیس و زئازمیسو در
جهان مادی است.

نشانگان تجلی سپندارمیسو در جهان مادی بیش از هر چیز از رهگذار تجلی شهریار مادی

پدر ساست؛ آنچنان شهر یاری که شهر یاری اش بهاده شده بر تقدس و گفتار فریسته است.

نمادشان بجلی و پیدایی رداژ میم در جهان مادی بیش از هر چیز از رهگذار نه پادشاهی رسیدن پادشاه به سیاست پیشه‌ی به‌جاست.

در سرنامبر این روایت (= کرده‌ی ۴۱۸)، نویسنده، هم سرشت‌شان‌ها و خصایل اخلاقی شهریار یک پادشاه تبه‌جو، در حلقه تجلی‌های زمینی آن دو را نشان می‌دهد و هم، بروید شهر یاری هر یک را بر می‌شمرد.

بحث کرده‌ی چهار صد و نود و نه سال خورشیدی و یک‌گونه سال قمری است به گمان ما، صاحب ریاضیات و معانیکی این روایت از کهن بودی آن حکایت دارد.

درباره‌ی اوج دانشروانی این روایت (= کرده‌ی ۴۱۹) هر چه بگوئیم کم گفته‌ایم.

دوک و دریافت این روایت بر مری ما سال‌ها به دراز کشید. پس از ترجمه استاد بهمن حمیدی در پرداخت شری اسنادانه، انگونه که تنها از وی بر می‌آید، سبب کوشش و پیش از چاپ مجموعه‌ی دین کرد برای چاپ این روایت برگزیده برداشت. ترجمه‌ی بهمن حمیدی آغازین مطالب من و از چند سالی دست به دست گشت؛ باید اعتراف کنم پرسش‌های بیادجوی و کاویده‌ی وی، به کوشش بیش‌تر من مری در یک پدیده‌ی پهلوی این روایت انجمید حدیث ختم به خیر کرد.

گروه در یک روایت، به گمان من در دو سده آغازین روایت است که نویسنده یا نویسندگان کوشیده‌اند بی‌اندازه شمرده‌ی دو گونه سال خورشیدی را تعریف کنند.

جای سخن نویسندگان این است که سال، در یک اندازه‌شناسی درست و سراسر است؛ سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت و چند دقیقه (= شصت‌مین) است.

به بیان احمرشامیک، سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت و چند دقیقه‌ی زمینی طول می‌کشد تا خورشید از برابر هر دوازده اختر حسم (= صورت فلکی) بگذرد و پس از گذشتن از برابر آن‌ها دوباره به همان جای در فضا رسد که در آغاز سال بود.

اما به چم و بهانه‌های علمی و تشکیکی (= تکنیکی) بری ما امکان محاسبه‌ی سزاکروانه و در یک‌کارانه‌ی مدب گردش سال نیست.

چهاره‌ی کار، بر این اندر احمرآمارای دین بهی این است که در پایان سیصد و شصت و پنج روز حشی تحویل گرفته‌شود اما گر چنین کنیم، شش ساعت و چند دقیقه رودتر از رسیدن خورشید به مکان آغازین خود در فضا، تحویل سال بر اعلام کرده‌ایم. و اگر این کار (= اعلام چند ساعت رودتر

سال بود) در سال پسین نیز تکرار کنیم، سال دوم در زمینی، در سنجش با موقعیت فصایی خورشید، دوازده ساعت و دو چند دقیقه رودتر اعلام شده است؛ در سامانی که خورشید، در فضا دور می‌ناید به رده ساعت و دو چند دقیقه‌ی زمینی راه طی کند تا به آذرگاه آسمانی خود رسد.

و اگر محاسبه‌ی زمان سال دو را چهار سال به طبع شیره تکرار کنیم، در زمینی، چیری نزدیک به یک شانه دور در سبب ما ایستش فصایی خورشید سال دو را رودتر اعلام کرده‌ایم و اگر به همین شیره، کار محاسبه‌ی سال دو را سال کنیم، پس از ۱۲۰ سال، که برابر است با چهار دهه‌ی زمینی ساله، سال دو را در زمینی، به سبب به‌آمارای فصایی خورشید، یک ماه رودتر هراگشته‌ایم.

مان نوشتن این روایت (= کرده‌ی ۴۱۹)، جابه‌جایی سال‌های زمینی در سنجش با جابه‌جایی فصایی خورشید را پس از ۱۲۰ سال می‌رودده‌اند؛ تا بدین وسیله تعداد ۱۲۰ شش ساعت و چند دقیقه (= که برابر می‌شود با یک ماه = ۶ ساعت و چند دقیقه $\times ۱۲۰$) را احراز کرده‌باشند. یعنی سال ۱۲۰ ام را پس از سیزده ماه به پایان می‌رسانند.

امروزه، بر کار پس از گذشت چهار سال انجام می‌دهد و سال چهارم را سیصد و شصت و شش دوره محاسبه می‌کند تا گشت و واگشت زمینی سال دو زمینی پس از چهار سال واگشت و واگشت آسمانی خورشید برابر شود و عمداً تداکی‌های خورشید، در سبب دورانی زمینی، و در سبب با اختر حسم‌های دوازده گانه، آماده و حیران شود.

امور به پیشگفته به گمان ما همه‌ی آن معنی است که نویسنده‌ی روایت در دو سده آغازین مری بیان آن دارد.

نویسنده یا نویسندگان این روایت (= کرده‌ی ۴۱۹)، محاسبه‌ی سزاکروانه و درست و سراسر سال را برای همه‌ی کارهای دینی و زمینی و کشاورزی از هر کاری واجب‌تر می‌دانند. از سده ۲۱ تا ۲۸، برابر شماره‌ی ده، بحث کوتاه درباره‌ی ۱۲ اختر حسم و گذران خورشید از برابر آن‌ها به میان می‌آید.

در بخش سوم و پایانی روایت، نویسنده به چم و چرای پندای و نوع آمادگی (= محاسبه‌ی سبب قمری می‌پردازد اگر نوشتن و خواندن ما درست باشد، بدین و ششم روز به یک سده رهنوعید ماه بر رود خانه‌های سپید زمینی، و به سبب چم و سبب به زمان حشی کهن بی‌دو-پساک رود خانه‌ی سبب.

خراننده‌ی دانش‌پژوه و پیگیر می‌تواند ترجمه‌ی این روایت را در کتاب تاریخ‌نامه‌ی پرویز

شهر ناری» دیبا کند

می‌رسیم به روایت پایانی کتاب سوم دین کرده که یکسره بحثی بر سر تدوین‌های چهاردهی دین کرده بر گذراب زمان‌هاست.

بحث کرده‌ی چهار صد و بیستم درباره‌ی خود دین کرده است

در پایانی این پیشگفتار، پیش از گفتن هر سخنی درباره‌ی دین روایت (= کرده‌ی ۴۲۰)، اجازه می‌خواهم خود شده‌ی فردا پژه و نه دقیقه‌ای اشرافی در برایت جلب نظر دهم اندیشه‌ورری لریطوگرایان (= مکاتیرن) عموماً و فرهنگ‌شناسان (= اشراقیون) خصوصاً استوار بر پذیرش مراتب و پایگاه‌های هستی از جدا تا ماده است.

«ب سیاست‌شناس نامدار، استاد عبده الله انوار در این بحث تذکر می‌دهند که در وارسی ریشه‌های تاریخی بحث نور از دیدگاه شریعی می‌باید به نظرگاه امام محمد عزالی در «رساله‌ی نور / مشکاة الانوار» نیز توجه کرد

اشراقیون، که ما آنان را «فرهنگ‌شناسان» می‌نامیم، برای نحوه انوارالمرکات بعدادی و شهاب‌الدین سهروردی، خدا و «نور الانوار» نامیده‌اند. شیخ اشراق بو بزه پس از نور الانوار مرتباً طوبی را در دستگاه آفرینش دو نظر گرفته است که پایانی آن عشق است یعنی نرگه و معذب‌همه‌ی تاریکی و ظلمات در نظام آفرینش سهروردی، مراتب هستی را مراتب انوار از قهره تا سافل، بر این است

نویسنده‌ی دین کرده نشان داده‌اند که چندین سده پیش از انوارالمرکات و شهاب‌الدین سهروردی با بحث مراتب هستی و بنیاد پلکانی هستی بر مبنای پیکان نور آشنایی داشته‌اند و بلکه سوگزاران بوده‌اند اما باید پرسید که دو هزاره‌ی مسلمان پیشگفته گاهی‌ها خود در این باب (یعنی مراتب هستی) بنیاد مرتب نور) را از چه منبعی دوام گرفته‌اند؟

جوابی که به بحث پیشگفته، یعنی مراتب هستی بر مبنای مراتب نور نزدیک‌شویم. اگر تاریکی و نقطه فقر نور ندانیم یا اگر برای تاریکی هستی‌ای واقعی در نظر بگیریم، به دو دستگاه اندیشه‌ای از بنیاد دیگرسان می‌رسیم. اگر تاریکی را تنها سود روشایی (= فقر نور) معنا کنیم به وحدت وجود یا بر این ترجمه‌ی ما به نکتان‌باوری می‌رسیم و اگر برای تاریکی هستی راستین در نظر بگیریم، به ثنویت (= تدوین‌باوری) خواهیم رسید

و اگر برای تاریکی هستی‌ای راستین در نظر بگیریم، آنگاه جداسازی نور و ظلمت یا همان

روشنایی و تاریکی ریشه در وجود آن و ندارد بلکه برخاسته از دو مذهب جداگانه خواهد بود: یکی، مدرسی (تذکره راجس بری تاریکی = تأصل ظلمت) سواي پذیرش ثنویت، پذیرش اصالت مذهب را بر دو اندوختن خود دارد. این سه‌گانه، یعنی سه‌گانه «اصالت مذهب»، «ثنویت» و «تأصل ظلمت» یکی از دهاتی فرزانورانه (= فلسفی) است که نویسنده‌ی دین کرده به آن آگاه بوده‌اند نویسنده‌ی دین کرده، هم، هواجو، سخت‌وسوار، تأصل ظلمت‌اند؛ هم ثنوی هست و هم اصالت مذهب.

گزارش بالا، دلاهی بیادین و ریشه‌ای ما در گزارش دین کرده و هست

در این روایت (= کرده‌ی ۴۲۰) تدوین‌کننده‌ی دین کرده نشان می‌دهند که بحث اشرافی طغیان چهارگانه‌ی نور آشنایی دارند. آنان تدوین‌های چهارگانه‌ی دین کرده را در درازی زمان با طبعات چهارگانه‌ی نور بر می‌سازند

دین کرده‌ی آغازین، که به دست یکی و شش‌سپ‌شاه تدوین شده است، از نظر پایه‌ی معرفتی، یکسره بر دو و شش‌پد برهه او نور الانوار است

نویسنده‌ی دین کرده معنای پذیرای نظر خود را از نور الانوار به سخاوته‌ی پهنوی «ره سه» و «نور» و «نور» بر می‌گوید که ترجمه‌ی واژه‌ی «نور» است، «روشایی» بیاد همه‌ی روشایی است. دیو کرد آغازین به دست سکندر ملوک پراکنده می‌گردد به جامعه‌ی «قوس» (= تنس) در زمانه‌ی اردشیر ماکان بر آری می‌شود. بارویسی و تدوین دوم دین کرده بهره‌ور و شش‌پد برهه او مرتبه‌ی دوم «نور / شید» در جهای هستی است. نویسنده، این معنا را با فرزانو رهی پهلوی «نراه» فرامی‌گیرد مرتبه‌ی دوم نور در دستگاه اشرافی شیخ، با فرزانو رهی «نور الاقرب» فراگرفته می‌شود

در سوم، دین کرده پرکنده می‌شود و اردست می‌رود. آذروردیخ برای در سوم آن را گودآور، بارویسی و تدوین می‌کند. این بارویسی سومین مرتبه بهره‌ور و شش‌پد برهه او مرتبه‌ی سوم نور / شید در جهای هستی است. نویسنده‌ی دین کرده مرتبه‌ی سوم نور را با فرزانو رهی پهلوی «نور» و «نور» فرامی‌گیرد

شیخ سید، مرتبه‌ی سوم نور را با فرزانو رهی «نور» و «نور» فرامی‌گیرد

ری چپ می‌رود و در کرده رده‌ی می‌رود آرماد پسر امید در چهارمین بار دست‌به‌کار بارپزایی، گودآور، بارویسی و تدوین دین کرده می‌شود. تدوین چهارم را بهره‌ور و شش‌پد برهه او

شهر پاری و دنبال کند

می‌رسیم به روی پدایی کتاب سوم دین کرد، که یکسره بحثی بر سر تدوین‌های چهارم‌دهی دین کرد و گذران زمان‌هاست.

بحث کرده‌ی چهار صد و بیستم دربارہی خود دین کرد است

بر بدینا این پیشگفتار، پیش از گفتن هر سخن دربارہی این روز است (= کرده‌ی ۴۲۰)، احراز می‌خواهم خواننده‌ی فرزندان یزد را به دقیقه‌ای اشتراقی در این رویت جلب نظر دهم.

اندیشه‌وروی ارسطوگرایان (= مشائیون) عموماً و فرهنگ‌شناسان (= اشراقیون) خصوصاً استوار بر تدوین مراتب و پدیاگان‌های هستی از حد، تا ماده است

بی‌شک‌شناس نامدار، استاد عبداللہ انوار در این بحث تدکرمی‌دهد که در وادسی ریشه‌های تاریخی بحث نور از دیدگاه اشراقی می‌باشد به نظرگاه امام محمد غزالی در «رساله‌ی نور / مشکاة الانوار» نیز توجه کرد

اشراقیون، که ما استاد «فرهنگ‌شناسان» می‌نامیم، برای سمبوله ابوالبرکات بغدادی و شهاب‌الدین سهروردی، حیا را «نور الانوار» نامیده‌اند. شیخ اشراق یوزده پس از نور الانوار مراتبی طبعی را در دستگاه‌های مرتبی در نظر گرفته‌است که پادان آن عشق است یعنی بُن‌گاه و معدن همه‌ی تاریکی‌ها و ظلمات. در نظام اندیشگانی سهروردی، مراتب هستی به مراتب انوار، از صفر تا صد، برآور است

نویسنده‌ی دین کرد، سبب نه‌اند که چندین سده پیش از ابوالبرکات و شهاب‌الدین سهروردی با بحث مراتب هستی و سبب پلکانی هستی بر مبنای پند نور آشنایی داشته‌اند و بلکه نوگزار آن بوده‌اند. اما باید پرسید که دو هردوئی مسلمان پیشگفته آگاهی‌های خود در این باب (یعنی مراتب هستی بر سبب مراتب نور) را از چه منبعی دریافت کرده‌اند؟

احراز دهید اندکی به بحث پیشگفته، یعنی مراتب هستی بر مبنای مراتب نور نزدیک‌شویم. اگر تاریکی را فقط فقر نور بدانیم یا اگر برای تاریکی هستی‌ای واقعی در نظر بگیریم، به ده دستگاه اندیشگانی از سبب دیگرسان می‌رسیم. اگر تاریکی را تنها نبود روشنایی (= فقر نور) معنی‌کم به وحدت وجود یا برآیند ترجمه‌ی ما به تکثیل‌باوری می‌رسیم و اگر برای تاریکی هستی‌راستین در نظر بگیریم، به ثوب (= مونث‌آوری) خواهیم رسید

و اگر برای تاریکی هستی‌راستین در نظر بگیریم، آنگاه جداسازی نور و ظلمت یا همان

روشنایی و تاریکی شده در وجود آن دو ندارد بلکه برحاسته از دو ماهیت جداگانه خواهد بود پس تدوین این دوگانه را پیش برای تاریکی (= تأصل ظلمت) می‌باید پذیرش شویم، پذیرش اصالت مثبت نور و اندویش خود دارد پس سه‌گانی، یعنی سه‌گانی در اصل مثبت و تأصل ظلمت، یکی از دقایق هرگز ناپذیرانه (= همسبی) است که نویسنده‌ی دین کرد به آن آگاه بوده‌اند و بسندگاپ دین کرد هم، هواجز، محبوس‌سوار تأصل ظلمت‌اند؛ هم ثوری هستند و هم اصالت مثبتی

گزارش دلا، دلائل سادین و ریشه‌ی ما در گزارش دین کرد به ده و هفت در روز (= کرده‌ی ۴۲۰) بدو بی‌کتابگاپ، برآورد کتاب می‌دهد که در بحث اشراقی طبقات چهارگانه‌ی نور آشایی دارند آنان تدوین‌های چهارگانه‌ی دین کرد را در درازای زمان با طبقات چهارگانه‌ی نور برمی‌سازند

دین کرد عاریت، که به دست کی‌ویش‌شناسان، تدوین شده‌است، از نظر پایه‌ی معرفتی، یکسره به دور و نشان پذیرفته از نور الانوار است

نویسنده‌ی دین کرد، معنای پذیرش نظر خود از نور الانوار یا سحرورای پهلوی «روشنه‌ی بُن‌رُشن» برمی‌گوید که ترجمه‌ی واژه‌ی واژه‌ی آن، «روشنایی می‌باشد همه‌ی روشنایی‌ها است

دین کرد اعتبارش به دست اسکندر ملعون پراکنده می‌گردد به حاکم‌ی «توسر» (= تیسر) در زمانه‌ی اردشیر بابکان بازآرایی می‌شود بازوینی و تدوین دوم دین کرد بهره‌ور و نشان پذیرفته از مرسته‌ی دوم «نور / شیده» در جهان هستی است. نویسنده، این معیار را به نور انوار پهلوی «نور» فرامی‌گیرد مرسته‌ی دوم نور در دستگاه اشراقی شیخ، با فرزانو زده‌ی «نور الانوار» هر گه می‌شود

نور سوم، دین کرد پراکنده می‌شود و دست می‌رود از فرق بی‌نور سوم آن را گردآوری، بازوینی و تدوین می‌کند این بار به حسی سومین بهره‌ور و نشان پذیرفته از مرتبه‌ی سوم نور / شیده در حسی است نویسنده‌ی دین کرد مرسته‌ی سوم به نور انوار پهلوی «نور» فرامی‌گیرد

شیخ اشراق، مرسته‌ی سوم و نور انوار زده‌ی «نور الانوار» گاه به «نور» و گاه به «نور» می‌گوید

برای چهارمین بار دین کرد دست می‌رود از سبب اشراقی برای چهارمین بار دست‌کار بازپیرایه گردآوری، بازوینی و تدوین دین کرد می‌شود بدین چهارم بهره‌ور و نشان پذیرفته از

مرتبه‌ی چهارم بود / شید در جهان هستی می‌داند نویسد، چنانچه کسی خواهد نگردد بدو بی محاسب دین کرد در نظر پدیه‌ی معرفتی، بهره‌مند از نورالانوار است؛ ندوی چهارم آن، در نظر پدیه‌ی معرفتی، بهره‌مند از نور قهر سوم یا نور قاهر ساقط است.

آنکه وی (=ادریج پسر امید) نگرسته‌ی خود را با نورانوارهای پندوی «مام» درمی‌گیرد اگر گزارش و دریافت ما از این روایت درست باشد، بند پدانی آن به واپسین مارساری دین کرد. انهم زمانی هوشیار پسو در شست انگشت سخن می‌هد، مارساری‌ای به سازو تو، که، بهره‌مند از نورالانوار آغازین خواهد بود.

فریدون فصاحت

آردیسهشت ۸۳



۱۱۳ در باره‌ی نجم و چرای <کس>*

بش یا نبود بینش استوار بر فرعیحتگی
بسیار، در نست نا دین آراسته به فرزانگی
(=دین مزدایی) برای در نظر آوردندگان^(۱)
(=نگرمدان)، برابر آموزی دین بهی^(۲)

آن کس که، <به یونه‌ی> * پارسایی دینی‌زوانه‌ی روان، از سر مهر و شازم (=عاشقانه) به <امورانش‌های> * دین بهی بگردد (=nigeridan / باریک شود)، بسی (=abertar) به پیش حسه‌فوازیب <خواهد رسید> یعنی به همان <دانش و فرهنگ دینی>

آن کس که، به ایادی جهان (=امور دین جهانی) و سروری (pādxšayih) و نام‌جویی، <نه به اندازه‌ی برآوردی بیارود، بلکه> * آژورانه بگردد <چپین کسی، او شود> * پیش و دانش استوار به دین بهی بسی تباهی گیرد (=weš kwasēd)

آن کس که، به یونه‌ی دوستداری روان، در <امورایش‌های> * دین بهی باریک شود هر آن دانش و گاهی را تا به مر فرارستگی (=andar bowandag) به‌چنگ آورد — هر چند گیتی‌خواهی و برتری‌جویی و نامداری را انهم به اندازه‌ی بایسته بخواند

آن کس که، به گیتی تنها به ژوانه بگردد، بلکه به هر آن دانش و آگاهی <به‌بهاده شده بر دین بهی> * نظر کند، هر آن دانش و آگاهی را خیلی کم [با به اندازه‌ی بسیار] بدست خواهد آورد — حتی اگر در ابزار زندگی مادی بها به اندازه‌ی بایسته بهره برد

جدای از این، <در دین‌نامه‌ی... (؟)> *، کهن‌آمورگاران دین چپین آموزانیده‌اند (cāšidan).
و پیش از هر کاری می‌باید خیم <وحوی خود را> * ویراست و، پس از آن، در پرس و حوی به‌کردانه <هی کارها> * برآمد

یادداشت‌ها

۱- در نظر آوردگان را برابر و بی‌گوریداران / nigerīdārān آورده‌ایم. اشکار است که نویسنده، به مر م‌دین و باریک‌بین و ژورنگاو و ماسدین نظر دارد
نویسنده می‌خواهد روشن کند که چر برخی به پیش و دانش راستین می‌رسند و چرا برخی

مرتب‌ه‌ی چهارم نور / شید در جهاب هسی می‌داند نویسنده احتمالاً می‌خواهد بگوید مدوی
محسب دین کرد از نظر پایه‌ی معرفتی بهره‌مند از نورالانوار است؛ تدوین چهارم آن، از نظر پایه‌ی
معرفتی، بهره‌مند از نور و هر سوم یا نور قاهر ماضی است.

السنه وی (=آذرباد پسر امید) بگر پسته‌ی خود را با فرزندان‌ه‌ی پهلوی و نام، فرامی‌گیرد.

اگر گوارش و دریافت ما از اس + یت در سب باشد، بنده پایانی آن به و پسین بارماری دین کرد،
آنهم زمان هوشید و پسر ورمشت انگشت سخن می‌دهد بارماری‌ی به سازل تو، که، بهره‌مند از
نورالانوار آفرین خواهد بود.

فریدون فصل

او دیب‌ه‌شب ۸۳



۱۱۳ در باره‌ی حجم و چرای «کسب» *

بیش یا نبود بیش استوار بر فره‌یختگی
بسیار، درست یا دین آراسته به فرزادگی
(=دین مزدایی) برای در نظر آوردگان^(۱)
(=نگرمندان)، برابر آموزی دین بهی^(۲).

آن کس که «نه نوبه‌ی» * پارسیایی دینی و رانه‌ی روان، از سر مهر و دُشادُم (=عشقانه)، به
<آموزانش‌های> * دین بهی بگرده (=nigendān / باریک شود)، بسی (=abertar) به
سفر «فرزین» * خواهد رسید «یعنی به همان» * دانش و فرهنگ دینی

آن کس که، به آمانی جهاب (=امور این جهانی) و سروری (pādxšāy h) و نام‌جویی، «نه به
اندازه‌ی روان، دن بیارها، بلکه» * رورانه بگرده «چنین کسی، از نبود» * بیش و دانش استوار
و دین بهی سسی ساهی گیرد (=weš xwasēd)

آن کس که، به نوبه‌ی دوستداری روان، در «آموزانش‌های» * دین بهی باریک شود، هر آن
دانش و گاهی ر تا به مرز فراراستگی (=indur howandag) به جنگ ورد هر چند
گسی خوهی و «ری خوبی و نامداری» آنهم به اندازه‌ی سسه خواهد

آن کس که، به گسی تنها به رورانه بگرده، بلکه به هر آن دانش و آگاهی «به نهاده شده بر دین بهی
بیر» * بعد کند، هر آن دانش و آگاهی را خیلی کم [یا نه اندازه‌ی بسیار] بدست خواهد آورد
— حتی اگر از ابزار زندگی مادی تنها به اندازه‌ی بایسته بهره‌برد

حدای او دین، «در دین‌نامه‌ی ...» (۹) *، کهن مورگاران دین چنین آموزانیده‌اند (cāšuan)
پیش از هر کاری می‌باید خیم «و خوی خود را» * ویراست و پس از آن، در
پرس و جوی بحر دانه «ی کارها» * برآمد.

یادداشت‌ها

۱- در نظر آوردگان را برابر «بگردانان» / nigendārān آورده‌ایم. آشکار است که نویسنده، به
مردم دقیق و باریک‌بین و ژرف‌نگار و ماسدین نظر دارد.

نویسنده می‌خواهد روشن کند که چرا برخی به بیش و دانش راستین می‌رسند و چرا برخی

نگر نه: شش و دانی راستین دست نمی یابند

نویسنده‌ی روایت، چم و چرای این دست‌یافتی و دست‌یافتگی را به انگیزه‌های درونی آن کسان نسبت می‌دهد. برحی، نه دین بهی به یوبه‌ی دیباخواهی بردنک می‌شوند و برای ثروت و قدرت و نامداری و بالا رفتن از پیکانی ترمی این جهان، برحی دیگر چنین نیستند.

نکته‌ای: به نظر ما می‌رسد این است که این روایت (= ۱۱۳) در رمانه‌ی بالذکی دین و شهرپاری ایرانی تدوین شده است، نه در رمانه‌ی فرود آن دین و شهرپاری.

و میر نشان می‌دهد که در آن روزگار نیز دین‌داران دینی با مشکلی امروزی دست به گریبان بوده‌اند؛ در آن رمانه نیز بسیاری بوده‌اند که نه برای کسب معام و قدرت و ثروت دین بهی را در نظر می‌آورده‌اند نه از سر شوی به کسب دانش برتر نویسنده‌ی روایت نیز همین را چم و چرای دست‌یافتن آن کسان به پیش و دانش برتر می‌داند.

۲. پس از این، نویسنده‌ی این روایت (= ۱۱۳)، در باره‌ی دانش چهار دسته از مردمان در نسبت با دین مردابی سخن به میان می‌آورد:

بختین دسته، کسانی اند که خواستار پاسایی روان به کمک دین اند و عاشقانه، آموزایش‌ها و دستورها و چارچوب‌های دین بهی را می‌پوشد و در آن باریکانه می‌نگرند و نه دانش و فرهنگ دینی دست می‌یابند.

دسته‌ی دوم، کسانی اند که، از روانه، خواهده‌ی خواسته‌های گیتیایی و زورمایی و برآوردگی اند ولی درنهایت خود را باورآورنده به دین بهی می‌نمایند؛ اینان از دانش و پیش دین بهی بسی دور اند و دانش و آگاهی دینی در دل و حجاب آنان تباهی گرفته است.

پس از این، دو دسته‌ی میانی دیگر نیز هست: یک دسته‌ی میانی، کسانی اند که، دوستدار پاسایی روان اند و بی گیتی خواهی و زورپرستی و نامجویی را تنها به اندازه‌ی نیاز، نه از روانه، خواستارند. چنین کسانی مجال آن را دارند که دانش و آگاهی دینی را تا به سر رسیدگی در چنگ آورند.

یک دسته‌ی میانی دیگر، کسانی اند که هم خواهان دانش و پیش آمد و هم آورنده کسی خواه اند؛ هر چند که از ازار آن به اندازه‌ی بسته بهره می‌گیرند ولی به انگیزه‌ی همان روی کسی خواهانه، هر آن دانش و پیش را خیلی کم به دست خواهند آورد.



۱۱۴ در باره‌ی هر آن رستگاری هنگام

«برپایی» * فرزند (دعایت قصوی /

أحرار)، و، در باره‌ی از حیث افتادن

(= فروردن / frōd-kušidan) زدارمینو آنگونه

که در گاهان پیداست، برابر آموزه‌ی دین بهی

ر حیر انداختن و میراندن گوهر چیرها (= ماد چهر اشیا) «نه معای» * بیست‌شوندگی «مطلی» * گوهر چیرها * نسبت (دوستی که نورش بد بلکه، «نه معای» * حداسوندگی «دوستی» * چیرها از یکدیگر است (āz az āz) «دوستی» * که استم ر بر کرده‌کار یکتاگرایی (hamih / باهمانی) آن «چیر» ها بوده است.

آن «رونداد» ی که نه مسپ جداسوندگی «نژاده‌های یک پیکره» * به ناکارآمدی همان چیر ham tan = همان پیکره می‌انجامد (hawēd)، درست بدین معنی است که آن چیر [ب] از پیکره] از حیث افتاده (kušidan) و ناکارآمد شده است.

چونان «ماده‌ی» * تن، که به سبب جداسوندگی جان از آن سر به بیستی نمی‌گذرد، بلکه، ناکارآمد می‌شود.

«و این تن و جان ناکارآمد و جدا افتاده» * همچون در پراکندگی (= اشفتگی) است؛ تا به روی نرساری جهان، که زدنمیبو یا همه‌ی مباحثها و برارش — نه گونه‌ای ناکامانه، در عرجام جهان، از آن روی که هیچ چیری، حتی آن چیزهایی که با آن‌ها اهریمنانه می‌حسبند و نمی‌تواند بهره‌ی خود کند — ر حیر پاخته (= abar-kuših) (۲).

«و، به جدی آن، تنها چیری را که» * نه فروانی بهره می‌برد، یاری شدن و درد بی درمان (۳) an-ayāsih dard است؛ آن هنگام که سویی قهرش برای دیوی مولود و بازاندکیده می‌شود abgand = .. abāz از حیث خواهد افتاد.

«در این باره» * پس است آنچه از «کتاب» * دین پیداست: (۳)

«در همه‌ی سخنواره‌ی اوستایی» *

ای مردا اهورا! از آنجا که تو شهر داری، آنان اگر این [آموزش تو] را دریابند، به دوشهریاری میوی، تو [راه خواهد یافت] (یسنا، اوستایی، هات ۳۴، بند ۱۰)

<ترجمه‌ی گزارش پهلوی> *

از بهر هر آن هرویسپی تو می فردا اهورا!
به سبب هر آن شهر داری تو، رُدازمیو، با مطلق گناهکاری هایش، از حیر خواهد افتاد، (یسنا، پهلوی، هات ۳۴، بند ۱۰ C).

و بدین^(۴) که به هرزه می درآید (؟ آموزش می دهد؟).

و تاریکی اهریمنی، در فرجام <کار جهان> * در نوریدانی از [یا در بند و زندانی
از] روشایی افکنده و سرنگون می شود،^(۵) <با این ادعا> * به سبب هدایت^(۶)
ناریکی از همسانگی یکسویانه <ی آن> * با روشایی، به همسانگی همسویانه‌ی <تاریکی و
روشایی> * که از دو سو هم‌مرور <نلقی می شوند> تاریکی اهریمنی معروض در < شکم
روشایی>، <فرصت دارد> * روشایی و بیش از پیش نیاز دارد و سی بدتر سختی دهد
با <ادعای> * با گرانند دانستی <ناریکی از یکسوی و از سوی دیگر> * پرسته دانستی
(= parwastag / محصور) آن در محیط پیرامونی خود <این تصور را القای کند که تاریکی
ساکرانند اهریمنی، در> * رندان خشم‌مانندی^(۷) <از روشایی فرو> نشسته است
(nišastan)؛ <با چنین ادعایی، آشکار می شود که> * آموزه‌ی <ساکرانندی ناریکی> تهی
<از راسی> * است. <یعنی، به پیروی از کژآموری‌های مانی، با ادعای رندانی شدن فرجامین
تاریکی در شکم روشایی، ناریکی و در شکم روشایی> * از همه سوء گرانند گفته‌ایم.

<بدین مدعی این ادعا، در ساختمان استدلالی خود> * در گزاره‌ی کهن (مقدم /
peš-saxwan)، درباره‌ی می‌کرانگی تنائی^(۹) <میثوی> * تاریکی دچار نامارگاری بیادین
hambasān.h= / با ناص و شنگیر <مظنی> * است

و، در گزاره‌ی مهبی (تالی / pas-saxwan)، ساندیدی با گرانند <ادعایی خود را> * در
رندانی <گرانند> پرسته (=محصور) می‌کند؛ آنی را که بودی شاید و سامان <هستی و
راستی> * پیدا برد^(۸)

بازداشت‌ها

۱- بعضی به معنای ابعاد جوهری چهره و اشیاء نیست

می هیچ گمانی، نویسنده‌ی این روایت، ابعاد و نیست‌شودگی اعراف را می‌پذیرد
برگشتن به نظر نه، تنها می‌تواند پی‌آمده‌ی نگره‌ی اتمی دیمقراط باشد ویر در نگره‌ی اتمی
(ایحشیک)، هر گونه تردیسی (=تراهورماسیور) و تغییر و تحول مادی و تنها در چارچوب
حاجایی ویزیاره‌های خود ماده جست‌وجو می‌کند

۲- نویسنده‌ی این روایت، نه این پرسش پاسخ نمی‌دهد که آب گوهر رُدازمیو تیر بطور مطلق
نیست و مایود می‌شود یا نندند می‌شود و به گوهری دیگر تردیسیده خواهد شد؟

و اگر بدید شود، ذات رُدازمیو‌ی آن بُن‌پاره‌های سسند شده برجا خواهد ماند ما به سبب
بندیدشدن گوهر رُدازمیو‌ی گوهری غیر رُدازمیو و نااهرمیانه را خواهد پذیرد؟

خواننده‌ی پژوهنده به یاد دارد که نویسندگان دین کرد، در همین کتاب سوم، کرده‌ی نیست و دوم،
عبر جوهری روای دیدی به روای دیدی و نمی‌پذیرد. اگر چه یریم که سسندشدن ذات اهریمنی،
به معنی عبیر جوهری آن ذات خواهد بود، با آموزه‌ی دیگر از دین کرد، به نامارگاری خواهیم افتاد
و آن، نیست‌شودگی مطلبی رُدازمیو و لشکریانش در پایان جهان است

به دو شیوه می‌توان به گزارش‌های نامارگاریم و متناقض را درست‌نمایی (=توجیه) کرد
یکی آنکه نتیجه بگیریم نویسندگان دین کرد، از پی‌آمدها و لوازم منطقی گزاره‌های فرزان‌مائی
خود آگاهی چندانی نداشته‌اند

دیگر آنکه نسخه بگیریم، نویسندگان گوناگون، با مشرب‌های فرانشی گوناگون، در زمان‌های
جداجدا، دست‌اندرکار ندوین دین کرد بوده‌اند

۳- پس از این، نویسنده، سخنان اوستایی یسنا، هات ۳۴، بند ۱۰ و گزارش پهلوی آن و
برمی‌نویسد.

سرای گزاردن این سخنان اوستایی از گزارش جیبی دو ستحوله بهره گرفته‌ایم؛ ولی
فارس‌ی کرده‌ی گزارش پهلوی را برابر دریافته خود به انجام رسانده‌ایم

۴- او شپردی، د.ن.م، ۳۰۷:

از ناریکی یا رندینی، گمراهی و بدبینی است، ایرانیان، مانی و زرد می‌خوانند، چر که
از نری برانین روتشتی، گمراه و از دین برگشته دانسته شده است. رندیق معرب و رندیک به معنی دین

۱۱۵ در باره‌ی شیوه‌های سرآوردن نیکو فرجامانه‌ی کارها، برابر آموزه‌ی دین بهی

معاندا شیوه‌ی سرآوردن (abar-āwurdan) نیکو فرجامانه‌ی شش‌ه‌ی کارها، بویژه برای شهریاران، <بر> * دو <گروه> * است.

نکی، راز کارها را سخت پایید است؛ نه گونه‌ای که <حتی> * کم‌ترین بشی راز از <چشم> * بیرویان پنهان نماند، تا کم‌ترین (ham bun-iz) نشانه‌ی از آگاهی‌های کار، به دست برهم برده‌ی کارها برساند؛ تا <نرواند> * از سر سبزه، پاژچاره‌ای، که <رمان انجام> * کارها را به پس می‌افکند و بر دشمنی کند، سازد (ma) sazad < >

نکی <دیگر> همیشه رمان <بهمگام انجام کارها> * فراواند تیر بدان کار دست یاریدن است؛ تا رمان بهمگام <انجام> * کار، به سبب انجام نگرش بهمگام آن، ناکرده و بر زمین مانده دهانشود، و مردم (=عاقبت) سه‌گمانه‌ی (=druwandīg handāzišn) برخواستند از آن <ناهمگامی بر و پس آمدن کار> * از میان رود (halagīhad? ?) (۱)

یادداشت‌ها

۱. سطرگاه نویسنده در این روایت، که نه گمان ما بسی دیرصال و دست‌خورده، با نثری کمی پیچیده می‌نماید، پندی برای همگان بویژه شهریاران است.

نحست اینکه، گر حوالمات فرجام نیکوی کارها هستیم، می‌باید راز کارها را چشم‌غیر پنهان ماند؛ تا مجال برهم‌زدن کار را نیابد؛ دیگر اینکه رمان بهمگام کار به پس افکنده‌شود تا نه‌کاری و تبه‌کاری مجال از میان بردن پی‌آمد نیکوی کارها را نیابد.

این، همه‌ی آن چیزی است که از این روایت درمی‌یابیم؛ هر چند، هست و نبود چند واژه‌ی شک‌پذیر و ناخوانا در بستر سحن پهلوی، ترجمه‌ی روایت را با مشکل روبه‌رو می‌کند.



۱۱۶ در باره‌ی <ایزد> * پاسیان هوش و جزد، برابر آموزه‌ی دین بهی

همانا! <برد> * پاسیان هوش و جزد، <در میان ایردان جهان> * میوی، <برد> * بهم است؛ <در میان بیرونی> * سرشی، <بیرونی امشاسپندی> * خودآگاهی (=buy) است؛ و <در میان ماده‌ی> گشیایی، تروندگی (۱) (۲) هسته‌های خوت تحمکان است [یا] برادگی هسته‌های زمینی (۳) است.

<فقط> * کسی سیاد هوش و خرداش میرومند خولده‌بود، که، <میرومندی و> * پاسانی <ایزد> * بهم و <بیرونی امشاسپندی> * خودآگاهی و <زمینی> * برادگی هسته‌های خوت تحمکاناش بر کردوکارهای عرصه‌ی <بیروگان> * هوش و جزدش استوار است (=ast pad) (۲).

<چنین کسی، با چنین قرارشی در بیروگان گشیایی و میوی ش> *، در هر دو جهان، مسوده و براریده (=برین پایه) خواهد بود.

<ولی> * آن کس که، <بیروگان> * هوش و خردش را پشتیبانی یکی از این سه <بیرونی اسمانی> * (۳) فرومآند، <برای نمونه> * اگر از <پشتیبانی ایرد> * بهم فرومآند، <دیو> * اکومن و چشم بر وی چیره خواهدشد؛ <بیرونی> * خردش از دیو اکومن سرده‌گردد و، <بیرونی> * هوشش از دیو خشم آشفته.

<آن کس که، قوه‌ی> * خودآگاهی‌اش <از پشتیبانی بیروگان سرشتی درمآند> * دیو بر هوش و جزد وی سروری یابد و <از آن سروری، بیروگان هوش و جزدش> * به نالودی گراید؛ چنین کسی سر به دیوانگی (۴) [یا] تفرخی (۵) گذارد.

و گر <در اندرونی> * کسی، تروندش (۶) هسته‌ی تحمه‌های نیکو <سربه‌آشتگی گذارد [یا] فروبرد> *، آن جا (=به جای هسته‌های فروپاشیده و مبرارمند)، شوررجی [یا] سمدشدگی [تحمه‌های بد <و نالورنده> * مانده‌گارشود؛ و هوش، بی‌جانمان و، جزد ربوده‌شود.

یادداشت‌ها

۱- واژه‌ای را که «سورسنگی» برایش تم حمله کرده‌ایم، در بعضی سحر پهلوی با نگارش «سورسنگی» مده است؛ سیمای معاین و اژه‌ی در نظر، مرتب و همدسته دارد. ما واژه را آن‌به با گمانسندی، و نگیه با رنگه و حرا انده‌ایم

۲- شکار سبب نوسندوی رویت در پیوند دوسویه سبب پیرومندی فوای هوش و چوید از یک سو، و بهره‌مندی در ایرد بهمن و پیروی امشاسپندی خودآگاهی (=اشعار به نفس) و بهره‌مندی از ترازندگی‌های نغمه‌های بیک رمیی را از سوی دیگر در نظر دارد

به دیگر سخن، فقط هوش و خرد پیرومند و پیرونده، در آن سه پیروی آسمانی و اعشامپندی و میسی بهره‌می‌برد؛ و حیول و حیوط آن سه پیروی مستوی در سرشت و ساخت‌های رمیی میر نارسندی هوش و خرد پیرومند است.

۳- بارگشتگاه (=مرحله) واژه‌ی «سه» یکی ورشته‌ی بهمن، دودیکر، پیروی امشاسپندی خودآگاهی و سدیگر، تبارش هسته‌های حوث و حمله‌ی رمیی است



۱۱۷ آن سحانی که می‌تزدمان (؟) سوی
بی‌گناهی، برابر آموزه‌ی دین بهی

همان آن سحانی که «پیروی از آن‌ها» * و «سوی بی‌گناهی می‌برد» این دو «پند» * است
۱- فوایوس گریش مردم بر پاک‌ی و مایی از گناه، ۲- پسندی «از شی جان و آزادانه» *
بر برگرش^۱

و، همچنانی که، پاک‌ی و مایی مردمان از گناه «و» گریش آزادمانه‌ی بر این پاک‌ی * جز از همدانستانی ایشان نالند. وی برین (۴) «با گریده‌ترین» پیروی اهورایی (۲) در «زمین‌های» * بی‌گناهی، «یعنی همدانستانی» * آن «پیروی بر برین» * استوارترین برحاسته از همه گناه، «که خود، بی‌بنا» * برترین آگاهی اهورایی است، «یعنی» * او و مرد چهار فرین، به سبب آگاهی «مطلق» از بر «ارپش» * بی‌گناهی، شدنی نیست (=nē-bawēd)، به همان گونه، پاک‌ی و مایی «از گناه» * پسند «گاهانه» * بر آن پاک‌ی میر دستمند «و گریزناپذیر» * است و مردم میر بر آن «و گرایش» * (۳) بایستند اند

رسیدنا به این کم، خواست بها از ر و گواهی «چنان‌هی بی‌وی» * اهورایی درونی (=axw) و گریش «موضوع» * بی‌گناهی «و اقام می‌بد» *
همچنانی که، هیزید پارسا، بحث درید، در «دعاهای خود» * پاک‌ی و مایی از «گناه» رمیی * «خویش» (۴) و پسند «یک‌مانه‌ی بر بی‌گناهی در خدا» * می‌خواست و بر رمان می‌راند

در ورده‌ای (= kardag) که برآمد ساخته و پرداخته شده، بیش از پیش پیاست که صاحب پرداخته‌شان (kardagih-sān?) و سازندگان‌شان که از آن سرآمده‌اند >همانندی ساختاری و آفرینی دارد

گاهی بر این قرار می‌دهی سازگار را می‌توان >* در ساختارمندی سودمند جهان و >پادساخت >* آزارسانی راننده جهان >دید< که گاهی برآمد سرشت >کور<* است، چندان >سپهرش سرشمندهی<* گریز بر گوسپند و گاهی >مد حواس و کام< >آگاهانه<* است، چندان >تشیش‌های< مردمی و دکان‌ها یکدیگر (= مردم بر مردم).

خدای از >بحث<* با سازگاری (= juttarīh) مردم >پیکدگر، پیسدهی<* سینه‌دگی (= ham-badīg'h) میان دیشه‌ها بر >هستم؛ برای نمونه<* آهنگی سازگارانیهی >برخی<* دیشه‌ها با یکدیگر، و، ناهماهنگی ساختاری >برخی<شان با یکدیگر و میان مردمان، >جداسانی<* خامتگاه داد و در آن داد >گواهی است بر جداسانی >نیک‌داد و بی‌داد<... >* به سبب آنکه >داد و بی‌داد سینه‌ده یکدیگر را<* می‌دانند (spōxtan (?) *rāy) (۴)

>یک نمونه‌ی دیگری<* در میان دیشه‌ها (= ضر) است >جداسانی کرد و کار<* پادشاه ریاضت، که >نگیر آزارسانی می‌رست، از آنی که >نگیر (= wināgar / علت) هر آن ساختار سودمند و یاری‌رسان است.

به همین گونه بر >در موضوع<* هر آن دادوری >و بی‌داد<* در میان مردم، >جداسانی روش<* آن کسانی که کارشان به کوفه کاری می‌انجامد و در هنگام آن (= کوفه کاری) به پارسایی می‌گیرند، از آن کسانی که از بی‌داد (= ā-dādīh) کارشان به کوفه کاری می‌انجامد و در هنگام آن (= کوفه کاری) به تب‌جویی می‌غلطد، آشکار می‌سرد >هستو مندان متعادل<* پیش از یکی باشد

از آسمان و زمین و جو شد و ماه و ستارگان و ساخت و پرداخته‌شان پیاست که بی >سارنده‌ی آنان<* از نظر سازمندی و سازگاری، >همساخت و<* پس پیاست به سبب سازنده‌شان است

و، آسمان، از بهر پشتیبانی زمین، تا ستاره‌پایه (star-payag / فلک ستارگان) برای

۱۱۹ در باره‌ی آشکاری (= ایضاح) نیادهای دوگانه >ی آفرینش<* از آن رو که کار و بارهای حید و خوب >* این جهانی بیش >اریک<* بی دارند، برابر آموزه‌ی دین بهی

همان >چشم و چوئی<* دوشی بودن >امور جهان<* همچنانی که از کار و بارهای بی‌جهانی پیداست، استوار بر (= az-iz / مستند به) تعبیر (= w-hiršrugah) بی‌ماده‌ها (= zahagan / عناصر) به سرشت‌های (= طایع) جداسان است (= ō jud-ēhr abar).

>همچنانی که، بی‌ماده‌ی< آب، گاه هست که به سرشت بادی، و گاه هست که به سرشت حاکی ترادیسده می‌شود و >بی‌ماده‌ی<* باد، گاه هست که به سرشت بی، گاه هست که به سرشت انشی ترادیسده می‌شود >بی‌ماده‌ی< عنصر >* آتش بر گاه هست که به سرشت بادی، و گاه هست که به سرشت حاکی ترادیسده می‌شود و >بی‌ماده‌ی<* خاک بر گاه هست که به سرشت انشی و گاه به سرشت بر ترادیسده می‌شود >بی‌ماده‌ی<* wardēd (۵)

به سبب دگرشدن (= دگر شدن بی‌ماده‌های چهارگانه / عناصر اربعه) از سرشت سید و پش، >بسی آن دگرشدی که<* پی آمد جداسانی سرشتی است، همان جداسانی سرشتی‌ای که >* عامل جداساندهی سرشت از اصل خود است، >بسی<* از سازگاری با همانه‌ای که >سرشت‌ها<* در آفرینش داشته‌اند و بر، >همرشتگی آفرینی و سازگاری<* بی‌وگوهر دیشه‌ها (= ضر)، و، از سازگاری‌ای که >سرشت‌ها و طایع<* با دیگر دیشه‌ها (= desagān / ضر) دارند، بی‌سردن >نگیر (= علت) عاری آفرینش را تنها >کار آفرینشگرایی<* یک بی‌دان >پیشمیریم؛ یعنی بی‌دای فرضی‌ای که >* همومندان سرشت‌های خویش را همراه با هر دوید با گرانه بری در سبب سبب >خود سببی<* فرای بی‌سازگاری برای سرشتی رباعده سبب >موضوعی که مادرسی از در امورهای دی و در جهان دیداری<* پیداست چون در امکان (= شدیدی) است که >بر >پیش >* بشر یکی باشد (۶)

آنچه به سبب حشر پیشمیرد >بی‌ماده‌ها، برآمد دیشه‌های (= desagān / بحث‌مان / ضوئی (۷) سبب که از >حشر پیشمیرد پساد شاخه می‌گیرد پس به گونه‌ای بیادین بر<* هر

یادداشت‌ها

۱- شهر یاری اور مرد جهان‌آفرین برادر از هر شهر یاری گماند است. شهر یاری گسی، از آنجا که پشیان دین مردایی است، از دین مردایی برتر است؛ دین مردایی، از آنجا که جوئومه‌ی هر دهشی است، از همه‌ی دانش‌ها برتر است.

۲- در دهش، بر هر دورمندی‌ای خدایندگاری دارد و بر هر هوه‌ای سر است.

۳- در میان قوای سرسی هوه‌ی منایی از دیگر قوا و نوازش‌های آدمی برتر است.

۴- قوای بیایی، خود را بر همدوسشی و همراستایی پرتوهای تاریک نور است که در سون بوژ مستور و کارمند و رورمند می‌شوند.

۵- سون بر پرتوهای نور، در جهای هسی، تنها یکی از نمونه‌های همراستایی و همکرداری پرتوهای تاریک است. منش منخگی سون بر پرتوهای نور، هم‌تراز و هم‌درسی پرتوهای تاریک نور است که با هم‌ایی سبی می‌روند. آن‌ها و آن‌ها به دیدی چیرها می‌کنند؛ چیرهایی که هر اندوه خود باشند، بی‌کمک سون‌ی از نور می‌روند در اندیشه جای گیرند.

۶- حتی عظم یک درخت سربه‌فلک کشد و میر برآمد پرورش نهالی خود یوده است.

۷- سخنی و ستوری یک بوژ، نهاده بر چوبک و تنه‌ی برپادوده‌ی آن است.

۸- چشم، با همه‌ی کوچکی، توان نگریستن به جهانی بدین برگی دارد و آن‌ها در اندیشه، از دهگدای پرتوهای همراستایی نور، یا بیروی خیال، جای می‌دهد؛ به همین سبب تا آخر

پس روایست، در دو بحث می‌آورد.

۹- حس، به این می‌پردازد که پدید چیرهایی بزرگ است چیزهای کوچکی باشند.

۱۰- دو بگر، به این می‌پردازد که هر رینه، پایگان و موبه‌ی در هنگام هسی، یا آنکه ساخته از رینه‌های نرویدین بر است یا این همه، بر آن سر است؛ پس، نتیجه می‌گیرد که اور مرد جهان‌آفرین در جنگ و پیروز هسی، برادر و سنگب‌ر از هر سیرا بی در جهان است.

۱۱- رینه و بیاد این گونه چم‌ورزی بی برادر از ساحل جهان به کیسی و هسنای خدایند است، که پرتان‌شناسان (منکلمین) سده‌های میانه بر آن نام برهان‌آفری (demonstratio quia) نهاده‌اند، که خود، و آمد برهان‌آنتلوزیک است؛ بیسی، «چم‌ورزی از برآمد به نیک‌نگیره» (من هان بر معلون به علس).



۱۲۰ در باره‌ی شگفتی‌های

«برترین» * اور مرد جهان‌آفرین همه‌توان،

برابر امور هوه‌ی دین بهی.

۱- کسی به دانه‌ای خود، که از آن درختی گشت (wuzurg draxt=) سوبومی‌کشد (bawihed=) سگرد، و، چوبکی باریک را «آن هنگام» * که سونه‌ای سیر می‌شود؟ (bawihed=) در نظر آورد، و، «همچین»، * به این چشم کوچک سگرد که ما «بهره‌گیری از» * پرتوهای وحشاپ خورشید «همه‌چیز» * زمین را برمی‌نگرد، و، به اندیشه‌ی تاریک خیال جان سگرد، که «ما بهره‌گیری از» * بر همان جایگاه (han bun=) «چشم‌خانه»، گرد هر چیزی می‌گردد، و، «سیر در این نکته باریک شود» * که بیروهای «سازکی» * همدوسش (trahunjan=)، از دهگدای همراستایی چنان مترگ (owon wuzurg=) بیرومندی‌شود، سده‌گونه‌ای که همه‌ی پرتوهای (؟) آسمان و زمین، «یعنی آن پرتوهای که پیش از همدوسشی» * بزار و کم و خود حیرانند، و به سبب همیرویی ستونی از پرتوهای آنچنان روآور می‌شوند، که آنان (=چیزها) چنان شگفت در نظر می‌آید، «و بداند» * چیزی هر چند کوچک (؟) نمی‌تواند در اندیشه جای گیرد «مگر در ستونی از سون» * آنگاه است که * شگفتی روآوری «پس سببی حداداد را زمان بگریسی به چیزها» * در نظر خواهد آورد و اگر کسی ما «در نظر گری» * آنچنان شگفتی‌ای (شگفتی برتر دانش بر روآوری بیایی)، به رائی‌پدی (نومادپیری) دورمندی «سببی» * از دانش و رائی‌فرمایی «بیروی» * دانش بر دورمندی «سببی» * سگرد شگفتی برادر «سیر بر دورمندی» * معجم‌داسی بیایی» * در نظر خواهد گرفت.

۲- گر کسی به «دورمندی» * دین مردایی که بُن‌ماده‌ی همه‌ی دانش‌هاست، بنگرد، شگفتی برادر دین مردایی را «بر دیگر دانش‌ها» * در خواهد یافت.

۳- اگر کسی به «دورآویی‌های» * شهریار بگردد، که رواج دهنده‌ی دین «مردایی» در جایگاه برترین دانش‌ها * است، آنگاه به شگفتی پرتو شهر یاری «بر دین» * پی خواهد برد.

۴- گر کسی اور مرد جهان‌آفرین در نظر آورد، «اورمندی» * که بُن و آفریننده و کنده و فرم‌ی همه‌ی هست‌ها و سوده‌هاست، آنگاه است که شگفتی برترین شهر یاری اورمندی

جهان‌آفرین همه‌توان را «سیر بیروی بر شهر یاری و بر همه‌چیز» * در نظر خواهد آورد.

۵- است آن سشی که در آن می‌ناید بر تری شگفتی‌های جهان‌آفرین را دید (۱).

«شیوه‌های» * رواج هر دو

در سامان پاک و ناب (abezagihā) پاک و ناب پیش از درش اهریمن، «رواج» * هر آن بددیی، «سپ» * در سامان یکوی پاک و ناب اشناسپدانه «فراهم است» *؛ به گونه‌ای که جرد خدای، به کمان، پادشاهی دارد و کامه‌پرستی تباهده، سربسار (saromandilā) ناتوان از روحانی است (= d-bāuxšāyih).

«رواج» * هراں بددیی، «سپ» * یکپارچه، تنها در جانب سروری مطلق «دیوان» «فراهم است» *؛ به گونه‌ای که کامه‌پرستی تباهده، سربسار سروری دارد و جرد خدای، «در این گونه از سروری» * دورترین شیوگوه «پاک و ناب» (= azīših) است. (۶)

در سامان آمیختگی (= gumēzagihā / رمانه‌ی آمیختگی اهریمن و جهان مادی)، (۷) هر دو «سروری شپدار و ران» * — در سیمای رزم خیزد خدای و کامه‌پرستی تباهده — «حوالان» * سروری اند.

در جهان مادی آمیخته «نارزش اهریمن» *، هر اندازه که رور جرد خدای سروری کند، به همان اندازه پذیرش، باورمندی و رواج بددیی و رورمایی بدی و، می‌تواند بیگانگی و بیکی رمانه «خواهد بود / سرپر خواهد آورد» *

و، هر اندازه که رور کامه‌پرستی تباهده توان از ارسانی یابد، به همان اندازه پذیرش و رواج بددیی و، مبتن کامگی دیوان و، می‌تواند بدی و بدی رمانه «خواهد بود.

در باره‌ی» * پروبار» بددیی و بددینی.

برود» * هراں بددیی، برای آفریدگان «یکپارچه» * سود است و آن بددینی، برای آفریدگان «یکپارچه» * ریان است.

و در سود بددیی — در آنجا که، «بدی بهی بهره‌مند» * از رواج پاکی و بدی اشناسپدانه است — پایش آفریدگان «در برابر» * اشعه‌کاری برخاسته از اهریمن و، پیوندانیدی رور یک‌شان (= رور یک میوه‌ی مشاسپدی) به سوشت مردمان آنهم از بهر پاک و ناب نگه‌داشتی پرتوهای اهورایی (= axw) آنان و، پس‌راندن «نارزش اهریمن» * و، سامانش حیم «خو خوی آفریدگان» * و، «رواج» * مردم‌پیی میانی مردمان — تا که از راه مردم‌آیینی رستگار و پیروانته گردند — و، شکوفایی و آفریدگی هر «هدی اخلاقی» * در جهان (۱)، [بنا در بهاد

۱۲۲ در باره‌ی خاستگاه (= tōhmag) (۱) و
«شیوه‌های» * آشکاری و رواج بددینی و
بددیی و «نیز» * در باره‌ی پروبار و سود و
زبان «آن دو» * برابر آموزه‌ی دین بهی

دین بهی «هم از» * خرد خدادادی است؛ و با پیکره و سوشت‌شان‌های جرد خدای هم‌نحیه (= ham zahag / هم‌نشد) است؛ جرد خدای با پیکره و سوشت‌شان‌هایش، «همگی» * از تحمیل «بهمن» و «شپدارم» اند (۲)

با دینی «همگی» * کامه‌پرستی (= تلون‌حواسی) تباهده است؛ و با پیکره (۳) و سوشت‌شان‌های کامه‌پرستی تباهده از یک پاژنجه‌است. (۴) کامه‌پرستی (= تلون) تباهده با پیکره و سوشت‌شان‌هایش، «همگی» * در پاژنجه‌ی اکومس و رداژمیو اند. از این روی است که بن جمعی دین بهی شپدارمیو است و، بی پاژنجه‌ی بددیی از رداژمیو می‌باشد.

«شیوه‌های» * به آشکاری رسیدن بددینی و بددیی» *

۱. به آشکاری رسیدن بددینی، پیدار «اشکاری» * جردگرایی است؛ و به پیمه‌ی هم‌نحیه‌ی آشناسپدازمیر (= pad spenāg-mēnōg zahagih)، با خرد میر، سازگاری و هم‌مدگی و هم‌پیکری و هم‌کاری و همویی (۵) [یا همیرویی] و روشگری و شایستگی دارد و، سرانجام برای همه‌ی آفریده‌های نیکو سودمند است. (۵)

۲. «به آشکاری رسیدن» * هر آن بددیی، برخاسته از «ذلت» * کامه‌پرستانه‌ی آن است؛ که به سبب هم‌راندن‌اش با رداژمیو، با کامه‌پرستی (= waranigih)، سازگاری و هم‌مدگی و هم‌پیکری و هم‌کاری و همویی (۶) [یا همیرویی] و تاریکی‌خواهی و هم‌شان‌ی دارد و، به گونه‌ای فراگسترده، برای همه‌ی آفریده‌های نیکو ریانمند است.

مردمان] و ویرایش جدید، بر سادگی است.

«میر، قورسود» * رواج «دین بهی» * در زمانه‌ی آمیختگی «تا تازش» آمده‌کسده‌ی «هر بصر» * برای مردم، بیرومندگردانید خیم «چو خوری» * و هر «ه‌های اخلاقی» * بیکو میانی آن و، چیرگی و نه‌پس‌راندن دروچ و، کوفه‌مندکردن همه‌ی کارها، و «در پایان» * رستگاری روان از راه آن (= کوفه‌مند کردن) است.

و، از دهگدن دروچ سوره‌سب «دین بهی» در پایان زمانه، * میان مردمان، شکسب سپه دروچ و، نه‌پس‌راندن شنب تازس «هر بصر» از مناسبتگان و، بی‌مرگی دادن. آنهم سرورانه و آزادانه. نه همه‌ی آورنده‌های بیکو «خواهد بود» *

ریان و بزوان بددسی، برخاسته از رواج نکپارچه‌ی (۹) بدی (۸) اندر دیوان است؛ «که پس روج نکپارچه، خاستگاه» * درفش پیاره‌های برآمده از دیوان بر جهان است؛ «که ما خود» * گناه‌گروی و گریب آفرندگان را «همراه دارد» *

به سب رواج آمیختانه‌ی (۹) هرآن بددسی میانی مردم، «هوان» «اخلاقی» * بیرو می‌گوید، و، هرها «ای اخلاقی» * نزار می‌شوند؛ مردم را از مردم‌آیسی می‌رمانند؛ «مدر» * دیوآیسی را — به سب گنه‌نارکردن کارها و ته‌جوگرداندن روان — میان مردمان می‌کارند.

گزند و ویرانی جهان برآمدن بی‌داد و تباهی مردم‌آیسی است؛ و، از آن «سی داد و تباهی مردم‌آیسی»، سب‌گسی و بی‌نامه‌های دیوی و، پُرروزی دیوان آنهم به سبب خستی جهان «سربر خواهد آورد» *

به سبب گسی نیستی (۹)، «چیرگی» * هرره‌رفتاری‌های «مطلبی» * بدی بیامیخته با نکویی اندر جهان و، نابودی خواهد بود؛ و در سامان بدی سرسری بیامیخته با نکویی، حتی سبی شاید آفرنده‌ها دمکی (= لحظه‌ای / mihang-iz? / پایدارمانند (patūdan)؛ «واقعیت» * گواه آن است (abar-gugāy)

«ان دسه از» * کیشدارن که «اعتقاد ریز، نمی» *

«نئ یسان» * نه‌ایک «نئ» * است؛ «ناورگو‌های» * زکیش نشان است، «ناچارد مدعی شوند که» * «همه‌ی چیزهای نئ‌مد در جهان، معنی دارند و «همه‌ی امور متضاد» * از همان یک نئ‌اند» «نه‌گونه‌ای» * که بددسی بر به سبب همین همی، برخاسته از آئی است که «ایشان = کیشداران» «میرده» * وی را در جایگاه آید

می‌انگارد، «پی آمد این اعتقاد» «دوست پس است که» * در ساره‌ی آن نئ، «پس» «پس» ادعایی‌شان، دروچه‌های» * «نازمیروانه» راست می‌دهند و، «مروچه‌های» * «شیدازمیروانه» را از آن آید برو می‌گیرند؛ «پس» «بی که اینان» * «مهری می‌کنند» (gulf bawēd)، نئ‌نار همه‌ی گنامان، الگوی (= sar) همه‌ی پره‌کاران، یعنی الگوی بدترین مذکارهاست.

یادداشت‌ها

۱- «خاستگاه» را بر «نهمگ» / fōhmag از ستر سخن پهلوی آورده‌ایم. در ترجمه‌ی این روایت، و رویه‌های دیگر دین‌کرد، دانش‌واژه‌ی پهلوی نهمگ را، برابر «یار، نهمه»، «جروثومه» یا «نطمه» نیز ترجمه کرده‌ایم.

۲- «سرشت‌شان» را برابر واژه‌ی «هَریان» / hunarān از ستر سخن پهلوی آورده‌ایم؛ در سوناسر ترجمه‌ی دین‌کرد، «هَریان» / hunarān را به «ه‌های اخلاقی» / هرهای بهادی / فضایل، ترجمه کرده‌ایم. ولی در این‌جا، از واژه‌ی «هَریان» / hunarān معنای «سرشت‌شان» / خصلت را درمی‌یابیم.

۳- «پیکره» را برابر «کیربان» / kirbān از ستر سخن پهلوی آورده‌ایم؛ برابری چون «پیکره» و «فریگاره» نیز می‌تواند رسیده‌ی معنای دین واژه، در گستره‌ی معنایی این روایت باشند. ۴- واژه‌ی پهلوی «زَهگ» / zahag، «واژه‌ی امورآیسی است که تحمه و نطمه و جروثومه» «شیدازمیروانه» و «شکرآس» را «نفس می‌کند» در سبب سبب آن رویت، واژه‌ی «زَهگ» / zahag پهلوی را «نهمه» معنا کرده‌ایم. واژه‌ی «هَشتگ» / hunuṣag، واژه‌ی «ه‌های» است که دیوآیسی، «هرن‌زاده‌ها» «زگرگان» و «پدخمه‌های» «نازمیروانه» «نفس می‌کنند» در فراوند ترجمه‌ی این روایت، واژه‌ی پهلوی «هَشتگ» / hunuṣag را «پادخمه» ترجمه کرده‌ایم.

۵- ترجمه‌ای نزدیک‌تر به سخن پهلوی برای این عبارت چنین است.

«پیدایی دین بهی، ریشه در خردگرایی دارد؛ (نه‌گونه‌ای که هرگونه) سازگاری با خود، هم‌مادگی با خود، هم‌پیکری با خود، خردگری و، همسویی با خرد و روشنگری و شایستگی‌های خردورانه و سرتاپا سودمند بودی دین مردایی برای همه‌ی «فریدگان» بیک، سرآمد جروثومه‌ای است که در سپید زمیرو (بهره‌برده‌است).

۶- «خرد خدادی» در «ن‌گونه از سروری» از آ = ažiš، «پادشاهی دیوان» در دورترین جای

حاجه حاجی در پاسخ و نه و مو سوم

کتاب و شکر در حاجه حاجی

خمسار یکم در سرنامه (تیتیر) دارای ۱۳ پرسش است. پنج پرسش ۱، ۲، ۳، ۴ و ۵ در شماره ۱
همب هم رده ام یعنی پرسش شده و ۱۱ هفت جستار یکم. ۱۲ ی ۵ پرسش است. در بستر
صحن پهلوی، در نوشتار توضیحی (ممن) پاسخ این پنج پرسش نمی آید.

نه نامه جا، در جستار سوم (III)، میانه ی پاسخ پرسش های ۴ و ۵، سخن میده ای یکسره
جداستان و متفاوت، در باره ی رنده ها و پیگان های آفرینش، نه میان کلی به میان آمده است که شاید
پاسخی بر ی پرسش هایی باشد که در سرنامه، ما آن ها را با شماره ی 1.7 نشان داده ایم؛ و یا شاید در
این بحث آعاری همین جستار سوم است؛ بهر رو، جایز نیست، نه گمان ما، در حاجی که کتب
همب نمی باشد. این بحث پاسخی است در باب: «... یو سی پادان (= anayr-tošii) ی
و یسیون رنه معنی هستی می آید (= stii)

در نوشتار (= من پاسخ)، جستار II، شماره های ۵ و ۷ (برابر شماره یی ما)، نویسنده ی روایت
نه پرسش های می پرانزد و نه پرسش هایی پاسخ می دهد که در سرنامه (= تیتیر پرسش ها)، پرسش
بازرسه نه آن و نمی یابیم. ما، برابر گمان و بارشاخت خود، در ی پرسش گوشه دار ستاره دار، در
نامه ی روایت، بحث پرسش ها، آن دو پرسش و پرسش و پرسش کرده ایم

از این چند نمونه که بگذاریم، آویده ی پرسش ها (= در سرنامه) و آویده ی پاسخ ها (= در نوشتار
توضیحی) برابر است. ما، ب شماره گذاری مؤسسه ی پرسش و پاسخ، گوشه دار به کاستی در
سربرگمی های هستیم که خود در آعاری شایی و فرائت یو وید گرانسگ و ارخ، شناخته،
گرفتار آن بوده ایم

نسخه مو دهم در باب فهم یی روایت دین کرد، نکته ای پژوهش را بر گوییم؛ اینکه فهم جدی و
سبب رسان این روایت، خوانش پژوهشگرانه ی دو کتاب از ارسطو، نه نام های کتاب هگسک
فبریکه و دشوئند و پادشوند / گون و فساد و می طلد

برای یک ترجمه ی دانشمندانه در زبان فارسی، از «گیتیک» ارسطو، نگاه کنید به ترجمه ی
دکتر مهدی فرشاد از کتاب نامبرده و بر ی ترجمه ی فارسی نوشتار ی دشوئند و پادشوند / گون و
فساد، عجاتاً نگاه کنید به ترجمه ی اسماعیل سعادت از کتاب نامبرده.

پشککش نه جز دپژوه و چم شسایس تناور
ستاد، دکتر میر شمس اندلس دین سلطانی

کرده ی ۱۲۳

I < گیتی > *

- ۱ در باره ی چتودی (= جیستی) گیتی،
- ۲ گیتی، از بهر چه آفریده شده است؟
- ۳ کردوکار < بنیادین > گیتی چي ست؟
- ۴ مرر گیتی < با کجا است؟ > *
- ۵ جر نومه < ی گیتی در کجا پرورده شده است؟ > *
- ۶ دیسه های گیتیایی < آیا از انگاره ای مستوی
سر بر آورده اند؟ > *

۷ (الف). در باره ی < پلکان = طبقات > * انواع و افراد،
۷ (ب) در باره ی < حاستگاه > * بیرونی که نه هستی
< هستی می دهد > *

۷ (ج). و در باره ی کن انگیزی که آفریدگان را
< آفریده است > *

۷ (د) هستدگی هستی بر چه < انگیزه ای > *
استوار است؟

۷ (ه) هستی پذیری آفریده ها بر چه < انگیزه ای > *
استوار است؟ ^(۱)

۸ < جهان مادی > * از چه روی سر به آشفگی
می گذرد؟ و آیا دیگر باره، آرایش نو می پذیرد یا نه؟
۹ و اگر دیگر باره آرایش نو می پذیرد، آیا در همین

سرشت، یعنی همین نهادمان سرشمنده شده‌ی کسوی
باز آرایی می‌شود یا در سرشتی دیگر مان؟

II. <ترادیزی نیروگان و ابرار جهان مینوی
به جهان مادی> *

۱. در باره‌ی هست و نبود (hastib, حضور /
مشارک) جهان مینوی در جهان مادی، و از چه روی
<هست و نبود> * جهان مینوی در جهان مادی
بستمداست؟

۲. در باره‌ی مرز جهان مینوی، که همان جهان
مادی است،
۳. و اینکه جهان مینوی بر <جهان مادی> *
(وزر آوراست؟

۴. در باره‌ی یگانگستی <قوه‌ی> * و خش (= waxš) و
<قوه‌ی> * سرشت با <قوای> * مینوی؛ و در باره‌ی
یکسانی‌ها و جداسانی‌های <سه قوه‌ی در نظر> * با
یکدیگر؛

۵. <در باره‌ی گوهر هستی ستودگان مینوی و دیوان
مینوی>؛

۶. در باره‌ی <گوهر> * مینوی ستودگان و دیوان؛ و با
آنکه هر دو (= ستودگان و دیوان) <گوهری / وجودی> *
مینوی اسد، از چه <جسه و ماهیتی> از یکدیگر
جداسانی دارند؟

۷. <در باره‌ی گوهر روان مردم پارسا و ته‌خو> *

III <آفریده‌های گیتی> *

در باره‌ی آفریده‌های گیتی؛

۲. در باره‌ی پیشینی و پسینی بودن آفریدگان
هنگام آفرینش؟ *

۳. <آفریده‌های گیتی> * چنان برآیند
و سا ۱. افته م شود؟

۴. مدترین آفریده‌های گیتی؛

۵. در باره‌ی آنچه که گوهر تنانندگان را آهوند
(= عیب و در) (۲)

۶. و یک جهان را آهوی (= عیب) چه کسی
پاک گردانیده می‌شود؟ و با چه اراری
پاک گردانده می‌شود؟

IV <در باره‌ی کارسیر و باره‌ی رمایی

و فرجام کار جهان> *

۱. در باره‌ی کارسیر و بی (= انرژی‌ای) که جهان با آن
سامنده می‌شود؛

۲ و ۳. و در باره‌ی باره‌ی زمایی، و فرجام
کار جهان، براساس امور و دین بهی

I <گیتی> *

<چیزی و جسی> گسی، <آر سبد> * هسنگی <هستی> * در سامان مانی

است <هسنگی> * دیدی و سمدی

۲ <جسری> * آفریننده، بر مبدل <در سردی برای به پس واندب

شاد <در و بر آفریمانه = فصل آفریمانه> * (۳) است و، پیوستی به آن پیشرفت یکی

خود دانه می‌اند. همان فشر <پردآور> ای (awastibāg / قاضی) که در زادگاه

دشمنی فریشت است

۳ جو شکاری (= وظیفه‌ی) آفریش، و بیرو آن <فرحام> ای که
از صفا پیداست که هیچ یک از آفریده‌های گیتی بی‌کاری (= جو) ای حای من وند
ستاد <= برآورد هر ماده> * ندارد (۱۴)

۴ مر (wimand / تعریف) گیتی <با هر آنچه با گیتی است> * حای بی و سودی
خر شدن <= است> <به دیگر سخن> * هر آنچه با چسب سر و دست و پا دست
پر ماسدی، گیتی، است

۵ حرلومه‌ی گیتی، فرآورده‌ای (= budag) از آفریش و دهن جهان نرس، با آفرین بیرونی
فلکی است، (۵) دانش در <کتاب> * دین و هستدگی * <با مادی> * (۶) (= bawišn /
خبر است و بی‌گفتی آش <گرم نموده> <بودن آن است> * (۷) * استاد <هستدگی دیگر> *
آفریده‌ی گیتی بی است. به ماده <سر نامرد است> (= dā nīh)

۶ حصین دسه (= desag / صورت)، (۸) از آن (= هستدگی مادی) <فرآورده می‌شود>
یس دیسه‌ی حصین، <= فرآورده‌ای از پیمانکاری‌های جهان آفرین در <ماده‌ی آفرین> *
هستدگی می است نام <این دیسه‌ی حصین بر کتاب> * دین، <هستدگی پدید>
(bawišn-rawišnīh / وجود متحرک) است و بی‌گفتی اش <تحصین و سربر آوردن> *

نیم ماده‌ی چهارگانه (= zāhagan / عناصر اربعه) است که باشد

<باد>، <آتش>، <آب> و <خاک> (۹)

<آبادن> * سرشته‌ی ریزین‌یاد <آفریده‌های> * گیتی

د: میس دسه <ای که در فراروند هستی صورت می‌بندد> * فرآورده‌ای از سرزانه‌کاری‌های
جهان آفرین، از <بهد دیسه‌ی حصین، یعنی از درون> * <هستدگی پدید> است که دانش در
<کتاب> * دین، <هستدگی پدید> (= bawišn-ēstānīh / نقر هستی مادی) است. (۱۰)

و بی‌گفتی اش <سربر آوردن> * عناصر چهارگانه (= čahār ristagān) است <همان> *
عناصر <چهارگانه‌ی> * <بدگی [ب] و بی‌گفتی اش <سربر آوردن> * <چهار نژاد> (= عنصر) است که
در شکلی ناب و دمه بهم می‌آیند.

سومین دسه <ای که در فراروند هستی صورت می‌بندد، فرآورده‌ی> * <ر شگفتی آفرین> های
جهان آفرین است <یعنی فراروند هستدگی> * <فرور و روان> <همان> * <هستدگی> که در

کار یگانگی کردی اندامها <برای سرهم کردن بنا برده> * اند و بی‌گفتی شان، <بخشیدن جان و
بدگی و هوشدگی به> * مودمان و چهارپایان و دیگر رسیدگان یک است.

از انجا که <آبادن> * واپسی دیسه‌های صورت‌بندی شده در فراروند هستی <آبادن در
کالدها <ای نکند و جداجدا> * (۱۱) بخش شده‌اند و کالدها <ای تک‌تک و جداجدا> * بی
به گروهی از ای <ناب> * جداجدا <بخش> * شده‌اند که <آن قوی جداجدا> * این انگیز
جداگوه‌ری و همگوه‌ری‌ها <ای رسیدگان صاحب مادی، و بی‌گفتی سمیر میار> * (۱۲)

۷ <چو بر سر به سفنگی گذارد، هستدگان صاحب مادی> * به سبب دو گونه بدی است
<که آن دو، بیاد> * هست و بود (= وجود) بدی اند

روی هم‌رو (= hang rdigih)، هست و بود بدی دو <ریشه وئی دارد> * یکی <آن نوع و
بدی که از بیرون> * در می‌رسد؛ همان <بیرونی> * هم‌سپرده است؛ <همانی که> * کارگر
است، یکی دیگر، <حصه‌ای (= bazišn / بخشی) از <بهد درونی> * خود دیسه‌هاست
[ب. فراروند است] که از آفریش همراه آن است؛ این <حصه‌ی درونی است که در> <همه‌ی
جرتومه‌ها آشفنگی پدید آرد> (۱۳)

جهان مادی، بهاده شده بر <تشکیل> * پاره‌ها و فرآورده‌های کالدهی <جداجدای است> *
هر آن <ک‌بدی> * که سر به آشفنگی گذارد، رو سوی ئس <به غارین خود> *
بندید خواهد شد؛ اندامها به نژاده‌ها (= عناصر)، <این ماده‌ها به هستدگی نمی از صورت> *
و انواع (= ēwēnag) (۱۴) و کالدهای جداجدا به فراهم آورنده <ای آفرین خود همانی که> *
پیدا، درنده و سزاده‌شان بود <بار خواهد گشت> (۱۵) و بی هیچ چیز <سر به هستی نحو هد گذارد
<در پاسخ این پرسش که آیا جهان مادی آفرین می‌پذیرد یا نه؟ باید نگوییم که آری> * هر
چه که خبر فراروند هستی <سر به آشفنگی گذارد و گویا در ریش به پدید> <ای> *
را آشکاری دین است

به میانجی بیرونی جهان آفرین چنین کاری شدنی است؛ به همان گونه که در آغاز <آفرینش> *
شدنی بود

۹ آن کالدهایی که دود به سبب می‌پذیرد، از نظر اینکه از یک نژاد پاكوانات <و نمی در

بودگی اهریمنی < سرشمنده شده ماند > از آن کانه هایی که از پس آسمنهای اهریمن رفته
 به ششمنده اند، جداگرمی دارند (jūd- n nūd) چپن کابلهایی که اندامهای جداجداي شان
 به بروی جهان تریب همه گاه همه توان دوباره سرهمبدي می شود، با یکدیگر
 همانسی < سرششی و تروشی > دارند (hu n nēnd) (۱۶)
 ۷ < کالبدهای مادی > * به سبب آنکه تن ماده های (Zi Itāyān / عاصر) < جداگانه ای در
 ساخت خود دارند > * دارندگی اندامها و انواع و افراد < گوناگون اند > * (۱۷)

II < توادیس و مشارکت قوای جهان مینوی

به جهان مادی (۱۸)

۱ < هم اناری و مشارکت قوای > * مینوی در جهان مادی < راه است که عبرت > *
 است در < فرماندهی > * روان بدوین و < فرماندهی > * جان اندر روان که سری نگه داری و
 دای تو مایی جهان مادی نایسمند اند

< مشارکت و فرماندهی بیروگان > * مینوی در جهان مادی، درست، همانند < فرماندهی
 بیروی > * جان زندگی بخش، < فرماندهی قوهی > * خود گاهی بیایی بخش، و < فرماندهی
 قوهی > * روان دای فرمانده برین است (۱۹)

۲ < بر باره ی شناسی wmand = مرر، بریغ > جهان مینوی

مرر آن چه به شپس های سانی = حوس جسمانی) شهیده شود (nē-sōhāhēd /
 محسوس شود / خوشه سود و، تنها با چشم جان دیده شود، از آن جهان مینوی < یا
 مو > * است.

۳ < شیوهی > * سامیش برای مینوی < سر جهان مادی > * همانند < شیوهی
 فرماندهی > * روان پرور (= پر قدرت) است - درست، همانند < فرماندهی بیروگان > * یاد و
 هوش و خود و دیگر بیروگان جان است

۴ < در باره ی همانستی مینوی > * روان < و و بخش و سرشت،

و نکامی ها و جدایی های آن > * (۲۰)

روان، و بخش (= معنای الهی) و سرشت، از آنجا که هر سه < دارای وجود و گرمی > *

آید، با یکدیگر همانستی دارند (= ham hend) ولی، روان و فروهژ < از نظر ماهیت > *
 جدایی دارند به سبب آنکه روان و فروهژ < تن پوش > * هستندگی مادی میر
 یا رند > *

ولی < بخش (= معنای الهی)، سامان هستندگی مادی > پذیرد > *

< جدایی از آنکه در رسته ی هستی پذیری مادی و وجود با یکدیگر همانندی
 در > * جدایی نیز دارند از آن روی که < خویشکاری > * روان (۲۱)
 کام < و کام کارانه است > < خویشکاری > * فروهژ سرشمنده و
 سرشت

< جدایی از > * و بخش و روان، از نظر گرمی و وجود مینوی یکسانی دارند، < و بخش از
 روان جدایی > < کارکردی و مهنی > * میر دارد از آن روی که، روان، دای (= xwad'h /
 است) و بخش است و، و بخش بیرویی در < دستریب > * روان است

< روان و فروهژ و بخش جدایی های مهنی و کارکردی دیگری نیز دارند > *

هر سه، به سبب خویشکاری های جداجداي شان (= jūc kārī / جداکاری)، از یکدیگر میر
 جدایی دارند زیرا خویشکاری و بخش و حرزد < همان قوهی > * گریش گرفته سب و
 خویشکاری، بری، مانند به سرشت است که همراه با آن و بخش (۲) است < جدایی از این،
 خویشکاری > * روان، کام کارنه (= هادی) میر هست

< روان و فروهژ و سرشت و بخش، در زمینه ی ساماندهی جهان میر جدایی های کارکردی و
 مهنی دیگری نیز دارند > *

روان از فروهژ و سرشت و بخش جدایی دارد < از آن روی که > * روان، سامیش خود را از
 فروهژ دارد و بی و بخش < و سرشت > * ساماندهی خود را از روان دارند

< بیروگان پیشگفته > * از آن روی که، با یاد جانفزایی که ساماندهنده ی جان مردمان است،
 یکجا گرد می آیند، با یکدیگر یکسانی < کارکردی میر > * دارند

فروهژ، به میانجی سرشت بخش، جان افراي مده است و بر < پیکر > * بد جان افرا
 زندگی بخش تر است.

روان، در سامان < فرود مده > * در تن (= سامان سمی)، دو همراهی با دای خود آگاهی
 و ششمنده ب کسده : این تو مای بر است

از آنجا که قوهی خودآگاهی (=bōy) و وحش، در سامان می‌نواهد، <خوشکاری> * ...
سامان دهی است، <در زمین بزر> * در سامان دهی <نس و جان> * مردمانی که
<همکاری و> * همانسی دارند

گر، در این یگانگی فروغ و قوهی خودآگاهی و خشنود <باروا> ...
بمیرد، <گر روای شخص مرده پارسا باشد> * همراه با روای پارسا <دهی، خودآگاهی و فروغ>،
چون با روای پارسا همگهری دارند، از روای جدا نخواهند شد * <

<وی> * قوهی خودآگاهی و فروغ از روای جدا خواهند شد که روای <شخص
درگذشته> * بهاء در گناه باشد (druwandihidag) <در نتیجه> * قوهی خودآگاهی و
فروغ از آن (=روای تاه در گناه) جدا می‌خواهند گشت

د. در باره‌ی هستی وجودی ایردان و دیوان، <آنگونه که از کتاب> * دین پیدا است
(الف). در باره‌ی هستی ایردان (۲۲)

<هستی بی‌دان، در رادوبه‌ی خود، همان قوهی> * <وحش> سیکو است؛ <که از سطر
رادوبه‌ی باده‌ی بهاد> * <خرد> جهان <یک> (۲۳) یکی است.

(ب). در باره‌ی هستی دیوان.

<هستی دیوان آسمانی در رادوبه‌ی خود، همان قوهی> * <وحش بی‌دان> <که از سطر
رادوبه‌ی باده‌ی بهاد> * <تلوخواهی> <هریمانه> * یکی است.
<مردم در سطر و سطر مشاب خود و تلوخواهی> * در تن مردم دگانه، آنگونه که در بالا
پیدا است، گواه <دوستی این گزاره> است *

و. <در باره‌ی ماهیت و گوهر مئوی ستودگان آسمانی و دیوان> *

از این سطر، هر دو (ایردان و دیوان) <در وجودی> * مئوی اند؛ ولی، به سبب
جدا مئوی‌هایشان، خدایانی‌هایشان شش‌تر از یکسانی‌هایشان است
ریز که، شناسی (=wimand / مریض) ایردان، مئوی رنده‌ی نامیرای دانه‌ست (۲۴)، و
شناسی دیوان، مئوی رنده‌ی پدیرگی بده‌گاه می‌باشد (۲۵)

۷. در باره‌ی روان مردم پارسا و تبحر (۲۶)

(الف). <ماهیت روان مردم پارسا> *

روای <مردم> * پارسا، نه سبب همسانی با <ماهیت> * ایردان ...
<ماهیت مئوی ایردان، گوهری> * <رنده و دانا و نامیرا> است. در سامان پارسایی‌اش،
<در نظر ماهیت، مانند> * وای ایران است.

(ب). <ماهیت روان مردم تبحر> *

روای <مردم> * تبحر به سبب همسانی‌اش با <ماهیت> * دیوی ...
<ماهیت مئوی دیوان آسمانی، ماهیتی> * <رنده و بدآگاه و میرنده> است. در سامان
نه‌جودانه‌اش، همسانی روان دیوان است.

<پس گزاره> * در باب هستی هر دو مئوی <ایردی و دیوی، که در> * بالا
<نوشته شد، سراسر> * گواهی گواهی (=مشتند) است

هر آنچه مانده‌ی ستودگان آسمانی است، دگانه است؛ و هر آنچه مانده‌ی دیو و دروح است، بدگاه
است؛ <آنچه که در بالا> * در باره‌ی هستی هر دو مئوی <ایردی و دیوی گفته آمد، میانی> *
کارهای مردمانه <پس شکار است که> * <پس مایه‌ی دانا> است. در مردمان ریشه‌ی یودانی
دارد و، <پس مایه‌ی بدآگاهی، ریشه‌ی دیوی>

[<همه‌ی آنچه که> * در بالا <نوشته آمد> * سراسر، گواهی گواهی است] (۲۷)

III <آفریده‌های گیتیایی> *

۱. آفریده‌های گیتیایی، روی هم رفته <بایع پر> * شش تا است

آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور و مردم.

۲. <پس> * آسمان را پیش <از همه‌ی دیگر هستومندان> * آفرید؛ (۲۸) <پس، در
آمره‌های دین> * پیدا است. پس از آن، آب را آفرید؛ آنهم از بهر مگه‌داری دوسویده‌ی سازگارانه‌ی
بیرونی نادر که (۲) نادر، مئوی هو (=ج / way) است؛ <یعنی> * <گوهر آسمان> (۲۹)

پس از آن، زمین را آفرید؛ پس از زمین گیاه و سپس جانور و، در پایان، مردم را آفرید.

هر پنج‌تایی‌شان (=آب، نادر، زمین، جانور و مردم) در آترونی (=محیط در) آسمان اند؛ و <طبی

سما < * نیروی در همی آفریده است و بر همه > آفریده < * سر است و همه، بر آن
سما گره اندوز (۳۰) > بر یکدیگر در < * پیداست (۳۱)

۳ نریش آب < فنکی / اسمانی > * در سرتاسر فنکی جو، و به ریز گردشگاه ستارگان
= Star-Divide / ستاره پابه، آسمان پابه، فنکی ستارگان گسترده شده است (۳۲)

پدیس و بلا و همی پیدامو، زمین، نهاده شده بر نیروی آب سامانده شده و سازنده است
گیاه بر زمین می روید: جانوان < برای ریسی > * از گیاهان باری می گیرد: و، مردمان، از
جانوران

۴ مردمان، سرآمد < همی > * آفریده های گیتیایی اند: و، اندر مردمان، شهریار یکی
کشورشان < سوختن > * است (۳۳)

و ۵ >

VI [[مباد: همدگی مادی گیاهان، بهر ای از آن روشنائی ناپید گشته است (= anayr-rōšn
دره شنایی بی پایان) که نزدیک ترین هستندگان به < اورمرد > * جهان آفرین است: و با چند پیوند
[با: منجی]، فرومی از آن روشنائی < پیداکرانه > *، پرتوی از آن فروغ < سرآمد، از آن
و شنایی > *، و، وحشانی از آن پسر و < سرآمد از آن فروغ است > *، با برسد به
فلک < آسمان > *، و در فلک < آسمان > * به کمک آفریش جدا: بدی سر به پیدایش گذارد
< یعنی همدگی > * گیتی گرم: همور آفرگاه < همی > * آفریدگان.

و در همدگی گرم: همور، < سر از > * < همدگی پوینده > < درمی آورد: یعنی آفرگاه > *
نموده های چهارگانه (= عایر اربعه)، که اینانند ماد و انش و آب و خاک

از همدگی پوینده < سر از > * < همدگی پابنده > < درخواهد آورد: یعنی مرحله ای
هستی پدیری طبیعی > * و انواع آمیخته < از این ماده ها: در این مرحله است که > * بن ماده های
< آمیخته در طهر > * اسراع < همدگان > * به کالبدها < جدجد > *

بخش بخش می شوند: < و در این مرحله از هستی است که > * کسده < بی نوعی > * در آنی که
و پسین < پایگان از > * آفریده های گیتیایی است: < از یکدیگر > * جدا کرده می شوند: (۳۴)

< جدا شدنی ای > * که از رهگذاران، < و پسین مرحله از > * آفریده های گیتیایی سرهم می شود
(= hangirdighed) (۳۵)

< *

III. ۵. آفرمند (= عیساک) شدن جهان رخاسه ر دت: و، عوید حیوان: بر < که > *

از < * گوهر تنی از آفری جهان و، کسده ای بر عوید است: یعنی باشد: بلکه، در خاصه او کش
و، و ریددی همی آفران، < یعنی > * آفرین است

III. ۶ < بسته که > * پایا گردانیدی جهان از آمو، و، رهگذار ردودنی آفرین: آمو
و، از آن ره جهان، شدنی است.

از < * پاک کنندگی خداوند جهان و، و، انراوندی جان های سوخته: شدنی و، در
امورهای بر پیداست: و، < دیگر > * کیشداران، در < و مبهی دور به > * نامیرایی بر
پسین (= < جدا شدنی > جدانیدی بی آفری: و، حتمی انجانی)، و، < دور به > *
یعنی از < * جامی > * جهان، < و مرداییان > * هم دانستی دارند

IV. < در پاره ای کار غیر و، ناره ای رمایی

و فرجام کار جهان > * (۳۶)

۱ < و، بی (= nerog / انرژی) که جهان با آن سامانده می شود: در دت < درونی > *
همسده ها و، در < نیروی > * یکی گروانه ای همگوهان است: < که حدود بر نیروی درونی
همسده ها و، و، یکی گروانه ای همگوهان، < براسد کام هنگی جهان آفرین و کردوکارهای
ب و، شانه ای او است: فلک حسو (= rayl، آسمان پدیده) و، سر < بردان > * حسانده
(= wazen daran)، (۳۷) < از آن میان > * فرو فرهای شپند (= آردای: فرورزد)، < همان > *
و، سما < آسمان > * که دسب اندر کار جناسگی اند: برای وی (= خداوند)، قوای ایزاری اند

۲ پایان نوشت و نازهی رمایی جهان مادی، < به همان اندازهای ست که > * پایان نوشت
جهان آفرین بر آن استوار است [یا پایان نوشت جهان مادی، < همانی است که > * اندازش و تقدیر
جهان آفرین بر آن استوار است] < که آن، > * پیاد شده بر فرواکنیدن و، سرکوب آفرین و،
چهاره جوئی سوی یکی بر دپ آفریدگان است

۳ فرجام جهان مادی رسیدنی به آن حد از فرساختگی است (= madan o sparrigh) که
جهان آفرین برایش رهم رده است: < که برابر است با > * سرکوب < مطمئن > * آفرین و،
یک فرجام همی فریده: در فریش حری به > *

یادداشت‌ها

۱. مجموعه‌ی بی‌روستایی واژه‌ی «هستی» را برابر با *awīšn* و واژه‌ی «فریده‌ها» را برابر با *dahišn* گمان و مارشاحبت ما این است که *hawīšn* به یمن *hawīšn* سر برآید هستی، از مسوی نامادی، در نظر دارد *dahišn* بهاء، تفریش جهان مادی را در نظر دارد

۲. بی‌عادت را سر برآید عبارت پهلوی «نَد گوهز نی دامن تش افه کید گبه» آورده ایم می‌توان چهره بی‌ترجمه کرد

۳. در ماره‌ی آن گومری «دیوی» که تناسک را آموخت (= هبناک) می‌کند

۴. در پس واندی شتاب *awīštāb-spozih* در آفرین اهریمن از هستی

۵. در دستگاه اندیشگانی بویسندگان دین کرد، اهورامزدا در کار گذردن و مبسط کردن بساط جهان است؛ اهریمن در کار تنگ کردن عرصه‌ی آفرینش است و برای رسیدن به این حجام اهریمن پسند، به جهان سر برآید و فضا و زمین و درمی‌آورد بویسندگان دین کرد این پاره‌نار اهریمنی را با دسواژه‌ی پهلوی «ابیشتاب» هراسی گویند، ما در گزارش خود از دین کرده دسواره‌ی در نظر «شتاب» در داور با فایض اهریمن بر جهان، ترجمه کرده ایم

حویشکاری و وضعی آفرینش به این است که «ابیشتاب» شپورند، یعنی فشار و حجمی فایض و تنگ‌کننده‌ی اهریمن را حو بردید

۶. «سرو سیروی فلکی» را برابر با *ray-uz-abzārīh* خواند ایم. دری نور برآورده / *ray-uz-abzārīh* خواند ایم

سجود و در نظر، سر برآید از سطوی است

در اندیشه‌ی ارسطو، به پیروی از او، بویسندگان دین کرد، «نیک»، کارگد محسین حسنی است

۷. «هستی» جهان مادی را برابر با *awīšn* و واژه‌ی «فریده‌ها» را برابر با *dahišn* گمان و مارشاحبت ما این است که *hawīšn* به یمن *hawīšn* سر برآید هستی، از مسوی نامادی، در نظر دارد *dahišn* بهاء، تفریش جهان مادی را در نظر دارد

۸. کتاب سوم دین کرد، کده‌ی ۴۶ «م فرسواهی دیویشن» «بگورده نفسی می‌کند

menog dādar fradom azīš'g āfarišn, ī xwanīhēd, bawīšn.

۹. در دستگاه اندیشگانی خردش ارسطو، عنصر خرد گرم و مرور است

۸. در این رویت، واژه‌ی پهلوی «دسگ» / *dēsag* را تنها با تغییر صورت آوایی آن در هارسی، «دیس» ترجمه کرده ایم. بی هیچ گمانی، بویسندگان دین کرد، دست کم در کتاب سوم، از مکر بردن بی‌رویه، همان بحث و فحص ارسطویی ماده و صورت را در نظر داشته‌اند خواننده‌ی خردان پژوه، نیز، دیسه را (که برابر *dēsag* آورده ایم)، می‌داند به همان معنای ارسطویی بحث (= فاصل جسم، مقوم روح) بدیده بگیرد

۹. در سر سخن پهلوی، سخنورده‌ی «دسگ نی فردم» / *dēsag ī fradom* سخن‌گوشه به حشیش صورتی است که در ماده‌ی اعاری حسنی صورت می‌دهد در نظم ارسطویی نیز، ماده‌ی صورت و صورت بدوی ماده ناشدنی و شایسته‌شانه است

۱۰. «مپده‌کلی»، نوگزار اندیشه‌ی بن‌ماده‌های چهار گانه / عناصر اربعه دانسته شده است

۱۱. «هستی» پدید، را برابر با *bawīšn-ēstīšn* آورده ایم؛ بویسندگان می‌خواهد، نفوذ، بر جاه‌هستی، ثابت و استوارش هستی‌مادی را بگویند. بجز بحث تفرد حسنی، هیچ معنای درست‌مادی دیگری برای بی‌سجود و پیروی به نسیم یافت می‌توان «استوارش» هستی‌مادی را ترجمه کرد

۱۲. «کالبدی» یک یک و جدا جدا، را در بی‌رویه، برابر با *karbān* آورده ایم. بی هیچ گمانی، بویسندگان دین کرد، همان بحث ارسطویی «حس» فصل و روح و اجزاء و افراد خود داشته است خواننده‌ی خردان پژوه، باید بداند که در بحث «طبیعت روح» و «روح» به هر دو است

۱۳. «خواننده چشم دارد که پس از بی، با پایخ پرشش هفتم سر تا سر رویه‌ی شود؛ ولی چنین نیست؛ و بی‌درنگ، پاسخ پرشش هشتم از جستار یکنم به میان نهاده می‌شود. روشن است که با ابتدائی‌ای در همان نوع ابتدائی‌های جافانده در دین کرد، به هر دو، ایم

۱۴. «اگر حوائش ما از این مد درست باشد، بی‌مید دانشی خردان‌شایی شایان و مهمی می‌توان از آن پرکشید. ابدان، برای هستیدن (= ایجاد)، نیازمند مفرداتند (= تنگ‌شدگی)؛ یعنی ساد و مفرد = خرد و کمند ساد و خرد (= جدائی)، از بی‌خودند اما همی نبرد و بخری، عارگاه آشنائی و مدبند شدن و فروپاشدگی (= اصم‌حلال) ابدان است

به دیگر سخن، هر پدید آمده‌ای، در همان دم، ایجاد، صند خود را با خود همراه دارد؛ هر هستی‌دینی در همان ده هستی به بری خرابید پرگیری حسنی، و نگ می‌تواند را یکجا دارد

جنگ اصداد است گُل افس جهان

جنگ اصداد است چون گُل سگری

ایس یکی دره همی پُرده چپ

وان یکی سال و آن دیگر مگون

پس جهان وین جنگ قائم می‌نود

صدح اصداد است و جنگ جاودا

در دره جنگ دیس - کساری

وان دیگر سوی پیمیر اندر طیب

جنگ یعنی شد پس اندر سکو

مستمزی می‌نماید در جسد

۱۴ در انسان‌شناسی هردایی، انسان از پنج جزء مرکب یافته است: روح، جان، روان، اوینگ (= مثال

نحس) و فروشی. تن، جزء مادی او است؛ جان همان است که با باد همسته است. دم و باردم

نفس؛ روان، همان شعور و آگاهی است که می‌شود و می‌پسند و سخن می‌گوید و می‌داند؛ اوینگ

همان است که در جایگاه خورشید [=خورشیدپایه] است؛ و، فروشی، آن جزء از انسان است که به

حضور او می‌رسد. حکمت پس حقیقت در این است که در دوره‌ی تهاجم

روح کار تورگ (= اهریمن) انسان می‌میرد. پس اوها به خاک، جانی‌شان به باد، اوینگ آن‌ها به

خوشد و روان آن‌ها به فروشی می‌پسند. پس است که دیوار را روان - بودی و او نیست

اوینگ، میراثی مانده از یک فکر نجومی و ریست‌شناسی قدیمی است که در هند

سر شایع بوده است. بنا بر این فکر، روح مثالی انواع گوناگون موجودات در احرام سموی

حفظ می‌شود. مثلاً، روح گاو در ماه است و روح گیاهان در ستارگان

م. شریعت، تاریخ فلسفه بر اسلام، ۱۳۶۲، جلد اول، ص ۸۹.

۱۵ بری پیگیری این بحث در ادب هزارانوره، نگاه کنید به عارمی او مهابدی مک اوسطو

اهمهی موجودات باید به مرحله‌ای برسد که به عناصر خود متحلل شوند.

اوسطو، متافیزیک، کتاب دوازدهم (لامنت)، فصل دهم.

۱۶ - نظرگاه بریسمه، تئوری که ما درمی‌یابیم این است

آن انسان‌هایی که در جهان آخرت بازآفرینی می‌شوند، همان‌هایی اند که ساخته و پرداخته‌ی

این جهانی اوهرمرد اند؛ وگرنه، پادشاهان و پادشاهان و سرشت‌های اهریمنی دیگر باز آفرینش می‌

نمی‌یابند

۷ ترجمه‌ی این عبارت، از سر گمان، و روی دستگاه اندیشگانی اوسطویی، سیمای انجام

به برده است.

یکی از پیش‌های جدی اوسطو این است که اگر افراد نوع، در ماده و صورت، یگانگی دارند،

نمی‌تواند و خاصیت، نوع هر نوع چگونه به درست‌نمایی (= بوجه) گردد؟

به دیگر سخن، مثلاً جداسازی فرد الف و طبعی نوع A در صورت در همان طبعی A در

سطو این است که: «جداسازی‌های افراد یک نوع، برخاسته از چندی (= کمیت) ماده و

صورت برای افراد یک نوع است. یعنی افراد تحت یک نوع، از آنجا که ماده و صورت خود را در

طبعی (= ماده) تحت یک طبقه از نوع بهاده می‌شوند، ولی از آنجا که چندی (= کمیت) ماده، و

چند اندام متفاوت است، افراد تحت یک نوع در صورت و اندام

متفاوتند. ماده، به گمانی، *pawmifan <zi bagōn> <jūd> <z>، خوانده می‌شود.

ناظر به همین معنی، تفاوت در چندی ماده‌ی یک فرد از فرد دیگر می‌دانیم

به گمان ما، در این بند، بی‌شک اگر بر ماب جداسازی‌های انواع، و هم افراد انواع

بحث شده باشد

بهر روی، برای پیگیری این بحث اوسطویی = مثلاً به صورت فرد یک نوع، نگاه کنید به

فرانز هملی گرانسگ وی، متافیزیک، کتاب هشتم (ردتا)، فصل هشتم

۱۸ - بریسی، ترانسفرمسیون، مشارکت، هم‌انباری و بیسکسیس جهانی میو در گیتی، دوباره به

همین زبان و بیان، در همین کتاب سوم، که دهی ۲۱۸ ام دیال می‌شود.

۹ - جمعی از نزدیک‌ترین به سخن پندوی چنین است

«فرماندهی بیرونی» * جذب زندگی بخشش، «فرماندهی فویدی» * خودآگاهی

بینایی. پس، و، «فرماندهی فویدی» * روان این فرمانده بر تن است.

۲۰ - پس از آن، به سبب و سبب به شودای مس‌گرن گونه و حتی پُری متیو (primitive).

به بحث شایعه‌ی وجود و ماهیت، نزدیک می‌شود و ریشه‌ی یگانگی‌ها و همسانی‌ها و

وحدت‌های بیرونی می‌ری، از پردانی ت دیوی، را در یکسانی وجودی آن بیرون می‌داند، و،

جداسازی‌ها و تفاوت‌های بیرونی پیش‌گفت را در تفاوت ماهوی آن‌ها در نظر می‌گیرد.

۲۱ - در بری «روان» نگاه کنید به عارمی از نود و هشت

kū andar *ehgatiḡ mardom mīrend; tan ō

zamig, gyān ō wād, ēwēnag ō xwarsēd, ruwān ō frawahr paywast,

ku-šan ruwan murn <j> enīdan ne-tawān-hawad

۲۲- نظرگاه اندرین کسبگانی دین کرد (چه در بین روایت / کرده و چه در کرده‌های /) است که بحث وجود و ماهیت / جسمی و چستی در گستره‌ی ایرد بیر + ایل + می صد از شیرری در فرات نامی گران ارج خود بیر نام دیدنی‌های ح + می صد + شود + نوسه. سحر + یی + اند + می + درد که داب + چپ‌الوجود را دار + می + های وجودی و مهی + جانی + ییم. نشان رسمی بحث و تقسیم وجود و ماهیت را نیز در گستره‌ی ماسوال روه و نه کاربردنی می‌داند (نگاه کنید به ترجمه‌ی فارسی هردان نامی در نظر، ص ۱۱۴)

۲۳- بی هیچ گمانی سخن بر سر عقل اول است. در دستگاه اندیشگانی ارسطو، عقل اول، نخستین برآمده و صایح یزد ایزدان است.

در دستگاه اندیشگانی یونیسنگاب دین کرب عملی اول، از شلادهای لرزی و چهارگانه‌ی جهان است
۲۴- اینجا بیر، نویسنده، از کاربرد و زوای «داناه» همان معنای «خرد»، و یک‌جس در دبا امشامپندان با جزء (اعمال کیهانی) را فرودید خود دارد

می‌دانیم، برد شیخ اشراق، عمول، افلاک، نفوس ملکی، زمان و حرکت، همان دو باب انواع اند شیخ می‌دانسته است که فلولیون، مامردها را امشامپندان می‌نامیدند

۲۵- «بید آگاه» را برابر «دش‌آگاه» (düş-âğah) آورده‌ام. یونیسنگاب دین کرد، از یی و ازده، همان معنای آگاهی‌های در سب اهریمنی، که خود همان با گاهی است را در نظر دارد. در یکی در و س‌های دین کرد به دین بکه برمی‌جویم که اگر بناست اهریمن و دیون بیر در گاهی دوست و است باشد، دست از رادوبها اهریمنانه‌ی خود برخواست داشت؛ و این شدنی است

۲۶- باز در دهری روان مردم، و پارسانی و تبه‌جویی روانشان.

۲۷- صحواره‌ی پدانی ابر سب در نظر که در سب بالایی میر نوشته آمده است. دروی قلاب همراه پرستش‌نامه نهاده‌ایم؛ گمان و روشناحت ما این است که نویسنده، از قلم افتاده‌های خود را جبران کرده است. و بدینوسیله صحواره‌ی درست‌تر سب بالایی را گوشزد کرده است. بیر نگاه کند به اوانویسی همین بند

۲۸- ایرد بهمن نخستین اهریمنی مسوی است. آسمان نخستین اهریمنی گسبایر است

۲۹- در دستگاه اندیشگانی هردان نامی ارسطو، زمین در میانجای گیاه است گرد زمین و ابر-لایه‌ای و آب، و گرد آب را ابر-لایه‌ای از هوا، و گرد هوا را اتر-لایه‌ای از آتش فراگرفته است

۳۰- سحر اولی پدانی بر سب و سربس و اوه‌ای در مسر سحر پهلوی آورده‌ایم، که ما آن را هم گسبایی hām-būn-îs an خواندیم؛ ولی دریافت روشنی از معنا و چنان‌مانی این عبارت پهلوی نداریم. آب نویسنده، با سحر یی کیش سحرگی (=مصدر جعلی) hun، می‌خواهد بیان دهد که همه‌ی بگو نرفته‌ها بری اسماء چو بان سب (=bun) اند؟ یا می‌خواهد این نکته را فراموش کند که همه‌ی دیگر آورده‌ها، کس می‌خورد را از اسمان (=در جایگاه نخستین آورده‌ی محط بر همه) برگرفته‌اند؟

۳۱- نگاه کنید به هردان نامی ارسطو بیر نام در سمان.

۳۲- (اوسطو)، فقط اسمان را به جوهر تحریک محیط عالم اطلاق می‌کیم؛ به عبارت دیگر، اسمان، جسم طبیعی است که در دور بر محیط عالم جای دارد. در حقیقت، ما معمولاً لفظ اسمان را به تحریک و بالابری منطقه‌ای اطلاق می‌کنیم که آن را جایگاه هر چه الهی (=شوشک) است می‌نامیم.

اوسطو در آسمان، کتاب اور، فصل نهم (=در یکتایی آسمان)، ترجمه‌ی اسماعیل سعادت نخستین بار در ایران، صدای شیرازی، بی هیچ آشنایی با زبان یونانی، تنها بر پایه‌ی شم فرزانه‌ی خود دریافت که فرزانه‌ی «اله» (که در ترجمه‌ی بحث‌های ارسطو به عربی به کار می‌رود) به معنی خداوند یکتا و هر گونه و مو خود مجردی عقلانی را شامل است

۳۲- در اینجا، نویسنده، برای فراگفت معنای در نظر خود، سحر ره‌ی پیچیده‌ای را بکار می‌برد.

حتمن آنچه ترجمه کرده‌ایم معنی درست‌نامه نیست. دیگری به نظر ما بیامد؛ ولی آشکار است که نویسنده، در سب و دو سب پیشین و پسین، از نسبت آورده‌های شش‌گانه سخن می‌داند

۳۳- سحر اسده، چشم آن دارد که پس از یی، با پاسخ پرستش‌های پشیم و ششم جستار سوم، در باب آورده‌های گسبایی، برابر آورده‌ی سرنامه، و نبرو شود؛ و بی چنین نیست؛ و سخن‌م‌ی‌های (مطلوبی) نکسر، متداهت به میار نهاده می‌شود؛ که می‌تواند بحث آغارین جستار سوم، یا، یازده نوشته‌ای را پاسخ پرستش پشیم جستار یکم باشد که در جای نپسته‌ی خود، بی پاسخ مانده است.

۳۴- آشکار است که اهریمنی پدیری ثاب نکصد و معرد و فرد واقعی سخن می‌داند

۳۵- آریه‌ها، پایگاه‌ها و مرجل، بی شش جهان، از مسوی ن‌گسبایی، برابر آورده‌ی کرده‌ی ۱۲۳ حسی است

1 dačār-nazdtōm = rōšnīh i bun-nāšn = anayr-rōšn,



به خدمت نهادن) بددی در جهان بیانجامد — به همان اندازه دیوان در جهان مادی رورمدر
 می شود؛ <رورمندی> * مان (= بیان) <درجه مادی> * افرانگی آفرسانی و یژه
 و، افرایش آلودگی آب ها و، افرانگی ناحوشی و ویا (= margil) در سوی همان بدینان
 خواهد بود

ی، پیداست <برای پیش گیری از زارهای بددسان> * راهمایی کسانی از این
 در این جهان، با کمک سپاه دین بهی و دین پودانش، یک از سر شناخت و آگاهی (۹)،
 ستاد

اب بددی منجر به < * خدمه رده (= rēšgarh) به کسانی از ایشان (= پیروان
 بددی) که شان از دوستی در آمده اند و، پیروی برای خشتی <خود بددیان> *
 خواهد شد

<یعنی، منجر به نابودی آن بددینانی> * از ایشان خواهد شد که در کار افری بددی اند

یادداشت ها

۱ پس، ستودگان یا همان ایردان آسمانی، خود آفریده افرمرد اند سري رودرویی و سرب
 دیوان آسمانی، اما جدای از کار پیری و مسئولیت ایردان در برابر دیوان، خویشکاری های افریشی
 دیگری نیز دارند، که در همین رویت (= کرده ی ۱۲۵ م)، نویسنده بر برخی از آنان انگشت
 سخن نهاده است.

۲ بر ع سگوه بر می برار بر حمه کرد

۳ <بر حمه> به شکای رسیده که به یوهی و ژر کرد در بهی، و به یوهی
 <و گسروش> * مره و برش دین پودان دین بهی

۴ از دروهی سخن روایت بر می آید که این افری بدی در رورمندی رسته ی بعد از بران است و
 بر سوی اندن خط می شود

۵ به گمان ما، بافت سخن در این بند، دج گنگی و درستی معنایی است یا دستکم برای ما
 پیچیده و نامربوط می نماید به ناچار، بر حمه ی دو می پدانی از سر گمان انجام گرفته است.



۱۲۵ در این نکته که، در همین جهان مادی

(getagah)، از رهگذار رورمندی دین بهی

[نا به یوهی روز آور کردن دین بهی] شایسته

است کسانی از بددیان را <سوی بهدیی> *

راهمایی کرد (= winnardan) <نا که> *

اوب های (= pulyaragih) بدیی از آب پیروان

و روان دهندگان خود بددی شود، برابر

آموزه ی دین بهی

اورمرد جهان افرین، سبی ستودگان آسمانی — از بهر سامان دهی آسمان و زمین، و در بهر
 ساماندهی و زرش بهی و تاوش آب ها و، ووش گها و، پیدایش و پرورش مردم و جانور،
 همچنین در بهر پداسانی از افر بدگان گسبایی در برابر نابودگرای (= خستندگان) تنابندگان، <یعنی> *
 دینان فریده است (۱)

در این نکته <به آشکاری رسیده که همراه رورمندی دین بهی> <دیی که> * دین پودان در
 را، از در کار رورمندی <دین بهی> * و برش <پودان> * اند (۲) سامایش (= راهمایی)
 ایردگوه، در برابر [در موضوع] چس، گری های دیوان (= dewan cerh) دیوانی که
 همیشه گو شده (= hamēšag āyōz) به کار ستیر، گرا و، و رارسایی به انگیزی اشعه گردانیدن
 حت مادی و، حسب آفریش و مرگ اوری بد — از رواج دین بهی <شدیی> * است؛ به
 گونه ای که، مره <دین بهی> * و برش <پودان از سوی> * دین پودان، خود، اسوار
 بر روح هر چه بشر رورمندی <دین بهی> * دین بهی است؛ <رورمندی مترومایی که> * به
 افری بدی رورمندی ستودگان آسمانی <می انجامد> (۳)

هر اندازه که شمار <آفریده های گسبایی> و رورمندی ستودگان آسمانی و روح و رورمندی
 سرهای دین بهی کاستی گیرد — کسی پدوی ای <که به نالاکرشتی کار (= grāy-kār) در>

<ا کبوت، فرج تر نویسی سجه‌های نه گنده‌ی پیشگنده

۱. سجه‌ی <* استوار بر شش‌ها و پیش‌های تنای

از <ناریک> * نگرینس بر آن کس که <میان> * مردم با چه اندازه شایسته‌ی همانندی با ایرداسه و ایرد، سزیمون بیکو شهریار دانا است؛ <همان شهرناری که خود سزیمون> * مرد پارساست؛ <بسی شهریار پارسایی> * که در جهان مادی دپسه <ی رمبی> * و دست‌آمور [یا دست‌آمور و پرورده‌ی] اورمرد انگاشته می‌شود (۶)

۲. <سجه‌ی> * استوار بر پیش‌های جان

بی‌کمک و نگاره <هدی درون‌هوشی و دهی> * (= a-pačēn)

که همان پیش دانی است. (۷)

از راه فرو عاده‌های (= یارقه‌های) بهمانه، پروهای <اهورایی جان> * (= axw / آخو)، در سود پردگی‌های چشم چار (= بی‌حجاب)، به <پیش میوی> * جان درمی پیو بدد؛ در راستای آنکه پیش از درآمدش به سامای بن‌مندی (= سامان جسمانیست)، به خویشتی خویش (= بالانه)، در برابر همان پیش مشابیه، افریدار جهان و همان گونه‌ای میبد که، <چشم سوه> * در همین سامان بن‌مندی، از راه قره‌ی اندیشه و گفاز می‌بند (۸)

۳. <سجه‌ی> * اسوار بر نگاره‌های دهی جان، (۹)

<نگاره‌هایی که برآمده> * بشر اندیشه‌ورانه است

از راه اندیش <فره‌ی> * جان بر بیرو سحگری (= سطر) درمی یابیم که ... * (۱۰)

۴. <سجه‌ی> * استوار بر دانش نمونه‌بار (= تمثیلی).

<یعنی> * راه <سحشر> * ساحار جهان و سارنده‌ی جهان (۱۱)

۵. <سجه‌ی> * آگاهی‌های بی‌یار از محادله (= a-pah-kār / یقس)

<یعنی> * از راه آگاهی‌های دینی پذیرای همگان. (۱۲)

۶. <سجه‌ی> * استوار بر <پیش بدست آمده از> * همانندی‌ها

<یعنی از راه همانندی‌های چیرهای جدسان که می‌توانند از یک گوهر باشند> * (۱۳)

۱۲۶ درباره‌ی آشکاری قطعی (= tāšūg) این

نکته که

هن <جهان> * نه یکی، که می‌شاید پیش

یکی باشد، برابر آموزه‌ی دیس بهی

همانا آشکاری قطعی این نکته که <هن جهان> * یکی نیست، بلکه <هنی شاید و پداست که هسی نه از یک هن> <که پیش از یک هن می‌توی دارد> *، سیادشده بر اندلوشی است <که آن اندلوش، اسوار> * بر <وارسی چندین> * سجه (= معیار) است

۱. یکی، <از راه واری گاهی‌های بدست آمده از> * شش‌ها و پیش‌های مانی است (۱)
۲. یکی، <از راه واری> * پیش‌های جان بی‌کمک و نگاره (= a-pačēn) یعنی همان پیش دانی است. (۲)

۳. یکی، <از راه واری> * پیش‌های جان با کمک و نگاره <هدی درون‌هوشی> * یعنی همان پیش استوار بر اندیش است (= اندیشه‌وروی نگاره‌مند و تصویری و متعین). (۳)

۴. یکی، <از راه واری> * دانش نمونه‌بار (= تمثیلی) است.

۵. یکی، <از راه واری> * آگاهی‌های <تقیی> * بی‌یار از محادله (= a-pahkar / اکسیرم‌ها / روزآنده‌ها / بدنه‌ها) است.

۶. یکی، <از راه واری> * پیش همانندی‌ها (= سجداری / قیامی) است. (۴)

۷. یکی، <از راه واری> * دانش به‌دست آمده> * از پیش همانندی سوز دو <تن> * (= تجربه‌ی منفردی همگانی) است.

۸. یکی، <از راه واری> * دانش به‌دست آمده> * از بهمانندی‌ها (= افرات و سادات، معارف) است. (۵)

۹. یکی، <از راه واری> * سحشر شده خدش‌ها (= ششعات / غیر ممکن‌ها) است

که همگی، روی هم نه سجداند و به تفصیل در کرده‌ی ویژه‌ی خودش، گزارش آن سان خواهد شد (= paydāgen, dan)

۷. سنجھی «استوار بر پیش بدست آمده از هم آوایی و» *

هماندی «... دو کس در یک موضوع

که درمی یکن نظر را» *

گواهی دیگر «ببر واسه می دارد؟ ... برای نمونه» * گواهی دیس (۹)

۸. سنجھی استوار بر ناهمانندی ها (۱۱)

«یعنی» * از راه آشکاری و نماندن بد آگاهی و گاه «که» گاهی در دست و کمره کاری از یک نماندن» به معنای آنکه» * ناهمانند اند

۹. سنجھی استوار بر نشاندن ها (= مشتمات):

از راه «سجش یکی بودن» * غلبه دلنایی و کمره ای که بر آن دوسیده (= مُلصِق) است، پیداست و شایسته است که، «نماندن یکی» * نیست و پیش از یکی است. (۱۲)

۸ و ۹. در وارسهی (= ōšmurdan) «سنجه های شماره ای هشت و نه، یعنی» * سنجھی

«ناهماندی ها» «ی متضاده» * و «نشاندن ها / غیر ممکن ها» «بی پرو و برگرد نکتی ریز» * آشکار می شود که. «نماندن جهان نه یکی که پیش از یکی است

خسار مایه ای» * سنجھی «نماندن بودن» * ناهمانندی ها «ی متضاد» * و

هماندی ها «ی همگوه» * تا آنجا که در «آوایی» * سخن می گنج (۱۵)، «در آموزه های» * دین بهی بر نشان داده شده است

و «ببر یکن مکتبه که» * بی کرانگی (= نامحدود بودن) نصا و زمان (۱۶) بر هر چه بی ن و هر

ن و هر آن نماندن است، راه بر «غیر» * این بسته است که «می شاید نماندن» * «هستی یکی» *

نباشد و پیش از یکی باشد حتی اگر کسی فراگوید «که آن نماندن» * مکانمند (= gyagōmand /

مَحَبَّ در مکان / جای گیر) یا نامکانمند (= بی جای / بی تحریر) اند

پدداشت ها

۱. «نماندن در وارسهی نکتی دیس جسمی دو نماندن بودن جهان» حتی اگر از آگاهی های صحتی دیس و فلسفی هم کمک بگیریم، با همین حواس پنج گانه نیز می توان دو نماندن بودن امور جهان در ریاضت و نه آن پی برد.

۲. «نماندن در وارسهی موضوع مردمانی (= فلسفی) دو نماندن بودن جهان» بی کمک، تصوراتی که در راه حواس فراهم آمده اند، نه یک و دومی در راه پیش جان نیز پیدا می شود، باز هم به دو نماندن بودن امور جهان حواس هم می برد.

۳. «نماندن» گاهمند و تصویری و شمشیر ما را به دو نماندن بودن جهان راهمایی می کند.

۴. با «دور» نظر آوردن همانندی ها «در سرشت ها و طبایع گوناگون» * است.

۵. «ناهماندی» را برابر با سخنواره ی «دش-مانانگ / duš-manag» آورده ایم.

روشن است که نویسنده ی روایت، به ناهمانندی ها و تشابهات ساده نظر ندارد و مایل و ناهمانندی از گونه ی مایل تضاد را به میان می نهد؛ سخنواره ی گریخته شده در سوی نویسنده، نشان از گاهی او به این نکته دلزد.

۶. «نماندن» این روایت روشن است. نویسنده متعهد می شود درستی گزاره ای را برین بنیاد در بنیادهای دین مردمانی را استوار کند. آن گزاره ی سیدین این است «جهان هستی پیش از یک نماندن آفریننده دارد».

خواننده ی نکته یاب با این گزاره (= جهان هستی پیش از یک نماندن دارد) در دیگر روایت های کتاب سوم روبه رو می شود؛ اما در اینجا نویسنده متعهد می شود که با گواه و بجم بی پرو و برگردی آن را به گونه ای استوار و ثابت کند که بری محال است در نظر راهی حر و بد و برین از گزاره ی سیدین مانند سخنواره ی پدینی روایت به گماند م گواه دین ادعاست این که می گوید

a-bastagih ast ī rah ō ēdōn šāyēn.h.

پس او آن، بحث مربوطه آغاز می شود؛ نویسنده می گوید که گزاره ی «جهان پیش از یک نماندن دارد و تنها برآمد یک نماندن نیست» طرحی آشکار است که با سجش و وارسهی نه نخست زمانیه (= موضوع) و مایل مطلق اثبات کردنی است. نخست زمانیه ی یکم، با کمی تسامح در ترجمه این است. به گزاره ی «دو نماندن بودن جهان هستی» کمک همین بسش و شمشیر مایل می می بریم. یعنی در راه چشم سر و حواس جسمانی

به پیسنده، ر همین به، هشت جم و گواه دیگر را بر می شمرد و مدعی است با کمک سجده ای که از آن راه ها بدست می آید می توان درستی ادعای پیشگفته را (=جهان هستی بیش از یک تن دارد) به ساد مطلق استوار کرد

پس از آن، به شیوه ی گریب گویی شاخته ی دین کرد، آن نه سجده امری و نه سجده ی یکم را با بن بحث می آید که اگر ن بیش ندی و حواس جسمانی، در نهادمان و وضعیت همسانی مرد پارسای خدابخش شهریار دانا با مرد داریک شویم و همسانی او را با شهریار جهان، بیک در نظر آوریم، آنگاه به اثبات این نکته می رسیم که جهان بیش از یک تن دارد

خواننده ی نکته سنج حق دارد ایراد بگیرد که دین کرده اثبات، نه بها جستار مایه ی (=مطلبی) که ربط ندارد جستار مایه ی دوحیی بودی جهان است. این ایراد و کاسی، یک شیوه می توان درست نمایی (=توجیه) کرد. و آن این است که بپذیریم بحث پایانی و دوم این عبارت، نه سبب اسیم رسانی های مرسوم رو بوس کسندگان سپس تر، از دست رفته است. اگر دیگر آموزه های دین کرد را در نظر بگیریم، بحث پایانی و از دست رفته ی این عبارت می باید بحث در باره ی مرد سه خوی اهریمن خصالی بدکاره ای باشد که نمونه ی رمیی اهریمن است در رودرویی و مقابل با شهریار پارسای خدابخش دانا و آنگاه، مردم، ن حواس جسمانی و حتی با همین بیش ندی، یعنی چشم سر، از نصاد و تبدل میان آن مرد خدابخش و این مرد اهریمن نما به این نکته پی ببرند که اینند و نمی توانند آفریده ی یک تن باشند و دین، یکی از آن راه های نه گانه ای ست که نشان می دهد جهان بیش از یک تن دارد.

۷- برای آموزش های کتاب سوم دین کرد، بریژه کرده ی صد و هشتم، بیش ذاتی، ویژه ی ایران است که بی بیار از رنگارها و صورت هوش ساخته ی مادی، دات مینوی چیرها را می توانند دید روید سخن بر این بنده از پیوستن بیش بهمانه برای دیدن رسا و پیسنده ی ذاب چیرها، به قوه ی اندیشگانی، محش می گوید.

معنی، درست است که ما در زمین بختید چشم سر و تن هستیم، اما فروغانه ای بهمانه هور با ما همراه است که اگر گشوده گردد، در همین زندگی زمینی توانا به دند رادو نهاد میوی چیرها (=حای واقع امور) خواهیم شد، پس آنگاه، بی هیچ پوشا و معایی تن های دوگانه ی جهان هستی را در خواهیم یافت

۸- آبی را که ما از این ند می فهمیم دین است.

همانگونه که در سامان تن ندی (=جسمانیت / تمدنی)، با کمک حوای اندیشه و گسار، در باره ی ذات پاک آفریننده نظر می دهیم. نه همان گونه می توانیم - البته با چشم جان، که بی پرده چیرها را می بیند و این بی پردگی برآمد تلذوثی است که از یرد بهمن نصیب مرده ایم و با آن می توانیم ذات چیرها را با کمک بیش هشتر و بیش میونه ببینیم، یعنی ریه ی بیش از آمدن به این جهان مادی - دات میوی آورد را در نظر آوریم؛ و معتقد شویم ذات پاک یرد مزه تو از آن است که آفریننده ی چیرهای ند باشد. و با بیش ذاتی میونه که بی پرده چیرها را در می یابد بپذیریم که آفریننده ی چیرهای ند دانی دیگر است

۹- آنگاره های دهی حان را برابر گمان پسنشیا / gyān pačēn wēnišnīha آورده ایم. آبا نویسنده به فرزان وازه ی «قالب معهومی» نظر دارد؟ یعنی آیا از کاربرد این سخورده ی پهلوی، همان معنایی را فرادید خود دارد که ما امروزه از فردان وازه ی «قالب معهومی» در اندیشه داریم؟

۱۰- ما نویسنده در این عبارت در استدلال و چم گویی سخن به میان می آوریم؟

یعنی اگر قوه ی چم و رانه ی (=استدلالی) خود را در کار و ریم، نه تصاویر میان چیرهای جهان که شه در نصاد میان تن سزنده ی آن ها دارد پی خواهیم برد
برابر گمان و بار شناخت ما، دات سحی پهلوی در اینجا آسیب دیده است. محش آسیب ند و در دست رفته را با برابر گوشه دار ستاره دار نشان داده ایم.

۱۱- دانش نمونه بار / ترها ی تمثلی و برابر هاروی در بستر سحی پهلوی آورده ایم، که ما آن را «چم نیمونگ دایشن» / čim nimūnag dāišn خوانده ایم؛ و برابر در باب ما معنای دانش تمثیلی می دهد؟ می، نویسنده ی دوات، هنگام فراخ نویسی در باب ترها ی تمثلی (=نمونه بار)، سخن مایه ای (=مطلبی) را به میان می برد که به بحث «برهان بقی» پیوند دارد

۱۲- یعنی، اقوی بر آموزه ها و بچارپ فیاسی، تمثلی، تصویری، تصدیقی و عرفانی و بهمانه ی شخص برای پی بردن به دوشی بودی جهان، گاهی های دیسی پذیرای همگان بر این نکته انگشت راستی و درسی می برد. و این، یکی از آن راه های نه گانه ای ست که در اسوارش و تحکیم نظر دوشی بودی جهان کارآیسی دارد

در مروه ی سحی نویسنده گان دین کرد بر می آید که آنان آگاهی های دیسی و دیوزانه را آگاهی های بی ار گونه ی دانش یقی و بی بار از مجادله می دانند. نگاه کنید به روید سحی.

۱۳- برای وارسی درستیِ بارسازی و فرائد ما، نگاه کند به کتاب سوم دین کرد، کردی ۱۲۳ م، آنجا که از پیچ‌های جداسازی برآمد، از یک گوه‌ر سخی به‌میان آورده است.

۱۴ سه گمانی ما، در اینجا میر بافت سحر پیوری دچار افتادگی شده و آسیب دیده است؛ موشتار درست‌تر و ساخته بر می‌آید بر این نکته انگشت سخن دهد که از جداسازی علیت دانی و بدآگاهی، و جداسازی علیت کرمه کاری و گناه کاری آشکار و شایسته است که در این دو جهان دست‌اندرکار باشد، یکی آفرینش‌گزار، دیگری بازآفرین و محرب

۱۵. «نا انجا که در آوسید سخن می‌گفته را برابر سحرآزادی پهلوی «اندر شاپس و سمند / andar-sāyen-w.mand» آورده‌ایم؛ و از آن، معنی بر دیک به «حنی المقدوره» را مراد کرده‌ایم.

۱۶- «محدود بودن فضا و زمان» را مراتب سحرآمیزی پهلوی «-tangiḥ ī way ud zamān» آورده‌ایم؛ و معنای ناگزیرمندی و عدم تساهی مکان و زمان از آن درمی‌یابیم.



۱۲۷ در ماره‌ی آن <گوهر>ی که همه چیز،

«در فرار و پناه هستنی پذیری»* به آن نیازمند

است و خود از هر چیزی بی‌یاری است؛ و آنی

که همه <چیر> * در اندرون <اوست> *

و خود، در اندرون هیچ چیز نیست؛ و،

درباره‌ی آن <گوهر>ی که بر هر چیزی

فرمان فرماست و حدود از هیچ چیز

فرمان نپذیرد، برابر آموزه‌ی دین می‌

همانا هر بی‌بش و هر بُن‌مندی — چه در کار و کردار [یا] چه در کار
آفرینگرانه [و چه در هستی‌پذیری — همه، نیازمند «زمان» است؛ و بی‌ار
زمان، هیچ آفرینی، نه توان به پیدایش (= ایجاد / هستیدن) بوده و نه
توان هست و نه خواهد بود؛ و زمان، به هیچ چیزی ار ایگوده (= در
کردگار و به در هستی‌پذیری و نه در رانمندی) سازمند نیست

وہ اُن <گوہر>ی کہ ہر گوہر <یہ دیگر> * در اندرونی اوست
(=مُحاط در آن است)، و خود در هیچ جایی نیست (=مُنحِیْز در مکان نیست
/ لامکان است)، و ہر چیری فرمان فرماست و، خود از هیچ چیز
فرمان برد، <اُس و گوہر> * نادانی اور مردہ است۔



۱۲۹ در باره‌ی آن <رخداد یگانه> ای که

ردارمیسو <در ستیز> با آن، سنگین ترین

نبردها را می‌آغازد، برابر آسوره‌ی دین بهی

آن <رخداد یگانه> ای که ردازمیسو <در ستیز> با آن سنگین ترین نبردها را می‌آغازد، یکی است: <و آید> * باهم تی (=o ham madan / abar / یگانسته شدن) فره‌ی <پردانی> * شهریاری به فره‌ی دین بهی، و برین ورومندی‌ها، در * یک تی است: <ریرا> * که نامودی <سرناسروانه> اش (=نابودی ردازمیسو) برآمد این باهم آیی است ویر اگر در <خستای جمعی> * هم، همراه با آن ورومندی برترین که از فره‌ی <پردانی> * شهریاری داشت، ورومندی برترین فره‌ی دین بهی نیز همراه می‌شد (=o ham mad hē)، و با، در <هست> آشوب <ریش> همراه با آن ورومندی برترین که از فره‌ی <پردانی> * دین بهی داشت، ورومندی برترین فره‌ی <پردانی شهریاری> * نیز همراه می‌شد — همچون خروزمی شهریاری برترین که * در جم بود ردازمیسو، دردم (=tēz / سه‌سوی) بسبب نامودی شده؛ سنگان ۱ بارش <پهرین> * بی می‌باشد، جهان بارپسین، برابر کام <پورمود> * در همسر چهار مادی (۱) (۲) برپای می‌شد

گر دوری در این جهان، <ورومندی> * دین بهی و شهریاری درست آیین در <هستانی> * یک به‌دین بیکو شهریاری گرد آید (=o ham rasēd)، از هنگام آن <یگاستی> * میان مردم، <پهرین اخلاقی> * بزار می‌شود؛ مرها <پهرین اخلاقی> * فردی می‌گیرد <گرد> * پیاره‌ها کاستی می‌گیرد؛ بیش‌ترین پیری <های ایردان به آنان خواهد رسید> * پارمایی می‌یابد؛ ته‌جوی اندک می‌گردد؛ فراخی و پادشاهی بیکان، تکی و بریر افتادن بدان، آسودانی جهان، بیک‌محنی (=urwahmih / سعادت) همه‌ی آفریدگان <باهم می‌آید> *، تودگان، به بکویی، آراسته و پیوسته می‌شوند

به سبب به‌هم‌رسیدن سارگار این دو فره‌ی شهریاری و دین * در <هستی> * یک مرد، برداشتن سرناسری تدرش <پرس> * و، رهایی و پاک‌مانی تنبیدگان از آن و، برپایی جهان

بارپسین خواهد بود

و بی، <ته> * در <زمانه‌ی> * سوشانش است که به سبب گرد آمدن این دو فره‌ی <پردانی> * شهریاری و شهریاری در حساب او، راستیگی * دین بهی <پیر جهانیان> * اشکار خواهد شد (۲)

و بر، سودهای دیگری که از این نخستار (=هم آیی دو فره‌ی) فردچنگ می‌آید، <جدانی> * هیدپ از این سره برگیر <ر گهانی> * بسیار است؛ چوین، آبدانی برای وادمریان و، پادشاهی برای نانایان و، دابوری برین رستان و بسی <سودهای> * دیگر از این دست.

یادداشت‌ها

۱- در همین جهان مادی، و برابر <اندو جوان> andar axwān آورده‌ام در زبان پهلوی، یکی از درون‌مایه‌ها و معناهای واژه‌ی <اخو> / axw، و جهان است. این سخواره andar axwān به معنی <هر دو جهان> است. به گمان ما، نویسنده بن سخواره (=andar axwān)، با فرووند سخن، که از برپایی روده‌نگام جهان بارپسین دو همین جهان مادی سخن می‌گوید، پی‌پیو بد است

به گمان ما، سیمای دروس و جزو تشکیب عبارت می‌توانست سخواره‌ی <اندو گهان> / andar gehan باشد

۲- این سد را به گونه‌ی زیر می‌توان ترجمه کرد.

در <زمانه‌ی> * سوشانش است، آنهم به سبب گرد آمدن این دو فره‌ی <پردانی> * شهریاری در حساب او، که * و بر دین بهی <پیر جهانیان> * از این <یگانستی دو فره> * به اشکاری خواهد رسید.



۱۳۰ دربارہی آن >ئیں وگوهر برترین< ی که
بر همه <سر> * است، برتر از همه است؛ برتر
از هر چه <که هست> * فروتر از هیچ چیزی
نیست؛ ^(۱) و اینکه او بر همه چیز زانی فرمایی
(= rāyēnīdārīh / فرماندگی / سرپرستی)
دارد؛ و در بارہی آنی که هر چیزی از او
زانی پذیر است، برابر آموزہی دین بھی

هماندا آن <گوهر> ی که بر همه <ی گوهرها> سر است * و برتر از همه است و، برتر از هر
چیزی است و، فروتر از هیچ چیزی نیست، واور مرد جهان آفرین همانا گاه همه توان همه جدای است
به خو ششی خویش، خداوندگاری شده مشونده و،
پدری فرزند مشونده و،
دارنده ای (؟ مالک؟) دارایی (= xwešīg / مملوک) مشونده و،
فرامشی (؟) فرودست (؟) مشونده و،
سروری پیوسته مشونده و،
دارایی مبدی (= pad xš.y) بھی دست مشونده و،
پاسدایی بی نیاز در ناشر و،
ماندگاری بی نیاز از شمیمگاه و،
نژاد جمعی جبر بر بیار از مادهی دانش و،
به خود اسوار، <خو ششی> بی نیاز از ابر و،
سامانده بی نیاز از سامان پذیر و،
بخشندهی بی نیاز از بهره وری (= بخشش) و،

خواراندهی بی نیاز از خوارانش و،
پاک دہی بی نیاز از برپاشدن و، [یا سرهم کننده ای بی نیاز از سرهم شدن و] ^(۲)
... بر بی نیاز از برنامه و،
... ی بی نیاز از زانی پذیری است.
ولی <جمعی چیزهای> * فروبر از اور مرد جهان آفرین، هر چیزی در نسبت با چیزی بر چیزی
در ... <همان چیز> * در نسبت با چیزی از چیزی دیگر فروتر است.
به گونه یی که <هر چیزی> * بر یکی خداوند است و در نسبت با کس دیگر بنده است؛
هر کسی، بر کسی است و در نسبت با کس دیگر، فرزند؛
هر کسی، بر کسی چیزی است و در نسبت با چیزی دیگر، دارایی (= مملوک) است؛
هر کسی بر کسی فرادست ^(۳) است و در نسبت با کسی دیگر فرودست (= erman)؛
هر کسی، بر یکی سرور است و در نسبت با کس دیگر پیوسته است؛
هر کسی، در نسبت با کسی دارایی مند است و، در نسبت با کس دیگر نهی دست؛
هر کسی، بر کسی پاسبان است و در نسبت با کس دیگر پابندی است؛
هر چیزی برای چیزی دیگر شمیمگاه است و در نسبت با چیزی دیگر شمیمگاه است؛
هر کسی، در نسبت با کسی دیگر به خود اسوار است و در نسبت با کس دیگر برور است؛
هر کسی، بر یکی سامان دهنده است و در نسبت با کس دیگر سامان پذیر است؛
هر کسی، در نسبت با کسی بخشنده است و در نسبت با کس دیگر مادهی دانش ^(۴) است؛ ^(۲)
هر کسی، بر یکی بخشنده است و از کس دیگر بهره ور است؛
هر کسی، یکی <خوارانده> است و برای کسی دیگر خوردهی است؛
هر کسی، بر یکی سارنده، (= ham kardār / سرهم کننده) است و در نسبت با کس دیگر
ساحه مدنی (= hamīg-kār / سرهم کردنی)؛
هر کسی، برای یکی برنامه ریز است و در نسبت با کس دیگر برنامه است؛
هر کسی، بر یکی زانی فرمای است و در نسبت با کس دیگر زانی پذیر است؛
او بر جهان آفرین، به نسبت با هر چه گاهشتر، در بناد، زانی فرمایند بر همه چیز است و
از هیچ چیزی، به هیچ سببی (= pad ēc) زانی پذیر نیست
ولی هر چیزی جدای از او (= اور مرد جهان آفرین)، به نسبت با داشتنی آگاهی همه ریانه،

آن همه گاهه ر=ور مرد) رای پذیر (rāyemānigomand) / (داره شود) است؛ و، سان چراغی
 =amadagwa hā= چیری بیاد شده بر هراسی است که او می خواهد (۴)

بازداشت ها

۱. یعنی نمی توان هیچ گومری در تمام کیدت یافت و در نظر آورد که آن گوه در برین در یکی از
 آنها (موجودات کاش) فرو تر باشد

۲. کسی عیارت را برابر سحورهی پهلوی هلم گردار کسی نه همیگ کار /
 ham kardār ī ne hamig kār و دایم

رو به سخی پهلوی دربارهی جداوند در این بند، به زبان امروزی، همما یا مونتاژک
 بی بیار از مونتاژ است

۳. سحورهی «هر کسی» در سبب با کسی تحمیدی جزد است؛ در نسبت با کین دیگر سادهی
 دانش ر سرتاسر برابر «کُ نُو نک و نک شُرد، نُو نک رنگ دانسش» /
 kē ū ēk zahag xrad, az ēk zahag dānīšn آورده ایم؛ ولی به درسی
 ترجمه می خود چندان امیدوار نیستیم.

۴. چشم و روی نویسندهی این روایت، در باب معیار جدایی مطلبی آفریده از آفریدگان
 دیش است. تنها او و مردم جهان آفرین همه آگاه است که بر هر چیزی فرمانده و مرامت. خدای ار او،
 همه چیزهای هستی، چه مادی و چه میوی، از چیزی فرور است و نسبت با چیزی دیگر
 فرد تر است. ولی هیچ چیزی در سرتاسر هستی یافت نمی شود که همپایه یا سر ار او و مردم باشد



۱۳۱ دربارهی آن «چیزها» یعنی که برای

«رسیدن به» * آگاهی های رسا بایستمد

است، برابر آمورهی دین بهی.

«مناب چیزهایی که» * برای «بدمت آوردن» * دانش رسا «پیشاپیش» * «بسته است»
 در «عامل» * برترین اند.

۱. زندگی پیوند خورده با خوشی و

۲. دارای عرح سودمند و

۳. ماندگاری رامنش «در زندگی» * و

۴. شهر یاری شهریار درخنده (= bamīg / پرنلزلو) و

۵. فرجام کام مندانهی آکنده از آسایش و

۶. همدمی با بیگ حتی فرآورنده و

۷. «دشتی» * روسی بیگ منش و

۸. «برگوش جان سپردن» * پندی اسوده و (۱)

۹. «بهره مندی از» * یاری رسانی فریادرس و

۱۰. ماندگاری ای (= نشی) که «هر آوازشی» * سامان یافته بر آن است

«آکنون، فراح تر نویسی ده جُستار بر شمردهی پیشگفته» *

۱. زندگی پیوند خورده با خوشی «یعنی» *

مدرستی همراه با ی رسی (= abe-bīmā / امپت)

۲. دارای فراح سودمند

از بنیاد «بهره مندی از» * خرد خداداد است

۳. ماندگاری رامنش «در زندگی» یعنی

دانشی * در حدانرس

۴ شهر یاری شهر بار درخشنده > یعنی

شهر یاری شهر یار > * نژاده ی داب

۶. همدمی نامنگ بختی و آواسه یعنی

خوشنامی پُر آواره [یا: خوشنامی همراه با نامداری].

۵. فرجام کام مندانه ی آکنده از آسایش یعنی (آ-)

خوبسندی بر هر چه که پیش آید (= هر چه پیش آید خوش آید)

۷ > همشپسی ما > * دوستی بیگمش، > ده راسی > *

نارمایی آموان > نهادی > * ناپید به دست مرادری خوب و فروزه است.

۸ > ناگویش جان شیدایی > * پند نهادی > یعنی

نهادین مدب > * حیم > و حوی > * ویراسته (= مَهْدَب)

۹ > بهره مدی ر > * یاری رسانی فریادرس > یعنی

بهره مدی > * رمان: که ما خود یک فرسخنه (= آموخته) شده است

۱. مددگاری ای که هر سامان یابی ای استوارنده بر آن است > یعنی اینکه >

در دوازدهی > رمیگی رمسی > * حان، اینها (= نه پند پیش گفته) پاگرفته بر باوری ژرفانه به دین

حراسیم > * ایردی باشد

آن کس که، این ده > پند > * برترین > دست سایافتی > * را یکجا گود آورده است، در

رمینه ی > کسب > * دایش رسا و سنده، به سره یحگی و تراش (= برین پایگی / تعالی)

رسیده است.

یادداشت ها

۱. پند استوارنده و برابر پند اثنی اوشوار / pand-e ī awestwār آورده ایم که آرش و

معنی دژ و به اوژده ی آن، پندی استوار و پایجا و محکم است.

می توان پایبندی، استواری و تعهد در برابر پند بیکه میر ترجمه کرد



۱۳۲ در باره ی > ریون یادی ترین

گـوهرهای > * هستی؛ درباره ی

تجلی > آنان؛ (۱) و نیز درباره ی > *

جداسانی «هستی» از «تحلی»

برابر آموزه ی دین بهی.

ممکن است که آموزگاری برابر آموزه ی دین بهی فرموده است

بر > حسنی آفرمان بر شمرده در زیر > * جاودانه اند، > ده نام های > *

۱. اورمزد جهان آفرین، ۲. دانایی دینی، که بالفوه، > رادو نهاد همه گونه > * یکم بی است

۳ مکان (= جاذبه)، که بر هستی مادی فراگیر (= ābār / محیط) است، و ۴ رمان، که

جاودانه > ی جاودان > * است. (۲)

> شیوه ی > * آشکارگی هستی آنان

۱. > آشکارگی / تحلی > * آنی که اورمزد جهان آفرین است، از آفریدن آفرین

> به پیدایی می رسد

۲ آشکارگی > * آنی که دانایی دینی است، از محس > آفریننده و > * (۳)

کم و خواست دانایانه و کرد و کارش > در رمینه ی کارآیندی منتهای دین به پیدایی می رسد

۴ آشکارگی ذات > * آنی که رمان است > از رونگی جاودانه ی آن > * و جای > * (۴)

و > بنکه همه چیز > * در رمان > و رمان روان است، به پیدایی می رسد

۳ آشکارگی > * آن > فراگیرنده > ای که مک، (= جاذبه) است، از راه > فراهم آوردی > *

رمینه ی (= شیدگی) آفرینش قانونمند > به پیدایی می رسد (۴)

در باب جداسانی هستی از آشکاری. > (۵)

> چم و گره > * جداسانی هستی از آشکاری > آ > * (= تفار و جم در تحلی) بی است

۱۳۳ در باره‌ی سود برترین^(۱) هر >های

احلاقی >* اگر که در شهریار باشد،

برابر آموزه‌ی دین بهی^(۲)

که، هسی >گوهرهای جاودانه‌ی چهارگانه >* به حویشتی حویش (= pad-xwadîh)، بر
مردمان ناپیدا بوده است؛ ویر می‌شاید >هستدگان >* بسیاری باشند >حر
هستدگان >* بی‌ئی، >یا هستدگانی که، خود >* ئی‌اند، >یا هستدگان >* >سند
مردم ناپیدا

ولی، می‌شاید که هیچ >گوهری >* بی‌از هست شدن به آشکاری (= تحلی) سد (۶)

یادداشت‌ها

۱. خواننده‌ی هراس‌پژوه مدین نکته آگاهی دارد که، نویسدگان دیر کرد، نخستین بار در همین کتاب
سوم، کرده‌ی چهلیم، بحث هسی و آشکاری هستی / وجود و تحلی
۲. دو را باب کرده‌اند، آن هنگام که به خردمندی بر ئی‌بوده‌های مسیح‌گروانه می‌پردازند
۳. اصلاحات، در ده سیم‌گویی (= دیالوگ) هینوس، از ویلی سقرات، مسابدهای چهارگانه‌ی ویر و
نام می‌برد. ۱. بی‌کرانگی، ۲. کرانه‌سار (= حد)، ۳. کرانمند، و، ۴. خرد
۴. سحی >فرسده >* را برابر با >دهی >سحون / saxwan آورده‌ایم؛ به گمان ما،
نویسنده‌ی این روایت (۱۳۲=)، سخن‌گوشه به کلام سپید «اهو بور» دارد
۵. مسیح‌لاره‌ی «فرام‌آوردی» >مکاپ فانومید آفریش، ترجمه‌ی به گمان سحراره‌ی پهلوی
دادش‌بید ئیر ئی دهیئن / dād šayidan-iz ī dahišn است؛ ولی هیچ دل‌استوری‌ی به
ترجمه‌ی خود نداریم

۵. اگر بخواهیم رده‌ی بحث را برای هزان‌واژه‌های (= هزانواژه‌ها / مصطلحات فلسفی) هزانگان
سده‌های معانه در هزان‌شان دهیم، مناسب‌ترین هزان‌واژه‌ها، بحث >وجود و تحلی > است
۶. سحی شود چیری، هسی پدیدرفته متحلی شود؛ همه‌ی سحی‌ها بحث موجود شده‌اند؛ سپس،
برخی از آن متحلی شوند، برخی دیگر، سحلی

پس، هسی به سب تحلی، پیشین‌ساز است و تحلی به سب هسی، پسین‌ساز.

حاج ملاهادی سیر و ری نیز، به پیروی از پیشین‌ساز، هر تحلی را به شرط هسی داشتن
ممکن می‌داند.



درخشش هر کرده‌ی مرحاسته از >درخشش >* هر >های بهادی / فصایل >* است؛
و، هر >های بهادی >* آن کرده را >زمانی >* درخشده و بری جهان سودمند
می‌گرداند، اگر که در شهریار یافت شود (۳)

>کارآیدی و زیبایی هرهای بهادی شهریار >* بهماند چشمگان تب برآمده از چکاد
کوه‌سارهاست که به گوار بی بر دشب‌های رنگون مرومی ریزد (= rased)؛ >به ریبی >*
چونان آشی‌ست که >به رقص >* از دوردست‌ها می‌دوختد >چونان درخشش >*
فروع ابروی

در میان همه‌ی هرهای بهادی شایسته شده، >* بیست و یک تایی آن‌ها هست که اگر در
>شهریار >* کشوربان یافت شود، یکی آن‌ها بر تودگان سسی پیش‌تر خواهد رسید (۴)

>کسوت، هرهای بهادی (= فصایل) بیست و یک‌گانه،

اگر که در شهریار گردد آمد. >* (۵)

۱. یکی، یکی، شهریار خود را بر >دهی >بودسی >* کشوربان >پشین استوار کند (۶)
ریا >* از هگدار استوارش شهریار خود >سر هزی پیرانی کشوربان پیشین >*
جهان به سامان می‌رسد.

۲. یکی دیگر، خیم >خوی >* یک است؛ ریا از رور خیم >خوی >* یکی
کشوربان، هرآن خیم >خوی >* تودگان بر رو سوی مگوی خرد کرد.

۳. یکی دیگر، >گوشتر >* به‌دیس است؛ ریا از هگدار >گوشتر >* هرآن به‌دیس
کشوربان است که، تودگان به دبی یک >گوشتر >* می‌شود.

۴. یکی دیگر، سیکزجودی است؛ ریا از هگدار هرآن سیکزجودی کشوربان است که

رائی فرمانی برسد بر سدگان و، رائی پد نری (rāyēnišn g'h) سدگان بر جای خواهد بود.

۵. یکی دیگر، رای استوار (= hu axw'h / ثابت رائی) است؛ ریز و زخم میوه (= افشدر کشوربان بیش از هر چیز نهاده بر رای استوار است) و از زور و مایی کشوربانان است که دشمنان سرخرو خواهد آورد و جهان <از آن> * پاینده خواهد شد.

۶. یکی دیگر، نیک خواهی (= ha-abarīh / رحمت) است؛ ریز از رهگذار نیک خواهی کشوربانان بر سدگان است که مهر سدگان بر کشوربانان و، <در پی> * فرمان پدیری سدگان در کدرو فرمان های شهریاران و، درستروشی شهریاران در جهان و، شود آفریدگان از آن <درستروشی ها> * خواهد بود.

۷. یکی دیگر، بهروری است؛ ریز از رهگذار بهروری شهریاران، دشمنان <به آموزش> * سردار سپاه (؟) دنگرم می شود (= wistāxw'hēnd^(۷) / برسدان (؟) azēng) به آموزش <امیدوار می شوند> * آشوب از گیهان، ناستواری (= candag) از شهریار، بیم از مردمان برداشته خواهد شد (۹).

۸. یکی دیگر، بلندتری (= frāx-inēmīšnīh) است؛ ریز از سدنظری کشوربانان است که برترین سودها برای همه آفریدگانی که اکنون هستند و انانی که در آینده خواهد بود، به انجام می رسد (= kunihēd).

۹. یکی دیگر، نیک بخت خواهی (= urwahm-ahangīh^(۸)) است؛ ریز به انگیزه ی نیک بخت خواهی کشوربانان است که برترین رستگاری ها (۹) به زمانه دومی پیوندد.

۱. یکی دیگر، بازکرد همیشهگی شهریار، پاسبانده / گذرا (۱۰) است؛ ریز به سبب بازآورد <همیشهگی> * شاهنشاه به پاسبانگی شهریار / مستعجل بود در دولت است که کشوربانان، <بی> بهره بود <شهریار، پاسبانده / گذرا> و در برابر از آن خویش کرد بر رواب پاسبانده (= نگذرانده) هرگز فراموش نخواهد کرد (= a-mōšīšn.h)؛ <از آن خویش کردن ای که نا> * فراهم آورد آبادانی فرخ، <یعنی> * خرسندی همه گیر و متراکم بر حساب <در فرمان> * شاهنشاه (= ōy dahubed) شدنی است.

۱۱. یکی دیگر، برادرش همراه <ای> / فصلی <است> چه نکه از برادرش همراه <ای> <سودی> * از سوی شاهنشاه، همراه <ای> <سودی> * تسدگان، بی که پیداست درخشیدن خواهد گرفت و آنی که ناپیداست بیرو خواهد گرفت و سر به پیدایی خواهد گذارد؛ و از

رهنگ بر آن (= برادرش هوهای نهادی)، جهان و یواسه و پیراسته خواهد شد.

۱۲. یکی دیگر، بر ملا کردن آموان <نهادی> / رد ثل <است> ریز از بر ملا کردن <ان> <نهادی> در گستره ی فرمانروایی <شاهنشاه> هر آموای <نهادی> * میان مردمان، به که پیدای همگان است، کاستی می گیرد؛ آن <آموای نهادی> که پیداست، از زور می افتد و حره <کساری اش> * بسته می ماند؛ و، جهان مادی از آموان <نهادی> / ردائل <است> * به سود.

۱۳. یکی دیگر، همکاری ها <ی> شهرشیمان و کشوربانان است <است> ریز از همکاری کشوربانان و، شسان، هر آن دست نایاقسی (؟) (= a-xwāstag) خواستی می شود (؟) (= xwahud)، و هر آنی <را> <پایه می شود، پیگیری می شود (؟) (= pāyīhēd) <شهریار، انجام> * کارهای بزرگ همگان خواهد <را> فرمان می دهد؛ می تواند شهری نو پی ریزد؛ آبادانی را بری همه ی جهان <به> از معان آورد <کارهای کشوری سودرسان> <میر شوند> * آفرندگان فرهمخته می شوند [یا کمک کرده می شوند]؛ <و شهریار> * پاسبانده (؟) (= āstān) (= دولت مستعجل) را پاینده کند، ورنه نشان دادی (= paydāg būd rāy) بربری <خود> * بر دیگر شهریاران کشورها، می تواند طرح کارهای بس بزرگ کشوری ریزد (= ārāstan)، بخشش و دهش بر همه ی آفریدگان و ریزه ی و می شود.

۱۴. یکی دیگر، نیک فرمانی (= ur-wāfrāmānīh) فرماندهی درسد است؛ ریز از سامانیش کار جهان <پیداشده بر داد> (= عدالت) است و داد و پیدای نیک فرمانی های شهربانان است. (۱۳)

۱۵. یکی دیگر، بار گذارد و فرومندانده ی ر (؟) (= ēwēnag.g^(۱۴)) <برگه> <خود> بر کشوربانان <است> و شست کشوری بر پا کردن است (= kšwarīg nišast kardan) محطس شور؛ <را> رهگذار درگاه فرومندانده و گشاده ی شهریاران و، فرمان شست کشوری آنان، گنه گرایا (= گناه آهنگان) را از گنه پشیمانی ها نهد و، <راه سم> * ستمکاران بر کسانی که <هنگب> دادنی دارند (= ābad-ahangan xir)، <سبه خواهد ماند> (۱۵) سم بر ستمدیده (= mustōmandīn) خدای گدود مردم شایسته <ای> / زی <است> <بی> خود <است> * سیدوار می شوند؛ شایسته سالاری کارمندان بسرای انجام شایسته ی کارها <جداگیر می شود> * (؟)؛ دروشان [یا مریوران / مهران] پشتیبانی می شوند <بن> است <است> * شود بزرگ دستگاه شاهنشاهی شاهان بر جهان.

۱۶ یکی دیگر، حسدگی است. از بعد به آن برورده‌ی گاهان است، به همان معنی که در همه‌ی نسخه‌های گسیایی، سهاده بر بخشندگی‌های سی درج (= *idh*) ۷۰ گشاده‌جستی‌های) شهریاران است.

۱۷ یکی دیگر، جستی راو در است؛ ویر ماندگاری <پاری‌های> *متو <به سی> به رمسیان، <نها (= *xwad*) ماریسته‌ی سسی راو آو است؛ <ویا> <را> <رهگذار> * توان <هر چه پیش بر شهریاران> <بشی راه> <راه> * بر تمامی درندگان حد و حساب جهان، بسته خواهد ماند.

۱۸ یکی دیگر، یزدانشی سم در خود [یا خویشان] و از تنگ‌ک جهانیان است؛ ریرا در <بهاذمان> * آکنده از سم، پیش آفریدگان ناشدنی است.

۱۹ یکی دیگر، بو حش و <به خود> * بردیک کردن و برکشیدن سیکان است؛ ریرا در رهگذار عول و نصیب سیکان (۱۶) به دست شاهشاه [یا آنی که کشوربان است]، به ریرا امتان (= عول) و ماهی هرندی، شکوفایی و فرازنگی (= نصیب) همه‌گونه یکی <خواهد بود> *.

۲۰ یکی دیگر، کارفرمای سیک کاردیده <بیر سرکارها> * (۱۷) برگماردن است؛ <بیرا> به سبب بر <گماردن> (۹) کارفرمای سیک کاردیده بر جهانیان، <تحصیص سزاوارانه> <ی بود> <ساژاگ-بختیاره (= *sazāg-baxtiārih*) سهری همکار می‌شود؟ (۱۸) <paywāndēd?> <و از این رهگذار> * آندانی و یکی و سود برآمده از کشوربانان فراچنگ می‌آید (= *bawēd*).

۲۱ یکی دیگر، دنا، به برادران به پرسش برادران است؛ و بر از رهگ تن و دنا به دانیانه‌ی شهریار به پیش برادران، پرسش ژرفایی (= *ewagānagihā*) / از ژرفای جان (۱۹) جهانیان بر شاهشاه [یا به پیروی از آن شهریار] (۲۰) و ورومندی شهریار، <و برمان> <های> شهریار <و، رواج داد شهریاران بر جهان و، سود برترین تانندگان> <خواهد بود> *.

یادداشت‌ها

۱. «سود بر» را برای «آوردن سود» / *abardar sūdih* آورده‌ایم؛ می‌توان «سود دو چندان» بر ترجمه کرد.

۲. «نظر گاه» نویسنده پس است که، «هرهای اخلاقی» (= «فصل»)، همیشه، برای مردم زادگان سودمند اند؛ و بی‌زمانی بالاترین میزان سودمندی و خواهند داشت که در شهریار گرد آمده باشد.

۳. بحث و فصل این «یت» (= کرده‌ی ۱۲۳) را مسجد یا مرصا‌العبد محمدالدین واری، باب پنجم، فصل دوم، در باب حای مدوک و سیرت ایشان با هر طایفه از رعایا.

۴. «یکی آن‌ها» را برابر «سحواره‌ی پهلوی ونگیه نی نریش» / *nēkih ī aziš* آورده‌ایم؛ حشمان می‌دهیم بازگشتگاه (= مرجع) و / آن، همان بیست و یک فصل جمع آمده در شهریار است.

۵. «مسجد نا بحث» سلطان، ظیل، در راز نامی مرصا‌العبد محمدالدین واری، باب پنجم، فصل اول.

۶. «یا دیگر سهری نویسنده» است که شهریار می‌باید اصول کشورداری خود را بر فروغ ایردی کشوربانان دستانی، چو بان حم و کیو مرث و فریدون اسوار کند، یا بر هو شاهی که در ستروشنه بر سیاد امورهای دین رفتار کرده و حکومت کرده است؟

۷. «نام هرده‌ی دوست» / *wistāxwih* / گساحی، در زبان پهلوی هم به معنی گساحی است و هم به معنی اعتماد. در کتاب ششم دینا کرد پیش‌تر به معنی اعتماد و دلگرمی و دل‌استواری به کار رفته‌است؛ نمونه را:

DK VI, C 51). ēn az ēd ku; ud kē wabman-dārih aštih <ud> az aštih wistāxwih, ud az wistāxwih dūstih,

۸. «سپک» بحث حوه‌ی را برابر «سحواره‌ی آورده‌ایم که ما آن را» «سوا اشم-آهنگه» / *urwahn-āhangih* خوانده‌ایم؛ معای درون‌نمایانه‌ی آن، «آهنگ» معاد بر کردن دیگران.

۹. واژه‌ی «دشمن» بر دیک به این سحواره‌ی دینا کرد، در دادستان دیسک، پرسش چهارم، بند.

دیش <* > از دین برگشته‌ها (=اشموغان) لوران^(۹) و،^(۶) امروزش، سوی نوادر دره غیش، یعنی سسی و بی‌مظمی (=a-wirāyīšn g=) و، خرابه بی‌پشوانه (=a-frasp=) و، سپاه بی‌ساز و برگ خواهد بود

۳. اگر بحشودگی (=آمرش) در کار باشد، شهریار پُر دشمن و، دین نکوهیده^(۷) و، رین^(۸) ابرار <برای دوراندن> * دشمنان می‌آورند [ما: بر ابرار در برابر دشمنان بی‌رود] و، خزانه به سبب افعال کاری^(۹) به کار برده شده (=wāny / مهن) و، سپاه گراییده به حدی از دستگاه شاهی خواهد بود

۵. اگر که خرابه بی باشد، شهریار نهی کسسه (=بی‌بوده) و، دین بیارمند <- وحوهات؟ > * و، رین^(۸) ابرار شکسته و، بحشودگی روز آردان مذکاره^(۹) (یاعیان؟) ی فرحدم و، سپاه بی‌ساز و نواد (=dryōš / صیر) و می‌رود خواهد بود

۶. گر سپاه در میان باشد، شهریار بی‌فرمانداز و، دین بی‌پیر و، رین^(۸) ابرار بدره محور و، بحشودگی (؟) و، خرابه بی‌سود (راکد؟) خواهد بود

از رهگذار همووری این شش <عامل> * شهریار، به سبب سامانش برخاسته از ماهم^(۱) آبی (=پیدایی / شکای) ابرار، نهی از کاسی خواهد شد (=an-āhōgīhed=)

نمونه‌ها

۱-شهریار، یکی از آشپندان است؛ و در عالم روحانی می‌باید سبط بر دی و عز و اقتدار جداوند و شهر داری مطهره اهورامزده است. او است عز و پیروزی پادشاهان دادرگر

و اوشیدری، جهانگیر، دانشنامه مژده پشاه

در این روایت از دین کرده دو نکته پد برای دیدن است

یکی، خوشبودی امشاسپید بیک شهریار از پیدایی و یاهم^(۱) آبی شش ابرار، برای هستدن و یجدر شهر ۱. و خرابه بی سب

دیگری، سحر و هی و شهور می‌سپند / šahrewar amahraspand است در جایگاه نمونه‌ی بری (همیو حدهی / مثل اعلای) شهریار

۲-سحر و هی را که برای آن دو گونه ترجمه شده‌اند، در بستر سحر پهلوی با نگارش ۱۱۶۵ نوشته آمده است که قرب حدیبی آن kē ka است؛ ولی می‌تواند و شوخند /

۱۳۴ درباره‌ی ماهم^(۱) آبی (paydagīh / پیدایی)

طهور) ابرارها <ی شش گانه> ای که با آن‌ها

شهریاری بسامان می‌شود و، آفریدگان نیز،

به سبب خوشبودی امشاسپید بیک شهریار،

سسامان داده می‌شوند،

برابر آموزه‌ی دین بی

شادگان شش گانه‌ی <خوشسوی و فرود> * «آمشاسپید شهریار» بناد

«حشره»، به هما شهریار سب: «وئیریه»، یعنی دس «ایو حشومنه»، یعنی ریر

«مژده‌ی مانی»، یعنی آمرش؛ «شریوه»، یعنی گنج‌دار (=خرنه) و «درعی»، یعنی سپاه

سها رمانی داندو آبی شهریار به آشکاری می‌رسد [یا سها رمانی داندو بیس چمنانه‌ی^(۲)]

شهریاری به آشکاری می‌رسد؛ که ابرارها <ی شش گانه‌اش> * بسامان شود؛ در ب و و، سامان

شهریاری به‌ده شده بر این شش <عامل ویر> * است

۱ شهریار ۲ دین، ۳ آمرش، ۴ رین ابرار ۵ گنج (=خرنه) ۶ سپاه

و اینگونه پیداست هرگاه یکی از این شش <عامل برشمرده> * بر جای باشد، یا ناقصانه،

<در یک راستا> * هموور، سبب، شهریار با استوار و پ سده (=wīdī šn g=) خواهد شد <

۱ بر اگر شهریار <بر حد> * باشد، شهریار بی‌نام و، دس سو و اج و، رین ابرار

با کار آمد و، آمرش (=بحشودگی) مایده (=بی ثر) و، ابرار خرابه نهی^(۳) و بی‌پشوانه^(۴) و، سپاه

پراکده، خرابه بود

۲ و اگر که دس در میانه باشد،^(۵) فرمان‌های شهریار و سگاری سار می‌آورد [یا فرمان‌های

شهریار، فرحدم و سگانه خواهد داشت] و، رین ابرار آسیب‌دیده^(۶) و، آمرش در سبب

خواست^(۷) شایستگی و، خرابه - چار کاست و فرود و، سپاه به سبب فرمان نام داری امشاسپید^(۸)

a myōšag? خواهد بود

۴ اگر که بر در میان باشد، شهریار در سبب او <بوش> * ابرار و، <دین ابر

manwahmad میر خوانده شود. به معنی «دادار» بر یک بهمنانه

۳- برای خواننده‌ی نکته‌دان اشکار است که سحر در گنج همان سحر بر بودجه، مالیات‌ها و داری‌های دستگاه حکومتی است؛ نه گنج در معنی امروزی آن.

۴- سویی‌شونده و بر بر «دب» پند *abu-pānig* آورده‌ایم.

۵- تا اینکه دین همیشه در میانه هست، می‌توان پرسید که نویسنده‌ی روایت، در به میان‌بندی این پرسش (اگر دین در میانه باشد، چه اهمیتی داشته است؟)

پاسخ چنین است: دین، در دستگاه حکومتی و هم‌راستا با دستگاه حکومتی و فرمانده بر آن برقرار است؛ و اگر نه، دین همیشه در میانه هست.

۶- «نور» را برابر واژه و نگارشی از ستر سحر پیروی آورده‌ایم که با گمانندی آن را «ان-تومینگ / an-ōstīg» خوانده‌ایم؛ می‌تواند، البته ساز با گمان، «ان-ابستاگ / an-abēstāg» یا «ان-نایشت / an-nāyist» نیز خواند که به ترتیب، معنی «سی‌کایی» و «سایه‌پستمند / غیر ضروری» می‌دهد.

سهر روی، سهری یک پژوهش هم‌معنانه در دیگر نژادها و پهلوی، نگاه شبید به «دستان‌دیسک» بر منش می و نگارنده چنانچه «نژاد» پهلوی در دست سرتادانف بر گشته است. ۲۳۰ ام خط ششم داله گیری کنید.

۷- «کوه» دین، به گمان ما سحر گوشه به خورده گیری‌ها و انتقادات کلامی‌ای دارد که نژاد پهلوی به سحر و نه «سهر» پرسش می‌برد نویسنده‌ی این روایت بر معنای «سحر» و «دن» نیکو میدگ *dēn mōōndag* در می‌گوید.

۸- به سبب افعال کاری و ناگه‌مورری برابر «زهر» *pad-zadārīh*، از سحر سحر پهلوی آورده‌ایم. سحر که به سحر در باد آفرین و سحرنگی، سحر خیره، حنث و رُعی و راگد ماندن بودجه‌ی ممکنه را فراموش خود داشته است.

۹- «نور» نورانی بدکاره را برابر «نارون-توانیگان / abarōn tawān gān» آورده‌ایم؛ یا «فیاض و طعنان‌گران را در نظر ده؟ آیا بر این نظر است که گر گنج حبه نبی باشد، موش باعد»؛ آنجا که می‌توان آنان را صبی مکه داشت، بهره‌ای در بر نذر ده؟

۱۰- روش در ن پهلوی در کیسه نباشد دشمن سهر و نخواهد آورد.



۱۳۵ در باره‌ی «گونه‌های» *جست و جوی

فره «جی یزدانی» * و «گونه‌های» *

روی برگاشت (mošān =) از آن (=فره‌ی

پردانی) و در باره‌ی گونه‌های فرازی و

سرودین آن، برابر آموزه‌ی دین می

گفت: «جی جست و جوی فره «جی پردانی» * و گونه‌های روی برگشت از آن، بر شانه» * پند

جست، گونه‌های هشت‌گانه‌ی جست و جوی فره‌ی پردانی *

۱- یکی، آن کسی که در جست و جوی فره‌ی پردانی * پارسایانه کوشا است. اگر آن را بیابد سپاسگر است؛ اگر بیابد، خرسند و شکست (a hēš =) می‌دهد. (۱)

۲- «جست و جوی» فره‌ی پردانی * پارسایانه در جست و جوی فره‌ی پردانی * کوشش است. (۲)

۳- یکی، آن کسی که در جست و جوی فره‌ی پردانی * پارسایانه کوشا است. اگر بیابد، سپاسگر است؛ اگر بیابد، هم خرسند است و هم ناشکیه (=خرسندی برآمده ناشکیایی).

۴- یکی، آن کسی که در جست و جوی پردانی * پارسایانه کوشا است. اگر آن را بیابد، سپاسی نشان می‌دهد؛ اگر بیابد، خرسند و شکست (۳)

۵- یکی، آن کسی که در جست و جوی فره‌ی پردانی * پارسایانه کوشا است. اگر آن را بیابد، سپاسی نشان می‌دهد؛ اگر بیابد، هم خرسند و هم ناشکیا است.

بر سه (=شماره‌های ۲، ۳، ۴)، در «بحث» * پارسایانه در جست و جوی فره‌ی پردانی * کوشیدن، «گونه‌های مبحث» «نام دارند» *

۵- یکی «دیگر»، آن کسی که در جست و جوی فره‌ی پردانی * تفت‌کامانه (abarōn =) می‌کشد؛ (۴) اگر بیابد، سپاسی نشان می‌دهد؛ اگر بیابد خرسند و گلايه‌مند «به

پویه‌ی همان جوی ماضی» * است

س ۵. در خصوص * «ته که در جُست و جویِ فَرّه جری بردانی» * کوشیده،
مذکور گونه‌هاست.

۶. یکی «دیگر» * آن کسی که در جُست و جویِ فَرّه بردانی * «ته که در
می‌کوشد اگر باید ناسپاسی نشان می‌دهد؛ اگر باید خرسند است و شکنا (بی‌دش‌دانه)

۷. یکی، آن کسی که در جُست و جویِ فَرّه بردانی * «ته کامانه» می‌کشد اگر باید
سپاسگزار است؛ گر باید خرسند است ولی نه ناشکیبایی. (۵)

۸. یکی، آن کسی که در جُست و جویِ فَرّه بردانی * «ته کامانه» می‌کوشد اگر باید
سپاسگزار است؛ اگر باید خرسند و شکناست.

این سه (= شماره‌های ۶، ۷، ۸)، در «بحث» * «ته کامانه» در جویِ فَرّه جری
بردانی * «کوشیده»، «گونه‌های» * امخته «نام دارد» *

دیگر گونه‌ها (= روی برگشتی از فَرّه بردانی)

۹. یکی، آن کسی که از جُست و جویِ فَرّه جری بردانی، نه به انگیزه‌ی تبه‌جویی، بلکه با
گمانی * «پارسانه روی برگشته» (= frārōn mōš) است. «از این روی» * در یافتن آن
سپاسگزار است؛ در «ساقی آن» * خرسند و شکناست (= a-beš / بی‌دش‌دانه)

و این (= ش ۹)، همان «فردترین گونه» در «بحث» * «پارسانه» از جُست و جویِ
فَرّه بردانی * «روی برگشته» است.

۱۰. یکی «دیگر» * آن کسی که، از جُست و جویِ فَرّه جری بردانی، نه به انگیزه‌ی
تبه‌جویی، بلکه با گمانی * «پارسانه روی برگشته» است. در یافتن آن سپاسگزار است؛ در یافتن
آن خرسند و شکناست * «توأم با» * ناشکیبایی است.

۱۱. یکی، آن کسی که، از جُست و جویِ فَرّه جری بردانی، نه به انگیزه‌ی تبه‌جویی، بلکه با
گمانی * «پارسانه روی برگشته» است؛ اگر آن را باید سپاسگزار بخواند بود؛ و در یافتن آن
خرسند و شکناست.

۱۲. یکی، آن کسی که، از جُست و جویِ فَرّه جری بردانی، نه به انگیزه‌ی تبه‌جویی، بلکه با
گمانی * «پارسانه روی برگشته» است. گر آن را باید ناسپاسی پیشه می‌کند؛ در یافتن فَرّه
بردانی * «خرسندی» * «توأم با» * ناشکیبایی دارد.

این سه (= شماره‌های ۱۰، ۱۱، ۱۲)، در «بحث» * «پارسانه روی برگشته» از

جُست و جویِ فَرّه جری بردانی * «گونه‌های آمیخته» نام دارد * (۶)

۱۳. یکی، آن کسی که از جُست و جویِ فَرّه جری بردانی * «ته کامانه» روی برگشته است.
«از این روی» * گر آن را باید ناسپاسی پیشه می‌کند؛ اگر باید، هم خرسند و هم ناشکیبایی است.
و این (= ش ۱۳)، همان «فردترین گونه» در «بحث» * «ته کامانه» روی برگشته از
جُست و جویِ فَرّه جری بردانی * است.

۱۴. یکی «دیگر» * آن کسی که از جُست و جویِ فَرّه جری بردانی * «ته کامانه»
روی برگشته است؛ اگر آن را باید ناسپاسی نشان می‌دهد؛ اگر باید، خرسند و شکناست. (۷)

۱۵. یکی، آن کسی که از جُست و جویِ فَرّه جری بردانی * «ته کامانه» روی برگشته است
گر آن را باید سپاسگزار است؛ اگر باید، خرسند است و بالا (= bešōman)

۱۶. یکی، آن کسی که از جُست و جویِ فَرّه جری بردانی * «ته کامانه» روی برگشته است.
گر باید سپاسگزار است؛ اگر باید خرسند و شکناست.

این سه (= شماره‌های ۱۴، ۱۵، ۱۶)، در «بحث» * «ته کامانه» از جُست و جویِ فَرّه جری
بردانی * «روی برگشته»، «گونه‌های آمیخته» «نام دارد» *

یادداشت‌ها

۱. از سر جزه (= مطلقاً)، آن کسی که پارسانه و کوشمندانه در جُست و جویِ فَرّه جری بردانی است،
می‌باید همان یافس آن سپاسگزار باشد، ولی اگر آن (= فَرّه جری بردانی) را بی‌دش‌دانه، خرسند از این یافس
داد و بر، می‌باید فردترین گونه‌ی «پارسانه» در جُست و جویِ فَرّه جری بردانی برآمدن
باشد. وی روش نیست که بی‌دش‌دانی این رویت، در این (= ش ۱۶)، با چه مسجعه و معنایی
خرسندی از دست‌یافس به فَرّه جری بردانی را برترین گونه می‌شمارد. و برافرد مردی معتقد و مازوسد،
به سبب دست‌یافس به فَرّه جری بردانی نمی‌تواند خرسند و شکنا باشد.

۲. و هم‌رغم، روند بحث و بحث‌بندی آن در پس رویت، نشان می‌دهد که نویسنده، یا
نویسدگان، بازیکروشانه، موجد پی‌آمدهای جردشکیب با جردشکیب (= معنایی با غیر
معنایی) بحث خود پیوسته.

۳. آن گونه که نویسنده شرح می‌دهد، مردمان‌دگان، در پیوند با بحث فَرّه جری بردانی و گونه‌های آن،
به گونه رفتار بر خود نشان می‌دهند. از میان «شش تایی» بحث «جُست و جویِ فَرّه جری
بردانی» است؛ شش تایی آن، بحث روی برگشته از فَرّه جری بردانی است. پیداست که نمونه‌ی

۱۳۶ در باره‌ی «شاحت‌شان»

مردم‌رادگان* توانمند و ناسوان «ار نظر

نیروگان مسیتوی و گیتیایی»

بسرانبر آموزه‌ی دیس‌بھی

«جست‌وجوی قره‌ی یردانی» از هشت تایی دیگر (= یعنی روی برگشتن از قره‌ی یردانی)

شریعت‌تر است از میاب نمونه‌های هشت‌گانه و شریعت «جست‌وجوی قره‌ی یردانی» سه تایی

ان‌ها، به انگیزه‌ی «پارسی‌ایانه کوشیدن» در میاب هشت‌گانه‌ی «جست‌وجوی قره‌ی یردانی»

شریعت‌تر است از میاب آن سه تایی، نمونه‌ی خرمسیدی مطلق، چه هنگام ناپتی قره و چه در بیاض

قره‌ی یردانی، از هشت تایی دیگر شریعت‌تر است. این معنا دلاهی می‌یستند از این بحث است.

۳. آیا به‌راستی می‌توان پذیرفت کسی، برای نمونه فرد مردابی نورمند، پارسی‌ایانه در جست‌وجوی

قره‌ی یردانی باشد، و پس از یافتن آن ناپستی پیشه کند، و اگر بپند خرمسیدی پیشه کند؟

ره به ساختگی بحث در این رویه بیار نه روشن‌سازی ندارد.

۴. «بیه‌کامانه می‌گویند» را برابر سخن‌آورده‌ی پهلوی «ابزاروب / نُخْش / abārōn-tuxš» آورده‌یم.

اشکار است که نویسنده به شخص وارونه‌کار تبه‌کار کوشیده در نلی و بدکرداری نظر دارد.

۵. آن می‌توان شخص وارونه‌کار تبه‌کاری (= «نازوان» / نُخْش را به‌ت که هم در حساب‌جوی قره‌ی

یردانی برآید و هم از دامن آن شادمان باشد؟

انگیزه‌ی ما از به‌پنداری این پرسش، شان دادن بخش‌سیدی ساختگی بحث است.

۶. همان‌گونه که نویسنده‌ی رویت در این حد فرامی‌گوید، سه نمونه روبه‌رویم که کسی، الهه

پارسی‌ایانه، از جست‌وجوی قره‌ی یردانی روی برگرفته است؛ ولی مگر می‌توان چنین کسی را در

اندیشه آورد که هم فردی پرهیزگار و پارسا باشد و هم روی از قره‌ی یردانی برگیرد؟

این نویسنده به افراد پرهیزگار و پارسای جداگش نظر دارد؟

برای نمونه مانی‌گرایان یا مسیحی‌گرایان

کتاب ما این است که به معنای پارسی‌ایانه‌ی رمانی خود (= مانی‌گرایان) نظر دارد.

سخن‌آورده‌ی «اگر آن را (= قره‌ی یردانی) بیاد ناپاس و نالان است» شاید گونه‌ی مردوسی

دیدودوری ما است.

به می‌توان پذیرفت که فرد مردابی از یافتن قره‌ی یردانی نالان و ناپاس باشد و به می‌توان

پذیرفت که فرد پارسای مسیحی‌گرایی در جست‌وجوی قره‌ی یردانی برآید.

۷. به چشم خرد، این گونه (ش ۱۴) می‌باید بدترین گونه / wattom ēwenag نام گیرد،

ولی در نام‌گذاری و بحث‌سیدی ساختگی این رویت چنین نیست.



حد. و. احمدی (۱) دانش‌پرووی گریشگری (= wizingar hā / شخیص) (۲)

برای انجام دادن یا روی برگشتن «آگاهانه و آزادکامانه» * از کارها است.

شاحت‌شان دانایی (= an-adānī)، «پرووی گریش» برای انجام دادن یا روی برگشتن

«آگاهانه و آزادکامانه» * از کارها است. (۳)

در بین چارچوب (= w.mand)، سخن، تنها می‌تواند «گرد» * چهار دسته = نوع

گرامدشر (= parwandisnīg / محصور شود)؛ «چم و چری این چهار دسته» * از

داوری‌ای (= wizar / گریش) که درباره‌ی انواع آن می‌تواند «در گریش» * است و آنی که

دانوان «از گریش» * است، به شکاری می‌رسد. (۴)

۱. دسته‌ی پنجم توانمند «از قوه‌ی گریش و بهره‌مند از نیروگان» * میسوی و گیتیایی است؛

و اوری‌ای «که بهره‌اثر می‌شود به است که او» * مردمی‌زاده‌ی هوشدار توانمند

(= an-armēšt) از نظر همه‌ی اندام‌های ابروگونه‌ی س (= ā tan abzār) است.

۲. «دسته‌ی دیگر، توانمند از قوه‌ی گریش و بهره‌مند از نیروگان میسوی و بی‌بهره از هوای

گیتیایی است. داوری‌ای که درباره‌اش می‌شود این است که او، مردمی‌زاده‌ی هوشدار، ولی کزاندنام

(= armēšt / عییل / ترجیده‌اندام) از نظر اندام‌های ابروگونه‌ی س است. (۵)

۳. یک دسته‌ی دیگر، دانوان از نظر «قوه‌ی گریش و بی‌بهره از نیروهای» * میسوی و،

توانمند از نظر «بهره‌مندی از نیروگان» * گیتیایی است؛ داوری‌ای «که درباره‌اش می‌شود بین

است که او» * از نظر هوش ناکارآمد است؛ ولی سدرست از نظر همه‌ی اندام‌های ابروگونه‌ی

س است. (۶)

۳. یکی، همپیوندی میان اوزم گیتیایی و کرشایی‌های پارسایانه‌ی مسوی است.

۴. یکی، همپیوندی میان پادشاهی دمی و دین «اسمانی» * میوی است.

۵. یکی، همپیوندی میان بیکودیش‌های گیتیایی و دانایان میوانه است.

و، به سبب پادشاهی بیکوروش، روان گسان کوشا در پارسایی شایسته‌ی آرم می‌گردد؛ در پی‌ها و کوفه‌های‌شان به بزرگترین اندازه می‌رسند؛ و روان‌شان بوی خوش «بهمنانه» * (۵) دارد.

و رهگذار همپیوندی «پیروهای میوی و گیتیایی» و «همپیرویی یکی با دیگری، قوای» روح نباهی خواهدگرفت.

و، از رهگذار بزاری یکی «دار دو بیروگان» *، میوانه و گسسته *، توانایی «همپیوندی» * (۶) آسیب می‌بیند و «هم‌ای» * شش سر به سسی می‌گذارد (۶).

هر گونه «پارسایی در همپیوندی یکی از دو بیرو» *، برای دیگری سازآمی (۶) «ساز می‌آورد» *؛ از هم‌پاشی هم‌پارسایی‌شان (= پیرو و گیتی)، «به گونه‌ای دوسویه، به توانایی‌های» * هر یکی‌شان (۶) گرند می‌رسند.

«همپیرویی و هم‌راستایی بیروهای میوی با بیروهای گیتی» * به گونه‌ی زیر است:

۱. از چندی تن گیتیایی می‌آید که بر پارسایی روان میوی است؛ «همانگونه که» * پارسایی روان میوی می‌آید که بر انزای تن گیتیایی می‌باشد.

۲. برایش در پی‌های گیتیایی می‌آید که بر همراهی میوی است؛ «همانگونه که» * همراه می‌آورد کوفه‌های میوی بیش از هر چیز برآمد داری‌های گیتیایی می‌باشد.

۳. شایستگی آرم گسائی برآمد کوشایی‌های پارسایانه‌ی میوی است؛ «همانگونه که» * در حقیقت کوشایی‌های پارسایانه‌ی میوی برآمد تب‌وناب آرم‌های گیتیایی می‌باشد.

۴. سامایش پادشاهی گیتیایی اسوار بر نژادهای (= frāgān / ارکان) دین میوانه است؛ «همانگونه که» * رواج دین میوی، بیش از هر چیز، برآمد همراه شدن با «موهبت» * پادشاهی دمی می‌باشد. (۶)

۵. برایش بیکودیش‌های گیتیایی استوار بر هم‌راستایی دانایی‌های میوانه است؛ «همانگونه که» * کارآیی دانایی‌های میوانه بیش از همه اسوار بر بیکودیش‌های گسسته است.

۱۳۷ در این نکته که، «بیروهای» * میوی و

گیتیایی، از رهگذار همپیرویی، همچون

هم‌راست، در ساختار گیتیانه (= gētīgihā)

سامان داده شده‌اند؛ و ایسکه، پارسامانی‌شان

(= wišōbišn)، برآمد از هم‌پاشی (= wiškināšn)

همان بیروهای یکتاگرایانه (= hamīh) است،

برابر آموزه‌ی دین بهی

در «جهان مادی» * آمده خدا نریش کرده کسده‌ی اهریمن، * سامایش و کارآیی
نژاده‌ی (= dahran) گسسته و میوانه، نهاده شده بر همپیوندی و پیوستگی بیروهای یکی با
دیگری است (۱)

از این روی، دانای پیشی، سزمنور (= rad) پارسایی، «یعنی» * حدیبیامر آدرساد پسر
درشت، که در دین «پرسدایی» * فرانه‌ای را بین (۲) بود، «بحث هم‌راستایی بیروها و قوای
میوی و گیتیایی در جهان مادی را» * برای اعلی‌حضرت شاهنشاه، پردگرو پسر شاهپور
بوشمره‌اند و، دو نگاره‌ای که در زیر پند است، (۳) فراتروده اند.

«از آموزه و نگاره‌ی یاد شده» * پیداست که، آشنگی و ناکارآمدی آن دو (= میو و گیتی)
برآمد از هم‌پاشی قوای یکی از دیگری است.

از آنجا که مردمی‌زادگان، چکیده‌ی جهان (= gēhān hangirdīgih / جهان صغیر /
کف‌جهان) اند، آشنگر می‌شود که برای سامان‌دایی «دار» * مردمان، * میاب «بیروهای» *
گسسته و میوانه پنج گونه همپیوندی است. (۴)

۱. یکی، همپیوندی میان تن گیتیایی و روان میوی است.

۲. یکی، همپیوندی میان دانایی‌های گیتیایی و کوفه‌های میوی است.

<سستی و نزاری در همواسایی نیروهای میوی ار گیتیایی> *

۱. در به خوی روان میوی، گناهان نابخشودی گیتیایی <سر برمی آورد؛ همانگونه که> *
از مرگی <هریمس خوانده می> * پیکر گیتیایی، تنگمانی [یا جدا شدنگی] (۹) روان میوی <رو
می گیتیایی خواهد بود> *

۲. به سبب تهن شدن ناری های گیتیایی، دیو افتاد کرفه های میوی <سر برمی آورد؛
همانگونه که> * ناری کرفه های میوانه، برآمد از آن خویش کردی دارایی های ماشایست
گیتیایی است

۳. به سبب ساهی آرم های گیتیایی، کوشایی های پارسایانه میوی درهم می شکند؛
<همانگونه که به سبب درهم شکستن کوشایی های پارسایانه میوی، > * آرم گیتیایی
از دست می رود (a-xweših)

۴. به سبب پایدن گرمی پادشاهی <دین گری> * رمسی، دیوانان (=در پیشگیری از) رواج
دین میوی <سر برمی آورد؛ همانگونه که> * از تاهندگی (۹) دین میوانه، پادشاهی رمسی
فرو می گند (۹)

۵. از واپس رانده شدن سیکودیش های گیتیایی، سود دانایی های میوانه، رمیان می رود؛
<همانگونه که> * از دانستن <دانستن> * دانایی میوانه، خوار شمردن سیکودیش های
گیتیایی <بر سر زبان ها می آید> *

آموزه های کتاب سوم دین کرد، کرده ی ۱۳۷ م، درباره ی درهم آمیزی،
همپیوندی و همیرویی نیروگان مادی و مینوی، رمان فرمایش گنی

getigan nērōg	نیروگان جهان مادی
hu-dahišnih	۱ سکودیش / ششم
pādxšayih	۲ پادشاهی
āzarm	۳ آرم
xwastag	۴ ناری
gēt'g tan	۵. کاند این جهایی (=ش مادی)

mēnōg g nerōg	نیروگان جهان میوی
ruwan	۵. ره ان
korbag	۴ کرفه
frārm-tuxšāg'h	۳ کوشایی های پارسایانه
dēn	۲ دین
dānag'h	۱ دانایی (=عقل ان)

انگونه که نویسنده ی این رویت (=۱۳۷) گوشت می کند، این راز را خدا-جیامرو آفرماد؛ پسر
دوشب، که سرآمد پرهیزگران و فرمانگای زمانه بوده، از راه ژرف اندیشی وایسانه، آنهم دو سکونی
گوشه گیرانه هر چنگ آورده است و بری اعیان حضرت، شاهنشاه، بر دگرود پسر شاهپور فراگفت است

نگاره‌ی آموزه‌ی کتاب سوم دین کرد، کرده‌ی ۱۳۷ ام، برابر دستنویس ت ۶۶

ی، همان نگاره‌ای است که در یاد حدادیا مور به رازیسی در ناوته است *

uā ēn	ast	nigārag
Gēfigig		
Hu-dāšnīh		
pād.xšāy'h		
āzarm		
Xwāstag		
Tan		
Gyān		
Ruwān		
Kirbag		
Frārōn-Tuxšāgih		
Dēn		
Dānāgih		
Mēnōgig		

دین کرد	۱۳۷
سوم	۱۳۸
دین کرد	۱۳۹
سوم	۱۴۰
دین کرد	۱۴۱
سوم	۱۴۲
دین کرد	۱۴۳
سوم	۱۴۴
دین کرد	۱۴۵
سوم	۱۴۶
دین کرد	۱۴۷
سوم	۱۴۸

یادداشت‌ها

۱- آنچه ما از سده‌های این واک (۱۳۷) درمی‌یابیم این است که، آفرینش مادی، در شهادت خود، چیزی نیست جز همبودی و پیوستگی با «bahrān» سامان‌ها و کارآیندهای نیروها و قوای گسیایی و میوی

۲- ی‌گیری از دیگر آموزه‌های دین کرد، دانسته می‌گردد که تئوس‌های گیتی و میو، همچون هم‌زمان هم پسر در فریشت جهان مادی هستی دارند و هم، سازندگانی بسازین جهان مادی‌اند و نیز در فریشت جهان مادی کارگرند

۳- حواسده‌ی فرار از پناه یک می‌داند که، بر اثر آموزه‌های دین کرد، جهان پارسایی نیرو، در بساط خود چیزی جز موشوندگی دوباره‌ی میو و گیتی نیست؛ همچنانی که خود آفرینش مادی فراروندی جد از جهان میو نیست؛ زیرا جهان مادی دنباله‌گیری همان جهان میوی است و در واقع همان جهان میوی است که دیدنی و بسودنی شده‌است

۴- در سده‌ی کتاب سوم دین کرد، ما به نکته‌ای برخوردیم که نشان دهد آموزگاران دین مادی، جهان مادی پسند و کوچک‌شمردن باشد

۵- خبری از آموزه‌های پارتی دین کرد، سامان مادی و گیتیانه، نیستگار و جهان محروم و فرسنگرد و گودرمان و بهشت نیز برتر دانسته شده‌است

۶- در دستگاه اندیشگانی فراروندی فریشت‌شناس، شیخ اسحاق، ماده و پسین‌ترین پایگاه هستی است و کشف و عبط و به آن نام عشق می‌دهد؛ در دین کرد، سخنواره‌ی «تارمکه‌ئی ئی-ساروست / tārmkēh ī bun-tārist / سارمکی متیاد همه‌ی تاریکی‌ها به به ماده، که، به اهریمی بازسته‌شده‌است. در این روایت، اگر ترجمه و خوانش ما پذیرفته گردد، نشانی از بین می‌توی اندیشگانی (=برتر نهادن ماده) می‌یابیم که ابزار گیتیانه در کنار قوای میوی، چونان دو جرم به، در کنار هستی، مکنون و نهفته‌اند و جهان محروم به با بهس و بهس شودنگی و نسی ماده، که با ناپیری‌ای از ماده که سرآمد زایش و طرد افرمور و دیوان و دروجان همراه است، دوباره اعمار می‌شود

۷- چنین گوشت و تفسیری از جهان و مردمان جهان را در هیچ دین و آیینی نمی‌توان یافت
۸- «فراروندی زارپس» در برابر «فرانگ» ئی زارپس «tārmkēh ī bun-tārist»
آوردیم؛ آتش و معنای واژه‌ها و آله‌های آن «فراروندی» اندیشه‌ور و خاموش است؛ یعنی کسی که

همه‌ی گمانی که به آن (=خاستگاه میسوی بُدی) پیوند دارند، > یں پیوند در رهگذار < * بُی
رمیی > آن میسوی میسوی، یعنی < * از رهگذار کامه پرستی است؛ > به گونه‌ای که کامه پرستی،
هر > پیوند خورده > خود را < * ن بالاترین مرد توان تبه کام می گرداند؛ و با آن > تبه کامی، < *
همه‌ی کنش‌های مذ به کام > پیوند راژمسو < * پیوند می رسد
> آن دسه < * از کیشداران که > که اعتماد دارند و بر، یعنی < *
> بدی نیز بر حاشیه ار کام و قرمان ایرد است > > باوری سادین او < * کیش ایشان است،
> کارشان بدانجا می کشد که دربار می ایرد، در جایگاه بُی بدی و یکی، میگویند < *
> ایرد، سترار همه‌ی بدی‌ها است و برای آفرینگان خود خواهان زبان است.
[[> دسه‌ای دیگر از کیشداران، که اعتماد نداشت و بر، یعنی < *
> ایرد دارای اراده (=kam / خواست و کام) نیست، < * > باوری او < * کنش بش، است
> نمی‌داند < * اگر اراده (=خواست و کام) باشد، این ر که به جای ایرد انگاشته‌اند نهی او دانش
> بر نمایی‌اند؛ پس آمد اعتماد این دسه از کیشداران > که بر < * بی اراده انگاشته‌اند
بمسودا در پناه فروزی مافشیداری (=stardih / گنجی و سی خوشی) به ابود است؛
کیشداران > نامی‌ده، با این نام نادرست، ارج یردانی را < * از او برمی‌گیرند]] < (۲)

۱۳۸ درباره‌ی تخمه (=اصل) و گستره‌ی

> دو میروی < * نکویی و بدی؛ و، درباره‌ی بُی
رمیی‌ای که همه‌ی کرفه‌ها و گناهان > از
رهگذار آن بُی رمیی، هر کدام جدا جدا < *
به آن (=خاستگاه میسوی ویژه‌ی خود)
پیوند می خورد، برابر آموزه‌ی دین بهی

تخمه‌ی هر نکویی، هر آن > گوهر < * است که پیشین‌ساز و نکوتر > هر نکویی است؛
> یعنی < * نباید میسوی بیکو کامه او مرد جهان دین
گستره‌ی (=wimand / تعریف) نکویی، هر آن > نکویی < * است که به خویش خویش،
برای همگان سودمند است. > یعنی برای < * تک‌تک کشور وری‌های گیتیانه و، نکویی
> کنش‌های < * میسوی > به گونه‌ای که < * و با > احتمالی > آتش از داد و بهادی بر روی
(=az bē xwad) فرامی‌رسد

پد تخمه‌ی هر بدی، هر آن > گوهر < * است که پیشین‌ساز و سترار هر بدی است؛
> یعنی < * راژمسوی بد کامه اهریمی ساخته (=حسده)
گستره‌ی بدی، هر آن > بدی < * است که به خویش خویش، برای همگان زیانبار است؛
> ریاسد برای < * تک‌تک > کنش وری‌های < * میسوی و گشتی > به گونه‌ای که هر آن < *
سودی که از او فرامسد، از زاد و بهادی برومی خواهد بود

همه‌ی کرفه‌هایی که به آن (=خاستگاه میسوی خود) پیوند دارند، > یں پیوند در رهگذار < * بُی
رمیی > آن میسوی میسوی، یعنی < * از رهگذار چیرد است؛ > به گونه‌ای که خرد، هر
پیوند خورده به چیرد را < * تا بالاترین مرد توان پیوست می گرداند (=frarōnēnēd /
سیکو می گرداند)؛ و با آن > پارسانی، < * همه‌ی کنش‌های سکو به کام > سکو
سپندارمسو < * دست می‌دهند

تحمه‌های فرویدین، همانته‌های «رمیسی»^{*} دیوان و درو جان در زمانه‌اند که، زادوینهاد
درونی‌شیک = سر جویدی تحمه‌های فرویدین (اند [یا] حور، همان درونی‌شیک،
مرومیں < * اند [۴۰]

دادداشت‌ها —

۱. «سرمویدی بوی» را برابر: «و نگ. شی او بستر سخی پهلوی آورده‌ام، که ما آن را «برئوسنگ» /
naryōsang خوانده‌ایم. گمان و نارضاایت ما این است که نویسنده‌ی روایت (۱۳۹) به بحث
مسو حایسه / مثل عیالی سه گونه‌ی فرادین و میابین و فرویدین تحمهی مردمان نظر دارد
در ئن‌دهش، ایرد بر بوسنگ، نودهمین آفریده‌ی یردی پس از ایرد بهمن است

az amabraspandān, pas az way i dirand-xwēday,
nazdist wahman frāz brehenid; yazdahom, naryōsang

د حایی دیگر ر ئن‌دهش، بر بوسنگ و آذر و سروش و پیام بری یردی سومین او میویان،
بعضی ردشست، آفریده شده است.

u-š dād ō ayyārīh <ud> ham-karīh, ādur, srōš
ud warahrām <ud> naryōsang pad ān čm

پس از «پس» نویسنده‌ی ئن‌دهش به یادکرد خویشکاری‌های بردای پیش‌گفته می‌پردازد و ولی،
روش و پهلوی ئن‌دهش، در دستنویس‌های کسوی‌اش (ص ۲۵) از دستنویس ت ۲ درباری
خویشکاری بر بوسنگ خاموش است؛ گمان ما این است که عبارت نارسته به بر بوسنگ، در
ئن‌دهش، دچار ضادگی و آسیب‌دیدگی شده است

در بخشی دیگر از ئن‌دهش، ایرد بر بوسنگ، پاسای دو بهره از تحمهی کیومرث، در جایگاه
حسین مردمیان، است

ka gayomart andar w dirišnīh tōhm bē-dād, an
tōhm pad rošnīh xwaršēd bē-pālūd hēnd; u-š dō bahr naryōsang
ngāh-dāšt bahr ē spandarmad padīrīt

yazd naryōsang payyāg yazdān, ku hu
hamāg paytām ōy frēstēd

tōhmag kayan rāy gōwēd ku an be-anzāyēd čiyūn gōwēd kū ōy
tōhmag i kayān az paywand bayān xwānēd, naryōsang tray-dīdārīh i
gehen, ku pad ayyārīh oy i an kayan ud yafān frāy-dādarīh i
rāyēn-dārīh i oy gehean kard

برابر گزاشش ئن‌دهش، هر بار که تحمهی «روشت» به رمیں می‌اند، ایرد بر بوسنگ از تحمه را
نگه‌دانی می‌کند؛ نک

har jār ān tōhmag ō zamīg šūd, naryōsang
yazd rōšnīh ud zōr i ān tōhm padīrīt ud pad ngah-dārīšnīh i mahīd
yazd abēspārd

در کرد هفتم دیر کرد، کرده‌ی یگم، ص ۲۹ به از وسالت «بر بوسنگ» در جابه‌جایی تحمه‌های
بیکو سخی می‌رود؛ نک.

DK VII, ch 1, sen 29 = MD (596.19-20): ad mad andar ham
<zamānag> ō wihēz i frēdōn, ērēj <n>āt, raft abag nar <yu>sang
yazd ō manuščīhr, u-š purr-rawīšnīh bud i ērējān tōhmag.

در دیدداد، فرگرد بیست و دوم، در بداهای هفتم و میردشتم، «بر بوسنگ» چهارمین و بر بوسنگ
می‌خواند که به سرای اریمن رود و پیام او را در به وی برساند

معنای پیشگفته، در گزاشش پهلوی دیدداد، «فرویدی» و «جمیگی» مراگفته می‌شود
(u-š) (ō) naryōsang guft kē dādār ohrmazd kū: naryōsang!
hanjamanig! az ēdar (ō ānōh) ancar mām ērmān (u-š) ēn (gōwīšn)
gōwe.

برابر «موره‌های دین کرد» مردم، به تربی آفریدگان اند؛ در میان مردمان، شاهان، نژاده‌سوی
مردمان اند؛ و تحمهی شاهان بیک او را می‌دهند و ریشه در بر بوسنگ دارد

«ویشدیری» در دانشنامه‌ی مزدیسنا، بنا به معنی سنتی بر بوسنگ می‌نویسد
بر بوسنگ، آشی است که بر داف یا به عمارت دیگر در پشت و سلب شهریار تمرکز دارد

۲- در کتاب هفتم دین کرد، کرده‌ی دوم، بعد سوم دوباره به این واژه و نگارش رویه‌رو می‌شویم؛ نک.
→ DK VII, ch II, sen 3 = MD (601.11-12).

(hu-naflag'h / ناف‌های نیک).

<و همچون، هستی‌پذیری گوهر> * تاریکی و سردی و خشکی <برآمده از بی> *
هستدگی تاریکی و همه‌ی دیگر گندیدگی و ریسی و بره‌آسی‌ها و دیگر پدیده‌ها و
پادشاهی‌ها (= پادشاه / ناف‌های بد و اهریمنی)

<در زمانه‌ی آمیختگی هستی با آلودگی اهریمنی> * همسیرنده دو <گونه> * است
۱. یکی، همسیرنده‌های سرشتین (= chitrig، طعی / جوهری)، ۲. دیگری، همسیرنده‌هایی که
از بیرو، فرامی‌رسند (= abar-rasišn'g / عرصی)

چنانکه در بسیاری از بیروگان جدایی — که همسیرنده نیز نمی‌باشد <چونان> * کروارها،
پیوستگی و گسستگی‌های میان مردمان و دیگر هسته‌های مادی گسیخته — در زمانه‌ی
امسختگی <ب سازش آلوده کننده‌ی اهریمنی> * در مک کالیه مادی (pad êk stīa)
درده می‌شود

همچنانی که شکار است، پابرجایی کم‌ترین درنگ <درمانی هستدگان از> * یک <گونه>
(ēk ewenag'h / هستدگان از یک نوع)، سازبندی محصور شدن بهمانه‌ی (۳) <ان
هستدگان همگونه> * در ساحته‌ی یگانه (= شعرد) است (۴)

همان گونه که، <از ربان> * حدایمان ادر فرزانع پس فرزان (۵) که پیشوای بادیان بود و از
کهن‌امورگران، دین کرد. برگرفته از <آموزایش / باب تعلیم / dar i hammōg>
نوشته شده در <کتاب آره‌ی> * آیین نامه / ēwēn nāmāg — بازویسی شده است، و
<ما> * در بر کارنامه (= کتاب سوم دین کرد) آورد <پیم (۶)> * و پیوست کرد <پیم> * که
<پاسخی> * است به <دسته‌ای از> * کیشداران در بحث (= saxwan) <هستی داشتن یا
نداشتن گوهر> * تا یکی که <از دسته‌ی کیشداران مدعی اند تاریکی> * یعنی (= ast)
هستی روشایی

<اکون، پاسخ ادر فرزانع به کیشداران نامبرده> *

ان <گوهر> * تاریکی <که در ماره‌ی آن بحث می‌شود، برابر با> * بیستی روشایی
یست؛ بلکه اینجا که روشایی‌ای فرورده است، <گوهر> * تاریکی به پس رانده شده است؛ به
همان گونه اینجا که تاریکی <برآمده و> * آزار می‌رساند (۶)، روشایی بدست نمی‌شود (۶)

پیشکش به استاد، دگر میرجلال‌الدین کراری.

<بحث تأصل ظلمت> *

۱۴۲. درباره‌ی <هستی راستین گوهر> *

روشنائی و <هستی راستین گوهر> *

تاریکی، برابر آموزه‌ی دین بی

و شبایی و تاریکی <گوهری> * — که به هستش گرمی و سردی، <ما هستش> *
مهوری و خشکی، و دیگر <هسته‌های> * خداگوهری که از اینان <سرچشمه می‌گیرد> *
همراه اند — جوتی‌های (= کعبه) ریزش‌ساز و بزمه‌ای هستند که <بیاد> * هستدگی مادی
<هر ماده‌ی> * روش و تاریک و گرم و سرد و مهور و خشک اند <آن دو، بی شبایی> *
هستش مادی روش و شبایی، <آن شبایی> * هستش مادی تاریک‌ترین تا یکان، گرم‌ترین
گرم‌ترین، مهورترین مهوران سردترین سردها و، خشک‌ترین خشک‌ها بد
<در بی روی> * نمی‌شود دو <گوهر> * سرشتین بهمانه‌ی همسیرنده، از یک هسته
هستی گونه باشد (= budan)

ولی، شدنی است که بسیاری <هسته‌های> * جدا از <از نظر> * <گونه> * — که
<صمنا> * همسیرنده نیز نمی‌باشد — از یک هسته هستی برگرفته باشند (۱)

چونان، <هسته‌های حداسان> * گرمی و روشایی و مهوری، که از هستش <پیدایی> *
<روشن> <هستی گرفته اند> ولی همسیرنده نمی‌باشند (۲)

و، چونان هستی‌پذیری <هر آن خوشبویی و پناکی و یایی و دیگر همه‌ها و براده‌ی یک>

این امر (= گفتا)، نمی تواند سر به سر، <به معنی> * بیستی هر دو باشد؛ بلکه <تنها به معنی همی داشی> * هستی هر دو <گوهر روشایی و تاریکی> * است؛ <و این نکته در آموزه های دین> * پیداست [با] <این سخن از مشاهدات بیرونی نیز> * پیداست.

به همان گونه، از میان رای و روش های = rāyūnišn / انضمام / قانون <حاکم بر> * نیروهای همسپرده بر است که، در <گوهر همسپرده ی حد سبب و شبایی و تاریکی> * در یک حای = pauc tk gyān (وحدت مکان) ^{۱۷} یافه شود = جای نگیرد؛ بلکه <داده بیی گیتی بر است که> * همیشه یکبار <سروی> * دیگری به پس دانه شود؛ و دیگری نیز با <بیروی آن یکی> * دور رانده شود <و نیز از داد و آیین های دو همسپرده بر گسی یکی بر است که یک همسپرده> * نمی تواند از <سامان گیری خود> * برده باشد (= wišāy.šnīg / بسند شود) و در <سامان همسپرده ی> * دیگری <دوباره> * گرمی به <ماده ی> * سردی <برادرسیده شود؛ و، ماده ی> * سرموی به <ماده ی> * خشکی <بدل شود این معنای همان آموزه ی ما مرد بیان در این باره است> *

اگر بدست (= ēd rāy ka) بگیریم، و یکی <از همسپرده ها> * با <بیروی> * دیگری به پس رانده و دیگری، <با بیروی آن یکی> * دور رانده می شود؛ می سرد که بگیریم (= ne sazed) سردی <یعنی> * بیستی گرمی؛ <زیرا بسا بگیریم که> * گرمی <یعنی> * سرد سردی؛ و، سرموی <یعنی> * سرد خشکی؛ خشکی <یعنی> * سرد سرموی؛ و بر در این سامان پس از این، هیچ یک از بیان <دیگر نباید در گیتی> * یافت شوند و هیچ گونه کارشان (= kār / اثر) از آنان پیدا نخواهد شد. ^(۸)

از سجا که چهره ی (= xūrat / اعیان / برابر ایت های) جهان، همگی، درگیر ستیرش های دور رانده اند، ^{۱۹} پس، <به بیروی او ادعای دراست پس دسه از کشیداران> * در باره ی همه <ی بر سر استیسانای جهان> * می سرد که بگیریم <بسماد همی راستین چیرها> * بسی است.

پس را نیز <در نظر آوریم> * که هر آنچه را که نیست (= یعنی بسپانش بر بیستی است)، نمی تواند آماری (= fradōm / میادی) برای یافت شدن (= windīhīdan) و چارچوب بندی (= wimandīhīdan / تعین) باشد. ^(۱۰)

<گوهر> * و شبایی و تاریکی، هر دو، هم یاد شدی و (= بی بی حیر و هم کرانمند شونده و قابل تعین).

<امروز بر بحث بالا> * درباره ی <ماده ی> * تاریکی <تبدیل میاوریم> * هرگاه از <روبر> * روشایی پس رده شود، یافت خواهد شد؛ به همین گونه، هرگاه <ماده ی> * سردی بر <روبر> * گرمی و پس رانده شود، <آن سیر یافت خواهد شد؛ داد و آیین> * دیگر <لش ماده های> * همسپرنده <ی گیتیایی بر چسب است> * ^(۱۱)

شناسه ی روشایی <این است> * گشاده ی <قوه ی> * بینایی، و، شناسه ی تاریکی <این است> * بسته ی <قوه ی> * بینایی

به همین گونه، سخن گفتی از کارشان هر آنی که هستی ندارد بیهوده گویی است؛ همان گونه که، نمی شاید در باره ی <کرانمند شدگی> (= تعین) آن چیزی که هستی ندارد سخن بگیریم

و اگر <گوهر> * تاریکی هستی ندارد، این نیز خواهد بود که <بود و باشی سوبه ی> * چپ ایشان در سبچش با <سوبه ی> * راستشان همان اندازه بسی معنی است که <مدعی می شوند> * و تاریکی یعنی بیستی روشایی. زیرا، این ادعا (= ēwāz / توان) را دارد که بحر هد بر چیزی که هستی ندارد نامی نهد و نمی سرد برای چیزی که هستی ندارد نامی نهد.

دین مردایی، <در این باره ما را اینگونه> * آگاهی می دهد <روشنایی و تاریکی، هر دو دو هستی یافت شدی و چارچوب پذیر اند و هم <از یکدیگر، از نظر آفرینشی> * جدایی دارند> *

یادداشت ها

۱. آشکار است که نویسنده ی این روایت، از باهم آیی و اجتماع سرشت های (= طبایع) گوناگون، که در صحن، از یک گه هر سرچشمه گرفته اند، سخن می گوید. سزاوای بحث، سر به سر ارسطویی است؛ هر چند در چارچوب دستگاه اندیشگانی مردایی مکار گرفته شده اند.

۲. سگریته ی نویسنده بدین گونه است از ویژگی های تمثیل صدین پس است که همیشه یکی از صدین، از سوری دیگری پس رده و دور رانده می شود؛ ولی این داد و آیین در باره ی گونه های جناسی رده از یک گوهر - مانند گرمی و روشایی و سرموی - راست نیست.

<افزوده‌ی مترجم> *

در سه برگه نوشت پس از این، خواننده را با سه دیسک‌نما روبه‌رو می‌کنیم که نمایانگر سه گاهی باورشناختی نویسندگان دین‌کرد، شیخ اشراق و صدرای شیرازی است؛ آنگونه که ما (= گزارشگر کنونی) پژوهیده‌ایم.

خواننده‌ی فرزان‌پژوه درخواهد یافت که، سه گانه‌ی باورشناختی نویسندگان دین‌کرد، در هر سه گوشه‌ی آن، ما سه گانه‌ی باورشناختی صدرای شیرازی دیگرسان و وارونه است.

۱- نویسندگان دین‌کرد روئین‌باز (= نوی) اند؛ صدرای شیرازی نیک‌باز (= وحدانی).

۲- نویسندگان دین‌کرد، هواخواه بُن‌مندی چیستی / اصالتِ مهیت اند؛ صدرای شیرازی سجدوئیسور، باید بُن‌مندی هستی / اصالت و خود است.

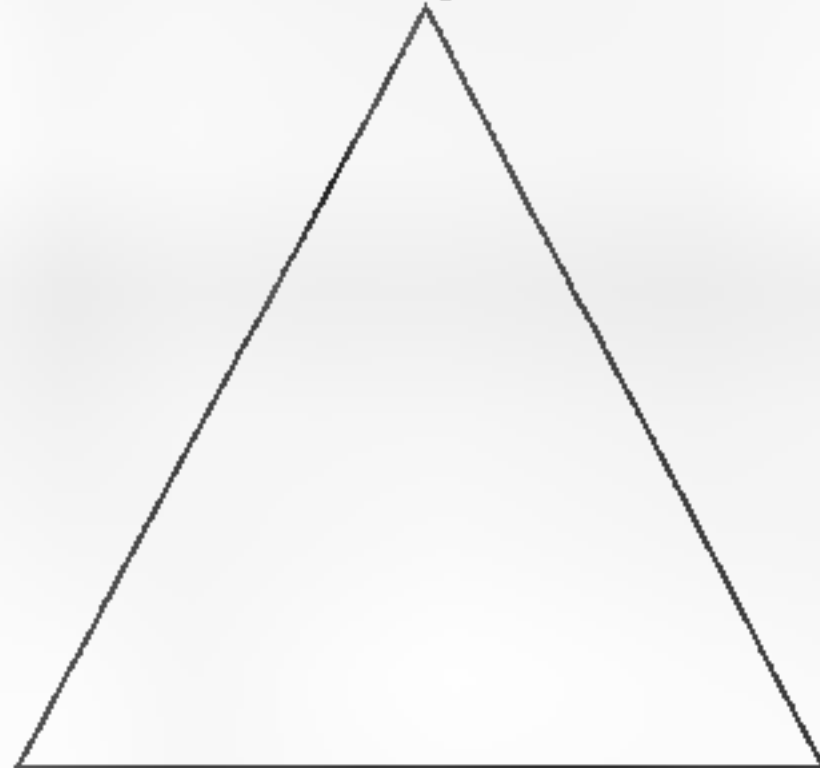
۳- نویسندگان دین‌کرد، محبت هواخواه بُن‌مندی، بُنداری و تأصلِ ظلمت اند؛ صدرای شیرازی آورده عدم تأصلِ ظلمت / نا بُن‌مندی تاریکی است.

اما ایستمان (= موقف) روانه‌ی فرهنگ‌شناس، شیخ اشراق، ایسمانی می‌بیند است.

شیخ اشراق، هم، اصالتِ مهستی است و هم نیک‌باز (= وحدانی) و هم آورده عدم تأصلِ ظلمت است. یعنی، سه گانه‌ی باورشناختی وی، در دو گوشه (= عدم تأصلِ ظلمت و وحدت وجود) با صدرای شیرازی هم‌نویسی و هم‌رسانی دارد؛ در یک گوشه نیز با نویسندگان دین‌کرد هم‌استال است؛ و این بُن‌مندی چیستی / اصالتِ مهیت است.

نکته، در سه نگاره و دسته‌بندی پیش رو، نگاه کنید به سه گانه‌ی های باورشناختی نویسندگان دین‌کرد، شیخ اشراق و صدرای شیرازی.

بُن‌مندی چیستی (= صالتِ مهیت)



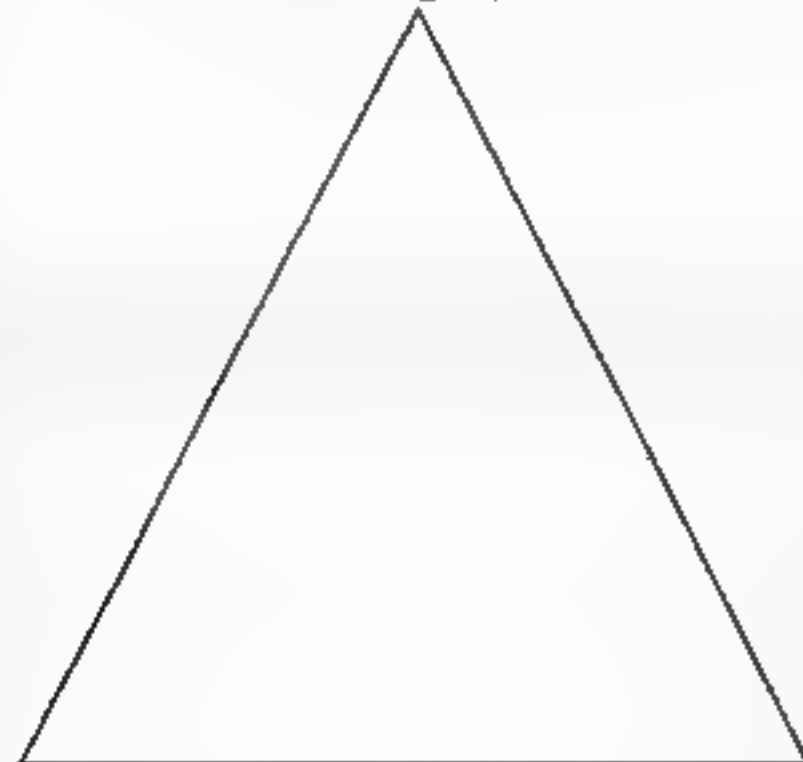
بُن‌مندی تاریکی (= تأصلِ ظلمت)

دوئین‌بازی (= ثوبت)

سه گانه‌ی باورشناختی نویسندگان دین‌کرد.

نویسندگان دین‌کرد، هم، معتقد به اصالتِ مهیت‌اند؛ هم باورمند به هستی‌رستین تاریکی و، نیکوگر تاریکی‌اند؛ و هم به گونه‌ای پیگیر، دوئین‌باز (= نوی) بد.

بُمدی چستی (= اصالت مهیت)



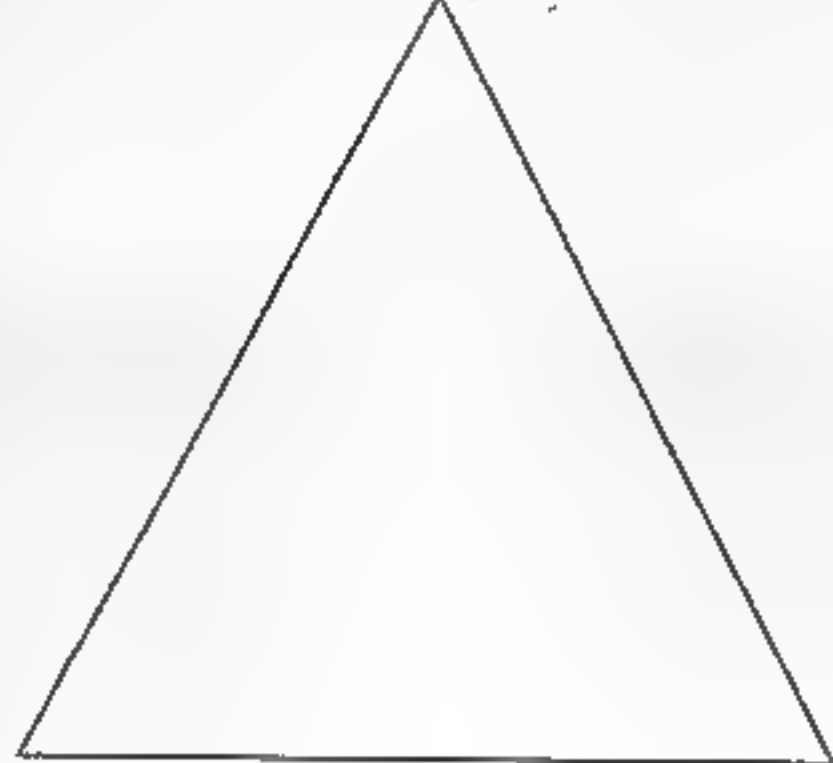
تکاش باوری (= وحدانیت)

بائمدی تاریکی (= عدم تاضل ظلمت)

سه گانه ی باورشناختی فرانه ی فرهنگدشناس، شیخ اشراق.

شهاب الدین مہروردی، ہم، می خواست اصالت مہیتی بماند و ہم در پی مہدای گریزناپذیر آن
یعنی تاضل ظلمت و ثوبت بگردد
بنابہ خُردہ سنجی های صدرای شیرازی، مہ گاہی باورشناختی شیخ اشراق، ما در یکدسی
مردانورہ (حقیقی) است.

بُمدی هستی (= اصالت وجود)



تکاش باوری (= وحدانیت)

بائمدی تاریکی (= عدم تاضل ظلمت)

سه گانه ی باورشناختی صدرنشین فرزائگان، صدرای شیرازی.

صدرای شیرازی، با زبرہوشی ویژه ی خود، میک دریافتہ بود کہ، عقاد بہ ثوبت، تاضل ظلمت
و صلب مہیت در یکدیگر جلدانپذیری گوهریں دارند؛ بہ گونه ای کہ ہر یک از رنوس سہ گانہ ی
باورشناختی پیشگفتہ، رہ بہ دورای دیگر می برد.
مکتہ ای کہ شیخ اشراق بہ آن پی برده بود او می خواست اصالت مہیتی بماند و ہم در پی مہدای
منطقی و گریزناپذیر آن — یعنی دوئین باوری و تاضل ظلمت — دور ماند.
نویسدگان دین کرد، بہ گونه ای یکدسی اما ہم اصالت مہیتی اند، و ہم از تاضل ظلمت
می پدافند و ہم بہ گونه ای پیگیر، دوئین باور (= ثوبت) اند.

۱۴۵ در باره‌ی آن «دو رمیته» ای که راه‌بری درست جهان استوار بر آن است، برابر آموزه‌ی دیس بهی

راه‌بری درست جهان نهاده بر مکتوبی دو رمیته (۹) (۱) است
یکی، «نهاده شده بر وجود خود» * شهریار، دیگری، «نهاده شده بر خواست و کام
شهریار» (داراده‌ی شهریار) است.
ویرانه سبب مکتوبی «خود» * شهریار، «تی» * مردمان پاینده می‌شود؛ و به سبب
مکتوبی «خواست» * کام شهریار، روان مردمان میر دستگاری کرده؛ و از رهگذر آن (=پایش تی و
روان)، جهان، به شسوی درست راه‌بری خواهد شد

۴ (۲)

[[به سبب نهاده‌ی رمیته‌ها (۹)، اگر آن بدنه‌ای مرخاسته از «وجود» * شهریار باشد،
بر «افزیدگان» * به تبه می‌گریزد؛ و اگر آن بدنه‌ای مرخاسته از روان شهریار باشد،
خروار» * مردمان به نزاری می‌گوید؛ در پی این «تبه‌ی و نزاری بر روان» * جهان مادی
به ندی پانده خواهد شد]] (۹) (۳)

یادداشت‌ها

۱-واژه‌ای را که ما گمانمندی، «رمیته» ترجمه کرده‌ایم، در سبب سحی پهلوی با نگاشتی
نوشته آمده است که ما آن را بر با گمانمندی، «گام / gam خوانده و از آن، معنی «پایه / رمیته /
موضوع» را مراد کرده‌ایم؛ می‌تواند نگارش مادیستی برای واژه‌ی «کار / kār» نیز باشد،
جایی‌جا نویسی نگاشتی «کر» و «گام» در کرده‌ی هشاد و نگم و دیگر ده یته‌ی دین کرد میر
دیده می‌شود. می‌تواند فروخته‌شده نیز باشد.

۲-بخشی را که ما نقطه‌چین درون پرانتز گوشه‌دار ستاره‌دار نشان داده‌ایم، برابر بازشاحب ما،
نمایده‌ی عارتمی از دست‌رفته و آسیب‌دیده از سبب پهلوی است

گمان ما این است که رو نویس‌کنندگان «مانند در سپیس» در عبارت پایانی، گوشه‌دارند سحش
اسیث‌دیده ر «حیر آیل» نارسازی کند

۳-پس از این، عارب پایانی این روایت را دروب دو قلاب نهاده‌ایم؛ دو سچش ما سرمامه‌ی (عیشتر)
این دو بت، که تنها از راه‌تری درست جهان سحش به میان آمده است، آنچه که پس از این، نوشته آمده
می‌تواند از برآورده‌های کتبه‌ای رو نویس‌کنندگان سبب بر باشد

برآورده‌هایی کتبه‌ای از آن گونه که جای‌جای در روایت‌های دین کرد با آن رونه‌رو می‌شویم.
رمیته‌ی سحش، دو عارب پایانی، سحی در باب راه‌بردار، درست جهان است که بها می‌تواند
برخاسته از بدنه‌ای خواست و کام شهریار باشد.



بوده، «آفریدن آفریش» * همه جشی سرشمنده (=عزیزی) بوده است، «نتیجه ی می شود که مدعی شوم» * کار «آفریشگرانه» اش به نسبت گوهر «آگاهانه ی بردانی اش» * پسین پیاد بیست «و سرشتین و پیشین پیاد است» در حایی که می دانیم * «می شاد کار» آفریدگی اش به نسبت گوهر «بردانی اش، سرشتین، جبری و» * پیشین پیاد باشد (۴)

۱. آشکار است «پیش آمد و ازگون می آید» * پسینی بودی (۵) کار «آفریشگرانه ی آورد» * (۵) این خواهد شد که «مدعی شوم آن کار آفریشگرانه ی سرشتین» * به اسوار بر گاهی است (۶) «nest-dānān» و به استوار بر اندازه شناسی و سرنامه نویسی است «nē niwistag» / تخصیص (۶) و به فرجام مندا نه است؛ «پیش آمد» این باورشناسی ساد است «پیش می شود که» * جهان آفرین «دوربر آفریدگان» سزار بر میپاش گویی بیست و، او به خداوند گاری ای و به فرماندهی ای دارد

۲. آنجا که هر سرشتی می یابد سرشمنده شده از «بیرونی» * آفریده ی سرشمنده ساز باشد، «پس» * پذیرفتی ادعای ناراست «آفریدگی سرشمنده و پیشین پیاد بردان» * «برآورده» * «جهان آفرین بودن جهان آفرین» * «نویزه جهان آفرین خواستمند و آگاهنده» * «ناراست» (= a-wizūtc) و هرورده و آبی ای «ترگراف» * خواهد بود؛ افروپ بر این، می باید جهان آفرین را برحایگاه آفریش «در نظر آوریم» و، * آفریش را در حایگاه آفریننده؛ آبی را که «از نگاه» * «مردم بیان» * بودن بشاید (۷)

کمی پرسیده است که

چون، معروف (wimand) خواست «آگاهانه» * «آورده / کام» این است که «خواست آگاهانه» * «یوانگیخته شود مگر برای خواستی چیزی، و خواستن (=خواهش) پدانشود مگر برای «برآورد» * «یاری، و باز پدانشود مگر به سبب تکی ای (=بیرونی شتاب دهنده ای)، و سگی پدانشود مگر در سوی متیریده ی هستی» «آیا خواست آگاهانه ی آورد در امر آفریدن، از آن، برحاسته از نیاز او است؟ در این باره چه پاسخ می دهید؟» * (۸)

۱۴۷ در باره ی باهم آبی «گسریز ناپدید» *

آگاهی و خواست و گویایی (=نطق)،

برابر آموزه ی دیس بهی

۱. آنجا که، هر خواستمدی (=صاحب اراده ای و هر دارنده ی بیرونی گویدگی آگاهنده (۱) بیست، و، هر دارنده ی بیرونی گویدگی و هر آگاهنده ی خواستمدی بیست، و، هر آگاهنده (=dānišōmand) و هر دارنده ی بیرونی خواست درنده ی بیرونی گویدگی «gowāgh nērog / قوه ی نطقه» بیست، و، از آنجا که، آگاهنده نادر بیرونی گویایی و نادر خواستمدی، و، خواستمدی نادر آگاهنده ی نادر بیرونی گویایی، و، دارنده ی بیرونی گویایی و نادر خواستمدی و نادر بیرونی گاهی یافت می شود (۲) [بنا دیده می شود (۳)]، «باهم آبی» «گسریز ناپدید» * «آگاهی» و «خواست» و «گویایی» به آشکاری می رسد «ان دسته» * «در کیشداران که» «عنده ریز» یعنی *

۲. «جهان آفرین را» «در کار آفریدن هیچ» * «خواستمدی ی بیست» «باورگونه ای از کیش» * «ایشان است» بر جهان آفرین، «افروپ بر بداشن بیرونی خواست» * «ندانی و ندان بیرونی گویایی» را بیست می دهند؛ «و با این نسبت های بارور، فرورده های» * «بردانی و از او برمی گیرند»

۳. همچنین که از کار «آفریشگرانه ی» * «ایزد پیداست، کار» آفریشگرانه ی آورد» * «سپاد شده بر جسدگی (=حرکت)» (۴) است و، هر جسدگی ای بر دو گونه است

۴. با جسدگی ی خواستمدی (=آزادی) است، چونان «جسدگی های خواستمدانه ی» * «مردمان»

۵. جسدگی ی سرشمنده است چونان «جشی سرشمنده ی» * «ان» از این روی، مگر «همصد» * «ان دسته از کیش» * «ان نگوسم» * «سپاد» * «در کار» آفریش، بیرونی * «خواستمدانه ی بیست» و در کار «آفریش» * «جشی او سرشمنده ی بوده» * «استوار بر خواست آگاهانه بیست و، فرزان های او همه» * «اندازه ناشناسانه» (۵) بوده است و، تا

پاسخ این است

از آنجا که ایرد، نایسمندانه و دامایانه، در کار ابزاری برای دور راندن پتیده‌ها از آفریده‌ها <ی خود> * است، قضا در راه اسرار آفریش است که سارش <ی اهریمن> * سرکوب و نسیب و ناموومی شود و بر عکس از آن (= اسرار افریش است که <ایرد سر دشمن> * از راه دور می‌گردد

کار و پیشگامی جو متدانه اش (= نایسمندانه اش / کام کارانه اش)، <یعنی همان کرده‌ها، آزادی اش> * که به سبب جو اسس اش پوانگبخته می‌شود، اگر رحسته از بیاری برای دور رسیدن سارش <ی اهریمن> * از آفریده‌ها باشد، <یو گواهی بر> * کمبودی <یو ایرد> * سبب است که <گراهی> * بر همه آگ بر بودن اش است که <همراه آن> * جو سبب <یو سرشن گره> اش سر در پرداختن چاره‌ای برای سرکوب پتیده‌های آفریده‌ها پوانگبخته می‌شود (= hangēxtan)، <یو از راه افریش> * سرانمندانه بر <wisp-tuwānha> سارش <یو اهریمن> * و سرکوب و نیست ناموومی‌کننده و پیرومندانه تر در بر و سترده‌ای هستی است

گو خرابد در این سود، <یو خود، خویش را ساری می‌کند و روانی دارد (= andar-hulēd)> اهریمن <یو در این سر و گیاهی> * پوانگبخته شود (= hangēxtan / آخیریدن / قیام)، این <یو اداری، گواهی بر> * کاشی <یو پیروزی ایرد> * نیست؛ بلکه <یو گواهی بر> * سرکوب پیرومندانه تر <یو اهریمن> * است.

این نیز هست که در فرار و سرکوب <یو اهریمن> * بسیاری از آفریده‌های یرد، با وجود <یو گیر شدی> * یا گه‌باری‌های اهریمنانه‌ای که با آن (= سرد) همراه است، <یعنی با وجود درگیری با گه‌باری معانی> که <یو یو> * کامه‌اش آزارسانی است، همچنان، درم‌آورانه (= kašomand) به پذیر <یو اهریمن> * می‌روند و پیرو برده می‌شوند؛ <این پیمان پیرومند در آموزه‌های دین> * پیدا است.

یادداشت‌ها

۱- «آگاهنده» را برابر با دانشن‌نومند / dānišnōmand آورده‌ایم؛ که یکی از برابرهای معانی آن در فارسی همان «دانشمند» است؛ ولی واژه‌ی دانشمند در فارسی امروز بار محبتی بیش‌تری از واژه‌ی در نظر در این روایت دارد.

به گمان ما، سر بسده‌ی روایت، معنای «دارنده‌ی آگاهی و ساخت» را برانداخته‌ی خود داشته است. نگاه کنید به روید بحث

۲- اصطلاح در یکی از دوران‌نامه‌های خود زیر نام «شوند و پانز شوند / کون» آمده، چندین گونه جسدگی بر شمرده است. در زمانی، در مکانی و در جایی «پرجاسی» و دیگرها

۳- حواسده‌ی دین کرده به یاد دارد که نویسندگان این نامه، برای جهان‌آفرین، فروری و سرورایش اداره‌شاسانه، سرآمد بسیاری از فرورده‌های هستی (= پیاپی) یرد می‌شمارند؛ از این روی، فروری انداز اساسی بر دنیا به نظر دسه‌ای^۱ کشیدار را سگی گران بر کار حدادنگاری می‌دانند. نویسنده‌ی روایت، در اینجا، برای نشان دادن نظریه‌ی دست‌های از کشیداران، از فوژانوژه‌ی پهنوی وانه‌درشن / ana handāzišn بهره‌می‌گیرد

۴- آیا خرده‌سجی و نقد نویسنده بر دست‌های از کشیداران، نقدی ظریفه «جریو» است؟
بهر روی، ما نتوانیم در اینجا کلام دسه از کشیداران — معرود یا — جداوند را نادیده بگیریم و خواستده‌ی می‌دانند

۵- پس می‌تواند (۹) کار <یو افریشگرانه‌ی ایرد> را سرتاسر، مو بر عار و پس کار / pas kār از بستر سخن پهلوی آورده‌ایم.

به گمان ما، در سنجش با دو سبب پیش — که نویسنده، افریش سرشتی و پیشین‌بیاد و هیر آگاهانه روسوی برد را نمی‌پذیرد — کژنویسی و غلطی املائی رخ نموده است. زیرا خرده‌سجی نویسنده روسوی افریش پیشین‌بیاد و سرشتی دارد و این معنا را با سخواره‌ی پهنوی «پش کار / pes kar» فرامی‌گذارد

براه سبب اگر عارب سازگار با روید بحث، می‌تواند نویسنده دچار سازگاری بیادین در اندیشه و گفتار شود، به گونه‌ی زیر بوده است.

<ud nest-dānišn ku [edon](?) ud *peš k. r' ī paydāg ne-hanJaxtag ud nē-niwistag ud nē-frazamomand, ud dāclār abar

۱ درباره‌ی پیروزی

۲ پیروزترین

۳ پیروزی

۴ پیروزمندی

۵ سرکوب شده

۶ و سرکوب شده‌ترین

برابر آموزه‌ی دین بهی

۱ <هستی‌دار> * پیروز، پادشاه است.

۲ پیروزترین <همه‌ی هستی‌داران> * پادشاه سرآمد <همه‌ی پادشاهان> *
شپندارمیسو است.

۳ پیروزی <یعنی اینکه> * پیروز <همه‌ی هستی‌داران> * پادشاهی کند

۴ پیروزمندی <آن است که> * دشمن ستیزه‌ی <آفریش> * در دهگداز پیروزی
پیروز <از جهان> * زدد و دورزنده شود۵ <هستی‌دار> * سرکوب شده <همانی است که در پانگای> * در برپ شپندارمیسوی
پادشاه سرآمد همه‌ی ره‌وران است <یعنی> * زددارمیسوی پنهان‌رور (۹) [یا: دورپذیرترین].
۶ سرکوب شده‌ترین <سرکوب شده‌ها میر> * همان ردمیسو است: ریر هر یک از
آفریدگای سیکو، تا بالارین مورد پیروزی (= wan-tuwan)، برای سرکوب او (= ردمیسو)
آفریده شده است: تا بدانجا که پایین برپ آفریده‌های او بده شده <ی اورمردی> * توانا به
سرکوب <مردی> * دروچ است. (۱)

یادداشت‌ها

۱- یعنی در پانگای هستی، حتی پاییز برپ آفریده‌ها از نظر مرتبه‌ی هستی، و کم‌رورترین آنان بر
موانا به سرکوب قوی‌ترین دروچ‌ها است.

۱۴۹ درباره‌ی سجده‌ای که میران (= payman)

نکویی و بدی <مردم> * با آن

اندازه گرفته می‌شود و شناخته می‌گردد،

برابر آموزه‌ی دین بهی

همان سجده‌ای که با آن می‌توان میران (= انداره‌ی) نکویی و بدی مردم را اندازه گرفت و
شناخت، یکی است و از همه <سجده‌ها> * سادین بر است <و آن> * دین است و سه
گونه می‌باشد۱ دین بهادین (= فطری)، ۲ دین حوی‌نشان (= امر مباد)، ۳ دین دانشورانه (۱)
چگونگی گزارش <آن سه دین برشمرده‌ی> * بالا در <همین> * فصل مربوطه (۲)
اشکار خواهد شد شماره‌ی گونه‌ها را، شماره‌ی تعبیر آن سه <سجده از نظر> * نوع یکی و بدی،
<در کتاب دین، روی هم> * هشت گره گفته شده است (waxta) (۳)

<اکون، گزارش هشت گونه دین برشمرده> *

۱ یکی، آن کسی که در زمینه‌ی بهاد (= خیم) و حوی و دانش، هر سه <پیرو> * دین
بهی است.۲ یکی، آن کسی که از نظر بهاد و خوی، نیک‌دین است، ولی به پیروی از دانش سایی (۴)
ر=ظاهری <پیرو> * دین بد شده است.۳ یکی، آن کسی که از راه بهاد و دانش به دین بهی رسیده است، ولی به پیروی از خوی،
بدین است.۴ یکی، آن کسی که از نظر خوی و دانش گره‌بده به دین یک است، ولی در پیروی از
بهاد <به‌حویانه، گره‌بده به> * دین بد است.۵ یکی، آن کسی که از نظر بهاد و خوی، بددین است، ولی در پیروی از دانش <به درست>،
گر بده به <دین یک است> *

<پاسخ> *

در ردّ این <ادعا> * اینکه اگر <یاور ما مردانان در باب> * «دو کس» (= cīyonih / چوئی) مستیرنده‌ی بی‌بُن، آنهم <دو جهان‌های جدا و> * «دو از هم» را پوچ می‌انگارند، چرا <خود آسان، در آموزه‌های شان> * «وجود دو کتب مستیرنده‌ی» (۴) باهمانه (= مواری) را در زمان‌های نامحدود (مازاد تا ابد)، (۵) آنهم در یک جهان، به‌گونه‌ی دوگانی (ham-aw-juxt / باهم‌جعت) مدعی می‌شوند؟

۲ <هرزه‌درایی مانی‌گرا> *

آموزه‌ی <ناراست گروهک منافق> * مانی‌گرا <پس است که> * هر دو بی‌بُن (= بی‌ثبات) <عنی دارند ولی، به‌گونه‌ای درهم‌تیده> * هر یک <از دو بُن> * در همین کالبد آسمانی اند.

<پاسخ> *

در ردّ این <ادعا> * اینکه اگر هست‌بود (= būdan) حتی یکی <از دو بُن> * را در کالبد آسمان <آنهم جدا جدا و دور از هم> * نشاید‌مندان (= نامحتمل) می‌دانید، <موضوعی که درمی‌آید> * حتی از هست‌بود باب جدا از هم به روشی آشکار است، چگونه بودی دو <بی‌بُن و به‌گونه‌ای تو در تو> * در همین کالبد آسمانی، آنهم تا به جاودان، شدنی می‌دانید؟ (۶)

۳ <هرزه‌درایی سوفیست> *

<ماده‌وری آبر> * سوفیست (۷) <پس است که> * «شمعی بر آبر» (= xil'ān) (اعیان) و کارها و چیزها، <جود همان‌نی> * بی‌بُن اند.

<پاسخ> *

در ردّ این <ادعا اینکه> * اگر حتی دو جود یک <بی‌مسوی> * را در زمان‌های نامحدود، در دو مکان، پوچ می‌انگارید، (۸) چگونه وجود چندین و چندگونه <سرشت‌ها و طبایع> * جدا جدا را، (۹) آنهم در زمانی می‌کرانه، <نه در دو جا، بلکه> * در چند جا را مدعی می‌شوند؟ (۱۰)

۱ درباره‌ی <هرزه‌درایی> * کیش یهودی
<که مدعی است> * «بُنِ ثنّ جهان را نشاید
حر از یکی باشد»؛

۲ درباره‌ی آموزه‌ی <ناراست فرقه‌ی
مناقی> * مانی‌گرا <که مدعی
<هست و بود> * دو <بی‌بی‌بُن> * ولی هر
یک در همین کالبد آسمانی است؛

۳ و، درباره‌ی هرزه‌درایی سوفیست <که
مدعی است> * «همه‌ی برادر ایست‌ها
(= xīran / اعیان) و کارها و چیزها،
بُن <فراجهانی> * ندارند»، (۱) و، پاسخ
گزین‌گونه‌ی <ی تک‌تک آن هرزه‌درایی‌ها> *
(hangirdig andarag =)
برابر آموزه‌ی دین‌بهری

۱ <هرزه‌درایی کیش یهود> *

<یاور> * کیش یهودی <پس است که شمار> * بی‌ثبات (۲) (= a-bun / بی‌بُن) را
شاید بونا - دور صحن دور از هم - (۳) دانست.

یادداشت‌ها

۱- حرک و دویافت نویسنده‌ی روایت از ماده‌ی «ی» (=مانر-ایزم)؛ ش. سب.
 به دو بافت نویسنده‌ی این روایت (۱۵۰=)، ماده‌ی باوران، هیچ خواستگاه هر جهانی برای اعیان و امور و اشیاء هائل نیستند و ابداء را بی‌نی (این) می‌دهند و خود ماده را نی قسب هستی در ع می‌گیرند

۲- نی نی: برابر واژه‌ی «نی» در سحر پیموی آورده‌ایم؛ معنای واژه‌ی «نی» در این روایت (اصطلاح فلسفی) در بسیاری از روایت‌های دیگر دین کرده و به رو می‌سویم؛ نگارنده‌ی نویسنده از کاربرد این واژه نشان داد؛ دوره‌ای سلسی برای آن هستی‌دار برترین است که خود نی نیان همه چیز است ولی خود نی نی پساپشت خود ندارد؛ پس، بی‌نی است نویسنده‌ی «نی» این معنا با «نی» می‌پیموی «نی» در «نی» می‌گوید

بحث این روایت روی هم رفته این است که

در دستگاه یردان‌شناسی یهودی، جهان و نشاندازی بیش از یک بی‌نی (=نیز همه‌ی چیزها) است

در دستگاه یردان‌شناسی مانی‌گرا، جهان را می‌شاند که در نی نی باشد؛ ولی به جد از هم نمک شده شده در همین کالبد آسمانی؛ و نی نی تاریکی در نی نی روشنایی جای دارد
 در دستگاه جهان‌شناسی مسیحی، جهان مادی از بی‌نی دارای نی نی است و همه‌ی اعیان و روابط و امور، مادی اند و ماده «ولی» و اندی است و نی نی ندانی ندارد بلکه خود ماده است که بی‌نی است. یعنی ماده، نی نیان همه‌ی چیزها در جهان است و هیچ نی نی غیر مادی پساپشت خود ندارد

نویسنده‌ی روایت، به شیوه‌ی گزیر گویی ساخته، نظرگاه هر یک از بدآموری‌های بالا — البته برابر جهان‌شناسی و دستگاه یردان‌شناسی مردابی دوره‌ی مانی — را در یک جمله برمی‌گوید و سپس، به همان شیوه‌ی گزیر گویانه، به بی‌ارجی و نادرستی فراگفته‌های کیشداران پیشگفته رأی می‌دهد

۳- آموری مردابیان بی است که، جهان، دو نی است؛ و هر کدام در دورترین جای آسمان به نسبت یکدیگر اند نی نیکی در ژرفای بخش پای هستی؛ نی نی، در هر تاریکی

جمله‌ی معترضه‌ی ابی یهودی، از سوی نویسنده‌ی «نی» برای نشان دادن تبدیلی باورهای

یهودی با باورهای مرد بی آورده شده است

۴- دو هم‌ستیرنده‌ی نامم در برابر محواری «دو آگین هم‌ستار» / dō āgenen hamēstār
 آورده‌ایم؛ به گمان ما، بارگشتگاه (=مرجع) «دو» تنها می‌تواند خدا و شیطان در آموری‌های بی‌دی باشد

نویسنده‌ی روایت، پاسخ یهودی را اینگونه می‌دهد که شما یهودیان، از یک سوی، دو نی بودی جهان را برابر دوره‌های ما مردابیان نمی‌پذیرید؛ انهم دور از یکدیگر، هر کدام در آسمان خودشان، و بی در میان دو دوره‌ای را به نی نی می‌دهد که در سلسله آموری ما همه‌ی بساط پذیرفتن سحر و استیلا یعنی، نخست، به نی نی خیر و شر خدا و شیطان را می‌گذارید؛ به جای دور از یکدیگر بودی‌شان، دو یک گیتی بودی‌شان را می‌دهد

در سامانی که، به بر نی نی جداگو هر که هیچ کدام دیگری را نمی‌فریاد و در دورترین جای از یکدیگر هستی در نی نی پذیرفته‌ی این است که خدا و حجابی شیطان هم‌اند کسب و هر دو را به گونه‌ای محیف در یک گچی جای دهد

۵- در مان‌های نامحدود را یردی محواری «نی نی» / ni-brin zaman'ha آورده‌ایم؛ که همان معنی «از ازل تا ابد» را دارد

۶- نظرگاه گروهی مانی روی هم رفته این است که، هست و بود (=وجود) دو بی‌نی و که هر یکی نی نی یک دسته از چیزهای جهان اند را می‌پذیرد، ولی در همان دم مدعی می‌شود که هر دو بی‌نی است، یعنی هر دو بی‌نی؛ در یک آسمان جای دارند به در دورترین جای از یکدیگر

نویسنده پاسخ می‌دهد چگونه است که شما مانی‌گرایان، می‌توانید در نی نی جداگو را در یک کالبد آسمانی تک‌گوهر جای دهید؛ ولی نظرگاه ما مردابیان — و خود دو بی‌نی در دورترین جای آسمان از یکدیگر — را نمی‌پذیرید؟

به دیگر سخن، شما مانی‌گرایان، نظرگاه پذیرفتنی و منطقی ما مرد بیانی را نمی‌پذیرید، در همان دم، خود، نظرگاه باور نکردنی و سحیفی را به میان می‌نهد

۷- در ادب فلسفی - عرفانی ایران زمین، دهری و فلسفی هم‌دیف آورده شده‌اند؛ برای نمونه نگاه کنید به مرصع‌العباد نجم‌الدین رازی، باب چهارم، فصل چهارم، ص ۳۹۶

۸- وجود یک «نی نی» در مان‌های نامحدود، در دو مکان؛ در واقع نظرگاه مردابیان است؛ ولی با تاکید بر هست و بود دو بی‌نی، هر چند که سو فیست ماده‌ی باور حتی وجود یک بی

۴۸. ن دین «جادو پرستی نه این» است. (۵)

۲. ان سی که رنگش «باور به» * و خداوند هم یکنی آفرین و هم مدی آفرین است. (۶)
به سبب «بروگوش» * پوسندگان بشماش سی در جهان روح یافته است؛ گردانده‌ی
حجم «خو خوی» * مردمان سوری، میبند (۷) است؛ «یعنی مردمانی که» * کرده‌ی کوشان روی
سوی کیش میبند ر شک کرداری و مذکورانی دارد از این «گوش آنصحنه‌ی بدی یا نکویی» *
بسته‌دمته‌ی اهر و نو داد اندر مردم چیرگی می‌دهد و در عکس این «چیرگی» * و یوانی هونانی
جهان را «دومی» * دده سبب * پوسندگان سگند به کسی می‌گردد؛ کار خویش گرایان دو مردم بالا
می‌گیرد؛ روان مردم آسیب‌دیده و به خو می‌شود سرافکنگی «مردمان» * چه تنگامگی
«به یار بشاند» (۸) * «بشش فرعی یسری «از مردم» * دریغ می‌شود؟
rahān jāstai.h / پنهانی نگه‌داری می‌شود؛ آلودگی و ناپاکی رمانه «سریر خواهد آورد» *
همه‌گونه بدی به چشم خواهد آمد همچنانی که «هم اکنون» * پیدا است

نام این دین «ایین بدامور یهودی» است

۱. ان دیسی که رنگش «باور به» * «خداوند یکنی آفرین به خدا آفرین» است، اگر در جهان
روح گسترده باشد، حیم «خو خوی» * مردمان سوری نکویی و دانایی گردانیده خواهد شد؛ به سبب
حیم «خو خوی» * دانانده و سکی مردمان، میش، سوری ان، شه، سک، گویش سوری گشتار بیک و
کش سوری کردار بیک «گرایان می‌شود؛ این دین» * «ماهرها» «ی نهادی» * و دانگسری‌اش،
افزاینده‌ی «یکی‌های» * جهان و، دستگار کسده‌ی روان مردم «خواهد بود» *

۳. اندک را، جی «از این دین» * بزرگ‌ترین سودهای جهان فرین «نهره‌ی» * تر و روان
مردم «خواهد شد» *

۴. ارواح مسوئاری «ایس دین» * در جهان، همه‌ی مردم، با نکویی پاک و ویژه
پشتی می‌شود (= abar-ēstānīh) حمایت می‌شود.

جهان، بی‌پساره و سرتاپا نکو می‌گردد؛ «این فرجام روشن در آموزه‌های دین» * پیدا است
نام این دین — که به دانی سوزپسپی (= مطلق) آراسته شده
«دین ویژه‌ی بهی» «یعنی» * «دین مردایی» است

۱۵۱ در باب چیرگی یکی از دو کنش

(warzišn) نیک یا بد اندر رمانه،

برابر آموزه‌ی دین بهی

کرده‌کار مردمان، پیش از هر چیز، دوسیده بر حجم «خو خوی» * آنان است؛ و، حیم «خو خوی»
مردمان، * پیش از هر چیز، دوسیده بر (= paywaslag) دین آنان است و بهی «حیم و خوی»
و گش مردمان، همه» * او و هگدر «تفسیر در» * ان (= یخ دین) است (۱)
کالبد (= قالب) همه‌ی دین‌ها از این سه رنگ «ریر که نام برده خواهد شد» * (۲)
بریده شده است

۱. یکی، «ان دیسی که» * «بارنگی» «باور به» * «خداوند یکنی آفرین به خدا آفرین»
«دریده شده است» *

۲. یکی، «ان دیسی که» * «بارنگی» «باور به» * «خداوند هم یکنی آفرین و هم مدی آفرین»
«دریده شده است» *

۳. یکی، «ان دیسی که» * «بارنگی» «باور به» * «خداوند آفرینده‌ی سدی و
به یکنی آفرین» «دریده شده است» (۳)

اکنون گرایش هر یک از این سه دین *

۳. ان دسی که رنگش «باور به» * «خداوند بدی آفرین به یکنی آفرین» است، اگر در جهان
روح گسترده باشد، «باور به درست ریر» یعنی اعتقاد به «نیک» *

«او و هگدر رودمدی جهان آفرین است که، «فراروند هر آن» * «یکی اندر مردمان
پارداشته شده است» «فرایگز خواهد شد» *

ان کسان حاضی (۴) که «دل و جانشان» * با این «باور به دوست» * دریده شده است
(= rāstlag) شکل گرفته است، از راه فرودگیری در این دین، از نظر حیم «خو خوی» * به یون اند،
به ترین مردمان «رمانه» اند؛ بیش‌ترین نزدیکی‌ها را به ربوان دارند؛ کاسه‌ترین (= قص‌ترین)

جهان به اند

۱۵۲ درباره‌ی آن کس که با خویش
 <خدایی> * خویش <حمت> * است، و آن
 کس که با خویش <خدایی> * خویش
 <حمت> * نیست، برابر آموزه‌ی دین بهی

کسی با خویش <خدایی> * خویش <حمت> * است که
 مش و گویش و کش‌اش را با axw (جای اهورایی) خویش پیونددهد؛ و در راه
 همبندی یا دین بهی، به برترین <بیرونی> * axw — <یعنی> * او مرد جهان‌آفرین —
 در پیوسته شود؛ <چنین کسی> * از رهگذار دین راستی که خود در می‌نوردد، به خویش
 <خدایی> * خویش و جایگاه سر نه‌سویکی و آکنده‌ی بیگانه‌ی خواهد رسید
 آن کسی با خویش <خدایی> * خویش <حمت> * است که، مش و گویش و کش‌اش
 را جای خدایی‌اش axw ^(۱) بریده است و به کامه‌پرستی با <همامگی
 <خویش> <خدایی> * ^(۲) پیوند خورده است؛ <چنین کسی> * از رهگذار به بد
 گزافه‌ی کامه‌پرستی <به> * ندی کشیده می‌شود؛ <و از رهگذار گویش به بدی> * به
 در می‌میرد و دروغ گویان می‌شود kašišnig ؛ در بی خویشی axw و جایگاه سراسر بد
 و آکنده از رنج و خواهد لرزد

باید داشت‌ها

۱- مسجورده‌ی <جای خدایی> را تا گمانمندی برابر و آردی، سبب سحر بهی و رده‌ی هم
 می‌تواند axm خوانده شود و هم nišm و هم می‌تواند گزافه‌ی بی و آردی
 axw (=جای اهورایی) باشد پژوهش ما در دین‌گردان می‌دهد که دین و آردی axw به معنی بی‌نوی
 از جای اهورایی است که فروغده‌ی از آن در زندگی می‌ماند به انسان هدیه شده است
 ۲- کامه‌پرستی با همامگی با خویش خدایی را به مسجورده‌ی <خوش ورن>
 axw wara (م از بدیم



۱۵۳ درباره‌ی رسیدن مردم به چکار
 فرهنگ‌ی در هر کاری، <هر کس> * در
 پیشه‌ی خود، برابر آموزه‌ی دین بهی

رسیدن مردم به چکار فرهنگ‌ی و کار در هر پیشه‌ای، به گونه‌ی بهادین، پیش از هر چیز
 اسوار بر آن است که <ندمی> * می‌بایست مش و به‌اش را پنازی au-dag /
 hu-wahag (وفاق) فرهنگ‌ی در آن پیشه‌ی کس؛ و هر قدر از هر کاری، اندیشه‌اش شتابان
 axw (= وندانه) هیچ فرهنگ‌ی <در آن> * کن
 چونان، از آردی سرش به در سعادته، بر چهره‌ی سرش، که به گم‌های خاوانه <و
 بهادین> * در انبوه‌ی تن <مردمی زانگان به وندانه بهادین> *
 امر است که آن پیش an wenish ^(۱) از رهگذار کز شتاب سبب وندمی که در
 <بیرونی> * هوش و، بر اندیشه‌ی رومندی که استوار بر آن (=بره) هوش است، به
 وندم (=سرمه‌ی بر بی اندیشه) وندم تر آید و بورا (انوار) خواهد رسید
 <یعنی به پنهان‌نگاهی خواهد رسید که، به> * هوش وندمی تنی‌ها تنی خواهد سپرد و
 برگرد بر فراخی‌ها <بی بی جهانی، آرام و هرارش را> * آفته خواهد کرد ^(۲)
 باید داشت‌ها

۱- بارگشنگ / مرجع آن، در عبارت <آن پیش>، سخن‌گوشت به اندیشه و مش دارد که کوشش و جوشش
 خود را یا پنازی فرهنگ‌ی در کاری کرده است، نه چنان بیس وند کاری شده‌ای می‌تواند اثر و کارشان
 برومندی بر بی‌هوشی <مردمی اندیشه> بی‌نگردد
 ۲- چنان می‌تواند مگر بهی به سده بر است که رسد به چکار فرهنگ‌ی و رسیدن به بالایی بر فرهنگ
 در هر پیشه‌ای، در زندگی و می‌ماند، به شرطی دست‌پاچی است که به رسیدن به بهی (=شکل اخلاقی اندیشه) /
 نخستین سبب بودا (انوار) دل بسپاریم، در آن مقام است که به دروه‌ی کلج مرتب و قیصر آروغ و سوره‌ی
 فرهنگ‌ی‌های جادو و نوی از شوب خوانیم رسید؛ معنی در تنها یله و بیگانه‌ی که خواهان چسبندگی بر
 نیستیم؛ زیرا آشوب و کاسی و برتری خواهی در آن مقام راهی ندارد



۱۵۴. در باره‌ی امید به برافراشتگی

دیگر باره و نزدیک و دیرپای <پرچم> *

پادشاهی بیکان، و امید به تنگی گرفتار آمدن

و <سرنگونی زود هنگام و> * نابرافراشتگی

دیگر باره‌ی <پرچم> * پادشاهی ندان،

برابر آموزه‌ی دین بهی

سامایش پادشاهی بیکان، مهاده شده بر «میان‌روی» و «داد پاک‌وناب» است (۱)

اندکی گزافه‌خواهی و کاستی‌کاری، هر آن «میان‌روی» و «داد پاک‌وناب» را صاحب مردم جهان به‌لرزه درخو هد آورد

این، به مانند <اسب> بهی خوش‌سوی و تُنک است کش اندک افزاینده‌ی خشکی بر آن، <برابر است> * با باریس‌گیری گوارایی و، بی‌گزینی هر آن گندیدگی (۲) و پژمردگی (۳) بر آب

<چرا بی> * امید به برافراشتگی دیگر باره <ی پرچم بیکان، برخاسته در> * یادکرد ستودگان آسمانی <در سوی> * مردمان جهان است؛ <یادکردی> * به هر آن پادشاهی ایشان «ستودگان آسمانی» است که به سبب یکی و بواحد (= šnāyīšn) آن، هر آن دادگسری <ویژه‌ی> * ایشان <بر مردم رمیزی> * فراخواهد رسید؛ یعنی، <فرارسیدن> * هر آن چاره و کوشایی سرآوری که ما چنان <دادگسری ویژه و آسمانی همسنگ> * است

و، در هر آن پادشاهی ندان، که در زاده‌ی خود گرافه‌خواهی و کاستی‌کاری (=افراط و تعریض) است، چه نه‌ای‌ها که بر میروی «میان‌روی» و «داده همسنگ» (۲) و آن طُرفه‌مرد فرزانه‌ی دادگستر؛ خواهد نارید <پادشاهی ندان،> * همانی است که کنون در جهان دیده می‌شود (۳).

اما، تا آن زمان که «آن مرد» (۳) اندر جهان به‌پیدایی رسد، <پادشاهی ندان> * به سبب گرافه‌خواهی‌ها و کاستی‌کاری‌های خودش چنان از هم‌پاشد و سرکوب شود <که> *

همینکه «آن مرد» در جهان به آشکاری و پیدایی رسد، آن پادشاهی <ندان> * به سبب

مرد یک‌سدن مار مرگش، به دست آن طُرفه‌مرد به‌جواری، مست‌و‌ماد می‌شود

<چرا بی امید به> * برافراشتگی دیگر باره‌ی <پرچم ندان> * پی‌امید یادکرد ستودگان میسوی <از سوی> * مردم جهان و، پی‌امید یادآورده‌ی ریج و ریان و دردی است که از پادشاهی بی‌اند می‌بد.

یادداشت‌ها

۱- «داد پاک‌وناب» را برابر «داد نی آبرگ» / dād : abēzag آورده‌ام؛ بطرگاه نویسنده این

است که «عدالت» خالص و بی‌شش تنها می‌تواند از پادشاهی ایرانی و دینی ایرانی مرحرد

۲- «میان‌روی» و «داد همسنگ» را، به شیوه‌ی ناهم‌شماریک (=هیاسی)، برابر با «پیمان تُد داد نی آبر

/ paymān ud dād ī abar از بستر سخن پهنوی آورده‌ام؛ معنای واژه‌به‌واژه‌ی آن،

«میان‌روی و دادی که هست برابر» می‌باشد

۳- «صارت» و آن مرده سخن‌گو به چه کسی است؟ آیا بهرام ورجاوند؟ یا سوشیانس؟



۱۵۵ درباره‌ی نشانگان دسته‌ای >از

مردمان > * که فرّه > یزدانی ثاں > *

فرارگرفته و روبه بالا می درخشید، و شانگای

دسته‌ای «دیگر از مردمان» * که فرّه‌ی

یرداری شان > * تشبیه گرفته و سر به نگوئی

کاشده گمارده است، برابر آموره دي دين بهي

«شاگردان فرارندگی و بالندگی فره‌ی بردانی» *

از مشاکیان دسته‌ای «مرد مردمان» * که قه‌وی «پودانی‌شان» * هزار گرفته و رو به بالا می‌درخشید، این سه گره «ای رو پرش‌مردنی» * است

۱ <یک شبانه آن اسماء> * که مہرناشاں^۱ از راہ دانایی دیسی و اندر رہ مشی و پیو با
فرمانبری <کہنہ> * پیشو بی می کند

۲. < یک شانه‌ی دیگر آب که > * که برای شستن و پیروی از پرسش و پاسخ‌های
دیوانه^(۲) و خوششود < در میان دیدار از این > * پیروی می‌کنند

۳ (الف) <شانه‌ی دیگر اسکه> * آنانی (=فرودستان‌شاه) که بر فرودستان سواد، <دار
اس فرودستی> * آرمات‌گور و مسک‌یار اند؛ و، فرودستان، در فرودستی به‌عنوان (=ul abar)
حوشم‌وداند (=سر حوش‌اند / xwaš) (۳)

۳ (ب). <بر این میان،> * اگر <حدی و خواسته> * فرادستی به توان سر به فرو بردارد

«مدراب باح و محب از دساداده،» * به گونه‌ای دادجو اهانه، آهنگی فرادستی «- ار دسب روه» * را جو اهانداده؛ و فرودستانی کیده «از می روزگار» * فرادستی پادته‌اند

(tröd andar ul= فروتانه، āng= آهنگ، فرودسی < پیشی > دارد)

شأنکاب دهنه‌ای جدیدتر از مردمان * که فوزه‌ای پردانی‌شان *
مگویی کاهنده‌گردیده، بازگونه‌ی آن سه شأنکابی است که در بالا شمرده‌آمد

یادداشت‌ها

۱- بعضی مه برای آن گروه از مردمان که در حاشیای قوه‌ی پرنانی شان رو به خزان است

۲- پرمش و پاسخ دین‌قزانه را برای «دن» پرسشسنگه / *den porsishsengeh* آوردیم؛ یعنی مردمان، هر مسئله‌ای که دارند، چه مردمیک (= اجتماعی) و چه دیبیک (= فقهی)، پاسخ آن را در کتاب دین می‌جویند.

۲- آنچه ما از بن محبوب و ہر تاریخ نشان درمی یابیم یہ ست

کته‌تران و فوادستاب، از فوادسبی خود به تپا به ریای فرودستان بهره نمی‌گیرند بلکه آهنی و راسنگی و کمال را دارند؛ کته‌تران نیز نه منها آن فوادسبی مه‌تران را بدر گزانی نمی‌دانند بلکه به آن جل سپرده‌اند و راضی‌اند.

۴- ځنډی ر که با گمانمندی، «دینده» طرحه کرده ام، در سبب سخی پهلوی به مگردش
 «دینده» نوشته آمده است. «دینده» و «تر جمال» خوانده ایم و به پیروی از واژه‌ی پهلوی
 «دینده»^۱ نوشت و جواب «اژه‌ی در نظره» معنای «مداخلاتی و رفتارهای متکبرانه و سؤام یا

(=تن پزشک و رون پزشک) انجام می گیرد،
و، آن پزشکی را که * می شاید آرمود و
آبی را که شایسته ی آزمون نیست،

(ب) آن کار درحوری که پزشک
می باید با مردم کشور انجام دهد،

(ح) آن پذیرایی شایسته ای که
مردم باید در برابر پزشک انجام دهند،

(د) سنجی آزمون، زواید و
میرد مرد پزشک، *

(ه) کیفر آن دسته از پزشکان که
آزمون نشده و بی زواید (=بی پروانه)
پزشکی می کنند،

(و) و اینکه آرمودن پزشک و
گریزش وی بر عهده ی چه کسی است؟

XII (الف). در اینکه نامواژه ی
پزشک و درمانگر برازنده ی چه کسی است؟

(ب) و اینکه پزشکی <در میاب
چهار پیشه ی شناخته ی مرد مکتب> * در

کدام پیشه (=طبعه) جای دارد؟

XIII آن <چاره جویی> * بایسته ای
که روان پزشک رون پزشک، و تن پزشک از

روان پزشک برمی گیرد، و، آن <کمک> *
بایسته ای که هر دو می باید از پادشاه بگیرند،

XIV حاستگاه بیماری،
XV گونه های بیماری و نام های شان،
XVI گونه گونی داروها،

پیشکش به دکتر علی اصغر رهبر،
به پاسبان آنکه نامواژه ی سهند پزشک برارنده ی اوست

I درباره ی حاستگاه پزشکی،

II چرایی بایستمدی آن،

III (الف)، گونه های پزشکی، و،

(ب) بخش بندی هایش،

(ح) <گوناگونی تن پزشکان> *

IV کردوکار و سود پزشکی،

V حد نسی <گوهر> * پزشکی از

بیماری،

VI چگونه بود پزشک،

VII یکی های پزشکی،

VIII ریزماده ای که کار پزشکی بر

آن است، و، <نوع> * کار <پزشکی> *
بر آن ماده،

IX ارج <پزشکی> * و مسحه ای

که با آن، پزشکی سنجیده می شود، *

X (الف). نیکو دهیش تن پزشک در

تن پزشکی،

(ب). و، نیکو دهیش روان پزشک

در روان پزشکی،

XI (الف) آرمویی که بر هر دو

XVII (الف) نیروی سامانده

سدرستی،

(ب) آن نیرویی که هموند‌های
تسَن را برای سامایش درست،
سارمان می‌دهد،^(۱)

(ج) و آنی که نیروگانِ جان را
برای کار سودمند یگانه‌سته می‌کند
(hamēnāg / همراهی می‌کند)،

XVIII (الف) نیاز مردم به نگه‌داریِ تن
و ویرایشِ جان، و، <چم و چرای بیارشان>^{*}
به خوراک و درو،

(ب) <درباره‌ی گوهر می‌وی تر
و جان آفریدگنِ آسمانی>^{*}

XIX شماره‌ی رمیه‌هایی که کار
تزیینِ شکی بر آن است،

XX <آنچه که>^{*} کنشِ پرشکی بر
ار است، و، فرجامِ آهنگِ پرشکی،
سازِ گریده، با کم‌ترینِ واژگان،
سراسرِ موده‌ی دیسِ بهی^(۲)

I

<درباره‌ی تپِ اهوراییِ پرشکی>^{*}

بیابِ پرشکی، فرایشیِ اهوراییِ س که پرشکی در آن (=فرایشِ اهورایی)، سردی‌کن‌ترین
دانش‌هایِ <شاح>^{*} سرشتِ آمیجگیِ جهان با آلودگیِ اهریمن<^{*} است. (۳)

II

<چربیِ ناستمندیِ آن>^{*}

چربیِ ناستمندیِ پرشکی، سرمانِ نیازِ <مردم>^{*} و دیگرِ آفریده‌هایِ گیتیایی در
<پس‌راندن>^{*} درش اهریمن، از به پنداریِ تنِ سدرستی و درمانِ کردنِش از بیماری است

V

<جدائیِ گوهرِ پرشکی از بیماری>^{*}

پرشکی از بیماریِ جدائیِ داده؛ چونانِ جدائیِ دایی <از دادایی>

III

(ب) بخش‌هایِ پرشکی

ریزِ بخش‌هایِ <پرشکی، <یکی، مسئولِ پرشکی و نگ‌کنیِ اندرِ وایش (=محویتس)
است>^{*} یکی، گسیِ پرشکی و نگ‌کنیِ اندرِ وایش (=handarzigih) می‌باشد.

بخش، اندرِ وایشِ مینوِ پرشکی است

که با <بهره‌گیری از>^{*} بیرون‌گیریِ (دایمی) دیسِ بهی، بیماری‌هایِ هریمانه و دیگرِ آورها را
از تنایدگان می‌راند و بیست و نه می‌کند؛

<دو دیگر>^{*} اسرارِ وایشِ پرشکی است

که با <بهره‌گیری از>^{*} داناییِ دیس، کالبدِ مادیِ تنایدگان و از بیماری‌هایِ هریمانه
می‌پرهیزاند و بهبود می‌بخشد.

هر یک (=مینوِ پرشکی و گیتیِ پرشکی)، دو بخش اند. فراگسترانه و ویژه = خاص. (۴)

۱ / ۱ <فرجامِ آهنگ>^{*} فراگسترانه‌ی (=عام) مینوِ پرشکی، برابر با آموزه‌ی دیس بهی

روانِ پرشکی همگیِ مردمان است که بیش از هر چیز ویرایشِ حیم <و حوی> خود جهانان
است؛ آنهم به کمکِ مخی آفریده (=ahd) کشوربان، سرورِ دیس (=tad) و به کمکِ

<مرجع>^{*} رشت و اردو <همه‌ی دینداران>

۲ / ۱ <فرجامِ آهنگ>^{*} ویژه‌سازِ <مینوِ پرشکی>^{*}

روانِ پرشکی مردم است، از هگدار به نگ‌کردنِ آن را بدشعی بد و گسار بد و کردار بد، و،

گرومان کردی‌شان سوي اندیشه‌ي بیک و گفتم بیک و کردار بیک است، که بیش از هر چیز (aberrant) و ویریش خیم و حوی حوی دادیان و دین‌پژداران، آنهم برانبر امورهای دین بهی فراهم می‌اند.

۱/۲ <عرجام آهنگ> * فراگسترانه‌ي گیتی پرشکی

تن پرشکی مردم است. — آنگونه که دین بهی می‌آموزاند. در <گردن نهادن به> * دستوری در شب و آرتوین <به هم‌ی دینداران> * و بکنزهرمانی از کشوریان، برای نگه‌داری تن‌مده‌های س. <بر بیدگان> * در برابر پوسیدگی <های آهریم خواهانه> *

۲/۲ <عرجام آهنگ> * ویزستانه‌ي گیتی پرشکی

ش. سکی تک‌تک مردمان است. — آنگونه که از <آموزه‌های درمانگران> (۵) برمی‌آید. برای یابیدن هم‌مده‌ي شان (= اعضاء بدنشان) در بر بر تاشی <های آهریم خواهانه> * <جود> * تن پرشکی شسر رسته (daxšiš) دارد به. شان بر. نبوش <کس> * دین بهی است <۶> *

۱. اهلائی مانی (۱) مژد مانی. (۲) تن درمسی، ۳. گیاه مانی، ۴. ساردرمسی، ۵. شتردرمسی و ۶. شتردرمسی

ر. بیدای برین شان، که در جهان دیده می‌شود (۹)، [یا یادت می‌شود]، شتردرمسی است؛ چوایو بیدای بودیش <در کار درمان> * بن است که بی رحم و درد و رنج تن، بیماری‌ها را — با برونک و اسوسهای (آدهیه و لاکار) مژئی — به تندی از تن مردم می‌راند (۸).

د: دیگر (۹)، <پس از گیاه درمانی، وید بیدای برین درمان> * همان آتش درمانی است؛ چوایی اش <بن است که> * به یوی اش، در کار ردودب تباهی و پوسیدگی و رهوناک (۹) بیماری (۹) [یا گسترش (۹) بیماری] از راه هر س، آنهم با سنانده س، <...> *

[از رهگذر گذردایی کردی با گیاهان نویسی (= نعطش) موثر (pūrizgīr)، در کار ردودب بسیاری بیماری‌ها از تن است، آنهم با کثر رجی تن] (۹) (۱۰)

ص. در بهی بهی س، <سدیگر، گیاه درمانی جای دارد چوایی اش> این است که رحم و

رج اش < * از رخم و رنج برخاسته از کارده با شش پرشکی کم تر است؛ ویر با خوردن و گذردن بهی <گیاهیه> * و دیگر <درمان> هایی از یس گونه، بیماری‌ها را از تن می‌ردید میان کار پرشکی و شش پرشکی، شش پرشکی در <ریبه‌ي> * پایین قری است (۱۱)

<بجش‌های روان پرشکی> *

روان پرشکی <بیر> * دو بخش دارد

۱. ماورادوب ربانی به دین بهی؛

۲. اورادوب ربانی به دین بهی

هر دو گونه ماورده، روان مردمان را بهبود می‌بخشد

XII

(الف) <در اینکه نامواژه‌ي پزشک و درمانگر برارنده‌ي چه کسی است؟> * در جهان، آن کسی برارنده‌ي پله و پایگاه <درمانگری> است که، پاسایی وای همگی مردمان از گنه و، تن شان از بیماری باشد

در جهان، آن کسی برارنده‌ي پله و پایگاه (nam) پرشکی است که روان همگی مردم را از گناه و برشان را از بیماری بهبود بخشد

بود یکنیکی مردم، نام <درمانگر> در راس آن کسی است که روان یکنیکی مردم را از گناه و برشان را از بیماری پاسایی کند (۱۲)

مرد یکنیکی مردم، نام <پزشک> از راس آن کسی است که روان یکنیکی مردم را از گناه و برشان را از بیماری بهبود بخشد

III

(الف). <گونه‌های پزشکی> *

۱. تن پرشکی دو گونه است. یکی، پایدی تن برای دوستمانی و، یکی، به بهبود رساندن تن در بیماری است

به همان گونه، روان پرشکی <بیر> دو گونه است. یک گونه‌ي آن، <در کار پدید>

(= مصوب) روان از گناه است و < یک گونه‌ی دیگرش > * بهودنخشیدن روان از گناه است.

IV

< کردوکار و سود پرشکی > *

کار فراگسترده‌ی (= amaragānig / همه‌گیر) پرشکی، پاشدن روان و تن همگی مردم به یونگی دوستی است و بهودنخشیدن در بیماری می‌باشد؛ سودی که از آن < یومی خیر > * سامایش جهان به یونگی درستی و پاکی و خوشبویی است.
کار ویژنه‌ی (= ēwazīg / خاص) پرشکی، پاییدن روان ننگ‌نکی مردم از گناه و نی‌شدن از بیماری است؛ و سودی که از آن < یومی خیر > * دوست‌مانی و راه‌اندازی (= kār.gih / کارآیندی) تن مردم و پارساشدن روان‌شان است.

VI

< چگونگی بودن پرشک > * (۱۳)

چگونگی بودن پرشک، هم درباره‌ی روان پرشک و هم درباره‌ی تن پرشک، (۱۴) هر دو، اندازه‌اش، (= handāzag / معیار) باگزیش شهرید فرزانه‌ی دین‌مواحه (۱۵) است.

(الف). < چگونگی بودن روان پرشک > *

< گزشت > * روان پرشک، < به عهده‌ی > * ررشت و ررین < به همه‌ی دینداران > * صاحب دستور (= دوی) است؛ به گونه‌ای که پاکیزه حیم، دریده‌ی جرد ناب، دارای ویژنه‌ترین < گونه‌ی > * دینداری (= اصالت دینی)، (۱۶) اندیشنده به برهان، بزرگترین قوه‌ی انخو [با: ستایشگر اندیشه‌ی یک]، (۱۷) مسؤولین، (۱۸) به یاد سپارنده‌ی اوستا، (۱۹) گردارنده‌ی رند < به اوستا > *، دین‌گاه، خارج از دنگمانی < نسبت به جمعیتی دینی > *، (۲۰) آراسه (؟) و بزرگ‌داندگستر (= مدافع فرساحه‌ی راسی)، دارنده‌ی شناخت و هم‌اند، (۲۱) تنی از خشم، دشمنی کامه‌پرستی، سرکوب کننده‌ی آر، تیر بر مان در کشتن گناهکاران است؛ و مان بهره و پاداش شایسته‌گان به مزاولاری بحثایشگر < ی پیشه‌می‌کند > *، و، وکیلی فرساخته است، (۲۲) در این پنج چیز < به ویر > * اندازه نگهدار است.

و چشم، دهان، زبان، گوش و تنش.

چشم را از رحم‌ردن (؟) (= چشم‌رحم) < بر جلد می‌دود > *؛ دهان را از خوردن بی‌اندازه (= بی‌آیین) و مان و از یاده‌گویی، گوش را از سانیوشیدن (؟)؛ (۲۳) نفس را از سرکشی؛ ساکه < قوه‌ی > * سپایی‌اش (؟) بتواند گیرد رسد (= ne-<wi>zendihad)، چهار اندام < دیگرانش > (pēsagān) (۲۴) به گناه آلوده‌نگردد و در پس‌زدن دیوان < همیشه > * آماده‌باشد؛ بهمانند راه مستکاری به آمریدگان است؛ گراوشگر دوست < راستی‌ها و رحداده > * میان شاه و جهانان است؛ در هر کاری به درستی فتوا می‌دهد؛ به راستی‌گویی دین و شهرناری هم‌رستا [یا هم‌گوهر] (۲۵) و پاشدن کده هر فرمانی که صادر می‌کند و رواج می‌دهد چم‌ورانه (= čim.g / منش) باشد.

(ب). < چگونگی بودن پرشک > *

و < امان > * درباره‌ی هر سده‌ی سرشت < به تنی > *، [یکارونده‌ی دوست بیرنگ‌ها] (۲۶) تن پرشک، < که درگزیش وی > * درمانگر < بزرگ > * ایران < صاحب دستور (= دوی) است > * به گونه‌ای که به هیرانده‌ی سرشت بیگ < گوهر در برابر باقر زندگی > *، فاد، دوستدار روان (؟) (۲۷) بریگ‌نگر (دقیق) بسیار < کتاب > * خوانده، به یاد سپارنده‌ی نوشته‌ها، (۲۸) از مایشگری پرکار در < شناخت > * بیرونی جوهری و تعبیر عراض (= adagan / چهاردهم‌یادی جوهر) است، (۲۹) < یعنی شناسنده‌ی آن دسته از تعبیرات غرضی که > * سرشت تنانی را به ندی (= بیماری) می‌کشاند، باشد؛ اندام‌شناس [یا دمان‌شناس] و شناسنده‌ی تعبیر (= تعبیرات عارضین بر سرشت)، شناسنده‌ی درمان بیماری‌ها، پرشک کار دیده، پرشکی به معنی، (۳۰) خدا ترس (= hid-tarsa / متقی)، دوست هم‌پیر < به بیمارانش > * (۳۱) بهی از رشک، دارنده‌ی صدای گرم (۳۲) هاری از رفتار خوارم‌شانه شکیه، نگار یونده‌ی دوست بیرنگ‌ها (= ادعیه)، دشمن بیماری، خواهان < تن درستی > * بیمارانش، پرمسار < کویکن و زبان > * نابیشار (؟)، به ارار رسان، ملایم‌طبع (؟)، کاردان، (۳۳) سبک‌دست، فریخته‌کار و درمان‌فرما (؟)، شایسته‌ی خوشامی دیوپه، به دوستدار م و آواره (؟) که خواهان مرید آن جهانی است.
بر با دست و دست (= درمانگر) که دست‌آموری و همکاری از تن، (۳۴) و ایرامد شدن به گیاهان بهودنخش خوب سازگارکننده < ی سرشت > * در کار درمان، فراهم می‌آید.
< آگاه به آیین > * دورنگه‌داری بر بیماری و، < آگاه به شیوه‌ی > * رُددیش کز اندامی‌ها < ی تن > * (۳۵) و < خوشی‌ها، آورنده‌ی آسانی و مراد چشانی > * (۳۶).

به یکی راه انداخته‌ی «قوه‌ی» * زندگی است

VII

«یکی‌های پرشکی» (۳۶)

یکی‌ای که در کار روان پرشکی «بهره‌ی» * روان پرشک می‌شود [یا یکی و پله‌وپایگی‌های که بهره‌ی روان پرشک می‌شود] راستی و پره‌کاری (۳۷) است «آنها از بهر» * کمک دست (= دست‌آموز) گیتی‌ی افشاشیند اردیبهشت بودن است؛ و هر آن «یکی»‌ای که «بهره‌ی» * پرشک در کار تن پرشکی می‌شود، دست‌آموزی و چاره‌خواهی در آریس (۳۸) — همکار افشاشیند اردیبهشت «در کار درمان» * — می‌باشد (۳۹)

VIII

«ریز ماده‌ای که کار پرشکی بر آن است، و،

نوع کار پرشکی بر آن ماده» *

ریز ماده‌ای (= mādag / موضوع) که کار روان پرشک بر آن است، روان پیکز پدیفته‌ی همگی مردمان می‌باشد؛ و «نوع» * کارش بر آن ریز ماده، برپایه‌ی بایدها و مایدهای (= اوامر و نواهی برگرفته از آموزه‌های دینی بهی، در کمک دست گرفتن (= abdasitila / آموزش‌خواهی) از افشاشیند اردیبهشت، برای پیدایی روان از گناه و سویی کوهی یک پارساگردیدنی آن است و ریز ماده‌ای که کار تن پرشک بر آن است، تن روان پدیفته‌ی (= روان‌نشده‌ی) همگی مردمان می‌باشد؛ و «نوع» * کارش بر آن تن، با ابرار پرهیز و درمان و کمک دست گرفتن (= آموزش‌خواهی) از آریس، برای پایدانی تن «بهره‌ی مردم» * (= تن / اشخاص) در درستی و بهبود بخشیدنشان در معاری است.

IX

«اندازه‌ی ارج روان پرشکی و تن پرشکی» *

(الف). اندازه‌ی ارج روان پرشکی

بر این است که زندگی (= ریستمندی ریستمندی) و درناهی (= mānišnōmandī /

دویشیدن احساس بر همه روان است

۱- اندازه‌ی ارج تن پرشکی

بر این است که، روان، برار «پیدی و کردوکار دو گسی» * و کارگرایی «گیتانه» * را

همه را در

«اندازه‌شناسی مسجده‌ی روان پرشکی و تن پرشکی» *

معیار (= handāzag) سجنش روان پرشکی، بر خود «روان پرشکی» * استوار است؛

معیار سجنش تن پرشکی، در این است که «تن پرشکی» * ابرار «روان پرشکی» * است.

X

(الف) «یکودهش تن پرشک در تن پرشکی،

(ب) «یکودهش روان پرشک در روان پرشکی» *

(پ) «یکودهش روان پرشک در روان پرشکی، که بر اسوار بر شاحت بیروگان جان و

برادرهای دروغی یک یک «بیروگان جان است» * به گونه‌ای است که به حفظ مروری

درست یک یک «بیروگان» * اش، در برابر تبه‌ی آوری‌های روان برادرهای دروغی شان (= برادرهای

دروغی بیروگان جان) و، در امان ماندن از آنان «می‌انجامد» *

(الف). «یکودهش تن پرشک در تن پرشکی که آن بر «بهادر بر شاحت یک یک

همونده‌ای تن و، یک یک همسیرنده‌اش است» * به گونه‌ای است که به همپیوستگی‌ها و

سایانش‌های تن، «در بر سه یک یک» * آشفتگی‌های همسیرنده‌ی دهه در سرشت

حرفی انجامد

XI

(الف) آرمونی که بر هر دو (= تن پرشک و روان پرشک) انجام می‌گیرد،

آن پرشکی را که می‌شاید آزمود و آبی را که نمی‌شاید آزمود؛

(ب) آن کار در حوری که پرشک می‌باید با مردم کشور انجام دهد،

(ج)، آن پذیرایی شایسته‌ای که مردم باید در برابر پرشک انجام دهند» *

(الف) «رمون» ^(۴۰) «خوردن» * روان پرشک در «رشنه» * روان پرشکی، استوار بر سوار
خیم و خیزد است * «سحب» در «گستره» * آسروسی (= دهن سالاری)، دودگر در
«گستره» * خانه و خانواده، سدگر در «گستره» * به، چهارم در «گستره» * شهر،
پنجم در «گستره» * کشور؛ «روان پرشک» مرید * از آرمون را، به سبب شایستگی ای که
در «ریشه» * پای پی روان پرشکی «بدمت آورده است» * می شاید به آن پایگانی که «یکی
پله» * برتر (= abar) است، برگزید، و به همان اندازه «پنه پله» * تا به «ریشه» *
در شب و آتیش ^(۴۱) در «دارال» * که برترین «پایگان» * روان پرشکی میان مردمان
ست — برگزیده شود

«ار» ^(۴۲) «روان پرشکی که در امتحان» * سرمد از آرمون بیست (= ne-šāyēd)، اگر در
«پسهای» * پی پی بر است، سری گزیدش به پایگانی بالاتر دیگر شایسته آرمون
بهره بود ^(۴۳)

«ارمایش» «وارسی» * شایستگی بن پرشک در «ریشه» * تن پرشکی، محبت، می باید بر
نی بیمارانی «که» «معه» * دیو پرستان اند انجام گیرد (= uzimūdan)، «و اگر آن دیو پرست
درمان شده، در آن درمان بن پرشکی، از بیماری» * رهایی یافت، می شاید پرشک «در» «درمانگر» *
در آرمایش بن پرشکی «سرمد» «رموده» * در نظر و در ^(۴۴)

و گ که، با «ارمایش بن پرشکی» که در درمان دیو پرستی انجام داد، * موقعیت اش؟
«ayōnīh» بود مردمان به برترین مدام رسد، «و در درمانی» * «زردست به نظر آمد»؟
«spurt wēn»، همچون خوب است که «گام به گام» * به پنه و پایگاه درمانگر ایران برگزیده و
گمارده شود

و اگر «در روید درمان» کردن (۴۵)، «سه تن» «و دیو پرستان» به سبب معالجه ای او *
مبولد می شایدش در جایگاه «پرشکی» * از موده در نظر آورد و می باید به او پروانه ای
پرشکی (kardan ī brzeškīh) داد

(ب) آن کار درخوری که پرشک می باید با مردم کشور انجام دهد
پرشک می باید «همیشه» * آنان (= مردم را) در نظر بگیرد (= abar dārišnīh-šān?)
و همواره در کار پروس و جو و شساحتی بیمارانی ده [یا: کشور] برآید، چو چالاک

(lēz-abar-raftārīh)، هر روز، «پس از درمان»، * «مویزه هودی» ان دور و حتی در هر هنگامی
«که به وی بار است»، * چنگ دستانه [ب به گوبه ای در نادرسانه]، با به همراه داشتن کبسه ای
داروی پر و پیمان، سوی سمور «شاید» «سوع» * بیماری را سازشاند؛ برای درمان کردن و
— «نمودن» «شاید» با بیماری آنهم دشمنانه (dušmanīhā) محبت درافسند
(abar-tuxšīdan)؛ تا از رهگذار هر آن کوشایی او «در مسیر» * بیماری، در ده [یا: کشور]،
هیچ بیمار از «دیره» * درمان بیرون نماند

(ج) هر آن پذیرایی شایسته ای که مردم باید

در برابر پرشک انجام دهد

سویش سکون برین حورش ها و فراواند؛ نه برین جامه ها را ندهندش؛ و بر سببی بزرگ، نه برین
خانه ها را، آنهم در میان جای؛ خواسته ها و دیگر برادرهای بیدار به شایستگی «آپچانش دهد» *
که پرخوانسته تر از هر کس دیگری در آن میان باشد

به گوبه ای که، پرشک خانواده در «گستره» * خانه، پرشک ده در «گستره» * ده، پرشک
شهر در «گستره» * شهر، پرشک کشوری در «گستره» * کشور از دارایی «برای خود» *
و، خوراک برای ستور؛ تهی دست میده؛ و در کار مواظبت (= dārišn ī abar?) پرشکانه او
بیماران، کبسه «در» «در» * او نهی مانند (۴۶)؛ و بتواند آن اسد تیرو و با به همراه داشتن
کبسه ای دروئی پر و پیمان (= bowandag) تبر بر نالی هر آن شخص بیمار رسد

III

(ج) «گون گونی تن پرشکان» *

در «رشنه» * تن پرشکی، پنج گونه پرشک هست یکی پرشک فرازی، یکی پرشک
مروید، و نیز، سه گونه پرشک میانی

۱ آن پرشکی که فقط، به یوبه ای مهر به پارسایی پرشکی مردم کند، پرشک فرازی است
۲ آن پرشکی که فقط، «به یوبه ای» مرد این جهانی، «پرشکی مردم کند، پرشکی
مروید است.

۳ آن پرشکی که، هم، به یوبه ای پارسایی و هم، مرد و درایی، * به یکسان
(hāwandīhā)، «پرشکی مردم کند»، * پرشک میانی نکند است.

۴. آن پزشکی که، هم به یوبه‌ی پارسایی و هم داری، پزشکی مردم کند، ولی به پارسایی بیک گزیده‌تر است، پزشک میانین بودیک‌تر نه فرزین است.

۵. آن پزشکی که، هم به یوبه‌ی داری و هم پارسایی، پزشکی مردم کند، ولی نه داری و نه جهانی * گزیده‌تر است، پزشک میانین بودیک‌تر نه فرزین است.

۶. فقط، * پزشک پاک‌وناب گزیده‌تر است به پارسایی و داری، می‌باید پدیدت و دست و گرامی داشت؛ و به ایداره‌ی پادشاه (pāyagihā =)، ما سرودد خواسته‌ها بش (pad-iz xwāstag =) مرد او را داد.

پزشک میانین گزیده‌تر است به پارسایی، و هر آن پزشکی پارسایی آمیخته > نه داری * (۴۴) و هر آن پزشکی آمیخته > به داری و * پارسایی و، پزشک فرودین، < همه و همه > * برابرهای دروغی پزشکی و پنداره‌های پزشکی اند؛ نه می‌باید پدیدت شوند و نه می‌باید گرامی داشته و نه ارج نهاده شوند، < دین > * اندر دین < بهی > * است.

XI

(د). < سحجه‌ی آرمود، پروانه (= جوان) و میران مرد پزشکی

در مانه‌ی * مرد پزشک آرموده و با پروانه (۴۵).

۱. < سحجه‌ی * مرد در سن پزشکی، در بهبودبخشی فرودست‌ترین تا فرادست‌ترین مردم، (۴۶) سزاوار به پله‌وپایه < هر کس > * (pāyagihā =)، او کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین گوسفند است؛ (۴۷) < و این در کتاب دین > * پیداست (۴۸).

۲. < سحجه‌ی مرد روان پزشکی، در زمان فرودست‌ترین مردم تا فرادست‌ترین آنان، ...

(ه) کیمز آن دسته از پزشکان که آرمون نشده و

بی‌پروانه (= بی‌جوان) پزشکی می‌کنند *

آن که بیمار موده و بی‌پروانه (= a framūd / بدون جوان) پزشکی می‌کند

اگر < بیمار زیر دستش > * خوب شود، مردی به وی تعلق نمی‌گیرد؛ < و اگر بر فراروند درمان، > * رحمی < بر بیمار رسانند، کیمزش > * ریش‌نویش (= rešūzišnīb / جبرای رحیم) (۴۹) است؛ و می‌باید بر تش دعه‌ده < اندر دین این کیمز در کتاب دین > * پیداست.

(و) حد اینکه آرمودن پزشکی و گزینش وی

در گستره‌ی حویشکاری چه کسی است؟

در ریشه‌ی * روان پزشکی، آرمودن، گزیدن و مرجعیت روان پزشکی، در < گستره‌ی * حویشکاری‌های ررشت > < ترین > / دیسنداران / مسجهد اعظم رمانه > * است؛ و، در < ریشه‌ی * تن پزشکی، < آرمود، گزینش و مرجعیت تن پزشکی، > * در گستره‌ی حویشکاری‌های درمانگر برگزیده‌ی (abēzag =) ایران است.

XII

(ب) < پیشه و پایگان مردمیک پزشکی،

در میان چهار پیشه‌ی شاحمه

آر رشته‌ی * پزشکی که ریز < مجموعه‌ی * پیشه‌ی دین‌سالاری (= اسروبی) است، همان روان پزشکی است؛ < آر رشته‌ی * پزشکی که ریز < مجموعه‌ی * پیشه‌ی کشاورزی است، همان (= ciyān =) تن پزشکی می‌باشد.

XIV

< سرچشمه‌ی بیماری: > *

تبدوستی، در یک < واژه > * خلاصه می‌شود میانه‌روی؛

بیماری در دو < واژه > * خلاصه می‌شود: ابراط و تعریف [با: گزافه‌خواری و کمبود].

۱. بر بیماری‌های جان، تن بیماری‌های من، و تن افرای من و تعریفی‌ترین بیماری‌ها < ی تن و جان، > * هر دو، رداژ می‌است.

تن‌انگیر بیماری، تارش اهریمنانه‌ی رداژ می‌سود، انهم از سر متیر و دشمنی، با عوای جان است، برای آسیب‌ناک کردن جان؛ انهم رده گاهمی، هریش کاری، چشم‌گیری، سستی، خودبیرانگاری، خوآرمشی، کامه‌پرستی، سرپیچی، شک‌گویی (۱) [یا: خوددوستی (۲)] و کاهلی.

۲. ریز که تن‌انگیر (= wihān / عت) گاه و تب‌خوین همگی (= ham brahm) است.

< و بیر، بیماری، تازشی اهریمنانه > * به همونده‌های ساسی، از بهر آسیب رساندن به من است، انهم از رو سردی، خشکی، گدن‌کی، پوسیدگی، گرمسگی، تشنگی، داری و برد؛ و بر تن‌انگیر بیماری و میرایی همگی است (۵۰).

XV

<گونه‌های بیماری و نام‌های شان> *

چندوی (= ماهیب) بیماری و هر آن دایویش (dādestan / قانون)، بیرون راندن (= be) سازگاری از سرشت و، هوشندگی (= mārišn / احساس، از جان است)؛ چوئان، <بیماری روانی> * حشم، که به جان گردمی‌رسد (۵۱) [یا: جان را به لورده درمی‌آورد]؛ و <تاریش اهریمنده‌ی> * خشکی، که سرشت را زار و تزار می‌کند [یا: نذرکننده‌ی سرشت است].
 گونه‌های بیماری‌های من [یا: بیماری‌های تنائی]، همان‌هایی اند که در آغاز اهریمن، رد زمسو باز نرید (= trāz-kurenīd)؛ (۵۲) و برابر فرمان جهان‌آفرین، ساکمک (سرور رئیس) (= ابرود به‌خشنده‌ی دارو و درمان و تندرستی)، سرکوب و نابود می‌شوند. <و این در آموزه‌های دین> * پیداست

چهار هزار و سیصد و سی و سه گونه <بیماری اهریمنی> * از بهر پیچیدگی (۵۳) [یا: اندر بهانی] بگه‌ای می‌شود

نام برخی‌شان <در کتاب دین> * پیداست؛ از آن میان: «ازیره»، «اعین»، «اخرم»، «خوخرم»، «دانش»، «تشن»، «سارده»، «سارشور»، «عش» و دیگرها.

<از آموزه‌های دین> * پیداست که <در زمانه‌ی> * آمیختگی <با نازش آلوده‌کننده‌ی اهریمن> * رمرمی <دعاهای دین‌نامه‌ی> * رسد <در رودرویی و فراموش‌گیری از بیماری‌های اهریمنی> * که در بالا نوشته آمد. در همه‌ی زمان‌ها تا به روز بسازی جهان، در <درمان> * اندام‌های تن <در برابر آن بیماری‌ها> * مؤثر است (= ōzōmand) (۵۴)

<در فرجام> * و مانا بسازی جهان (= frāzagird)، همه <بیماری‌ها> * سخت سرکوب و مسمی دور رانده می‌شوند، <و این در آموزه‌های دین> * پیداست

همه‌ی آن بیماری‌های تنی، به دو دسته بخش می‌شوند

۱ بیماری‌های <نوگاریشن نو مند>، که ترجمه‌اش بیماری‌های «اگیر» است؛ (۵۵) به ماند <نوگاریشن> و «پیر»

۲ یکی دیگر، بیماری‌های «آن نوگاریشن» است که ترجمه‌اش بیماری‌های «ساواگیر / غیر مسمی» است؛ چوئان «تشن» و «شری».

و پیر، هر آن بیماری‌های جانی، همگی، به دو دسته بخش می‌شوند

۱ یکی، آموان <نهادی> * برانگیزاننده <بی جان> *؛ چوئان، از و خشم

۲ و یکی، آموان <نهادی> * و پس امکنده <بی جان> *؛ چوئان، سستی و سرپیچی (۵۶)

XVI

<گونه‌گونی داروها> *

گونه‌های دارویی، از دسته‌ی گیاهی، به بیماری‌ها در شمار به یک <دایویش> و همه از زمین <دست می‌پند> این در کتاب دین <می‌گوید>

<در رسته‌ی> * تیروی معادل‌کننده <بی داروها>

دسته‌ای از داروها <در گذشته> * در گذشته <خاصیت و> بگانی <دارویی داشته‌اند> و اکنون پیر در همان سامان دارویی مانده‌اند؛ در آینده پیر در همین سامان دارویی خواهند ماند (۵۷)

<چوئان، گیاه... (۵۸) که در گذشته، خاصیت دارویی داشته است> کنون پیر همان خاصیت و دارد؛ در آینده پیر دارو خواهد ماند.

دسته‌ای دیگر از داروها، هست که در گذشته ره‌ری شگفت بوده است؛ ولی اکنون، به سبب ترکیب با برخی گیاهان، به کار درمان می‌آید؛ اما در آینده، به سبب ترکیب با دسته‌ای دیگر از گیاهان، ره‌ری آنان سر به سر گرفته شود و به کار خوراک دام و مردم رسد؛ * مانند <هلیله‌ی کاسی> (۵۹) که پیش از این در سامان ره‌ری شگفت بود؛ ولی کنون، از ره‌گزار امیرش (= توکب) و دیگر <ترکیبات> * دارویی، به کار درمان می‌خورد؛ <بسی> * در پیده، ره‌ری‌کی او، سر به سر او از گرفته شود؛ و به کار خوراک دام و مردم رسد؛ <این را پیر کتاب دین> * می‌گوید

و پیر مانند <بیش> (= biš) (۶۰) و <پژر> (۶۱) و دیگر <گمانانی> * در پس دست؛ که روز به روز، خاصیت درمانی آن می‌رود و فزاینده‌تر می‌شود؛ و در پیده پیر، به دایویش موافق بهود بخش خود رسیده؛ <این را پیر کتاب دین> * می‌گوید

به همین گونه، از گیاهان، وراشت (۶۲) و <دوخت بیگ‌نعمه>، در رهن؛ و پیر <گوگرد> (۶۳) که از <رسته‌ی گیاهان> * دارویی است؛ یعنی همان <هرم سپید> <که> * در دریای فرحگرد است، و در زمان بسازی پدانی جهان، با آن، مردم را به بی‌مرگی می‌رساند؛ <این را پیر کتاب دین> * می‌گوید

XVII

>(الف)، بیروی سامان ده ندرستی<*

خبراد رسیدن به<* ندرستی دو گونه است.

یکی، بهاده شده بر درستی روان است؛ آنهم در رهگذار ترارشدگی میک و سامان یابی (winnardagh=) به خوبی جمع و جور شده (xūb-ham-jūxtagig) / به خوبی همپیوسته شده) بیروگان جان

یکی، بهاده شده بر درستی تن است؛ آنهم در رهگذار برجدهسی سامان هموندهای تن (=اعضای بدن).

در <نومنه بر> * و برایش <بیروگان> * جان، سرخاسته از (=dz) / آ) مبحثگی بهاره ها خری اهریمی، آنهم بی درنگ و گسب، <ما بیروگان> * جان <است> به گونه ای که <دانش>، که در بیرو جان است، بدآگاهی به پیادگی سر ستیر دارد و، داده های پدیداری سپس <های سب> * برادر دره عیش (۶۲) است.

<حیم>، که همپیوسته ی بیروی دانش است داده های پدیداری شیش = شعیات حسن ظاهر)، به پیادگی، سر سیر دارد و فریادگی برادر درو عیش است

<نکاروی>، <یکی دیگر از> * بیرو های جان، <مستی> به پیادگی سر ستیر دارد و چشمگیری برادر درو عیش است

<آرمان خواهی>، که همپیوسته ی بیروی نکاوری است، چشمگیری به پیادگی سر سیر دارد و، سسی برادر درو عیش است.

<خواست>، (۶۳) <یکی دیگر از> * بیرو های جان، <ناهرمانی>، به پیادگی سر ستیر دارد و، کامه پرستی برادر درو عیش است.

<آزرف نگری>، که همپیوسته ی بیروی خواست است، کامه پرستی، به پیادگی، سر ستیر دارد و، شک نگری (۶) [یا ناهرمانی] برادر درو عیش است

<جیش>، <یکی دیگر از> * بیرو های جان، <کاهلی>، به پیادگی، سر سیر دارد و خوددوستی (۶) برادر درو عیش است.

<نوا> (= a-mōših / عدم کهنی، که همپیوسته ی بیروی، جیش است، خوددوستی (۶) به پیادگی سر سیر دارد و کهنی برادر درو عیش است (۶۴)

<که>، <رهگذار ویرایش> ویرایشی جان، <نهم>، همپیوستگی درست <آ> و رسیدی، <که> * برمه سامان یابی و نگانه گری سامان یابی (۶۵) آن روزمندی است، پشیره های جان به سر شیده؛ پشیره ی بیخودی و گیجی در جان بیرو برانده شود؛ جان در پاکی سامان داده شود، بر کره کاری بکوشد؛ از گیاهکاری پرهیزد و، تبه خور به که پارسا مانند

XVIII

>(الف) <خیار مردم به نگه داری تن و ویرایش جان>

و، بیارشان به خوراک و دارو<*

(ب)، چرای بیار <میشگی> * تن به مهوده <برآمد> * پیادگی بی گسب (۶) سردی و خشکی اهریمانه بر خوب گرم حمور، که ماده ی تن است، می باشد؛ ریر که <بیرو های> * سیرده باهمانه (hambudast) سر می رسد؛ از سردی، گرمی خوب می رسد؛ از خشکی، حموری خون خشکانده می شود؛ و ماده ی تن مردم (خوب گرم حمور)، در فرایند پیادگی (=panagenid, iih) تن <در برابر بارش پیاده ها> * تواند که پایداری کند؛ و آفریده ها ر پیروی و پیوستن به سرمیر مقصود دیر حد

پیاده های تن، به انگیزی <پس ریش> * فرمان های جهان آفرین، بی هیچ نرمگی، از سر سیر، به سدی بر کار بیرون زدن گرمی تن به سردی و، بیرو، اندک حموری به کمکی خشکی اند؛ در فرایند هستی پدیری و سامان یابی <تن ناسدگان> * با استوانی ماده و بیروی تن (=خوب گرم حمور) از همان تن <بیرو می> * است.

۱ آنجا که بیرو های متضاد (=ham-badigān) متقابل <در سپهنگی> اند، سردی با حموری (۶) [یا گرمی]، و خشکی با گرمی (۶) [یا حموری] چونان برادرانی درو عین، در سته ی یکا یگر اند [یا در سته ی یکا یگر می مانند] (۶۶)

با وجود این (=ku-tar)، در فرایند پیادگی و پرورش ماده و بیروی تن، <امکان> * استایی (=est, šn / پانرجایی / نفور) و سامان یابی به هم پیوسته ی ماده ی تن <همچنان> (=ham-tiōn) برقرار است (hawāda)

در باره ی همی و پیندگان این <نکه> * آشکار است که بیماری های سانی، که سیرندگان و برادران درو عین تن اند، در آمدن تارشان اهریم است؛ <پس>، <پشاره های تن>، <از بیرون> * بر

من نورش می آورد (۶۹) در درازی زمان [andar^(۷) jrang=] دروید پابرجایی و سامان یابی ماده و نیروی تن بیاد شده بر سرشمنی سرشت، گز اندرون ن است، می باشد؛ در هگدار همان <سرشمنی سرشت است که> * دارو و درمانی پزشکی حاد (hu-bizešk=) از بیرون می تواند من را بهبود بخشد (۶۷)

در دروید آمیختگی بر حاشه او نارش پتیاره های اهریمی، <نار هم> * پیشروی آفریده ها و پیوستن آنان <به سرسری مقصود> * شدنی است؛ به همان گونه که آشکارا سامان یابی مردم - برنی نمونه تدرستی - در دورانی آمیختگی <به جهل> * بر برابر پشیمانی های اهریمی (= بیماری ها) <شدنی است> *

XVII

(ب) <آن نیرویی که همواره می ن را

برای سامانیش درست، سامان می دهد> *

آن <نیروی> * که همواره می ن (= اعضای بدن) را برای سامانیش درست سامان می دهد، <نیروی درونی> * سرشت است.

(ح). <آن قوه ای که نیروگان جان را

برای کار سودمند یگانسته می کند> *

آن <قوه ای> * که نیروگان جان را برای کار سودمند یگانسته می کند، <قوه ای> * <خو> (= نیروی روحانی) است.

XVIII

(الف / دبانه). <بیار مردم به نگه داری تن و ویرایش جان،

و، بیارشان به خوراک و دارو> *

(الف / دسانه).

<چرا بی> * بیار تن به نگه داری، به انگیزه ی پرورش <در دارو و سگ کسده ی اهریم بر> * سرشت است؛ <پرورش در آوری که بر حاشه> * از دشمنایگی ستیزنده اش (= سربردگی اش بر

سرشت) است.

<نگه داری> * بیار و سامان به سرشت است بیرونی به پس و اندی پرورش <به تنگ کننده ای> * که از <نیروی دشمنی> * سربرنده است.

نگه داری، همان خوراک و برشاک است؛ آنهم برای پیوستن نیروی اندرونی خوراک به نیروی اندرونی آنگونه ها / احلاطه (۶۸) <که در کار> * پاری و سامان به سرشت اند؛ به گونه ای که تم (= مطلوبیت) اندرونی خوراک به تم جنطی که در سرشت است <پیوند خورد> *؛ ن که تم جنطی به سبب خشکی اهریمانه رسیدن <ن شده شود>؛ و <نش> به بی خوراک به انش جنطی که در سرشت است، پیوند خورد؛ ن که، نش جنطی <به سبب سودی اهریمانه فسرده شود>؛ و، یاد بهانی (= wād ī andar) خوراک، به یاد جنطی که در سرشت است <پیوند خورد> *؛ ن که، راه یاد جنطی به سبب مزاری <هریم خواسته> * مد بیاید، و خاک اندرونی خوراک، به خاک جنطی که در سرشت است <پیوند خورد> *، ناکه، <قوام> (= girish) خاک جنطی به سبب سستی <هریم خواسته> *، اهریم بگلد (۶۹)

همه ی این ها برای آن است که <پابرجایی سامان> * سرشت به سبب پرورش اهریم و لرزه هایش [به گزیده هایش] بیاهناشدنی و سامان یافته بماند؛ و رسیدگی (پرورش) مردمان با کمک خورش های ترازمند سازگار کند؛ سامان شود.

ولی گاهی <برای سازگاری و سامانیش سرشت، تجویز> * دارو نیز <بایستد> * است، ن که، گزافه خواری با رو دارو فرو افکنده شود، و یاد کمبود خوراک <بر طرف شود و خوراک جنطی در سرشت> * ن نیروی درو د حیه شود؛ و قوای آنگونه ها / احلاطه به تدریجی رسد.

XVIII

(ب) <درباره ی گوهر تباهی با پدید

تن و جان آماشاسپندان و آفریدگان آسمانی

درب گوهر بی ن و جان هشتادگان آسمانی به گونه ای ست که <جای شان با> * داب میروند <دابی> و بی شان <سامان مسوی> * درستی و براسه و پیراسه شده است؛ در این روی، <قوای جانی شان را سرود ما هرن گه و تبخویی و دیگر> <آسیب های اهریمی> * به تاهی کشیده شود؛ <همچنانی که> * احلاطه سانی شد، ر نیز سرد که با هرن بیماری و

میردگی و دیگر پتیاره‌ها *«حی اهریمنانه»* * به ساهی کشیده شود (۷۰)

XIII

*«آن چه که روان پرشک می باید از تن پرشک،
و تن پرشک می باید از روان پرشک وام گیرد،
و آب یاری ای که هر دو می باید از پادشاه برگیرند:»* *

برابر آنچه که *«موره‌های دین می برمی آید، چاره‌جویی تن پرشک از روان پرشک بایستند است»* * خرمه همین سان چاره‌جویی *«روان پرشک از تن پرشک، به *«پویه»* * یاد به پیود»* * تنای می *«بایستند است»* * *«خبر»* * چاره‌ی مهود من *«بارسمی مورایش‌های تن پرشکی است»*

«چاره‌جویی و کمک‌خواستی» * هر دوی *«(روان پرشک و تن پرشک)»* * شهریار می *«بایستند است»* * *«خبر»* * انجام بی عیب خویشکاری‌هایشان، *«وامد»* * فرمان‌های درست شهریار *«است»* *

XIX

«شماره‌ی زمینه‌های کار تن پرشکی:» *

شماره‌ی زمینه‌هایی که کار *«پژوهشی»* * تن پرشکی بر آن است، پانزده نامی باشد. (۷۱)

۱. تجمه (=اسیرم)، ۲. پندیش، ۳. سامایش، ۴. گذارش، ۵. آنگونه‌ها / احلاط، ۶. همگی شدن (۹)، ۷. تعبیرات *«عرصی»* *، ۸. گردیدن *«تن از درسی»* * و وارسی آن، ۹. زایش (=موندش)، ۱۰. پرورش، ۱۱. سرشت، ۱۲. جوی / عادت، ۱۳. دادوآیین *«تن درستی»* *، (۷۲) ۱۴. زمان *«شناسی»* *، ۱۵. *«دادوآیین»* * شهر پرشکی (=آیین‌های شهر پرشکی). (۷۳)

XX

«کش و، فرحام آهنگ پرشکی» *

کش *«پرشکی»*، بر روی *«نماده‌های چهارگانه‌ی جهان (=عناصر دره‌ی عام)»*، به بدنه‌ی پایبندی آن از تبه‌ی *«انجام می گیرد»* * *«فرحام آهنگ تن پرشکی»*، ردوبد اهراط و تعریط است از

همه‌ی *«های»* * *«نیم برای سامایش»* (=معدن) *«نیم»*

کش *«پرشکی»*، روی *«یوگاب چهارگانه‌ی حاد»* *«نجم می گیرد»* * (۷۴) برای *«جسم وجودش در دست و سازگازانه‌ی حی جان»* * تا در برادرهای درو عین و دشمنی ستیزه‌ی *«شر»* * پاییده‌ی شود

فرحام آهنگ *«روان پرشکی»* اندیشه و گفتار و کردار را از اندیشه‌ی بد و گفتار بد و کردار بد پامانی کردن است؛ و، پیوسته‌ی کردب (=ماده کردب) روان است برای رستگاری، انهم با کمک اندیشه‌ی بیک و گفتار بیک و کردار بیک

یادداشت‌ها

۱- این عبارت (=ب) را بدینگونه می توان ترجمه کرد

«آن نیروی که اعضا و همودهای بدن را برای تندرستی و سامان‌یابی سازگار می‌کند»

۲- پس از «یس» در نوشتار روشنگرانه و توضیحی، نویسنده‌ی دو یب می‌کوشد جستارهای *«ممان»* شده را شرح دهد و فراج‌تر نویسد؛ ولی، *«نویسه‌ی موضوعی نوشتار توضیحی ب او به‌ی»* *«موضوعی سزا»* (=بیشتر) روایت هم آهنگ یب

کوشیده‌ییم تا بهره‌گیری از شماره‌ری، هم در سؤنامه و هم در نوشتار (=متن توضیحی)، تا آنجا که شدنی است، از سردرگمی خواننده در باهم‌شماری و تطبیق بحث‌های سؤنامه و نوشتار یک‌هم، *«سروش»* آمیختگی *«ب جهان با اگر دگر»* *«هریس»* *، را براس *«چیز»* *«نی گمرگی»*، *«Cihrag ī gumēzag'h»* آورده‌ییم

از آنجا که نویسنده‌ی این روایت گراسگ (=۱۵۷)، برای بیماری، حاسگی‌های اهرایی *«ن»* بست، و از آنجا که هست‌بود بیماری و در جهان، نشان‌پذیرفته از آمیختگی جهان پاک با *«نار»* *«آلوده‌کننده‌ی اهریس می‌داند»* *«پرشکی»* می‌دید آگاه‌ترین همه‌ی دانش‌ها در زمینه‌ی *«نار»* *«آلوده‌کننده‌ی اهریس»* بر تر *«روای مردم باشد»* *«ن»* *«روی»* *«مابد از همه‌ی دانش‌ها به»* گاهی‌های *«اورمودی اهرامدر باشد»* و به آن *«حانگ»* نزدیک‌تر

برای پیگیری این بحث در *«ادب عرفانی»* *«اشرافی ایران»* *«میر»* *«بیرنگه»* *«کیا»* *«نه»* *«عبارتی»* *«مرصادالعباد»* *«نجم‌الدین»* *«واری»* *«ناب»* *«سیم»* *«فصل»* *«یازدهم»*، ص ۲۵۳

«همچنین در قرآن جمله‌ای علوم طب دینی که به معالجت بیماری و فی قلوبهم مرض» تعلق دارد حاصل است، که «و تُرَبُّونَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» و این، که دارو خانه‌ای است جمعی معاجین و اشوه در او جمع که»

۴ هر یک از پزشکی‌های میوی و گسبایی، دو بخش دارند. فراگسترانه (=عام) و ویژه‌خانه (=خاص)؛ پس چهار گو به پزشکی داریم به گو بهی زیر

۱ میو پزشکی فراگسترانه؛

۲ میو پزشکی ویژه‌خانه؛

۳ گسب پزشکی فراگسترانه؛

۴ گسب پزشکی ویژه‌خانه.

پس از این، در چهار بند سپس، نویسنده‌ی روایت نکه‌نک، پسای گریخته فرجام آهنگ و دلاهی از هستی داشتن این چهار دسته‌ی پزشکی را برمی‌شمرد

۵ «امورده‌ی درمناگران» در برابر «دژسندان هموگ» *drustabēdān hammōg*، آورده‌ایم.

می‌دانیم «دژسندان نامگ» *drustabēdān "namag"* نیز خوانده که می‌شاید

سخن گوشه‌ی نویسنده‌ی روایت به کنایه پزشکی زیر نام کتاب امورده‌های درمناگران» نیز باشد

۶ خواننده‌ی نکته‌یاب به یاد دارد که پزشکی در سیاه دو بخش است. میو پزشکی و گسب پزشکی؛

و نیز هر کدام از آن دو، دو گستره دارد که در چند عبارت پیشین هر گفته شد؛ و نیز به یاد دارد که

را از پزشکی بخش «یژه‌ی میو پزشکی است؛ و نیز پزشکی همان بخش و یژه‌ی گسب پزشکی

است؛ اکنون، نیز پزشکی که بخش ویژه‌ی گیتی پزشکی است خود، نیز شش رشته است

پس از این، نویسنده‌ی روایت، اله به همراه دو هم‌ریختگی معمول در دستویس‌های دین کرد و

کمی جابه‌جایی، به یادکرد رشته‌های شش‌گانه‌ی نیز پزشکی می‌پردازد.

۷ «اهلایی درمانی» را برابر سخنواره‌ی پهلوی «اهلاییه پشاریشیه» *ahlāyih bešāzišnīh*

آورده‌ایم. دین‌واژه‌ی «اهلایی» در زبان پهلوی به معنای «رهد و پارسایی» است.

در اینجا، نظر نویسنده این است که او رهد و پارسایی پرتیرین شیوه‌های درمانی تن و روان

سنگان فراهم می‌آید

۸ درباره‌ی شایستگی «مت» درمانی، میر نگاه کید به عبارت زیر از ولیدیداد، فرگرد هشتم، بند ۴۴.

—VEN, Pan, VII, 44) ka was bešāzēn. Jārān ham rasānd, spīt. mār

zardušt!

ke pač kard bešāzēnān (ku xon rang(?) brinēd), ke pač urwar bešāzēnēnd (ku dārūg dahēd), kē pad mansarspand bešāzēnēnd (kū atsōn kunēnd)

atəm, upra, hanjasante, yat maφram-spəntəm-baešaz'm,

an i ēdar ham "rasēnd kē pad mansarspand bešāzēnēnd

۹ واژه‌ای را که با گمانندی «هرماکی» خوانده‌ایم، در بسیر معنی پهلوی یا نگارش (اسپند) سوخته آمده است؛ ما آن را «گمانوری» *waxš* / «وختش» یا «ویش» *wiš*

خوانده‌ایم. یکی از معانی و زده‌ی «وختش» پهلوی، سوختن و سوختن و مانند این است؛ ولی در اینجا برای این واژه‌ی شک‌پذیر، برابر درست و سرراستی توانسیم یافت

ساکه واژه‌ی خوانده شده، معنایی نزدیک به سوختن و سوختن بودی معنای را برساند

گر قرائت «ویش» را بپذیریم، به معنی «رهد» حد محدود «هرروی» این واژه و نگارش در

نیز دهش به همراه «برگ» برده نوشته شده است

مهرداد به ر و «ه» نگارش نیز دهش را «واختش» خوانده و بی هیچ توضیحی، ترجمه کرده است.

با سواب و زده و نگارش نیز دهش را «ویش» خواند و رهد و هرماکی ترجمه کرده؛ شاید

نویسنده‌ی نیز دهش نیز کاربرد بر صفت (=ویس) سخن گوشه به هرماکی گاه و پره داشته است

به هرروی، نگاه کنید به نیز دهش، دست‌نویس ت د ۲، برگ‌نوشت ۱۴۲، خط چهارم، سخنواره‌ی

«ویش» (۹) نیز برگ ۱، وختش (۹) نیز برگ ۱، همان، برگ‌نوشت ۱۹۳، خط یازدهم

abārig 'wš(?) [V waxš] i bazag, i andar tan-iz, i yon abang 'dēwīg 'wš' andar getīg.

۱۰ سخنواره‌ی را که درونی دو قلاب نهاده‌ایم، به گماندار این بخش نگاه می‌سازد

خودپذیر آن است که گمانداری، پس از متن درمانی، درمانی ریشه‌ای تو باشد؛ ولی به سب

سخن در اینجا انگونه که ما در، اله به دو هم‌ریختگی

۱۱ سخنواره‌ی نکه‌دان در نظر دارد که نویسنده‌ی روایت، پیش از این، از شش رشته‌ی نیز پزشکی

مرد پس از آن، هر کدام را خواست که نشان دهنده‌ی سایدگی و گریزیگی او است.
 رده‌بندی می‌کند. صمدی سار به و موبدی هر کدام ۱۰ سحره و بی بر می‌آید که مشهور درمانی
 شایسته موبس ریشه‌ی برادر شکی است و بیسر پرشکی و بسبب آن ۱۰ فی هیچ از اهلائی هم شکی
 سحری نمیدان می‌آورد.

۱۲- نوبت پهلوی، پس از این، نویسنده‌ی روایت، به بحث بندگی‌های روان پرشکی می‌پردازد.
 ما نویسنده یا نویسندگان این روایت (= ۱۱۵۷) روان پرشکی و اهلائی درمانی
 (پارسیایی پرشکی) را یکی دانسته‌اند؟

۱۳- خواننده‌ی نکته‌سج بدین نکته روی کند که، نویسنده، بحث از پیشگیری سحر می‌آورد،
 و دیگر از درمان.

۱۴- در روایت ودا، شاه دارای توایش‌های سه‌گانه است؛ به گونه‌ی زیر
 «یاری»، «شهریاری» / «جنگاوری» و «پرشکی».

در این روایت از دین کرد (= ۱۱۵۷)، با بحث بحث شدب خویشکاری‌های سه‌گانه روبه‌رو هستیم؛
 به گونه‌ای که در سحر شاه، دیگر دارای خویشکاری پرشکی است؛ شاه به تنها در پرشکی روز و ماه
 بست؛ بلکه گریش پرشک و درمانگر بزرگ یوان بر گردن مجتهد اعظم رمانه است. آن مجتهد
 علم خود می‌داند دارای پیش‌بسته‌هایی در اندیشه و هوش باشد تا بتواند پرشک و درمانگر بزرگ
 ایران را برگزیند. آنچه پس از این می‌آید، به گمان ما، آن پیش‌بایست‌هایی (شرايطی) است که
 مجتهد علم رمانه یا همان زردشت وارثین همه‌ی دینداران / zarduxštrodom می‌باید
 دارا باشد.

۴- سوزن‌ها و حبه و سایر در سگریگ weh-dēn n-gēzig در دینیم؛ پافشای نویسنده.
 بر آموختگی اینم در دین بهی از آن و و مت که پرشکی بران، به آموخته و کار دیده با هر دینی، بلکه
 سها با سحره‌های دین بهی می‌داند گریس شود.

۵- آنچه که ما از این بند، و دو سحره‌ای در ارگو آندی پس از آن، بر ما نام بر است.
 شد که رمانا، دین ما خنده، در گزینش روان پرشک، دستور مردم به مقام اُسمیت رسیده، یعنی
 در رشت وارثین همه‌ی دینداران / zarduxštrodom را که دارای سحر و اندی سرشت‌شان
 (محصلت) است بومی‌گمارد تا ایشان دیگر پرشکای کشور و برگزیده در جوهری برادر شکی سیر،
 شاه درمانگر بزرگ ایران را بومی‌گمارد تا دیگر سوزن پرشکای کشور را برگزیند؛ تن پرشکی که

سرشت‌شان‌های او بر یک‌به‌یک برگشته‌شده است.

۱۵- هزاروند سحر، در دستور سحر پهلوی، به گونه‌ای است که می‌توان معنایی دیگر را نیز از آن
 برگزید؛ بدین سحران که

خود مجتهد اعظم صاحب سحر همان روان پرشک است که می‌باید دارای سحر و اندی
 سرشت‌شان باشد. و خود سحر پرشک، همان درمانگر بزرگ ایران است که می‌باید دارای همان
 سرشت‌شان‌هایی باشد که نویسنده‌ی روایت در جای خود، به آن انگشت سحر نهاده است.
 معنایی که به گمان ما احتمال آن بزرگ است.

۱۶- اصاب دینی، را برای دین و اشپو فرگان / dēn wāspuhragān آورده؛ معنای و دانشی
 ویژه‌ترین گونه‌ی دینداری، و از آن مراد کرده‌ایم.

۱۷- سحره‌ای «پرشگر بر روی قوه‌ی اخو [یا ستایشگر اندیشه‌ی بیک] را برادر هو-اخو یشتار /
 at u-axw-yaštār آورده‌ایم.

۱۸- میوئیس، را بر بر «سوزگ و میشتو» / mēnōg wēnišn آورده‌ایم؛ آنچه که از آموزه‌های
 دین کرد دستگیرمان شده، این است که شخص، از رهگذر تنقید دین و دوری از گناه به دوری از
 سحر و جش و بعم مادی، می‌واند به پیش میوئیس برسد و چیزها را در پاک‌تاب و به‌ی خود،
 بر از حجاب بید سحره‌ی میوئیس نیز در همین چارچوب اندیشه‌ای معنا می‌یابد.

۹- برخی از سرشت‌شان‌ها در دستور پهلوی ام، از ۲۹ بار نویسی شده است؛ نگاه کنید به
 مراد پور، کتابتون، داستان گرشاسپ، همورس و جشید گلشاه و متن‌های دیگر، ص ۴۵۷، پانزده
 هزار موبدان.

۲۰- شماری از این سرشت‌شان‌های پیشگفته در داستان دینیک، پرش ۴۷ ام، بند ۳۸ ام سیر
 دیده می‌شود؛ نوشتار پهلوی و در دستور است ۴ الف، سرگوشب ۲۱۴ ام، سطر ۴، ۱۷ تا
 بیگیری کنید.

۲۱- دارنده‌ی شناخت و همنانه، را برادر «شناس و همنیک» / šnās wahmanīg آورده‌ایم؛
 نویسندگان دین کرد، مرتبه و ریشه‌ی بهمن را، بی درنگ، پس از آوردن جهان آفرین می‌دانند؛ شناخت
 و همنی یا و همنانه بر ناظر به دانشی است که یک پله از شناخت جهان آفرین پایین‌تر است و مجتهد
 علم رمانه یا شاه هرزه‌ی خد نرس دین‌آگاه، در جایگاه نمایندگان رمی او، با پیروی از اندیشه‌های
 دین بهی، در همین بر حدکی و در همین جهان مادی می‌توانند، هم به مور پیش می‌نمایند و هم به

مر بیش و دانش و همینه، البته با آنجا که در جهاب منادی را شایسته خبر کسیده‌ی هنرمند
شدنی است، دست یابد

برای پیگیری بحث، در همین کتاب سوم دین کرد نگاه کنید به کرده‌های شصتم و صد و هشتم.
۲۶ بی شک، به سرشت‌شناسی نظر دارد که با آن، شخص، در یحی مجتهد اعلم، به درجه‌ای از کمالات
و رسایی و عبادت‌نگری رسیده است که در بی‌طرفی ربانود است.

۲۷ واژه‌ای را که با گمانه‌های واثق و شکی نیست، در ستر سحر پهلوی با نگارش
hamiyāgh / هَمایَاگَه / است. و ثابت هَمایَاگَه hamiyāgh / برای واژه‌نگارش در نظر، با بی‌بوره‌های دین مودایی
محتوایی ندارد؛ زیرا می‌توان پذیرفت که پردازش‌های دین کرد، در سبب یا رمز ساختن‌های اندیشگانی
دوره‌ی ساسانی، گوش را از شش‌صدای حساگری محروم کنند و مردم مویژه‌ی بزرگان دین را به پوهیر
از موسیقی فراقوانند؛ از این روی، به گمان ما، واژه‌نگارش در نظر تنها می‌تواند کژوبوسی‌ای برای
«بیوشاگیه» باشد.

۲۸ چهار اندام دیگر، بر برابر سحره‌های پهلوی چهار پشگان / čahār pešagan / آورده‌ام
روشن است که سحر گرد هموید (=عصو) بر شمرده در بالا است
یکی از معنی‌های واژه‌ی پهلوی پشگ / pešag /، نگونه که دکتر منشی‌میر محرابی
ترجمه کرده است، «اندام، عصو، بخش» است.

در بُن‌دهش نیز به همین معنی اندام بکاررفته است. برای نمونه نگاه کنید به
... srāyēnīdan juḍ-juḍ mōy ad post ud
axw(?) [V: *gyān(?)] ud xon ud pay <ud> čašm ud gaš ud anyīg
pešag, (هم‌واژ) bē-dād.

۲۵ «هم‌واژه» را برابر واژه‌ای از سبب سحر پهلوی آورده‌ایم که هم می‌توان آن را «هم‌واژ /
ham-wāz خواند؛ به معنی وحدت کلمه و هم‌آزگی دین و دولت و هم می‌توان «هم‌ناف /
ham-naf خواند؛ آنگونه که دومش خوانده است، به معنای در یک باب و تحفه و گوهو.

۲۶ «دوستدار» را آن را برابر «روان دُست» / afuwan dūst / آورده‌ایم؛ آیا دوستدار سلامت روان
ست؟ یا در کار درمان به امور روانی توجه دارد؟ یعنی بن را به کمک روان درمان می‌کند؟

۲۷ «باده یاد داریده‌ی نوشته‌ها» را برابر «وزم بسگ» / warm nibēg / آورده‌ایم؛ «سحر گوشه به
بوسه‌گان پرشکی دارد»

اگر چنین است، آیا در آموزش پرشکی سستی موشاری در میان بوده است؟ آیا طبع بقراطی آنهم
در کتاب یا کتیبه‌هایی در دسترس من پرشکان بوده است؟ نویسنده‌گان پس روایت دین (=۱۵)
ای بخش‌بندی پرشکی به روان‌پرشکی و من پرشکی را در ست یونانی به وام‌شانده‌اند یا بر روی
درمانش‌ها و اموت‌ها و کوشش‌ها و جست‌وجوهای آزمودنی (=بحری) خود تال است؟

۲۸ بی هیچ گمانی به بحث جوهر و حرص نظر دارد و نیز به تعبیر و تبدل اعراض، سهم برابر
ترازش متوسطی که تعبیر را تنها در عوارض (=اعراض) شدنی و توانستی می‌داند.

۲۹ «پرشک بیامیخته» را برابر سحره‌ای از روشنا پهلوی آورده‌ایم که ما آن را «آنگمگ-پرشک
a-gumeg izešk می خوانیم؛ نویسنده‌ی این سخن (=سحرش پرشکی)، در
برگ‌نوشته‌ی سپس تر (=شماره ۱۲، بند پنجم چاپ قدن برابر با 19 18 164)، نگریسته‌ی
خود را در سحره‌ای «پرشک بیامیخته» روشن بر فر می‌گوید؛ پرشک بیامیخته کسی است که به
بروی مرد این جهانی به کار دومان نمی‌پردازد و تنها جدا را فرزند خود دارد؛ و هر گونه‌ی دیگر را
به پرشک آمیخته نام می‌دهد.

۳۰ برای وادسی این فروره (=دوست بیماران) نگاه کنید به گزارش پهلوی و دیداد، هرگز نیست و
دوم، بند پنجم.

VEN, Pat, XXII, 5) ēdōn ō to man āfrīnenēm ...
ān i nēk dahman-afra (kū dārišn be-kunam).
ayyārened ō a-wēmār (kū tā wēmār nē bawed oy iz ayyārēnēd) ōy
wemar dōst kunēd

۳۱ «دارنده‌ی گرم» را برابر «چرت یواز» / carb ēwaz / آورده‌ایم؛ که معنای واژه‌به‌واژه‌ی
آن چرت‌رمان است؛ و بی‌امور چرت‌رمان به مرید دارنده‌ی روان فریب گفته می‌شود؛ در سامانی که
نویسنده‌ی روان شایده سخن گوشه‌ای به گفتار برمانی دارد.

۳۲ «کردان» را برابر «شپینخ فرخت» / aspinj franaxt / آورده‌ایم؛ معنای واژه‌به‌واژه‌ی آن
«فریب‌دهنده و آمد» است؛ و به برآینی از بیمارانه است.

۳۳- مرد و زن شوکر د یسب و دوم، از پاد فرشت ۹۹۹۹۹ بیماری به دست اهریمن سخن می‌رود و بر اثر یارگیری او، مرد از اهریمن بی‌درد و بی‌بیماری‌های اهریمنی سخن می‌رود.

۳۴- از وی دوشسته، *waštāh* در پهلوی، به گمان ما سخن گوشت به ترحیدگی اندام‌ها (=علاج) و کژاد می‌دارد؛ معنای «دگر شدنش از دوستی» نیز دارد.

۳۵- ریچاسی را برابر «مرگ‌گوشه» (*mēzagōmandīh*) آورده‌ایم؛ این واژه نشان می‌دهد که تدوین‌کنندگان این روایت، بیماری را برابر تضعیف قوای چشایی می‌دانسته‌اند؛ یعنی در آرمون‌های خود، به این به هم آیی، یعنی ناهم آیی تضعیف قوای چشایی و بیماری آگاهی داشته‌اند؛ پس بن‌دوستی نیز بر بر بوده است و درگشت نیروی چشایی یا همان مرگ‌گوشه در نوسان پهلوی.

۳۶- «رازون» سخن، به گونه‌ای است که خواننده به یکی‌های پزشکی که بهره‌ی خود را شک می‌شود راهمایی می‌کند. در «مبای» روان‌پزشکی، بهره‌ای که از آن روان‌پزشک می‌شود وستی و پرهیزگاری، و نیز میانه‌ی شدن میان آموزانش‌های امشاسپند و دیسپند و روای مردم است؛ در «مبای» بر «شکی» بهره‌ای که از آن تن‌پزشکی می‌شود، میانجی شدن میان آریمن — همکار امشاسپند اردیبهشت و قی مردم در ابزارهای درمان است.

۳۷- «راسی» و پرهیزگاری را برابر «رامشت» (=نگاه) *rāst tarsagāh* آورده‌ایم؛ از تحویی که «اردیبهشت»، «پرد رستی» و پرهیزگاری است، سخنواره‌ی *rast tarsagāh* می‌بودد. حمه‌ی بدب امشاسپند اردیبهشت باشد، ولی از آنجایی که این جستار (=هضم) به بی‌شمار نگویند پزشکی می‌پردازد، چسب می‌باید که نویسنده، معنای ریز را خواننده‌ی خود داشته است. دست‌آموری امشاسپند اردیبهشت — که نیز موکل بر بیماری و شفاست — راسی و پرهیزگاری را بهره‌ی روان‌پزشک می‌کند.

و نیز نگه‌کشد به اوشیدری، دانشنامه‌ی مزدیسنا، ریز ماده‌ی «اردیبهشت».

۳۸- «چاره» حوایی از آریمن را برابر «خواجه‌بشی» *ērmān-xwāhīšnīh* آورده‌ایم.

نگاه کنید به یسای پهلوی، هات ۵۴، مد یک و دو.

54.1 ān ermān xwayīšnīh ō rāmān ras ō narān nārigān zardast
[kū-šān pad rāmīšn be-kun] wahman rāmīšn-iz [tū-iz ēn kār
īh-kunīšn]. kū ka ān ī dēn kāmāg [ī dēn-pardār] arzān g bawēd pad
muzd [muzd ī mēnōg] an ī ahlāyīh tarsagay [hāwišt] xwāstar hānd

[hāwišt ī nek] pad ān xwāyīšn an ī ohrmazd mehih kunānd [kū-m dēn
pad paywand be-rawād būd ka mowhedān mowbed'h gūft] *mōwēd*

zardīstān mōwēdīg gōwēd

54.2 *ahlāyīh āhādīh ī pahlaia ast nigūst xwāyīšnīh gōwēd*

ērmān xwāyīšnīh yz zām amāwand ī pērozgar ī jūd bēš ke mahist
az ahlāyīh saw

عبارتی «بُره‌ش» به حریشکاری اریمن پرداخته است؛ نک.

۳۹- آریمن، بر در «مان» بخش؛ ایردی که در جهان را دارو و درمان می‌بخشد؛ نیز می، یعنی باور و دوست؛ سخنش پزشکی بوده که چاره و درمانی در دست او سپرده شده بوده است (بهره از اوشیدری، دانشنامه‌ی مزدیسنا).

۴۰- «پزشک» در کار درمان، پیرمند گناه و گناه بیشتر و حتی نجات از آتش دوزخ است. ولی پایه‌ای برین «روان‌پزشک» اثر خیم و خود خود وی است. نویسنده‌ی رویت بر این معیار با سخنواره‌ی پهلوی «خیم شد جزو» برابر *xēm ud xrad abzar* قرار می‌گیرد.

سخن‌اره‌ی «نظر» و «اسوار» برابر خیم و خود، ترجمه کرده‌ایم.

از «روان» سخن آشکار است که سرانگشت سخن به خیم و خود خود روان‌پزشک در دوره‌های گوناگون کارآموزی، او آسرومی تا جایگاه روان‌پزشک کشوری، دارد؛ کار و دوره‌ی روان‌پزشکی، نخست، در اسکده یا هیردستان یا موبدستان، انتر کارآموزش‌های نگزور است (=نظری /

theoretical) می‌شده است؛ پس از گذر از دوره‌هایی، و آموختن موشتارگاب موبدی، برای گذراندن دوره‌های کارورانه (=عملی)، محاسب به کو چک برین یگاب مردمک (=جماعی

فرستاده می‌شده است؛ گریش وی به پنهان‌بهری بالاتر بر مسای، محاسب و سایر حرمندان‌های او با

مردمان (= xēm ud xrad ahzar)، دو دیگر، برمسای توان درمائی او بوده است.

۴۱- سگر سسئی بر سسده بن است که

روان پرشک بحث می‌نماید در پایین‌ترین رتبه و گامی روان پرشکی، یعنی «مان پرشکیه» mān-bizeškīh در زمینه‌ی درمان، شایستگی‌هایی کسب کند تا بشود او را به مقام بالایی برگزید؛ ولی کسی که در گام‌های فرودین روان پرشکی در کار درمان بیماران نتوانسته شایستگی‌ای به دست آورد، شایستگی آن را ندارد به گام‌های بالاتر و بالایی برای صعود و سپس «میرشکیه» wis-bizeškīh شایسته شود.

۴۲- برای یک بررسی همسجانه (= طبیعی) نگاه کنید به عبارت زیر از گزارش پهلوی و سدیداد، فرگرد هفتم، سدهای ۳۶ تا ۳۹

—VEN Pah, VII, 36-39)

36. dādār! ka awešān mazdesn pad bizeškīh fraz-šawend, pad kašar peš āzmāy šn?

37. u-š guft ohrmazd (kū) pad dēw-esnan peš ēd āzmāyīšn čiyon pad māzdesnān, ka fradom dēw-ēsn kirrēnd bē an mirād; ka dādīgar dēw-ēsn kirrēnād bē ān mirād, ka sādīgar dēw-ēsn kirrēnād bē ān mirād: an-uzmudag ān tā ō haē, hamē-rawīšnīh.

38. ma iz pas māzdesn pad bē-āzmāyīšnīh, bē āzmāyīšnīh ma-iz kirrēnēnd māzdesn, ad ma-iz pad kirrēnīšn rēšand

agar pas māzdesn pad be-āzmāyīšnīh bē-āzmāyīšn, agar kirrēnānd māzdesn, agar pad kirrēnīšn rēšand, be, an ō rēš-iz abar rēš tozend, pad bazag rēš-tōzišn.

39 ka fradom dēw-esn kirrēnd be ān rasād, ka dādīgar dēw-ēsn kirrēnd bē ān rasād, ka sādīgar dēw-ēsn kirrēnd bē ān rasād. uz mudag ān tā ō hamē, hamē-rawīšnīh

۴۳- روی هم رفته، عبارت پهلوی، در اینجا دچار درهم‌ریختگی شده و ترکیب مناسب

واژه‌ی را که با گمانمندی درمان کرده و در او انوسنی kargan خوانده‌ایم. می‌تواند نگارش کژوکاسته‌ای برای واژه‌ی پرشکی و نیز سب / k r r c n i d a n باشد، که در این سب، ترجمه‌ی عبارت در نظر، «اگر هنگام جراحی بن شکافی سه سه در دستش می‌بوی» معادل دهد و روشی که در او سداد پهلوی، دشتی و / k r r e n i d a n / کیرند است. جراحی و بن شکافی است.

برای دیالوگ‌بری این بحث نیز نگاه کنید به عبارتی از همین کتاب سوم دین کرد، کردی ۲۲۹؛ که در آنجا نویسنده می‌گوید درست نمود و توجیهی جودشکیب بری راستیگی و حقیقت به بار آوردن در همه‌ی دانش‌ها ویژه پرشکی است.

uzmāyīšn sar, sē bār uz mōdag kas ēš

čiyōn abar ān ī ewāzīg bizešk, fradom pad buxtan

u-š az darman-burdārīh sē tan az wemārīh, pad hu-bizeškīh [V: hu-bizešk] wizirēndān padīš lutēnd, ud pad murdan ī-š az darman-burdārīh fradom sē, pad 'zur bizeškīh' wizirēndān u-š šadan(?)

u adarīg-iz ek-ek kār ī gēhan

۴۴- پرشک پارسای آسمانه را برابر «اهلای گمگ» / ahlāyīh gumeg آورده‌ایم؛ مگر بحث می‌نویسنده این است که بحر پرشک مطلقاً پارسا، که تنها به عشق به پارسایی مردم را مصالحه می‌کند، دیگر پزشکان، حتی آن‌هایی که گرایش‌های بیرونی یا مستی به پارسایی دارند، از آنجا که دل و جان آن‌ها آمیخته و گرازان به ثروت‌های این جهانی و زمینی است، پرشکاپ دروغین است.

۴۵- پروانه را برابر «فرمودن» / framīdan آورده‌ایم؛ یعنی پرشک دارای جواز برای کار

۴۶- دریافت ما از دو واژه‌ی پهلوی می‌دیم و ایتروم / midōm tā abardom بن است که به طعنان مردمیک (=احتمالی) نظر دارد.

اگر دریافت ما درست باشد، می‌توان نظر دارد که مرد پرشکان ثابت بوده و مناسب با درآمد افراد بوده است. این، آن نوع از حلاق است که در تعدادی کنونی مردمیک، برای همیشه گم شده است. و سدیداد، فرگرد هفتم، سدهای ۴۱ تا ۴۳ به مادی پرداخت دست‌مزد پزشکان پرداخته است.

د گزاش پهلوی و سداد، هرگز در نظر دو و دهی دیدم / *namom* و «آب دُم» / *abardom* به تقسیمات کشوری نظر دارد از لفظ «مان بدیه» / *manbedih* و دهی بدیه / *dah:bedih*.
 ۴۷ «از کوچکترین تا بزرگترین گوسفند» بر سر «آب گیش» = مهست گوسفند
az kahist ta mahist gōspanu ورده ایم؛ سعی پهلوی کمی تاریکشان (=شبهه)
 می نماید؛ یعنی از عبارت پهلوی می توان دریافت که «از کوچکترین تا بزرگترین گوسفند» به
 بخشی از خویشکاری های پزشکان در امر درمان است؟

همچنانی که مردم، از فرو دست ترین معالجه می شوند، یا معالجه جانوران نیز
 بخشی از خویشکاری های برتر سکن بوده است؟

یا، این سخواره، یعنی «از کوچکترین تا بزرگترین گوسفند، نمایانگر میراثی مرد
 پزشک است؟

یعنی، پزشک، برابر مرد خود را مناسب با پیگاپ مرد میکی (=اجتماعی) هر کس، گوسفند
 برمی دارد؟

اگر این گزارش و تعبیر از سخواره یا لا درست باشد، پس، منظور نویسنده روایت، از
 سخواره یا لا این است که مرد پزشک، در مردم فزادست گرفته تا فرو دست، از جانوران کوچک
 گرفته تا بزرگ، منبیر و دگر شونده است.

گمان و بارشاحت ما این است که سخواره پهلوی در نظر، به مرد پزشک می پردازد؛ و
 سخن گوشه نویسنده به «از کوچکترین تا بزرگترین گوسفند» می در همین راستا معنا دارد. ما بر
 ترجمه خود را در همین راستا پی گرفته ایم؛ هر چند که بُن نوشت پهلوی، دست کم در سامانی
 کومیش، این ترجمه را برنماید.

ویژه آنکه، عبارتی از همین روایت [=پرسمان دوا دهم، شماره (ب)]، من پزشکی و
 بر مجموعه ای از پیشه ی کشاورزی (*wastaryōših*) می شناسد. آب این معنی می تواند در
 راستداشت پس نظر باشد که از خویشکاری های بُن پزشک، در مایه جانوران (=دام پزشکی) میر هست؟
 ر بن روی، رای جویی (=تصمیم) در ترجمه عبارت بالا با اندکی دشواری رویه روست

سخواره پهلوی «از کوچکترین تا بزرگترین گوسفند» هم می تواند سخن گوشه ای به دام پزشکی
 (=جانور درمانی)، در سیمای بخشی از خویشکاری های بُن پزشکان باشد؛ و یا که بُن پزشکی، صحنه
 از پیشه ی کشاورزی است (البته برابر گویش نویسنده این روایت از زمانه ی خود)، و هم می تواند

نمایانده ی مرد پهلوی پزشک باشد که مناسب با پیگاپ مرد میکی (=طبقه ی اجتماعی) هر کس، از
 «از کوچکترین تا بزرگترین گوسفند» معبر است.

۴۸ کارنامه ی گرانسنگ و ارج اشناخته ی وندیداد، فرگرد هشم، سدهای ۴۱-۴۳ به شمار
 پرداخت. سمر پزشکان پرداخته است؛ نگاه کنید به عبارتی از گزارش پهلوی آن

VEN Pan, 41) *asro bešāzened (ā s) az Jan, u bu ālm [sē*
ahlaw bawē, u-š xwāstag paymanag nē amar ast kē tēdon gowē se
ān hawē ka š sē hazar sūr nest]

man, manbed hūšāzered (ā-s-pat g stōr arz (namom),
wis, w sbed bešāzēned (ā š) mayr nag stor arz,
zard, zanubed bešāzenēd (ā-š) 'ayrē stor' arz,
deh, dah bed bešāzēnēd ā š 'waš čahār āyōzišn' arz.

سدهای ۴۲ و ۴۳ ام این فرگرد از وندیداد، به ترتیب، هر یک به شرح مرد پزشک، در
 معالجه ی زن و پسر هر یک از مراتب شهرشی، از *danbed* و *manbed* می پردازد
 ۴۹ «رویشوریش»، واژه ای تخصصی، دین دانشناسانه (=سهمی) و حقوقی است. معنای
 واژه به واژه ی آن، همان «جبرانِ رحم» است.

۵۰ «در رعبه ی «پایداری در برابر بیماری ها» به نگاه کنید به وندیداد، هرگرد هشم، باب سوم.
 ۵۱ «ترجمه ای نزدیک به بُن نوشت پهلوی چنین است
 «نهی کردی (=bē) جان و تن از سارگاری و هوشندگی».

و بی، با این گزارش، به تداحل و درهم آمیزی خویشکاری های سرشت و جان می رسیم که با
 دیگر نمونه های دین کرد در باب خویشکاری جدا جدای جان و سرشت هماهنگی ندارد.

۵۲ «پد فرید» را همه جا برابر «کیژیش» / *karrenisn* و «کژ» / *karrenlan* آورده ایم
 در زبان پهلوی، معنای دم دسی و معموب «کیژیدن» / *karrenlan* دریدن و جرح کردن و

پاره کردن و ماسد این است. حتی در وندیداد پهلوی آشکار به معنای جراحی و تیشکافی است
 نویسنده نامهای پهلوی، ویژه دین کرد، هیچگاه «حیی» «هریمی» را با دین و اژه ی معنای
 «پد» «فریش» «فرگفته اند» و این ریشه ی محکمی در بُن ناورهای آنان در باب دینی بودن
 همه ی امور جهان در نویسندگی نامبرده خلق اهرمیی را همه جا با دشنام «کیژیش» /

kurrenišn و دکیژیدن / kurrenīcian / مان می‌کند؛ ویرا یکدیگر دانند که خلق اهریمن، خلق به معنای اهورایی آن نیست و پادشاهش است. در اینجا (= کرده‌ی ۱۵۷ م) نخستین بار دهم) نویسنده، پادشاه اهریمن را با پیشوای «فرار / fraz» ترکیب می‌کند و مصدر پیشوندی «فرار-کیژیدن» را بر می‌تابد. پادشاهش اهریمن یک می‌برد. در باب «فرار-کیژیدن اهریمن» و «فرار-کیژیدن» یا «فرار اهریمن» و معنی «فرار» به «تسفی» این پیشوند (= «فرار») در دفتر سوم این گزارش، که در برگزیده‌ی کرده‌ی های کتاب سوم از ۱۹۵ تا ۲۹۹ است، خواهم پرداخت.

۵۳- در زمینه‌ی «پدیداری» در برابر بیماری‌ها به نگاه کنید به «دیدند» هرگز نیستیم، بید سوم.

۵۴- «بیمارهای واگیر» را به پیروی از دکتر جمشید «علم» برابر «دیشک» شی «نوگارش» شود / yask i ōgarīšāōmand آورده‌ایم.

۵۵- در ترجمه‌ی سرتاسر دین کرد، او کتاب سوم با بهم، همه‌جا، «آهوان» نهادی / اخلاقی را برابر «خوگ / āhōg» آورده‌ایم؛ و از آن، «زدانی» اخلاقی و نهادی را «مژاد» کرده‌ایم.

۵۶- معنای این سخنان روشن است: دسته‌ای از دارو ها در گذشته بوده‌اند که یکسره و بزرگی و خاصیت درویی داشته‌اند؛ اکنون میر همان ویژگی‌های دارویی را در خود نگاه داشته‌اند؛ چسب می‌نمایند که در آینده نیز آن ویژگی را حفظ کند.

حرف دیگر آن است که نویسنده‌ی روایت، پس از این، بگوید نام گیاهی درویی را ببرد که در گذشته و اکنون و آینده خاصیت پیشگفته و دارا باشد ولی چسب نیست؛ پس از این، در آن نوشت به‌دوی روایت، با سخنانی روایت می‌شود که روشنگر درویی گیاهی است که در گذشته خاصیت روایت و داری را دارا بوده است؛ اکنون، آنهم از رهگذار ترکیب با برخی گیاهان دارویی، رهبری و خاصیت رهبری و گشادگی آن روشن گرفته شده است و به کار دارودرمانی می‌آید؛ بنا که در آینده همه‌ی خاصیت رهبری‌اش از آن گرفته شود و یکسره به کار خوراک انسان و دام آید.

این باسارگری میان آنچه که تعریف می‌شود با نمونه‌آوری پس از آن راه می‌باید به چه چیزی پیوند داد؟

آید به حواشی پرتی جافاده‌ی نویسنده؟ آید به آسیب‌رسانی‌های جافاده‌ی نویسندگان خدا بیامر؟

ما بر این باوریم که در صورت کرمی چیری به اندازه‌ی بیعی از یک برگ‌نوشته، دچار آسیب و ابتلائی شده است؛ بر روی پراتر گوشه‌دار سناده‌بار، پس از آن، کوشیده‌ایم با ترجمه‌ای گمان‌ورانه،

آنهم دو مسجش با بند سپیس، پارافونشانی از دست رفته را بازسازی و نشان دهیم.

۵۷- «هلیه‌ی کانی» را برابر «هلیگ» کانسک / haflag i kābūlīg آورده‌ایم.

«هلیج» اصناف است و به‌نظر آن ررد و خرد باشد و، خام و هلیه‌ی سبزه و آن، خرد بر در مجموع و، کسی آن را هر دو نوع بزرگتر است و، چینی آن مقدار دارد و، به‌نظر آن همه آن است که ضلوع و گران و در یک (نه) تاب نشود. و کسی موهی دهی باشد، خصوصاً پرورده‌ی و گوشت نافع بود. جمیع اصناف آن تبه‌های کهن را نافع بود درد معصل و جدام را سود دارد و

احتمالات مدعی، علی بن حسین اسفزاری سیرای (= ۷۲۹ - ۸۰۶)، تصحیح و تحشیه‌ی رکر محمد نهمی میر

ر همه فصل شده؛ «طلاق» روف

ب، آنس را مدد شد همچو عت.

مولانا جلال‌الدین رومی

و نگاه کنید به فرهنگ معین، ربر م. «هسله».

۵۸- سوازه‌ی «ش» را «ش» bis، در ستر سخی به‌دوی آورده‌ایم.

«بیش» نام هندی «ایرانی» چندی گیاه از جنس آگنیم / Aconitum (تیره‌ی آلانگان) و به‌ویژه، ریشه‌ی (در واقع، مسافه‌ی «کسره‌ی» ربر م) آن‌ها و رهبر کمابیش گشاده‌ای که از آن ریشه گرفته باشد.

رویشگاه در حایر ریس. [از این گیاه،] ده گونه در گسره‌ی جغرافیایی قنر-ایرانیکا یافت می‌شود. از آن میان، دو گونه‌ی آگنیم ایران‌شهری و آککلاره در ایران می‌رومی‌اند. سابقه‌ی «ش» آگنیم در غرب و شرق. مترجمان (= «اضطع» بن سید و حسین بن اسحق) نام یونانی آگنیم را به صورت «اقویط» / اقویطر معرب کردند.

نام هندی الاصل دیگری برای یکی از گونه‌های «بیش» در «مید» قدیم «هلاله» است.

بن و از hāhāla سیر به صورت hāhāla و hāhāla ر سسکویت گرفته شده است.

طبع و خواص. ریشه‌ی همه‌ی «بیش» کمابیش «هرناک» است. یوحی گفته‌اند که حتی بوی آن «دمی» را می‌اندازد.

خواص درمانی: با وجود «هرناک» شدید اقویط و «بیش»، عویذ درمانی هم برای آن‌ها

ر کز کرده اند به گفته ی دیوسکوریدس، «حایک المور در داروهای مسکن چشم درد به گرمی رود

به گفته ی ابن سینا، مالیدن «شش» و پوست، برص و خدام را درمان می کند.

جستارهایی در تاریخ علوم دوره ی اسلامی، هوشنگ اعظم، بنیاد دایرة المعارف اسلامی.

تهران، ۱۳۸۱

سوازی «بلادر» را بر *balādī* ر بیشتر سخن پهلوی آورده ایم (م).

«بلادر» میوه ی دو گیاه مشابه از جنس *دندکار* یوم *سیر* (بلادر نا)، دارای دو گونه ی شرقی و

غربی، همیشه سبز، بومی مناطق حاره

مطور از بلادر در متن های قدیم عربی و فارسی، بلادر شرقی است

واژه ی بلادر نهایتاً به *bhalātata* و *bhalātaka* سانسکریت باز می گردد ...

در قدیم ترین متن پزشکی نامه به فارسی، هبه *المعتمدین* حوسنی بخاری سده ی چهارم،

ص ۲۵۳، ۴۱۶) به همین صورت آمده است

حکیمان یونانی روم شرقی، شاهی به قلب در این میوه ی وودانی دیده و آن را *ana-kardia*

نامیدند ... «حب القلب» سیر در بعضی منابع دوره ی اسلامی به عنوان مرادف بلادر

بده می شود ...

ریختشناسی قدیم بر ... و صعب ریختشناسی این میوه در دوره ی اسلامی، که به نظر بسده

(=هوشنگ اعظم) رسیده، نوشته ی که نه اسحاق بن عمران است

میوه ی صاب مانند دل پرندگان. رنگش سرخ مایل به سیاهی، مانند رنگ صاب

داروشناسی سراسر بر گیاه گرم و خشک است ... آنچه در این گیاه در قدیم همواره مورد

توجه بوده، روعی موجود در درون میوه ی آن است که از راه عسل بلادر و حر آن خوانده اند.

زگیل، خالکوبی و دیگر آبر جندی را از میان می برد و «دء القلب» مغمی و برص را زایل می کند

خودد این عسل، توید و ریانهایی دارد ...

این است که مورادف بلادر درسته بر آش و بد حبیب معدد دادود آن، بواسیر و می خشکاند

معصر مؤلف با قدیم، سکت «عسل بلادر» را تصریح کرده اند.

در ایوان، ظاهراً بر مدت ه پیش، استعمالی بلادر به استمداد از حاصبت سوراندگی «عسل» از

مختصر بوده است

جستارهایی در تاریخ علوم دوره ی اسلامی، هوشنگ اعظم، تهران، ۱۳۸۱

به نگاه کنید به فرهنگ معین، زیر ماده ی *balādūr*

و به نگاه کنید به سخنواره ی زیر از تئ دجس.

عبارت تئ دجس، به ... است ره ی رودآورد و پیر و مند پیش و بلادر پیر انگشت سخن نهاده است.

ud gōspand kē aziš xwarec, mired.

عبارت تئ دجس، به ... است ره ی رودآورد و پیر و مند پیش و بلادر پیر انگشت سخن نهاده است.

عبارت تئ دجس، به ... است ره ی رودآورد و پیر و مند پیش و بلادر پیر انگشت سخن نهاده است.

تئ دجس

har tē rēšāz wāb post ayāb 'dār boyag

čiyōn kundurag ud rāšt, (سورس) <ud> kost

مورادف به ... می دهد که «راشت» با واژه ی فرسی «راش» [در حسی از دسته ی بسوطیها

حر و سردی پیاله داران فرهنگ معین] یکی باشد؛ نگاه کنید به مهر، مهراد، پندمش،

دانشنامه، ص ۱۸۳، ش ۳۳

آیا نام شهر «راشت» نام این گیاه طی، پیوندی رمانیک و واژگانی دارد (م)؟

۶۱ برای «گوکر» به نگاه کنید به سخنواره ی زیر از گزارش پهلوی و دیده، فرگرد بیستم، بند ۴

eg-mān kē ohmazd (hēm) (ham) 'urwar

bēšazēn Jar' ul-burd, purr-purr sad. purr-purr hazār, purr-purr

bēwar, (u-š) ek gōkrn (hōm ī sped).

۶۲ در دروغین «را برای» واژه ی پهلوی «را» دیدگ *brac arōdīg* و ...

نگر بسته ی نویسنده این است که شش ی بی (مقطعات حش ظاهر)، نه دروغ، خود را

همه در برابر داش راستین می نماید

۶۳ «خواست» را برابر «شش» *arōy šn* آورده ایم به گمان ما، نویسنده، با کاربرد این

دشواری پهلوی، از میان درسم و به قاعده و طبیعی سخن می راند

۶۴ «نگاه کنید به پیچیده ی هوای حش، همپوسه شد، سیر شده و در درهای دروغین در بخش

و انورسو

۶۵ «یگانه گروی» همان «را سراسر سخنواره ی» آورده ایم که ما آن «به همیه آگین»

pad ham'h āgenēn خواند نام؛ و از اب معنی «اتحاد متحدانه» را مراد کرده ایم

۱۵۸ درباره‌ی کارِ ستودنی، و، پرهیختی

نکوهدی، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی

هر کار <ستودنی> * و هر پرهیختی <نکوهدی> * بر دو گونه است.
۱- آگاهانه ۲- ناآگاهانه

<کارهای ستودنی و پرهیختی‌های نکوهدی> * گستره‌ی آگاهانه، بر چهار دسته است: ۱- گستره‌ی <کارهای ستودنی و پرهیختی‌های نکوهدی> * آگاهانه، هشت دسته است: ۱- داورِ ای که در باره‌اش می‌شود، همچنانی که پیداست [با آن گونه که <در آموزه‌های دین> * پیداست] در زیر، یک‌به‌یک نشان داده شده است.

۱ <انجام دادن و انجام دادنِ آگاهانه‌ی کَره یا گناه>

و، داورِ در باره‌ی تک‌تکِ آن‌ها

۱ یکی، آن کس که * آگاهانه کَره کار است و از گناه پرهیزده؛ داورِ ای که در باره‌اش <می‌شود، این است که او> * هم‌ترازِ ابره‌ان است و به همین پارساست

۲ <یکی، آن کس که> * آگاهانه (dānšnig / دانشن) دست‌به‌گناه می‌رند و کَره می‌پرهیزد؛ داورِ ای که در باره‌اش <می‌شود، این است که او> * هم‌ترازِ دیوان است و بی‌گمان سَخو

۳ <یکی، آن کس که> * آگاهانه، هم گناه و هم کَره، هر دو را انجام می‌دهد؛ داورِ ای که در باره‌اش می‌شود، این است که، از برای کَره‌کاری‌اش پذیرای پاداش است؛ به سبب گناه‌کاری پذیرای کیفر

۴ <یکی، آن کس که> * آگاهانه، نه کَره نه گناه، هیچ‌یک را انجام نمی‌دهد؛ داورِ ای که در باره‌اش می‌شود این است که، به سبب گناه‌کردگی هیچ <کیفری> * بر گردش نیست. (۱)

<اما، داورِ> * در باره‌ی کَره‌های انجام نگرفته

(الف)، آن <کَره‌ها> بی‌کی که انجام‌شان مریضه است (frēzwan = فرِزوان) و (ج)، <اگر

معجزه و دوشود کند * و گردن است (bun-clāšlig)

(ب)، و، آن <کَره‌ها> بی‌کی که انجام‌شان مریضه نیست؛ <به سبب انجام دادن‌شان> * هیچ <کیفری> * بر گردن نیست

۲ <انجام دادن و انجام دادنِ ناآگاهانه‌ی کَره یا گناه>

و، داورِ در باره‌ی تک‌تکِ آن‌ها

۱ یکی، آن کس که * ناآگاهانه، از سرِ پاک‌نهادی (=سک‌مشی)، (۲) کَره کار است و از گناه پرهیزده؛ داورِ ای که در باره‌اش می‌شود، این است که، <از مهر همان نهاد سیکش> * آهنگِ بنگ‌کرداری کرده‌است؛ و در مهر همراهی (۳) کَره، ترازیده می‌شود؛ و بی‌یوبه‌ی آنکه <کَره را> * ناآگاهانه انجام داده بپرازد؛ و بر به سبب پرهیز از گناه <به ترازیده می‌شود و به کیفر می‌رسد

۲ یکی، آن کس که * ناآگاهانه، از سرِ کژاندیشی (۳) [با وارونه‌سی] کَره کار است و از گناه می‌پرهیزد؛ داورِ ای که در باره‌اش می‌شود، این است که

<به سبب همان کژاندیشی سنا> * آهنگِ بدکرداری کند؛ و کَره‌کاری سزاوار پاداش <حبیب> * (۴) سبب <کردوکار> آگاهانه و کژاندیشی‌اش <دو چندان‌گناه روی سر می‌رند> (۵) <و بی‌همچنان نامش درست‌گار شده است و در دوپِ داورِ> * گرفتار نمی‌شود (۶) (۶)

۳ <یکی، آن کس که> ناآگاهانه ولی با پاک‌نهادی هم از سرِ کژآگاهی دست‌به‌گناه می‌رند و از کَره می‌پرهیزد؛ * داورِ ای که در باره‌اش می‌شود، این است، و در مهر همان پاک‌نهادی‌اش آهنگِ نکوپی کرده‌است؛ و بی‌سبب همراهی (۴) با گناه کیفر خواهد کشید؛ ولی نه یوبه‌ی آنکه <نابینا باده از انجام کَره پرهیزده است، کیفری> * بر گردش است

۴ <یکی، آن کس که> * ناآگاهانه و از سرِ کژمشی، دست‌به‌گناه می‌بارد و از کَره می‌پرهیزد؛ داورِ ای که در باره‌اش می‌شود، این است که <به سبب کژمشی‌اش> * آهنگِ بدکرداری کرده است؛ به سبب همراهی (۴) با گناه می‌باید دوچندان (۷) (wēš = وِش) کیفر چشده؛ و نه انگیزه‌ی کردارِ نابینا باده‌اش بپاید که <به سبب> * و به سبب <آنکه> * از کَره پرهیزده است، <کیفری> * به چندان بر گردش است

۵ <یکی، آن کس که> * ناآگاهانه، هم از سرِ بی‌گناهی <پاک‌دلانه> * کَره و گناه، هر

و انجام می‌دهد و در آن می‌نویسد: «... که در هر یک از اینها...»
 «... که در هر یک از اینها...»
 «... که در هر یک از اینها...»
 «... که در هر یک از اینها...»

«... که در هر یک از اینها...»
 «... که در هر یک از اینها...»
 «... که در هر یک از اینها...»
 «... که در هر یک از اینها...»

۷ «یکی از کس که» ناگاهانه و از سر پاگنهادی، در هر یک از اینها...
 «یکی از کس که» ناگاهانه و از سر پاگنهادی، در هر یک از اینها...
 «یکی از کس که» ناگاهانه و از سر پاگنهادی، در هر یک از اینها...
 «یکی از کس که» ناگاهانه و از سر پاگنهادی، در هر یک از اینها...

نادداشت‌ها

- «یکی از کس که» ناگاهانه و از سر پاگنهادی، در هر یک از اینها...
- «یکی از کس که» ناگاهانه و از سر پاگنهادی، در هر یک از اینها...
- «یکی از کس که» ناگاهانه و از سر پاگنهادی، در هر یک از اینها...
- «یکی از کس که» ناگاهانه و از سر پاگنهادی، در هر یک از اینها...

«... که در هر یک از اینها...»
 «... که در هر یک از اینها...»
 «... که در هر یک از اینها...»
 «... که در هر یک از اینها...»

«... که در هر یک از اینها...»
 «... که در هر یک از اینها...»
 «... که در هر یک از اینها...»
 «... که در هر یک از اینها...»

«... که در هر یک از اینها...»
 «... که در هر یک از اینها...»
 «... که در هر یک از اینها...»
 «... که در هر یک از اینها...»

«... که در هر یک از اینها...»
 «... که در هر یک از اینها...»
 «... که در هر یک از اینها...»
 «... که در هر یک از اینها...»

«... که در هر یک از اینها...»
 «... که در هر یک از اینها...»
 «... که در هر یک از اینها...»
 «... که در هر یک از اینها...»

۱۶۱. درباره‌ی اعلیٰ علمای در زمینه‌ی

سه دانه‌ی «سپند» * دین مزدایی (۱)

مردی که ... = علمای در ... = سه دانه ... = دین مزدایی ...
 آموزه‌های پیشینیان * ... = چهار صاحب عبودیت (۲) ...
 ... = دین‌نامه‌ی * ... = دین‌نامه‌ی * ...
 «هادگ‌مانسرتیگ» و «کارنامه‌ی روح‌نویس» * «گاهان‌یگ» و «از دین‌نامه‌ی» *
 «هادگ‌مانسرتیگ» می‌تواند ... «دانه‌ی» * «داریگ» و «کارنامه‌ی ورجاوند» *
 «گاهان‌یگ» را و «از دین‌نامه‌ی ورجاوند» * «گاهان‌یگ» ... «دین‌نامه‌ی» *
 «هادگ‌مانسرتیگ» و «داریگ» را استخراج کند (۴) و ... (۵)
 به همین گونه، بتواند «از ژرف‌کاوی» * از درون‌ی «سجی دانه‌ی» * «داریگ» که
 «دربردارنده‌ی» * برترین دانش‌ها در زمینه‌ی گشایه‌ترین کارهای گیتی است، فتوایی «سازگار
 با عزت‌های دین‌نامه‌ی» * «هادگ‌مانسرتیگ» و «کارنامه‌ی ورجاوند» * «گاهان‌یگ» و «از
 دین‌نامه‌ی» * از درون‌ی «سجی دانه‌ی ورجاوند» * «گاهان» که «دربردارنده‌ی» *
 برترین دانش‌ها در زمینه‌ی می‌تواند تریب کارهای مسوی است، فتوایی «سازگار با دین‌نامه‌ی» *
 ... «سجی» و «داریگ» و «از ژرف‌کاوی» * از درون‌ی «سجی دین‌نامه‌ی» *
 «هادگ‌مانسرتیگ» که «دربردارنده‌ی» * دانش‌ها درباره‌ی ... کارهای ...
 ... جهان مسوی و گیتی‌بی‌است، فتوایی «سازگار با کارنامه‌ی ورجاوند» * «گاهان» و
 «دانه‌ی» * «داریگ» صادر کند (۶) (Wāxšn =)

پنداشت‌ها

- ۱- اعلیٰ علمای برابر واژه‌درشناسی / abudar šānag آورده‌ایم در ... و ...
- محموده معنای «مجهل‌انعم» دارد
- سه دانه‌ی / دین‌نامه‌ی (= کتاب فقهی) دین مزدایی نیز، «گاهان‌یگ» و «هادگ‌مانسرتیگ»

«دادنگ» اند ... که ... به تاریخ ادبیات پیش از اسلام، به گوشش و ... احمد ...

و ... مکتوب ... به صورت سه کتاب ... هر یک ...
 بخش ... به اصطلاح ... بود و هر یک از «سجی» ... به فصل‌ها و ...
 ... تقسیم می‌شده

۲- «دانه‌ی بهره‌مند از آموزه‌های پیشینیان» را ...
 «سجی» / «daryu. keš» در بحث به معنای «مستین امورگاران دین و ...» ولی گمان ...
 ... که ... به ... به ...

و ... که ... در ...
 به ... صاحب ... و ... از ... که ... و ...
 ... گداری‌های امورگاران پیشین رفتار می‌کند

در این ... (= ۱۶۱) ... به بحث درباره‌ی ... و ...
 ... و ... به ... که ... و ...

۳- دین‌واژه‌ی «ضوا» را برابر «واژگ» wāzag و «دین»
 «استخراج» را برابر «واژگ» wāzag wādan آورده‌ایم؛ و از این واژه معنای
 دین‌دانشنامه‌ی (= فقهی) آن را درمی‌یابیم

۴- «توصیف دهد» را برابر «پیداگسیدن» paydāgenidan آورده‌ایم؛ و پیداگسیدن /
 paydāgenidan در بحث به معنی «ظاهر کردن» و «شرح دادن» و «تفسیر کردن» هم هست
 شکی نیست که در این روایت در همان معنای دین‌دانشناسیک (= فقهی) بکار رفته است

۵- «ظلم‌گاه نویسنده» روش ... سه کتاب قانون ورجاوند دینی مزدایی، همچنان سازگاری ...
 در صورت و معنا دارند که برای مجهد اعظم، و طبعاً ای جز ... معنی‌مند که آن همسندی‌ها را
 استخراج و انتفا کند

۶- درباره‌ی ... بحث ... به عبارتی از کتاب هشتم دین کرد، پیشگفتار، سدهای ۱۴ و
 MD (678.20) ۱۵



پاری و سود قریب گاب سنگ آهنگ آورد.^(۱)

به گویه ای که، در زمانه ی مباحثگی > چهار با آلودگی زمین، < * سردی و یخ خشکی

نمونه: مریدها $\langle \text{از آن} \rangle^*$ است، ماکمکی خشکی، سوی پیمان کاری که بود آفریده‌های
 بیکو در آن است. $\text{ab}\bar{\text{a}}\text{Z-m}(\text{a}, n=)$ دارد

یک شبهه >دی دیگر رودرودی< دارمبو در برابر دنازمبو ین است که،* به بومدی
(= ۱۳۱۷) (بهر) پایستگرم، روح و پیوسمی افریدهها >به صرمبرلی مقصود<* دو زمبندی

۱۰۰ * "نموده می آید، در زمان و جایی جداگانه بخش بخش می کند و می گسلاند" (۹).

۱. سامانی «برآفریده‌ها» * بزرگ دربارش» * بهمانه‌ی
۲. «برآفریده‌ها» * بزرگ دربارش» * بهمانه‌ی

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

۶. هر چه در روح بپوشی گردانند؟ و نه گویای که خود
 ۷. هر چه بگردانند؟ و نه گویای که خود

۲. رسمو یتبارها را به انگیزه‌ی ($g_{\text{bar}} = 1$)

و در هر بار $(i=)$ آخر بدنه های هستند از ممو:

وہ اپنے دو ماں بھائیوں کو یہ درپہ ایم ٹی ٹی ٹی

دستار و مال بسیار آموزد و زیاده

رَدِ اَز مِمُو: در جوابِ یکِ یکِ اُفَریده‌های سِتپداز مِمُو، از پشاورها «سِتپدازگانی را یکِ نه یکِ» *

۶. در مابقی شهباز و مینو در نواب (= پادشاه ریش و دارانه، * این پنج شیوه $\langle \text{چ} \rangle$ * سه

بارد باد شمس ماه روز

شمسچیان که دانه‌شوره سیر در شمس - مرد ر نامی و ماه داشتند و بزرگ

هنگامی که چشمی را بر روی پاکو و آب داغ استاده و بر کاف به پس انداز می تاسری گرمی و سردی
و با هم می کشیم و با آب داغ می کشیم و با آب داغ می کشیم و با آب داغ می کشیم و با آب داغ می کشیم

۱. رفعت و پرده در خانه سربازان مقصود*
۲. رفعت و پرده در خانه سربازان مقصود*

abāz... hasta = و، چکی ز - که از سر - چو باد بواندازد دروغ عین بر سر

$\frac{d}{dt} \left(\frac{\partial L}{\partial \dot{x}} \right) = \frac{\partial L}{\partial x}$

$\frac{1}{2} \times \frac{1}{2} = \frac{1}{4}$

د. محمد صالح المنجد

<نگاه کنید به> * این آیه‌ی گوبین گویانه‌ی دگانه‌ها.

وهمانا! بر آن کس راست‌رفتار هیچ تباہدگی‌ای فراخواهد رسید، [بسیار هات بسبب و نه‌م، به‌ی پنج (الف) ۲]

را <ایس تبه‌ی دگانه‌ها> * در <مهای از گراوش پنهانی> * و هادگ‌مانسریگ
گشاده‌جو (paydāg) آنجا که می‌فرماید (۳)

دراسی، آنچنان مرد را یاری می‌دهد، گشتی که هزار هگ سپاه <نه یاری‌اش شناخته‌اند>

به گونه‌ای که، راسمی در <که هسمان> * میانه‌روی اسب، به حویشتی حویشت
(andar xwadīh / اندانه)، دارای هیچ اشوبی مسب و اینکه تباہدگی <در برادرستی> *
او بیرون <سر می‌رساند> بین بکنه در امورهای دین <بیب> * است

همچنانی که انجام فریضه‌ها <ما را> * از سه گونه سوشکسگی <مرومی> *
(ērang'h / عرواری) (۴) در اسان می‌درد <بحسب، حواری> * در برادر دشمنان، و
<دو دیگر> * گویند رسانی‌ای که بر آن است (۵) و <سومی> که <برتر از همه است>

از بی روی، دگانه‌ها <که گشاده‌ی> * دانشر می‌خواند است، <تای دیگر> *
(albe / آلبه) و هادگ‌مانسریگ <پله و پایه‌ی> * میانی دارد و داندگ <فرود بر> در آن
رو نای دیگر <بیب> (۶)

به یو نه‌ی دانشی بودن حد. این سه دین نامه، <حد گف‌های دگانه‌ها> در بسبب یا گف‌های
و داندگ و و هادگ‌مانسریگ گواهمندی دارد و، گف‌های <سپید> * و هادگ‌مانسریگ و
سجش یا حد گف‌های دگانه‌ها، سره‌ارانه، گشاده‌ی مص‌های ژرب < *
و گاهان> اند

پندار اسب

به سه دین نامه، بی‌جم است

volka. xš, ōram. va n b, ōt Zai tš, l. v k, f.

w ič a andar xwadīh

جسل در سحبه، در جایگاه راسگو توبو گریده‌های او ستای او سبایی، آیه‌ی او مسار چین

۱۴۵ در بشاره‌ی گواهمندی (= c.m) و

راؤ گشایی (= paydag'h) هر یک از سه

دادنامه‌ی دیر مزدایی یکدیگر را

در بشاره‌ی گواهمندی (= c.m) و
راؤ گشایی (= paydag'h) هر یک از سه
دادنامه‌ی دیر مزدایی یکدیگر را

<برای نمونه> * این که

در بسیاری از خدای (was gyāg / آیه‌ی) و دمانسریگ و و گوبین گویانه
کسی که <دشمن شهریار است>، در همان‌های وی سرپیچی می‌کند، کسفر موگ‌ار
پیش‌پیش شده است؛ چربی‌اش (= دیر) <کفر>، مها در یک فتوای گوبینه او <گاهان> این گونه
<نوشته آمده است> *

وهمانا! آن کسی که شهریار ملک من است، بهره‌ی حواست و کام <اش> * می‌ناید
برآورده شود (۱) [بسیار هات پشاه و یکم، آیه‌ی یک (الف)]

به همین گونه، حد در میانه‌ی <نگه‌داری در (pad-dāstan) چهار و حد و حد
<او> * حویشت (۹)، و در نظر گوبین اندی در
در زمره بوده‌اند و، آن کسانی که فرمانر بار پشان بودند، <حو، دلواری در بهره‌ی> * آن دشمنانی

در بشاره‌ی گواهمندی (= c.m) و
راؤ گشایی (= paydag'h) هر یک از سه
دادنامه‌ی دیر مزدایی یکدیگر را

و و داندگ در حد گف‌های دگانه‌ها و گشاده‌ی حواست

می مرد

شهریار میوی: نیک تو - شایان ترین بخشش آرمایی در پرمو «اشه» از آب کسی
 خواهد شد که با شور دل، پنهان کردارها را بجای آورد
 بهر دو ایستاده این آیه را چنین برگردانده است

in ōy ī wēh xwaday, kamag bahr abar-barišān [kə 'ba r ō oy
 k as Jaləm-kē xw-āy-ī-nuk-ahayē]

شکرت دین کرد به انگلیسی، این آیه را این چنین برگردانده است
 The Lord of the Goodness is the bestower of superior rewards

«میرجم فرانسوی کتاب سوم دین کرد، این گونه معاک ...
 Au bi n roj j'apporte la part de cho»

معنی ترجمه ...
 باد ...
 در ...
 ...

خود در نظر، دوماره در کتاب بهم دین کرد، کرده میسند، هفتم بار نویسی می شود
 MD (8, 11-13) in ōy ī wēh xwaday.

...
 ...

...
 ...

سجانه، گرواشگر دین کرد به انگلیسی، این به را این چنین برگردانده است.
 whoever walks arthfully (ngh ly), to him no ev l w ll reach in the
 me to come

دو میثرا، موجم فرانسوی کتاب سوم دین کرد، این گونه معاکرده است
 pour celui qui marche droite, il n'y aura point de desiraction.

معنی ترجمه دو میثرا این است

برای کسی که به راه راست می رود و خودخواهد داشت تباهی
 ما (گرواشگر کومی)، سخن پهلوی را این گونه درمی یابیم
 «همانا» بر آب کس رستارها، هیچ تباهدگی ای فرانخواهد رسید.

... این به، با آیه ای از «هددگمانشگر» از دست رفته رونویس

۴ «سه گونه خواری و سرشکستگی» را برای عبارت از بستر سخن پهلوی آوردیم که آن را
 «سین ژنگیه» / se ērangīh خوانده ایم: دو هم ریختگی عبارت پهلوی به گونه ای است که مرجع
 «سه گونه خواری» در نظر را ناویک نشان کرده است؛ از این روی، هم، «انویس» نوشته پهلوی بر
 سر شک و گمان انجام گرفته است، هم ترجمه ای از

... «انویس» که ای که پی آمد خواری و سرشکستگی در برابر دشمنان است.

۶ «نویس» بر روی پله و پایه ای بن سه کتاب و رجاوله بر نگاه کنید به همین کتاب سوم، کرده ای صد
 و شصت و یکم، که نویسنده، در باب گسره ای جهانی و سیره دانشی آن سه پنده و پایه
 به سخن پرداخته است



۱۶۶. درباره‌ی سرشاه‌های به‌ترین زمانه، و،

شبانگان بدترین زمانه، و دربارهی

ہر وہاں ہر دو، ہر اس آمورہ ہی دس بھی

۱. $\frac{1}{x^2} = x^{-2}$ $\frac{d}{dx} x^{-2} = -2x^{-3} = -\frac{2}{x^3}$
 ۲. $\frac{d}{dx} \ln x = \frac{1}{x}$
 ۳. $\frac{d}{dx} e^x = e^x$
 ۴. $\frac{d}{dx} \sin x = \cos x$
 ۵. $\frac{d}{dx} \cos x = -\sin x$
 ۶. $\frac{d}{dx} \tan x = \sec^2 x$
 ۷. $\frac{d}{dx} \cot x = -\operatorname{cosec}^2 x$
 ۸. $\frac{d}{dx} \sec x = \sec x \tan x$
 ۹. $\frac{d}{dx} \operatorname{cosec} x = -\operatorname{cosec} x \cot x$
 ۱۰. $\frac{d}{dx} \sinh x = \cosh x$
 ۱۱. $\frac{d}{dx} \cosh x = \sinh x$
 ۱۲. $\frac{d}{dx} \tanh x = \operatorname{sech}^2 x$
 ۱۳. $\frac{d}{dx} \operatorname{sech} x = -\operatorname{sech} x \tanh x$
 ۱۴. $\frac{d}{dx} \operatorname{arcsinh} x = \frac{1}{\sqrt{1+x^2}}$
 ۱۵. $\frac{d}{dx} \operatorname{arccosh} x = \frac{1}{\sqrt{x^2-1}}$
 ۱۶. $\frac{d}{dx} \operatorname{arctanh} x = \frac{1}{1-x^2}$
 ۱۷. $\frac{d}{dx} \operatorname{arcsech} x = \frac{1}{x\sqrt{1-x^2}}$
 ۱۸. $\frac{d}{dx} \operatorname{arcsin} x = \frac{1}{\sqrt{1-x^2}}$
 ۱۹. $\frac{d}{dx} \operatorname{arccos} x = -\frac{1}{\sqrt{1-x^2}}$
 ۲۰. $\frac{d}{dx} \operatorname{arctan} x = \frac{1}{1+x^2}$
 ۲۱. $\frac{d}{dx} \operatorname{arccot} x = -\frac{1}{1+x^2}$
 ۲۲. $\frac{d}{dx} \operatorname{arcsin} x = \frac{1}{\sqrt{1-x^2}}$
 ۲۳. $\frac{d}{dx} \operatorname{arccos} x = -\frac{1}{\sqrt{1-x^2}}$
 ۲۴. $\frac{d}{dx} \operatorname{arctan} x = \frac{1}{1+x^2}$
 ۲۵. $\frac{d}{dx} \operatorname{arccot} x = -\frac{1}{1+x^2}$

۴. «سازي نديري رو، گار،»* و براسنگي و پيراسنگي و مائه او دهگدر د. ۵. همهي ميره «ي بهي،» فصلال، ۶. و بيكي و آفاداني و پارسايي و همه گزوه بيكي و ۷. ۸. ۹. ۱۰.

5 = + با (Uaxšag = /علاقتم) مد تریز، زمانه، آلودگی، حایم و حیوی

مدی مردم در کز روشی که بهمان گشتو دیو دی استیسا می باشد

و در *شخاری* به بربر *روزگار*، ^{*} آشفتگی و ریش شدن *< چپو هی >* ^{*} و مانند از
هنگام بد آگاهی و دیگر احوال *< بهادی و دانا >* ^{*} و بدکرداری و سگدستی (*šku th*) و
در *چگر بی* و هر گونه نهی و درد گسیابی به سوی است ¹

تاریخ: ۱۴۰۲/۰۵/۰۵

[illegible]

ج. حسب کالہ در در - د. ہم ہیں جو اسنی ای را کہ، جیہ اند

[illegible]

۱۶۷ درآمدهای دیسی — هی

گزارش شده است دروج، آب هنگام که

مانودی اش حتمی می شود (۱۰۰٪)،

در سرد پاستی، سهمگین زمی جاید

$$= \frac{A}{C} = \frac{9}{6} = \frac{3}{2}$$

۱. تعداد فریضه ها هم از پیروی و احترام

۴۰۹. رستم یاشمادین سرشاسیری حقیقوای < * روح و هم از صامان بدید

abayisi (حمى) <بيرونگاپ>* خود، هم آره اشمنه

۱. آب گوجه که از پیوری هم رانگی <انس> برمی بد، آگاه بوده همه هم از آن دریا

روح هم در آغار و هم در میانه زندگی فرسش* از فرجام بیاهندی (۴) [ب در فرجام

بارہ دسویں صدی | حویلی شی ناکا، بڑہ

۸. $\omega = \omega_1 \wedge \dots \wedge \omega_n$ جهان، ω که بیسهای پایه ساخته‌ها و پانزده باره.

روح) آشوب می شود. همه سبب ^{۵۴} * نگاه شدن از بیست و ششم زندگی ^{۵۵} حب علمی ^{۵۶} نه

پایانی (۶)، نه هسکه شه کار، انداخ

و پدبانی شگفتی است که در گزارش های دیپ ^۴

• که همدی دشمنان، هنگام «شکست پادشاهی در اوج» نامیدی^(۱۶).

[illegible]

$\frac{1}{2} \left(\frac{1}{2} \right) = \frac{1}{4}$

[illegible]

< ۱ > جایگاه گیتیابی گذر کردی *

گو آکنده از اسایش و
کمپناه * آنگ گذر از آن دارد تا < شید روری > * سوی زادشوم
تر < وادشوم > * جایگاهی کم اسایش و آکنده از پندار باشد < و
بش > نهاده و * سخت و سبزه او نه نوم ویر خویش است (۶)

۱۱۱ شش

۱ و طم ما و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

سرزمین پدر نوری ما آن جایی است که از آن جا آمده ایم و پدر در آن جا است

فقط این استاد بکم رساله ی ششم، عبارت هشتم.

۲ ر که با تسامح به امور سوونی و برگردانده ایم، در مسیر سخی پهلوی با نگ رین

۱۱۱ (نوشتۀ آمده است که خوانش به این و ظاهری آن «قرم» نیز / tradom-iz)

۳ و پی گرفته به به هر روی نگاه کنید به

KAPADIA, GPV, 276f (ham bōmic va) cvci

۴ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۵ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۶ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۷ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۸ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۹ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۱۰ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۱۱ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۱۲ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۱۳ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۱۴ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۱۵ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۱۶ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۱۷ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۱۸ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

گنی اما هم نشاندی از رودمان در دل دارد و هم شانه ای فر دودج نو پیشانی

و طم، تا غنمی رنج و شکج هایش، رمیه ساز گو و دمان آسمانی است؛ معذگه، با غنمی

نو حب و نووشش، نوکته ای از دور ...

۱ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۲ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۳ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۴ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۵ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۶ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۷ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۸ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۹ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۱۰ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۱۱ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۱۲ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۱۳ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۱۴ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۱۵ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۱۶ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۱۷ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۱۸ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۱۹ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۲۰ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۲۱ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۲۲ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۲۳ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۲۴ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۲۵ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۲۶ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۲۷ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۲۸ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۲۹ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۳۰ و پدر ماه در آن حاسب و ما خود از آن جا آمده ایم

۲. «معبر» * «شکار و شکارچی»
 و هر دو فرم به دو گونه است

۱. «بیک» از * «شکارچی» است که فرم بهر مایی و بسدگی (= bowandag)، به معنی شکارچی و شکار است.

۲. «بیک» از * «شکارچی» است که فرم بهر مایی و بسدگی (= bowandag)، به معنی شکارچی و شکار است.

پادداشت‌ها

۱. «بیک» فارسی، پی‌گرفت رمانیک و تاریخی واژه‌ی پهلوی «بیرنگ» / nerang است؛ و بی در باب پهلوی و واژه‌ی «بیرنگ» / nerang به معنی دعا و ذکر و تسبیح است.

۲. «بیک» از واژه‌ی «بیرنگ» به معنی حلقه و گنک و قوس است.

۳. «بیک» از واژه‌ی «بیرنگ» به معنی حلقه و گنک و قوس است.

۴. «بیک» از واژه‌ی «بیرنگ» به معنی حلقه و گنک و قوس است.

۵. «بیک» از واژه‌ی «بیرنگ» به معنی حلقه و گنک و قوس است.

۶. «بیک» از واژه‌ی «بیرنگ» به معنی حلقه و گنک و قوس است.

۷. «بیک» از واژه‌ی «بیرنگ» به معنی حلقه و گنک و قوس است.

۸. «بیک» از واژه‌ی «بیرنگ» به معنی حلقه و گنک و قوس است.

۹. «بیک» از واژه‌ی «بیرنگ» به معنی حلقه و گنک و قوس است.

۱. «بیک» از واژه‌ی «بیرنگ» به معنی حلقه و گنک و قوس است.

۲. «بیک» از واژه‌ی «بیرنگ» به معنی حلقه و گنک و قوس است.

۳. «بیک» از واژه‌ی «بیرنگ» به معنی حلقه و گنک و قوس است.

۴. «بیک» از واژه‌ی «بیرنگ» به معنی حلقه و گنک و قوس است.

۵. «بیک» از واژه‌ی «بیرنگ» به معنی حلقه و گنک و قوس است.

۶. «بیک» از واژه‌ی «بیرنگ» به معنی حلقه و گنک و قوس است.

۷. «بیک» از واژه‌ی «بیرنگ» به معنی حلقه و گنک و قوس است.

۸. «بیک» از واژه‌ی «بیرنگ» به معنی حلقه و گنک و قوس است.

۹. «بیک» از واژه‌ی «بیرنگ» به معنی حلقه و گنک و قوس است.

۱۰. «بیک» از واژه‌ی «بیرنگ» به معنی حلقه و گنک و قوس است.

۱۱. «بیک» از واژه‌ی «بیرنگ» به معنی حلقه و گنک و قوس است.

۱۲. «بیک» از واژه‌ی «بیرنگ» به معنی حلقه و گنک و قوس است.

۱۳. «بیک» از واژه‌ی «بیرنگ» به معنی حلقه و گنک و قوس است.

۱۶۱ در حاره‌ی پشاداشن پارسایان و کسفر
 برحی گنهان ^۱شان؛ و کسفر سب-حوان و
 پشاداشن ^۲برحی گرفته‌ها ^۳شان،
 برابری آموزه‌ی دین ^۴پشی

۱. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۲. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۳. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۴. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۵. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۶. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۷. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۸. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۹. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۱۰. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی

انجا که *جهان مادی، دهمیه‌ی pāñ'ōn = و گرفت یعنی جهان
 (۴) گاهی گزیده خواهد شد
 ۱۶۱ در حاره‌ی پشاداشن پارسایان و کسفر
 برحی گنهان ^۱شان؛ و کسفر سب-حوان و
 پشاداشن ^۲برحی گرفته‌ها ^۳شان،
 برابری آموزه‌ی دین ^۴پشی

میری به گونه‌ی که ^۱حرمیه‌ی آن را *^۲دوید آورد (ayasišūh?) خواهد بود و به ^۳حی
 جهان مادی بر دست می‌داده و ^۴بر سینه در حرم می‌اند
 ۱. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۲. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۳. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۴. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۵. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۶. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۷. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۸. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۹. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۱۰. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی

یادداشت‌ها

۱- از اینجا که نویسنده‌ی روایت در بنده پنجم، جهان مادی را سجد و دومیه ^۱و ^۲پشی
 می‌داند پس روشن است که در این سدا (=سند دوم)، به داده ^۳و ^۴پشی
 ظهور دارد
 ۲- و اما، همان‌جایی که در ^۱جهان مادی ^۲پشی
 ۳- و اما، همان‌جایی که در ^۱جهان مادی ^۲پشی
 ۴- و اما، همان‌جایی که در ^۱جهان مادی ^۲پشی
 ۵- و اما، همان‌جایی که در ^۱جهان مادی ^۲پشی
 ۶- و اما، همان‌جایی که در ^۱جهان مادی ^۲پشی
 ۷- و اما، همان‌جایی که در ^۱جهان مادی ^۲پشی
 ۸- و اما، همان‌جایی که در ^۱جهان مادی ^۲پشی
 ۹- و اما، همان‌جایی که در ^۱جهان مادی ^۲پشی
 ۱۰- و اما، همان‌جایی که در ^۱جهان مادی ^۲پشی

گوششی گمانورانه است

۱. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۲. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۳. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۴. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۵. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۶. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۷. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۸. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۹. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی
 ۱۰. ^۱گنهان ^۲برحی ^۳گرفته‌ها ^۴پشی

۱. ...
 ۲. ...
 ۳. ...
 ۴. ...
 ۵. ...
 ۶. ...
 ۷. ...
 ۸. ...
 ۹. ...
 ۱۰. ...
 ۱۱. ...
 ۱۲. ...
 ۱۳. ...
 ۱۴. ...
 ۱۵. ...
 ۱۶. ...
 ۱۷. ...
 ۱۸. ...
 ۱۹. ...
 ۲۰. ...
 ۲۱. ...
 ۲۲. ...
 ۲۳. ...
 ۲۴. ...
 ۲۵. ...
 ۲۶. ...
 ۲۷. ...
 ۲۸. ...
 ۲۹. ...
 ۳۰. ...
 ۳۱. ...
 ۳۲. ...
 ۳۳. ...
 ۳۴. ...
 ۳۵. ...
 ۳۶. ...
 ۳۷. ...
 ۳۸. ...
 ۳۹. ...
 ۴۰. ...
 ۴۱. ...
 ۴۲. ...
 ۴۳. ...
 ۴۴. ...
 ۴۵. ...
 ۴۶. ...
 ۴۷. ...
 ۴۸. ...
 ۴۹. ...
 ۵۰. ...
 ۵۱. ...
 ۵۲. ...
 ۵۳. ...
 ۵۴. ...
 ۵۵. ...
 ۵۶. ...
 ۵۷. ...
 ۵۸. ...
 ۵۹. ...
 ۶۰. ...
 ۶۱. ...
 ۶۲. ...
 ۶۳. ...
 ۶۴. ...
 ۶۵. ...
 ۶۶. ...
 ۶۷. ...
 ۶۸. ...
 ۶۹. ...
 ۷۰. ...
 ۷۱. ...
 ۷۲. ...
 ۷۳. ...
 ۷۴. ...
 ۷۵. ...
 ۷۶. ...
 ۷۷. ...
 ۷۸. ...
 ۷۹. ...
 ۸۰. ...
 ۸۱. ...
 ۸۲. ...
 ۸۳. ...
 ۸۴. ...
 ۸۵. ...
 ۸۶. ...
 ۸۷. ...
 ۸۸. ...
 ۸۹. ...
 ۹۰. ...
 ۹۱. ...
 ۹۲. ...
 ۹۳. ...
 ۹۴. ...
 ۹۵. ...
 ۹۶. ...
 ۹۷. ...
 ۹۸. ...
 ۹۹. ...
 ۱۰۰. ...

۱. ...
 ۲. ...
 ۳. ...
 ۴. ...
 ۵. ...
 ۶. ...
 ۷. ...
 ۸. ...
 ۹. ...
 ۱۰. ...
 ۱۱. ...
 ۱۲. ...
 ۱۳. ...
 ۱۴. ...
 ۱۵. ...
 ۱۶. ...
 ۱۷. ...
 ۱۸. ...
 ۱۹. ...
 ۲۰. ...
 ۲۱. ...
 ۲۲. ...
 ۲۳. ...
 ۲۴. ...
 ۲۵. ...
 ۲۶. ...
 ۲۷. ...
 ۲۸. ...
 ۲۹. ...
 ۳۰. ...
 ۳۱. ...
 ۳۲. ...
 ۳۳. ...
 ۳۴. ...
 ۳۵. ...
 ۳۶. ...
 ۳۷. ...
 ۳۸. ...
 ۳۹. ...
 ۴۰. ...
 ۴۱. ...
 ۴۲. ...
 ۴۳. ...
 ۴۴. ...
 ۴۵. ...
 ۴۶. ...
 ۴۷. ...
 ۴۸. ...
 ۴۹. ...
 ۵۰. ...
 ۵۱. ...
 ۵۲. ...
 ۵۳. ...
 ۵۴. ...
 ۵۵. ...
 ۵۶. ...
 ۵۷. ...
 ۵۸. ...
 ۵۹. ...
 ۶۰. ...
 ۶۱. ...
 ۶۲. ...
 ۶۳. ...
 ۶۴. ...
 ۶۵. ...
 ۶۶. ...
 ۶۷. ...
 ۶۸. ...
 ۶۹. ...
 ۷۰. ...
 ۷۱. ...
 ۷۲. ...
 ۷۳. ...
 ۷۴. ...
 ۷۵. ...
 ۷۶. ...
 ۷۷. ...
 ۷۸. ...
 ۷۹. ...
 ۸۰. ...
 ۸۱. ...
 ۸۲. ...
 ۸۳. ...
 ۸۴. ...
 ۸۵. ...
 ۸۶. ...
 ۸۷. ...
 ۸۸. ...
 ۸۹. ...
 ۹۰. ...
 ۹۱. ...
 ۹۲. ...
 ۹۳. ...
 ۹۴. ...
 ۹۵. ...
 ۹۶. ...
 ۹۷. ...
 ۹۸. ...
 ۹۹. ...
 ۱۰۰. ...

[illegible]

۴. دبش، از نه نسخه مجازاب برای نه دسته از گناهان یادگم ده شد.

تذہ: پی کسندہ ی کتاب نامبرده، چند گناہ مستوجب کیفر مرگ^۱

[illegible]

د مینه ی دو ما کسی است که به سبب ارتکاب به گناهی بر

ب۔ اُپ در راہ موال در جگاہ معجزہ بھی ظہور نہیں

6. mm^3 γ - Fe ($\sim 0.7 \times 10^{-9} \text{ m}^3$) \rightarrow mm^3 α - Fe ($\sim 0.8 \times 10^{-9} \text{ m}^3$) \rightarrow mm^3 β - Fe ($\sim 0.9 \times 10^{-9} \text{ m}^3$)

[illegible][illegible]

57 58 59 60 61 62

کیفر :- مرگ، آزار، * مرشش گویہ است۔

۲. گناهش را ببخشید: حسی که * اندر گزافی با
 ۳. (abespar'ha-) در سرود بکوشد: در
 ۴. راههایی می‌یابد و شش از گزافی
 ۵. خواهد شد: حسی که در آسوره‌های دیس *

۱۱ ب : هال باغچه‌داری از سبزه‌های آرایه‌ای است.

١ على خضر توشاشيشه ده ار آب

۱۰. سیدنا ابراہیم علیہ السلام

یادداشت‌ها

۱- «مردی تازه در این‌جا» را برابر سخنانی آورده‌ایم که ما آن را «آنی تو شینگ مرژ»
any ei tòhang mar خوانده‌ایم. با «مردی تازه»
که ساسی باشد.

۲. در کارنامه‌ی گزاف ارج «تحریر الامم» مابین گزاف گشته‌ی گزاف دانشمند، ابو عبی مشکو و داری
ص ۱۸، با روایت ترجمه‌ی در باب دو پس از ظهورش روبرو می‌شویم
و هم یقول الناس فی اعظم بلیة الی ان ظهر رؤس طهماسب و یقول بعضهم راجع، و بعضهم
راس، و بعضهم راسب، و هو من اولاد سوشهره و بیته و بیته ع ق د

فلما ظهر روقاً طرد فراسدب عن مملكته فارس؛ حتى داه إلى الترك بعد حروب كثيرة جرت بينهما، ثم يذكر لنا منها ما يستعمل منه تجربة

ثم ابتداء رؤى في عمارة ما حفرته فراسدب فأمر ببناء ما يهدم من الحصون وإعادة ما طهر وعور من الأدهار والفسق وكبرى ما كان اندفع من المياه حتى عاد جميع ذلك إلى أحسن ما كان؛ ووضع

على الناس الجوراح سبع مئين

پس در این، نویسنده‌ی دانشمند، و دبانی‌ی سرزمین‌ده، خوابی آسها، فراخی و وگاز مردم، کسب
 و مواده نام‌گذاری بهره‌ها، فراخ ستاب، درهای سکو برای پروردن و ماده کردن باع‌ها و
 ستان‌ها، آوردن بهال دوختن از کوه‌ها در رماب، الب سخن ساز می‌کند.
 همچنین او فراخ‌چیدی بهره‌ها و گزینگی از همه گونه جو و و سبک، و ده تن بهادر
 سواری برای لشکر بال و و شرکت گرسنه‌ها و بیه در رماب کوه‌ها
 در این سخن می‌رود

۱۷. کٹر نقد پیشگی / px, g and $\text{px} + \text{bu}$ اندام

۱. این دو کتاب هفتم و دهم که در دوره هشتم به ۴۷ [جانبه] و در ۱۹۶۶/۲ میلادی

۱۷۶ درباره‌ی هنرنامه‌ی‌های (۴) زاب پسر
طهماسب که چگونگی با زورآوری شگفت
میتوی‌اش، دهگ «مومن»* از سپاهش
گرفته تا آنی که با وی سربرداشتند را
سرکوب کرد و درباره‌ی واپس‌راندن دیگر
ایران و دیورسان از کشور ایران با همان
زورآوری شگفت و شایسته‌ی میتوی‌اش، و
بیارآراستن ایرانشهر و شهریار و
دستگاهش (۴) با کمک مردی بزرگوار
ایرانیان، (۱) برابر آموزه‌ی دیس‌بلی (۲)

میوه‌ی تش، یک بومس و هوو میپاغسی ره که سا ان دسپاشن) خشمم می افروخت ("sturg last" سرکوب کم و برشکست و پیداکرد (= /əˈnɪˌyʊlɪŋ kərkt/) منهدم کرد)
دیگر، با شمار ور روی شکفت ا شایسته ی میسوی اش (= راب)، دیگر اقربان و دیوپر سبب
اندیز (۳) [١ ، ٢ ، ٣]
(درا دور آند (= "burd")
بی که در دهنگ بومس (بود) راب ...

[illegible]

۱۸۱ درباره‌ی جلداسانی آن دهستانه‌ای که...

فریضہ نیست، برابر آموزہ دیں بھی

رواسته <دهشاهی>* ویژه‌ی امروز و فردا نیست

یونانی زبان، «نفسی» * به سوزی گوهر «اسمانی» * بنیال (۳) (۴)

شمال الشعب

[illegible]

از دهشانه‌ای که فریضه بیست و هفتمی است که «دهنده»^{*} می‌راند اگر حتی به سی که
به «ای» از دهشانه^{*} است برده‌اند گناه باشد

درجہ اسمیہ (Zas an / Zayışn) / (١) < یے > ۳ باکری ۴

* «مرد نیازمند، دیشبه ای» * دیشبه، «گی‌هال» «می‌فرماید» * «در یخچال هوئو دهم»

»اور نفسیر میں عبارت، کتاب «^{۱۰} رہے ہیں واما میں گوید

۱۱. کس که خورا مری مسته - در حواش ^{*} در مدهاست ^{*} ^{*} ده ال

مردی کہ از در حبس اقامت برآمدہ بدخلدہ از کسی درہ چسبی چہ میانی دنگر * افریدگان است:

۹. $\langle \text{یعنی} \rangle^*$ که در چهره‌ی اثر بدجانی = S. G. G. H.

ر ر پروگرام

دریں سال ۱۰۵۰، بانو "موسیٰ برید" ^{۱۰} مردم شہر حسب کہ می گویند

کہ وہ ، کہ زہشیاہ بھی دھند، گنجیاب ہر اس سے

داد و اِست هه

۱- در خصوص درخواست استناد و ب ب بر سبب واردی پیگیری باید رعایت شود +

[illegible]

نکته: در این روش، هر یک از اعضای هیئت مدیره، یک سهم را در اختیار دارد.

[illegible]

یادداشت‌ها

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32

۱۰۔ اور ہم نے بسندگانِ دیوبند کو ایسی و زنیوں کو

پیشینہ اور فوائد پیشہ دارانہ

د صحبته پوهې اوږده ايم که در "موشه پهلوي" د ننگرهار

$\frac{1}{2} \leq x \leq 1$, $y = 0$, $z = 0$

2 4 1 2 1

1 2 3

و نه در با ولايت معلوم و هم رسيد به نهايت راه و نهايت كره

◆ ◆

امروزی، زمین تا آسمان جدا شده است.

در کتاب هیمنم دین کرد، کرده‌ی چن، م. سید همتا، دوباره با پس واژه و نگارش
رو به رو می‌شویم. = (M.D) (639.3).

۲- کهن بین‌ها، به گونه‌ای دوبه‌ی، برای واژه‌ای از ستر سخن پهلوی آورده‌ام که هم، می‌توان
از آن گذرد، kardan خواند و هم گذردگ، kardanag.

اگر گذردگ kardanag خوانده شود به معنی کرده و تاب و ابواب علم مردایی.

۳- در واژه‌ها و پیوسته‌ها، م. سید همتا، دوباره با پس واژه و نگارش
رو به رو می‌شویم. = (M.D) (639.3).

۴- در واژه‌ها و پیوسته‌ها، م. سید همتا، دوباره با پس واژه و نگارش
رو به رو می‌شویم. = (M.D) (639.3).

۵- در واژه‌ها و پیوسته‌ها، م. سید همتا، دوباره با پس واژه و نگارش
رو به رو می‌شویم. = (M.D) (639.3).

چهارم را به دو گونه می‌توان ترجمه کرد: گزارش پهلوی به گونه‌ای دوبه‌ی است.

ریشه‌ها پیش از ورود در هیردسان (محورده علمی، سخن می‌راند؟ تا

خدای بکرده سر و تاسوه با هم در هر بندی (به چید) بخواند تا خدای باکرده در آینده محتبندی
بسر و ورمه‌ها، این‌ها و حکام دین مودی را به کزی گزارش بکند.

یا نویسنده‌ی بین طبعی جوان از سوی هیرد خوش‌است و سخن می‌راند.

کمان و بازتاب ما این است که نویسنده‌ی «یت از گزیشر» بن‌امور خوب توانی ترویث
هیرد در «تجیم و خوی» خبر می‌دهد.

۶- در (D)، نویسنده به راست داشت و استوار بود. به و می‌توان از کهن بین پیش‌ها به
دست پیچیدگان نظر دارد. کدورد واژه‌های دیش / ۱۶۵ و پس / ۱۶۵ در این رو به رو است.

۷- هم‌ای مد پدای روایت (۶) روشن است.

شهریاری به جای خود را بی و مراددهی خودستانه در کوه، به تر است روش دوست و به

از به نه گیری کند، تا با جاده‌هایی شاهان و زنی فرمانان و مدیران، ریشه‌ی کار ردست.



۱۸۲ دوباره‌ی سودمندترین حسوها برای

مردم و حقه‌ها بر سر امور هی؟ نس

۱- در واژه‌ها و پیوسته‌ها، م. سید همتا، دوباره با پس واژه و نگارش
رو به رو می‌شویم. = (M.D) (639.3).

۲- در واژه‌ها و پیوسته‌ها، م. سید همتا، دوباره با پس واژه و نگارش
رو به رو می‌شویم. = (M.D) (639.3).

۳- در واژه‌ها و پیوسته‌ها، م. سید همتا، دوباره با پس واژه و نگارش
رو به رو می‌شویم. = (M.D) (639.3).

۴- در واژه‌ها و پیوسته‌ها، م. سید همتا، دوباره با پس واژه و نگارش
رو به رو می‌شویم. = (M.D) (639.3).

۵- در واژه‌ها و پیوسته‌ها، م. سید همتا، دوباره با پس واژه و نگارش
رو به رو می‌شویم. = (M.D) (639.3).

۶- در واژه‌ها و پیوسته‌ها، م. سید همتا، دوباره با پس واژه و نگارش
رو به رو می‌شویم. = (M.D) (639.3).

۷- در واژه‌ها و پیوسته‌ها، م. سید همتا، دوباره با پس واژه و نگارش
رو به رو می‌شویم. = (M.D) (639.3).

۸- در واژه‌ها و پیوسته‌ها، م. سید همتا، دوباره با پس واژه و نگارش
رو به رو می‌شویم. = (M.D) (639.3).

۹- در واژه‌ها و پیوسته‌ها، م. سید همتا، دوباره با پس واژه و نگارش
رو به رو می‌شویم. = (M.D) (639.3).

۱۰- در واژه‌ها و پیوسته‌ها، م. سید همتا، دوباره با پس واژه و نگارش
رو به رو می‌شویم. = (M.D) (639.3).

۱۱- در واژه‌ها و پیوسته‌ها، م. سید همتا، دوباره با پس واژه و نگارش
رو به رو می‌شویم. = (M.D) (639.3).

۱۲- در واژه‌ها و پیوسته‌ها، م. سید همتا، دوباره با پس واژه و نگارش
رو به رو می‌شویم. = (M.D) (639.3).

۱۳- در واژه‌ها و پیوسته‌ها، م. سید همتا، دوباره با پس واژه و نگارش
رو به رو می‌شویم. = (M.D) (639.3).

۱۸۵ این نکته که هیچ چیزی به

بوده و به خواهد بود و به می سرد که در توان

این بیان همه ی یکی ها، یعنی * اورمرد

جهان آفرین نباشد، و درباره ی کراسمدی و

بی کرانگی توان آتش (= اورمرد جهان آفرین)

برگرفته از گفته ی یکی از کهن آموزگاران دین،

به سرانر آموزه ی دین بهی

در این مورد، همه ی نکات، اورمرد جهان آفرین همه گاه
 در این مورد، همه ی نکات، اورمرد جهان آفرین همه گاه
 در این مورد، همه ی نکات، اورمرد جهان آفرین همه گاه
 در این مورد، همه ی نکات، اورمرد جهان آفرین همه گاه
 در این مورد، همه ی نکات، اورمرد جهان آفرین همه گاه
 در این مورد، همه ی نکات، اورمرد جهان آفرین همه گاه
 در این مورد، همه ی نکات، اورمرد جهان آفرین همه گاه
 در این مورد، همه ی نکات، اورمرد جهان آفرین همه گاه
 در این مورد، همه ی نکات، اورمرد جهان آفرین همه گاه
 در این مورد، همه ی نکات، اورمرد جهان آفرین همه گاه

(= کرانه ی توان اورمرد) به هر آنی که
 به هر آنی که به توان است، کرانه

سجده . دو گره ی . فاس اقترانی (به کار رفته در این روایت

سر گراوه و سدم فاس

سر گراوه و سدم فاس
 سر گراوه و سدم فاس
 سر گراوه و سدم فاس

پس گراوه و سدم فاس

پس گراوه و سدم فاس
 پس گراوه و سدم فاس
 پس گراوه و سدم فاس

پس گراوه و سدم فاس

پس گراوه و سدم فاس
 پس گراوه و سدم فاس
 پس گراوه و سدم فاس

پس گراوه و سدم فاس
 پس گراوه و سدم فاس
 پس گراوه و سدم فاس

اکموت، نگاه کند به شیوه ی چشم پروری پاداشی نو سنده ی روایت

en (parwand) h: t (=wisj in o-hum) awa.

در این روز، پاییدن شعله و آبها در اندرهای دبی بهی، چش، در سرب ک خاست *

(=مطلق / t aug)

<از دشته> و کیشندوان که <نداموری روزه یعنی> *

آبی ارجی آتش و آب از راه آلوده کردی آن‌ها یا ریمی (نجات) و گندناکی، (۱۰) <آبی از> * کیش <شب است، برای> * مردم، بیمار شدن و ...

میر <می خواهد> * دشمن این <نداموری> * به هر آن دستور آبی مردم

پادداشت‌ها

چاپوت خویش را برابر و خوش ویند، xwēš wimand در دستر مخر پهلوی آورده‌ایم. نگریسته نویسنده از کتاب این سخنواره، مانند دو چارچوب در ...

سپهر ...

... می ...

... چاه ...

برای یک بروسی همسجانه، نگاه کنید به همین کتاب سوم دین کرد، دهر یگم، کرده‌ی ۱۱۲ م. که نویسنده‌ی رو ... بحثی ارسطویی در باب حرکات ...

* چشمه‌ی جهانی آتش را برابر سخنواره‌ی پهلوی، اُخَش بُن-خا axš bun-xan آورده‌ایم

... هر یک از سخنواره‌های چهارگانه (=عناصر اولیه) سرکردی جهانی را ...

(۱۸۷) ... اصل پرهیز چهارماده‌ی بحسب، ... بحث ارسطویی را ...

...

...

۱۸۷ دربارهی پسرهای آتش و آب از

تاریکی (؟) ابا آلودگی آب به شیوه‌ی

نقدی، و دربارهی رستگاری‌ای

که <از ماندن> * در چارچوب خویش

<نماها را سرچنگ می‌آید> *

سرسره سر امورهای دیس سبھی

... ری ...

... (۳) ... (۴) ...

فراروی مش موی و، فرودگرایان اب سویی رمین، <فرار> ...

دوره با دروداشن <ماده‌ی نموری> *، و، مصداق برپا ...

... (۷) ...

... (۸) ...

... (۹) ...

... (۱۰) ...

... (۱۱) ...

پدیده‌ها

۱. پدیدارگرایی: *pacfragan* / پذیرگار / در پذیرگار - ...
 فرهنگ معنای واژه‌ی «پذیرگار» (*pacfragan*) معنای کسب و محاسبه و هم، پذیرندگی و تسلیم شوندگان و گردن‌پذیرگان

اما روشن است که نویسنده‌ی این روایت ...
 می‌تواند پرسید: نویسنده‌ی روایت، بنا به کاربرد کسب واژه (پذیرگار) ...
 گردن‌پذیرگان) آنگاه شایسته‌ی کدام دسته ...

۲. سحر: «وی در پیش کرده در بوده» با گمان ...
 می‌تواند از واژه‌ی «سحر» (*ra'ug ab-zušt*) حواشی و هم می‌تواند «سحر» باشد /
pxadig - baz-tuš ...

۳. «...» *ni tan-garwih* / ...
 ...
 ...

۵. واژه‌ای که با گمان می‌دهد: «دسته‌دسته» ...
 «...» (آمد) ...
 می‌باشد: «...» (*ra'ug ab-zušt*) / ...

...
 ...
 ...

...
 ...
 ...

...
 ...
 ...

۱۸۹ در ساری چارچوب باور ژرفانه به
 دین < بهی >* و، چارچوب روی برگشتن
 از آن، برابر آموزه‌ی دین بهی

چارچوب‌های باور ژرفانه به دین بهی، پیش از این (= *azabar*) در
 گروه‌ی ویژه‌ی خود (= فصل مربوطه) نوشته‌ام: *(paydāgēn)*.
 «اما چارچوب‌های < بهی >* روی برگشتن < از دین >» * صاب‌گرفته

...
 ...
 ...

۲. روی برگشتن به دین، به گونه‌ای که دین بهی را ناکارآمد ...
 ...
 ...

۱- جسم در حالت

۲- ماده در حالت

۳- جسم در حالت

۴- ماده در حالت

۵- جسم در حالت

۶- ماده در حالت

۷- جسم در حالت

۸- ماده در حالت

۹۴

۱۰- جسم در حالت

۱۱- ماده در حالت

۱۲- جسم در حالت

۱۳- ماده در حالت

۱۴- جسم در حالت

۱۵- ماده در حالت

۱۶- جسم در حالت

۱۷- ماده در حالت

۱۸- جسم در حالت

۱۹- ماده در حالت

۲۰- جسم در حالت

۲۱- ماده در حالت

۲۲- جسم در حالت

۲۳- ماده در حالت

۲۴- جسم در حالت

۲۵- ماده در حالت

۲۶- جسم در حالت

۲۷- ماده در حالت

۲۸- جسم در حالت

۲۹- ماده در حالت

۳۰- جسم در حالت

۱- جسم در حالت

۲- ماده در حالت

۳- جسم در حالت

۴- ماده در حالت

۵- جسم در حالت

۶- ماده در حالت

۷- جسم در حالت

۸- ماده در حالت

۹۴

۱۰- جسم در حالت

۱۱- ماده در حالت

۱۲- جسم در حالت

۱۳- ماده در حالت

۱۴- جسم در حالت

۱۵- ماده در حالت

۱۶- جسم در حالت

۱۷- ماده در حالت

۱۸- جسم در حالت

۱۹- ماده در حالت

۲۰- جسم در حالت

۲۱- ماده در حالت

۲۲- جسم در حالت

۲۳- ماده در حالت

۲۴- جسم در حالت

۲۵- ماده در حالت

۲۶- جسم در حالت

۲۷- ماده در حالت

۲۸- جسم در حالت

۲۹- ماده در حالت

۳۰- جسم در حالت

... xwē awān ...
 ...
 ...

... می شود ...
 ...
 ...
 ...

... که همان ...
 ...
 ...
 ...

... در هر ...
 ...

...
 ...
 ...
 ...

شبه‌ی پیدایی برار بیک رسد. ی.

شیوه‌ی ارشتری است

... اگر که ...
 ...
 ...
 ...

از سوی ...
 ...
 ...
 ...

...
 ...
 ...
 ...

...
 ...

...
 ...

...
 ...

...
 ...

پیش از خواندن
 ... کرده‌ی صد و نود و چهار، و ارج و لای فلسفی ...

... و ...

1. *rošān* (= روشن)
2. *logh* (= ...)
3. *fr* (= ...)
4. *bam* (= ...)
5. *ray* (= ...)
6. *bawīšn* (= ...)
7. *rawš* (= ...)
8. *bawīšn-estīšn* (= ...)
9. *st* (= ...)

6. *bawīšn* (= ...)
7. *bawīšn-rawš* (= ...)
8. *bawīšn-estīšn* (= ...)
9. *st* (= ...)

... و ...

... و هم ترجمه‌ی این رو ...

... و ...

... و هم در ترجمه و هم در ...

... و ...

... و ...

... و ...

... و ...

... و ...

... و ...

... و ...

... و ...

... و ...

در این روایت (۱۹۴)، سه آن دارد که چهار ریه‌ی پانای آفریش بر
 از چهار ریه‌ی آفریش با سه دانش‌آژه مع می‌کند پس، خواننده،
 و شود که هر سه عبارت یکی از هم اصل چهارگانه و پانی
 وراج نویسی کند و بی مانک در هم ریختگی نیز بر خورد می‌کند که در جای خود به
 از انگشت شش می‌دهم

۱. نویسنده، با سه دانش‌آژه‌ی *aw sn* و *aw* و *aw* (شماره‌دهی مورد هر مرحله و مراحل
 پس و پیش) *B* چتر در آن دهدهی مشخصه‌ی هر مرحله در نظر مواد آفریش) و *C* و
 (همان‌گونه‌ی کار آفریش و صنعتگر) شناسانده می‌شود، در گزارش خود، واژه‌ی *aw*

bawisn-rawisn نیز با همان سه دانش‌آژه بی‌گرفته می‌شود

hawis را در گزارش خود، و هشتش پوی

haw هم به همان سه دانش‌آژه بی‌گرفته می‌شود

bawisn و *hawisn* و هشت

چهار و کیر و گه طرح و هراج نویسی می‌کند

نویسنده آمد که نویسنده، هراج نویسی هر چهار ریه‌ی آفریش

نویسنده آمد که نویسنده، هراج نویسی هر چهار ریه‌ی آفریش

نویسنده آمد که نویسنده، هراج نویسی هر چهار ریه‌ی آفریش

نویسنده آمد که نویسنده، هراج نویسی هر چهار ریه‌ی آفریش

awisn می‌خورد؛ مرحله‌ی نویسنده / *awisn* را یگو

awisn می‌خورد؛ مرحله‌ی نویسنده / *awisn* را یگو

awisn می‌خورد؛ مرحله‌ی نویسنده / *awisn* را یگو

awisn می‌خورد؛ مرحله‌ی نویسنده / *awisn* را یگو

awisn می‌خورد؛ مرحله‌ی نویسنده / *awisn* را یگو

awisn می‌خورد؛ مرحله‌ی نویسنده / *awisn* را یگو

awisn می‌خورد؛ مرحله‌ی نویسنده / *awisn* را یگو

awisn می‌خورد؛ مرحله‌ی نویسنده / *awisn* را یگو

awisn می‌خورد؛ مرحله‌ی نویسنده / *awisn* را یگو

awisn می‌خورد؛ مرحله‌ی نویسنده / *awisn* را یگو

awisn می‌خورد؛ مرحله‌ی نویسنده / *awisn* را یگو

و شش دست؛ ولی اگر این مرحله در آفریش بر رگیوم می‌خورد باشد به دستگاه
 بد شگانی افلاطونی نزدیک شده‌ایم

پس این روایت (۱۹۴)، بهره‌گیری از دستگاه واژگانی ارسطویی است در چهارچوب
 اندیشه، روی افلاطونی برای سبب چهارشناسی مورد بی؛ حتی اگر دستگاه دین‌پردازی رسمی و
 ای (=ستر) مورد بی آن را پ

ایمانی که خود ارسطو نیز فراگیر است دستگاه اندیشگانی ارسطویی، اندیشیدن با مفهوم و
 اوست‌های جدید ارسطویی است در چهارچوب دستگاه اندیشگانی افلاطونی

در دهدهی *bawisn-rawisn* که می‌رسیم، نویسنده آن را

در دهدهی *bawisn-rawisn* که می‌رسیم، نویسنده آن را

در دهدهی *bawisn-rawisn* که می‌رسیم، نویسنده آن را

در دهدهی *bawisn-rawisn* که می‌رسیم، نویسنده آن را

در دهدهی *bawisn-rawisn* که می‌رسیم، نویسنده آن را

در دهدهی *bawisn-rawisn* که می‌رسیم، نویسنده آن را

در دهدهی *bawisn-rawisn* که می‌رسیم، نویسنده آن را

در دهدهی *bawisn-rawisn* که می‌رسیم، نویسنده آن را

در دهدهی *bawisn-rawisn* که می‌رسیم، نویسنده آن را

در دهدهی *bawisn-rawisn* که می‌رسیم، نویسنده آن را

در دهدهی *bawisn-rawisn* که می‌رسیم، نویسنده آن را

در دهدهی *bawisn-rawisn* که می‌رسیم، نویسنده آن را

در دهدهی *bawisn-rawisn* که می‌رسیم، نویسنده آن را

در دهدهی *bawisn-rawisn* که می‌رسیم، نویسنده آن را

در دهدهی *bawisn-rawisn* که می‌رسیم، نویسنده آن را

در دهدهی *bawisn-rawisn* که می‌رسیم، نویسنده آن را

در دهدهی *bawisn-rawisn* که می‌رسیم، نویسنده آن را

در دهدهی *bawisn-rawisn* که می‌رسیم، نویسنده آن را

در دهدهی *bawisn-rawisn* که می‌رسیم، نویسنده آن را

در دهدهی *bawisn-rawisn* که می‌رسیم، نویسنده آن را

در دهدهی *bawisn-rawisn* که می‌رسیم، نویسنده آن را

در دهدهی *bawisn-rawisn* که می‌رسیم، نویسنده آن را

نویسنده: ...

... ..

... به گونه‌ای که در دو اندرون جبرها تشخیص یابد.

سخن ... مایه که به صورت ...

... ..

پس به برای دیدن و یادآوری نویسنده و گاهی نویسنده ...
گامه‌ای از فرایش است که در آن صورت به عینه سرپی می‌آورند پس به گامه‌ای ...
... ..

و بهر می‌شود

در پایان‌های و ... نویسنده به دو ...

...

... ..

... ..

... ..

... ..

... ..

... ..

... ..

... ..

... ..

... ..

چهار ریه ناصه مفهوم تعریف می‌شوند در زیر می‌گوئیم رایش نویسنده روی ...
... و عبارت را به گونه‌ای دیگر ردیف کنیم. برای نمونه، تعریف (=w mand) هر چه
... را بخوان می‌آوریم به همین ارایش تا پایان، شرح و بسط نویسنده را در باب تفسیر طبیعی
چهار مرحله و نیز همانندسازی کارگاه هستی را کارگاه هر چند را هم بکنند نشان می‌دهیم

یاد تهرند چهار رسته

۱. *hawān* tēmāg i dēsagān parwān.

čyon, hast, čišān parwān

2. *hawān-rawisnīh* dēsag i anar tēmāg

parwastag, čyon čiš anar hast

3. *hawān-estēsīh* dahig ud tēwāz

parwasag i a dar tēmāg i š azaban
xwān n kās, a dar čiš.

4. *stī* cwtāg g tanan, čyon wahnūn čiš,

d q'wah an kās.

wānāg g

یاد تهرند یو رسته در باره ی موشه و

۱. *hawān* zān i anar tēmāg i dēsagān

čyon
'garm xwān wān ud pad tēmāg g
'ristagān bon'

2. *hawān-rawisnīh* zān g(?)⁹ [V dēsag] i
andar zān g¹⁰ [V zahag <an bon>*]

čyon tēmāg i anar hast

čih g

3. *hawān-estēsīh* tēmāg i anar zān g
sastag i¹¹ čyon 'tēmāg i anar tēmāg' i anar
'tēmāg i anar zān g'

4. *stī* nāmčīšīg anar ud jam

<ke>* 'kirrog zārīg i' az zār

<ud> nāmčīšīg i xī <ud> dar i 'kirrog

angar' az dar kōd

یاد تهرند یو رسته در باره ی موشه و

یاد تهرند یو رسته در باره ی موشه و

1. *hawān* mādag kē kirrog padis čared.
čyon zār mādag' kē 'kirrog zārīg' i
padis čared (besar anar dēs?), uc

'mādag' ke 'kirrog <ahengar>' padis
čared 'taxt ud dar dēs' (?)

2. *hawān-rawisnīh* dast-k rih i kirrog aban
madag, čyon 'ayoxšast' i tēmāg uc
wizādīšn(?) ud kōbīšn(?) [V 'kōbīšn(?)

<uc> dar tēmāg i anar hast

<uc> dar tēmāg i anar hast

kirrog g

3. *hawān-estēsīh* dēsag i kirrog(?)
[V <ke>* 'kirrog] čared pad madag
čyon 'abasar uc jār dēsag' ke 'kirrog,

zārīg' čared anar zār i š mādag uc 'bī
ud čiš dēsag' ke 'kirrog ahengar'

čared čar dī (?) [V 'anar] i š anar
'čar dī' i anar dēsag

4. *stī* nāmčīšīg anar ud jam
<ke>* 'kirrog zārīg i' az zār

<ud> nāmčīšīg i xī <ud> dar i 'kirrog
angar' az dar kōd

فرهنگ‌نامه‌های به‌ویژه بر واژه و ترجمه / نظر / بطنه
چای‌دان به واسطه از ترجمه که رواند

[illegible]

بیل سووم. لا، اکر اکر چک، اکر چک پیسی پیسی، بلکہ ہمارے بارہم کو چ

سید چہارم «چو اینست

[τα ἀνγκρίνωμεθα .

مسجد ناٹنگ در پہلوی، و مٹنا
گھاویہ در، کہ او مرہ : اسان

«هستی‌ش پایا» و «هستی‌ش مادی»، آنگونه که،

از گرایش‌ها تا ترجمه‌ی آواستا پیدا است،

برابر امور ای دیں دیں

پیشکش کے اسناد میں محمد اللہ انور

۱۰۰

١٢٨٥ هـ ١٨٦٨ م

• جدیدی اما بی هستی، مرحله‌ای است که در آن ^۲* توسعه‌ای [یا مدرنی] شراکتی پیدا
نمی‌کند. ^۲ استیلا به گونه‌ای که دانش با چوب‌ها و درج‌ها است
فلسفه‌شناسی سرشتی (Chriz=).

(=مېړه / مېړه) همانگونه که، مادگرم سمور مایه‌وی همه گیرانه اش (= m.gri:agil) ^(۱)
 > همه‌ی < ^(۲) همه‌ی است. ^(۳)

(۷) «هماسدی این رمبه از آفریش با کارگاه زرگر و آهنگر» از نظر هری

رحله از فرجش هسمی، به مانیک* ماده «خی حاکم» است* که هرمد تا آن دیسه
/ سحلی «جام ره»^{۱۱} «وی ورد» (word) صمچ
/ Zett Mac (گ) مساده‌ی بر، (ا) سوا

و ی که (۹) به کار می رود و به شکر هم می آید که

برای به دست آوردن جواب در هر دو صورت

در بدی: «شیش» است؛ از مواد خمی خمی نخود و سیب | بدی.

«... و در این باره که به گمان من...»
 «... و در این باره که به گمان من...»
 «... و در این باره که به گمان من...»

فرهنگ نامه های پهلوی، بن و ازه ر ترجمه / سر / منطقه / نسب / براد / ...
 خاندان و مانند بن ترجمه کرده اند.

«... و در این باره که به گمان من...»
 «... و در این باره که به گمان من...»
 «... و در این باره که به گمان من...»

در ریزه های ترجمه و ...
 «... و در این باره که به گمان من...»
 «... و در این باره که به گمان من...»
 «... و در این باره که به گمان من...»

«... و در این باره که به گمان من...»
 «... و در این باره که به گمان من...»
 «... و در این باره که به گمان من...»
 «... و در این باره که به گمان من...»

سید چهارم «چوب پیر چسب»
 [τελεωγραφικη] سبکی چوبها و از ...
 مسجد ما تهنگ رو پهلوی و ...
 «... و در این باره که به گمان من...»

۱۹۴ درباره ی «هشتش»، «هشتش پویا»

«هشتش پایا» و «هشتش مادی»؛ چگونه که

از گزارش ایات ترجمه ی اوستا پیدا است،

برایسر آموخته ی دین بهی

پسکش و اسامد عبدالله انوار

۱. هشتش (۱)

A. تعریف (= woman / شناسا)

«... و در این باره که به گمان من...»
 «... و در این باره که به گمان من...»
 «... و در این باره که به گمان من...»

«... و در این باره که به گمان من...»
 «... و در این باره که به گمان من...»
 «... و در این باره که به گمان من...»

«... و در این باره که به گمان من...»
 «... و در این باره که به گمان من...»
 «... و در این باره که به گمان من...»

«... و در این باره که به گمان من...»
 «... و در این باره که به گمان من...»
 «... و در این باره که به گمان من...»

«... و در این باره که به گمان من...»
 «... و در این باره که به گمان من...»
 «... و در این باره که به گمان من...»

کاپ دوم می‌رسد. است که ماده‌ی خام پذیرای فلز خود را فراهم کند؛ پس پیرایه‌ی اول است با مرحله‌ی هفتم، که «طعمه‌ی آجناس» در ک گاه هسی فراهم می‌آید.

مرحله‌ی سوم، ماده‌ی ماده‌ی زیر دست خود را با روشی خاص به قطعات کوچک بر می‌شکند. طعمه‌ای خاص را به دست می‌آورد.

در مرحله‌ی چهارم، سنگی منطوبی، فصل، دو حدس برش می‌دهد و از آن طعمه‌ی

اولی، که در مرحله‌ی دوم، به دست می‌آید، به دست می‌آید.

در مرحله‌ی پنجم، که در مرحله‌ی دوم، به دست می‌آید، به دست می‌آید.

و پس در پس رو است او دیر کرده در فلز نوشت پهلوی.

س، یعنی تمامان کسری بر رو است دین کرده ترتیب کار هم.

در مرحله‌ی ششم، که در مرحله‌ی دوم، به دست می‌آید، به دست می‌آید.

می‌توان به دستکاری‌ها و بسی‌های هر موم رومو سن کنند.

ما در او انویسی، از ترتیب کسری دین کرد پیروی کرده‌یم، ولو در ترجمه، از آنی که در

دست بر انگشته‌ایم پیروی کرده‌ایم.

۹. ویس، از ادراکات (hè) آورده‌ایم.

چهارم از ویس می‌سازد.

۱۳. حادایه‌ی بار کنگر، بر آن پاره‌ای نکهت را به نظر دارد که آن و نکهت‌های جدا به حسب

در حادایه‌ی بار کنگر، به گویائی که در او مر حله، از آن پاره‌ای نکهت را به نظر دارد که آن و نکهت‌های جدا به حسب

حقیقتی که در او مر حله، از آن پاره‌ای نکهت را به نظر دارد که آن و نکهت‌های جدا به حسب

اکموت یعنی در این ریه، از آن پاره‌ای نکهت را به نظر دارد که آن و نکهت‌های جدا به حسب

۱۴. طریح، رایا گماند، از آن پاره‌ای نکهت را به نظر دارد که آن و نکهت‌های جدا به حسب

را با بیگارد گنه / gārdaghī حادایه‌ای نکهت را به نظر دارد که آن و نکهت‌های جدا به حسب

ش افراد انواع رویداد هستیم افراد انوعی که در ساد کنگر و جدا جدا به حسب

پیان هتلی، به معنی خود منطوبی و نکهت را به نظر دارد که آن و نکهت‌های جدا به حسب

که حادایه‌ی با شما با فردان نکهت را به نظر دارد که آن و نکهت‌های جدا به حسب

۱۵. شک که نویسنده او «ناح و جانی انصامی / مشحص» معنی می‌دهد.

۱۶. دو زبان یونانی، ناموازی و هبونه / hylē به معنی چوب است.

فردان ازدهی و هبولا، در ادب فلسفی ایران و چین می‌باشد.

نکته بری ارسطو بسیار مع دار بوده است که صنعت جهان را مانند صنعت در و دیگر به حسب

۱۷. در درازی پژوهش بر روی این وایت سارگراسنگی دیر کرد، ۱۹۴۵، گ. ا. شنگر.

در مرحله‌ی دوم، به دست می‌آید، به دست می‌آید.

بخش آوانویس

کژنوشته	درست گردانیده شود به	شماره‌ی برگ‌نوشت	شماره‌ی سطر
دشوارې	دشوارۍ‌هې	[22]	1
gētī	gētīg	[64]	12
frawhr	frawahr	[68]	24
برېر آموزې	برېر آموزه‌ې	[105]	2
aweswar	awestwār	[106]	15
bāz	abāz	[115]	12
۱۳۷م	کرده‌ې ۱۳۷م	[138]	سطر پ‌یانی
پېچ	شش	[158]	سطر پ‌یانی
wid.šn	windišn	[191]	5
fazānagīhn	frazānagīh	[201]	15
māsar-	mānsar-	[203]	14
šnāag	šnāsag	[261]	5
daar	dādar	[346]	4
کشوآزە‌ی در بظر	نامواژه‌ې در بظر	[349]	1
wizādišn	widāzišn	[384]	6

با همه‌ی کوششی که به کار رفت، کژنویسی‌های بسیاری در این کارنامه
راه یافت در دو پیچاره‌ی پس از این، می‌کوشیم، چند تای آن‌ها را نشان دهیم

کژنوشتارهای کتب خطی و چاپی در دسترس

ترجمه‌ی فارسی

کژنوشته	درست گردانیده شود به	شماره‌ی برگ نوشت	شماره‌ی سطر
برابر آموزی	برابر آموزی	۱	۵
جداشویدگی	جداشدن	۳	۱۳
<سوری سیادی > ر	<پورهایی بنیادین از>	۲۰	۲۱
آفریده‌ی	آفریده‌های	۳۱	۵
دریاری	دریاری	۳۱	۷
قوی	قوی	۳۶	۵
گفتایی	گفتایی	۸۹	۶
پرد بجمه‌های)	پرد میسوی)	۹۹	۲
کبرد	کاربرد	۱۲۵	۲
اندازه گرفته می‌شود و شناخته می‌گردد	اندازه گرفته و شناخته می‌شود	۱۳۳	۳
برخاسته از	برونار	۱۴۸	۱۲
نیروی	نیروی	۲۱۳	۱۹
هوزمانی	هوا زمانی	۲۲۳	۵
گزارد	گذارد	۴۴۲	۱۹
موسنجب	مسوح	۲۴۵	۲۱
کار بست (؟) درست	کار بست (؟) درست زوشاهی	۲۶۰	۱
پرهیرگوانه‌ی	پرهیرگرایانه‌ی	۲۶۳	۷
ویسده‌ی	خواننده‌ی قرآن پژوه	۲۶۹	۸
قرآن پژوه			
سپاه‌دی	سپاه‌دی	۲۹۶	۱۱
kār-nārōg	nērōg-kār	۲۹۷	۷

DINKARD

BOOK III (113-194)

A TEXT TO THE PAHLAVI LANGUAGE

MANY PROBLEMS ABOUT THE

ETHICS, CREATION, MEDICINE, ASTROLOGY, RELIGIOUS
JURISPRUDENCE, THE PHILOSOPHY OF KHOSRAWAN, THEOLOGY,
PHILOSOPHY, CIVIL CODE, MYTHICAL'S PERSONAGES AND

CORRECTION, TRANSCRIPTION, NOTES AND TRANSLATION
ACCORDING TO THE MADAN'S PUBLISHER

BY

F. FAZLAT

PUBLISHER: ENTESHARAT E MEHR AYIN

azar farnbay pesar-e farrox-zād,

āzar bād pesar-e omid

dinkard, book iii, a text in the pahlavi language,
containing the 426 reporting's of Mazdian religious,
translated by F. Fazilat

-teheran: entesharat-e mehr-āyīn 2005

184 + 316 + 394 pages.

ISBN 964-6539-40-8

THE PAHLAVI TEXT OF THE DINKARD

under the supervision of

DHANJISHAH MEHERJIBHAI MADAN, M. A.,

LL.B. BOMBAY 1911

urnbay pesar-e farrox-zad, āzar-bād pesar-eomid, dinkard, transcription,
and translation, book iii, 113-194.

ublic; 2005; uthography and press: emi va farhangi katibeh, binding:

eyn, typist: freydoon fazilat, graphist: farānak rafiifar and behnam-e

feh

entesharat-e mehr-āyīn

021) 8028479

£ 15

printed in Iran.

copyright reserved.

موقوفه

محمد علی دهخدا

راهنمای کرده‌های کتاب سوم دین‌کرد در چاپ سنجان،
و شماره‌ی برگ‌نوشت‌های آن‌ها در نوشتار پهلوی،
پدید و ترجمه‌ی انگلیسی چاپ سنجان

	در کرده. ت کرده. .	شماره‌ی جلد	pah	paz	Eng
I.	7-65		۱ ۶۰	۱ ۶۳	1-64
II.	66-102		۶۱ ۱۱	۶۵-۱۲۲	65-128
III.	103-135		۱۱۱-۱۵۹	۱۲۳-۱۸۴	129-187
IV.	136-174		۱۶۱ ۲۱۱	۱۸۵-۲۵۳	189-270
V.	175-217		۲۱۳-۲۶۷	۲۵۵-۳۲۹	271-351
VI.	218-274		۲۶۹-۳۲۰	۳۳۱ ۳۹۸	353-423
VII.	275-361		۳۲۱ ۳۸۲	۳۹۹-۴۷۹	425-496
VIII.	362-413		۳۸۳-۴۳۹	۴۸۱ ۵۵۲	425(?) 492(?)
IX.	414-420		۴۴۱ ۴۵۲	۵۵۳-۵۶۶	555-571

راهنمای نامک‌شناسی (=مراجع / bibliography)

- | | |
|----------------------|--|
| آموزگار، د. ر. پ. | آموزگار، ژاله، ریاض پهلوی، ادبیات و دستور آن، تهران، معین، ۱۳۷۳ |
| ارسطو، در آسمان | ارسطو، در آسمان، ترجمه‌ی اسماعیل سعادت، تهران، هرمس، ۱۳۷۹ |
| ارسطو، در کون و فساد | ارسطو، در کون و فساد، ترجمه‌ی اسماعیل سعادت، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷ |
| ارسطو، طبیعیات | ارسطو، طبیعیات، ترجمه و مقدمه‌ی دکتر مهدی فرشاد، تهران، مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ |
| ارسطو، متافیزیک | ارسطو، مابعدالطبیعه، ترجمه‌ی محمد حسن طهمی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۸ |
| اعظم، تاریخ علوم | اعظم، هوشنگ، جستارهایی در تاریخ علوم دوره‌ی اسلامی، ساد، دایرةالمعارف اسلامی، تهران، ۱۳۸۱ |
| اوشیدری، د. ن. م. | اوشیدری، جهانگیر، دانشنامه‌ی مزدشبه، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۱ |
| نُدَهِش، ب. د. ۲ | گنجینه‌ی دستویس‌های پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ۵۴، دستویس ۲، ندَهِش ایرانی، شیراز، دانشگاه پهلوی ۲۵۳۵
همه‌ی برگشت‌هایی که به یس دستویس داده‌ایم، به ترتیب برابر است با شماره‌ی برگ‌نوشت پهلوی و خط چنڈ م. |

تفصیلی، ب

تفصیلی، محمد، ترویج ادبای ایران پیش از اسلام، تهران، مسکن،
۱۳۷۶.

بهر و ناسد

بهر، مهرداد، وز نامه سدهش، تهران، سپهر فرهنگ، ۲۵

راستارگو، د. ف. م.

راستارگو، د. ف. م.، دستور زبان فارسی میانه، وین، انتشارات
فرهنگ ایران، ۱۳۷۲.

بهار، و. ن. و. دسپر،

بهار، مهرداد، و. نامه گریدهای رادسپر، تهران، سپهر
۱۳۵۱.

زاری، مرصداالعباد

زاری، نجم‌الدین، مرصداالعباد، به اهتمام دکتر محمد امین
ریاحی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲.

بهم‌یشت، یارند

گنجینه دست‌نویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایران
دست‌نویس ج ۳، متن یارند بهم‌یشت، به کوشش ماهیار
دیگران، شیراز، دانشگاه پهلوی، ۲۵۳۵
همه‌ی بازگشت‌هایی که به این دست‌نویس داده‌اند به
برابر است با شماره‌ی برگ‌نوشت پهلوی و خط چن‌دم

زاری، تجارت‌الامم

زاری، ابو علی مشکویه، تجارت‌الامم، متن عربی، به تحقیق
صحیح دکتر بوالقاسم امامی، دار سروش للطباعة والنشر، تهران،
۱۳۶۶ ش / ۱۹۸۷ م.

ب ۶۶

گنجینه دست‌نویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایران
دست‌نویس ت ۶۶، کتاب سوم دیسکرد، به کوشش ماهیار
دیگران، شیراز، دانشگاه پهلوی، ۲۵۳۵
همه‌ی بازگشت‌هایی که به این دست‌نویس داده‌اند به
برابر است با شماره‌ی برگ‌نوشت پهلوی و خط چن‌دم
برابر روش‌نویسی ماهیار نوایی، در یادداشت‌های کتاب، به
که این دست‌نویس در سال یک هزار و یازده برگردی (ب)
۱۷۴۲ میلادی) به خامه‌ی دستور رسم جی دستور نوشیرو
دستور سهراب جی نوشته شده‌است.

راشد محصل، ربی

راشد محصل، محمد علی، نامه‌ی سهراب، مؤسسه
مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۳۸۰
همه‌ی بازگشت‌هایی که به این نامه داده‌ایم، برابر است با شماره‌ی
مصل و سند، برابر با شماره‌گذاری راشد محصل

روایت، ت. د. ۴ الف

گنجینه دست‌نویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایرانی، ۵۲، دست‌نویس
ت. د. ۴ الف، به کوشش ماهیار نوایی و دیگران، شیراز، دانشگاه
پهلوی ۲۵۳۵
همه‌ی بازگشت‌هایی که به این نامه داده‌ایم به ترتیب برابر است با
شماره‌ی برگ‌نوشت پهلوی و خط چن‌دم،

رادسپر، ت. د. ۴ الف

گنجینه دست‌نویس‌های پهلوی و پژوهش‌های ایرانی، ۵۲،
دست‌نویس ت. د. ۴ الف، گریدهای رادسپر، به کوشش ماهیار نوایی
و دیگران، شیراز، دانشگاه پهلوی، ۲۵۳۵

ما (گزرشگر کنونی)، هنگام بررسی دست‌نویس ت ۶۶ به این
آگاهی یافتیم که این دست‌نویس، یک‌سره و با بازگشت‌های
سیار از روی دست‌نویس‌های به [۳] روئیس شده‌است
ماده‌ی کرده‌ی ۲۱۹ تا ماده‌ی کرده‌ی ۲۲۹ را یکجا ندارد.

همه‌ی بازگشت‌هایی که به بی‌ده‌ایم به ترتیب بر ج. ا
شماره‌ی برگ‌نوشت پهلوی و خط چندی.

وهمین شت. ک ۲۰

گنجینه دست‌نویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ۴۸،
دست‌نویس ک ۲۰، وهمین شت، Fol. 129v-Fol 13r به‌کوشش
ماهر نویی و دیگران، شیوار، دانشگاه پهلوی، ۲۵۳۵
همه‌ی بازگشت‌هایی که به بی‌ده‌ایم برابر است با
شماره‌ی و بی‌ده‌ای برگ‌نوشت پهلوی و خط چندی برگ‌نوشت
پهلوی.

یادداشت‌ها، Y, X

همه‌ی بازگشت‌هایی که به بی‌ده‌ایم به ترتیب
بازگشت‌هایی پایانی هر دو برگ‌نوشت و نویسی در بی‌ده‌ایم،
X برابر است با شماره‌ی روایت آوانویسی شده و Y برابر است با
شماره‌ی یادداشت در نظر در همان روایت.

صدرای شیرازی، شواهد البرویه، فی المصاحح السلوکیه، مقدمه، تصدیع
علیق استاد سید جلال‌الدین مشایخ، نشر علمی و فرهنگی، تهران،
کتاب قم، ۱۳۸۲

فروشی، ف. ر. پ. در دوشی، بهرام، فرهنگ زبان پهلوی، تهران، دانشگاه
۱۳۷۰

فضیلت، دین‌کرد ۳ نصبت، فریدون، کتاب سوم دین‌کرد (دفتر یکم، ۱۲)
تهران، انتشارات فرهنگ دهخدا، ۱۳۸۱

نصبت، یسنا نصبت، فریدون، وینا، یسنا، گزارش‌های اوستایی و پهلوی
سانسکریت، و نویسی (=متنی منتشرشده).

کتاب مقدس عهد عتیق و عهد جدید، به‌همیت انجمنی پخش کتاب،
۱۹۸۰

گلدر، اوستا گلدر، کنراد هریدرش، اوستا، کتاب مقدس پهلوی
پیشگمار دکتر ژاله‌ی آموزگار، انتشارات اساطیر ۳۵۱، تهران

مشکور، دینکرد مشکور، محمد جو، گفتاری درباره‌ی دینکرد، تهران، ۲۵

B

Denkart, a pahlavi Text,
facsimile edition of the B of
the K.R. Cama Oriental
Institute Bombay. edited by
M.J Dresden Wiesbaden.
1966.

همه‌ی بازگشت‌هایی که به بی‌ده‌ایم به شیوه‌ی B (X, Y) می‌باشد، که به ترتیب برابر
است با شماره‌ی لاتین درون قلاب [] پایین برگ‌نوشت پهلوی (X=) و خط چندی (Y=).

DH

متن‌های پهلوی، بخش‌هایی از گنجینه، وید و هومین شت، دینکرد، چاپ عکسی، از روی مجموعه
دست‌نویس‌ها، تهران، انتشارات سید فرهنگ، ایران (۸۹)، بی‌ده‌ای

BHAR, PYVG,

DHABHAR, B.N PAHLAVI
YASNA AND WISPERAD
Bombay, 1949.

DIA, GPV

KAPADIA, DINAHAH D,
GLOSSARY OF PAHLAVI
WENDIDAD, Bombay, 1953

PD

MACHENZIE, D.N. A
CONCISE MACHENZIE, D.N. A
CONCISE PAHLAVI
DICTIONARY, London, 1971
THE PAHLAVI DINKARD,
part I. BOOK III V,
DHANJISHAH MEHERJIBHAI
MADAN, Bombay, 1911

رهمای نامکاشاسی که به این چاپ داده‌ام بربر است و شماره‌های برگزیده
چند
مترجم کمبوی، ترجمه، آریستاری (=نصیح متن) و آوانویسی خود را بربر این چاپ
به انجام رسانده است

ASCE, TLD

de MENASCE, TLD, J. LE de
MENASCE, TLD, J. LE
TROISIÈME LIVRE DU
DÈNKART, Paris, 1973

دوماس، ترجمه‌ی فرانسوی خود را از کرده‌ی ششم (خرده‌گیری هشتم آشموغ) — بر
شماره‌گذاری مسجنانا — کتاب سوم آغاز کرده‌است و این کتاب سوم بی‌گرفته‌است (چاپ مدر
برابر) (DKIII MD (7.17-407.7)

Molé, CMC

Molé, M., Cult, mythe et
cosmologie dans l'Iran ancien,
Paris, 1963.

ماریان موله در این کتاب، بخش ۵۰ روایت از روایت‌های کتاب سوم دین کرد را — برابر در باب
و قرائت خود — آوانویسی و به فرسه گزارش کرده‌است

Molé, L.Z

Molé, M., la légende de
Zoroastre, Paris, 1967

ماریان موله در این کتاب، بیهی بحث کتاب پنجم دین کرد و هم‌ای کتاب هشتم را — برابر
در باب و قرائت خود — آوانویسی و به فرسه گزارش کرده‌است

Mon.er. DIC

A SANSKRIT-ENGLISH
DICTIONARY. Sir M. Monier
Williams London, 1993.

Shaki, AR OR, 38

Shaki, AR OR, 38 ARCHIV
ORIENTALNI 38, 1970, P277_312

منصور شکی، در این مجله، سدهایی از کرده‌ی ۱۲۳ و هم‌ای کرده‌های ۱۹۴ و ۳۶۵ کتاب سوم
دین کرد — بربر در باب خود — آوانویسی و به انگلیسی گزارش کرده‌است.

Shaki, AR OR, 46

ARCHIV ORIENTALNI 46.
1978 P289-306.

راهمای نامکشاسی

مصور شکی، در این شماره از مجله‌ی آرشیو اورینتال (۴۶)، کرده‌ی پنجم (۱۱۰۰) هجتم اشموع) و کرده‌ی ۲۰۲ کتب سوم در کرد را — برابر دریافت و قرائت خود — و انوی انگلیسی گزارش کرده‌است

DLSTOOR BEHRAMJEE, DINKARD, THE ORIGINAL PĒHLEVI Text, I-XIX, Bombay, 1874.

همه‌ی بازگشت‌هایی که به این کارنامه‌ی مترگی داده‌ام در ده‌ی XIX, pah V می‌باشد، که به ترتیب برابر است با گزارش سجدا، حدید چندم، پهلوی با پارید و انگلیسی، شماره‌ی برگ‌نوشت و حدید چندم.

JAMASP ASANA, HÔSHANG DASTÚR, THE PAZAND-SANSKRIT TEXT. SHIKAND-GÚMANÍK VIJAR, Bombay, 1887.

همه‌ی بازگشت‌هایی که به این جدی‌نامه داده‌ام به ترتیب برابر است با شماره‌گذاری چاپ و ست

JAMASP, DASTOOR HOSHANG, VENDIDAD, A AVESTA TEXT WITH PAHLAVI TRANSLATION AND COMMENTARY Bombay, 1907.

همه‌ی بازگشت‌هایی که به این کارنامه داده‌ام در ده‌ی X, Y است که X برابر است با شماره‌ی فرگژد و Y برابر است با شماره‌ی بند برابر با شماره‌گذاری هوشنگ جاماسپ.

WEST, SBE.

PAHLAVI TEXTS, translated by W.E. WEST, PART IV, VOLUME XXXVII.

وست، در این جلد از کتب مقدس شرق، کرده‌ی ۷ ام، ۱۶۱ ام، ۱۶۵ ام و ۴۲۰ ام از کتاب سوم دین‌کود را — برابر دریافت خود و بی‌ریط با متنی پهلوی — به انگلیسی گزارش کرده‌است

zaehner, MAGI.

ZAHNER R.C. THE TEACHINGS OF THE MAGI, London 1956.

دکتر هریدون بدره‌ای، این کتاب را به فارسی گزارش کرده است
بر، در این کتاب، به ترتیب، کرده‌های ۱۲۲، ۳۳۷، ۵۷، چند صد اعداد ۲۸۶، ۲۹۷، سیمه‌ی
بحسب ۲۲۷، ۱۹۰ و ۱۲۹ از کتاب سوم دین‌کود را به انگلیسی گزارش کرده‌است

Zaehner, Zurvan.

ZAEHNER R.C. ZURVAN A ZOROASTRIAN DILEMMA. London 1955

خواسته‌ی پژوهنده می‌تواند عالی‌ترین پژوهش‌ها و کم‌ماندن‌ترین یافته‌های اسطوره‌شناسانه‌ی
پروفسور زور را، در متن‌نوشت‌های اوستایی و سانسکریت و پهلوی و یونانی، در چاپ آف. بر
انگلیسی کتاب پی‌گیرد.



راهنمای نشانه‌های یکاررفته در

آوانویسی و یادداشت‌ها

< > روشن‌گر بازسازی یک‌ه‌دگی در ستر سخن پهلوی است؛ که بر روی زای و نظر دیگر دین‌گردش‌ها نشان انجام گرفته است

< > آگاهی به آسیب‌دیدگی باعث سخن پهلوی، بی‌تکه واژه و یا عبارتی برای رسانی آن پیش نهاده باشیم

< >* متادگی در باب سخن که مترجم کنونی، تنها بر بر نظر و گمان خود به آن پی برده‌است، واکه‌ها، واژه‌ها و عباراتی که درون پرستر گوشه‌دار ساره‌دار نوشته آمده‌اند، پیش نهاد مترجم کنونی اند و گمان‌آورانه

[(?)] فلاب همراه پرسش‌نامه در بخش آوانویسی، نشان‌دهنده‌ی واژه و یا واژه‌هایی است که هم‌حظور غیر منطقی دارند و هم در ردود آن‌ها تردید جدی داشته‌ایم

[] در بخش یادداشت‌های آوانویسی، نشان‌دهنده‌ی واکه، نویسه، واژه و واژه‌های فروتن‌نوشته است، روشن‌تر آنکه، رو نویسنده‌ی پیشین، و نیز دین‌کرد، چون ابرار ردود و مترجم کنونی‌های پیش‌آمده را به شنه‌اند، هرچا در نوشتن واژه‌های دچار کژی شده‌اند بی‌درنگ نگرش درستی و پس از کزنوشته آورده‌اند و این دوباره نویسی، در جایی‌جایی دین‌کرد پذیرای دین است هرچا که در ردود نویسه، واژه و عبارتی تردید نداشته‌ایم، حرف‌نویسی آن فروتن‌نوشته و در بخش یادداشت‌های آوانویسی، درون فلاب، نشان داده‌ایم

[V:] فلاب همراه با یاد تفصیلی (V: =)؛ این نشانه را تنها در بخش آوانویسی

درباره‌ی سنگ ترجمه

۱. در دروای دین کردپژوهی، پس از گذراندن چند مرحله، رای خود را بر آن نهادیم که در سراسر آن شب پهلوی بین کارنامه‌ی گرانسنگ، نخست آوانویسی‌ای فراهم آوریم و ترجمه‌ی خود را برپایه‌ی آن آوانویسی مسئله‌گیری کنیم و نیزه‌ای که سنگ آوانویسی ما را دین کرد پژوهش خوری و باحیری اندکی جداسازی دارد.

ما در گزارش خود از دین کرد، از سوم تا نهم، به جز آوانویسی کتاب سوم و چهارم، که برای محسین سر به دست ما انجام گرفته است، کتاب‌های پنجم تا نهم را دوباره آوانویسی کرده و گام به گام، همراه ترجمه‌ی هر کتاب، دست به چاپ و بحث آن خواهیم زد.

۲. ترجمه‌ی اعدریس ما از دین کرد، ترجمه‌ای واژه‌به‌واژه بود چیرگی همانند ترجمه‌ی روان‌شاد صادق هدایت از کارنامه‌ی اردشیر بابکان و چند ترجمه‌ی مانند آن.

۳. همان‌طور که، یکی از اسناد این سر، بر چنین روایی در ترجمه شکرده گرفت و مادرستی چنین روایی را گوشزد کرد.

نگراند نشان این بود که ترجمه‌ی واژه‌به‌واژه به کار خواننده‌ی امروزی نمی‌آید و دست‌کم، گریز از سنگینی کار ترجمه است؛ جدای از این، خواننده‌ی امروزی را صحت از دست می‌دهد. برابری و نگرانی از استاد، چنین ترجمه‌ای چیرگی در حد آوانویسی است ما آوانویسی‌ای به خط فارسی؛ و خود ایشان، نام چنین ترجمه‌هایی را «آوانویسی دوم» می‌نهادند.

ما آنکه استاد نامبرده، واژش خود از این گونه ترجمه (=ترجمه‌ی واژه‌به‌واژه) را به شیوه‌ای مدرسی و نه سقره‌گونه فراگرفتند، اما روی کارشان دادیم آوری و چشم‌گویی (=سر و سرهای) ایشان صددرصد بهره‌آرستی و درستی دارد.

مروار پس از گذشت چند سال، جدای آن است سپاس‌گویی و خوشبودی خود را از راهنمایی‌های ایشان، و از اینکه در پیروی از آن رهمایی‌ها، از چندان چاه بی‌پایان و بی‌سودی رهایی یافتیم، به شکاری پرورمان داریم.

۴. سر آن مدارم خواننده را با دشواری‌ها، دشواری‌ها، هر پیچش‌ها و ناگشودنی‌های کهن‌نوشته‌های اوستایی-پهلوی، و در نازک آن، نسیب‌های پژوهش دین کرد آشاکم؛ پژوهش‌گاران بی‌اجر و مرد ادب اوستایی-پهلوی، خود، چنین دشواری‌هایی را دم‌به‌دم می‌پرسند.

ما، در هر رویداد آوانویسی بر نوشتار پهلوی آورده ایم. — و نیز درون پرانتز گوشه‌دار آورده ایم.

فراخ نویسی و شرح و ششاسای خود را همه، درون پرانتز گوشه‌دار سواره در سوبانده ایم بدین سامان در آوانویسی * < > و بدین سامان در ترجمه < > *

کسره‌ی اصافه را، در ابتدای پرانتز، در پرانتز گوشه‌دار اینگونه نشان داده ایم < > —

برای نمونه. تارش < > آلوده کسره‌ی اهریم *، بر پرانتز آلوده کسره‌ی اهریم *:

که در ایر عدرت، و ژده‌ی «تارش» در نوشتار پهلوی نوشته شده است، ولی عدرت موصحنی و نفسری «آلوده کسره‌ی اهریم» را، الهه درون پرانتز گوشه‌دار، به ترجمه‌ی خود آورده ایم.

۴. در کتاب پنجم تا نهم را چند دین‌کردشاسان باحتری و یک دین‌کردشاسان یونانی آوانویسی کرده و همراه ترجمه‌هایی به انگلیسی و فرانسوی چاپ و پخش کرده‌اند.

همه‌ی دوم کتاب پنجم را شادروان ماریان مونه آوانویسی و به فرانسه گزارش کرده است:

پس از آن، سید دکتر ژاله‌ی آموزگار همه‌ی کتاب پنجم را آوانویسی و به فرانسه گزارش کرده‌اند:

در گزارش سجاد (= پدر و پسر) از دین‌کرد، در اعاره‌های کتاب هشتم تا نهم، به جای گزارش پزند، در گزارش انگلیسی و نوشتار پهلوی و گزارش گجراتی، آوانویسی کتاب —

رو برو می‌شویم:

«شاکول شیکد (shaul shaken) نیز کتاب هشتم را دوباره، پس از سجادانی پسر، آوانویسی و به انگلیسی گزارش کرده است:

کتاب هشتم ... مونه، پس از سجادانی پسر، آوانویسی و به فرانسه گزارش کرده است:

و بعد که من می‌دانم، کتاب‌های هشتم و نهم را در سجادان، تاکنون کسی آوانویسی دوباره نکرده است؛ ولی نوشت، در هر رویداد چاپ و پخش کتاب‌ها و نوشتارها و دین‌نامه‌های سپید حاوری، دو کتاب هشتم و نهم دین‌کرد را دیگر باره به انگلیسی گزارش کرده است.

پروفسور رن، در کتاب‌های گرانسنگر خود، ژروان، سست رو پیک کتاب سوم دین‌کرد را، الهه برابر درک و در بهت خود، آوانویسی و به انگلیسی گزارش کرده است و پنج روایت را نیز در کتاب تعالیم معان آوانویسی و به انگلیسی گزارش کرده است. منصور شکی میر در مجله‌ی آرشیو، سست شش

روایت را آوانویسی و به انگلیسی گزارش کرده است. عریار موله سیر سست در پنج‌جاء روایت

روایت‌های کتاب سوم را آوانویسی و به فرانسه گزارش کرده است.

و بجای آگاهی درم، آوانویسی سرتسر کتاب سوم و چهارم دین‌کرد برای نخستین بار به دست

جای آن است به چندتایی آن دشواری‌های (نیکویی) انگشت محض نهم.

به آمار می‌نگین، چنین مانده نوشته‌هایی (= نوشتارگان اوستایی-پهلوی)، از پس یک یا دو به دست مردانی نام یا گمنام، دوباره نویسی شده‌اند.

در هر دوره‌ای جداگانه یک یا دو نسخه بشر بر اساسی می‌شده است؛ و پس از آن دانشه‌یست بر سر دست نوشته‌های پیشین چه می‌آمده است. هرچام کار اینکه در هر دوره

یک یا جداگانه دو نسخه از هر کتابی هستی داشته است.

در هر آوانویسی، به نام این کتاب‌ها بدتر از پیش شده است. آنجا که امروزه، ما و گنجایی پژوهیدنی از متن‌های اوستایی-پهلوی روبرو ایم که معمولاً به دست

می‌دهد خط کز و کاسته‌ی رن پهلوی کتابی نیز افریده و افریده بسیاری کرده‌اند؛ و سستی‌هاست در وضع مبرور شده‌ی بسیاری مشکلات مهم نوشتارهای پهلوی

سیار شدیدی برای پهلوی پیوندهد.

دین‌کرد، نویزه کتاب سوم آن، به تنها نوشتاری آکسده از کتبوسی و لئال از خواننده‌شدنی است، بلکه به پنجم و چرای فلسفی مدنی-کلامی بودی سخن، سانی پیر

حجالات گزارش‌ناپذیر است.

فشرده‌ی حسی (= موح و حسی، نویسنده‌ی کارها بر سر هر دو، همه‌ی بره‌هاست روش‌بر سکه، در گزارش خود چاره‌ای نداشته سم حسی که ترجمه‌ی حسی

فراخ نویسی همراه کنیم

بزرگ‌هنگار کهن نوشته‌ها، ایر شوه‌ی مرصیه سیر روبرو می‌شوند؛ در گذشته، فراخ نویسان شرح خود را لایه‌لای نوشتار ترجمه‌ای روبرو دست‌شان می‌آورده‌اند بی هیچ

جداکسده‌ای. در پنجاه سال گذشته، شارحین، شرح و ششاسای خود را درون پرانتز نشان داده‌اند. پیشینه‌ی زبان‌شسان، مروره، فزون نویسی و فراخ نویسی خود را درون پرانتز

نشان می‌دهند. ما، هم در ترجمه و هم در آوانویسی از پرانتز گوشه‌دار بهره‌گرفته‌ایم.

حسب، فراخ نویسی‌ها و عروسی‌های سجاد، نویسنده و دیگر دین‌کردشاسان درون پرانتز گوشه‌دار نشان داده ایم، بدین سامان. < >

دو دیگر، به پیروی از دکتر ادیب‌سطنانی، کسره‌ی اصافه — سست گرد در نوشتار

114. abar bōzišn ī ān ī
 frašagird hangām, gannāg-
 menog frod kušīdan,
 pad gāhān paydag,
 az nūgēz ī weh dēn

sunj (III, pah, ۱۷۷); B (81.18),
 𐬰𐬀𐬭𐬀 (AV, ۲); MD (110.18).

had! kušīdan marginīdan ī 'gōhr čiš' nē
 anahastgarīh ī gōhr, ān ī ne-šayed bud(an), be, judāgīh
 ast ī čiš az čiš ī-š pad hamīh kar gīh bud.

an ī pad judāgīh agarīh ī ham tan bawed, xwad ast
 kē ham tan kuštan [V: kušīdan] agarenīdan

čiyōn tan, az judāgīh ī gyān aziš, nē anahastīh
 bē agarīh, ēdōn wišōbihēd,¹ tā¹ gannāg-mēnōg
 'frašagird hangām' 'hamag kardag abzar' — xwad
 akāmag hanjāmīhā² pad an-ayāftan ī čiš-iz bahr ō
 xwad burdan, az an ī padīš jumbūhistan³ — abar
 kušīhēd,⁴

ud purr burdan abāz awiš 'an-ayyārīh an-ayāsīh'⁵
 dard(?)⁶ abāz⁷ — ō gūstag u š ō dām škarwīd —
 abgand⁷ (=ubaz-abgand) <ud> frod-kušīhēd.

ast ī az dēn paydag

tačā, vispā. ahurā φvahmī.
 mazdā. xšastōi ā. volaφra.
 [Yas, AV, HĀ, 34. 10].

an-iz pad harwisp,
 ohrmazd! pad ēd ī to
 xwadāyīh, frōd-kušīhēd⁸
 gannag mēnōg pad harwisp
 wināh-garīh, [Yas, pah, 34,
 10 (c)]

111.13 ud zandīg ke' 'ahreman tār' pad frazām o nog(?)
 [V: 'wandag ud] zēndan ī az rošnīh drāyīd(?)⁹
 abgand¹⁰ ōbastag¹⁰ pad zamēnīdan ī tār az 'rōšnīh
 ew-kust', ham-samanīhā, ō dō ham-kust 'rōšn askam
 rōšn bešīdārtar kard,¹¹ sturgīhist(?) wattar.¹¹

111.17 pad a-kanāragōmand¹² kardan, <ud> ō xwēš
 ham pēramōn parwastag, 'xumb¹³ mānāg zendān'
 n.šastan, a-kanāragīh¹⁴ ī-š abar tār zētān čāšed
 [V. čāšīd], <ud> ham kust kanāragōmand guftan

111.19 peš-saxwan, ī-š abar a-kanarag tanīh(?)¹⁵
 [V 'a-kanaragīh] ī tār pad hambasanīh <ud>
 wišaftan.

pas-saxwan ī-š abar 'a kanārag dām'
 'kanāragomand zēndan' parwastan, <an ī>* pad
 budan nē-šāed <ud> a-winnard-bawēd

یادداشت‌ها

1. wšwp-yh-yt' OD(?); V: wšwp-yh-ytn 'y.
 _ sunj, III, pah, ۱۲۷, ۱۶): wišōbihēd ta
 _ sunj, III, pāz, ۱۴۳, ۱۴): vašōfnaēt vad
2. hnc³m-yh³
 _ sunj, III, pah, ۱۲۷, ۱۷) hnc³m-yh³
 _ sunj, III, paz, ۱۴۳, ۱۶): hanjāmuāh.
3. ywmbst'
 _ sunj, III, pah, ۱۲۷, ۱۹): ywmbstn'.
 _ (م): ywmb<yh>stn / jumb<ih>ist(an).
4. QDM kwš-yt'
 _ (م): QDM kwš<yh>yt' / abar-kuš<i>ed.
5. ³n-³byd³-yh.
 _ (م): ³n-³byd³<s>-yh / an-aya<s>ih
6. dlt, V. glt(?)
 _ sunj, III, paz, ۱۴۳, ۱۹): dartə.
 _ sunj, III, Eng, 150, 21-22): d. stressed and . sorrowful.
 _ deMENASCE, TLD, 117): (girt) lecerce, e دیر، گرد دس
 _ (م): dard(?).
7. LAWHL. . LMYTW t'
 _ (م): abāz-abgand باز افکنده خواهد شد.
8. plwt' kwš-yt'.
 _ (م): plwt'-kwš<-yh>-yt
 _ Λ Yas, Pah, XXXIV, 10 (c).
9. wyl³st'(?) V: [w] dl³d-yt'(?).

_ sunj, III, paz, ۱۴۴, ۶): varāstə.

_ sunj, III, Eng, 151, 2). be adorned.

_ (م): 'drāyid(?).

111 14 10. LMYTW-t³w'(?) p³sytk'(?)

_ de MENASCE, TLD, 117): rejeetes et rédaites

(³opastak) بدور افکنده شده و محدود شده

111.16 11. krt' [St'L(?) St'] SLY-t', V: krt' st-W 20-st' SLY-tl,

V stwl(?) st'(?) SLY tl

_ sunj, III, pāz, ۱۴۴, ۱۰): karta. va. satuar-i. satə-sarītar

de MENASCE, TLD, 117): dix mille fois plus

بیشتر تو از ده هزار مرتبه

_ (م): V: kard [...](?) wattar

_ (م): V: kard <ud> sturgīhist(?) wattar

_ چهار واژه‌ی در نظر را به سه گونه حرف‌نویسی (transliteration)

نویسه‌گردانی) کرده‌ام که نماینده‌ی سه گونه قرائت احتمالی برای چهار واژه‌ی در نظر است؛

قرائت و حرف‌نویسی نخست، روشنگر آن است که نویسه‌های درون قلاب

[] می‌تواند نگارش کژ و درهم‌ریخته‌ای برای واژه‌ی پس از خود — یعنی SLYA-tl / wattaar باشد

قرئت و نویسه‌گردانی دوم، روشنگر آن است که واژه‌های حرف‌نویسی شده

برو به قلاب، سبک‌نگار شده و هم‌ریخته‌ای برای

sad ud wist sad (= 12000)، البته برابر جواهرش دو می‌باشد؛

ولی باید بفرستی از نگاه ما، در حرف‌نویسی سومین نشان داده‌ایم که از چهار

واژه‌ی حرف‌نویسی شده، سه واژه‌های دوم و سوم، سیمای درهم‌ریخته‌ای برای

مصدر جمع sturgihistan باشد (م).

111 17 12. ³kn³i³n'

[transcription]

116.

abar oš <ud> xrad
 pānag,¹ az nūgēz ī weh-dēn.
 sunj (III, pah, 129), B (83.6),
 ۶۶۷ (AA ۱۱), MD (112.12)

hādī pādār ī oš ud xrad, mēnōgīg, wahman, ud
 čih rīg, bōy; <ud> gētīg g, awangēnih(?)² <ī> *
 *hu-tōhmagān(?) *astag²

kē, oš ud xrad bun' nērōgōmand, u-š pādārīh³
 i a wahaman <ud> bōy⁴ <ud> āwangēnih(?)⁵ <ī>
 *hu-tōhmagān astag⁵ ast pad spurr karīh ī oš <ud>
 xrad, andar har dō axwān, stayīdag ud burzīdag
 bawēd

ud kē, oš <ud> xrad az pānagīh <ī> * ēk az ēn
 se hūfēd, agar az wahman, padīš čēr hēd akōman, ud
 xēšm, u-š xrad az akōman afsard ud, oš az xēšm,
 āšo tag bawed. [= afsard bawēd ud āšōftag bawēd]

ud agar az boy, dēw [V: *dēwān] abar oš ud xrad
 pād īxšāyihēnd ud wanend, ud ān tan dēwānag(?)⁶
 [V: *wanenīdag] bawed

agar *az āwangēnih⁷ ī *hu-tōhmagān [V: *zamīgan]
 astag,⁷ ud ānoh škōhīh(?) [V: *wiškanīh] ī duš-tohmag
 melmanīhēd, ud, oš a-wālan(?)⁸ ud xrad appurd
 bawēd.

یادداشت‌ها

112.2

1 p³n-k'.

_sunj, III, pah, 129, v): pānag.

_sunj, III, Eng, 152). which protect.

_de MENASCE. TLD, 118). (*pānakīh)

LA PROTECTION)

1 2 4

2. hwnsnd-yh(?) hmt hm-yk(?) hm ³n(?) ³stk'

V ³wng-yn-yyh(?) h-t(?) hmyk(?) ³m(?) ³n-³stk'(?)

_sunj, III, pah, 129, 9). hunsandīh ka hamīg ī ham
 xwāstag

_sunj, III, paz, 145, 17-18): xwarsandīha. amat. hamī-

ham-xwauuāstā

_sunj, III, Eng, 152): manifestation in men is through
 contentment

_de MENASCE. TLD, 118) le contentement
 (honsandin) des biens de la terre (*zamīk xvastak)

خرسندی در نعمات زمینی

-(f): V: āwangēnih(?) <ī> * zamīgān astag,

-(f). V. āwangēnih(?) <ī> * hamīgan astag,

-(f): V: ³wnn[yn]g-yh(?) *hm *twlmk-[hm]-³n ³stk'
 *āwang h ī *hu-tohmagān *astag.

112.15

3. p³td³l-yh

_B (83.9): p³t-d³l yh

_sunj, III, paz, 145, 19): pāt yār-

_de MENASCE. TLD, 118): (*patārīh) la protection

[transcription]

116. abar oš <ud> xrad
 pānag,¹ az nigez ī weh-dēn
 sunj (III, pah, ۱۲۹); B (83 6),
 ۶۶ ت (AA ۱۱); MD (112.12).

hadī padār ī oš ud xrad, mēnōg, wahman, ud
 ūhrīg, bōy; <ud> gētīgīg, āwangenih(?)² <ī>*
 *hu-tohmagan(?) *astag²

kē, oš ud xrad bun' nerōgōmand, u-š pādānīh³
 ī az wahaman <ud> bōy⁴ <ud> awangenih(?)⁵ <ī>
 *hu-tohmagan astag⁵ ast pad spurī-kārīh ī oš <ud>
 xrad, andar har dō axwan, stayīdag ud barzīdag
 bawed.

ud kē, oš <ud> xrad az pānagīh <ī>* ēk az ēn
 se hīed, agar az wahman, pad.š čērīhed ,akoman, ud
 xēšm, u-š xrad az akoman afsard ud, oš az xēšm,
 āšōftag bawed [afsard bawed ud āšōftag bawed]

ud agar az bōy, dēw [V: *dēwān] abar oš ud xrad
 pādixšāyīhēnd ud wānend, ud ān tan dēwānag(?)⁶
 [V: *wānēnīdag] bawed.

agar *az āwangēnīh⁷ ī *hu-tohmagān [V: *zamīgan]
 astag,⁷ ud anoh škonīh(?) [V: *wiškanīh] i duš-tohmag
 mehmānīhēd, ud, oš a-wālan(?)⁸ ud xrad appurc
 bawed

— یادداشت ها —

2.12 1 p^on-k
 _sunj, III, pah, ۱۲۹, v) panag.
 _sunj, III, Eng, 152). which protect
 _de MENASCE TLD, 118): (*pānakīh)
 LA PROTECTION).

112.14 2. hwnsd-yh(?) hmt hm-yk(?) hm ^on(?) ^ostk';
 V ^owng-yn-yyh(?) h-t(?) hmyk(?) ^om(?) ^on-^ostk'(?).
 _sunj, III, pah, ۱۲۹, ۹): hunsandīh ka hamīg ī ham
 xwastag.
 _sunj, III, pāz, ۱۴۵, ۱۷-۱۸): xwursandua. amat. hamī-
 ham xwauuastā
 _sunj, III, Eng, 152): manifestation in men is through
 contentment
 _de MENASCE TLD, 118). le contentement
 (honsandīh) des biens de la terre (*zamīk xvastak)

خرسندی در نعمت رسمی

_(*) V āwangenih(?) <ī>* zamīgan astag,
 _(*) V: awangēnīh(?) <ī>* hamīgān astag,
 _(*) V: ^ownn[yn]g-yh(?) *hm *twhmk-[hm] ^on ^ostk'
 *āwangīh ī *hu-tohmagān *astag.

2.15 3 p^otd^ol-yh
 _B (83 9) p^otd^ol-yh
 _sunj, III, pāz, ۱۴۵, ۱۹). pāt-yar-ī.
 _de MENASCE TLD, 118): (*patarīh) la protection

٤٣٥٠

4. bwyg.

de MENASCE, TLD, 118): la perception در باطن

5. 6 5 ³wng-yn-yyh hm-yk-³n ²stk'.

-(r): V: *āwangēnīh <i>* *zamīgan(?) *astag.

21 6. dyw-³n-kⁱ(?).

-slŋ,III, paz, (१९.१). dæuuânā

—sunj,III, Eng, 153, 3): the disposition of the Dévs

- de MENASCE. TLD, 119). (*dēvānak) ديهواناك

-(r): V. *wānēndag

7. hwnsnd-yh(?) zɪm-yk hw²st²k(?); V. ²wng-yn-yyh
zɪm-yk(?)~²n-²st²k'

-(_r): *awangên.h(?) <ĩ>* zamīgan(?) *astag(?).

-(r): *āwangenih(?) <1>* *hamigān(?) *astag ')

$$3 \quad 8. \quad y-w^2 | \pi^n(?).$$

-sunj, lll, pah, 144, 1A) abāron

-sunj, II, paz, 145, 14): awarūn

—(e): *a-wālan.

در کتاب هم : ذکر و کرده ی ۵۲ آیه سید ۳۸ ام [MD (900.18)]

دو ماہ سال وادو گمر (۱۱) دو ماہ سال وادو گمر

♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣

117. *abar* *mān(?)*¹
 [V: *ān] *saxwan*² *ī*
 mudan ī ō a-wināhīh,
 az nigēz ī weh-dēn.

sunj (III.pah, ɿr), B (83 17),

66- (AAAY); MD (113 1)

113.3

hād' saxwan² ī madan i ō a-winahih ēn-iz do

1. troy-tom kamih i mardom abar abezgh i az
winah, 2. ud pasand i pach.

113.5

ud čyōn 'mardōm abēzagih i az winah i' <ud pasand
i padiš>* nē-bawed jud <az> 'ham-dādestānīh i-šān
andartom(?)³ [V. *hangirdigtom(?)] axw' pad
a-winah h, ud [pasand i padiš](?)⁴ ān ōstīgantar⁵ i a
wisp-āgāh, abardom axw, dādār-onimazd, pad agah.
ī-š az a wināhīh, owōn, abēzagih <ud> [V. abēzagih
<az winah ud>]*] pasand i padiš abay šn.g, mardom
pad an abāyist.

ō kam madan 'rāh ewāz' ō⁷ gugayih⁷ ī-š axw, pa
a-wināh h.

1131.

čiyōn ān ī anlaw hērbēd baxt āfrīd, abar: abēzagīh
ī az xwēš(?) <wināh ud>⁸ pasand <.>* az yazdā
xwastan, guft(an).

- 1 QDM m^on(?) shw-y
 _sunj,III, pah, ١٣٠, ١) abar man axw
 _sunj,III, Eng, 153). the dwelling
 _de MENASCE. TLD, 119) notre
 (: V: abar *{an} saxw<an>; V: abar [...] hu-*saxwan
 2. shw(?).
 _de MENASCE. TLD, 119): le mot
 _(: saxw<an>.
 3. hngl(?)-twm.
 _sunj,III, pah, ١٣٠, ٤): andartom
 _sunj,III, pāz, ١٤٦, ٢) andartum.
 _sunj,III, Eng, 153) in a greet degree
 _de MENASCE. TLD, 119). (andartom) plus intune
 سید اندروسی (=صمیمی)
 _(: V: *hngl<t-yk>-twm(?) / bangir<dīg>tom
 ماخص، حاصلة الجمع، چکدهی

4. [psnd y ptš](?).

$$-(r)_+$$

— در نویسه گردانی معنوازی در نظر، سه واژه‌ای را که درون قلاب همراه با پرستش‌ماد نهاده‌ام، به گمانی ما از خط مالایی (=در نوشتار شهنوی)، آنهم به سبب کژیی‌ها و کژنویسی‌های جاف‌دهی رو نویس‌کس‌گ، به اشتباه بدین جا برده شده‌است

حاجی درست این سه واژه شاید همانجایی است که ما دروپ پر سرگوشه‌های
ستاره‌دور نشان داده‌ایم.

- 113.7 5. ²wst-yk-tl
 –sunj,III, pah, ۱۳۰,۷): ōstīgantar
 –sunj,III, pāz, ۱۴۷, ۱): hustīgantar-ī
 –sunj,III, Eng, 153): through the assistance of
 –de MENASCE. TLD, 119): (ōstīktar) le plus ferme
 محکم - بر
 –(f): V. ²wst-yk-<²n-yk>-tl / ostīg<ān g>tar
- 113.9 6. ml̥twm [PWN ZK] PWN ZK.
 Λ↔ sunj,III, pah, ۱۳۰,۱۰.
- 113.10 7. OL [gw²d-yh] gwk²d-yh
 Λ↔ sunj,III, pah, ۱۳۰,۱۰.
- 113.11 8. ²pyc-k-yh y MN NPŠE.
 –(f): V. *abēzārīh az xwēš
 جدایی گریزی از من خویش
 –(f): V. abēzagīh ī az xwēš <w.nah ud>

ہاکی میں ر > گ > مپسی > * حویش



119. *abar paydāgih ī dō
buništaḡih, ōh-iz ī
‘xirān’¹ [...](?) gēhān
wēš(?)² bun’ [V: wēš
<az ēk>* bun],
az nūgēz ī weh-dēn.
sunj (III, pan, ۱۳۱), B (84.18),
۶۶۷ (۹۰, ۲), MD (114.6).*

hād! dō buništaḡih, ōh-iz ī ‘xirān’³ gēhān’ ī paydāg
az-iz wihiršnīgih ī ‘zāhagan o jūd-čīhr abar

āb ast ka o čīhr ī wād, ud ast ka o čīhr ī zamīg
wardēd, ud wād-iz, ast ka o čīhr ī āb, ast ka o čīhr ī
ātaxš wardēd, ataxš-iz ast ka o čīhr ī <wad, ud> ast
ka o <čīhr ī> zamīg wardēd; ud zamīg-iz, ast ka o
čīhr ī ātaxš, ud ast ka o čīhr ī āb wardēd

u-šan az wardēšn ī pad čīhr ī buništaḡih, az
jūd-čīhrīh, ‘jūd-čīhrēnidār buništ’ az agenēn-sāzišn h
pad bawīšn [V: pad-bawīšn], aziših ī dēsagan ud
a sazenagih-iz⁴ [V: ‘a sazenīdagih] ō didān ī
dēsagān. ‘bun-dahišn’⁵ wihān’ nē sazīdan ī az ēk
‘dānag bun’, xwēš čīhrēnāgan⁶ abāg sāsēnāḡih ī ō
‘sūdōmand bawīšn’, a-sāsēnāḡih-iz⁷ ī ō zyanōmand
dahīšn; paydāg.

nēst az šāyen edon sazīdan-iz ī buništ wēš⁸ az ēk.
čīyon ‘zāhagān kardagih peših’ ī az dēsagan ī azis

paydāg, kardag, ī az dēsagān(?)⁹ kardagih,
paydagtar-iz, az kardagih-šan(?) [V: kardagih <ī>*
yazdan], kardār az-iz <.....>*.

15 1 abag sāxtārīh ī gēhān sūd, <ud> wīzudārīh-iz ī šān
zyan: ī ast ī pad čīhr, čīyon gurg ō gospanēd, ud, ast ī
pad kām, čīyōn mardōm ō mardōm.

ud ud az mardōm juttārīh, [ud] ham-badīgih-iz ī
andar dēsagān, āhang [V: ‘hāwand] sāxtārīh¹⁰ ī šān
o agenēn, az an ī a-sāxtārīh ī-šan ēk ō did

115 6 ud andar mardōm wihān(?) [V: ‘āhang, V: xan] ī
dād az an ī a-dād <.....>* ‘rāy(?) spōxtan.

andar dēsagan: zyanomand a-saxtarīh ‘wīzudārīh
wihān’ az an ī sūdōmand sāxtārīh ud ayyārīh wihāngar

oh-iz an ī dādīgih <ud a-dādih>* andar mardōm,
kē-rāy-šan kār karbagihēd, padīš ahlawihēnd, az an ī
a-dādih ke-ray-šan kar bazagihēd, padīš druwanjīhēnd,
sazīdan paydāg [ī](?) buništ wēš az ek.

115 12 asman¹¹ ud zamīg xwar māh starān kardagih-šan,
paydāg ī buništ, az passaxtīh ud pasaxtagih, pas az
passaxtar

ud asmān ō drubuštīh <ī>* zamīg tā¹² ‘star pāyag’
ō ‘kušīšn gyāg ī ‘kušāgān razm’¹³ [V: kōxšagan-razm]
kardagih’, ud kušāgān¹⁴ [V: ‘kušīš<n>gān] az
andartom ī tan ta ‘star pāyag’ <.....>*(?)

115 17 ud padīš paydāgih rōšnān-iz ī abardar kē pad
tanān¹⁵ wīzud(?) ēstēnd¹⁶ kar-šan wīzudagih, ud

dādār xwad o 'xweš dahišn' wızudan ud, andar
xweš-dām(?)¹⁶ [V. 'xwēšan] razm rēxtan¹⁷ ud, dām
agenēn 'kūšēnīdan nē-sazid: sazīdan paydāg i huništ
wēš az ēk

پادداشتها

16 CB-³n' [gyhn'] gyh³n'

→ sunj, III, pah, ۱۳۱, ۱۴)

17 2. wyyš bwn.

—B (84.19) [w]2 + 1h(?) bwn, V: wyyš bwn

ی بر د ص گه ی (فره. دمای) عدد در دما پیموی نویژه در دیس کرد

حده در گاه کس

—DK III, ch 123, sen 10) = MD (121 14): pad dōih
(=dō + ih) ast

—sunj, III, paz, ۱۴۸, ۱۲): vaxš-bun

—(r) V 'wēš <az ēk>* bun.

—(r) V: 'dōih bun = 'dō + ih bun.

18 3. CBW-³n'

—sunj, III, pah, ۱۳۱, ۱۵), xītan i

—sunj, III, paz, ۱۴۸, ۱۴): čahnan-i

—sunj, III, Eng, 154), earthly things.

7 4. ³s³c-k yh-c(?).

—sunj, III, pah, ۱۳۲, ۶) <-sāzagih-iz.

—sunj, III, Eng, 155): owing to the perverted forces.

—de MENASCE. TLD, 120): (asācēnakih)

non-convenience ... باحرار آمدن

—(r) V 'a-sāzēnīdagih-iz(?), V: a-sāzagih(?)

114.17 5. wn(?) dh-šn'

—sunj, III, pah, ۱۳۲, ۶) wmdihšn

—sunj, III, Eng, 155): the increase of the things of the
world

(r): bun-dahišn

114.18 6. cyl-³n-³k-³n.

—de MENASCE. TLD, 120): (cīhrenakan) ses
naturants ... ان سرشت سواران

114.19 7. ³s³c-[³k-³n'] yn-³k-yh-c.

—de MENASCE. TLD, 120): ('asācēnakih) n'est pas
adapté ... نیست سازگار شده

114.21 8. byš.

—sunj, III, pah, ۱۳۲, ۱۰): beš.

114.23 9. dyyg-³n krt k-yh(?)

—sunj, III, pah, ۱۳۲, ۱۱-۱۲), dahīgan kardagih

—sunj, III, Eng, 155): the increase of the things of the
world.

—de MENASCE. TLD, 120): (zahagān-[kardagih]) fait
Jes éléments ... ساخته شده از عناصر

(r) V 'desagan-kardagih(?) هر وید صاحب ری دسه

... فرار وید صورت بندی نمود

115.4 10. ³hn g s³st-³l-yh.

—de MENASCE. TLD, 120). (ahang saxtarih)
convenance tendancielle ... همبستگی گرایش

—(r) V 'h³w<n>d s³xt-³l-yh. / 'hāwand saxtar.h

... در حد

- 5 12 11. ^os^om^on'
_sunj,III, pah, (۱۳۳,۳). asmān
_sunj,III, paz, (۱۵۰,۶): asman.
15.15 12. zmyk y(?)
_→sunj, III, pah, (۱۳۳,۶): zmyk OD / zamig tā
15 16 13. kwš-^og-^on-lcm.
_sunj,III, pah, (۱۳۳,۶): kōxšagān razin.
_sunj,III, paz, (۱۵۰,۱۱): kuxšākān. rajam.
15 16 14. kwš-^o-yk-^on
_ (۶): kušagān, V: *kušiš<nī>gān.
15.17 15. tn' ^on zww'(?) YKOYMWN-d
_de MENASCE. TLD, 121): (pat tan *u ron) qu
entourent le corps ...
که احاطه می‌کند تن را
_ (۶): *tanān <wī>zu<d>(?) -estend.
15.19 16. hwyš-y^owm(?)
_sunj,III, pah, (۱۳۳,۱۰) xwēš dām.
_sunj,III, paz, (۱۵۰,۱۶): xwauuəš-dām
_sunj,III, Eng, 156): ot ... his creation.
15 19 17. lyyc-y-tn'.
_sunj,III, pāz, (۱۵۰,۱۷): rajītan.
_de MENASCE. TLD, 121): (rēcītan) en versant
ب. ریختن
_ (۶): *rextan(?).



120. *abar abdih i dādar-*
 ohrmazd, harwisp-tuwān,¹
 az nigēz i weh-dēn.

sunj (III, pah, vrr); B (86.8)

٤٤٢ (٩١.١٠); MD (115.21).

- 115.23 had! ka nigerihed ō 'xwardag dānag' ke aziš
 bawihed 'wuzurg draxt', <ud,> 'kōdag čōbezag'² kē
 bawihēd(?)³ 'wuzurg bōtag(?)'⁴ <ud,> 'kodag čašm'
 ke pad 'wuzurg brah ī xwaršed' zamīg nigered, ud,
 <az>* ham bun⁵ 'xwardag handēšišn'⁶ ī gyān' kē
 pad 'harwisp xīran'⁷ gīrdēd,⁸ [V: *nigerēd] ud
 'frāxīgan(?)'⁹ [V: *frahan<j>igān(?)] nērōg' ī pad
 116.4 ham-kardārīh owōn wuzurg nerogihēd, čiyon hamāg-iz
 asman <ud> zamīg ī šan bahr(?) [V: *brāh] 'nizār ud
 kam ud xwār nērōg', ud pad ham-nerōg h ōwon 'brāh
 payag' <ud> wuzurg zor, wēnīhēd ī-šan ō abdīh,
 nihang(?)¹⁰ xīr(?)¹¹ <ī>* pad handēšišn madan
 ne-šayēd, ud wenīhēd abdīh ī zōr.
 116.8 ud ka abag ōwōn abdīh nigerihed ō rāyēnišnīgīh ī
 zōr az dānišn <ud,> rāyēnidārīh ī dānišn abar zor,
 wenīhed abdtarīh ī dānišn az zor.
 ka nigerihed ō dēn-māzdēšn ku zāhag ast ī

dānišnān, wēnihed abdtar h ī dēn-mazdēs.

ka nigerihed ō xwadāyih, kū rawāgēnag ast ī dēn,
wēnihed abdtar h <ī>* xwadāyih.

ka wēnihed o dādār-ohrmazd, kū bun ud āfurāg ud
kunag ud rāyēnāg ī im-šan hamoyen, wēnihed
abdtom h ī xwadāy dādār-ohrmazd, wisp-tuwan.

ēn-iz wenišn¹² [V: *ēstišn] ī abar dīd ī abdīh ī
dādār.

یادداشت‌ها

1 hsp' twy²n'

_sunj,III, paz, ۱۵۱,۲): haruuəspə tan šəhuuūn

_de MENASCE. TLD, 121): (*visp *tuwan) LE
CRÉATEUR TOUT-PUISSANT

-(۴): *harwisp-*tuwān.

2. cw pyck'

_sunj,III, pah, ۱۳۳,۱۶): čōbēzag.

_sunj,III, pāz, ۱۵۱,۶): čōpgajə.

_sunj,III, Eng, 156), little piece of wood

_de MENASCE. TLD, 121): (cupizak) la petite
corde(?)

بند کوچک

3 bw-y-ytn(?); V. bnd-yt'(?)

_B (86.10). bndyytn'(?).

_sunj,III, pah, ۱۳۳,۱۶). bandhed.

_sunj,III, paz, ۱۵۱,۶): bandnaēt.

_sunj,III, Eng, 157): is built.

_de MENASCE. TLD, 121): qui lie

که متصل می‌سازد

(۴): *bawī<h>ēd(?).

1.6 1 4. btk'(?)

_sunj,III, paz, ۱۵۱,۶): bītā-ī.

_sunj,III, Eng, 157): a large house.

_de MENASCE. TLD, 121) (batak) la grande
branche

شاخه‌ی بزرگ را

-(۴): V: *b<ō>tag(?)

برگ

116.2 5. w(?)hm-bwn(?).

_sunj,III, pah, ۱۳۳,۱): ham-bun.

_de MENASCE. TLD, 121): (ham bun ?) seul regard

یک نگاه

-(۴): V: <az>* ham bun(?).

116.3 6. hndyš-šn'

_sunj,III, paz, ۱۵۱,۸-۹): andōšašna

_sunj,III, Eng, 157), a little thought.

_de MENASCE. TLD, 121): (andesišn) pensée اندیشه

116.3 7. CB-²n'.

_sunj,III, pah, ۱۳۳,۲): xīran.

_sunj,III, paz, ۱۵۱,۹) čabunan.

116.3 8. glc-yt'(?).

_de MENASCE. TLD, 000): (*girtet) qui fait le tour

که دور می‌زند / می‌گردد

-(۴): V: *nigerēd(?)

116.3 9. pl²w-yk-²n(?), V: pl²n-yk-²n'(?).

7.19

2. ud ān ī ag-dēn, az waranīgih' waran-sāzih, ud 'waran madagih', waran kirbih, ud waran-karīh, ud waranīg duš-wazih [V. *duš-ōzih], tomih [ud] waran passazag, amaraganīg zyanih ī weh-dah,šnan,⁸ pad 'gannag-menōg hunušagih

u-šan rawagih ī har dō:

7.22

1. abezagihā ān ī weh-dēn, andar weh abezag ēstīšnīg amahraspandān, kū āsn-xrad bowandag padixšayih, ud, 'mūdag waran' sarōmandihā a-bādxšayih

8.3

2. ud <abezagihā>* ān ī ag-dēn, andar <ebgatīgih ī>* dēwān, kū 'mūdag waran' hamag padixšayih, ī asn-xrad dūrtom az:ših(?) [V: *aziš].

gumezagihā har dō andar gēhān —ku asn-xrad ud 'mūdag waran' kušīšnīg— padixšayih.

8.6

andar gumezagih, čand 'āsn-xrad zōr' padixšayih, and weh-dēnih⁹ padīrīšn [V: *padīrīšnīh] wābarīgān h ud rawāgih, ud yazdān pādixšayih, wehān¹⁰ mehīh, āwam nekīh

8.9

ud čand 'mūdag waran zōr' wīzūdārīh,¹¹ and ag-dēnih¹² padīrīšn <ud> rawāgih, dēwān stahmagih, wattaran mehīh, ud āwām wadīh

ud¹³ bar:

11

ī ān <ī>* weh-dēn, sūd, ud ān ī¹⁴ ag-dēn zyān

ī dāman

118.12

ud bar <ud> sūd ī weh-dēn —ān ī az abezag rawāgih ī andar amahraspandān— panagih ī-šan dāman <pad>* wišōbišn ī az ēbgat ud, *pāywastagih 'u-šan wehīh ōz' ō 'mardōm čīhr' pad abezag dāstarīh ī axw, <ud ēbgat>* wānīdan *ud xem winnardan, mardōmīh andar mardōm, kē padīš bōxtēnd ud payrāyēnd, ud waxšīšn <ud> abzon ī hunar andar gehan(?) [V. *mardōm], wirāyīšn ī gēhān pad wehīh.

118.18

ān ī az gumēzagihā rawagih andar mardōm, nerōgēnīdan ī 'weh xēm hunaran' andar mardōm, ud tarwenīdan ud wanīdan ī druz, u-š kirbagēnīdan ī kār, padīš bōxtan ī ruwān.

118.21

pad bowandag rawāgih ī andar mardōman, škastan-īz ī druz spāh, ud anaftan ī ebgat az dām, ud a-marg —vasō xšapra— dahīšnīh,¹⁵ <ī>* hamāg weh-dahīšn

119.1

zyān ud bar ī an ī ag-dēn, *az abezag(?) [V. *<an>-abēzag] wadīh¹⁶ rawāgih andar dēwan, rēzišn ī u-šan petyarag o gehan, wināhīšn ud *wīzend ī dāmān

119.3

ud an ī az gumezag rawagih ī andar mardōm, nērōgēnīdan ī āhōgān, ud nazarenīdan ī hunaran, ud anaftan ī mardōmīh az mardōm, ud kštan ī dēwīh andar *bazagenīdan ī kar ud druwandēn dan¹⁷ ī ruwān

wizend <uc> aweranīh ī gehan az a-dādīh <ud>
az winast mardomīh; az ān 'dēwīh winastagīh ud
a-dādīh', weš-nērōgīh ī dēwān, pad murnjēnīdan ī
geh n

ān ī pad wišād-bandīhā¹⁸ harzagīh ī wattarīh ī
a joma wehīh andar gehān abesihsn ī būd(?)
[V: *bawēd], pattūdan nē-šāyistan ī dām nihang-iz-¹⁹
ē(?) andar a joma wehīh ud hamāg wattarīh
abar-gugay.

kēšdārān ke. *bun ek ēwaz ust*, kēš ī-šān,
ham-bunīh²⁰ ī hāmōyēn bunōmandān az ān bun²¹
ag-dēnīh-iz, ān ham-bun az oy ke-š pad yazd dārēnd,
ud abar o bun gannāg-mēnōgīh guft, ud
spenāg-mēnōgīh aziš bē, ud bun ī hamag bazag, sar ī
nar bazaggar wattaran wattom(?)^{*} [V: *wattartom]
guft-bawed

یادداشت‌ها

1. b^or

—Mošé, CMC,487)· bār

2. ^okwmn(?),

—sunj,III, Eng, 158)· Akoman

—Mošé, CMC,487) ak *dēn.

—Zaehner, MAGI, 88) ag dēn / taise re 'gon

—de MENASCE, TLD, 123). la mauvaise *dēn

117 12 3 MNW(?)¹, V· mw¹

—Mole, CMC,487) kē varan.

—Zaehner, Zur, 175): mūlak (varan) / ruinous.

117.13 4. nm-ynwwšk.

—sunj,III, paz, ۱۳۵, ۱۷). ham-hunušak.

—sunj III, pāz, ۱۵۳, ۱۳): ham-xwunššā

—sunj,III, Eng, 158) was born together with.

—Mole, CMC,487), ham-hunuškān.

—Zaehner, MAGI, 88). of the same vile stock.

117 13 ۵. ^ohwk-^on y [mwtk' wln](?)

—(م)

مینگم آوانوسی — دوم رویت، دو و دهی «مینگ و ر»
mūdag waran را در وی قلاب همراه پریشند نهاده ام. چنین می نماید
که نویسنده یا روینس کنندهی رویت، نویسنده، کژیوسی خود در آثار این
مد را در سبک گذشته ست

117 14 6. MNW I^o

—sunj,III, paz, ۱۵۳, ۱۵): mūn. Iā

—Mole, CMC,487): ke *rad

Zaehner, MAGI, 88) cōē radh / For the.

—de MENASCE, TLD, 123)· (kē rād) C'est pourquoi

117 17 7. hw-wc-yh(?).

—Mošé, CMC,487). xrat k huvāzīh

—Zaehner, MAGI, 88) in good progres that conforms.

—de MENASCE, TLD, 123)· (huvazīh) bonne motion

—(م): V · *hu-ozīh

117 21 8. wyh-dh šn¹.

- _sunj,III, pah, ۱۳۶,۱۷). weh-dahšn
 _sunj,III, paz, ۱۵۴,۵) vāh-dāhšnān.
 _Molé, CMC,487): veh dahšn
 _Zaehner, MAGI, 88). the good creations
 _{r). weh-^{*}dahšnān.
 9. ŠPYL-yh dyn'
 _Molé, CMC,488) Veh[ih] Den
 _Zaehner, MAGI, 89). Good Religion.
 _{r): ^{*}ŠPYL ^{*}dyn-yh / ^{*}wēh ^{*}denih
 10. ŠPYL ms-yh
 _sunj,III, pah, ۱۳۶,۱۷) wēh-mehih
 _Molé, CMC,488) Veh.
 _Zaehner, MAGI, 89): the good is great.
 _de MENASCE. TLD, 123). (^{*}vēhan) plus les
 hommes de bien
 11. wcl-yh³
 Molé, CMC,488): ^{*}vazurgih.
 _Zaehner, MAGI, 89) is stronge and great.
 _de MENASCE. TLD, 123): (^{*}vuzurgihā) est grance
 _{r): wz<wt³>r-yh³(?) / ^{*}wizudārīh.
 12. ³k-dyn'.
 _Molé, CMC,488) Akfēn
 _Zaehner, MAGI, 89): false religion
 _{r): ³k-dyn'-<yh> / ak-dēn<ih>.
 13. W lwb³k-yh bī
 _{r): W [lwb³k-yh] bī

- 118.11 12 14. W ZK y {ZK y}
 Λ⇔ sunj,III, pan, ۱۳۶,۲۰).
 119 1 15. dh-šn'.
 _{r): dh-šn'-<yh> / dahšn<ih>
 119 2 16. SLYA
 _{r). SLYA <yh> / wad<ih>.
 119 6 17. dlwnd-yyn-ytn'.
 _sunj,III, pah, ۱۳۷,۱۷): dlwnd-yyn-ytn'-i /
 druwandēnidan ī.
 _Zaehner, MAGI, 90). damnation.
 119 9 18. š³t-bnnd-yh³
 _Molé, CMC,488) višāt-bavandakihā.
 _de MENASCE. TLD, 124) (^{*}višāt-bandīha) dont les
 liens sont défaits.
 119.11 19. nsynn-c-k-y(?),
 _Molé, CMC,488): ^{*}visān-vacak-e.
 _Zaehner, MAGI, 90). ^{*}nisangchak / for a moment.
 _de MENASCE. TLD, 124): (visan ^{*}bacak) les fautes
 étant libérées (چون گناهان آزاد شده اند)
 _{r): ^{*}nīhang-^{*}iz-ē(?)
 119 13 20. hm-bwn-yh(?).
 _sunj,III, pan, ۱۳۸,۴): ham-bunih ī.
 _sunj,III, pāz, ۱۵۶,۷): ham-bunna-i.
 _Molé, CMC,488): hambunih.
 119.13 21. MN ZK bwy(?)
 _sunj,III, Eng, 161) the Oreginal source.

hamih', i-šan āgenen <ud>
judih² [V: 'judāgih] ī ēk az did,
5. <abar yazdān dēwān
hasih>*,

6. ud abar menōg ī yazdān
Jēwan, ud, ka har dō mēnog
hēnd, pad čē jud hend az
agenēn?

7. <abar ahlawān druwandān
ruwan mardōm>*,

III. <gētīg dahišnān>*

1. ud abar 'gētī dah šan',
2. ud pēš ud pas dahišnīh,
3. ud čyōn estišnīh ud
winnārišn h?
4. ud 'gētīg dahišnān pahlom',
5. ud gohr ī dāman u-š
ahogenīdagih,
6. kū yo'dahrīhēd gehan az āhōg
<ud> padīš yo'dahrēnīdan?³

IV. <nērōg ud handāzišn ud frazām ī gēhān>*

1. ud abar nerog kē gēhān padīš
winnardagih,

2 A 3. ud gehan niweyišn⁴
[V: 'bunan(?)] ud frazām,
az nigēz ī weh-dēn.

sunj (III, pah, ۱۳۸); B (89.16)

۷۶۶ (۹۲-۱۶); MD (119.18).

I. <gētīg>*

- 120.15 1. hād! gētīg <čēih>,⁵ ast stī ī pad tanōmand h
wēn.šnig ud grīšnōmand
2. u-š dahišn, ō kušīšnig⁶ awištāb- —ud aw.štābag. ī
xwad ast 'dahišn haništār'— spōzih, ud, ham paywand
ān ī jawedānig nek-rawišnīh.
- 120.18 3. u-š kar, an ī awištād, u-š en-iz paydagih, ka nest
ēč <az>* 'gētīg dahišnān' kār ī brahnag az
awištāb-spōzih
4. wimand <i>* getīg, wenišnig ī [V. 'ud]
grīšnōmand čiš, ud har čē pad 'tan čašm' wēnišnig ud
pad dast grīšnōmand, gētīg,
- 120.22 5. ud tohmag ī getīg, budag ī az 'dādar afurišn ud
dahišn' pad ray⁷-ōz-abzārīh; u-š 'dēnīg nām' ,bawišn.,
ud nāmč št garm-xwēd, bun gētīg dahišnān, mādag-iz
dānīhed
- 121.3 6. u-š [V: aziš] dēzag ī fradom, budag ī pad 'dādar
paymānkārīh' az ,bawišn., u-š 'dēnīg nām' ,bawišn
rawišnīh., u-š namčišt čahar zahagan, ī hend ,wād.,

ataxš, āb, gēg: bun gētīgān čīhr

ud desag ī dudīgar, budag ī pad 'dādār
frazānag-kārīh⁸, az 'bawīšn-rawīšnīh, u-š <dēnīg>*
nam 'bawīšn ēstīšnīh, u-š nāmčīšt čahar ristagān
amēzišn ī zindagan.

dēsag ī sidiar, <būdāg ī>* az 'dādār abd-kārīh⁹
[V. abdgārīh], frawahr ud ruwān, ham ristagan
hamēnidār stī, u-š nāmčīšt mardōm gōspand ud abārig
zindagan ī wen.

čiyōn dēsag hēnd ī abdom [V: čiyōn dēsagomand
abdom], baxt-ēstēnd o kurbān, ud kurbān o-iz oy 'and¹⁰
ēwtāg zor' ī <...>*-ēstēd, o-iz wīhan ī judīh ī
ham-gōhr mad-ēstēnd.¹¹

7. <...>... >¹¹

8. pad dōih ast anagih, hastān anag.

hangrīdīgīh, ōh-iz 'hastān anag' dō:

ēk rasišn ī <ham>-badīg,¹² kunēndāg ī dard, ēk,
bazišn¹³ ī xwad dēsag-iz¹⁴ [V: 'dahīg-iz] ī
ham-bawīšn, pad hamāg tohmag-iz wišōbišn.

pad bahr ud dahīg¹⁵ [V: 'dēsag] ī kurb, gēhān
hawēd

an ī wišōbīhēd abāz ō bun wišayīhēd; ristagān¹⁶ ō
zahagān, ēwēnag ud kurb ī jud-jud ō dādār, dāštār ī
bun-kārīg,¹⁷ ud o nēstīh nē-rasēd

did abaz-ārāyīhēd ān ī wišōbīhēd [V: wišōbīhīd],
dēn paydāgīh

121.22 pad¹⁸ 'dādār nerōg' ēdōn šāyēd, čiyon fradom az
šāyistan.¹⁹

22.1 9. kurbān ī abaz-arayend pad čīhrēnidagīh ī az
'abezag bun' jud hēnd az en ī čīhrēnidag az
'ēbgatōmand gumezag bun', <ud,> ham hend en kurb
pad abāz harrōbišnīh²⁰ ī-šān ristagān²¹ ī jud-jud pad
'dādār wisp-agahh²² wisp-tuwānīh.²²

7.(a). <...>* az <jud>* zahagān ī 'padristan
dārēnd²³ ristagan ud ēwēnag <ud> kurb

II. <mēnōg andar gētīg>*

122.6 1. andar gētīg, menog²⁴ dō-iz; <ī>* ast.²⁴ (a). ruwān
andar tan, (b). ud 'gyān andar ruwān ō dārāgīh ud
rāyēnagīh ī getīg abāyīšn.g.

mēnōg andar gētīg, čiyōn 'gyān tan zīwenag²⁵, ud
'boy²⁶ tan wēnēnag²⁷, ud 'ruwān tan rāyēnag.'

122.9 2. ud wīmand ī mēnōg;²⁸ har čē ne-sohīhēd pad
'tan sohīšnān' <ud,> wenīhed pad 'gyān wenīšn',
mēnog ast.

3. ud 'mēnōg wīnnard' čiyōn ruwān was zor-iz — čiyōn
wīr ōš ud xrad²⁹ ud zōrān ī gyān.³⁰

4. ruwān <ud waxš ud čīhr ud mēnog ham.h, ī-šān
agenēn ud judīh>*

122.14 ham hend ruwān <ud> waxš ud čīhr, pad ān ī har
sē mēnōg hēnd; ud jud hēnd ruwān <ud> frawahr az
waxš,³¹ pad ān ī ruwān ud frawaš stī-iz hēnd

ud waxš pad stī [V: pad-³²stīh] <nē-winnārīhēd>*

ud jud hēnd ruwan ud frawahr ēk az did, pad ān ī ruwān kāmāgomand <ud> kāmīg-kār, frawahr, čīhrōmand ud ī hrīg kār

19 ud jud ast waxš³² az ruwān, pad ān ī ka ruwān xwadīh ī waxš, ud, waxš nērog ī pad ruwan

jud hēnd har sē³³ pad-iz³⁴ jud-kārīh³⁴ [V: pad 'wizīn-kārīh]; čē³⁵ kar ī waxš ud xrad wizīngarīhā³⁶ ud ān ī frawahr, čīhr-ayyār weš(?) [V: 'waxš] ī padš, ud ān ī ruwān, kāmīg-kārīh-iz.

1 ud jud ast ruwān az frawahr <ud> čīhr ud waxš. ruwān, winnārdārīh <az>* frawahr, ud waxš <ud čīhr>* winnārdag hēnd az ruwān

ud ham hend āgenēn, pad ān ī ka pad ham-rasišn ī har sē abāg 'uštānomand wad',³⁷ ī [ast](?) gyān winnārīšn ī mardōm bawed

5 frawahr pad 'ātaxš čīhr' uštānēnāg³⁸ ī wād, <ud> pad wād-uštānīh zīwenīdār ī tan.

ruwān, andar tanōmandīh, pad 'waxšōmand bōy abagīh' wenēnag³⁹ <ud> rāyēnāg ī tan

8 ud ham hend bōy <ud> waxš pad mēnōgīh ī winnārdār, ī ast ī awešan <xweš-kārīh>*, ham hend har pad 'mardōm winnārdārīh'

ud pad-iz ān hamīh ī frawahr ud 'waxšōmand bōy'⁴⁰ widard tan, <ka ruwan ahlaw, ham hend bōy ud frawahr>* abāg 'ahlaw ruwān'

jud hēnd bōy <ud> frawahr az ruwan, ka ruwān druwandīh dag-iz(?) [V: 'druwand], bōy <ud> frawahr [druwand](??) aziš wisanīhend⁴¹

123 13 5. ud 'yazdān dēwān hastīh' 'dēn paydāgīh':

(a). abar 'yazdān hastīh':

weh⁴²-waxš, <ī>* ast xrad-iz.

(b). abar 'dēwān hastīh':

wattar⁴³-waxš, ī ast waran-iz.

andar 'mardōmān tan' azabar, an ī paydāgīh gugāyīh

6. <abar mēnōg ī yazdān dēwān>*

123 16 ēdōn, har dō menog hend, ud pad-iz jud-wimandīh juttar hend az āgenēn

čē wimand <ī>* yazdān, mēnōg ī zīncag ī a-marg ī dānāg, ud wimand ī dēwān, menog⁴⁴ <ī>* zīndag ī dūš-marg ī dūš agāh

123 19 7. u-šan ahlawān druwandān⁴⁵ ruwan mardōm:

(a). ahlaw ruwān, pad 'yazdān ham-wimandīh'⁴⁶ —az ān ī ka zīndag ī dānag ī a-marg— ruwān pad ahlaw h [V: pad-ahlawīh], yazdān,

(b). ud druwand ruwan, az ham-wimandīh ī abāg dēw —az ān ī ka zīndag ī dūš-agāh ī margōmand— ruwan, pad druwandīh [V: pad-druwandīh], dēw ham-wimand

124.2 abar hastīh ī har dō, azabar <hamāg>* ān gugāyīh gugay

u-šan [V azišān] yazdan manag-iz danāg, dēw ud
druz manag ī duš āgāh, mardōmihā abar hastih ī har
dō: 'danagih — andar mardōm — bun' yazdan, ud,
'duš-āgāh [padiš](?) bun⁴⁷ dēw.⁴⁸
[azabar hamag ān gugāyih gugāy](?).

III. <getīg dahišnān>*

1. ud 'getīg dahišnān' hangirdīgih hend šaš⁴⁹ asmān
āb ud zamīg ud urwar ud gōspand ud mardōm.
2. ud asmān pēš⁵⁰ dād, paydag, did āb pad-sazūg
ham-dār šnih ī wād-nērōgih, abar(?)⁵¹ [V: 𐬔𐬀] 'way
mēnōg' 'asman gohr', did zamīg ud did urwar ud did
gōspand ud andom mardōm.

u-šan panj andarōn asman, <ud asman>* bēdom
[be-tom] ī-šan wisp, ō hamāg abar <ud>
ham-bunhistan;⁵² paydag
3. 'āb tazišn⁵³ wistarišn' andar hamag way ī azēr ī
'star payag'

ud ēr ud abar <ud> ham pērāmōn⁵⁴ zamīg
abar iz 'āb-nērōg kardagih winnardagih.⁵⁵

urwar abar zamīg rustagih, gōspand pad urwar ud,
mardōm pad-iz gōspand ayyārīh.

4. ud 'gētīg dahišnān pahlom' mardōm; <ud>
andar mardōmān ōy <pahlom>*, ī hu-xwadāy⁵⁶
dahibed.⁵⁷

<5 - 6.

>*

124.16

I.7[(<.....>)* 'bun stī ī gehan' baxtag
anayr-rōšn, dādār nazdtom;(?)⁵⁸ čand paywand
frōg⁵⁹ ī az ān rōšn, brāh ī az ān frōg, <ud> bam ī az
ān brāh, ta-iz o ray, ud az ray, pad 'dādār āfurīšn'
rasīdag ō bawīšn, garm-xwed getīg, dahišnān fradom
bun.

az 'bawīšn garm-xwed' bawīšn-raw.šnih, zahagan
čahar, ī ast: wād ātaxš āb gīl

az bawīšn raw.šnih, bawīšn-ēstīšnīh, ewenagan ī
āmēxtag, ud, az zahagan ewenagān baxtag ō kirban
<ud> kirbān wīzārdag pad-iz ōy 'abcom gētīg
dahišnān' ke padiš hangirdīgihēd [V: hangirdīgih'd]
'gētīg dahišnān']]

<

>*

125.2

III.5. ahogēnīdagih <.>* gēhan ne⁶⁰ az
xw...h⁶⁰ ī — 'an-ahog gohr ī gēhān' ud 'an-āhog
kār' — dādār-ōarmazd', be, az ahogēndārīh ī 'hamāg
ahog(?) [V. 'anag] ebgať

III.6. ud gehan az ahog yō'dahrēnīdārīh pad
be-burdať aziš 'āhōgēnīdar ebgať' šayed

125.6

an yō'dahrgarīh ī dādār ī gēhān <ud> pad gyan
sūdōmandan abzarīh, paydag, ud a-margih ī pad tan ī
pasēn, kēšdārān pad š ham-dādestanīh pad an-āhōgih
ī gehan, šayed

IV. <nerōg ud handāzišn ud frazam ī gehān.>*

1. ud nērōg kē gehān padīš winnardagīh,⁶¹ ahāg
'stī xwadīh' ud 'ham-gōhrān hamīh' pad 'dādār new
kān ud⁶² nezumānig kār',⁶² ray-iz(?)⁶³ u-š
wāzēnīdārān,⁶³ ardāy-fraward, 'wazišnīh rōšnān', ī š
andar abzarīh ōz [V: andar abzārīh oz]

2. ud 'gētīg niwēyišn'⁶⁴ handāzišn' brīn ī dādār
[V: ud 'getīg niweyīšn' handāzišn <ud> brīn ī
dādār] padīš, pad osanišn(?)⁶⁵ ī abar 'ēbgat
wanīdārīh' <ud> 'dāmān nek barišnīh'⁶⁶ čar

3. ud 'getīg fraza n': *madan ō spurīgih* ī an ī dādār
padīš niwist,⁶⁷ 'ēbgat wanīdārīh' ud 'ham dahišn nek
rawišnīh' pad kardan.

بَادداشت‌ها

119 20 1. wh²n ZK-š ww dhšn".

120.5 2. ywtdt-yh

120.12 3. ywšd²sl-yn-yt².

— (م) *yōjJahrēmdan.

120.13 4. nw bnšn(?)

— sunj, III, paz, ۱۵۷، ۱۳) van bauu,ān.

— sunj, III, Eng, 162). improvement اصلاح

— de MENACE, TLD, 125). le commencement عار

— (م) *n wēyišn سر به ست، حصص، پدید نوشت

— نویسنده‌ای که به پرسش پیاپی سرنامه

= می‌دهد، هیچ سخن‌گوشه‌ای به آغاز یا اصلاح حلفت ندارد؛ بلکه

بیش‌تر اشاره به هدف، پایان‌گاه، مقصد و دلیل خداوند در حق عالم دارد برای

آن دستگاه اندیشگانی که به سس‌گاب دین‌گردد به قطع آن است، نویسنده،

هدف فریدی جهاب‌مادی و سینه و ابزار و چاره‌ای مبت بر سوی خداوند برای

طرد، نویسنده و بودی‌پورش هر یک، آن هم به سرپرسی و ری‌فرمایی

مردم، رنگ

نوشت نویسنده / niwēyišn بر سوی ما، بر رویکرد به این معنی و بر

صورت نمایان واژه‌ی در نظر انجام گرفته است؛ همچنین که در پایان،

نویسنده‌ی این روایت (= ۱۲۳) به همین معنی پاسخ می‌دهد.

120.15 5. gytydy [AYT]

— (م به پروی از پرسش سرنامه) V: gētīg <čē.h>*

و واژه‌ای را که در حرف‌نویسی درون علامت نهاده‌ایم [AYT]، به گمان ما

می‌تواند نگارش مادرستی برای واژه‌ی پس از خود، یعنی istī، باشد

120.16 6. kw[h]š šn-yk

21. lyyst-k

— (م). lystk<^on> / *ristag<an>22. wsp^ok^os-h wsp' tb^on-yh.

23. YHSNN-d

24. mynwk TL-c(?) AYT'

— de MENASCE, TD, 126). est le plus menog

هست مینو ترین

— چینی می‌نماید که دومین، و نهی و خط men y-g-tar- z ast
ست— (م). mynwk TL<YN>-c <y> AYT' / mēnōg *dō-iz,
<ī>* ast25. zyw-^ok.— (م) به پیروی از روت سحر) zyw-<yn>-^ok / zw<en>āg.

26. hwdd

27. w yn^ok yn^ok.

— (م). *wēnēnāg.

28.

پس از این واژه (=gyan)، ناگهان، با وژی «روان»

[BYN gytyd cygwn HYA tn' zyw-yn-^ok' bwdd tn'
wyn-^ok ZK y LA swh-yh-yt' PWN swh-šn-^on'
HZYTW-yh-yt' PWN HYA wyn-šn'].

29. hlt' W [HYA]

30. HYA [lwb^on']در سحر سحر پنهانی، پس از این واژه (=gyan)، ناگهان، با وژی «روان»
«lwan» روانی می‌شویم که به گمان ما می‌تواند افعال سحرآمیز را
سازد و سبب سازد به پیران سحر می‌همان و ... — حسن

دوم، پوشش چهارم — سحرآمیز در دست گرفته را به گونه‌ی زیر بر ساری کرده‌ایم

ruwān <ud waxš ud člhr ud mēnog hamih, i šan
āgenēn ud jūdih>*

122.15 31. MNw hš.

— sanj, III, pah, (۱۴۱۸), MN whš / az waxš.

122.19 32. hš

— sanj, III, paz, (۱۶۰، ۱۴): xvanā

— sanj, III, Eng, 165) 'conscience.

— de MENASCE, TLD, 126): waxš.

122.21 33. TLYN-[y]

— (م): *TLTA / *se

122.21 34. PWN-c ywdt k^ol-yh(?).— B (92.6): PWN-c ywywt-k^ol-yh.

— (م). V: pad *wizin-kārih.

122.21 35. QDM

— de MENASCE, TLD, 126). car زیر

— (م): *čē.

122.21-22 36. [wc] wc-yn-kl-yh^o123.4 37. ^owšt-^on ^owmnnd w^ot' / uštanomand wād.

— در حدیث، وح نقد من uštanōmand wād (۲۴۲، ج. ۳، ۱۴۱۸)

— (م): uštānōmand wād

123.6 38. ^owšt-^on yn-^ok— B (92.11): ^owšt^on-yn-^ok123.8 39. w yn^ok yn-^ok'.

— (م): *wēnēnāg.

123.10-11 40. whš' ^owmnnd hwdd.

3 41

یگانه اش، نارور در ساری جهاد، به دورج سدنگان می شود و در آن اش به سیر
استاصپندی (bōy) و بروگان یزدانی فروهر از آن جدا شده و بر آن ک
بی روانی تاه، بار خواهد گشت (م)

ud pad-iz ān hamih ī frawhr ud 'waxšōmand boy'
widard tan, abag anlaw ruwan, <abaz ō yazdān
šawed>*,

jūd hēnd boy <ud> frawahr az <'druwand> *
ruwan', ka ruwan druwandīhidag, bōy <ud> frawahr
aziš wisānīhend

برجمه‌ای پیش‌بهدی ما میر چنین است

اگر هنگام یگانگی قوه و قوه‌ی شعور خود گاه در آن، فردی، با روان
پرسا نمیرد، به سبب همین پرمایه‌ی روان، <به همراه فروهر و قوه‌ی شعور
خود گاه سویی یزدان بار خواهد گشت> *

«قوه‌ی شعور و فروهر از روانی تاه از گاه (druwand ruwān) <بها
به‌انگیزی تاه‌جویی اش> * حد گوه‌ری دارند؛ زیرا اگر روان، تاه از گاه شده
باشد (druwandīhidag) قوه‌ی شعور و فروهر از آن جدا خواهد شد»

— اگر درست‌گرای و یزدانی است، عبادت پذیرفته گردد، با جمله‌ای روبه‌رو
هسیم که به خود یکی از نژادها و دین‌مردی در حوزه‌ی «حاشاشاسی»
= معرفه‌المس (را دربر دارد و آن‌ها است

محضر و به چه درسد، رهنمود: udh dw «چه به رگه و رگه»
druwand بر یگانه‌ی مسی، به‌رودی قوه‌ی خود گاه می‌سند (hīy)
و قوه‌ی روانی و روانی فروهر خود هم‌بده و به هنگامی که فردی و
پادشاه مرگ به شود، قوه‌ی شعور به نفس می‌سند (hīy) و بروگان
و فروهر همراه و به نفس می‌سند و حاشاشاسی یکی از
«خود گاه گشت، بعضی به رگه و به م و حسن خود

ولی هنگامی که فردی «روان» گردد و به هر گیس سوزد و به

گناه اش، نارور در ساری جهاد، به دورج سدنگان می شود و در آن اش به سیر
استاصپندی (bōy) و بروگان یزدانی فروهر از آن جدا شده و بر آن ک
بی روانی تاه، بار خواهد گشت (م)

23 14 42 ŠPYL

123 15 43 SLY-t.-yh.

— (م): SLY-t.[-yh] / *wattar.

123 18 44. mnw wg

de MENASCE, TLD, 127): est mēnōg. هست مینوی

123 19 45 dlwnd.

— (م). V: dlwnd<³n> / druwand<ān>.

123 20 46. hm ymnd-yh.

— sunj, III, pāz, (۱۶۱، ۲۴) ham-nimandja

— de MENASCE, TLD, 127) la même définition

124 4-5 47. dwš-³k³s-yh ptš bwn

— dwš-³k³s-yh [ptš](?) bwn / *duš-āgāh bun

124 5 48 ŠDYA

— (م). V: ŠDYA<³n> / dew<ān>.

124 6 49 šš'

124 7 50. ptš(')

— (م): *pyš / *pēš.

— A → MD (120.8)

124 8 51. QDM

— (م). V: *ce

124 11 52. hm-bwn yh-stn'

— B (93.11), hm-bwn yh-s tn'.

— sunj, III, pah, (۱۴۳، ۱): hm-bwn-yh-stn'.

— sunj, III, paz, ۱۶۲.۱۹). ham-bunūastan.

— sunj, III, Eng, 167.20): keeping on the side of their source

53. MYA twšn

— sunj, III, Eng, 167.21): diffusion of water

— de MENASCE, TLD, 127): l'eau. la soif.

شستگی را (مرومی شد).

— (م): MYA t<c>šn' / āb t<az>išn . آب تازیش.

— Λ → MD (126.14): āb tazišn

— Λ → MD (207.6): āb tazišn

در ح که (کرده ی ۱۹۳، سد ۲ = MD (207.6) از جستن روشن و ورش

رو با سر آب در قضا (way) سخن به میان می آید.

— Λ → Yas, Pah, 16.8) . az tazišn ī ab

54. pylymwn'

— sunj, III, pah, ۱۴۳.۳): pyl²mwn / pērāmōn

55. wynlt yh.

— sunj, III, pah, ۱۴۳.۳): wynlt-k-yh / winnardagih

56. hw-ywt²y

— sunj, III, pah, ۱۴۳.۶). hw-hwt²y.

15-16 57

— در نوشتار پهلوی، پس از واژه dah.bed و از در فروتن نوشته هست که، یکسره، بحثی بی ربط با سخن پردازی های پس و پیش آن است. وی برابر پژوهش ما، می تواند مربوط به بحث یکم این روایت [I / ۱۲۳] باشد.

— در بخش یکم این روایت [شماره ی ۱ برابر شماره یی ما]، برابر برش های سرهمه قرار است که نویسنده یا نویسندگان به ۹ پرسش در دره ی جهاب مادی (gētīg) پاسخ دهند؛ ولی در نوشتار (=متن) پهلوی برجای، پرسش و پاسخ

هفتمین عیب است و سامان کسوی این روایت سادار آن است گمان و

برش صاحب ما این است که این ۸۸ واژه ی بی ربط در این جا، بحث پیاپی و

ستاده ی پاسخی است که می باشد در بحث یکم [I] این روایت (۱۲۳)

جای می داشت. در بحث آوانویسی، این، به گمان ما ۸۸ واژه ی فروتن نوشته رد،

که می باشد. سخن پس از هفتم بحث یکم (= 1.7) باشد، دروب دو

علا [] ج د م

124.17 58. (؟).

— sunj, III, paz, ۱۴۳.۳): vīzan

— sunj, III, Eng, 168): monarch.

— de MENASCE, TLD, 128) (bērōn) az de hors

— چه ساکن نوشته ی برای واژه ی پیش از خود — nazutoim — باشد (م)

124.17 59. pylk y'

— sunj, III, paz, ۱۴۳.۴): pilā.

— sunj, III, Eng, 168): shming forth.

— (م): pyl<w>k' y / *frōg ī

125.2-3 60. LA[d] MN hwt-yh.

— sunj, III, pah, ۱۴۳.۱۵): LA MN hwt-yh / nē az

xwadīh

125.9 61. ynlt-k yh

— sunj, III, pah, ۱۴۳.۲۲): wynlt-k-yh.

— sunj, III, paz, ۱۴۳.۲۴): vīnartəkna

— sunj, III, Eng, 168): which improves.

125.10 62. Wnycw m²n-yk k².

— B (94.6) Wnycwm²n-yk k²l.

125.11 63. LA(?) -c hcš² c-yn-yt² l² n².

— (م): nē-(?) -z u š *wazenīdāran

dēsaḡ³ abdaṣtan³ gōwīdan.

2. pad gyān a pačēn wēn.šnihā, xwad wēnišnig

az 'wahanman andar-waxšid' axw paywandīšn ō gyān
pad a-pardagih, andarag an ī-š peš az madan ī ō
tanōmandih, xwadīhā, pad mēnōg hāwand wēnišnīh,
āfrīdār-iz ī gēhan ēdōn hame dīd čayon andar
tanōmandih, pad-iz 'handēšīšn <ud> gōwāgih zūr'

3. ud pad gyān pačēn wēnišnīh, handēšīšnig wen šnig
az handēšīšn ī gyān pad gōwāgih nērōgih
< >*

4. pad⁴ 'cim 'nimūnag⁴ dān šnig

az kardagih ī gēhān <ud> kardār ī gēhan

5. pad ī pa ukar agah g

az amaragānig dēnig āgāhīh

6. ud pad hu-manag <wenišnig

iz

7. pad wēnišnig>* manag <pad-iz dō> sang

<ek, pad-iz>* az <... >* any gagay

< >*, dēn wurroyīšn,

< >*

8. ud pad-iz duš-manag⁵ sang

az paydāgig bunōmand duš-āgāhīh ud bazag ne
hu-mānāg.

9. nē šāyēn⁶ sang⁶

az dānāgih ud 'kirbag bun wihanīh', awiš
paywand, [paydāgih az ān 'a-bun⁷ ēk weš.](?)

paydāgih ud šāyēnīh ī 'a-bun <ek ud> weš az ek.

8 A 9. duš-manag <ud> nē-šāyēn sang ī
ōšmurd(an), paydāg.

28.12 pad-iz '<duš>-mānāg⁸ ud hu-manag sang' ī
andar-šāyēn-wimand wen-dēn n.māyīšn.

ud a-tangih ī 'way [V: way] ud zamān abar ēč
a-bun bun bunomand, a-bastagih ast ī rah ī ō edon
[V: 'hast] šāyēnīh ī 'a-bun <ek ud>* weš az
ek, ka gyagōmand⁹ ud ka-iz a-gyag gowihed.

————— یادداشت‌ها

127 15 1 'ywk'-c mw(?) twk(?)

_B (95 20): mwtwk(?)

_de MENASCE. TLD, 130). (nimūtak) connu.

-(c). V ek 'cim 'nimūnag(?)

-(c). V: ek 'cim 'nimūdāg(?)

ی . سی و ن ه ت م ، نگه کنید به محورهای از همب کتاب سوم دیر کر .

کردن ص و ه ت م

DK III. ch 107 = MD (64.20): ōn-iz nazdīkīh ī yazd
pad yazd-šnāsih; ud šnaxtan ī yazd pad dānišn bawed
<ud> wurroyīšn; pad gyān ī xwadīha wēnišn, ī az
a-pardagih, ī-š wen.šn ham mādag, 'cim numunag
dānišn

127 19 2. MN.

_sunj,III, pan, ۱۴۶,۱۱). kē کسی که

_de MENASCE. TLD, 130)' ('ke) celui qui . . . کسی که

ag-mēnōg
škefttar,
weh-dēn.

B (97.12),
(129.17).

kušišn' padiš škefttar,
weh-dēn pad ēk tan
abesišišn' ī-š az ēn

bardar zōriha xwarrah
xwarrah ī weh-dēn,
dar zōriḡ ī xwarrah ī
vīh>* abardar zōriha
ham mad-he. tēz
az ēbgat boxtagīh, ud
axwān <ō>* dahišn

nān hu-dēnīh abag
xwadāy' ō ham ras.d
d(?) n.zar āhōg.h, ī
ragīh, wēš ayyarīh, ud
dīh ī mardōm; fraxīh

ud pād xšāy'h ī wehan, tangīh <ud> abadixšāyīh ī az
wattaran, abadānīh ī gehan, urwahrīh <ī>* ham
dahišn, ud <andar>*-nēkīh, pāyram ārāyihēd
payrāyihēd.

130 11 pad 'spurr ham-rasišnīh' ī im do xwarrah pad ēk
mard, ebgat 'bowandag wanīdārīh <ud,> boxtagīh
'ud yōjdahrīh ī dām aziš <ud,> frašagird bawēd

an ī abar sošyans pad ham-rasišnīh ī padīš im do
xwarrah, bawed weh-dēn paydāgīh ī az š.

130 15 pad-iz abarīg sud ī az ēn dar ka-iz ranīdan <az>*
amaragānīg kušišn, wēš īyōn pad ībādīh ō rādān,
padixšāyīh o dānagan <ud> dādwarīh o rastan madan,
<ud> ān ī az ēn ēwēnag.

یادداشت‌ها

- 129 21 1. ²pys-šn'
_B (97.15): ²pys-šn'
_sunj,III, pah, (۱۴۸, ۱۹): abesišn
_sunj,III, pāz, (۱۷۰, ۱۸): awēsašnə.
_Molé, CMC, 37): apesiš šn
_Zaehner, MAGI, 95): must destroy
- 129 21 2. yym
_Molé, CMC, 37): *Yam
_Zaehner, MAGI, 95): Yam

129. *abar ān ī gannāg-mēnōg
kušišn padiš škefttar,
az nigēz ī weh-dēn.*

sunj (III, pah, ۱۴۸), B (97.12),

۶۶۷ (۱۱۲, ۱۳), MD (129 17)

29.19 hād! ān ī 'gannag-mēnōg kuš.šn' padiš škefttar,
ek: abar *xwarrah ī xwadāyih ud weh-dēn*, pad ēk tan
abardar zōrīha ō ham madan, abesih.šn¹ ī-š az en
hamh rāy

29.22 če agar pad jam,² abāg an abardar zōrīha xwarrah
xwadāyih, abardar zōrīg-iz³ xwarrah ī weh-dēn,
ayah, pad zarduxšt abag abardar zōrīg ī xwarrah ī
weh-dēn, xwarrah .z ī <xwadāyih>* abardar zōrīha
—čiyōn pad jam bud— ō ham mad hē, tēz
gannag-menōg abesih.šn, dām az ēbgat bōxtagih, ud
frašagird pad-kamag andar axwān <o>* dahišn
būd-he

30.5 ud hame ka andar gēhan hu-dēnih abag
hu-xwadāyih pad ēk 'hu-dēn hu-xwadāy' o ham rasid
[V. rased], padiš gēhān, [pad](?) n zār ānōgih, ī
abzōmīg nunarīh, ud 'kast petyāragih' weš ayyarīh, ud
frēh ahlawih <ud> kam druwandih ī mardōm, frāxih

ud pad.xšāyih ī wehan, tangih <ud> abadixšāyih ī az
wattarān, abādānih ī gehān, urwahmih <i>* ham
dahišn, ud <andar>*-nek.h, payram ārayihēd
payrāyihed.

130.11 pad 'spurr ham-ras šnih' ī im dō xwarrah pad ēk
mard, ēbgat 'bowandag wānīdānih <ud,> bōxtagih
'ud yōjdahrīh ī dām aziš <ud,> frašagird bawed.

ān ī abar sōšyāns pad ham-rasišnih ī padiš im dō
xwarrah, bawēd weh-dēn paydāgih ī aziš.

130.15 pad-iz abarīg sūd ī az en dar ka iz rahidan <az>*
amaragānīg kušišn, wēš: čiyon pad abadīh ō radān,
padixšāyih ō dānāgan <ud> dādwarīh ō rastan madan,
<ud> ān ī az en ewēnag.

— یادداشت —

129.21 1. ²pys-šn'
B (97.15), ³pys-šn'
—sunj, III, pah, ۴۸, ۹ abesih.šn
—sunj, III, pāz, ۱۷۰, ۱۸) awesašna.
—Molé, CMC, 37) apesih.šn
—Zaehner, MAGI, 95): must destroy

129.21 2 yym
—Molé, CMC, 37) *Yam
—Zaehner, MAGI, 95): Yam

winnar¹² ī nē winnardag ud,
 baxtar ī ne bahrwar ud,
 xwārēnīdār <ī>* nē xwārēnīdag,
 ham-kardār <ī>* ne hamīg-kar ud,
 handāxtār ī nē handāxtag,
 rāyēnīdār ī nē rāyēnīšnīg
 ud azer dādār-ohrmazd, har čē abar čīš-e pad
 čīš-ē abar, <ud,>* az čīš-ē, pad čīš-ē frōd.

čiyōn:

ke abar ēk xwadāy az ēk *bandag,
 kē abar ēk pād az ēk frazand ud,
 ke abar ēk xweš(?)¹³ ud az ēk xwešīg ud,
 ke abar ek wihān¹⁴ [V: xān] az ēk erman,
 kē abar ēk rad <ud> az <ēk> radunay,¹⁵ ud
 ke abar ek padīxšay <ud az> ek a-xwastag,
 kē ō ēk pānag az ēk pādag,
 ke o ek manīštag az ek wālan ud,
 kē abar ēk xwad az ēk abzār ud,
 ke ō ek winnar¹⁶ az ēk winnārdag,
 kē ō ēk 'zāhag xrad az ēk 'zahag dānišn'
 ke o ek baxtar az ek bahrwar
 <kē> ō ēk xwārēnīdār¹⁷ az ēk xwārēnīdag,
 kē ō ek ham kardār az ek hamīg kar ud,
 kē ō ēk handāxtār¹⁸ az ēk handāxtag,
 ke¹⁹ abar ek rayenīdār abar ēk rayenīšnīg

131 20 ud az 'wisp-āgāh-xrad hast h', dādār-ohrmazd
 mādagwarīhā rayenīdār abar har²⁰ <ud nē>²⁰
 rāyēnišnīg az ēč <ud> pad ēč.
 az 'nest agāh wispīh' ēč ī jād aziš
 rāyēnišn.gōmand²¹ az ōy wisp-āgāh mādagwarīhā har
 pad 'har ī š kām

یادداشتها

- 130.18 1 ME KRA.
 _de MENASCE. TLD, 133). (apar har) sur tout.
- 130 19 2 ME(?)
 -(r): V: *ēč.
- 131 1 3. LA ³ddl.
 _sunj,III, pah, ۱۵۰,۵): LA ēr.
 _sunj,III, pāz, ۱۷۲,۹): la air.
 _sunj,III, Eng, 176): who obeys no one
- 131.2 4. AB-y
 _sunj,III, pah, ۱۵۰,۶): pīd
 _sunj,III, paz, ۱۷۲,۱۱): abū.
- 131.2 5 NPŠyy(?); V: *Wpy³h(?)
 _sunj,III, pah, ۱۵۰,۷): pēšīg.
 _sunj,III, pāz, ۱۷۲,۱۲): pēš.
 _sunj,III, Eng, 177). kinship
 _de MENASCE. TLD, 134): (*pašā ?) maitre(?)
 -(r). V: *xwēš
 -(r): V: *<a>-xwešīg.

حویشاودی

ارباب

حویشتن نحو داسوار

- 13 6. $wh^{\circ}n^{\circ} V$; $Wh^{\circ}n^{\circ}v$
 _B (98.13): $Wh^{\circ}n^{\circ}y(?)$, V : $wh^{\circ}n^{\circ}y$
 _sunj,III, paz, ۱۷۲, ۱۲): $ahū$
 _de MENASCE. TLD, 134). $ahū$
 _(ϵ) $wihān(?)$, V : $xān(?)$.
- 7 $ltw y$.
 _sunj,III, pāz, ۱۷۲, ۱۳): $ratu.$
 _sunj,III, Eng, 177): THE Lord
- 8 $y(?) hw^{\circ}stk(?)$
 _sunj,III, pah, ۱۵۰, ۸): $a-xwāstag$.
 _sunj,III, paz, ۱۷۲, ۱۳-۱۴): $axwaluāstā$.
 _de MENASCE. TLD, 134). ($axvastak$) n est pas
 indigent . . . که نیست تهیدست
- 9 LAd
 _B (98.14): LAd(?)
 _sunj,III, pah, ۱۵۰, ۸). ne .
 _sunj,III, pāz, ۱۷۲, ۱۴): $lā$.
- 10 $p^{\circ}tk^{\circ}$
 _sunj,III, pah, ۱۵۰, ۸): $padag$.
 _de MENASCE. TLD, 134): $protégé$.
- 11 $w^{\circ}lnn^{\circ}$
 _sunj,III, paz, ۱۷۲, ۱۴): $vārūn$.
 _sunj,III, Eng, 177): who is not mansion-less.
 _de MENASCE. TLD, 134): ($valon$) $compagnon$
 . . . همراه (هم صحبت)
 _(ϵ) wa on ماندگاه

- سختی بر سر جایگاه بی‌ساز از هر جایی است نه و بهیچ مدتی مدرسی،
 حدود است در این روایت، خود، ممکن، در آنجا است
- 131 5 12. $w yn^{\circ}l^{\circ}$
 _B (98.15) $wyn^{\circ}l^{\circ}[n^{\circ}]$.
 _sunj,III, paz, ۱۷۲, ۱۶): $vīnaruland$
 _sunj,III, Eng, 177) is the improver
 _de MENASCE. TLD, 134): ($vēnar$).
- 131 11 13 $PYŠ(?)$, V : $psyh(?)$
 _sunj,III, pah, ۱۵۰, ۱۵): $pēšh$.
 _sunj,III, paz, ۱۷۲, ۱۳): $pāšī$.
 _sunj,III, Eng, 177): $kānsmān$.
 _de MENASCE. TLD, 134) $maitre$. . . مرباب
- 131 12 14. $h^{\circ}n$
 _sunj,III, paz, ۱۷۲, ۴): $ahū$.
 _sunj,III, Eng, 177). $dependent$
 _de MENASCE. TLD, 134): $ahū$
 _(ϵ) $<wi>han$, V : $xān$ (خان) یا سرچشمه
- 131 12 15. $ltwn y$
 _sunj,III, paz, ۱۷۲, ۵): $ratu.$
 _sunj,III, Eng, 1770): THE Lord
- 131 15 16. $w yn^{\circ}l^{\circ}$
 _B (99.2) $wyn^{\circ}l^{\circ}$.
 _sunj,III, paz, ۱۷۲, ۹-۱۰). $vīnāruland$
 _sunj,III, Eng, 177). $susceptible$ of improvment.
 _de MENASCE. TLD, 134) l'organisateur سازمان بخش
- 131.17 17. $hw^{\circ} l^{\circ}dyn-yt^{\circ}l^{\circ}$

131. *abar ān ī ō spur-*
āgāhīh¹ abāyišnīg,
az nigēz ī weh-dēn.

sunj (III,pah,150), B (99 8).

𐬰𐬀𐬭𐬀𐬎𐬌𐬎𐬎𐬎 MD (132 3)

had! o spur-dānīh² abāyišnīg dah abardarīh

1. zīndag-e ī xwaš ham-paywand
2. xwāstag-ē ī frāx sūd;
3. rāmišn-e <ī> mehmanīg, ud,
4. xwadāyīh-ē ī bāmīg ud,
5. kāmīg-harjāmīh-e³ ī purr-āsānīh, ud,
6. hu-bradagīh-ē⁴ [V. ⁴ham-bradagīh] ī bowandag
urwahn; ud,
7. dōst ē ī nek;
8. pand-e ī aweswar, ud
9. ayyār-ē ī hu-frayād, <ud,>
10. ōstīgan(?)⁵ [V. ⁵ōstīgān] winnārišnīg padiš.

132.10 1. zīndagīh ī xwas
tan drustīh ī andar abē-btmīh

2. ud xwastag <ī> frax sūd
mādayan asn-xrad

3. ramišn ī mehmanīg
rāzīg⁶ ī asānīg

4. ud xwadāyīh <ī> bāmīg
asnūdag ī danag.

132.12 6. ud hu-bradagīh⁸ ī bowandag urwahn
ī hasrawīh di r-nāmīg [V. ⁸wazurg-namīg]

5. kamag-harjāmīh⁹ ī purr-asānīh
ī hamsandīh ī pad an ī mad-ēsted

7. ud dōst ī nek

'rāzīg anōg' a raz namūdar <ud> ⁹xub-ham brādag
frazanag

8. ud pand¹⁰ ī awestwar.

132.16 xēm ī w-rastag.

9. ud ayyār ī hu-frayād
uzwan ī pad xrac hu-trahaxi

10. ōstīgan(?) [V. ¹⁰ōstīgānīh], pad š winnarišnīg
en har, pad 'gyān drahmay' āst wēnīh ī abar dēn
yazdān bawēd

132.19 ke ēn dah abardarīh abar ō ham mad-ested pad
spur-dānīh frahang¹¹ [V. ¹¹'frah<axta>g] <ud>
burzišnīg.

133. *abar abardar sūdih ī*
az hunar ka pad
xwadāyan bawēd,
az nigēz ī weh-dēn.

sm, (III,pah,۱۵۳), B (100.9).

𐭮𐭮𐭥 (۱۰۵,۱۰); MD (133.10).

1.12 hād! kīrbag waxšišn az hunar;¹ <ud> hunar, an
 kīrbag waxšenīdārtar ud gehan sūdtar ka abar
 xwadāyih bawēd.

čiyon čašmag ī ab ī abar 'kofan sar' ō 'daštān
 zargōnih², ī xwārēnāgih rasēd, ud ātaxš ī abar baist
 waxšed dur dādār frōgih.³

1.16 ud ast az hunarān, wist ēk,⁴ i ka pad ōy ī dahibed
 bawed, nek.h ī aziš payram rasišntar

1. u-š ek, 'xwad xwadāyih' abar⁵ 'dahibedān
 xwarrah'; <čē> az xwad⁶ xwadāyih ī <abar ān ī
 xwadāyan xwarrah,>* gehan⁶ winnār.šn [abar ān ī
 xwadāyān xwarrah]{?}.⁷

2. ud ek,⁸ hu-xemih, čē az 'frārōn xemih dahibedān
 zōr' wardihēd ān ī 'amaragānīg xēm' ō frārōnih.

2.1 3. ek, hu-dēnih, čē az an ī dahibedān hu-dēnih, bawed
 ī amaragān ō dēn ī weh.

4. ek, hu-xradih; čē az an ī dahibedān <hu>-xradih

xūb-rāyēnidārīh ud, rayemišnigih bawed ī bandagan.

134.1 5. ēk, hu-axwih; čē 'dahibedān amāwandih' abērtar az
 hu-axwih; ud az amāwandih ī dahibedān
 nidōmihēnd(?)⁹ dušman ud pānagihēd gēhān.

6. ek, hu-abarīh; čē az hu-abarīh ī xwadāyān abar
 bandagān, dōstih bawed ī bandagan o xwadāyan,
 nīyoxšišn(?)¹⁰ ī-šān andar framān kār ī xwadāyān, drust
 raftan ī xwadāyih abar gēhān, <ud> sud ī
 dāmān aziš

134.6 7. ēk, hu-mīhrīh; čē¹¹ az hu-mīhrīh ī xwadāyān
 wistāxwihēnd¹² dušman ō 'sašār ...(?),¹³ [V. *sneh(?)]
 ud azērīg(?)¹⁴ [V: azērīgān] ō āmurzišn < ... >*;
 burihēd [V. *barihēd] āšōb az gehan, čandag az
 xwadāyih, bim az mardōm.

134.9 8. ek, frāx-mēnišn.h; čē¹⁵ az frāx-mēnišn.h ī
 dahibedān kunihēd [V: grīhēd] ham dahišn. hastān¹⁶
 bawēdān, meh sudgar.¹⁷

9. ēk, urwāhm āhangih¹⁸ [V. xwāhīh]; čē pad
 urwāhm <ahangih>* ī dahibedān paywast-ēstēd
 abardom bizeškīh(?)¹⁹ [V: *bōz.šnigih(?)] ī āwām

134.13 10. ēk, bāstān.h ayyādagih ī 'frasāwand xwadāy'; čē
 az 'frasāwand xwadāyih' ayyadagih²⁰ ī ōy dahibed,
 a-mōšišnih bawed ī 'dānāg dahibed', pad bahr ī
 'frasāwand xwadāyih', ō xwēših ī a-frasawand ruwan,
 awurd ī az frax ābādih, pāyramīg ud wuzurg šnom
 [V: *šnōmag] ī abar gēhān ī ōy dahibed šāyed bud.

34 18

11. ēk, burzēnīdan²¹ i hunarān; čē az burzēnīdan i hunarān az ōy i dahibed, hunaran i andar dāman an i paydag waxšed, an i abaydag nērōgihēd <ud> paydagihist(an); padš gēhān wīrāyihēd payrāyihēd

34.21

12. ēk, xrōsišn²² i ahogān; čē az xrosišn i āhōgān az oy i dahibed ānōg i andar mardōm, ān i paydag nīrfsihēd,²³ ān i abaydag zad-nērog <ud> bast-bawed; ud gehan az ahog yojdahrihed

35 1

13. ud ēk, ham-kāmagih i <šahr ud dahibed>*, čē²⁴ dahibed pad ham-kamagih <abag>* šahr, i a-xwāst xwanēd <ud> ān i xwāhēd tarwēnēd(?) [V: *pāyihēd], šnomagan i wuzurg 'framayed; ud šahr i nog fraganed, ud ābadān i ham gēhān, ud kār kšwar sūd, ud dāmān frahaxt [V: frayād], ud frašagird(??)²⁵ [V: 'frasawandih] pattayišnīg kunēd; ud frāzih abar 'abarig kišwar xwadāyān' paydag būd rāy, ō 'wuzurg kšwarig xīr' arastan ud, radih i ham dahišn kardan trēzēd(?) [V: 'frēzwānēd]

35 8

14. ēk, xub-framanih; čē 'gehan winnarišn' abar dād, ud dād zāyīšn az nu-framan.h i dahibedān

15. ēk, 'ēwenagig(?)²⁶ wišad-darh' ud 'kišwarig nišast' kardan, čē az 'ēwēnagig²⁷ wišad-darh' ud 'kšwarig nišast' kardan i dahibedān, abaz-patširenih²⁸ bawēd 'wināh āhangān' az wināh, ud bastagih i stahmagān²⁹ az 'ābad āhangān xīr' [V: 'āzad āhangān xīr'], ud wizārd mustih <az>*

mustōmandān, ēmēdwārih i āzādih i arzānigān,³⁰ ud hu-škō<hīh>³⁰ [V: *hu-sazāg] i kar framanan <o>* xūb-raftan i kārīhā, ud pānagih i drīyōšān, wuzurg sūd i xwadāyih ud gēhan oy i dahibedān.

16. ek, radih 'čē 'yōn āh, 'lrwar waxšēnidār' edon, waxšēnidār i 'hamag getig dahišn' ān i 'dan bedān frāx rādih'

135 18

17. ek, bast-azih, čē yazdān pattudan pad ān i xwad bast-āzih,³¹ <i pad 'dahibedan> tuwan' āz i amaragan gurgan i gēhān — az murnjēnīdan i gēhān. abāz-bastan.

18. ēk, him bāz-dāštan i az xweš <ud> an-iz i gehanigan ek az did; čē andar putt-bamh, 'dām pattūdan' nē šāyēd.

135 22

19. ek, niwaxtan³² ud nazdīgēnīdan³³ ud frāzēnīdan i wehan; čē³⁴ az frazih ud abrazih i wēhān az ōy i dahibed, abāzih <ud> nīrfsišn i har wattarih, waxš.šn 'ud abraz i hamag wehīh.

20. ud ēk, 'abdast³⁵ kar-framan i nēk frōd gumārdan(?),³⁶ čē pad 'abdast kār-framān i nek' frōd-<gumardan>(?)³⁷ o gehanigan, paywandēd aziš [V: u-š] padīš sazāg baxtārīh; bawed i abadīh <ud> nekīh ud sud i az dahibedān.

136.6

21. ek, 'nagihā³⁸ tan ō yazdān paristih dād(an); čē az dānāgihā tan ō paristišnīh <i>* yazdān dādan i dahibed, ēw-gānagīg³⁹ paristīdan i gehanigan ō ōy i

dahibed, ōz ī xwadāyih, ud framan rawagih, ud
rawāg dādih ī dahibedān abar gehān, abardar sūd ī
daman

یادداشت‌ها

1. hwnl [hwnl]
2. zlgwn-yh
_sunj.III, pah, ۱۵۳, ۵): zargonih
3. pylwk-yh
_sunj.III, paz, ۱۷۶, ۹): pīrūkna.
_de MENASCE. TLD, 136): (padrok) son eclat ...
برو خود ر
4. 20 + 2.
_B (100.13): 20 + 2 = y.
_de MENASCE. TLD, 136): il y en a *21
-(م):
— در نوشتار پهلوی، چاپ شدن، مد سوم، هنگام شمارش هرهای بهادی
(=صص) شهریار، با شماره‌ی ۲۲ (د) روبه‌رو می‌شویم؛ ولی هنگام
فرج نویسی هرهای اخلاقی شهریار، بیست و یک هر بهادی (=صصبت
اخلاقی) شرح داده می‌شود
5. QDM.
_sunj.III, pah, ۱۵۳, ۹): če.
6. hwt' hwt' d y h y gyh' n'
-(م). xwad xwadāyih ī <abar ān ī xwadāyān xwarrah>.
7 [QDM ZK y hwt' y- n GDE].

-(م)

— در آوانویسی، عبارت در نظر و درون قلاب همراه پرسش‌نماد نهاده‌ایم؛ به گمان ما، بود و باش این
عبارت در اینجا جردن‌پذیر و غیر منطقی است؛ جای درست آن شاید همانجایی است که ما، در
همس‌نم، در و پ، انتزاع‌گوشه در نشان داده‌ایم. بگه کنید به یادداشت‌های شماره‌ی ۶
شاید، نویسنده‌ی روایت، در پدید آمدن سر آن داشته بدین شیوه کژ نویسی خود را جبران کند
شیوه‌ای که در سرتاسر دین کرد ما آن روبه‌رو می‌شویم

ی، عبارت درست‌تر، برادر بارشاحت ما می‌ناید به گونه‌ی زیر باشد:

- u š ek, xwad xwadāyih abar dahibedān xwarrah ī
az xwad xwadāyih ī abar ān ī xwadāyān xwarrah,
gehan wannarišn
133 19 8. W²ywk[hw] hw-hym-yh.
34.2 9. dym-yh yynd(?)
_de MENASCE. TLD, 136): (*kam.bend?) sont
diminues
نمیل می‌یابد
-(م): * <m> d <ō> mihēnd(?)
-(م, V. *nasemihend(?).
134.4 10. nydwk[dw]-š(?) V: OBYDW-k-yn-yh(?)
_de MENASCE. TLD, 136). (ēvakānakih) la doc lte
اطاعت
-(م): V. *nyōxsišn(?).
134.6 11. QDM(?)
_sunj.III, pah, ۱۵۳, ۱۹): če.
_de MENASCE. TLD, 136): (*čē)
34.7 12. st²hw-yh yynd(?)
_de MENASCE. TLD, 136): (vistaxvihēnd) pourront
خواهند نویست حساب کنند...

سه و سه «^۱» یستخویه wstaxwih در - پ یهون، همه به معنی
گستاخی است و هم به معنی دُستور و عمامه و پسند شدن است در کتاب
ششم دین کرد سر به معنی عمامه و دُست است و آری به کار رفته است؛ یک.
_DK VI, C 51 = MD (562 13-14): ud *az
wahman-dārīh āštīh, az āštīh wistāxwīh, ud az
wistāxwīh dostīh

13. snyyhl(?)

_sunj,III, paz, (۱۷۷,۸-۹): sardār
_de MENASCE, TLD, 136). (*dēbanr) la colere حشم
_ (م): V: *snēh(?)
_ که ن و ازده «^۱» در حدود (sardār)، روی هم رفته معنی سردار میانه و
می رساند

14. ^۲cyi-yk(?)

_de MENASCE, TLD, 136) (azērīk)
_ (م): V: *azer gān; V: *hu-abarīg

15. QDM(?)

_sunj,III, pah, (۱۵۴, ۳) čē
_sunj,III, paz, (۱۷۷, ۱۱): mēman.

16. AYT^۱-^۲n'

_sunj,III, pah, (۱۵۴, ۴) hastan
_sunj,III, paz, (۱۷۷, ۱۳): aitean.

17. ms swt-k^۲

_ (م): meh sudgar.

18. ^۲wlw^۲hm ^۲hm yh(?)

_de MENASCE, TLD, 136): Etre cause (*vanānīh) de
bonheur موجب بود خوشحالی

(م). urwāhm-ahangih(?); V: urwāhm-xwāhīh(?).

134 12 19. hešk-yh.(?)

_sunj,III, pah, (۱۵۴, ۶) biz ških
_de MENASCE, TLD, 136). (bizīškīh) médication.
_ (م): V: *b<ō>ziš<nī>gih / *bozišn.gih.

134.14 20. ^۲byd^۲t-yh.

_ (م): ayyad<ag>ih.

134.18 21. bwl-ytn

_sunj,III, pah, (۱۵۴, ۱۲): burzenīan.
_sunj,III, paz, (۱۷۷, ۲۴): burjīnīan-i

134.21 22. lawsp' ,

_sunj,III, pah, (۱۵۴, ۱۵): xrosišn.
_sunj,III, paz, (۱۷۸, ۳): xrusašna-a.
_sunj,III, Eng, 181): causing hardness.
_de MENASCE, TLD, 137): (*xrosišn) Denancer

134 23 23. n.p-yh-yt

_sunj,III, paz, (۱۷۸, ۵): naratsūāt.

135.1 24. QDM

_sunj,III, pah, (۱۵۴, ۱۸). čē

135 5 25. plš-krt'(?)

_B (101.19) Wplš-krt' (?)
_ (م): V: *trasāwandīh, V: *trasawand-<xwadāy>ih.

135.9 26. w^۲dwynyk

_sunj,III, pah, (۱۵۵, ۶): ēwēnīg.
_sunj,III, paz, (۱۷۸, ۱۹): aīnī u

134. *abar paydāgih abzār ī
padiš winnardiḥ
xwadāyih, <ud> dām
winnardag-iz(?)¹ ī az
šnūman² ī *šahrēwar
amahraspand weh,
<uz> nigēz ī weh-dēn.*

san, (III, pah, 106), B (102.21),
𐭮𐭮𐭥𐭥, (1.1.1.4), MD (136.11).

hād! šaš mār g i šahrēwar³ amahraspand,⁴ 𐭮 yōn
xšaṣrahe, ast xwadāy; *vairiiehe*, ast dēn;
aiioxšustahe ast zēn, *marždikāi* ast amurzišn
φrūuō ast ganj ayyar; *dryaune* ast gund.

ke ka [V: *manwahmad(?)] dādestan xwadāyih
paydāg, abzarīhā winnarišn, oh-iz *xwadāyih
win narišn' abar en šaš, ast: 1. xwadāy, 2. dēn, 3. ud
amurzišn, 4. ud zēn, 5. ud ganj, 6. ud gund, ud čiyōn
ed i paydāg kū ka ek az im-šan nēst, ayāb āgenen
nē ham-zor, xwadāyih an-ōst ud wiḥērišn' g.⁵

1. čē ka xwadāy nēst, xwadāyih abē-nāni⁶ ud dēn
a-rawāg⁷ ud zēn agar ud āmurzišn abaydāg ud ganj
<tuh>īg(?)⁸ hambārag⁹ ud abe-panag ud, gund
wiškidag.¹⁰

2. ud ka dēn nēst, xwadāy [V: *xwadāyih]
a-bōzišn-framan(?) [V: a-bazišn-framan,
V: a-bōzišn-'frazam] ud zen wizendag¹¹ kār ud
āmurzišn abar zanišn(?) ...(?)¹² arzānigān' ud ganj
freh bud'g abe-bud'g ud gund a-niyōšāg(?)¹³
[V: *brahnag] az framan-spozih

137.4 4. ud ka 'zen abzar' nēst, xwadāy az aneran
tarsišnigān¹⁴ ud, <dēn>* az ahlomōyān an-ostīg(?)¹⁵
[V: *an abestāg(?)] <ud> āmurzišn ō sas<t>ih(?)¹⁶
[V: *dew-esn'h] i š brādarod ud a-wirayišnig ud, ganj
a-trasp ud, gund brahnag

137.7 3. ud ka amurzišn nēst, xwadāy was dušmen <ud>
dēn n kōnidag <ud> zēn¹⁷ <pad>* dušmen-
<spōzih>* an-aozār¹⁷ [V: zēn <pad>* dušmenan
'abe-zor] ud ganj, pad-zadārīh wany ud, gund az
xwadāy jūdāgih došāg.¹⁸

137.9 5. ud ka ganj nēst, xwadāy a-padēx [V: a-pih] <ud
dēn>* niyāzōmand ud 'zēn abzar' škastag ud
amurziđarīh i 'abārōn tuwanigan' apparig ud gund
Jriyoš ud a-zōr

137.11 6. ka gund nēst, xwadāy a-bandag¹⁹ ud dēn
a-burđar(?)²⁰ [V: <a>-burd-<framān>] ud, zēn
an-abayišnig ud āmurzišn a nām(??) ud ganj a-sūd.

ud pad ham-zōrīh i ēn šaš, abē-āhōgīhed²¹ [V: ud
pad ham-zorīh i ēn šaš ab<zōr>, an-ahogīhēd] xwadāy
pad winnarišn az paydāg abzār<ih>²²

- 1.2 1. wyn^3lww wk $y-c'$.
 —(ع): $wannardag-iz(?)$ \bar{i} .
- 1.12 2. $\dot{s}nw$ mn .
 — $sunj,III$, paz , ۱۸۰, ۹): $\dot{s}numan-1$.
 — $sunj,III$, Eng , 183): attributes ویژگی
- 1.14 3. $\dot{s}tlwl$; V : $h\dot{s}tlwl$
 — $sunj,III$, pah , ۱۵۶, ۱۴): $h\dot{s}tlwl$
 — $sunj,III$, $p\bar{a}z$, ۱۸۰, ۱۱): $x\dot{s}a\phi raujar$.
- 1.14 4. $\dot{m}hrspnd$.
 — $sunj,III$, paz , ۱۸۰, ۱۱–۱۲): $am\dot{e}huspand$.
 — $sunj,III$, Eng , 183): $Am\dot{e}sh\dot{a}spand$.
2. 5. $whyl$ $y\dot{s}n-yk$.
 — de MENASCE. TLD, 138): ($nayr\dot{i}k\dot{a}nih$) $eff\acute{e}min\acute{e}e$
 دارای حواصیل رنگی
 —(ع). $*w\dot{i}neri\dot{s}n\dot{i}g$ نامستور، لرزیده، ناپایدار
- 2.2 6. $\dot{p}yy-n^3m(?)$.
 — $sunj,III$, paz , ۱۸۱, ۱): $aw\dot{i}n\dot{a}m$.
 — $sunj,III$, Eng , 184) acquires no renown
 — de MENASCE. TLD, 138): ($*ap\dot{e}nam$) $n'a$ pas de
 nom ندارد نام
- 2.2 7. $\dot{p}lb-\dot{p}k$
 — $sunj,III$, pah , ۱۵۷, ۵): $a-raw\dot{a}g$.
 — $sunj,III$, $p\bar{a}z$, ۱۸۱, ۲): $arubak$
 — $sunj,III$, Eng , 184): is incapable of maintaining

- 137 8. gnc $yk(?)$.
 — $sunj,III$, pah , ۱۵۷, ۶): $Wgnj-yk$.
 — $sunj,III$, paz , ۱۸۱, ۳): $ganj$.
 — $sunj,III$, Eng , 184) is incapable
 — de MENASCE. TLD, 139): ($*gan\dot{z}$) le tresor
 —(ع) $ganj$ $<t\dot{a}h>\dot{i}g(?)$
- 137 1 9. hnb^3l-k'
 — $sunj,III$, pah , ۱۵۷, ۶): an $ambarak$.
 — $sunj,III$, $p\bar{a}z$, ۱۸۱, ۳): $an-anbar\dot{a}$
 — de MENASCE. TLD, 139): ($*abarak$) qu. le
 soutienne که آن را برپا نگاه دارد
 —(ع). $hambarag$ اسب، حراشه
- 137 2 10. $w\dot{s}kyt-k''$
 — de MENASCE. TLD, 139): ($v\dot{i}sk\dot{i}tak$).
- 137 2 11. w $zn\dot{a}k$
 — $sunj,III$, pah , ۱۵۷, ۷): $wizandag$.
 — $sunj,III$, $p\bar{a}z$, ۱۸۱, ۵): $vazand\dot{a}$
 — de MENASCE. TLD, 139) ($v\dot{i}zand$).
 —(ع) $wizendag$
- 137 3 12. QDM $zn-\dot{s}n^1$ $\dot{p}lwm(?)$.
 — $sunj,III$, pah , ۱۵۷, ۸): $abar$ $zan\dot{s}n$ $hr\dot{o}m$
 — $sunj,III$, Eng , 184): of being harassed (by Romans)
 — de MENASCE. TLD, 139): ([$abar$] $*zan\dot{s}n$ $*varon$)
- 137 4 13. $\dot{p}y$ $ny\dot{s}k(?)$; V : $\dot{p}b$ $n^3bk(?)$.
 — $sunj,III$, pah , ۱۵۷, ۸–۹): $a-wahag$.
 — $sunj,III$, paz , ۱۸۱, ۷): $a-vahak$

135. *abar xwāhišn ī*
 xwarrah ud mōšišn¹ ī
 aziš, 'ewēnagān pahlōm'
 ud 'nidom ewēnag' ī
 aziš, az nigēz ī weh-dēn

sunj (III.pah.158), B (103.21),
 ٦٦٢ (١٠٩٠٤), MD (137 15)

17 hād! az ewēnagān ī xwāhišn ī xwarrah ud mōšišn²
 1 aziš, ēn-iz šazdah:

1. ek, ān ī pad xwāhišn 'frārōn tuxš', pad windišn³
 apās-dār, pad a-windišnīh hunsand <ud> a-bēš.

ud en ān ast ān ī 'pahlom ewenag' ī andar 'frārōn
 tuxšīh' abar xwarrah-xwāhišn.

2. ek, an ī pad xwāhišn 'frārōn tuxš' ud pad windišn
 spās-dār, pad a-windišnīh hunsand <ud> bēšōmand.

3. ek, ān ī pad xwāhišn 'frārōn tuxš', ud pad windišn
 anaspās,⁴ pad a-windišnīh hunsand <ud> a-bēš.

4. ēk, ān ī pad xwāhišn 'frārōn tuxš', ud pad windišn⁵
 anaspās,⁶ ud pad a-windišnīh hunsand <ud>

bēšōmand⁷

en sē ewēnag āmextag ī andar 'frārōn tuxšāgīh' ī
 abar xwarrah-xwāhišn.h

5. ek, ān ī pad xwāhišn 'abārōn tuxš', ud pad
 windišn⁸ anaspās,⁹ ud pad a-windišnīh hunsand¹⁰
 <ud> bēšōmand

ud ēn ast ān ī 'wattom ewenag' ī <andar>*
 'abārōn tuxšāgīh' ī abar xwarrah-xwāhišn.

138.10 6. ek, ān ī pad xwāhišn 'abaron tuxš', ud pad windišn
 anaspās, ud pad a-windišnīh hunsand <ud> a-bēš

7. ud ēk, ān ī pad xwāhišn 'abārōn tuxš' ud pad
 windišn spās-dār, pad a-windišnīh¹¹ hunsand <ud>
 bēšōmand

138.13 8. ud ēk, ān ī pad xwāhišn 'abārōn tuxš', pad
 windišn¹² spās-dār, ud pad a-windišnīh¹³ hunsand
 a-bēš

ud ēn sē '<ewēnag> āmextag' ast ī andar 'abaron
 tuxšāgīh' abar xwarrah-xwāhišn.

any ewenag:

138.16 9. ud kē, ān ī az xwarrah xwāhišn 'frārōn moš',¹⁴ pad
 windišn spās-dār, ud pad <a-windišnīh>* hunsand¹⁵
 <ud> a-beš.

ud ēn ast ān ī 'pahlom ewēnag' <ī>* andar
 'frārōn mošīh'¹⁶ ī az xwarrah-xwāhišn

10. ēk, ān ī az xwarrah-xwāhišn 'frārōn mōš', ud pad

windišn spās-dār, pad a-windišnih hunsand <ud>
bešo nand

11. ēk, an ī az xwarrah-xwāhšn 'frārōn moš' ud
pad windišn anaspās, pad a-windišnih hunsand <ud>
a-bēš

12. ud ēk, ān ī az xwarrah-xwāhšn 'fraron moš' ud
pad windišn anaspās, ud pad a-windišnih hunsand ud
bešōmand

ud ēn sē 'ēwenag āmēxtag' ast ī andar — az
xwarrah-xwāhšn — 'fraron moš

13. ud ēk, ān ī az xwarrah-xwāhšn 'abaron moš', ud
pad windišn anaspās, ud pad a-windišnih hunsand
<ud> bēšōmand

ēn ast ān ī 'wattom ēwenag' ī andar 'abaron
moših' ī az xwarrah-xwāhšn.¹⁷

14. ud ēk, ān ī az xwarrah-xwāhšn 'abaron moš'
pad windišn¹⁸ anaspās, ud pad a-windišnih hunsand
a-bes

15. ud ek, an ī az xwarrah-xwāhšn 'abaron moših'
ud pad windišn spās-dār, ud pad a-windišnih ī
hunsand <ud> bēšōmand

16. ēk, ān ī az xwarrah-xwāhšn 'abārōn moš', u.
pad windišn spās-dār, ud pad a-windišnih hunsand
<ud> a-bēš

ud ēn se 'ēwenag āmēxtag' hēnd ī anda
xwarrah-xwāhšn 'abaron moš

137.15 1 mw š šn'.

—B (103.21): mwš-šn'-y

137.17 2. mw š-šn'

—B (104.2): mwš-šn'-y

137.19 3. d-šn'

—sunj,III, pah, (58, 5), windišn

138.3 4 ʔn-spʔh

—sunj,III, pah, (58, 9) anaspās

138.4 5. nd-šn'

—sunj,III, pah, (58, 11): windišn.

138.4 6. ʔn-spʔh

—sunj,III, pah, (58, 11). anaspās.

138.5 7. byš-ʔwmnd [ʔywk]

→ sunj,III, pah, (58, 12).

138.7 8. nd-šn'

138.7 9 ʔn-spʔh

138.8 10. hwsnd

—sunj,III, pah, (58, 15). hunsand

138.12 11. ʔ[p]wnd-šn-yh.

—B (104.15) ʔ-wnd-šn-yh.

—sunj,III, pah, (58, 19) a-windišn.h.

138.14 12. d-šn'.

138.14 13. ʔwnd-šn'yh

—sunj,III, pah, (59, 1): a-windišn.h.

138.17 14. m[w]wš.

mēnōgīg ham-juxt šaš(?)⁶ [V: *panj].

1,20

1. u-š ēk ham-juxt: 'gētīg tan' <ud> 'menōg ruwān'

2. ēk, 'gētīg xwāstag' <ud> 'menog kurbag'.

3. ek, 'gētīg āzarm ud 'mēnōg frarōn tuxšāgih'

4. ek 'gētīg padixšāyih' ud 'mēnōg dēn'

5. ēk, 'getīg hu-dahišnīh' ud 'menog dānāgih'

11

ud pad hu-padixšāyih, ruwan 'āzarm arzanīg' ud

1 'fraron tuxšāg'; xwastag <ud> kurbag panlom, ud

tan <ud> ruwan hu-bōy

ud ham-juxtihā ēk o diš pad ham-nerōgih, diš
winastih(?)⁷ [V: wis.stih] hend(?)⁸ gyān(?)⁸

14

ud nizarīh ī ēk, wizūrīh⁹ ī ō ādūg(?)¹⁰ ststih u-šān

kađamagān-iz¹¹ a ram(?)¹¹ o dišān, ud wisknišn

ī-šān az hamih, wizend ō <kađama>gān(?).¹²

<ham-nerōgih ī menog abag gētīg>*

oh-iz,

1,6

1. 'getīg tan arzomandih' pad 'menōg ruwān ahlawīl'

ud 'mēnōg ruwān ahlawīh' pad 'gētīg tan abzand
hawēd

2. 'gētīg xwastag burzišn' pad 'mēnōg kurbag abāgih'
'menog kurbag windišn' pad 'gētīg xwastag' abert.¹³
hawēd

3. ud 'gētīg āzarm arzānigih' pad 'mēnōg fraron
tuxšāgih'; ud 'menōg fraron tuxšāgih waxšān' ud
'getīg azarm tatugih'

141 12

4. ud 'getīg pādixšāyih winnārišn' pad 'mēnōg dēn
tragan' [V: *fraganih], 'menōg dēn rawagih' pad

'getīg pādixšāyih paywast-awiših' abērtar <bawēd>*.

5. ud 'getīg hu-dahišnīh burzišn' pad 'mēnōg dānagih'
hamih ud 'menōg dānagih kārīgih' pad 'gētīg
hu-dahišnīh' weš.

<nizarīh ī mēnōg az gētīg>*

141 16

1. ud az 'menōg ruwān druwandih' 'getīg tanāpuhīh',
ud az 'gētīg tan margih' 'menog ruwān ēw-tāgih'¹⁴
[V: *judagih(?)]

2. az 'getīg tuh.g xwastagih' 'menōg kurbag
padīranih'¹⁵, ud az 'mēnōg kurbag nizarīh' 'gētīg
xwāstag an-arzānig xweših

3. az 'getīg zad-āzarmih' 'mēnōg frarōn tuxšāgih
wišknišn'¹⁶; <ud az 'menōg frarōn tuxšāgih
wišknišn'>* 'gētīg āzarm a-xweših'

4. ud az 'getīg pādixšāyih hanjaftagih' 'menōg dēn
pādīran rawāgih', ud az 'mēnōg dēn winastagih(?)'¹⁷,
'gētīg pādixšāyih'¹⁸ čandagih(?) [V: *wisistagih'].¹⁸

141 22

5. ud az 'gētīg hu-dahišnīh anaftagih' 'menog dānagih'
abaydag sūdih', ud az '<mēnōg> dānagih
an-abāyīšnīgih'¹⁹, 'gētīg hu dahišnīh a-stayīšnīgih'.

ud ēn ast nigarag:

gētīgīg
 hu dāšn.h
 padixšay h
 azarim
 xwastag
 lan
 gyān
 rawan
 k rdag
 frarōn - tuxšag'h
 den
 dānagih
 mēnōgīg

نگاره‌ی آموزه‌ی کتاب سوم دین کرد، ۱۳۷ هجری قمری

— یادداشت‌ها —

- 140 8 1. hm y wk-yh
 _de MENASCE. TLD, 142) ([pat] hamnerok h)
- 140.10 2 wškn-šn
 _sunj, IV, pah, ۱۶۲, ۲-۳) wiškinišn.
 _sunj, IV, pāz, ۱۸۶, ۶) naškunašnə
 _de MENASCE. TLD, 142) (visk(h) SE
 DISSOCIENT
 - (ع), wiškinišn
- 140.11 3. wyn²-šn (')
 _B (106.7), wyn²-šn
 _sunj, IV, pah, ۱۶۲, ۴), winnārišn
- 140 18 4. hngylt-yk yh
 -(ع)' hangirdīg.h
- 140 18 5 yn t k yh
 _sunj, IV, pan, ۱۶۲, ۱۱) winnardagih.
 _sunj, IV, paz, ۱۸۶, ۱۸); vnartakna-ā.
 _sunj, IV, Eng, 191): to be an improver.
 _de MENASCE. TLD, 142). (*vēnartakih) d'apres la
 disposition . . . بر حسب ترتیب
- 140.19 6. šš²(?)
 _de MENASCE. TLD, 142); les six (element)
 ۶) pa i
- 141 4 7. wšt-yh(?)
 _sunj, IV, pan, ۱۶۲, ۱۹), waštih.
 _sunj, IV, pāz, ۱۸۷, ۸) vaštagi.

4

8. $\text{wmnnd(?) g'n(?) / (၂၆၁ ၅၂၆၅)$

-(e), V: *kadāmagān, '')

4

sunj, IV, Eng, 191): the strength

$$-(\rho) \cdot \langle w_1 \rangle_{ZL} \tilde{h}(\rho)$$

4

—sunj, IV, Eng, 191): any of the powers.

$$-(\rho) \quad V. \quad \bar{x}_{\text{adug}}(\rho).$$

2

برای نگارش بود که به بر و روی بر نگاشته بود که به ما را یادمانگار شیر
kadāmagān خوانده ایم، بر نگه کشید به دستمان دستک، پرستش
۲۶۴م، صد ۱۰۶م، بن نوشت پهلوی، برادر است ما دستویس مت ۴ الف،
نگارست ۲۷۱، خط چهارم

و سر گذ کند به جهاد آن در کتاب های پنجم و ششم دین گرد

24,21 = MD 465.2), (DK VI, A 15 = MD 475.4); (DK VI, A 67 = MD 484.18); (DK VI, A 225 = MD 521.13)

12. $y^3 \pi(?)$

(f) <kaḍama>gan(?)

مورنگ، مورنگ، مورنگ

13 $\mathfrak{a}_{pl-tl}(?)$

14. ${}^3\text{y-w-t} {}^3\text{k-yh}$

—sun), IV, Eng, 192). is separated from

-(r) V: *₂udāg'h(?)

15 p³t[³]gl³n-yh

de MENASCE. TLD, 143) (*pātērānīh) le retardement

16. ŠKP(?)

—supj, IV, Eng, 192): are broken up.

—de MENASCE. TLD, 143), (*v₁škanīh) rupture ڪڪڙڪڪڙ
—(r)· V. * <w> škn' - <šn> (?) / *w₁škanīšn(?).

17. $w^3 \text{stk-yh}(?)$.

- sun₁, IV, paz, 1A4, 11): an-astak.

—sunj, IV, Eng, 193) becomes unstable.

_de MENASCE. TLD, 143) (vāstak'h ?) (?)

پیچازه‌ی شماره‌ی دو.

کش و اندرکش دوسویه‌ی پاره‌ها و بخش‌های
جهاب پارسای مینوی و گسائی یا یکدیگر،
اگر پارسایی اندر جهان درگسترده،
بر بر آموزانش کتاب سوم دین کرد، کرده‌ی ۱۳۷ م

اندرکشش مینو در ماده: ⇔ کشش ماده در مینو

tan arzōmandīh'	⇒	mēnōg ruwān ahlawīh'
g ruwan ahlawīh'	⇒	'getīg tan abzar'h'
xwastag burzišn'	⇒	'mēnōg kirbag abāgīh'
g kirbag windīšn'	⇒	'getīg xwāstag abērtar'
azarm arzānīgīh'	⇒	'mēnōg frārōn tuxšāgīh'
g frārōn tuxšāgīh waxš.šn'	⇒	'gētīg azarm taftīgīh'
pādixšayīh winnārišn'	⇒	'menog dēn fragan
g dēn rawagīh'	⇒	'getīg pād xšayīh p aywast awiš
hu-dah.šnih burzišn'	⇒	'menog dānagīh hamīh'
g dānagīh kānīgīh'	⇒	'getīg hu-dahūšnih' wēš.

اما اگر نه خدا خویی، که، تبه‌خویی و دیوی نه پیروزی رسد، کش و اندرکش آن
جهان مادی چگونه خواهد بود؟
برای پاسخ این پرسش، نگاه کنید به پیچازه‌ی سپس‌تر (ش ۳).

پیچازه‌ی شماره‌ی سه

نزاری و جدانستی نیروهای مینوی و گیتیایی
اگر تبه‌خویی در جهان درگسترده،
بر بر آموزانش کتاب سوم دین کرد، کرده‌ی ۱۳۷ م

نزاری نیروهای مینوی: ⇔ نزاری نیروهای گیتیایی.

g tanapuhfih'	⇒	'menog ruwan druwandīh'
'mēnōg ruwān ēw-tāgīh'	⇒	'gēfig tan margīh'
getīg tuhīg xwāstagīh	⇒	'menog kirbag pād ran'h'
'mēnōg kirbag nizarīh'	⇒	'gētīg xwastagīh an-arzānig xwe
getīg zad āzarmīh	⇒	'mēnōg traron tuxšāgīh 'wiskni
'mēnōgfrarōntuxšāgīh 'wisknišn'	⇒	'getīg āzarm a-xwešīh'
getīg pād xšayīh hanjaftagīh	⇒	'mēnōg dēn pād rān rawagīh'
'mēnōg dēn winastagīh(?)'	⇒	'gētīg pādixšayīh 'wisistagīh'
getīg hu-dah šnih ānāttagīh	⇒	'menog dānagīh anaydag sūdh'
'mēnōg dānagīh an abāy šnīgīh'	⇒	'gētīg hu-dahūšnih a-stay.šnīgīh'

پیچاره‌ی شماره‌ی دو

کش و اندرکشش دوسویه‌ی پاره‌ها و بخش‌های

جهان پارسای میوی و گنیایی با یکدیگر،

اگر پارسایی اندر جهان درگسترد،

برابر امورش کتاب سوم دین کرد، کرده‌ی ۱۳۷م

کش ماده در میو



اندرکشش میو در ماده

- | | | |
|------------------------------------|---|---------------------------------|
| 1. 'getīg tan arzōmandīh' | ⇒ | menog ruwān ahlawīh' |
| 1. 'mēnōg ruwan ahlawīh' | ⇒ | 'gētīg tan abzārīh' |
| 2. 'gētīg xwastag burzišn' | ⇒ | 'menog kirbag ah-agīh' |
| 2. 'menog kirbag w n dīšn' | ⇒ | 'getīg xwāstag abertar' |
| 3. 'getīg āzar n arzan g'h' | ⇒ | 'mēnōg trarōn tuxšag'h' |
| 3. 'n ēnōg trarōn tuxšagīh waxššn' | ⇒ | 'getīg azarm taft gīh' |
| 4. 'getīg padaxšayih wannarišn' | ⇒ | 'menog dēn fragan |
| 4. 'menog dēn rawagīh' | ⇒ | 'gētīg padixšay h paywast awišt |
| 5. 'gētīg hu-dahšn h burzišn' | ⇒ | 'menog dānāgīh hanīh |
| 5. 'menog dānāgīh karīgīh' | ⇒ | 'getīg ha-dahšn h' wūs |

اما اگر به خدا حوی، که، به حوی و دیوی به پیروزی رسد، کش و اندرکش آن در

جهان مادی چگونه خواهد بود؟

برای پاسخ این پرسش، نگاه کنید به پیچازه‌ی سپس‌تر (=ش ۳)

پیچاره‌ی شماره‌ی سه

ی و جدانستی نیروهای میوی و گنیایی

اگر به خوبی در جهان درگسترد،

سورش کتاب سوم دین کرد، کرده‌ی ۱۳۷م

برای نیروهای گنیایی



ی میوی

- | | | |
|-----------------------------------|-----|-------------------------|
| 'getīg tanapahlīh' | ⇒ | 'menog ruwān ahlawīh' |
| 'menog ruwan ew-tāgīh' | ⇒ | 'getīg tan mēnōg kirbag |
| 'getīg tuxšag xwāstagīh' | † ⇒ | 'menog kirbag |
| 'menog kirbag n zarīh' | ⇒ | 'getīg xwāstag |
| 'getīg zad āzarmīh' | ⇒ | 'mēnōg trarōn |
| 'mēnōg trarōn tuxšag h' wīšk nīšn | ⇒ | 'gētīg azarm |
| 'getīg padixšay h han'attagīh' | ⇒ | 'menog dēn |
| 'mēnōg dēn winastagīh(?)' | ⇒ | 'getīg padixš |
| 'getīg hu-dahšn h ānattagīh' | ⇒ | 'menog dānā |
| 'menog dānāgīh an-abāyīšnīgīh' | ⇒ | 'getīg ha-dah |

142. *abar rōšnīh <ud> tārīkīh,
az nīgēz ī wēh-dēn.*

sunj (IV, pah, 166), B (110.2),

۶۶۷ (۱۱۵.۶); MD (144.20)

nād! rōšnīh <ud> tārīkīh —jōmā 'garmīh ud
sardīh ud xwedīh ud huškīh¹ stī' ud abarīg 'saxwan
jud-zābagīh. nāmēštīg(?)² [V: *nāmēštīg(?)]
az šīg čihrih hend 'rōšn ud tār ud garm ud sard ud
xwed ud hušk stī' 'rōšnīh <ī>* rōšn, tārīkīh ī tār, ud
garmīh <ī>* garm, ud xwedīh ī xwed, ud sardīh <ī>*
sard, ud huškīh ī hušk 'stī'

ud dō ī 'āgenēn hambadīg čihrih ī 'ēk stī⁴
[V: 'getīg(?)]] bud(an) ne-šayed

bē, was jud-ēwēnag —ī nē hambadīg— ī 'ēk
gētīg(?) [V: 'stī] bud(an) šayed

čiyon garmīh <ud> rōšnīh ud xwedīh <ī>* stī rōšn
[V: 'rōšn 'stī] <ud> hammas hu-boyīh ud pakīh
<ud> hu-čihrih⁵ ud abarīg hu-zābagīh ud
hu-naftagīh⁶

ud tārīkīh sardīh huškīh ī 'tār 'stī <ud> hammas

duš-gandīh remanīh bazag-ewenīh ud abarīg
duš-zābagīh ud⁷ duš-naftagīh

ud ham-badīg dō: 1. 'ēk čihrih; 2. 'ēk abar-rasišn g.

abāg was nērōgān ī 'jud bun' <ud> nē ham-badīg
pad 'ēk stī [V: 'getīg], kuš.šnīg ud bandīšnīg ud
wišayišnīg⁸ andar mardōm ud abarīg 'gētīg stī,⁹
andar gumezišn owōn wēnīhed

145 12

čiyon paydag, 'ēk ēwēnag 'huzārag drangag
pattudan' ī-šōn andar 'kardag 'ēk¹⁰ [V: 'ew] tan' ham
parwandīh.

ān ī hu-fraward adur farrbay ī frarox zādān ī
hu-dēnān pēšōbay bud az poryotkesan¹¹ 'dēn kardag
gōwišn' andar *adar ī hammōg*,¹² ī az *ewēn nāmag*
nībištan, o-iz ēn mādayan burd <ud> payrast-estēd
an ī ast az kēšdāran 'abar tārīkīh saxwan' kū: *nestīh ī
rōšnīh ast*,¹³

<passox:>*

45 18

ān tārīkīh, ne nestīh ī rōšnīh; be ānōh kū rōšnīh ī
abroz [V: abar-ōz], tārīkīh ānāftag čiyon anōh ku
tārīkīh <wi>zay(?),¹⁴ rōšnīh ne wendišnīg.

čīš nē nestīh ī har dō sarōamdība, bē hastīh-iz ī har
dō; paydag.

145 22

ah iz az rayenišn ī hambadīgan ast ēn-iz ke dō, pad
'ēk gyag nē wid šnīg; be, hastān 'ēk az did spozišnīg ud
anāh šnīg, ud az ek 'nē¹⁵ wišayišnīg ud ō 'ēk bandīšnīg.

čiyōn, garmīh <ō>* sardīh ud xwedīh *ō(?) huškīh.¹⁶

ne — ēd rāy ka ēk az did spozišnig ud ānābišnig—
guftan sazēd (=ne sazēd) kū sardīh nestīh ī
garmīh, ud garmīh nēstīh ī sardīh,¹⁷ ud xwedīh nēstīh ī
huškīh, ud huškīh [i](?) nestīh ī xwedīh¹⁸, ke ray ēč ne
azišan pas(?) windīšn-iz <ud> kār ī paydag nē hē.

ud čiyōn xīrān ī gehan hamāg hambadīg
spōzišnīh-andar' ud pas, abar hamāg, nestīh guftan
sazē; ēn-iz ēdon ku ān ī nēst, nē fradom windīhēd ud
wmandīhēd¹⁹ [V: wndīhīdan wmandīhīdan]

rošnīh <ud> tārikīh har dō abāg windīšnīgīh
wimandēnīdag-iz hend.

pac an ī tārikīh, ka az rošnīh nē ānaftan wmandīšnīg.
ud edon-iz, sardīh ka az garmīh nē ānaftag, ud abarīg ī
hambadīg <čiyon>* hēnd.

ud wimand ī rošnīh: wišadar wēnāgīh²⁰; wimand ī
tarikīh bastār ī wēnāgīh.

ōh-iz, kar ī an ī nestīh guftan zefān, nē-iz ān ī nēst
wimandēnīdan²¹ šāyēd (=nē...šāyed).

ud agar tārikīh nēst, en-iz hōy ī awēšān abar dašn,
kū tārikīh nestīh ī <rōšnīh>* ast(?), zefān; čē ēwāz
ēn dāred ku nam-ē ān <i>* nest kardan kāmend, ud
ne-iz — ān ī nēst namenīdan²² — sazēd

ud dēn mazdesn: rōšnīh ud tārikīh har dō
hast [V: edon] windīšnīg, ud wimandōmand ud
jud-bun, āgāhēned.

درداشت

144.22 1 hwšk'

— sunj, IV, pah, ۱۶۷, ۱) huškīh.

— sunj, IV, paz, ۱۹۳, ۴); xwuškua-t.

de MENASCE. TLD, 146) ('huškīh) la secheresse

حشکی

144.22 2. ^omc^omk'(?)

— sunj, IV, pāz, ۱۹۳, ۵) hamčim-i.

— de MENASCE. TLD, 146) (hamčimik ?) sont
semblablement(?) مستند ظاهر آ.

— (م) V *nāmčīstug(?)

145 2 3 styv

— (م) *sti.

145 3 4 styv.

— (م): stī.

145 6 5 hw-cynl-k-yh.

— sunj, IV, pah, ۱۶۷, ۱۷). hu-čihrih

145 6 6 hw-ntt-g-yn

— sunj, IV, pah, ۱۶۷, ۱۷). hu-pattagih

— sunj, IV, pāz, ۱۹۳, ۱۶) hūpatagua

— sunj, IV, Eng, 199) are possessed of good sway

— de MENASCE. TLD, 146): (hunaftagih
humectation ?) بمبارکردنها

— (م) hu-naftagih

هر آن براد بیک، هر آن تخمه ی بیک

در گزاشن پهلوی وندیداد، هر گزید سیردغم، سد سوم، یا ماده ی «سفتیگ»

«و وقت / ان» به معنی ناف و تخمه، رونه روی شویم.

و بر نگاه کنید به دو عبارت ر کتاب های هفتم و نهم دین کرد

—→ DK VII, ch VIII, sen 14 = MD (660.3-4)

duš-zanag ī duš-naft ī ahlmoγ.

—→ DK IX, ch XXV = MD (823 7) hu-zahagih ud

hu^x-naftagih ud mēnōg hu-widaragih

7. W [dwš hcš W]

—(م): W [dwš hcš W]

8. wš-šn-yk(?)

—de MENASCE. TLD, 147) (višišn.k) se desagregant

گسسته می شود

—(م): *wišāyīšnig(?)

9. gytyd-yk styγ.

—de MENASCE. TLD, 147): êtres individuels (*st.) du

getī . . . موجودات یکمعد (=مفرد) گنتی

—(م): *getīgīg *stī.

10. krt-k' ²ywk' tn

—de MENASCE. TLD, 147): (un meme petit (kotak)

corps . . . یک تن کوچک

—(م): kardag ēk tan; V: kardag *ēw tan

11. pwlyw-kyš-²n'.

—sunj, IV, pah, ۱۶۸,۶): pōryōtkešan.

12. BBA y nmwk'

—sunj, IV, pah, ۱۶۸,۶-۷): dar ī hammog.

13.

برای پی گیری این بحث هرزانشی، نگاه کنید به بحث ترجمه، کرده ی حد و

چهل و دوم، نداشت شماره ی پنچ

145.20 14. z²y(?)

—sunj, IV, pāz, ۱۹۴, ۱۲): zahab.

—sunj, IV, Eng, 200): shines (prevai).

—de MENASCE. TLD, 147) (*vizāy ?) devaste

و بران می سوزد

برای پژوهش گونه های دستوری این کشور آذی پهلوی (= برای vizāy)

نگاه کنید به دبستان دریپیک، پرسش سی و ششم، سه چهل و شش

— peš-kenih ud peš-wizāyih

ناهمه ی رده، نگاه کنید به عبارتی از نژدهش

— handāzag hamīn zam.stān, ۱۹۵, ۸-۱۰, ۲ د دهش

tārīkīh ud rōšnīh, čē anōh kū rōšnīh, tārīkīh wirrezed

()

— wizārd wizāy ud an ahay šnīg

۲۵۳, ۷)

146.2 15. r²d(?), V: LA[d]

—sunj, IV, pah, ۱۶۸, ۱۵): nē.

—de MENASCE. TLD, 147) (nē)

146.3 16

برای پی گیری این بحث ارسطویی، نگاه کنید به ارسطو، رساله ی «کون و

فاد / شری و پدشوبد»

146.5 17. s.yt yh.

—sunj, IV, pah, ۱۶۸, ۱۸) sardīh

146.6 18. hwytyt-yh

—sunj, IV, pah, ۱۶۸, ۱۹) xwēdīh.

—sunj, IV, paz, ۱۹۴, ۲۴): xwādu tād.

146.10 19. ymnd-yh-ytn.

—de MENASCE. TLD, 147). (v.mandēnitak).

ud 'pas(?) kār' [V: *pēš kār] ī paydag kī
[ast](?)⁸ nest-dānišn⁹ <ud> ne-handāxtag ud
ne-niwistag ud ne-īrazamōmand, ud dādār abar dānišn
ne spox <ud> ne xwadayih [V: *xwaday] ne-iz
framan

ud čyōn har čhr, čhrēnidag az čhremdārīh
[V: *čhremīdar], a-wizurd¹⁰ <ud> drāyistag z¹⁰
[V: drāyīdag-iz] būd dādārīh¹¹ ī dādār, ud az ān bē,
abar dādār dānišnīh, abar dānišn dādārīh <goftan>*,
an ī bawed ne-šayēd

kē pūrsid kū:

čyōn, wāmand ī kam ān ī ne hangēzibed be az
abāyišn ī ō čīš, ud abāyišn ne bawed be az nīyaz, ud
nīyaz ne bawed be az awištāb ud, awištāb nē bawēd bē
az 'hamēstār <ī>* hastīh <..... čīm gōwe?>*

passox ēn būd kū:

čyōn yazd abāyišnīg ud, dānagiha o dāman
petyarag-spoz abzār sāzišnīh [V: abzār-sāzišn h], ud
pad 'dānišn abzārīh' ēbgat wānīdan ud abesihēnīdan,
ud padīš abar-oz.¹²

ud kām-kār ī-š, pad 'abāyišnīh¹³ <ī kām>
hangēzē,¹³ ka iz ōh az nīyāz ī ō 'ēbgat az dām
spoxtan' bud ne kamīh, bē-iz pad wisp-agāhīhtar
abāyišn ō čār abar wānīdan ī 'dānišnīh petyarag'

hangēxtan; wisp-tuwan h [V: *wisp-tuwān h] ēbgat
wānīdan abesihēnīdan, ud pērōzgarīha-iz az 'hamestār
hastīh'

150.13 agar ayyārīh ne xwad kardan, ud hangextan abar
dāman andar-hlīed, ī-š kamīh-ē nēst <andar
pērōz.h>*, be-š wānīdan pērōzgarīhatar- z.

ast kū ān ī-š az wānīdan ī <hamestār.>* was az
'xwēš dānišnīh' ī az 'ēbgatīg wānānišn' ī padīš, ī-š
'wizūdār kām', padīrag 'kušōmand'¹⁴ pērōzgarīh
paydag

یادداشت‌ها

- | | |
|--------|--|
| 149.5 | 1. d ^o n-šn' ^o wmnd. |
| 149.5 | 2. k ^o m-k' ^o wmnd |
| 149.8 | 3. hst ^o (?); V. HZYTWN(?)
-(^o) *hast(?), V: dīu(an). |
| 149.12 | 4. W ^o ggwb-yh(?)
-de MENASCE. TLD, 150). (*agōvākīh) absence de
faculte logique سود قوهي منطقی |
| 149.14 | 5. ^o ywp
-sunj, IV, pah, 172, 11). ^o ywk / ēk. |
| 149.15 | 6. AT-P-yzdt ^o (?).
-de MENASCE. TLD, 150). (*HT yazat) en Dieu.
-(^o) agar p<ad>(?) yazd |
| 149.17 | 7. AHL(?).
-sunj, IV, pah, ۱۷۲, ۱۴). pas. |

ماتریس آموزه‌ی کتاب سوم دین‌کرد، کرده‌ی ۱۴۹ ام

$A = xem$; $B = xog$; $C = danišn$;
 $+A = xem hu-den$; $-A = xem duš-den$;
 $+B = xog hu-den$; $-B = xog duš-den$;
 $C danišn hu-den$; $-C = danišn manag duš-den$

1.	$+A$	$+B$	$+C$
2.	$+A$	$+B$	$-C$
3.	$+A$	$-B$	$+C$
4.	$-A$	$+B$	$+C$
5.	$-A$	$-B$	$+C$
6.	$-A$	$+B$	$-C$
7.	$+A$	$-B$	$-C$
8.	$-A$	$-B$	$-C$

xem = اخلاق

xog = فطرت

$danišn$ = معرفت

150. I. *abar a-bun jud az ek
 ast oh¹ nè šāyēn, keš jahūd*;
 II. *ud <a-bun>* dō, i har
 ek pad 'tan asmān', čāštug
 mānāig*;
 III. *ud hamag xîrān kārān
 čišān a-bun, drāy² sōfistāg³
 hangirdīg andarag,
 az nigēz ī weh-dēn.*

sunj (IV, pah, ۱۷۵), B (115 19);

۶۶ ت (۱۲۱، ۴); MD (152.1)

I. *<drāyīšn ī jahūd.>**

152.6 had! a bun dō — ī dūr az āgenēn — ast oh⁴ nè
 šāyān, keš jahūd.

*<passox>**

andarag ēn-iz kû: ka dō hamēstār čiyōnīh ī a-bun,⁵
 ī⁵ dūr az āgenēn, guftan zēfān dāre? čiyōnīh dō
 āgenēn hamēstār 'a-brīn zaman.hā' pad ek gētīg
 ham-aw-juxt⁶ būdan, čim gōwē?

II. *<drāyīšn ī mānāyīg.>**

152.10 ud dō a-bun,⁷ ī⁷ har ek pad 'tan asman⁸, čāštug
 manayīg

<passox>*

andarag ēn-iz kī. ka ēk-iz ī pad 'tan asman'⁹,
būd(an) nē šayistan, az-iz hastih [V: ēdonih] ī jūd aziš
tanān-iz¹⁰ paydāg, dō ī har ēk pad 'tan asman'¹¹,
būd(an) čayon šayed¹²?

III. <drāyish ī sofistāg>*

ud hamāg¹³ xurān kārān *ud čišān a-bun, dray
sofistāg

<passox>*

andarag ēn-iz ku: ka ēk-iz 'a-brin zamanīha' pad
dō gyāg guftan, zēfān hangārē, har jud-jud, a-kanārag
zamanīha ham pad was gyag, čim gōwē?

بازداشتها

1. γ(?)

—sunj, IV, pah, ۱۷۵, ۱): KN / oh.

2. wdl^od

—(م). *dray

3. swk pst^ok

—sunj, IV, Eng, 211). all connected with faith in the
religion of base thoughts.

—de MENASCE. TLD, 153). des sophistes سوطایس

4. γ(?)

—sunj, IV, pah, ۱۷۵, ۵): oh.

—sunj, IV, paz, ۲۰۳, ۱۱): yan

152.8

5. ^o-bw-y

—sunj, IV, pah, ۱۷۵, ۷): a-bun.

—de MENASCE. TLD, 153): non-principles . . . ناسی

—(م): *a-bun, ī

152.9

6. hm-^op-ywwht

—sunj, IV, paz, ۲۰۳, ۱۵): ham-awdaxtə.

—sunj, IV, Eng, 211): being a pair connected with.

—de MENASCE. TLD, 153): (apenevāt ?) non-
mnoves(?) نالیدع شده

—(م): V: *ham-aw-*juxt.

ava / auja در اوستایی پیشوند است. صورت پهلوی آن av است

در باب پهلوی، تثنیه های av-zadan av-duzidan و مانده این تیر
دیده می شود؛ تیر در ترجمه تثنیه های و ستایی که با پیشوند نام برده
تغیر می شود.

در گرس پهلوی و اوستا و دستار و سنگ سیر با کشو: ای پیشوندی
او-دو-دزد / av-duzidan و او-زاد ava-zanēnd و او-زحیه

aw-yōxtihēnd تیر رو به رو می شویم. برای نمونه نگاه کنید به

—VEN, XIII, 17): az gehan be āyēd av-duzēd

duz <ud> gurg

—VEN, XIII, 34) bē ēd ava zanenu

→ KAPADIA, GPV, 284): avgantān A avdūzitan

—A → (۲۰۴, ۶) ت ۴ الف، دادسان . . . rēmanih ud paywešag

awiš aw-yōxtihēd.

—A → DK VII, ch II, sen 42 = MD (608.3): āh

bē-aw juxt(an) gohr ī zartušt andar ān pīm bud.

gehān, wardenīdār⁴ xēm ī mardōm ō 'gumēzag wattarīh', u-šan kar ō gumēzag warzīh ī huwaršt ud dušwaršt-iz, ud padīš 'āhōg anōg <ud> a-dādīh čērīh' andar mardōm, ud aziš garān awērānīh ī gēhan, škeft kastarīh <ī>* dām, ud frahist družāgīh⁵ ī mardōm, murnjēnišn ud 'druwandīh ī-šan ruwān' <ud>(?) wēš stahmagīh eranj [V: ud *eranjīh], ud 'nīhān dāštārīh,⁶ ī ō 'xwarrāh baxtārīh yazdan' ud ālūdagīh ud abādyabīh ī āwām, wēnišnīh ī was gōnag anāgīh. čiyōn paydāg.

u-š nam *duš-hammōz jahūdīh*.⁷

1. ud dēn ke *dādār nek-gar ud wad-nē-gar rang*, pad 'amaragānīg rawagīh andar gehān', wardenēd [V: warden.dan] xēm ī mardōmān ō wehīh ud dānagīh, u-šan az 'xēm dānagīh <ud> wehīh', menišn gowišn ud kunišn ō hu-mat ud huxt ud huwaršt, ud abzāyenīdār ī gēhan pad hunar ud dādestān, bōzag ī mardōm ruwān.

pad-iz 'bahrīg rawagīh', wuzurg sūd dādār ī gēhān <ud> tan ud ruwān ī mardōm

ud pad hamāg rawāgīh ī andar gēhān, ud abar-ēstišnīh ī 'wisp mardōm' abēzag ud weh.

ud gēhān a-petyārag ud hamāg nēkīh bawed; paydāg.

u-š nam⁸ *abēzag ud weh* —wisp dānagīh pēsīd—
dēn māzdēsna.

یادداشت‌ها

- 153 5 1. škrw-yt yh.
—sunj, IV, pan, ۱۷۶, ۱۰): škarwidīh.
—sunj, IV, paz, ۲۰۴, ۱۹): šakrjñitua.
—de MENASCE. TLD, 154). (*škarvēnīt ??) s'en
dégage خود را (از) آردمی سارد.
—(م): V: *škarwidagīh
تموتو حوراب
- 153 5 2 pt³h-tl.
—B (116.17) tp³h-tl.
—sunj, IV, pah, ۱۷۶, ۱۱). tabahtar
- 153 6 3 W nzd-twm.
—sunj, IV, pah, ۱۷۶, ۱۱). nazdīktom.
- 153.9 4 It-yn-vt-³l
- 153 13 5 dlwc-³k-yh
—sunj, IV, pah, ۱۷۶, ۱۸). družāgīh.
—sunj, IV, paz, ۲۰۵, ۸-۹): darūjākua-i.
—sunj, IV, Eng, 214): (and men) become very sinful
—de MENASCE. TLD, 154): (dānjakīh) usure فرسودگی
—(م): V: družāgīh.
- 153 14 6 nn³yn-d³ št³l yn(?)
B (117 3) nyy-hyn —³št³l-yh
—de MENASCE. TLD, 154). (*henīh dātārīh) guerres
menées جنگ‌هایی که کرده می‌شود.
—(م): *nīhan *dāštārīh(?).
- 153.16 7 dwš-y-hmwc w(?) yywt-yh(?).
—B (117 5): dwš-hmwc¹ yywt-yh

154.

*abar tēz-tuwānihā(?)¹ did
abāz-abrūz² ēmedih³ i wehān
dagr-zīwih,⁴ <ud> tangih⁵
<ud> an-abāz-abrazih i
wattarān pādixšāyih,
az nigēz i weh - dēn.*

sun, (IV, pah, 118); B (118.6)

س۶۷ (۱۲۳، ۱۳); MD (155.3).

had! 'wehan padixšāyih winnārišn abar *paymān*
<ud> *dad i abezag*.

payman <ud> *dad i abezag*, andak-iz frēh-būd
abe-bud čandēnēd ān i andar mardōm <i>* gehan.

ēd čiyōn 'nāzūk⁶ <ud> xwaš boy ab' u-š abar
andak iz 'frēh hāšk'h' aw-š abāz-girāšn⁷ i 'xwaš
ab' aziš, abar-rasišnigih ān i 'winastag(?)⁸ ab'⁹,
purr-murdagih(?)¹⁰ [V: *pāzmurdagih] bawēd.

u-šan 'did abāz abrāz ēmedih', i 'ayāsagih¹¹ i
mēnōgān yazdān' 'gētugān mardoman', o ān i awēšān
padixšāyih, pad nek'h ud šnāyīšn i-šan, az ān i awēšān
Jadīg'h madan, ham passazag [V. ham-passazag]
čārag ud tuxšīšn i padīš.

ud an i 'wattarih pādixšāyih', xwad frēh-bud ud
abe-bud, u-š ānārišn i pad ūz(?) [V: *an<dak>-iz] i
paymān <ud> *dad i abar an i dadig* <ud> *frazānag*
mard, (V - sošyāns) bawēd (= anabišn i hawed),

an i andar gehan windišne(?)¹² [V: *wēnišn(?)]

155 18

bē¹³ tā-iz windihistan¹⁴ i ān mard andar gēhān,
az xwēš frēh-būd ud abē-būd ōh-iz nirsihēd¹⁵
wānihēd(?)¹⁶ [V: xušed; V *xušihed] <... ..>*

ōwōn i ka ān mard andar gēhān widišn ud <ō>*
paydagih mad(an), ān <duš>*-pādixšāyih, nazd ō
margih i az xwēš *ray, pad dast i oy mard xwarih.
abes hihēd.¹⁷

155.22

did an-abāz-abrazih, az ayasagih i menogān yazdān
<ud> 'gētugān mardōman', az 'was ranj zyan beš
i š.n' az an duš pad xšāy h mad(an)

یادداشت‌ها

155.3

1. tyc' gwn(?) wb ?n-yh².

_de MENASCE. TLD, 156): (tēz *tuwan.ha) vite dans
leur pouvoir .

به چاکگی در توانمندی‌شان

-(۴) V tēz-...(?)uwanīha(?)

-(۴) V tēz-kun<išn hā t>uwānihā / tēz *kunišnīhā
*tuwanīha.

155 3

2. ?plyt'(?).

_A→ DKIII, MD(155.11-12): u-šan 'did abāz abrāz
ēmedih'

155 3

3. ?dm yn

_sunj, IV, paz, ۲۰۷, ۱۶): himra.

_de MENASCE. TLD, 156): (*ōmetih)

155 4

4. dgl-zw-gyh(?).

155. *abar daxšag ī*
'xwarrah abraz' <ud> ō
bālist waxšišn, ān ī
'xwarrah 'nišēb' <ud>
ō nigūnīh¹ nirfsišnīg
ram, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (IV, pah, 179); B (119 3);

۶۶۷ (۱۲۴, ۹), MD (156.3).

hadī az daxšagīh ī 'xwarrah² abraz' <ud> ō
 baust waxšišnīg ram, ēn-iz se ewenag.

1. <ēk> ka-šan meh, i pad 'dēn āgāhīh' u-š handarz
 ud fāman-barišnīh, pešōbāy;

2. <ēk ka-šan,> keh, pad 'dēn pursišnīgīh' ud
 hu-niyōxšīh(?)³ [V: *hu-niyoxšišnīh] pasōbāy.

3(a). ud ēk awešan abar frōd,
 bowandag menišn ud sabuk bar,⁴ <ud> frōd, 'ul abar'
 xwaš.

3(b). ud ēk ka-šan ul abar frōdīg, dādīg ulīh āhang,
 frōd andar ul, erīg frōdīh menišn.

ud ān ī 'xwarrah n šēb⁵' <ud> ō nigūnīh 'nirfsišnīg
 ram' daxšag, abaz-waštagīh ī ēn se ī azabar ōšmurd

<abāz-waštagīh ī ēn sē ī azabar ōšmurd:>*

1. <ek>* ka šan meh, pad <duš>*-dēn<īh⁶
 ud an>*-agahīh⁶ u-š handarz ud framān-barišnīh
 pešōbāy

156.15 2. <ek ka šan>* keh, <pad abāz-stayīdan ud
 duš-niyoxšišnīh pasobay>*,

3(a). u-šan ul abar frōd, tar xeman(?)⁷
 [V: *tar-menišn] ud garān-bār, ud frōd, 'ul abar'
 a-xwēš

3(b). u-šan ul andar frōd, ōstīgīha⁸ frōdīh
 menišn, ud frōd abar ul, an-erīhā ulīh āhang

بادداشت

156.4 1. kwn-yh.
 _sunj, IV, pah, 179, 14) 'nigūnīh.

156.6 2. BYN(?).
 _sunj, IV, pah, 179, 15): xwarrah

156.9 3 hw-ngwš yh
 _{f}: V: *hu-niyoxšišnīh.

156.10 4 wspk' b⁹l.
 _de MENASCE, TLD, 157) (sapūk bār) un fardeau
 léger باري سبک

156.12 5 nšyyt', V nšyyṗ
 _sunj, IV, pah, 181, 1): nišēb.

156.14 6. dyn'(?), k¹⁰s-yh(?)
 _{f}. V: <duš> dēn<īh ud an>-āgāhīh(?).

bizeškīh mizd>*

(e) ī awēšan bizešk
an-uzmudan² a-framudan
bizeškīh kardan puh;

(f). ud kē bizešk uzmūdag³
[V. ⁴uzmudan] ud o bizeškīh
wizidan xweškār h?

XII. (a). ud <kē>* 'bizeškīh
ud drustabedīh⁴ nām' arzānīgīh,⁵

(b). ud pešag kē bizeškīh
andar,

XIII. ān ī ruwan-bizešk az
tan-bizešk, <ud> tan-bizešk⁶ az
ruwān-bizešk, ud har <dō>* az
pād.xšay abayīšn,

XIV. wemārīh bun-xan,

XV. čē-š ewēnag [V. čēih
ewēnag] ud nam,

XVI. dārug ēwenag,

XVII. (a). nērōg drustīh⁷
w nnarīšn,

(b). ud ān ī 'tan nstagan
pad drustīh w nnardārīh sazenāg.

(c). ud 'gyān nērōgan' pad
sad-kārīh hamenāg.

XVIII. (a). nyaz ī mardōm

ō 'tan dānīšn' <ud> 'gyān
wirāyīšn', xwarīšn dārug,

(b). <ud āfūrāgan gyān ud
tan>*,

XIX. ošmurišn⁸ ī sāmān⁹ kē
kar ī pad tan-bizeškīh abar,

XX. bizeškīh kunīšn ud
frazāmišn; hangirdīg-ē pad¹⁰
nīhang¹¹ wazag, az nigēz ī
weh-dēn

Sunj (IV pah. 181); B (119.20);

۶۶۷ (125.7); MD (157.6)

I.

<bizeskīh bun:>*

158.4

hād! bizeškīh bun, ohrmazdīg¹² fazānagīh, kē
bizeškīh-iz u-š [V: aziš] nazdtar awīš dānīšn ī abar
čīhrīg(?)¹³ [V: čergarīh] ī gamēzagīh.

II.

<abāyīšnīgīh čum:>*

158.5-6

ud 'bizeškīh abāyīšnīgīh čum', nyāz¹⁴ ī az
ebgat-<spozīh, mardom>* ud any 'getīg dānīšnān' ō
pād(an) ī <tan>* pad drustīh, <ud> bēšazen.dan ī
az wemārīh

V.

<jud-hunih i bizeškīh az wēmārīh>*

bizeškīh az wēmārīh jud-bun, čiyōn jud-bunih i
danāgīh <az dus-āgāh h>*

III.

(b). <bizeškīh baxšīšn>*

bizeškīh <baxšīšn': ēk, mēnōg-bizeškīh u-š jud-jud
handarzigīh>*, ēk, gētīg-bizeškīh ud jud jud
handarzigīh

ēk(?)¹⁵ 'mēnōg bizeškīh handarzigīh' pad 'weh-dēn
nērang¹⁶, 'ēbgat [dām](?) wēmārīh' [V: *'ēbgatīg
dām wēmārīh'] ud any wīzastārīh(?)¹⁷ az dām
bē-barēd ud abesīhened,¹⁸ <ēk>* 'gētīg bizeškīh
handarzigīh': pad 'weh-dēn danagīh' 'gētīg dām tan'
az 'ēbgat wēmārīh' pahrextan bēšāzēnīdan

andar har ek, baxšīšn dō: amaraganīg ud ēwāzig
I.1 amaragānīgīh i mēnōg-bizeškīh az weh-dēn
nigēz: 'amaragān mardōm ruwan-bizeškīh'¹⁹, i abērtar
[pad](?) xweš xem wirāstan i gēhān(?)
[V: *gēhānīgān] <pad>* ahu <ud> dah hed i
gēhān <ud> rad <ud> zarduxštrodom bawēd

I.2 u-š ēwāzig²⁰ ēwenag:²⁰ 'mardōm ruwan-
bizeškīh' pad abaz-ahangīh i az dušmat ud duš-hūxt
ud dušwaršt, ud frāz-āhangīh i o numat ud hūxt ud
huwaršt, pad wirast <i> xēm <i>* dānagan²¹ ud

dēn-burdārān az weh-dēn nigez abērtār bawēd

158.21 II.1 ud 'amaraganīgīh i gētīg-bizeškīh': mardōm
tan-bizeškīh, i weh-dēn nigēzig, az zarduxštrodom
dastwarīh ud dahīhed hu-framanīh, nigah pādan i
zāhagān i tanān²² bun²² az winastagīh <bawēd>*,

II.2 u-š ēwāzig, ēk-ēk mardōm tan-bizeškīh, i az
'drustabedan²³ hammog [V: *namag], pād(an) i šan
ristagān az winastagīh bawēd

159.3 ud tan bizeškīh baxšīšn ēn-iz šaš,²⁴ i-šan²⁵ az
niwist dēnīg nam:

I. ahlāyīh-bešāzišnīh, 2. ud ataxš-bēšāzišnīh, 3. ud
urwar-bēšāzišnīh, 4. 'kard-bēšāzišnīh,
5. nēšag-bešāzišnīh, 6. ud 'mānsar-bešāzīšnīh, u-š
madagwar masar-bēšāzīšnīh, an i anwar gētīg
wēnīšnīg(?)²⁶ [V: *wēnīšnē], u-š madagwarīhā čim,
'abe rēš ud beš ud ranj i tan' tēz-be-burda i
—abar mansarīg afson nērang— wēmārīh az tan

159.9 ud dudīgar, an <i> ataxš-bēšāzišnīh, u-š čim,
abāg nerōg i ātaxš, pad bē-burda i winastagīh²⁷ ud
pudagīh i 'wēmārīh waxš(?)' [V: *wīš] az andarway,
pad-iz²⁸ taftan i tan,²⁸ <.....>*

159.12 [[pad š gand-<bōyēn>īcan²⁹ i urwar i pērōzgar
bōy, be-burda i was wēmārīh aziš pad kam ranjīh i
tan]](?).²⁸

ud sidīgar, 'an <ī> urwar-bešazišnīh, uš īm, pad
kamīh ī az reš ud ranj ī az 'kārd nēšag bizeškīh' pad
xwardan boyēnīdan³⁰ ud anī-z ēwēnag wemārīh az tan
be-burda

andar kard³¹ -<bizeškīh'>* ud nēšag-bizeškīh,³¹
*nēšag, abdom bizeškīh.

<ruwān-bizeškīh baxšīšn>*

ud ruwan-bizeškīh baxšīšn dō:³² weh-dēn gōwišn
wurrōyišnīg, <ud> kunīšnīg wurrōyišnīg, har dō
wurrōyišnīgīh bēšāzēnīdan ī mardōm ruwan

XII.

(a) <ud ke bizeškīh ud drustabedīh nām arzanīgīh:>*

ud pad gēhān 'drustabed'³³ [V: 'drustabedīh]
<nām>' arzanīgīh oy kē 'amaragan mardōm' ruwan
az wināh ud, tan az wemārīh padār.

ud pad gēhān 'bizeškīh nām' arzanīgīh ōy ke
'amaragān mardom' ruwan az wināh ud, tan az
wemārīh bešāzēnīdar.

ud pad ēk-ek az mardōman 'drustabed nām'
arzanīgīh oy ke 'mardōm ek-ek' ruwān az wināh ud,
tan az wemārīh padār.

ud pad ēk-ek az mardōm 'bizešk nām' arzanīgīh oy
kē mardōm ek-ek ruwān az wināh <ud> tan az
wemārīh bēšāzēnīdar

III

(a) <bizeškīh ēwēnag:>*

160 4 ōh-iz, tan bizeškīh ēn-iz ewenag³⁴ dō ēk, padan ī
tan pad drustīh, ud ek, bēšāzēnīdan ī tan az wemārīh.
ud ham hadāzag, ruwan-bizeškīh, pad padan ī
ruwān az wināh <ud> bēšāzēnīdan <ī>* aziš

IV.

<ud kar ud sūd:>*

160,7 ud kar amaragānīg bizeškīh, padan ī 'amaragān
mardōm ruwān <ud> tan' pad drustīh, ud
bēšāzēnīdan ī az wemārīh; ud sūd ī aziš, winnardan ī
gēhān pad drustīh <ud> pakīh ud hu-bōyīh.

ud kār ī ewāzīg³⁵ bizeškīh, pad(an) ī ēk-ek [az](?)
'mardōm ruwān' az wināh ud tan az wemārīh, ud sūd ī
aziš, drustīh ud kārīgīh ī mardōm tan <ud> ahlawīh
ī-šan ruwān.

VI.

<bizešk čiyōnīh:>*

160 13 ud bizešk čiyōnīh, hadāzag az wizīn ī frazānag
dah.bed, weh-dēn nigēzīg, abar ruwān-bizešk ud
tan bizešk har dō.

(a). <ruwān-bizešk čiyōnīh:>*

abar ruwān-bizešk, zarduxštrodom, dēn dastwar, ku:

ud asnūd g xrad ud dēn wāspuhragan ud
 36 ud hu-axw yaštār ud menog wēnšn,
 37 ud agān-dēn³⁷ ud a-gumān
 38 ud meh-dādestānīg³⁹ ud 'šnās
 40 ud a-xešm ud zad-waran, 'wanīdag āz, pad
 41 tāhgārān tēz-framān, pad bahr ud pādāšn
 42 ud an-gon sazāg baxtar ud 'bowandag
 43 pad>* en panj⁴⁰ č š payman dāštār,
 41 ud dahan, ud uzwan goš, ud grāw⁴¹
 42 ud an(?)⁴² [V 'wizend], ud dahān az xwaršn
 43 ud uzwan az halag'h, gōš az 'a nyošagih, ud
 44 'akih(?)⁴³ [V 'marčabukih], kū dīdār(?)⁴⁴
 45 ud ād⁴⁵ <ud> čahar pēšagān ne winah'bad
 46 ud anāspen⁴⁶ [V ana xuspen] pad zanšn
 47 ud tārīh nimūdār ī dāmān rāst wizargar
 48 ud gēhānīgān, ud rāst-dastwar pad har xīr,
 49 ud pāyīhād 'ham-waz⁴⁸ dahibedih 'ud
 50 ud dahād rawagihād har framan

(b). <tan-bizešk čyonih.>*

51 čhr-arastar [hu-nerang](?)⁴⁹
 52 erān drustabed <dēn-dastwar>*, kūr
 53 thrīg⁵⁰ ud ruwan dōst, bārig wēmšn, was
 54 arm nibeg ud, was uzmayšn <az>*
 55 ud wihērišn ī jadagān čhr ī tan anagih,
 56 nās [V: 'hangām-šnās] ud wardišn-šnās,

wemārīh darmān šnās, bizešk bowandag ud a-gumeg
 bizešk,⁵² ud hu-tars ud ham-ayyār(?)⁵³
 161.12 [V: ham-brādar(?)] dōst, nest-arešk ud ī rb-ēwāz,
 54 nē-tarmen šn, ud burd hu-barišn,⁵⁴ hu-nērang,⁵⁵ ud
 56 wēmārīh dūšmen, 'wemaran dōst [V: wemār(?)
 57 gyān(?) dōst], ud a-bōy(?)⁵⁶ paristār,⁵⁶ ud
 58 nē-bēšidār(?),⁵⁷ ud a-wastar(?)⁵⁸ ud aspinj-frahaxt ud
 59 'sabuk dast, frahaxt⁵⁹ kār ud bešaz framayišn,
 60 husrawīh pādār, nē āwāzag(?)⁶⁰ bē 'mēnog mīzd'
 61 dōšidār [=nē āwazag dōšidār, bē 'mēnōg mīzd'
 62 dōšidār]

161.17 če aziš bud pad 'ermān⁶¹ abdastīg⁶¹ <ud> ham-
 62 brādagih' ud bešaz urwar abzārīh xūb-sāzišn
 63 [V: hu-passāzišn] darmānihā; pahrextārīh <ī>* tan
 64 az wēmārīh, be-barišnīh ī waštīh ud xīndagih, madārīh ī
 65 āsān h ud mēzagōmandih⁶² ud weš karīgih ī zīndagih.

VII.

wehīh.

161.20 ud wehīh⁶³ ī ruwān-bizešk [V: wehīh ud gah ī
 64 ruwān-bizešk], pad ruwan-bizeškīh, rāst tarsagān,
 65 ašawahīšt amahraspand⁶⁴ 'gētiḡ(?) abdastih,⁶⁴ ud ān ī
 66 tan-bizešk pad tan-bizeškīh, 'ermān xwāhišnīh⁶⁵ <ī>
 67 abzār⁶⁶ ī ašawahīšt⁶⁶ amahraspand hamkār—
 68 abdastih

abēzag xēm ud āsnudag xrad ud dēn wāspuhragan ud
 yazdān menīdār,³⁶ ud hu-axw-yaštar ud mēnōg wēnišn,
 warm abēstāg, wīzīdār zand ud āgāh-dēn³⁷ ud a-guman
 <ud> *wirastag(?)³⁸ ud meh-dādestānīg³⁹ ud *šnās
 wahmanīg' ud a-xēšm ud zad-waran, 'wānīdag āz' pad
 zanišn ī wināhgārān tez-framan, pad bahr ud pačāšn
 <i>* arzanīgān sazāg baxtar ud *bowandag
 jādag-gōw; <pad>* ēn panj⁴⁰ čiš paymān daštar,
 <i>* ast. čašm, ud dahān, ud uzwan, goš, ud grw.⁴¹
 čašm az zanišn(?)⁴² [V. *wizend], ud dahān az xwarišn
 ī an-ēwēn, uzwan az ha.agīh, gōš az *a-niyošagīh, ud
 grw⁴³ az čabukīh(?)⁴³ [V. *marčabukīh]; kū dīdār(?)⁴⁴
 nē *wizendīhād⁴⁵ <ud> čahār pēšagān nē winahīhād
 <ud> bawānd anaspēn⁴⁶ [V. ana-xuspēn] pad zanišn
 ī dewan, bōxtārīh nimudār ī dāmān, rāst wīzīgar
 mayān šān ud gēhanīgan, ud rāst-dastwar pad har xīr,
 ud spurīha(?)⁴⁷ pāyīhād 'ham-wāz⁴⁸ dahibedīh *ud
 dēn', ud čimīg dahiīhād rawāgīhād har framan.

(b). <tan-bizešk čyōnīh.>*

ud, abar, čīhr-arastār [hu-nerang](?),⁴⁹
 tan-bizešk,⁴⁹ ērān drustahed <dēn-dastwar>*, kū.
 pahrez weh-čīhrīg⁵⁰ ud ruwān dōst, bāriḡ wenišn, was
 xwanišn,⁵¹ warm nibēg ud, was uzmayīšn <az>*
 nērōg ī gohr ud winēnišn ī jacagān' čīhr ī tan anagīh,
 ud handām-šnas [V. *hangām-šnas] ud wardīšn šnas,

wemarih darmān šnas, bizešk bowandag ud a-gumeg
 bizešk,⁵² ud hu-tars ud ham-ayyār(?)⁵³
 161.12 [V. ham-bradar(?)] dōst, nēst-arešk ud čarb-ēwāz,
 nē-tarmēnišn, ud burd-hu-barišn,⁵⁴ hu-nērang,⁵⁵ ud
 wēmārih dušmen, *wēmārān dōst [V. wemār(?),
 gyān(?) dōst], ud a-bōy(?)⁵⁶ paristār,⁵⁶ ud
 nē-bēšīdār(?),⁵⁷ ud a-wastār(?)⁵⁸ ud aspinj frahaxt ud
 *sabuk dast, frahaxt⁵⁹ kar ud bēšāz framayīšn,
 husrawīh pādār, nē āwāzag(?)⁶⁰ bē 'mēnōg mīzd'
 dōšīdār [=ne āwāzag dōšīdār, bē 'menog mīzd'
 dōšīdār].

161.17 čē aziš būd pad ērman⁶¹ abdasīg⁶¹ <ud> ham-
 brādagīh' ud bešāz urwar abzarīh xub-sāzišn
 [V. hu-passāzišn] darmanīha; pahrextārīh <i>* tan
 az wemarih, be-barišnīh ī waštīh ud xīndagīh, madārīh ī
 āsānīh ud mēzagomandīh⁶² ud wēš kāriḡ ī zīncagīh

VII.

wehīh:

161.20 ud wehīh⁶³ ī ruwān-bizešk [V. wehīh ud gāh ī
 ruwān-bizešk], pad ruwān-bizeškīh, rast tarsagāh,
 ašawahišt amahraspand⁶⁴ *gētīg(?) abdasīh;⁶⁴ ud an ī
 tan-bizešk pad tan-bizeškīh, ērman xwāhišnīh⁶⁵ <i>
 abzār⁶⁶ ī —ašawahišt⁶⁶ amahraspand hamkār—
 abdasīh

VIII.

<madag ke kar abar, ud kar ī abar madag>*

ud mādag ke ruwān-bizešk kār abar tanomand
ruwan ī hamag mardōm; ud kār ī-š abar mādag; pad
kunišn pahrezšn, ī az weh den hammog, ašawahšt
amahraspand abdistihā, ruwan az winah pādan <ud>
pad weh kirbag ahlawenīdan

ud madag kê tan-bizešk kār abar:⁶⁷ ruwānōmand
tan ī har mardōm; ud kar ī-š abar mādag, pad
'pahrez ud darmān abzārīh' ērman⁶⁸ abdistihā' tanān
pad drustih pādan, ud az wemarīh bēšazenīcan

IX.

<ruwān ud tan bizeškīh arz handāzag>*

1. ruwan-bizeškīh arz handāzag, ke⁶⁹ tan pad zīndagih
ud mārišnomandīh⁷⁰ ī az ruwān
2. tan-bizeškīh arz handāzag, *kē ruwān pad abzārīh⁷¹
'ud kārīgīh ī az tan

<ruwān ud tan bizeškīh sang handāzag>*

1. ud 'ruwān-bizeškīh sang' xwad, ud,
2. 'tan bizeškīh sang' abzār handāzag.

X.

<(a) ud hudag ī tan-bizešk

pad tan-bizeškīh,

(b). ruwān-bizešk pad

ruwān-bizeškīh>*

62.13

(b) ud hudag ī ruwan-bizešk pad ruwān-bizeškīh,
abar-iz šnasagīh ī 'gyan zōrān' u-šan brādarod ī ek-ek,
čiyon padagīh ī pad 'xwēš drust wīmandīh' ek-ek az ān
ī-š brādarōd winastagīh, ud payen.šn⁷² ī aziš.

162.17

(a). ud hudag ī tan-bizešk pad tan-bizeškīh, abar-iz
<šnasagīh ī tan-rīstagān u-šan bradarod ī ek-ek>*,
čiyōn ham-bandīšnīh ud winnārišnīgīh <ēk-ēk az ān
ī-šan>* wišobišnīgīh ī hambadīgān ī pad čīhr

XI.

<(a). uzmayišn ī abar har dō,
uzmūdan šāyēd, ud *uzmudan
nē-šāyēd,

(b). ud nryābag kunišn ī bizešk
abag 'dehīg mardōm';

(c). ud an ī ham-bastag
mardōm abāg bizešk kardan
nryābag>*

162.19

(a). ud uzmayišn ī ruwan-bizešk pad ruwān-
bizeškīh, <abar-iz>* xēm ud xrad abzār, fradom pad
āsrōīh,⁷³ ud dudgar pad manbedīh, ud sidgar pad

wisbedih, čahārom pad zandbedih, ud panjom pad dahibedih,⁷⁴ u-š uzmūdan šāyēd pad šayistagih⁷⁵ ī abar an ī 'keh ruwān-bizešk⁷⁶, wizīn ī ō pāyag ī az ān abar, ham-handāzag ud tā-iz ō zarduxštrodomih wizīn abardom ruwān-bizešk ī az mardōman

u-š uzmūdan nē-šāyēd, ka pad an ī keh, uzmūdan nē-šāyistan, ō ān ī meh rāy(?)⁷⁷ wizīdan.

uzmayšn ī tan-bizešk pad tan-bizeškīh, fradom pad 'dew-esn⁷⁸ wēmār tan' uzmūdan, <ud ka>* bōxtan. pad tan-bizeškīh⁷⁹ uzmūdan šāyēd-dārišn

ud ka, abag ān uzmayšn <ī>* tan-bizeškīh, čiyonih andar mardoman abardar sāmān.ha, padīš spurr-wēn(?),⁸⁰ o-iz 'ērān⁸¹ drustabedih gah' wīdan ud gumārdan⁸¹ xūb.

ud ka, sē kardan(?) [V: krr<ēni>dan(?)] murd(an),⁸² pad-uzmūdan⁸³ nē šāyēd-dārišn; kardan ī bizeškīh nē hūšn

(b) *ud niyabag kunīšnīh ī bizešk*

abāg 'dehīg mardōm':

abar⁸⁴ dāšn(?) <ī>* yazdān(?)⁸⁴ [V. abar-
dārišnīh-šān(?)] bizešk hamē wēmār ī andar deh
pursidan šnaxtan; ud tēz-abar-raftarīh, ī har roz,
nāmčīštīhātar⁸⁵ fradāg <ud> pad-iz abārig hangām,
hu-frahaxtīhā [V: hu-frayadīhā] ō 'wēmār pad abāgīh ī
was 'dārīg paywāsag,⁸⁶ ud šnaxtan ī wēmārīh, ud

abar-tuxšīdan ī ō wēmārīh [pad abagīh ī was dārū⁸⁷](?)
dušmenihā⁸⁸ pad darmanenīdan ī wēmār ud
bešāzen.dan ī wēmār, kū az ān ī ōy tuxšīšn <abar>*
wēmārīh, andar deh ēč wemār az dārmān burdan
nē-manad.

(c). *an ī ham-bastag mardōm abāg*

bizešk kardan niyabag.

163 20 frāz-buridan ī awiš ān ī nek xwarīšn, ud ān-iz ī
čabuk brahmag, ud ān ī tēz asp, ān ī abardar man, ī
pad mayānag ī gyāg, ī-š xwastag ud abārig ī passazag
<... ..>*, any ī ēk ī mayānag xwāstagtar

164.2 ud ka 'mān bizešk' andar⁸⁹ mān, ka 'wis⁸⁹ <bizešk
andar wis>, ud ka 'zand bizešk' andar zand, ud ka
'deh bizešk' andar deh, kū-š bizešk⁹⁰ abar xwāstag ud
'stōr zīwišn' nē-aganjīhād,⁹¹ ud paywāsag-iz(?)⁹²
dāšn(?)⁹² [V: 'dārišn] ī abar bizeškīh ī wemārān
nē-brīnīhād, u-š pad an ī 'tēz asp' 'bowandag dārīg'
'paywāsag abāg.hā' tēz-rasišnīh bawad o an ī
'wemār tan'

III.

(c). *<tan-bizešk ewenag>**

164.7 andar tan-bizešk.h, bizešk ēn-iz ēwēnag panj' ēk
panlom, ud ēk nīdom, <ud> se mayanag bizešk.

1. ke 'mardom bizeškīh' 'ahlāyīh dōšaram ray' ēwāz kunēd, pah.om bizešk.
2. kē <mardōm bizeškīh>* 'gētūg mīzd <rāy>* ewaz <kunēd, nīdom bizešk;
3. kē 'mardōm bizeškīh' ahlāyīh, xwāstag-iz>* dōšaram ray hawanjīhā, mayānag ī nāwand bizešk,
4. ud ke <mardōm bizeškīh>* ahlāyīh ud xwāstag-iz dōšaram rāy, bē ō ahlāyīh hu-grāyīšnīgtar,⁹³ [V: ōgrāyīšnīgtar] mayānag ī ō pahlom nazdtar⁹⁴ [V: *nazdīktar].
5. ud kē <mardom bizeškīh>* xwāstag ahlāyīh-iz dōšaram rāy, bē <ō>* xwāstag hu-grāyīšnīgtar,⁹⁵ mayānag ī ō nīdom nazdīktar⁹⁴ bizešk
ud 'abēzag ahlāyīh ayoz bizešk' pahlomīha *padīnftan ud wāhangānēnīdan grāmīgēnīdan, pad-iz xwastag mīzdenīdan payagīha
ud mayānag⁹⁵ ī ahlāyīh ayoz, ud an-iz ī ahlāyīh gumeg, ud ān ī gumēg ahlāyīh, ud nīdom bizešk, bradarod ud bizeškīh petyārag: a-pdīrīšnīgīh ud a-grāmīgīh ud an-arzānīg mīzdīh; dēn bandarz

XI.

(d) <uzmūdan framūdan bizeškīh mīzd:>*

uzmūdan framūdan bizeškīh mīzd

1. tan-bizeškīh, az kahist fa mahist guspand, ud az nīdom tā abardom mardōm bēšazēnīdan, ī mīzd payagīha

passazagīhā, paydāg.

2. <ruwan-bizeškīh mīzd-
<

(e) awešan bizešk an-uzmudan a-framūdan

bizeškīh kardan puhl:>*

164 23

ud an-uzmug⁹⁶ a-framūd [V an-uzmudag *a-framūdag] bizeškīh kardan, ka-iz xūbīhēd,⁹⁷ appar mīzd; ud ka reš, reštuzīšnīh ud drōš abar tan, paydāg.

(f). <ud ke bizešk

uzmūdan ud, o bizeškīh

wīzīdan xwēškārīh?>*

165 2

ud uzmāyīšn wīzīn ud dastwarīh, ruwan-bizešk abar ruwan-bizeškīh zarduxštrodom, ud ān ī tan-bizešk abar tan-bizeškīh 'ērān abēzag drustabed, xwēškārīh.

XII.

(h). <ud pēšag kē bizeškīh andar>*

165 5

ud bizeškīh u-š andar 'āsrōnīh pēšag' čīyōn ruwan-bizeškīh, u-š 'wāstaryuštīh pēšag' čīyon tan-bizeškīh.⁹⁸

XIV.

<wēmārīh bun-xan:>*

165.7

ud drustīh hangardīgīh ek, ī ast: payman, wēmārīh

nangird'gih dō, <ī>* hend freh-bud ud abe-bud

wemarih ī gyan bun <ud> ān ī wēmārih-iz ī tan bun, ud har dō 'wēmārih bun' freh-būdīgtar ud abe-būdīgtar, gannāg mēnog.

ud wēmārih wihān⁹⁹ [V: 'xān], ēbgatūgih⁹⁹ az gannāg-mēnōg hamēstārihā brādarōd'hā ō 'gyān zoran' <uc> pad gyan ahogen'da ha čiyon duš-āgāhīh ud frētārīh ud xēšmēnīh ud sūstīh uc abar mēmšnīh ud tat mēmšnīh <ud> watanīgih uc spoz-karīh ud šakīh(?)¹⁰⁰ [V: '<xwad-dō>šagīh] ud aṣṣgāhānīh,¹⁰¹ čē ham-brahm wināh ud drwandīh wihān¹⁰² [V: xan], <ud,> o 'tan ristagan' pad 'tan anogen'dar'h, čiyon sardīh¹⁰³ huškīh ud gandagih uc pūdagih¹⁰⁴ ud sayīh ud tšn <ud> zarīg ud beš, čē ham-brahm wemarih <ud> margīh wihān.

XV.

<wemarih ewenag ud nam>*

ud 'wēmārih čēh' ān ī šān dādestīn, bē sāz'snig <ud> marišn ī gyan ud čīhr, čiyon: xēšm ī gyān wīzendēnāg¹⁰⁵ [V čandēnāg] ud huškīh ī čīhr nīzārēnag.

wemarih ī tan ewenagan ān ī az ān ī pad bun-dah'sn gannāg-mēnōg frāz-kīr'rēnuc, az 'dā'fār framan pad 'erman zor' wan'can 'zanīcan(?)¹⁰⁶ paydag.

65 22 čahar hazar ud sē-sad <ud> sīh <ud> se ewēnag ī andar wanišn(?) [V. andar 'n.nanīh(?), V: andar 'nīhān gih] dāst-este.

u-š paydag nām, čiyon: aṣṣr. u. ayr. u. ayrām. u. uyrām. u. dāšn. u. tafn. u. sāran sarastr. u. ayaš. ud anī-z

166 2 u-š paydag, 'zand ōšmurišn' <.

ozōmand ān ī ō 'tan ristagān' <andar>* gumēzagih azabar nīh št— u-š andar zamānīhā tā frašagīd.

166.4 hamāg pad frašagīd wānīhēd¹⁰⁷ ōh anābīl ēd,¹⁰⁷ paydag

ud hamis ēd ī 'tan wēmārih' baxšīhēnd o¹⁰⁸ dō ewēnag* yask(?)¹⁰⁹ ī ōgārišnōmand,¹⁰⁹ u-š wīzārišn 'payw šagōmand, čiyon: vauuaršn. nīr ud, ek ī yask¹¹⁰ ī an-ōg, rišn. u-š wīzārišn 'a-paywišag, čiyon: tafn. u. naz.

166 9 ud an-iz ī 'gyān wemarih' hamis baxšīhend ō dō ewēnag* ek 'fraz-ahangig ānōg' čiyon āz xēšm, ud ek 'abaz-āhangig āhog' čiyon sūstīh ud spozkarīh

XVI.

<darug ewenag>*

ud dārug ewēnag az urwar ī srādag yask(?)¹¹¹ ham-mar, ud az-iz zamīg, gōwed

166 13 u-š pad payman nerog dāštārīh: peš, dārug būdan, nūn-iz pad-dārug [V: pad-'dārugih] winnardag, ud

fraztar-iz pad-dārūgih pattāyist, < . . . >*

< . . . >*

< . . . >*

čiyon hañlag i kabuñg u-š peš pad škalit 'zamiñ
ēstadan, nūn-iz pad amezisñ i abāg any dārūg, o
darmanh rasīdag,¹¹² ud frāztar, zahrñh, hamāg aziš
harñhīdan¹¹³ [V: 'burñhīdan] ud ō-iz mardōm gōspand
xwanšn mad-estēd, gowed.

čiyōn biš ud bañadūr¹¹⁴ ud anī-z, u-š nōg-nog frāz
pad bēšāzisññ¹¹⁵ nērōg <ud> abzōnigñh, ud frāztar o
wuzurg zōr bešāzisññ madan; gowed.

čiyon, az urwar [V: 'urwarān], rašt ud wan <ī>
hu-gōn az zamig, <ud> gōkīrñ¹¹⁶ u-š ēk i dārūgāniha
[V: 'dārūgāniha] čiyōn hom i spēd i andar 'fraxkard
zrēh' ud, pad frašagird a-ošñh i mardōm padis
kardan, gowēd

XVII.

(a). <nerog drustih winnarišn.>*

ud drustih dō ewēnag ek abar ruwān-drustih pad
hu-paymān xūb-ham-juxtagīg winnardagih i 'gyan
nērōgān'

ud ēk abar tan-drustih pad drust sāmāniha ēstišn i
'tan i stagān

ud wirāyisñ n yazñh i gyān-iz az petyarag gumēzisñ
i o zoran, čiyon o 'dānisñ, nērōg i gyān, duš-aganih

hamēstār g ud dahig sōhišn.h¹¹⁷ bradarodīg,¹¹⁷ ō xem.
nerog i dānisñ ham-juxt, dahig-sōhišnñ¹¹⁸ hamēstārīg
ud frettārñh brādarōdīg;

167 7 ud ō 'tagigih, nērōg i gyān, sustih hamestarīg ud
xešmenh bradarodīg,¹¹⁹ <ud ō> bowandag-
mēn šñh, nērōg i tagigih ham-juxt, xēšmēñh
hamestarīg <ud> sustih bradarodīg.

167.10 o 'abayisñ, nērōg i gyān, spozkarñh hamestarīg
<ud> waranigih brādarōdīg; ō nigēridārñh, nērōg i
abāyisñ ham-juxt, waranigih hamēstārīg ud šak.h(?)¹²⁰
[V: 'spoz-karñh] bradarodīg.

167 13 ō 'jumbisñ, nērōg i gyān, ajgahāñh <hamēstār g>
ud <xwad dō>šagih¹²¹ bradarodīg; ud o 'a-mošñh,¹²²
nerog i jumbisñ¹²³ ham-juxt, <xwad-dō>šagñh
hamēstārīg ud ajgahāñh brādarōdīg petyārag.

167 15 kū tā, pad wirāyisñ i 'gyānig <zōrān'>*, az xūb-
ham-juxtagīg <ud> pad hamñh [ī](?) āgenen¹²⁴
winnarišn i-š zōrān, petyārag i gyān zrawñhād,¹²⁵
mast.h¹²⁶ ud stardih az gyān osanihad, ud gyān pad
pakih winnarñhad, ud pad kirbag tuxsñhad, az bazag
pahrezād, ud druwand ma __bē ahlaw__ bawad

XVIII.

(a) <nyāz ī mardōm ō
 'tan dārišn' ud 'gyān
 wīrāyīšn', xwarīšn ud
 dārug>*

(a). ud bešāz nyāzīh ī tan čm, a-drang¹²⁷ sard
 hušk ēbgatīg petyārag ī ō 'garm-xwēd xōn' tan mādag.
 ku hamestarīg rasišnīg ham-badast¹²⁸ [V. 'ham-
 badīhistan], pad sardīh, garmīh ī xōn atsarad,¹²⁹ pad
 huškīh xwēdīh¹³⁰ <ī xon>* xušenād,¹³¹ ud ma
 pattugīhād¹³² [V. 'pānagīhad] 'mardōm-iz¹³³ tan
 mādag' andar 'tan pānagēndārīh', ud pādīrānīhad dām
 az rawagīh ud paywandišn ī ō frašagrīd.

ud az¹³⁴ 'dadār framān <spoz>* -karīh,¹³⁴ a-drang
 'tan petyarag az ham-badīg [V. az 'ham-badīgih]
 fēz-spōzīh¹³⁵ ī 'tan garmīh' pad sardīh, u š xwēdīh
 pad huškīh ud az ham bun,¹³⁶ 'a-pattūgīh ī tan madag
 ud nerog' andar 'tan bawenīdārīh¹³⁷ ud winnārdārīh'

čyōn ham-badīgān āgenen estend, abaz-bastagīh ī
 bradarōdīg sardīh¹³⁸ ō xwēdīh(?)¹³⁸ [V. 'garmīh] ud
 huškīh¹³⁹ ō garmīh(?)¹³⁹ [V. 'xwēdīh]

kū tar, ham čyōn, 'tan madag ud nerog pad
 bawenagīh¹⁴⁰ ud parwarāgīh ī tan, 'tōnmag-ē esušn
 winnarišn' bawad

ēd ī paydāg pad 'wisp zīndagan': tan wemar h, ī
 hamestarīg ud bradarōdīg, az ēbgat; 'tan petyārag' ō

tan 'pērōz:hēd(?)¹⁴¹ [V. 'čerīhēd] andar(?) drang(?)
 [V. 'az 'beron], 'ud ēstīšn ud winnarišn ī 'tan mādag
 ud nērōg' az čīhrīh¹⁴² ičīhr,¹⁴² ī az andron tan, <ud>
 pad š dārūg ud darman ī hu-bizešk az¹⁴³ bēron tan
 bēšāzīhad

168.15

andar gumezag'h ī az ēbgatīg petyarag, dām
 rawag'h ud paywandišn ī <ō frašagrīd>* bawad,
 čiyon ed ī paydāg kū ēdōn winnarišn ī mardōm
 —čyōn tan-drustīh— andar 'ēbgatīg petyarag
 gumezag'h' <šāyēd>*

XVII.

(b). <ud ān ī 'tan
 ristagan' pad drustīh
 winnārdārīh sazenag>*

168.18

ud ān ī 'tan ristagān' pad drustīh [V. pad-drustīh]
 winnārdārīh sazenag, čīhr.

(c). <ud 'gyan nerogan'
 pad sūd-kārīh hamenag>*

ud ān ī 'gyān nērogan' pad sūd-kārīh hamēnāg,¹⁴⁴
 axw

XVIII

(a). <niyaz ī mardōm ō
'tan dārišn' ud 'gyān
wirayišn', xwarišn ud
dārūg>*

ud dārišn, n.yāzih ī tan <čim>*, az awištāb ī čar
az ān i-š hamestar
ud dārišn, ō ayyārīh <ī> čīhr pad awištāb-spōzih¹⁴⁵ ī
az hamēstār

ud dārišn, ast xwarišn ud xwarišn, pad paywastan .
'nērōg ī andar xwarišn' ō nerog ī pad āmēzišn,
ayyārīh ī čīhr, čiyōn. nam ī¹⁴⁶ andar xwarišn ō
'āmēzišnig nam' ī pad čīhr, kū tā, 'āmēzišnig nam' pad
'ēbgatig huškīh' ma-^{*}anabīhād(?)¹⁴⁷ [V: ma-
^{*}anāst.hād(?)], ud ataxš ī <andar xwarišn ō
'āmēzišnig ataxš' ī pad čīhr, kū tā, 'āmēzišnig ātaxš'>
pad 'ēbgatig sardīh' ma-^{*}afsarīhād;¹⁴⁸ ud wād ī andar
xwarišn ō 'āmēzišnig wād' ī pad čīhr, kū tā,
'āmēzišnig¹⁴⁹ wad' pad nuzārīh ma-bandīhād, ud gil ī
andar xwarišn ō 'āmēzišnig gīl' ī pad čīhr, kū tā
'āmēzišnig gīl' pad sustīh, az girīšn ma-wiśayīhād

namag ō ēn kū tā čīhr az awištāb ud čandag
[V. ^{*}wizendag] ī az ebgat, apōhišnīh ud winnardagīh
bawād; ud 'mardom zīndagīh' winnarīhad anāg 'sazāg
[V. ^{*}sazenag] paymān g xwarišn'.

ast kē dārūg iz <abāyišnig>* ku ta treh.h <ī>*

az xwarišn pad zōr ī dārūg ōsanīhad, <ud> kamīh ī
az xwarišn(?) [V: ^{*}a-xwarišnīh] pad¹⁵⁰ ōz ī dārūg
hambārīhād, ud 'āmēzišnig zor' ō paymān rasād.

XVIII.

(b). ud, afuragan gyan ud tan:¹⁵¹

169.14

<an>* kē š gyān pad dānagīh ud tan pad drust h
wirāstan payrastan,¹⁵² 'gyān zōrān' pad ān ī wināh
<ud> druwandīh ud¹⁵³ any <ahog, ud,>* 'tan¹⁵³
amezišnān¹⁵⁴ [V: ^{*}āmēzišnīgān] pad ān ī wemarīh ud
margīh ud any petyarag wināstan, ne-sazēd

XIII.

<an ī ruwan-bizešk az
tan-bizešk, ud tan-bizešk az
ruwan-bizešk, ud har dō az
padixšay abayīšn:>*

169.17

ud tan-bizešk az ruwān-bizešk¹⁵⁵ abayīšnig ruwān
bizeškīh ī čar —ī az weh-dēn hammōg— ud,
ruwān-bizešk az tan-bizešk abayīšnig niyāz bēšāzih
<ray>*, 'tan bēšāzih čār' *ī az 'tan-bizeškīh hammog'
i-šān har dō az dahībed abāyišnig, abē-āhōgīh¹⁵⁶
i-šān pad xwēškārīh, <az dah.bēd hu framānīh.

XIX

ošmurišn ī sāmān ke kar ī

*pad tan-bizeškīh abar: >**

ud ošmurišn ī sāmān kē kār ī tan-bizeškīh abar,
ēn-iz panzdah:¹⁵⁷

1. tohm, 2. bawišn, 3. ud wannārišn,
4. wiḏāzišn(?),¹⁵⁸ 5. āmēzišnīg, 6. ud ham-bawišnih,
7. ud wihērišn, 8. waštagih,¹⁵⁹ ud nigerišn¹⁶⁰ ī
- padiš;¹⁶⁰ 9. ud zayišn, 10. parwarišn, 11. ud čih, 12. ud xog,
13. ud dād, 14. ud hangām, 15. ud šahr-bizeškīh

XX

*<bizeškīh kunišn ud frazāmišn: >**

'tan-bizeškīh kunišn' abar čahār zāhagān ī gehān,
pad pādan ī az¹⁶¹ winastagih.¹⁶¹ u-š frazāmišn
[: tan-bizeškīh frazām], pad ristagān ī tan, freh-būd
ud abe-būd aziš be-buridan <ud> pad paymān
winnardan <ī> tan-drustih

ud 'ruwan bizeškīh kunišn' abar čahār zōran ī gyān,
pad xub-ham-juxt passaxtārīhā,¹⁶² [V. *passāxtīhā] az
bradarōd <ud> hamēstār pānagih, <u-š> frazamišn,
pad menišn gōwišn ud kunišn az dušmat dušhūxt ud
dušwaršt¹⁶³ padārīh, ī pad humat hūxt ud huwaršt
pērāstagih <ī>* ruwan o bozišn

- 157.12 1. ³wzmwk' / uz mug
-(e)' ³wzmw<t>k' / uz m̄<da>g.
- 157.14 2. zmwtn'.
3. ³wzmwk'.
- 157.15 3. ³wzmwk'.
4. drwdst' pt-yh
-B (120.5)' drwyst ptyh.
- 157.16 5. ³lc³n-k-yh
- 157.18 6. tn' bcškyh.
7. drwdst-yh.
- 157.20 7. drwdst-yh.
- 157.23- 8. ³wšmwī-šn y [hwn wyn³i-šn' y wyn³i-šn d³lwk'].
- 158.1 9. s³³m³n
- 158.2 10. PWN [PWN sn]
- 158.3 11. sng.
- 158.3 12. ³sanj, IV, pah, (181, 18). dyn'y
- ³sanj, IV, pāz, (181, 19): dīnī.
- ³sanj, IV, Eng, 222): the religion.
- de MENASCE.TLD, 158): en peu
-(e)' <m>hang.

12. ³wyr' mzdyk
 _B (120.13): ³wyr'mzdyk.
 _de MENASCE, TLD, 158): ohrmazdienne.
 وهرمزدرستی من قرائت است که ohrmazd frazānagihā handāzišn
 وهرمز از سخاوتهای پرکاربرد
 بودگان دین کرد است.
13. cyhl-g'
 _sunj, IV, pah, ۱۸۱, ۲۰): cynlgyg / čihragīg.
 _de MENASCE, TLD, 158). (cīhrak) concernant la
 nature مربوط به سرشت
 _ (e): *čhriḡ سرشیر، طبیعی
14. nyd³c' y [cm](?).
15. ³ywk'
16. nylng; V: nylwk.
 _sunj, IV, pāz, ۲۱۲, ۵): nīrang.
 _de MENASCE, TLD, 158). nerang.
 _ (e): nerang; V: nērōg.
17. zwl yst y
 _de MENASCE, TLD, 158): forces de gēt. نیروهای گیتی
 _ (e): *wzst³lyh / *wizāstarīh (دودیزگر) آست کاریها را
 _ (e): V: *wizustārīh(?).
18. ³pys yn-ytn.
 _sunj, IV, paz, ۲۱۲, ۹): awēsōhīn.ān
 _ (e): abes <īh> ēnēd.
19. twb³nyh bcškyh
 _ (e): twb³n [yn] bcškyh.

- 158.17 20. ³yw³c-yk ³ywk'
 _ (e). ēwāzīg *ēwēnag.
- 158.20 21. d³n³k
 _de MENASCE, TLD, 159): (*dānakān) les sages
 وهرزندگان
- (e) dānag <an>
- 158.23 22. tn- ³nōwn.
 _ (e). tanān bun.
- 159.2 23. drwdst pt³n ³mk'(?).
 _sunj, IV, pāz, ۲۱۳, ۴): daruuestā-patān. hamə.
 _B (121.9): drwystpt³n ³mk'.
 _ (e). V. drustabedān <n> āmag. این نامه در دست نگراں
 می باشد سخن گوشه به کتابی پوشکی با همین نام باشد.
- 159.3 24. šš".
 _de MENASCE, TLD, 159): (*šāš) six ... شش
- 159.3 25. ZK šn' lsk³n(?)
 _ (e). V: ZK š <³n ph>rst-g³n(?) / ān-š <ān
 pī>hrīstagān ... فهرست (؟) اشان
- 159.7 26. ynšnyy(?)
 _de MENASCE, TLD, 159): (*guyanik??) merveilleuse
 شگفت آور
 به مظهر می آید، در دید، دیده می شود. (e) <w>enīšnig(')
- 159.10 27. nst-k-yh.
 _de MENASCE, TLD, 159): (*vinastakīh) la corruption
 فساد
- 159.11 28. PWN-c t³ptn' y tn', < >*

—گند ما این است که نوشتار پهلوی در اینجا دچار درهم ریختگی شده است؛
گند ما این است که پسران می پندارند که معاصی است و شکر و سپاس را بدین
روشن نویسی در برده ای گناه درمی است و با معصواری سپسید، گیده درمائی،
پیوند دارد

29. Wgnd-y-tn'

—sunj, IV, paz, ۲۱۳, ۱۸): bodinītan

—de MENASCE, TLD, 159), en fa sant des
tunigations(?).

—(م). [W W]gnd-<bwd yn>-y-tn' / gand-<boyēn>īdan

Λ ↔ DK III ch 169 = MD (182.1): gand bōyēnīdan ī
ān ī perozgar ī gand-spōz.

30. bwdyynytn'

—sunj, IV, paz, ۲۱۳, ۱۸): bodinītan.

—de MENASCE, TLD, 160), (*bandenītan) la
pansement(?)

—(م). bōyēnīdan

6-17 31 SKYNA W šk beškyh [k²lt beškyh] šk ²pdwm
beškyh

—(م). kard ad <nē>šag-bizeškīh, <nē>šag abdom
bizeškīh

32 TLTYA

—de MENASCE, TLD, 160): (*dā)ceux

33. drwdst' pt

—de MENASCE, TLD, 160): <nom> de therapeute

34. ²ywk

—(م). *ēwenag.

160 10 35 ²ym ²cyk

—de MENASCE, TLD): (*ēvācīk)particulhere

160 16 36. myn-yt-²l-yh

—sunj, IV, pah, ۱۸۴, ۱۹): mynyt²l / menīdar.

160 17 37. ²k²sy-dyn'

160 18 38. lstk'(?).

—sunj, IV, pah, ۱۸۴, ۱۱): lystk

—sunj, IV, paz, ۲۱۵, ۱۲): agamān-rīstā.

—sunj, IV, Eng, 226). is of indubitable conduct
de MENASCE, TLD, 160): (rastak) de regle

—(م): V: *<wy>l<²>stk' / *wirāstag.

160 18 39 ms d²tst²nyh.

—sunj, IV, pah, ۱۸۴, ۱۱): W ms d²tst²nyk.

160 21 40. TL TA.

—sunj, IV, pah, ۱۸۴, ۱۴): pnc / panj.

160 22 41 CWLE.

—sunj, IV, pah, ۱۸۴, ۱۵): W CWLE / ud grīw

—sunj, IV, Eng, 226). the neck

—de MENASCE, TLD, 160): (CWRH)le cou

—(م) grīw

60 22 42. znyn(?).

—sunj, IV, paz, ۲۱۵, ۱۸): zanīn.

—sunj, IV, Eng, 226): casting an evil eye.

—de MENASCE, TLD, 161). des femmes

- (م): *zanīšn(?) چشم و رحم (ردن)
- 2 43 CWLE MNe³pwkyh.
 —sunj, IV, Eng, 226, 14-15). the neck from frequent motion
 —de MENASCE, TLD, 161): son cou de l'agilité(?)
 گردش را از چابکی
 —(م): grīw az čābūkīh; V. grīw az <mar>čabukīh . . .
 نفس از سرکشی، خویشتن را امرگی، نفس از امرگی، هستی را و نفس، هماره
44. dyytol(?).
 —sunj, VI, paz, ۲۱۵, ۲۱) dātār.
 —de MENASCE, TLD, 161): le Createur . آفریدگار
 —(م): *dīdār
 —Jadār / دادار (داده‌ی دادار) — گویسی واژه‌ی dīdār (داده‌ی دادار)
 (داده‌ی دادار) در چند جای دیگر کتاب سوم دیده کرد نیز نمونه دارد، نک.
 —MD (50 22) gannag-mēnōg *Jidār (دادار، pad aš.
 45. cnd dyh³t; B (123.2-3): cndyyh³t.
 —sunj, IV, pah, ۱۸۴, ۱۶-۱۷): cndyh³t
 —(م): <wī>zendīhad.
 46. ³n³spyn'
 —sunj, IV, paz, ۲۱۵, ۲۲): anā-sujn
 —de MENASCE, TLD, 161): (anaxuspen) qui soit vigilant
 کسی که باشد گوش به‌ریگ
 —(م): ana-xuspen کسی که نمی‌خواند و همیشه هشیار است
 راشد محصل واژه و نگارش را در سپهر را anāspēn خوانده است؛ ولی به
 گمان ما، هراتب دومانی از واژه و نگارش در نظر جزو پیسنده‌تر است
 —Λ → (۱۲۰) (anāspēn) را در سپهر رشد محصل →

- Λ → ku ēd ray čē dō axwān
 ,anaspen / ana-xuspen, () ēk ō did pad
- 161.5 47 spwlbyh³
 —sunj, IV, pah, ۱۸۴, ۲۰). Wspwlbyh³ / spurri-barīhā.
 —de MENASCE, TLD, 161): (spur barīha) pleinement fecondes
 کاملاً بارور
 —(م): V. *spurrihā به‌رسایی و سسگی
- 161.5 48. hm³c'.
 —de MENASCE, TLD, 161): (*hamnaf?) sont de même lignage (هستند، از یک دو دمان)
 —(م): hm <w>³c / ham-³wāz وحدت‌کلمه (دارند)، هم‌شجر
- 161 7 49 hw-yln g' tn' bcšk.
 —(م): hw-<n>ylnk(?) tn-bcšk / [ha-³nerang(?)]
 tan-bizešk.
 — «آنجا که این عبارت می‌درهم ریخته است، اگر قرائت ما درست باشد
 می‌توان نظر داد که محبواره‌ی hu-nerang از راه کژسوی و کژب می‌معمول
 در بر می‌گردد، به‌شده، ج‌ی و نگری به‌یضا ورده شده، به‌یضا و
 به‌یضا و سدی و یب، شایسته‌ی به‌یضا و پوشک و بر می‌شود»
- 161.8 50. ŠPYLcyhik'.
 161 9 51 KRYTW-šn'.
 161 12 52. cšk'(?).
 —de MNASCE, TLD, 161). (cehak).
 —(م): V: cšk / zešk(?).
- 161 12 53. hmyy³l(?); V: hm-AH-l(?).
 —sunj, IV, paz, ۲۱۶, ۱۲): hamjār.
 —de MENASCE, TLD, 161): (hamahl) ses pairs . رفاه .

—(م): V: *ham-ayyār, V: ham-*brādar(?).

54. hw|tn' hw blšn

—de MENASCE,TLD,161): (bart hubarišn) patient بردار

55. hw-nylng.

—sunj,IV,pāz,۲۱۶,۱۳-۱۴): hunrang

—de MENASCE,TLD,161): (*anérang ?) privees de nerang. بی بهره‌اریرنگ

—(م): hu-nērang (داده و به کار برنده‌ی ایرنگ نیک)

—(م): V: *xub-nerang.

—نگه کنید به دوست‌دینیک، پرسش چهل و هشتم، بند سی و هشتم [گزارش یهودی در دست‌نویس ت ۴ الف، برگ‌نوشت ۳۱۵م، خط یکم دنبال کنید].

56. W^ob wwd(?) plstyt^o

—de MENASCE,TLD,161) (*mart paristītar) au service de hommes در خدمت مردم

—(م): ud a-boy(??) parist [it]ār (۹۹) ران (۹۹) پرستار بدهد

—با رو بگردید بیکه که نویسنده‌ی دین کرد، جای جای، کورکب بناییده و مردم ماهشمار را و زده‌ی «ا-بوی / a-bōy و صفت می‌کنند: بویه را

—→ DK III. ch 111.

57. LA bycyt^o

—sunj IV,pah,۱۸۵۷) LA bycyt^o

—sunj,IV,pāz,۲۱۶,۱۵): la. ba,ētār

—sun,IV,Eng): is harmless به گزندرسا

—de MENASCE,TLD,161): ([nē] bēcitar) pas nocif

به گزندرسا

58. ^oy wst^o

—de MENASCE,TLD,161). (a.vistār) ne pas négligent

نسب گوشه‌باز

—A vastar (۵۸۴) رت فردوسی →

خوددست، جوح

(م) a wastār

ملا به طبع

161.15 59 pl^ohht

161.16 60 LA ^ow^ock'(?)

—sun IV,pāz,۲۱۶,۱۸, a awā

—sunj,IV,Eng,227,15): income.

—de MENASCE,TLD,161): (<nē> ānafak) non frustré(?)

—بن و به نگارش (۱۹۵۳) در روایتی دیگر از کتاب سوم دین کرد کرده‌ی ۴۰۴ هر رویه‌رو می‌شویم (چاپ مدد برابری MD(387.7-8)، ولی در اینجا سنجایا و دوماس واژه‌ی در نظر را به گونه‌ی دیگر قرائت می‌کند.

—sunj,IX,pāz,۵۳۸,۲۳-۵۳۹,۱): anajī.

—sunj,IX,Eng,480,4) men devoid of greed.

—چسب می‌نماید که سنجای واژه را an + āz + ag خوانده است

—de MENASCE,TLD,362): (anāpak) le destructeur

ویرانگر، محرب

—مهرداد بهر، در واژه‌نامه‌ی سده‌ش، ص ۵۸، بنوی این واژه و نگارش (۱۹۵۳) قرائت «رگ / awazag را آورده‌اند و آن را «آواز و صدا» معنی کرده‌اند

—سند نویسنده‌ی این روایت (۱۵۷۳) معنی زیر را در نظر داشته‌اند:

nē āwazag <dōšidār>* bē mēnōg mizo dōšidār

—به دوستدار م و آواره <ی این جهانی> که حوله‌ی پدش آن جهانی است

161.17 61. ^oylmn ^oyl dstyk

—sunj,IV,pāz,۲۱۶,۱۹-۲۰) airman air-dastī.

- de MENASCE, TLD, 161): (ēr dastīk) d'Aryaman a
la mam aryenne. یمن ما دست آرایی
-(f). ʔylm<ʔ> [ʔyl] <ʔp>dstyk / ērm<ā>n
<ab>dastig موردش یافه به (یاری) ریمز
-(f) V: *erman *abdastīh.
62. mcʔwmndyh
_sunj, IV, pah, ۱۸۵, ۱۲); Wmyckʔwmndyh
_sunj, IV, pāz, ۲۱۶, ۲۳): mǝə-humanāna.
_sunj, IV, Eng, 227): flavour
_de MENASCE, TLD, 161). (macomandīh). (?)
-(f): miz<ag>ōmandīh م و تمیع <آرگی>
63. wyhyh W gʔs(?) y
(f): V: weh.h: ud *wehīh ī .
64. ʔmhrspnd gyṗdy(?) ʔpdstyh.
_sunj, IV, pāz, ۲۱۷, ۲-۳): amhōspand gāt ā ʔ, dast a
-(f): amahraspand *get.g(?) abcastīh.
65. ʔylmʔn' hwʔdšnyh.
_ → Yas, Pah, LIV 1): an erman xwayišnīh o ramīšn
ras ō narān nārigān zardūšt [kū-šān pad rāmīšn
be-kun] wahman ramīšn-iz [to-iz en kar oh-kunīšn]
_ Yas, Pah, LIV 2) ērmān xwāyīšnīh yazam amāwand ī
perozgar ī jūd beš ke mahist az ahfayīh sraw.
_ VEN, Pah, XX, 11): ān ērmān xwāyīšnīh
66. ʔpʔl y [ʔʔw] ʔšwwhšt'.
67. QDM [mʔt g].
68. ʔylmn

- _sunj, IV, pāz, ۲۱۷, ۱۴) aīrmun.
(f) ʔylm<ʔ>n / ērm<ā>n
- 162.10 69 MN
-(f): MN<W> / *kē.
- 162.10 70. mʔlšn ʔwmndyh.
_sunj, IV, pāz, ۲۱۷, ۱۷): mialšna hamandīa - ī.
_de MENASCE, TLD 162): (mār:šnōmandīh) capacite
de percevoir توانمندی دریافت
- 162.11 71 ʔp [ʔ]zʔlyh.
- 162.16 72 TLW-yn-šn
_sunj, IV, pāz, ۲۱۸, ۲). truunašna
_sunj, IV, Eng, 229, 5): keep . in a safe.
_de MENASCE, TLD, 162). la deformation . .
. دگرشکلی، دفرمه شدن، ترازیسیدن
-(f): <N>TLW<N>-yn-šn / *pāyemīšn پاییدن (ار)
- 162.20 73. ʔslwk-yh
- 162.22 74. dyhpt'.
_de MENASCE, TLD, 162): (*dēhpath) la
souverainete حوروی کشوری
- 162.22 75 ʔst k yh
_sunj, IV, pāz, ۲۱۸, ۱۱) šaastak īa-ī
-(f) ʔst<y>st-k yh / šā<yī>stagh
- 163.1 76. lwbʔn bešk [yh].
- 163.4 77. ms lʔ(?) wcytn.
_sunj, IV, pah, ۱۸۶, ۲۰); ms wcytn'
-(f): ms lʔ<d>(?) wcy-tn' / meh *rāy wizīdan.

78. dywyst

79. PWN tn' bcšk'

_ (e): PWN tn bcšk < yh >.

80. spwl wyb(?)

_ (e): spwl *wyn / spur *wen(?).

81. ³yl³n drwdst' ptyh g³s wcytn' Wgm³ltñ'.

_ A → sunj, IV, pah, ۱۸۶, ۲۴-۱۸۷, ۱):

82. YMYTW t'

_ sunj, IV, pah, ۱۸۷, ۱): YMYTWn-yt / mirēd

_ (e) *YMYTW tn' / *murdan.

83. ³wzmwn'._ sunj, IV, pah, ۱۸۷, ۱, ۲): ³wzmwn._ de MENASCE, TLD, 163): (ūzmln) eprouve مورد

_ (e) uzmu < da > n

84. QDM d³šn' šy³n'(?)

_ de MENASCE, TLD, 163): (apar dahišn ī yazdān ')

selon que le donnent les Dieux بر حسب آنکه آن را می دهند پر دای

_ (e): abar *dā < rī > šnīh-šan(?)..

به یاد در آنان (= مردم) مواظبت کند < نه گونه ای که > ...85. n³mcšt' yh³t'._ sunj, IV, pah, ۱۸۷, ۵): n³mcštyh³tl / nāc.štīhātar

_ sunj, IV, Eng, 230, 14): at a time appointed.

_ de MENASCE, TLD, 163): (*namc.štīhatar) plus

particulièrement بیشتر86. ptw³ysyk.87. d³lw'(?), V: *šln'(?)_ sunj, IV, pah, ۱۸۷, ۸): d³lw' / dārūg.

_ sunj, IV, paz, ۲۱۹, ۹): dārak.

_ sunj, IV, Eng, 230): with the help of superior medicines.

_ de MENASCE, TLD, 163): remèdes

_ (e) V: *šarang(?).

در برخی نوشتارگان پهلوی، دانشواژه‌ی «دازوگ» یا نگارش «درو» / dāru

بیر دیده می شود؛ که نشان پذیرفته از ریشه فارسی نویسنده‌ی متن است. بسا

که بسته به برخی متونیکه باشد؛ به هر روی نگه کند.

_ (e) dārū (دازو) (۱۱۳۶) id dārmān

163.17 88. dwšmu'yh³(?)._ sunj, IV, pah, ۱۸۷, ۸): dwšmnyh³

_ sunj, IV, paz, ۲۱۹, ۹): dāšmanī ah

_ sunj, IV, Eng, 230, 18): to fight against the

_ de MENASCE, TLD, 163): (dāšmanīha) contre elle

در ستیزش با آن، علیه او

_ (e) V: *tuxšagīha

_ (e). V: *ōšmurišnīha(??)

164.2 89. BYN m³n AMT' wys W AMT_ sunj, IV, pah, ۱۸۷, ۱۵): BYN m³n AMT wys < BYN wys > W.

164.3 90. cšk'

_ de MENASCE, TLD, 163): (*bizišk) médecin پزشک164.4 91. LA ³knc yh³t'

de MENASCE, TLD, 163) (nē akocīhat) ne so't pas a

- art
(, nē-aganjihad.
92 ptwstk'-c d³šn(?)
_sunj,IV,pah,۱۸۷,۱۷): ptwstk wcyhšn'
_(:), *paywāsag-iz dā<r>šn(').
93. hwgl³čšnyktl
_sunj,IV,pāz,۲۲۰,۱۰): hugəraəšnītar.
_sunj,IV,Eng,231,19-20). a greater love for
_de MENASCE,TLD,163) (ograyišnīktar) incline
متماثل، گر بار، گراشد
_(:), hu-grayišnīgtar.
_A→مسوی حرد: pad tarazug menogan ke eč
kustag hu-grāy() ne-gired.
94. nzdyt.,
_(:), V: nzdy<k>tl.
95. mddy³n' y
_sunj,IV,pah,۱۸۸,۵): mdy³nk'
_(:), mayān<ug> ۱.
96. ³n-³wzmwk'
_sunj,IV,pah,۱۸۸,۱۱): W³n³wzmwtk / ud an-uzmūdag
97. hwp'-yn-yt.
_sunj,IV,pah,۱۸۸,۱۲): xwp'yhyt'
_sunj,IV,paz,۲۲۱,۱): xvupəuaət.
_sunj,IV,Eng,232,13): curing (a disease)
_de MENASCE,TLD,164). (hupihet ?) il reussit
... .. (اگر) او پیروز شود

- _(, xubihed (گر شمار با دست پر شک) خوب کرد شود
165 6 98. tn' bešk y
_(:) tan-bizešk<h>
165.10 99. whyn' ³ybg³n'
sunj,IV,pah,۱۸۸,۲) wh³n' ³ybg³n'
_de MENASCE,TLD,164): (*vahan *ēbgatih) la cause
est l'Assaut
_(:), *wihān *ēbgatigih.
165.14 100. škyh(?); V: yhkyh(?).
_sunj,IV,paz,۲۲۱,۱۹) jahəua.
_de MENASCE,TLD,164) (*jehikih) la fornication
را کردی
_(:), V: *<xwad-dō>šagih
165 14 101. ³šgyh³nyh [QDM] ME.
165.15 102. w h³n'.
_B (126.18) wh³n' / wihan.
_sunj,IV,pah,۱۸۹,۲): wh³n'.
_sunj,IV,paz,۲۲۱,۲۰): vāhəə.
_sunj,IV,Eng,233,15): the cause of
165 16 103. slt hwškyh.
_sunj,IV,pah,۱۸۹,۳): slt' hwšk yh.
_(:), sard<ih ad> huškīh.
165 16 104. ptkyh W [BYN yyh]
_A→sunj,IV,pah,۱۸۶,۳-۴,
165.19 105. cndk.
de MENASCE,TLD,164): (*candēnāk) la colere

- ebranle متر بر کسده‌ی خشم
106. MHWY-dytytn
 _de MENASCE, TLD, 164) (*MHYTWNīt)
 terrassees هست سر گوب
 _(:) *zanīdan.
107. w²nyhtn KN ʔn²pyhytn
 _sunj, IV, pāz, ۲۲۲, ۱۴-۱۵). vannaītan. yan. anāwnaītan
 _(:) V. w²nyh<y>tn KN ʔn²pyhytn' / wān.h<i>dīn
 ʔh anabāhidan
108. OI [ʔywk'] TLYN'.
109. yys' y ʔwk²šn ʔwmnd
 _sunj, IV, pah, ۱۸۹, ۱۶). ysk y ʔwk²šn ʔwmnd
 _sunj, IV, paz, ۲۲۲, ۱۷). iaskī. hangarašnə. humanand
 _sunj, IV, Eng, 234, 11): diseases are visible.
110. yyyk, V: ysk(?)
 _sunj, IV, Pah, ۱۸۹, ۱۷) yask'
 _sunj, IV, Eng, 234) diseases
111. yyyk; V: ysk(?).
112. YHMTWN yt-k' W.
113. bl-yh-ytn.
 _sunj, IV, pāz, ۲۲۳, ۹) barna tan
 _(:). barīhidan.
114. bl²tlwt'
115. byš²pšnyh
 _sunj, IV, pah, ۱۹۰, ۶-۷) byš²cšnyh
116. gwkltn'

- _sunj, IV, pah, ۱۹۰, ۹) gwkltn'
 _sunj, IV, paz, ۲۲۳, ۱۵) gokartan
 sunj, IV, Eng, 234, 4): Gokartan.
 _de MENASCE, TLD, 165) (gōkart)
 _(:) V gokirin

و بر گوب کید به د سار. بیک، پرسش سی و هفتم، سد شانزدهم

- 167 5-6 117. Wdh-yk W swh-šn-yk bl²tlwt'
 _(:). dah'g swhšn.h brādarōd<ig>
- 167 6-7 118. dhyk W swh-šn-yh.
- 167 8 119. bl²tlwt'
 _sunj, IV, pah, ۱۹۰, ۱۹) bl²tlwt-yk.
- 167 12 120. škyh(?)
 _(:) V *spōz-kār.h.
 خوانده‌ی نکته‌مسح بدین نکته روی‌کند که، بحث در نظر در چهار سد
 و گ فته‌می‌شود که هر سد دارای دو عبارت است.
 ب پذیرفته‌ی که در عبارت نخست عامل هم‌تیرنده / هم‌تاریک است،
 در عبارت دوم هم سد، عامل برادر و عیس شود و دیگر سد
 و ب، بگو، ب پذیرفته‌ی که در عبارت نخست هر چهار سد، عامل برادر
 درو عین است، در عبارت دوم همان سد، عامل هم‌تیر، و هم‌تاریک است
 گر پیش پوش و خواند «شور کاریه» / spōz-kār.h بر برپایه‌ی چسب
 و ب = فرموده گر بر سده سد

- 167.13 121. škyh(?).
 _(:). <xwad-dō>šagih.

در سرتاسر آموزه‌های دین کرد، خود دوستی دمداده / خود-دوستگاه
 و رپگیه بشیر سپرده‌ی همه‌ی کار و ورزهای سبک اور مرد پسند است.
 برای ما شکی نیست که عبارت پهلوی آسیب‌دیده است.

- 4 122. ³³-mwš-yh(?); V: h²mwš-yh(?)
 _sunj,IV,pāz,۲۲۴,۱۳) xamōš...
 _sunj,IV,Eng,237,23) silence.
 _de MENASCE,TLD,166) (xāmōših) la discretion
 رواه داری
 _ (م) V: ³[³]-mwš-yh / *a-moših
 شود تا توانی، توانایی
 رویکرد بدن نکته که فرو بردی حلاقه «خاموشی» هیچگاه پسند
 نوبستگ - سگود بیست د خط در «مُوشیش» - که ستاک در (مُوش و
 ی سی مرور در مُکسر فرموشی و خاموشی نیز دیده می شود پذیر و درانی
 اهر بومی است که متبرنده ی «مُوشیش» است
- 4 123. gw š 1
 _de MENASCE,TLD,166) (*ambišn) mouvement
 6 124. PWN hm-yh ³gnyg(?).
 _sunj,IV,paz,۲۲۴,۱۷) ayəi.
 _de MENASCE,TLD,166) (*kanḏak) chargée
 کده
 (م) pad hamīh āgenēn
 _A↔MD (43 8) pad hamīh agenēn
- 7 125. zwl³w³n-yh-³t.
 de MENASCE,TLD,166, (zoran andāxt) ces forces
 sont rejetées
 نیرو ها می شود بطرد
 _ (م): *zrawihād, V: *azrawihād.
- 7 8 26. mst yh W [stl³n'] silt yh
 6 127. ³d ng.
 _sunj,IV,pāz,۲۲۴,۲۲) aīrang-i.
 de MENASCE,TLD,166, (a-drang) l'opposition
 continue(?)
 بر خورد مداوم

- 167.22 128. hmbst³
 sunj,IV,pah,۱۹۱,۸) hmbst³.
 _sunj,IV,paz,۲۲۴,۲۴) hambastā
 _sunj,IV,Eng,238) it coagulates.
 _de MENASCE,TLD,166) (hambutast) est
 simultanee
 هست همزمان
 _ (م): ham-badīstan ..
 در سب و در
- 168 1 129. ³ps³ī-vh t
 _ (م) ³ps³ī-yh <³>t' afsarīh<a>d.
- 168 1 130. hwyt-yhyh.
 _de MENASCE,TLD 166) (*xvātīh) l'humidité
 طوب
 _ (م) xwēdīh ī <xon>*
- 168.1 131. hwšyn³tⁿ.
 _sunj,IV,pāz,۲۲۵,۲) xvušīnāt.
 _sunj,IV Eng,238 10) is dried up.
 _A↔MD (43 8) pad tārikh u-m xusenīd
 urwat a m marginīd gaw
 خشک شدن
 _A→ (۲۵۲) و. د. ر. د. سپهر، بهار xusenīdan.
- 168 1 132. AL ptk-yh-³t.
 sunj IV,pah,۱۹۱,۹ ۱۰). AL ptk-yh-³t.
 _sunj,IV,paz,۲۲۵,۲) al. patukiāt.
 _sunj,IV,Eng,238, ...) does not keep
 _de MENASCE,TLD 1660, ([ma] patakīat, n'est pas
 proegee
 است پاییده شده
 (م) AL pt<w>k-yh-³t ma patt<ī>g, had
- 168.2 133. pltwm-c.

3-4

- _sunj, IV, pah, ۱۹۱, ۱۰): plwm-c.
 _sunj, IV, Eng, 238, 12): and hence.
 _de MENASCE, TLD, 166): la premiere نخستین
 _(:): V: *mltwm-c / *mardōm-iz ویر ماده‌ی بن مردم
 134. W MN d^ot^ol W prm^on k^ol-yh.
 _sunj, IV, pah, ۱۹۱, ۱۱-۱۲): W MN d^ot^ol plm^on k^olyn
 _sunj, IV, pāz, ۲۲۵, ۵): va. mən dātar farman kārna
 _sunj, IV, Eng, 238, 14-150): those who works in
 accordance with the commands of God (i.e. the
 Yajads)
 _de MENASCE, TLD, 166). Dans l'exécution des
 ordres de Créateur'. در انجام فرمان‌های آفریدگار
 _(:): ud az dādār framān <spōz>*-karīh
 _Λ↔MD (185 9 10): wnāh-gar, pad wēš druwandīh ī
 ēbgat andar d<ā>man, reš ud bēš ī dah.šnan, u-š dām
 pad 'kām ud framān ī dādār spōzih' dādār
 petyaragih-iz ast
 135 tyc' spwc-yh y
 _sunj, IV, pah, ۱۹۱, ۱۲): tyc' spwc-yh-ytn'.
 136. MN hm BRA(?)
 _de MENASCE, TLD, 166). (hac ham *bun) de ce
 fait و ر این کار.
 137. YHWWN-^ond yt^ol-yh.
 _B (128.18): YHWWN-^ond-yt^oi-yh.
 _de MENASCE, TLD, 166). (*bavēnīfārīh) la conduite
 á l'être هدایت به وجود

- _(:). bavēn.dārīh (در) فرایند شدن.
 168.8 138. slt-yh OL hwyt yh.
 _(:): V: sardīh o *garmīh.
 168.8 139 hwšk-yh OL glm^ow-yh
 _(:): V: huških o *xwedīh.
 168.9 140. YHWWN yn-^ok-yh.
 _B (128 20). YHWWN yn-^ok-yh
 168.12 141 pc-yh-yt(?).
 _sunj, IV, pah, ۱۹۱, ۲): pc-yh-yt.
 _sunj, IV, Eng, 239, 1): that originates.
 _de MENASCE, TLD, 167) (*pažmihēt) mūrit(??)
 می‌رسد، پخته می‌شود.
 _(:): V: [p]c<er>ihēd(?) / *cērīhēd(?)
 _(:): V: p<ērō>zihēd(??) / *pērōzihēd(?).
 168 13 142. cyhl-yh y cyhl
 _sunj, IV, pah, ۱۹۱, ۳): cyhl-yh cyhl.
 _de MENASCE, TLD, 167). (*cīhrēnākīh [cīhr] ??) l
 nturation de la nature سرشت‌پذیری سرشت
 _(:): cīhrīh ī cīhr فرایند سرشت‌پذیری سرشت
 _معنایی نزدیک به «تمهید طبع» و یا «تمهید ماهیت» سرود خردپژوهان و
 حرکت‌دهنده‌های میانه
 168.14 143. MN [^ow](?) bylwn.
 _(:): [MN](?) o beron.
 168.20 144 hm-yyn-^ok.
 _sunj, IV, pah, ۱۹۲, ۴): hmyyn^ok.
 _sunj, IV, pāz, ۲۲۶, ۳): hunanāk i

_sunj, IV, Eng, 239): are akin to (resemble).

_de MENASCE, TLD, 167): (hamenak) ce qui unifie

آنچه که همگون می‌کند

145. ^owšt^op' spwz' y

_de MENASCE, TLD, 167): (*ōštap spōzih) a

repousser l'oppression واندن شتاب

146. nm-y

147. AL ^on^os^ot

_sunj, IV, pāz, ۲۲۶, ۱۱): al. anā-saxtā.

_sunj, IV, Eng, 239.28) mans feel no harm

_de MENASCE, TLD, 167): ([ma] xvasat ?) ne soit pas

adoucie(?) به شود ملایم

(e) AL ^on^os<tyh>^ot / ma ānās<tīh>ad(?) به شود

148. ^ops^ot'

-(e): afsār<ih>ād.

149. ^omyc-šn-yk-yh.

_sunj, IV, pah, ۱۹۲, ۱۰): ^omyc-šn-yk / āmēz šn'g

2. 13 150. PWN [PWN]

151. ^opwl^ok^on' gy^onWtn'

_de MENASCE, TLD, 167): (*āfuritakān) Il y a eu des

«creatures» در موجوداتی بوده‌اند

āfurīdagān budan — چنین می‌نماید که دومناس، واژه‌ی در نظر

(^opwl^oyt^on YHWWNtn=) خوانده‌است

-(e): aturāgān gyan ud tan

152. pl^ost'

_sunj, IV, pāz, ۲۲۷, ۳): parāstan

_de MENASCE, TLD, 167) la plupart . اکثراً

— چنین می‌نماید که دومناس واژه‌ی در نظر «فرهیست /

خوانده‌است

-(e): p<y>l^ostn / pa<y>rāstan.

169 16 153. W-AHRN-tn'

-(e): ud any <ahog, ud, >* tan

1۰9 16 154. ^omycšn^on

-(e): V: ^omycšn<yk>^on / āmēzišn<īg>ān.

169 17 155. lwb^on' bčšk [MN tn'].

1۰0 21 156. ^opyy' ^ohwk-yh.

_de MENASCE, TLD, 168) (*apē [āhōk h]) sans vices

عیسی

170.1 157. 10 + 3 + 2(?); V: *3 + 2.

_sunj, IV, pāz, ۲۲۷, ۱۲) pan

170.1 158. w tc-šn(?)

_sunj, IV, pah, ۱۹۲, ۵): w tc v'

_sunj, IV, pāz, ۲۲۷, ۱۵) t. v'a

_de MENASCE, TLD, 168) (tacšn) la mise en

mouvement در حرکت

-(e): V: *wiJazišu(?).

170.2 159. wkštkyh

_sunj, IV, pah, ۱۹۲, ۶): wštkyh / waštagh

170.2 160 W nk^olšn(?) y ptš(?)

_sunj, IV, pah, ۱۹۲, ۶): wyn^o v ptš

_sunj, IV, pāz, ۲۲۷, ۱۷): vñerašna, pataš.

158. *abar stūdag¹ ud
nikōhīdag² kār ud pahrēz,
az nigēz ī weh-dēn.*

sonj (IV, pah, 142); B (130.13),
۶۶۷ (۱۳۶.۲۱); MD (170.12).

hād! kār ud pahrēz ēn-iz ewenag dō. *I.* dānišnīg,
II. ud a-dānišnīg.

ud andar dānišnīg ēwenag čahar; ud andar
a-dānišnīg ēwenag hašt; wizīr ī padīš azēr ī ēk-ek
nišanenid [V: nišanēnēd] čiyon paydag.

*I. <dānišnīg>**:

1. dānišnīg kirbaggar <ud> az wināh pahrēz; wizīr ī
padīš yazdan hawand, tāšt ahlaw

2. ud dānišnīg wināhgār³ ud az kirbag pahrēz; ud wizīr
ī padīš. dēw hawand, tāšt [V: *tāštīg] druwand

3. ud dānišnīg har dō warzig.⁴ kirbag <ud> wināh; ud
wizīr ī padīš ēn ku, pad kirbag-warzih mizdōmand ud
pad winahgarīh⁵ puhlōmand.

4. dānišnīg⁶ ēč-nē-gar: ne kirbag ud nē wināh; wizīr ī
padīš ēn ku, pad wināh-nē-gārīh⁷ a-bun-dāstan;⁸ pad

kirbag-nē-gārīh. (a). an ī frēzwān⁹ bun-dāštīg,
(b) ud an ī a-frēzwān, ī <a>-bun-dāšt.¹⁰

*II. <a-dānišnīg>**:

171.3 *1.* a-dānišnīg pad 'frārōn mēnišnīh' kirbaggar <ud>
az wināh pahrēz, ud wizīr ī padīš ēn kū, <pad 'frarom
mēnišnīh'>* weh.h āhang, ud pad kirbag-
dāšnīh(?),¹¹ burzišnīg, pad a-wēnāg-warzīdārīh nē
burzišnīg, ud pad ān ī az winah pahrēzihist(an)¹² <ne
burzišnīg ne puhlōmand>*

171.6 *2.* a-dānišnīg pad 'abaron mēnišnīh' kirbaggar
<ud> az winah pahrēz, wizīr ī padīš en¹³ [bōzenīdag
nām](?) kū <pad abaron-mēnišnīh>* wattarīh ahang,
ud pad kirbag-dāšnīh(?)¹⁴ <a>-mizd,¹⁵ ud, pad
<a-wēnāg-warzīdārīhā>* wināh ī-š dō jast(an),¹⁵
<bōzēnīdag nam ud>* a griftār.

3. <a-dānišnīg pad 'frārōn mēnišnīh winahgār ud az
kirbag pahrēz,> ud wizīr ī padīš ēn kū, pad 'frarom
mēnišnīh' 'weh.h āhang', pad wināh-dāšnīh(?)
puhlōmand, ud pad <a-wēnāg-warzīdārīh>* az
kirbag pahrēzihistan bun-dāštīg.

171.12 *4.* a-dānišnīg pad 'abārōn mēnišnīh' winahgar¹⁶ ud az
kirbag pahrēz; ud wizīr ī padīš ēn kū <pad 'abaron
mēnišnīh'> wattarīh ahang, pad winah-dāšnīh(?) weš
pad īrah, ud <pad a-wēnāg-warzīdārīh. ud,>* pad
<ān ī>* az kirbag *pahrēzihistan weš bun-dāšt.

5. a-dānišnīg pad 'frārōn mēnišnīh' har dō gar. kirbag
<ud> winah, ud wizīr ī padīš en ku: <pad 'frārōn
mēnišnīh'>* wenih āhang, pad kirbag-dāšnīh(?)
burzišnīg, ud pad wenag-warzīdārīh¹⁷ a-bozišnīg(?)
[V: bozišnīg] pad wināh dāšnīh(?) griftariḡ.¹⁸

6. a-dānišnīg pad abarōn-mēnišnīh har dō gar: kirbag
<ud> winah, ud wizīr ī padīš ēn ku, <pad 'abarōn
mēnišnīh'>* wattariḡ āhang, pad kirbag-dāšnīh(?)
a-spās, ud pad a-wenagīhā¹⁹-warzīdārīh a-bozišnīg(?)
[V: 'a-bozišnīg; V: 'a-burzišnīg], pad wināh-dāšnīh(?)
weš bun-dāšt.

7. a-dānišnīg pad 'frārōn mēnišnīh' az har dō
pahrez; wizīr ī padīš ēn ku, pad <'frārōn mēnišnīh'
wehīh āhang, pad ān ī>* az wināh pahrezihistan
burzišnīg, ud pad <a-wēnāg-warzīdārīha,>* az kirbag
pahrezihistan²⁰ nē bun-dāštīg.

8. a-dānišnīg pad abārōn-mēnišnīh az har dō pahrez,
ud wizīr ī padīš ēn kū, pad abarōn-mēnišnīh wattariḡ
āhang, ud pad <ān ī>* az wināh pahrezihistan 'appar
burzišnī' <ud pad a-wēnāg a-warzīdārīh>*, ud
pad <ān ī>* az kirbag pahrezihistan bun-dāštīg.

یادداشت‌ها

- 170.12 1. stwk'
_de MENASCE. TLD, 168) (stūtak)
- 170.12 2. Wnk w h-yt-k
_B (130.13) Wnkwh-yt-k
_de MENASCE. TLD, 168): (nikohītak).
- 170.18 3. wn³s-kl
_sunj.IV, pah, ۱۹۴, ۱): winah-gar.
_(r). wināhg<ā>r
- 170.20 4. w lc-k
_sunj.IV, pah, ۱۹۴, ۲). warzag
sunj.IV, pāz, ۲۲۸, ۱۶) varjā
- 170.21 5. wn³s-k³l
_sunj.IV, pah, ۱۹۴, ۴) wināh-gāi
_(r). winahgar<ih>; V: 'winahgarīh
- 170.22 6. d³n šn'
_(r): dānišn<.g>
- 171.1 7. wn³s-LA-kl-yh.
_sunj.IV, pah, ۱۹۴, ۵). wināh-nē-garīh
- 171.1 8. ³bwn-d³š-tn'
_sunj.IV, pah, ۱۹۴, ۵). a-bun-dāštan.
_sunj.IV, Eng. 242) is without (free from)
imprisonment.
_de MENASCE. TLD, 169) (abundāšt) rien ne vous
est imputé
هیچ چیزی به عنوان پاداش به سبب داده نمی شود
هیچ گاهی بر دمه (گردد) (م).

9. p³lycw³n-yk.

— sunj.IV, pah, ۱۹۴, ۶). frezwanīg.

— sunj.IV, pāz, ۲۲۹, ۱) farījuanī

— de MENASCE. TLD, 169): (frezvān) des actes obligatoires

در ص

10. bwn-d³š-t'(?).

— de MENASCE. TLD, 169) (n'est <pas> imputée.

11. krpk' d³šn-yh.

— (م) V: kurbag dā<n>šnīh(?); V kurbag dāšnīh(?)

12. p³hl-yh-stn.

— (م) pahrēz:histan.

13. ZNE [bwc-yn-yt-k' ŠM](?).

سجوارهای ر که دروپ قلاب نهاده‌ایم، عبارت‌ی از ستر سخی پهلوی است

که ب ر باوریدگ نام / bozenīdag nām خوانده‌ایم؛ به معنی و نامش

رستگار شده است؛ به گمان ما، عبارت در نظر، در اسجا هست و بودی

جزدب شکیب (= غیر منطقی) دارد

شاید، جای درست این سجواره، همانجایی است که ما در پایین همین بد

(Il.2.) دروپ پراتر گو شده بر ستاره‌دار شدن داده‌ام

14. krpk d³šn-yh(?)

— پس از این، با سجواره‌ای درهم ریخته و ویرانی‌شده می‌شویم که دارای هیچ معنای

درست‌نما و منطقی نیست. کوشش ما برای بازسازی یافتن سخن، گم‌شده است.

15. mzd W PWN wn³s ZK-š TLYN' ystn(?).

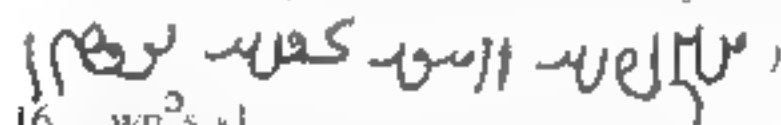
— (م) <a>-m.zd, <pad a-wēnāg-warzīdārīh >*, ud

pad <an ī az> winān ī-š [dō](?) jāstan(?)

ر باوریدگ پهلوی دادستان، یک چند بار با این سجواره و ویرانی

می‌سوزد؛ محو ر

— ayāb-š winān ī-š jāst /


171 12 16. wn³s kl

— (م) *wināhgār

171 17 17 y-wyn-³k-yh(?) wlc-yt-³l-yh

— de MENASCE. TLD, 169): pour les avoir produits à l'aveuglette (*avēnāk [warzīdārīh])

برای آنکه آن‌ها را انجام داده‌است کورکورانه

— (م) V: *wēnāgīhā-warzīdārīh.

171 18. 18.

— پس از این، ۳۱ واژه‌ی فروتن‌نوشته هست؛ بدین سامان.

[³-d³n-šn-yk PWN ³p³lwn myn-šn-yn KRA TLYN'kl krpk wn³s W wcy l y ptš ZNE AYK wyh-yh ³hn gW PWN krpk' d³šn-yh bwlē-šn-yk W PWN³-wyn-³k-yh³ wlc-yt-³l-yh ³y-bwc-šn-yk PWN wn³sd³šn-yh glpt-³l-yk]

— sunj.IV, pah, ۱۹۴, ۲۱-۱۹۵, ۲)

172.2 19 y-wyn-³k-yh³ wlc-yt-³l-yh

— sunj.IV, pah, ۱۹۵, ۲) a-wēnāgīhā warzīdārīh

کرد و کبر تابیدانه (م) a-wenagīhā warzīdārīh

روشن است که ر کور بودن در برابر راسی و حیثیت سخن نمیدانده است.

172.6 20. p³hlyc-yh-stn'

— sunj.IV, pah, ۱۹۵, ۶) pahrēz:histan



160. *abar pad čand wāzišn¹*

xwaršēd abāz ō
'asmanbalist' <rasēd>,*
kū dādār pad bun-dahišn
dād, az nigēz ī weh - dēn.

sunj (IV, pah, 196); B (132.12),

𐭠𐭣𐭥𐭥 (139.12); MD (173.1)

hād! xwaršēd, abaz ō bahst <ī>* asmān — kū
 dādār pad bun-dahišn brēhēnīd — pad čahār 'wazišn
 rasēd (abāz-rasēd).²

Ūh iz az dēn nigēz: dādār, xwaršēd, <az>*
 bun-dahišn pad bahst <ī>* asmān ēstādag fraz-dād.

az '<asmān> balist' čahar angust, čiyōn
 angust-angust, andar-gāh³-andar-gāh, ān ī ultar,
 pad-andaragih⁴ nērōgōmandtar paydāg frodihīd

andar ham sāmān⁵ pad 'ham dah.šnīh(?) sūd(?)
 [V 'ham 'da ušn 'sūdīh] 'hamēšag rawišnīh
 [V 'hamešag 'raw šnig] ta frašagird rawag-be-kard

u-š andar 'hamešag rawišnīg 'sāmān' az 'Jādār
 āfurišn' 'hamāg ōz-ahang' abāz-madan ī ō ān [](?)
 balist, ī-š bun-dahišn; kū padīš fradom fraz-dād.

ud andar framanīg(?) [V: 'franāmišnig(?)], ham
 dahišn sud [V: 'sūdīh], rawišn tā frašagird, pad ōz
 ī 'xwēš āhang', and-and, al-franāmišnīh . ō ān

ba ist <abāz-rasēd>*

173 15

u-š āhang ī az an ōz, az 'dēn māzdesn rawāgih'
 pad ahlaw zarduxšt, frāz-<sayišnīh(?) >⁶

[owōn 1](?) 'zarduxštan hazangrozim frazām', abaz
 ō ēk angust, ī az er ō abar, fradom andarag-gah⁷ —
 xwanīhed xwaršēd fradom wazišn⁸ — ī abāz ō
 'asmān bālist' <mad-bawēd>*

173 19

ud ēstišn ī pad ham andarag gah⁹ dah roz ud šab
 drang.

'hošdarān hazangrozim frazām' pad wēš āhangih
 oz, abaz o dō angust, ī az ēr ō abar, dudīgar
 andarag gāh¹⁰ — xwanīhed xwaršēd dudīgar
 wazišn,¹¹ — ī abāz ō 'asmān bālist' < ... >*

174 1

estišn — pad ham wēš nērōg andarag gah wist roz
 ud šab drang.¹²

'hošdarmahan hazangrozim frazām', pad abardar
 ahangih ī-š ōz, abāz ō sē angust, az ēr ō abar, sidīgar
 wēš nērōgtar andarag gah — ī xwanīhed xwaršēd
 sidīgar wazišn — ī abaz o 'asman balist'
 <... >*

estišn pad ham wēš nerogtar andarag-gah, sih roz
 ud šab drang.

174.7

ud 'panjāh haft sāl ī sōšyāns frazām', pad
 abardom oz ī-š ahang, abaz o čahar angust, ī az er o
 abar — ī xwad ast 'asmān bā ist' — ku-š pad bun
 estišn'g brehenišn ud dahišn bīd, 'ham dah.šn sūd'

ēstišnīh¹³ pad bun, ud wayišn¹⁴ ī-šān az ēbgat, rasišn i
tan <ī>* pašen, abēzag abāz-kardānīh <ī>* dām pad
čahārōm xwaršēd wāzišn¹⁵, ō 'asman bālist'
mad hawēd.

3 ēd ast manwahmad(?) <gān>* ka tā [V: *ī]
xwaršēd pad čahār wāzišn¹⁶ ō 'asmān bālist' madan

پادداشت‌ها

1. ^oc-šn'

—Molé, CMC, 440): *vazīšn

—de MENASCE. TLD, 171): mouvement.

2. ls-yt'

—sunj.IV, pah, ۱۹۶, ۴): rased

۳. ^ondr-g^oh ^ondr-g^os

—sunj.IV, paz, ۲۳۱, ۱۵): andargah, andargah.

—sunj.IV, Eng, 246): in each stage.

—de MENASCE. TLD, 171), (*andargās andargās)

faisant un intervalle اتحاد می‌کرد فاصله‌ای

—(م). andar-gah andar-gah مدار به مدار

4. PWN ^ondl-gyh

—Molé, CMC, 440), pat andarākīh.

—(م). pad-andaragīh در جهت مخالف

—(م)' V: *PWN ^ondl-g<^oh-y>h / pad andar g<āh>īh

از نظر ایستگاهی (مداری)

5. s^om^on

—B (132.18): s^om^on

—sunj.IV, pah, ۱۹۶, ۸) sāmān

Molé, CMC, 440): sahmān.

—de MENASCE. TLD, 171): (*daman) les créatures

آفریدگان

(م) V *saman

173 16 6. pt^o

—(م) V frāz-<āhang:hid>

—(م) V trāz-<srāyīšnīh, >

↔ DK. III. ch 102

173 18 7. ^ondlg g^os

—sunj.IV, pah, ۱۹۶, ۱۶): andarag gān

173 18 8. ^oc-šn'173 19 9. ^ondlg g^os173 22 10. ^ondrk g^os173 22 11. w ^oc-šn'

—B (133 7): w^oc-šn'-y

174.2 12. dlng(?).

—sunj.IV, pah, ۱۹۶, ۲۲) drang.

—sunj.IV, paz, ۲۳۲, ۱۷). darang.

—sunj.IV, Eng, 247): it will remain.

—Molé, CMC, 440): *drang.

174 10 13. swr' YKOYMWN šn yh.

sunj.IV, pah, ۱۹۷, ۷). sud-estišnīh.

—Molé, CMC, 441): sūt-ēstišnīh.

174.11 14. ww^o-šn'(?).

162. *ud abar kirrēnīdan ī
gannāg-mēnōg petyārag ō
'spenāg-mēnog dahišnān'
āhang, ud rayēnīdārīh ī
dādār abar petyārag jud-jud,
az nigēz ī weh - den.*

sunj (IV, pah, 198), B (134.6),

۶۶۷ (۱۴۱۱), MD (175.4).

āād! gannag-mēnog, abar ēk-ek —az petyārag¹
[V. az *petyaragan]. — ō 'spenāg mēnōg dahišnān
kirrēnīd, <ud> āhang pad ān 'ēk-ēk² petyarag
'spenāg mēnog dahišn hamāg abesihenīdan
(—āhang....abesihenīdan)

ud spenag-menog rayēnīdārīh ī padīš, ēn-iz ēwēnag
panj

1. ēwenag ē. petyarag az ān ewēnag ī gannag-menōg
āhang padīš būd, bē-wardēnīdan³

čiyōn ēd ī gannāg-mēnog pad-hamestarīg
rayēnīdārīh⁴ ī sardīh ō 'abēzag garmīh' *ud huškīh ō
'abezag xwedīh' <ud> garmīh pad sardīh, ud xwedīh
pad huškīh sarōmandīhā ānāftan, zindagān ī weh
bawīšn agārenīdan, dām-rawagīh pādīrānēnīdan āhang
būd; spenag-menōg, sardīh —az hamestārīg.

rasišnīh ī ō abēzag garmīh brādarōdīg— abaz ō
xwedīh, ud huškīh —az hamestārīg rasišnīh ō
'abezag xwedīh' bradarōdīg— abaz ō garmīh bastan
(=abāz-bastan).

175.19 ku, gumēgīh ī <huškīh>* abāg xwedīh, sardīh
abāg⁵ garmīh *rāy, garmīh, andar abar-rasišnīh ī-š
hamestār, sardīh, ayyār-dāšnīh ī-š az xwedīh ī 'garmīh
ham-gohr' ī abāg sardīh, *xwedīh, pad abar-rasišnīh
ī-š hamestar, huškīh, ayyār-dāšnīh ī-š az garmīh <ī>*
'xwedīh ham-gohr', ī abāg huškīh, gumēxtag winnārīšn.

176.2 andar 'gumēzagīh winnārīšn' 'garmīh ud xwedīh
bawīšn' 'nerōgtom⁶ ēstišn ud *pattūgīh' bawēd.

ud gannāg-menog pad 'ohrmazd dahišn padīranīh'
—īš az en kirrēnīšn āhang būd— ō kam ma-rasād.

176.6 2. ēwēnag-ē 'druz kirrēnīšnān', ast ī andar
gumēzagīh, ō-iz 'dahišnān ī kām weh' ayyārīh ud sud
āwurd(an).

ed ī, andar gumēzagīh 'gannag mēnōgīg-iz sardīh
<ud> huškīh', 'ayyārīh ud sud azišnīh' ī
'spenāg-menōg dahišnān', gumēg garmīh ud xwedīh
pad⁷ <...>*, ast <ka
...>.⁷

176.9 čē paydāg, čiyōn 'spenag-menōgīg <xwedīh>' ō
garmīh, ī az 'ēbgat frēh-būd' jud(?)
[V. *frēh būdēnēd], pad sardīh, ud ēdon-iz
'<spenāg-menōgīg>* garmīh', ham dahišn xwedīh,

pad huškīh, ast ka abāz o payman-kānīgih
— sud ī weh dah šnān⁸ — madan.

az 'druz kirrēnišn' xratstaran <ud> anī z petyarag
pad 'mardom dānāgih' was sūd āwurdan

3. ud ēwēnag-ē weš pattugih⁹ <ud> rawāgih ud
paywand šn ī dahišn <o frašagird>*, andar gumēzagih
ray, petyarag kē pad ē bār <ud> ham gyag <ud> ēk
awām, macan ō dahišnān, awam <ud> gāh <ī>* ju-
gyāghā baxtan ud wīzardān(?);¹⁰ čiyōn ān ī āz druz
az(?) [V: *ke]¹¹ stahmagih ī pad ēk hamih pad
srišwadag h abar dahišnān, <ud,> a tār g druzih.
ham awam.ha ud gyāgān <ō wišobišn ī gehan,>*
šoisran(?) baxtan, paydāg.

4. ud ēwēnag-ē. druz ō wišobišn dahišnān
kirrenīd petyarag — abar xwad druz abaz-wardēnidan,
<ud,> mānāghistan ī olsmenan wazr abar-šān sar
škastan, ān ī dēw pad druz zadan, čiyōn 'dēw zasudag'
pad 'druz fras-yāb' ud, pad zamestan xrafstar.

ud čiyōn ān ī az 'dādār rayēnidārih' 'frašagird
hangam' gannāg-mēnōg kirrenēd az, <ud az,>* abar
'xwad gannāg-mēnōg' abaz-waštan u-š kirrēnišnān
hamāg <marg>en<ī>dan(?)¹² ud murnjēnidan ud
wišuftan, paydāg.

5. ud abardom ēwēnag az 'dādār wisp-āgānih <ud>
rāyēnidārih' ud 'wisp-tuwānihā ōz' andar drang¹³ ī o
'frašagird hangām' druzih hamag an-abāz-bawišnig¹⁴

<ud> wišuftan, 'bun druz' an-abāz¹⁵ did arāyišnīh
abāg<ēn>īdan¹⁵ (= an-abaz did ārāyišnīh ud
an-abāz did abag<ēn>īdan); weh-dēn āgah.h.

————— یادداشت ها —————

- 175 7 1. pytyd⁹lk' y(?).
(r). V- 'petyāragān
175 8 2. PWN ZL⁹ywk'
— de MENASCE. TLD, 172): (*ēk-ēk) par chacune
ار و هکدر یک یکی
175 11 3. BRA blt-yn-ytn
— (r). bē 'wardēnidan.
175 12 4. ldd-yn-yt-⁹l-yh
— surj, IV, pah, ۱۹۸, ۹): rayenidārih.
— de MENASCE. TLD, 173): (rayenidārih).
175 20 5. LWTE [hwšk yh LWTE]
176.3 6. ny.wk-yh twm.
— (r). 'nerogtom
176 9 7. PWN(?) AYT(?).

— نویسه گردانی دو واژه‌ی در نظر را تا پرسش‌نماد نشان داده‌ایم؛ و به گمان ما،
بارمانده‌ی سحرواره‌ی از دست رفته‌اند کوشش کرده‌ایم، با بهره‌گیری از
همانستی معنایی و جمله‌ی با عبارتی از همین کتاب سوم کرده‌ی نیست و
عقلم عبارت از دست رفته را، البته گمانورانه، به گونه‌ی زیر بار داریم.

ēd ī, andar gumēzagih 'gannag-menog-iz sardih
<ud> huškīh' 'ayyarīh ud sūd azišīh' ۱
'spenag-mēnōg dahišnān', gumeḡ garmih ud xwedih

163. abar 'zarduštagtom'¹
 xēmīg' 'mardom dōstih', az
 ēk 'zarduštrodom gowišn',
 az nigēz ī weh - dēn

sunj (IV, pah, ۲۰), B (136.5),
 ۶۶۷ (۱۴۳۱), MD (177.9)

hād! weh-dēn nigēzihā, 'zarduštrodom'² xēmīg'
 'mardom dōst h'

mardōm, ān-iz ī bē-dom,³ hāwand(?)⁴ 'xwēš dēn
 drubuštih ud 'gēhānīg ham barestān.h'

ad andar mardōmān, an ī ēr, hāwand 'xwēš man
 wis zand ud deh'

ud andar ērān, ān ī hu-dēn, kē āsrōn, hāwand 'xwēš
 trōg⁵ ud brah', ud ke artēštār, hāwand 'xwēš zrēh⁶
 'gurdih'; kē⁶ wāstaryoš, hāwand 'xwēš dašt ī
 purr-xwārīh', ud ke hu-tuxš, hāwand 'xwēš paymōzan'

ud ham-bun,⁷ andar āsrōnān an ī hawišt ud hērbēd,
 hāwand 'xwēš post(?)⁸ ud pay(?)⁹ [V: pus ud pid],
 ud ān ī moy¹⁰ ud dastwar, hāwand 'xwēš ast ud band'

ud andar awēšān¹¹ an ī pad wehīh andartomih¹²
 pahlom, hāwand 'xwēš dīl ud jagar'

ud ān ī abardom ī hamag, dām pānag dah.bēd.

hawand 'xwēš mazg ud bōy'

dōst —jad jud pāyagīha gramig u-šan nekīh ud
 anagīh-iz pad ān ī xwēš— dāstan (dōst dāstan).

یادداشت‌ها

- 177.9 1. zltwšt-k-twm.
 —sunj, IV, pah, ۲۰, ۱) zltwhštlwktwm
 —sunj, IV, paz, ۲۲۷, ۱) zaraφuštartum.
 —(۲) V. zarduštagtom = zardašt + ag + tom.
- 177.11 2. zltwštktwm
- 177.12 3. BRA twm
 —sunj, IV, pah, ۲۰, ۲) bēdom.
 —de MENASCE. TLD, 174). (bētōm).
- 177.12 4. h³wn d
 —(۲): hawand.
- 177.15 ۵. pyl²-yk
 —sunj, IV, pah, ۲۰, ۷) pērāy g.
 —sunj, IV, paz, ۲۲۷, ۱۵): paraik.
 —sunj, IV, Eng, 253): ornament.
 —de MENASCE. TLD, 174). (pērāyik)
 —(۲). *trōg; V. *perok / frōg.
- 177.16 6. zlyny Wgwlt-yh MN
 —sunj, IV, pah, ۲۰, ۷, ۸). zrēh ud gurdih.
 —sunj, IV, paz, ۲۲۷, ۱۷) zarēh. va. gōrtma
 —de MENASCE. TLD, 174): (zreh 'gurtih) armure de
 cote de maille

165. *abar čim ud paydāgih*
ī ēk abar did ī sē dād ī
m ā z d e s n d ē n.

sunj (IV, pah, ۲۰۱); B (137.4),

۶۶۷ (۱۴۴.۱); MD (178.12).

hād! az ḥādag-mānsaraīg, ud dādīg,¹ 'gahanīg, gowišnīg' paydāgih; ud az gāhān, abar 'ḥādag-mansaraīg,² ud dādīg,³ gōwišn' čim-iz bawed

ēd ī 'xwadāy dāšmen' ud framan-spoz ī ḥādag-mansaraīg, ud dādīg-iz was gyāg margarzānih paydāg, čim, andar mhang⁴ 'gāhānīg, wāzag' ēn-iz. hād! ō-m ōy ī weh-xwadāy, kamag bahr abar-baršnih, [Y. 51. 1(a)], ōh-iz, gēhān <ud> hamag xwadāyan <ud> xwēš-tan(?)⁵ pad dāstan, ōy ī dastwar būd-ēstēnd awešan er, u-šan framān-warz, kē-šan 'dušmen framan-spoz', az ērih ī awešan dastwar.ha, dāstan ī gēhān <ud> xwēš-tan <ud> xwastag u-š andar gēhān, ēč gyag, č.š-iz bahr raziš nūt ke rāy az gāhān,⁶ mhangēnīdag(?)⁷ [V 'nišanēnīdag](?) bawēd, ud, ḥādag-mānsaraīg, ud dādīg, paydāgih abar, 'gāhanīg, gowišn' čim.

ed ī andar mhang⁸ 'gahanīg, wāzag.

hād! ku ne, ōy ī rast-rawšn, fraz-abetesih.šnih, [Y

29. 5(a)], paydāgih az ḥādag-mansaraīg, ēn-iz ī gowed ku. ayyārēnēd mard rāstih, čiyōn ān ī hazar hang [V: <g>ānag] spah.⁹

179.7

ōh z: rāstih paymān, andar-xwadāh ēč wišōbišn nest ud¹⁰ kē wnahišn¹⁰ [V: 'abetesih.šnih] az bē, ēdōn paydāg¹¹

čiyon 'frezwan kardan abē-bamih ī az sē(?) 'ērangih: ī dāšmen andar awiš, pad wizendgarih ī pad.š, ud abardar <ī hamag . . . >*(?).

oh-iz, gāhān, 'mēnōg dān.šnih' abar; ḥādag-mānsaraīg, mayanag, dādīg,¹² frōd

179.11

dānišnih rāy, gāhānīg, ō 'dādīg <ud ḥādag>* mansaraīg, gowišn', čim, ud, ḥādag-mānsaraīg, ud dādīg, ō 'gahan, gowišn' paydāg bud passazagih.

یادداشت‌ها

178.14

1 d^ot

—(r): dād<ig>.

178.15

2. h^otk m^onsl-yk

178.16

3 d^ot'

—(r): dād<ig>

178.17

4. n sng

— B (137.8): nsng.

— sunj, IV, pāz, ۲۳۹.۸): sanj-ī.

— sunj, IV, Eng, 255). composed in the form.

— West, SBE, XXXVII, 408): (nisang) phrase

167. *abar ān ī guft-ēstēd kū
druzih, ka-š bē-abāyed
*a b e s i h i d a n¹ ud
stahmagtar bē-bawēd,
az nigez ī weh - den.*

sunj (IV, pah, ۲۰۳); B (138.10),
۶۶۷ (۱۴۵, ۷); MD (180.1).

had¹ druzih az druz ō 'ohrmazd dahšnān
kuššnig¹ mad-estēd

an . čiyōn dādār-ohrmazd, pad bun-danišn, 'frazam
perozih i-š dahšnān' abar druz, wišobišn i hamāg
druz, winardih 'abayist(an) i xwad-iz <ud>, 'wišōft
abzār druz' pad dahšnān i wen 'nērōg frazān.ha²
[V. 'nerog *frazānihā] āgah bud, druz, bun ud

mayān-z, an-āgāh frazām uš abesihsnih(?)³
[V. *abesihsnih; V: *abesihsn]

180.9 pad nazd frazam.h, ka-š kardag ud abzār frah.st
wišōft-bawēd, āgāh.h i-š az abesihiđan⁴ gah <i> *
hanjāmīg(?)⁵ pad āhang ī az hamāg zōr <ud>
škefttar kušidan; paydāg

180.12 čiyōn ōzōmandtar(?)⁶ [V: *uzmāyigtar(?)] kušidan
ī hamag dušmenān <an> *-ēmēdih ī hangām; ud
brāh-ē nērōgtar kardan ī ātaxš, hanjāmušn gah.

180.14 ud ān ī stahmagtar.h i druz 'abesihsn zaman', ne
az an i-š pad 'bun-dwārišn stahmagih', ka hamāg
abzār.h rāy stahmagtar . . . stan(?),⁷ bē az ān i-š
pad mayān ka abzar ē was i-š <bud>*, andar
zaman.ha, <an> *-abazihistan(?)⁸ bawēd

یادداشت‌ها

180.2 1 ²pys-ytn'
— sunj, IV, pah, ۲۰۳, ۲); abesihsniđan
— sunj, IV, paz, ۲۴۱, ۲), awasahiniđan.
— de MENASCE. TLD, 177) · ÊTRE DÉTRUITE

و ر شود

180.8 2 plc³n-yh³
(r): V: nērōg *frazān<ag>ihā

180.9 3 ²psyh yh šn-yh(?)

<(A). mehman manišn. >*

(A). mehman *manišn,⁵ ānōh kū-šan 'zāyišnīg mad mānišn', ī madagwarīhā, ka-iz kam-xwarīh ud was petyārag gyāg ud 'mehman *mānišn' ka, az ānōh ku 'zāyišnīg manišn⁶', ī mādagwarīhā, āhang ī o kār <ud> sad ayāb any čim rāy, ō any gyag rasend, ka-iz az ān ī 'kam-xwarīh <ud> was-petyarag gyāg' ō ān ī 'purx-xwarīh ud kam-petyārag gyāg' <mad>*. he frahistīha ayasag⁷ ī-šan bāstān abaz o an ī 'xweš zāyišn-ē būm' kam-xwarīh <ud> was-petyārag rāy.⁸

<(B) 'widāriḡ manišnīh: >*

(B). ud 'widāriḡ⁹ manišnīh¹⁰: rāhān¹¹ ud any mān šn¹² kas, ka-iz purx-xwārīh ud kam-petyarag ahang¹³ tar¹³ widār; ī abāz ō 'xweš zayīšn būm' ka-iz 'kam-xwārīh ud was-petyarag gyag', wēš āhangīh ī ō xwēš būm¹⁴ ray.

— یادداشت‌ها —

1. hw-²byd³s-k'

—B (139.5) hw-²byd³s k' y

—sunj, IV, pah, ۲۰۴, ۲): hu-ayāsag.

—sunj, IV, pāz, ۲۴۲, ۴): hu-aib adəkla.

—de MENASCE, TLD, 177): (*abyāsikih) le souvenir

—(۴): *hu-ayasag<ih>

2. h³m bwn-y-c-c(?)

—sunj, IV, pah, ۲۰۴, ۳-۴): ham-bun-iz.

—sunj, IV, pāz, ۲۴۲, ۴): h.m. būnij-aj

—(۴): *ham "bun-iz(?)

حتی اندکی

181.2 3 ²byd³s-k'

—sunj, IV, pah, ۲۰۴, ۸): ayāsag.

—sunj, IV, pāz, ۲۴۲, ۱۰): aibadəkna

—sunj, IV, Eng, 2۵9): remembrance.

181.5 4. m³hm³n' Wmym³n' w t³yk(?)

۱۵-۶۶۱ ۱۳-۶۶۱ م س

—B (139 11-12) m³hm³n' Wmym³n'.

—sunj, IV, pāz, ۲۴۲, ۱۵): nama-damāna.

—sunj, IV, Eng, 259): the abode of

—de MENASCE, TLD, 177): des résidences

مناگاه‌ها

بی‌راه نیست اگر واژه‌ی در نظر، ناروایی کژ و می و ژهی پیش از خود، یعنی

(=mehman / میهمان) باشد

دهم روی، برابر گمان و در شتاب م، واژه خوانده شدنی است و حتی

فرائی حمایی و شاید شواهد را برمی تابد

181.6 ۵ myn-šn'(?).

—de MENASCE, TLD, 178): (mānišn)

181.8 6. myn-šn'(?).

181.11 7 ²dyb³-yk

—sunj, IV, pah, ۲۰۴, ۱۷): ayasig

—sunj, IV, pāz, ۲۴۲, ۱): aibadā.

—(۴): *ayasag.

181.13 8. LA(?); V. i³(?).

fraron-warzīdārīh <ud> hu-srawīh,⁸ mardōm hamag
o yazdīh passazag ud az dēwīh dūr

ud abūz-waštag,⁹ 'dēwīg abārōn nérang' jādūgīh
widmas¹⁰ <abērtar pad>* stāyīdārīh <i>*
'murnjēnīdār ahreman', nihānīgtoṃ¹¹ dwardīšnīh, ud
remanīh ud gandagīh ī gyāg tan ud wistarag, ud pad tan
burd(an)¹² ī nasā, ud hīhr xūyēnīdan(?)¹³
[V: *gandēn.dan; V ham<ba>sidan], ī 'yazdan beš'
<ud> 'dēwān ramend' <ud> dēw-ēzagīg drāyistan
ud xwand ī dēwān pad nam ī andar karih <i>* awēšōn
ī pad dēw-ēsnih ud ag-dēnih ud akoman men.šnih
<ud> dro-drāyīdārīh ud abārōn-warzīdārīh <ud>
duš-srawīh¹⁴ <ud> jādūg mar <burd ī> nasā, <ud>
abarīg ī passazag ō dēwīg¹⁵ [V: *dēwīgīh] ud, dūr az
yazdīh¹⁶ [V: *yazdīgīh]

ud ān ī-š wiziheñīdār¹⁷ az kīrōgīg <ud>
čaraggarih, ēn-iz ku:

'yazdīg war' az dō —jūd pahīkar— war warzīdārōn
agar war garm, ka roy ī widaxtag, war, az 'widaxtag
rōy', ud agar gah uzwān, az¹⁸ ham adūr(?)¹⁸ ud
gāh(?),¹⁹ ud agar čār pay, az purr xwarg čar, eč
a-sozišnih ud a-tabābih ud an-agarīh ī tan hannam, be
oy ī rāst-gōwišn²⁰ boxtagīh²¹ [V: *bōxtag]

n.šānigīha, <an>* ī <rāst gowišn, bōxtišn daxšag
az>* war ud uzwān <ud> pay ham-bun-z²² gazišn
<nē rased,>* ān ī <drō-druxtar-warz,>* 'druz

zasūdāg-ē(?)²³ gazišn', erangīh daxšag, abar war ayab
uzwān ayāb pay paydāgīh.

182 21 andar ham dar, dō ēwēnag 'yazdīg abdīh' ō
n gerīdārān dīdarīgīh.

1. ek ēd ī pad 'yazdīg nerang' az ataxš, andar-
padagīh ī-š mādag sōzāg, nuškīh bē-buridan,

2. ud ēk, wiziheñīdārīh²⁴ ī rāst gōwišn az drō-druxtar-
warz, abar-buridan ī bōxt²⁵ az eraxt paydāgēnīdan.

183 3 ud an ī kīrōgīg dō²⁶ ēwēnag bawed

1. agar kīrōgīg bowandag²⁷ frayād rasīdan²⁸ ī-š
hannām²⁹ az soxtan ud agarenīdan ī pad ātaxš,

2. ud agar kīrōgīg a-frayād <az soxtan ud>*
agārēnīdan ī-š hannam pad ataxš, ēyōn ān ī paydāgīhist
abar 'frēftār kaw<ā>dag(?) ahlomoy'

————— یادداشت ها —————

181 17 1. wc-yh-šn'
—sunj.IV, pah, ۳۰۵, ۱): wizihišn.
—de MENASCE. TLD, 178). (wicēhišn) DE
DISCERNER شخیص، میبیر

181 20 2. wc-yh-šn'.

181 21 3. y³tk-yh(?).
—sunj, IV, pah, ۳۰۵, ۵): jādugīh

181 22 4. ³stwb³n y
—de MENASCE. TLD, 178): (*āstawānih) .

181 23 5. DKKY-y(?).

—sunj, IV, pah, ۲۰۵, ۷)· gūh

—de MENASCE. TLD, 178): (*ZKY'yh) la purification

پاک‌گر دانیدن

6. [ʔw|w|](ʔ)

واژه‌ای که هم در ابریس و هم در حرف نویسی (= بخش یادداشت‌ها)،

دروب فلان همراه پرستش‌نماد نهاده‌ایم، بود و باشی به گماب م جردناپذیر و

عبر منطقی دارد جای درست آن، شاید همان جایی است که ما آن را با پرستش

گوشه‌دار ستاره‌دار نشان داده‌ایم

7. whwmn myn-šn-yh.

—sunj, IV, pah, ۲۰۵, ۱۱). wahman-mēnišnīh

8. hw-s.wbʔ.

—(م): V: hu-sraw<īh>

9. ʔpʔc-w štkʔ.

—B (140.11)· ʔpʔc-wšt-kʔ.

—de MENASCE. TLD, 178): (apāc-vištak) le nerang

perverni بیرنگ فاسد

—(م): *abāz- *waštak ... (ی بحث بلا)

10. wtymʔsy, V· wtymʔyh.

—B (140.11)· wtymʔs.

—(م): *widimas.

11. n yhʔn-yk-twm.

—sunj, IV, pah, ۲۰۵, ۱۴). nihānigtom

12. YBLWN tʔ.

—sunj, IV, pah, ۲۰۵, ۱۵). burdan ī

13. hwsn-ytnʔ-y(?).

—de MENASCE. TLD, 179): (*ndyntnʔ) en exécrant(??)

... .. به بی‌حرمتی کردن به صاحب

—(م): *hws<y>n-ytnʔ / *xūsēnīdan(?) / *xuyenīdan.

عرو ریختن، نفس نفس زدن، خوی کردن، از هوش رفتن

برای واری در سنی قرائت ما، نگاه کنید به گزیش پهلوی ویدداد، برگرد

هستم. سده‌ی ۹، ۱۰ و ۳۲ و سر، برگرد پنجم، بنده‌های ۱۲ و ۱۳

Λ→ KAPADIA, GPV, 193): khūsīnītan: to dry up, to

cause to dry up or wither.

Λ→ KAPADIA, GPV, 193): khūsītan. to shrivel, to

pant, exhausted was out of breath.

سا نتوان واژه‌ی در نظر را «تو بحسید» / obaxsīdan یا «هماسیدن»

hambasīdan، خواند

برای پژوهش «تو بحسید» / obaxsīdan، نگاه کنید به عبارتی از تئودیش،

دسویس ت د ۲، برگزینوشته ۲۰۶ م، خط ۵ اُم

برای پژوهش «هماسیدن» / hambāsīdan، نگاه کنید به فرهنگنامه‌ی

مکری

182.12 14. dwš s.wbʔ

—(م): duš-sraw<īh>

182.13 15. ŠDYA yk.

—sunj, IV, pah, ۲۰۵, ۱۹). dēwīg.

—de MENASCE. TLD, 179): (*dēvīkīh) la devite.

182.13 16. yzdtʔ-k-yh.

—(م): *yazdīh, V. *yazdīgīh.

182.14 17. wc yh-yn-yt-ʔ

—sunj, IV, pah, ۲۰۵, ۲۰): wizi hēnīdār

182.16 18. MN bʔm ʔtw(?).

—sunj, IV, pāz, ۲۴۴, ۲۰)· mən aham-i atarē.

aburnāyag⁷ <ud>, pas dēwān appurdan gōwēd, abāz.
o ham mardōm 'dēw 'saxwan(?)' ī abāz-hilišnīg, ud
frāz zarmānīb kunīšnīg ī hamāg mardōm, peš-iz az ān,
pad bowadag wānīdan ī druz, ke⁸ pad tan pākīh, ۱ š
'spurr āgānīh <ud> kardārīh' ī abar dēn mazdesn
rasēd [= abaz ... rasēd]

لادو چٹھی

1. ħm ymnd
 —sunj, IV, pāz, ʔʔΔ, 14), ham. nīmānd
2. šg,-tl-yh.
 —(ʔ). šīrdārīh.
3. ʔ³plnʔy-yk.
 —sunj, IV, pah, ʔ·ʔ, 14): aburnāg.
 —de MENASCE. TLD, 180). (apurnayīk).
4. OD mtnʔ y [OD]
5. OL(?) kʔh-yt.
 —(ʔ): *KN kʔh-yt / *ōn kāhēd.
6. tlgʔs-yh
 —sunj, IV, pah, ʔ·v, ʔ): tarsagāyih.
7. ʔ³plnʔy-yk
 —sunj, IV, pah, ʔ·v, v): aburnayīg
8. MN
 —(ʔ): MN<W> / *ke.



171. *abar mizd ī ahlawān*
 u-šūn puhl, ud puhl ī
 druwandān u-šūn miazd,
 az nigēz ī weh - dēn.

$$\text{sl}_n(\mathbb{V}, \text{path}, r, v); B(142.3),$$

99C (1984.2) MD (184.3)

184 5 nād! mīzd, ī šnayšn ī az kīrbag; puhl, hēš ı az
 bāzdg

ud az weh-dēn nigēz, pad mēnōg, ham-bun-iz¹
k r̥bag ud wināh ī kadāmagān-iz² xwēškārīh *ī(?) padīš,
ud padīš kīrbag mīzd <ud,>* wināh puhl ras.sārīh

184.8 ud mīzd <ī>* druwandān abar ān 'huzārag kirbag'
bawēd ī-šān pad gēūg kardan, az puhl peš³ wīdāng ō
padīfrāh wardīšnig, pād.frāh⁴ dušoxīg tā frašagird.

184.11 ud pahl ī ahlawan abar 'huzārag wināh i-šān' pad
gētīg ō bun budan, az mizd peš widarag, čand padš
ruwān yōjdahrih ī az wināh, ud uštānišnīh(?)⁵ ī ō
pahlom axwān, u-šān mizd wahištīg ud jawedānīg.

ud getīg-iz 'mēnōg pačēn'; dahišnig ham-bun-iz⁶
kirbag mizd <ud> winah puhl, den māzdēsēn
paydag.h.

ud 'ahlawan wināh puhl' āškārag hamīha(?)
[V: 'xemiha] hu-dēnig, pad gētīg xwad wizarīšn.h. ud
'kirbag mizd' o an ī-šān pad menog rasēd ayāsišnīh,⁷
ud čand šān gētīgihā-iz rased, padīš hunsandīh

ud 'druwandān winah puhl' anahunsandīhā⁸ pad
<getīg> a wizarīšnīh ī-šān an ī menogig, az padīxšay
padīš grītarīg abar-būrdārīh.

ud 'mizd ud spas nēkih' an-ayad, mēnōgiha
azwarīg pad-xweš xwānišnīh

بیدداشتها

1. h³m bwn-yc-c.

—sunj, IV, paz, ۲۴۷.۶): ham bunīaj

—sunj, IV, Eng, 264): (no man) has any

—de MENASCE. TLD, 180): (hambun.c)

parralelement ... به موازات ...

—(م): ham 'bun-iz , حس اندکی، حتی درآی

2. kt³m-g³n-c.

—sunj, IV, pah, ۲۰۷.۱۵). kadāmyān-iz.

—sunj, IV, paz, ۲۴۷.۶): katāmuanač.

sunj, IV, Eng, 264): no man

—(م). kadāmagān-iz

Λ < > ۹۳۹-۸۵۱ (۱۰/۹)

184.9 3. pyš [pyš w] wt³lyk

184.10 4. p³t[w]pl³s [dwšw'] dwšhw-yk.

→ sunj, IV, pah, ۲۰۷.۱۹).

184.13 5. 'wštn'-šn-yh(?)

—de MENASCE. TLD, 180). (*vahištišnīk) en

puissance de paradis

بهره و بهشت

—(م). ušt<ā>nīšn h(?)

184.14-15 6. h³m bwn-yc-c.

—sunj, IV, pah, ۲۰۸.۲): ham-bun-iz.

—sunj, IV, paz, ۲۴۷.۱۷). am bunīaj.

184.18 7. 'byd³s'-šn-yh.

—sunj, IV, pah, ۲۰۸.۵). ayasišnīh.

184.19 8. 'n hwsnd-yh³

sunj, IV, pah, ۲۰۸.۷): anahunsandīhā.



174. 1. <abar> āzād-kām¹ u-š
 abestāgīg nam,
 2. ud azad-kām kardār,
 3. ud 'āzād-kām kardārīh';
 4. čim azad-kām ud nē ēw-āhang
 kardārīh';
 5-6. u-š <ayyār ud> hamemal
 az ke? <ud,> o čē?
 7-8. u-š sud ud zyan <ī> *
 dāmān;
 9. meh-sūdīh ī aziš,
 10. <wīrāstagīh ī padīš>*,
 az nigēz ī weh-dēn

snj (IV,pah,۲۱۰), B (144.3),

۶۶ت(۱۵۱,۱); MD (186.13)

I. hād! azād-kām andar gētīg mardōm,
 u-š 'abestāgīg nām' axw ī asfōmand_n; i-š zand
 xwadāy ī tanomand_n.
 ud dādestān,² ī [xwadāy](?),² xwadāyīh <ī> *
 azād-kām mardōm ī abar xweš kām, <ud,>
 rāyenīdārīh warzīdārīh ī š abar abārig 'getīg dahīšnān'
 ī nē ōwon xweš kām xwadāy hend, čiyōn xwadāy
 mardōm.

- 186 23 u-šan ēk-iz nē ast rāyenīdārīh ī abar axw, čiyōn
 rāyenīdārīh <ī> * mardōm abar awēšān
 ān ī tanōmand bē-wīzārdan³ i az 'mēnogan yazdān'
 pad an ī mēnōgān-iz yazdān xwadāy — hē nē
 tanōmand⁴ — hēnd
 2. ud 'āzād kām kardār' dādār-onrmazd
 187 4 3. ud azad-kām-<kardār> *ih,⁵ xwadāyīh ī [abar](?)
 mardōm abar kām pad padīrīftan <ud> ne padīrīftan
 ī-šan kīrbag winān
 4. ud čim <ī> * dādār 'azad-kām ud nē ēw-āhang'
 kardan i mardōm, ostīgan kardan ī-š xweš spah;
 'mardōm', pad xwadāyīh ud ōz-dādārīh ī az xwadāyīh,
 ud pad ham ōz ud o-iz abardom purr-ōzīh, ī abar
 wānīdan ī hamāg an ī 'druz spāh' ud, anaftan⁶
 i hamis⁶ druz az 'ohrmazd dahīšnān kušīdārīh'
 madan rāy.
 187 10 5-6. u-š ayyār, 'yazdīg āsn srūd xrad <ud> weh-dēn'
 ud hamemal, waranīgīh: 'āsn-xrad <hamēstār>*,
 <ud> duš-āgāhīh: 'srūd-xrad hamēstār', <ud> 'druzīg
 wattar dēn'.
 ayyār az spenāg-mēnōg, ō padīrīftan ud mēnīdan
 guftan warzīdan ī kīrag ray, ne-padīrīftan nē-mēnīdan
 ud nē-guftan ne-warzīdan ī wināh.
 187 15 hamemal, az gannāg-mēnōg, ō padīrīftan mēnīdan
 guftan warzīdan <ī> * wināh; nē-padīrīftan
 nē-mēnīdan <ne guftan> * nē-warzīdan ī kīrbag.

7. *ud ne padīrīftan ne-mēnīdan ud ne-guftan ne-warzīdan ī winān; ud *padīrīftan ud menīdan guftan warzīdan ī kīrbag; xwad pad xwadāyīh ī abar xwēš bōxtan, ud abarīg 'gefīg dahišnān' pad padīxšayīh ī abar-šan bōzēnīdan ī az druz.*

8. *ud zyān: pad padīrīftan mēnīdan guftan warzīdan <ī>* wināh, ne-padīrīftan⁷ nē-mēnīdan ne guftan ud ne-warzīdan <i>* kīrbag; škarwīstan ī xwad pad xwadāyīh ī abar xwēš, ud, škarwīstan ī abarīg dahišnān, pad padīxšayīh ī abar-šan, az druz.*

9. *dāman meh-sūdīh ī azīš: abezagīh ī kam-āzād hamāg mardōm ī pad xwadāyīh ī abar xwēš, be ahangīh (=abaz-ahangīh) ī az druz kam, an ī wad-dēn, fraz-ahangīh ī ō dādār kam, <an ī>* weh-dēn*

10. *wīrāstagīh ī padīš: pad nē-padīrīftan ud <ne>-mēnīdan ud ne-guftan ud nē-warzīdan <ī>* wināh, padīrīftan mēnīdan guftan warzīdan ī kīrbag.*

dādār kāmīg, xub-salārīhā, 'dāmān hamestarīg⁸ ēbgat' abesīhenīdan, ham dahišn ō a-margīh <ud> abezagīh ud hamāg xwarīh hamēnīdan [hamestarīg ēbgat](?)⁹

kēšdāran kē: 'frahīst kām-azad mardōm' pad padīrīftan mēnīdan guftan warzīdan ī wināh ud, nē-padīrīftan ne-menīdan nē-guftan ne-<warzīdan ī> kīrbag, pad frazam, jāwēdān¹⁰ dušoxīgīh azīš hagrīz ēc a-boxtīšnīg, kēš ī-šan, yazd, 'kām-azad kardan ī

mardōm' nē ō sūd ī mardōm, bē ō-šan garāntom zyan, frazam, wadīh ud gannagīh ī hamag gefīg dahišnān': nē bōzēnāg bē murnēnāg¹¹ ī-š dahišn guftan ud, yazdīh azīš be, ud, druzīh abar-<š> guft-bawed.*

یادداشت‌ها

186.13 1 ²t²c k²m.

—B (144.3) ²c²t-k²m.

—sunj, IV, pah, ۲۱۰, ۲) azad-kam

186.19-20 2 d²tst-²n y hwt²y(?) hwt²y-yh

—(۲) V: dādestān ī [xwadāy] xwadāyīh. = dādestan ī xwadāyīh.

187.1 3 BRA c²l-tn'

—sunj, IV, pah, ۲۱۰, ۱۱): be-wizardan.

187.2-3 4 tn-²wmnd

—sunj, IV, pah, ۲۱۰, ۱۲): tanōmand

187.3-4 5. ²c²t k²m yh

—B (144.13): W²c²y t-k²m-yh

—sunj, IV, pah, ۲۱۰, ۱۲): āzād-kāmāgīh

—(۲) āzād-kām-<kardār>īh

187.9 6 ²n²p-tn' y [KDE](?) KHDE.

→ sunj, IV, pah, ۲۱۰, ۱۸)

187.21 7 ptgl [yn] ptn'.

—sunj, IV, pah, ۲۱۰, ۱۷): padīrīftan

176. *abar hunar(?)*¹
 [V: *awar*] *az uzāw ī*
*tahmāshān*² *ān ī ōwōn*
'mēnōg zōrīg abdīh' *ī-š pad*
wānīdan ī dahīg <numan>^{*}
az ān ī ōy spāh padīš paydag
būdag, ān 'passazag mēnōg
zōrīg abdīh' ī abar any an-er
ud dēw-ēsn az ērān-dehān
pazdēnīdan, [=abar-
pazdēnīdan] abāz-ārāstan ī
ērān-šahr u-š xwadāyih ud
ristag(?) [V: *xwadāyih*
'wirūstag] *pad*³ *'any ēr*
t ō h m a g m a r d',
az nigēz ī weh - dēn.
sunj (V, pah, ۲۱۴), B (146.18),
 ۶۶۷ (۱۵۳.۱۸); MD (189.13).

had! az weh-dēn nigez, awar az [V. *kē] uzāb ī
 tahmāshān² an owon 'mēnōg zōrīg abdīh' ī-š pad
 wānīdan ud škastan ud abaydāg⁴ kardan ī dahīg
 numan⁵ ud ān ī ōy spāh, padīš stargīh st(?)⁶
 [V. *wistaxwīgīhst(?)]

did ān ī 'passazag mēnōg zōrīg abdīh' abar any
 an-ēr ud dēw-ēsn ī andar dēn pad 'buland'⁷ pešag

- turk'⁷ ud dēw ī wīzārd-wars <ud> tāzīg <ud> wīštāsp
 ī 'kalasyāgīg, hromay nām, *bard [=abar... *burd] ud
 was an ī awešan spāh ud ayyar ud abzar <ud>
 190.4 nāfag(?) [V: lāfag] wēš <ud> frēh az ān ī abāg
 dahīg-numan⁸ uzaw ī <tahmasban>^{*} [wanīd](?),
 <ud> az ērān-dehān pazdēnīdan ud škastan wānīdan
 ud abaydāgēnīdan
 190.6 abaz arāstan ī ērān šahr u-š xwadāyih ud ristag.
 frāz az šahr <burdan>^{*} ī ān ī uzdēs wiyāhān h ud
 dēw-ēzagih, ud hammas remanīh <ud> nasuš(?)⁹
 [V. *nasrušt(?)] ud tabah.h¹⁰ ud garanīh(?)¹¹
 [V. <ud a>wērānīh] az ābān ātaxšān zamīgān <ud>
 abāng weh dahīšnān andar ērān denān, pac
 abaz-paywastan ī amawandīh <ud> perozgarīh . o ān ī
 o ir mazd dēn.
 190.10 'zardaxštān hazangrozim nazd frazam' abar
 čatrumān¹² ī ahlaw, kē pad any nām pēšyōtan-iz¹³
 xwānīd [V. *xwānīd], ī 'wīstāsp pus', xwad ud e-sad ud
 panjah ī ōy hawīšt abzarīh bawed (abar ..bawed)
 pad dādar kam ud framān.

پادداشت‌ها

- 189.13 1. hwn.(?).
 _sunj, V, pah, ۲۱۴, ۱), hnar.
 _sunj, V, Eng, 273): good qualities
 _de MENASCE, TLD, 185). (*avar) Au-dela در فراسوی

177. *abar abāyistan(?)¹ ī andar
mardōm 'nērōg <dōstīh',
ud,>* anāgīh har az xwad ud
gēhān bē-barēnd,² xwad ud
abārig-iz ī ham-gōhrūn
n ē k ē n ī d a n,³
az nigēz ī weh - dēn.*

sanj (V, pah, ۲۱۵), B (147.16),
۶۶۷ (۱۵۴.۱۵); MD (190.14)

hād! mardōm, har dōstīh ī ō xwēš-tan <ud>
frazand-iz čīhrig, u-š az any⁴ <ud> xwēš ud frazandān
anagīh nē, <be>* nēkih abayišnīg.

u-š az tonm ī dōstīh ī ō xwēš-tan <ud> frazandān,
royen.dan waxšēnīdan <andar>* tan hu-dōstīh ī o
ham-iz andak-iz⁵ har mardōm. nē abāyistan⁶ ī anagīh ī
ēč, ud abāyistan⁶ ī nēkih har mardōm čiyōn ān-iz ī
xwēš-tan ud frazandān

pad ēd ōwon čīhr har mardōm, abaz-ahangīh ī az
anāgīh ud trāz-āhangīh ī ō nēkih ī har mardōm bawēd

pad ham-bāstag mardōm ī gēhān, šnāsagīha, anagīh
ī xwēš <ud> ōy did an-abāyīšnīgīh ud a xwāh.šnīh
[V: *a-xwahišnīgīh], ud padīš ne rawīšnīh nekīh ī xwēš
<ud> oy ī did *abayīstan xwāstan <uo> padīš
tuxšīdan bawed

be-barend [V: bē-*burdan] ī az mardōm anagīh ēk
az did, paywastan ī nekīh ēk ō did

191 7 pad ed edōn.h ud ēdōn, bawēd ī 'mardōm nērōg'
<abezārīh ī>* az [V. <yōjdahrih ī>* az] 'gēhan
petyārag', druz ayyārīh [V: druz *ayyār].

ud zad-bawēnd druz u šān wānēnd⁷ 'gēhān ayyārān
yazdān'

191.9 pad xwēš <..>an(?) ānābīhed an iz ī 'druz
anagīh' az gēhan.

abertar wišāyīhed az yazdān, nēkih o gēhān, <ud>
pad ēd dō ewēnag anāgīh. ēk ī <az>* 'gētīg
mardōm' pad 'druz abzārīh', <ud,> ēk <ī>*
'menōg druz' pad-iz xwad-zōrīh az gēhān be-barend

191 13 ud dō ewēnag nekīh. ēk ī az 'gētīg mardōm', ud,
ek ī az 'mēnog yazdān' ō getīgan rasēd.

bawed gēhan abē-anagīh ud purr-nekih.

an ī andar abdom panjāh⁸ <ud> haft sāl ī <pad>
sošyāns,⁸ ud ristāxiz, ī-š az 'wirayīšn ī hamag
mardōm xem' <ud> kunišn pad āstawānīh ī abar dēn
māzdesn, ud dād gēhanīg.h, bawēd; weh-dēn āgah.h.

178. *abar mardōm ĕmēd ī az
zīndagīh 'ud bīm az margīh,
ud abāz-waštāgīh¹ [V: 'abāz-
waštīh] <ī>* ĕk az did,
<az> nigez ī weh - dēn*

san, (V,pah,۲۱۶); B (148.19),

۶۶۷ (۱۵۵,۱۷); MD (191.19).

hādī mardōm kamag ī ō zīndagīh, dādar afurišnīg
pad čatr² [V pad-čatr], ud bē ayāsagīh ī az zīndagīh
<ud,> ō³ margīh awištāb, rasišnīg ī az ĕbgat.³

amaraganihā tā-šan 'frazand xwāhīšnīh nērog' 'ud
ōz ī pad abārig⁴ kar, ud 'xrad abzōn' az ew-kardagīh,
'xwanihēd xwarrah.

<andar>* gumēzagīh [V: 'gumezagihā], abag
awištāb ī az petyārag, o 'zīndagīh ĕmēd' 'ud az
'margīh bīm' pad-čīhr purr az zīndagīh, <ud,> 'bē

ayāsagīh <az 'zīndagīh ud,> nē ō 'margīh ayāsagīh
fradom-iz(?) [V: 'ham-bun-iz].

192.5 ud ka-šan ōz, abar kar nirsīšnīg, ō wešīh rasēd az
xwarrah ī-šan ayyār, škēftīh⁵ ī-šan az *«zīndagīh
emedtom»*, az *«margīh bīm»* kahēd.

ud kam škēftīh⁶ ī andar 'ĕbgatīg awištāb rāy' az
zīndagīh <ĕmēd> ast ka-šan bē ayāsagīh-ē <az
zīndagīh>* oh-bawēd.

192.9 ud ka-šan xrad-iz ō nigunīh wardīdan, az xwarrah
bahr(?) [V: 'brāh] wēš kāhīšnīh, ud padīš
abadyawandīh(?)⁷ [V: 'abaz-ahangīh] rāy, ĕg-šan pad
«ĕmēd ī az zīndagīh» 'ud *«bīm az margīh»* har⁸ dō
kamīh, ud agar(?)⁸ [V: 'ast] abādyāwandīh(?)⁹ az
'ĕbgatīg awištāb rāy', az zīndagīh be ayasagīh <ud> o
margīh ayāsag abzāyīdan.¹⁰

192.14 ud ka-šan az 'frazand xwāhīšnīh-iz nērog' pad-iz
abāz pīm-mēnišnīh¹¹ <ud> an-emedīh rasēd, ō 'kast
ādānīh',¹² ī frāy hamihēnd, ī-šan *«ĕmēd ī az zīndagīh»*
<ud> *«bīm az margīh»* har dō, ō nizārīh ōwōn rasēd,
az zīndagīh be ayas <ud> o margīh fraz ayas bawēd,
čīyōn 'dušoxīg mardōm rāy' paydāg, kū-šan az garānīh
ī padīfrah <ud> xwēš marīšn(?), hastīh-iz abāyīšnīgīh
ī-šan pad čīhr ō(?) [V: 'ōy] ku an-abayīšnīg owon
wašt-bawēd ī-šan ārzōghēd kū kāč nē zād bawānd.¹³

192.22 andar¹⁴ druwandān, ast ke ray gowed
«kū-š az madar a-zād wēh».

180. *abar ēd ī 'ruwān
bōzišnīg' <ud> 'tan
winnārišnīg', az 'dādār
dāšn' ō mardōm,
az nigēz ī weh-dēn.*

sunj (V, pah, ۲۱۸), B (150.5),
ت۶۶ (۱۵۷.۴); MD (193.9)

had' ast ō mardōm pad 'ruwān bozišnīh¹, ud
'tan winnārīšnīh' ī az 'dādār dāšn' [V: dādār dahišn]
ēn-iz šaš sē <1>* abertar pad 'ruwān bozišn' ud, se
<ī>* abertar pad 'tan winnārīšn'

<sē ī abertar>* pad 'ruwān <bōzišn':>*
1. ēk har mardōm xweš axw: 'a-winahīh bun ī
mardōm' pad-handāzih ō bōzišn, ud a-griftārig pad
tōzišn, ruwān bōxtārtom az dūšox
2. ud ek 'get g dēnīg rad' ke, pad hammozišn ī dēn
mazdēsni agahīh ō mardōm, kirbag bozišn <ud> winah
tozišn ī-šan ruwānih, kē ōh(?) [V: 'ōy] weh ud bōxtār
ud ō ufh franāftār

193 19 3. ek 'razistag² rašn' ud 'abārīg ī mēnōg rad' ke,
mardom kard(an) aziš petīt ī getīgihā, ō wizarīšn ī
abar³ winah wizarītom,³ ke⁴ tan petīt. mēnd(?) āmar
ud pahl,⁴ az wināh yōjdahrēnīdār, <ud> tar⁵
činwīdarag⁶ ō pahlom axwan wīdārdār

193 23 *ud, sē ī abertar pad 'tan winnārīšn':*

1. ēk 'xwadād⁷ spīhr' [V: 'xwadādīg spīhr], ke,
mardōm pad tan paywandīšn ī pad-čīhr awiš 'tan
gōhr' (?) [V: tan <w>innār]
2. ēk yazd-mīhr, ke pad gyān dādārīh ī ō mardōm ī-šan
zīndag ud dāštār ī tan.
3. ud ēk 'dām srayenīdār dah bed', ke mardōm pad-iz
tan winah-pānag ud parwardār⁸ [V: 'āfurdār] ud
boxtār

————— یادداشت‌ها —————

- 193.11 1 bc-šn-yh
— sunj, V, pah, ۲۱۸, ۱۰). bōzišnīh.
— sunj, V, paz, ۲۶۲, ۴). bujašnua
- 193 19 2. lsk' (?) lšn'.
— B (150.14): lzytk' lšn', V. lsk' lšn'
— sunj, V, paz, ۲۶۲, ۱۵): rajēstā. rašnə.
— sunj, V, Eng, 280): Rashn e Rāst
— de MENASCE. TLD, 189): (rāst Rašn) . . .
— (r): l<z>stk' lšn' / 'razistag rašn

abar juttarih i frëzwānig

az ān ī a-frēzwānīg dāšn,

az nigēz ī weh - den.

sunj (V, pah, ʔ19); B (151 1),

٤٩ (١٥٧,٢٠); MD (194.6).

hād! juttarih i frēzwanīg az an ī a-frezwanīg dāšn,
en-iz kur an ī frēzwānīg, *dād abāyēd ō ōy i arzanīg
azdīd-iz <ad> ramenīdārīha *dād dādīg, ud ka nē
dahed winah bawēd

an i « frēzwanīg, ud azdīd ast ī ka nē dahēd ō 12 ōy
ī arzānīg <ud> wināh-ē nē.

ud pad zayišn¹ (=zastan) ka tuwānig nē dahed
[V nē xādā], «gahanīg»: «dryo. hunō. dām»,
abar-gowed u-š zand ēn: «kē ān i mad-ēstēd ne — o
mard kē pad xwahišn ayed— dahed [·=nē-danēd] druz
an dām, ku-š dām.h druz kard-bawēd

ēd 1 šahr ewazīg gowend:

Ku pad ganj-bar i ahreman.

— بادداشت‌ها

 $z^2 d\text{-}3n'$
$$B(1516) \rightarrow \pi^0 d\text{-}\bar{s}n.$$
-*sanj*, *V*, *pāz*, 167. 17). *zāəšna*.

—s.un], V, Eng, 282) being requested

de MENASCE, TLD, 189). (jad.šn) on demande:

—(р): завиšn zastan

♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣ ♣

182.

abar mardom ud

gēhān *sūdtar* čiš,

az nigēz î weh - den.

sun; (V ,pah, ʔʔ.); B (151 11).

٤٤٢ (١٥٨٩); MD (194.18).

194.20

hād! mardōm <ud> gēhān sudtar čiš, en-iz šaš

1. ek, handəxtan ī āškārag 'wināhišn *ēwenag
pādīfrāh' ō 'gēhan srawayīg¹ hanjaman'

2. ēk, ōstugān.h : 'ham-bāstag mardōm' pad 'pešen g
porvotkeš kardan(?)' [V "kardag]" dāštan.

195 2

3. ud ēk, wēš tuxšagih ī weh abzārtar āsrōnān pad
kardan ī hērbedestān.

4. ek, padfītan ī hāwšt ān ī 'xūb hērbēd xēm' pad
drust-puhlīha wīzardān(?)² ī dēn māzdēsān ōšmurišn
<ud> paywandīg(?)³ azīš(?) [V: *paywandīšnīh].³

195.5

5. ud êk, passazagih i ō ān i pēš sazaghā dastwar ī
dēn mazdēsn, an ī pas 'dastwar ī ohrmazd dēn' pad
'weh-dēn rayenīdarīh'

195 7

6. ud ēk, hamīh ī ān ī 'pas gehan xwaday' abag ān ī
'peš kšwar dādīg dahibed' pad xwb-rāyēnīdarīh ī
dāmān

waštīh az dāman bē-barēnd, paydāg, oh-iz mardōm
xīndagīh <ud> waštāgīh az ēbgaūg<ih>⁵
madārīh, i ān ī 'a-sazag(?)⁶ [V: *a-sazāg] rēmanīh ud
gand' a-sazagīh⁷ [V: *a-sazāgīh(?)] i ō 'mardōm
<č>īhr(?)⁸ ud tan' [V: 'mardōm gyan(?) ud tan'],
paydāg.

wād ātaxš ab(?)⁹ zamīg, ud 'mardōm tan'
bun-madag ud parwardār(?)¹⁰ [V: *āfurdār] hēnd
pad čarag¹¹ u-šān pahrēxtan ī weh-dēn handarz.

ud azišān abar-burda ī remanīh ud ālūd ī pad š
wemarih, ud pahrextan u-š bē-burda ī remanīh ud
gand, bēšāzišnīh ud drustīh ī mardōm <ud> gāwān,
hīlēnd pad xweš čīhr, <ud pad>* pākīh <i>* ab,
padārīh ī 'mardōm tan' az xīndagīh ud waštīh, ud pad
'āstawānīh pēšēng mardōm' abar dēn-māzdēs, n,
frāz-burda ī weh-dēn dastwar az dēn ī mazdēs, n o
'hu-dēn dahībed', <ud> framan-padišīh ī 'māzdēs, n
dahībed' ō 'ham-bastag hu-dēn mardōm' ud
padīristan ud kardan ī mardōm ham framan, paydāg
būd.

en dānom az *'bowandag bizešk', dēn māzdēs, n,
abar 'gēhān mardōm' pad pakīh, hu-čīhrīh <ud>
xwarrahōmandīh ī mardōm pad č'hr ud¹² mehīh
<ud> 'bowandagīh, pad-iz tan nerog <ud>
urwahnīh-iz ī andar gēhān, az ān amaragān.g pahrēz
kār

196.13 an i az hīlēnd ī šān ān 'bowandag bizešk' az
dastwarīh, ōbast(?) i ō mādag parwarīšn-iz ī
mardōm tan, a-pahrez 'hammōz zur bizešk', duš-
rāyēnidārīh, abāz-waštīh ī mardōm pad-iz tan, ud
brāh(?)¹³ [V: *bahr] winastan¹⁴ ud purr-bešīh ī
gēhān, paydāg.

196.17 ēn-iz nigēz ī ast i dēn mazdēs, n kū: pad padīristan
kardan i hamāg mardōm ēn ī 'bowandag bizešk čar' i
abar gehan drustīh ud bēšāzišnīh kardan ī-šān,
ham bāstag āfrah ī 'ham 'bowandag bizešk', ud, 'čār ī
ham bowandag bizešk' pad-iz agenēnīh, ēk abar d.d,
ud āštīh(?)¹⁵ [V: *a-waštīh] i āgenen rādīh ī mayan
hamāg, a-xīndagīh ud a-waštīh ud a-zarmanīh ud
a-margīh bawēd ī wisp mardōm ud hamāg nekīh ham
dahīšn ī weh.

یادداشت‌ها

- 195.10 1. ...bwng(?) / (^u 𐭠𐭣𐭥𐭩)
—B (152.1)· ³bwng(?).
—(e)· V. 'bowandag(?); V. 'bun-<madag>(?) ī.
195.11 2 gyh³n [nmwt³l b³l W]
195.15 3 ³pst'(??) y zmyk.
—sunj, V, pah, ۲۲۰, ۱۶)· abadag
—sunj, V, paz, ۲۶۵, ۶) āwātō.
—sunj, V, Eng, 283): fertue یاد حاصلگیر
—de MENASCE. TLD, 190). de la terre prospère

184. *abar paymān-mēnišnīh ud
a-paymān-griftagih bun-
xān-iz(?)¹ [V: 'bahr-iz],
u-šan wizārišn, ud nērōg ī
aziš padīš, dādestān,
handāzag, sud ō paymān-
mēnišnīh, zyān ī ō
a-paymān-griftagih paywand,
az nigēz ī weh-dēn.*
- sunj (V ,pah, ۲۲۲), B (153.10);
۶۶۷ (۱۶۰۸), MD (197.1).

had! 'paymān-mēnišnīh bun' az 'payman-
mēnīdārīh ī ohrmazd' bahrīg.²

u-š wizārišn. mēnišn pad xwēš saman dāštan
ud nerog ī andar mardōm aziš padīš winnarišn
<pad>* 'wahman³ āsn-xrad' [V: <pad>*
'wahmanīg āsn-xrad'] ī andar mardōm

u-š dādestān: xwēš-tan <pad> ān hunar ud nerōg
mēnīdan ī-š ast pad bahr; u-š hunsandīh ud
hawand-bān⁴ [ahu-ban] pad ān ī-šan hunar ud nērōg
ast, 'bowandag menīdan' ud abar bahr ī-šan az š.
an-arēškīh ud padīš a-bēštīh⁵ ud awēšān pēšemafig⁶
a-kušdarīg; ud ān-iz ī hawand-bān⁷ hunar ud nērōg

bahr ī-šan, u-š abērtar ān ī ham-gōhrān sazāgihā pad
ān ī xwēš dāštan, ud padīš šādīh ud, awiš nerog
paywandišnīh-iz.

- 197 16 handāzag: wēniḥistan(?) [V. 'wenīdan] ī 'paymānīg
dēn-māzdēsn', kadār-iz-ē pad ān ī-š mādag; čiyōn
'hošang pad pēš-dādīh, ud dahāg pad wizūstārīh⁸
[V: 'wizastārīh], ud padag-sraw pad bahromandīh, ud
kāyūs pad warjāwandīh⁹ [V: 'frazānīh(?),
V: 'frazanagīh], ud sam¹⁰ pad tagīgīh.

- 197.19 zarduxšt pad rāyōmandīh,¹¹ spandyād(?)¹² pad
pahrezomandīh, ud kadāmagān-iz¹³ dahušn, tā-iz sag ē
ud xōg ē, pad ān ī-šan hunar <ud> mādag.

ud ed-iz ī čiyon az weh-dēn pad gowišn ī gwašt
frawahar zarduxšt, ō burzāwand kay-wištāsp paydag
ku: *ma —oy he— tarmenišn, ke to hed paristag; če
az-iz ōy ī nidtar¹⁴ to bē-hammōxtišnīh.*

- 198.2 ud sud ī ō payman-mēnišnīh paywastag. hangirdīg
ēd-iz ī weh-dēn pad paywand ham gowišn ī zarduxšt ō
wištāsp, gowed ku. *če edōn to amīawandīh ān ka ēdōn
kunēnd u-t ēdōn ast pērōzgarīh.*

a payman-griftagih bun; az druž, 'a-paymān
mēnīdārīh ēbgatīg' ō mardōm.

- 198.7 u-š wizarišn: mēnišn pad waran ud, azabar 'xwēš
nerog hastīh' saman be-barend.

u-š dādestān: xwēš-tan pad ān hunar ud nērōg¹⁵
mēnīdan ī-š nest, tarmēnīdan ī ān ī hawand-ban

[V: ahu-bān] hunar ud nerog i-šan ast pad bahr i-šan,
u-š [V: aziš] arešk ud wad-kāmagih ud pad.š
bēštih(?)¹⁶ <ud> awiš pēšēmālig a-dād kušidārīh-iz.

handāzag: purt-wattarīh andar-hangad,¹⁷ pad
mēnīdan i-š an i xweš <ahōg ud>* nērōg azabar
'hamag hastan zōr'¹⁸ ud, tarmēnīdan i hamāg han<ar
ud>¹⁹ nērōg tā-iz ān i ōy i 'yazdān²⁰ abardom', ud ān
i ān dēwān mazantom nerog.

u-š zyan i aziš: gišnīg-zīwišnīh²¹ [V: gišnag
zīwišnīh]; čiyōn tēz-wanyih i ān i 'wānēnīdag(?)²²
[V: 'snāwīdag] druz', abar dast i 'mardōm 'gušn(?)²³
'saman keresasp',²⁴ paydāg.

یادداشت‌ها

1. bwn(?) h³-c(?).

-(م): bwn(?) h³<n>-c(?) / bun-xān-iz(?)

2. bhl-yk.

—sunj, V, pah, ۲۲۲, ۱۲). bahrīg.

—sunj, V, paz, ۲۶۷, ۱۱): bēhrī.

—de MENASCE, TLD, 192). ('bahrīg) mesaree

اعتدال آفرین

-(م) bahrīg بهر روز

3. whwmn³ sn' hlt'

-(م): <pad>* 'wahman āsn-xrad'; V: <pad>*

'*wahmanīg āsn xrad'

4. h³w-p³n(?).

sunj, V, pah, ۲۲۲, ۱۵): ahu-pān.

—sunj, V, paz, ۲۶۷, ۱۷): ahu-pānō

—sunj, V, Eng, 286). Ahurmazd's preserving care.

—de MENASCE, TLD, 192): (*hāvandpn) *équivalent

معدل.

-(م): *hāwandbān

بی نظری، بی غرضی، تورا

197.12 5 ³byšt yh

—sunj, V, pah, ۲۲۲, ۱۷): ³byšt-yh / abeštīh

—sunj, V, paz, ۲۶۷, ۱۹): abēštī.a.

—sunj, V, Eng, 286): free from disease.

-(م): a-beštīh.

Λ→ VEN, Pah, XVIII, 26).

Λ→ KAPADIA, GPV, 260): (a-bišt): without being
harassed or troubled or without harassment or trouble.

Av. equal. سعادتمند

197.13 6 pyšyym³l-yk.

—sunj, V, pah, ۲۲۲, ۱۷). pešēmālih

—sunj, V, paz, ۲۶۷, ۲۰): pēšmālūa.

197.13 7 h³w-p³n(?)

—sunj, V, paz, ۲۶۷, ۲۱): ahu-panō.

197.17-18 8 wcwst-³l-yh.

—de MENASCE, TLD, 192): (wīcstārīh) sa curiosité

بی ددگری اش

-(م). V *wīzastārīh(?).

197.18 9 lc-³n-yh(?).

—sunj, V, pah, ۲۲۲, ۲): wlc³wnd-yh / warjāwandīh.

- _sunj, V, paz, ۲۶۸, ۷). varjauuandna.
 _de MENASCE. TLD, 192): (*varzanīh) ses
 hauts-faits(?) کارهای سنگین ش
 (): V, *frazānīh(?); V *frazanagīh.
 0. s³m-³n'
 _B (154.3). Ws³m³n'.
 _sunj, V, pah, ۲۲۳, ۲) sāman.
 _sunj, V, Eng, 286): Sām
 (): V, *sām.
 1. l³d-³wmnnd-yh.
 _sunj, V, pah, ۲۲۳, ۲) rayōmandīh
 2. [PWN](?) spndy³t³(?)
 _sunj, V, pah, ۲۲۳, ۲) spandyad.
 _sunj, V, Eng, 286): lstandiar.
 _de MENASCE. TLD, 192): (*pēšyotan)
 13. kt³my³n-c.
 _sunj, V, pah, ۲۲۳, ۳): kadāmiyan iz.
 _sunj, V, pāz, ۲۶۸, ۱۰) katāmiānač.
 (): kadāmagān iz هر یک از، تک تک
 14. nd-tl
 _sunj, V, pāz, ۲۶۸, ۱۶). vadtar.
 _sunj, V, Eng, 287): be worse.
 15. nylw[y]k.
 _sunj, V, pah, ۲۲۳, ۱۴): nerōg.
 _sunj, V, pāz, ۲۶۹, ۳): nīrūī
 16. byš³c-yh(?)

_de MENASCE. TLD, 193): (*beštākīh) malfaisance

بدکرداری

-(_۱) V *beštīh

در سنجش و درود سحر، در عبارت محبتی رویت

198.12-13 17 BYN hngt-k'(?).

_de MENASCE. TLD, 193): {[andar] *hangatak) dans
l'acquisition در کسب

-(_۱) V: andar-*hangad; V: andar-*hangadīg(?).

198.13-14 18. hm³k' AYT³-³n(?) zwl

sunj, V, Eng, 287): pre-eminent qualities and
strength

-(_۱): hamāg hastan zor.

198.14 19 hm³khwn(?) nylwk

_sunj, V, pah, ۲۲۳, ۱۸). hamāg hunar ud nerog

198.14 20. yzdt³-³n(?).

_de MENASCE. TLD, 193): (dātan) jusqu' aux lois

قوانین

-(_۱): *yazdān(?)

198.16 21. gšn-yk' zyw-[yk]-šn-yh.

_sunj, V, paz, ۲۶۹, ۱۳). gaiōi-zīndāganua.

-(_۱) *gšnīg-zīwišnīh.

198.16 22. y³n-yyn-yt-k'(?); V: syn³wytk(?).

_sunj, V, pāz, ۲۶۹, ۱۴) šnāuuītak.

_sunj, V, Eng, 288, 6): Snāvidnak.

_de MENASCE. TLD, 193): (*javītanak)

perpetuelle(??) جاودانه

rēman.h, marcōm-iz tan aziš wēmārīh <ud>
wisp-margīh bawēd, ud purr-bēšīh¹⁰ ud purr-bīmīh
az ēd bē, čimīg ast ātaxš ud ab pahrēz i weh-dēn
handarz.

az kešdārān kē, <an>*-arziḥ(?)¹¹ ī ātaxš ud ab
pad afudan ī abar remaniḥ ud gandagiḥ, kēš <ī-šan>*,
 mardōm wemārgariḥ ud margēnēnīdārīḥ-iz(?)
 [V: *margēnīdārīḥ-iz], ud ān ī 'keš dastwar mardōm'
 dušmeniḥ-iz daxšag

یادداشت‌ها

33 y-yk(?).

LB (155 15): 3y-yk(?)

—Zachner, Zur, 85). Vaylik.

—de MENASCE. TLD, 194): (*āpīk) qui est
acquatique

-(r). ³wāyig

plwt 'gl³d-šn-yh(?)

—Zaehner, Zur, 85). frof grāyīshih.

—de MĒNASCE. TLD, 194); (frat *grāyīšniḥ)

$$OL\ w^2y(?).$$

$-B(155.17) \cdot OL^1 w^3 y.$

—sɔŋ], V, pãz, rɣi.ɔ) vana.

de MENASCE. TLD, 194): de l'eau ('MY') . . . آب.

-(r). V. *xwēdīh(?).

در سنجش با بند سپس تر، به گمان ما می‌باید در اینجا ناموازه‌ی پهلوی «س»

باشد؛ ولی، در گزارش پهلوی، پنج واژه پس از ایر، به ماه‌ها یا کیشواژه‌ی در مطر (=خودیه / xwedih) روبرو می‌شویم. ما، آناتوئسی خود را برپایه‌ی گزارش پهلوی در دست به انجام رسانده‌ایم؛ ولی در ترجمه از آنچه که آن را درست‌تر انگاشته‌ایم پیروی کرده‌ایم.

200.1 4. $z^3 \cdot \ln(?)$.

—sunj, V, pāz, rvi, (r)' zaššō.

—sun], V, Eng, 290): the birth.

—de MENASCE. TLD, 194). (zahışn) la production

continued

200.2 5. W hm(?) ³ lwt-k yh.

—(r): *ud *ham *ālūdagiḥ.

200.3 6. $\text{hm}^3 \text{g}(?)$.

—sun], V, paz, ԿՎԻՄ): hamāg.

-(r): *hamē(?); V: *hamag(?).

200.5 7. glm-yh(?).

-(r): garm[th] / *garm.

200.5 8, hwyt-yh(?).

-(r) V, xwēd[yh] / *xwēd.

200.7 9. drwdst'

—sɫn|, V, pah, ʔʔʔ, ʔʔ). drustih

—sunj, V, paz, ryl, r2) daruuəstə.

— (م. به بیرونی از جنجواب): V: *drust<ih> / *drustih.

200.8 10. pwl-byš.

-(*e*): V: purr-beš<*h*> / *purr-beših.

200.10 11. ³lc-yh(?).

-(r): V: <an>-arzīh(?).



188. *abar den handarzig*
ewenag i rayenidarih
i 'hu-den mardom'
andar awamihā,
az nigēz i weh-den.

sunj (V, pah, ۲۲۶), B (156.6),

۶۶۷ (۱۶۳.۹); MD (200.13)

had! 'hu-den mardom' abrāz āwām i-šan xweš, ud
 nišeb¹ āwām ī padīragān

pad frāz, xrad hunarīg,² arwandihā tuxšagih, ud
 āškārag³ grīw-mēnišnīh [V: čōl-mēnišnīh] ud tagīgih
 ud 'atrast drafših' ud abrāz āwām i-šan, padīragān ud
 nišeb hangām xweših, pad xradīg(?) [V: ardīg]
 abāz-tuštih,⁴ ud nihān-grīwih⁵ ud ēr-mēnišnīh,
 hunsandih, bārēstānih, ud, 'nigōn drafših' rāyēnīdan,
 den handarz.

ēd ewenag⁶ pad-iz 'murwān xrafstaran čatr'⁷
 ast ī paydāg čiyōn mad šab <ud trodihist>* tūb,
 'tomīgān abrāz, rōšnigān nišeb, frahistihā(?)⁸ 'rōšnig
 murwān' bast-wangih,⁹ 'tomīg xrafstaran'
 wišad-čaragih¹⁰

201 2 ud nazd o roz, ī rošnigān abraz, tōmīgān nišeb,
 frahistihā(?) 'tōmīg xrafstarān' 'hušk(?) -tuštih'¹¹
 [V: *a wāng(?) <ud> tuštih], ud 'rōšnig murwān
 wišad-wangih,¹² paydagīg

یادداشت‌ها

200.15 1. nškp.

—sunj, V, pah, ۲۲۶, ۲): nišeb.

—sunj, V, paz, ۲۲۲, ۱۲). naš p.

de MENASCE, TLD, 195): (*nišeb) en déclin

در کار نشب

200.16 2. hwnl-yk [ʔhwnl-yht(?)] ʔhwnl-yh³

200.17 3. ʔškʔl-k- [cwl-myn-yh / CWL-myn-yh] CWL-myn-šn-yh

—B (156.9) ʔškʔl-k- cwl-myn-yh welg-myn-šn-yh

→ —sunj, V, pah, ۲۲۶, ۵): ʔškʔl-k- Wcwl-myn-šn-yh.

200 19 4 PWN ʔlt-yk LAWHL tww(?) št-yh

—de MENASCE, TLD, 195): (pad xratik apac tušt.h)

—(r) pad ardīg abāz-tuštih.

200.19-20 ۶. nyh³n-CWLE-yh

—sunj, V, pah, ۲۲۶, ۷). nihān grīwih.

—sunj, V, paz, ۲۲۲, ۱۸): vōhān jormanīa

—de MENASCE, TLD, 195): (nihān grēv.h)

200 21 6. ʔdwk¹(?)

—de MENASCE, TLD, 195): (*advēnak) ces manières

200.21 7. hlpstl-ʔn cti

—(r): xrafstarān čatr — xrafstarān čahr

190. *abar weh-dēnīh ud¹
ag-dēnīh² asnīh(?), xwadīh,
nām ud čē-šān andar,
<az>* nigēz ī weh - dēn.*

sunj (V, pah, ۲۲۷); B (156.21),

۶۶۷ (۱۶۲.۴); MD (201.11).

hād! weh-dēn, 'asn-xrad mād' ud 'wisp
frazānagih³ pēsīd', mādayān, abar āgāhīh hambār,
'weh menōgīg warz dāštār' ud abardom dād pad
dādīh [V: yazdīh] ud hamēg ud hamāg wehīh ud
dādārīh ud dāštārīh; ud čē awiš ham-sāzag(?)⁴
[V: ham-sazag] stāyīdārīh, ud ērīh bun, paymān
mādag, dādestān xwadīh, ahlāyīh kadag, xwadāyīh
ham-wāz [V: ham-nāf], padīš āstawānān(?)⁵
[V: *āstawānīh(?)] xēm-wīrāstār, ud xrad-abzāyēnīdār
ud xwarrah-waxšēnīdār, pad-abāgīh ī ān ī-š ham-wāz
xwadāyīh, [ud] abar-ēsnišnīh <ī>* 'amaragān mardōm'
āwām wehīh ud, gēhān xwārīh⁶ ud ēbgat wānišn ud

dām bōzišn, u-š asronīh ud artēštārīh ud wastaryōšh
ud hu-tuxšīh ud mahistīh⁷ [V: *māzdesnīh] ud
dahmīh, <ud,> abārig-iz hunar ud kirbag ud wehīh
andar

202.1

ud ag-dēnīh, waranīgīh mād ud, frazānagīh
hamēstar ud, drō afsōn(?)⁸ ī hambār ud, wattar
mēnōgīg šketīh dāštār ud, dēw pad 'yazdīh brah
dahīgenīdār⁹ [V: *desagēnīdār] ud, druz pad 'yazdān
nām' yaštār ud, a-dādestanīh pad 'dādestān nām'
rawāgēnīdār' ud, frēh-būd ud abe-būd mādag, drozanīh
gūlistag ud, sastarīh ham-wāz [V: ham-nāf] ud,
āstawanīh padīš xēm dušenīdār ud, xrad nigūnēnīdār
ud, xwarrah kastār, pad duš-abagīh(?)¹⁰
[V: *du<š-w>āzagīh(?)] ī-š ham-waz sāstārīh, uo
frēftagīh padīš amaragan mardōm, āwām wattarīh,
gēhān dušxwārīh¹¹ ud, ēbgat zōrēnīdārīh,¹²
[V: zūrēnīdārīh] ī dahīšnān ī weh škarwēnīdārīh¹³
[V: *škarwēnīdār], u-š ahlomōyīh ud sastarīh ud gurgīh
ud frēftarīh ud jehīg [V: *jehīgīh] ud dēw-ēsnišn ud
kastarīh ud abarīg-iz ī āhōg <ud> bazag ud wattarīh
andar

202.12

ud ag-dēnīh, xwad-došagīh mād, frazānagīh
brādarūd, āgāhīh hamēstār, ud menōg *wlrroyišn
petyarag, *yazd nēstīh*, drāyīdār, u-š an-ēmēdīh ud
wad-xēmīh(?)¹⁴ ud an-ērīh¹⁵ ud jādūgīh-iz andar.

یادداشت‌ها

- W [k-dyn-yk] ³-dyn-yh.
 _B (156.21): W ³k-dyn-yk ³-dyn-yh.
 → sunj, V, pah, ۲۲۷, ۱): ud ag-dēnīh.
 _(:): ud [ag-dēmīg] a<g>-dēnīh.
 2. ³-dyn-yh
 _B (156.21): ³-dyn-yh.
 _sunj, V, pah, ۲۲۷, ۱): ag-dēnīh.
 _sunj, V, pāz, ۲۲۴, ۱۵): akdīnna.
 _sunj, V, Eng, 292): bad religion
 3. pl³n-k'.
 _B (157.2): pl-c³n-k'.
 _de MENASCE. TLD, 196): (*trazanākīh). . .
 4. hm-s³c-k'.
 _sunj, V, pah, ۲۲۷, ۶): ham-sazagīh.
 _sunj, V, pāz, ۲۲۴, ۲۲): ham-saṭagī-l.
 _sunj, V, Eng, 293): to keep him in obedience
 _Zaehner, MAGI, 94): for in conformity
 _de MENASCE. TLD, 196): (ham-sācak) . . .
 _(:): V: *ham-sazāg.
 5. ³stwb³n³n.
 _Zaehner, MAGI, 94): who profess.
 _(:): V: *astawānīh.
 6. hw³hl-yh(?); V. ³-w³hl-yh(?).
 _sunj, V, pāz, ۲۲۴, ۹): anahlāē.
 _Zaehner, MAGI, 95): (the world) prospers.

- _de MENASCE. TLD, 196): (a-vaharīh) sécurité
 _(:): V: xwahrīh.
 201.22 7. mhyst-yh(?); m³zst-yh(?).
 _sunj, V, pāz, ۲۲۴, ۱۲): mazdnasnua.
 _Zaehner, MAGI, 95): the caste of artisans.
 _de MENASCE. TLD, 196). (mahistīh) a la maximum.
 _(:): V: *māzdēsnih(?)
 202.2 8. ³ps³n(?).
 _Zaehner, MAGI, 95): (false) incantations.
 _de MENASCE. TLD, 196). (afsān) des fables افسانه‌ها
 _(:): afsōn.
 202.3 9. dh-yk-yn-yt-³l(?).
 _sunj, V, Eng, 293). glorifies (the demons)
 _Zaehner, MAGI, 95). represents.
 _de MENASCE. TLD, 196): (dēsakēnītar) s'imagnant
در حاکمی که خود را می‌پندارد
ویرانگر.
 _(:). dah.gēnīdār
 202.7 10. dw(?)³p³k-yh(?), V. ³c³k-yh(?).
 _sunj, V, pāz, ۲۲۴, ۲۲): dūj-awākna
 _Zaehner, MAGI, 95): (*apākīh) in co-operation with.
 _de MENASCE. TLD, 197). (*apakīh) par la présence
از رهگذار حضور
 _(:): du<š>-abāgīh(?), V. *āwazagīh(?).
 202.8-9 11. dwš[š]-³l-yh(?).
 _sunj, V, pah, ۲۲۷, ۲۰): duš-yarīh
 _sunj, V, pāz, ۲۲۵, ۱): dušnānna.

192. *abar čahār¹ ewēnag
abzār ī 'frazānag brīngar
dādār-ohrmazd' pad
kanāragōmand zamān ō
čahār ewēnag kunišnīg
[V: *kunišngar] abāz-kard,
az nigēz ī weh - dēn.
sunj (V,pah,۲۲۹); B (158.17),
۶۶ ت (۱۶۶,۳); MD (203.16).*

*hād' čahār abzār² ī² 'frazānag brīngar
dādār-ohrmazd' pad 'kanāragōmand zamān' ō čahār
ewēnag kunišngarān baxt,³ dū ī 'huīh nērōg', pad
rawāgih 'ud abzōn ī padīš, 'huīg kar'⁴ ī-šan
pad-nerōg; ud dō 'dāših nerōg', pad-sazišn a-garih ī
<hu.g kar>*, 'dūš.g kār' ī-šan pad-zōr.*

*čiyōn hēnd hangirdīg ī wisp rayēnišn kar ī andar
zamanag ī šaš hazangrozim.*

*'kanāragōmand zamān' padīš waštan <ud>
wardīdan; ud paydāgīg brahm ī āwām az kunišn tā
frazam ī gētīg.*

1.

<āsrōnīh brahm:>*

*u-š ēk 'āsrōnīh brahm', weh abēzag rāyēnišnīgih⁵
[V: *rāyēnišnīh], kē ka <tā>* spenāg-menōg zāy*

*[V: *manwahmad spenag-mēnōg zāy], ō xwēš xwadīh
dōšīšn padīš baxt, kē-š xwēš bazišn pad
'kanāragōmand <zamān>' ka frazām pērōzīh ī-š
abar 'ēbgatīg⁶ bowandag wānīdār h ud
abesīhēnīdārīh'⁷ ī az xwēš dām.*

204 8

*ēn brahm xwānīhed spenāg-menōgih⁸ ī-iz,⁸ ohrmazd
xwad xwadīh,⁹ ī-š ast paymōg u-š spīg.¹⁰*

*ud andar abardar mēnōgān, madayan, pad wahman
<ud> mānsarspand.¹¹*

*ud andar 'bālist wazišnān¹² rāyēnēnāg(?)¹³
[V: *rāyēnag] <pad>* xūb rošnān, bayan,*

andar waxš.gān, pad rawagih <ī> ruwān;

*andar 'mardōm tan' <pad ān ī hu-xwadāy
dah.bed>**

andar hunarān pad xrad,

204 13

andar barišnān pad ērīh ud hunsandīh,

*andar xēmān pad ān ī 'asnūdāg mēnišn' <ud> ān ī
'arišwaxt gowišn',*

ud <andar> 'gētīg dēsagān' pad mard ī ahlaw,

andar pešagān pad āsrōnān,

204 15

*<ud andar> bedān pad ōy kē 'gētīgān abardom':
ahu ud rad,*

*ud andar paymōgan pad ān ī rōšn ud spēd
paymozan,*

*ud andar hu-kārān pad weh waxšēnīdan ud wattar
zadan.*

2.

<sāstārīh brahm:>*

ek, 'sastārīh brahm', wattar abēzag rāyēnišnīh, ke¹⁴
ka¹⁴ tā gannag menog zay, <ud> ō xwēš xwadīh
dōš.šn, ke awiš baxt pad <kanāragōmand>* zaman az
brīngar rāyēnāg, 'bazišn, abesišn¹⁵ <ud> wany
frazāmīh ī gannag-menog ī dōšīdār ī ham zāy

en brahm xwānīhēd 'gannāg-mēnōg xwadīh' ī-š ast
paymōg¹⁶ u-š škefttar wirāstagīh(?)¹⁷ [V: wīzāstagīh].

andar 'mazand dēwan', pad akoman [ān ī wattar
dēn](?);

andar bayān baxtarīh, appurdārān,¹⁸ kē hēnd
abaxtarān, pad ān ī abāxtar, ī star-ōšmar¹⁹ kewan
'xwanēnd, u-š 'dēn.g nām' «*dūr petyarag*»,

<andar nīrsīgan pad ān ī wattar dēn(?);

andar mardōm tan, pad ān ī sāstār mar>*,

andar āhōgān pad duš-āganīh;

ud andar barīšnān pad an-erīh ud a-hunsandīh

ud andar²⁰ xēmān pad ān ī 'dēw(?)²¹ mēnišn'
<ud> ān ī 'mihōxt gōwišn';

<andar> 'getīg dēsagān' pad druwand mar,

<andar>²² pēšag petyārag²² pad sastārīh,

ud andar 'bedīh petyāragān' pad ōy ī duš-dēn ud
dušōxīgan,²³

ud andar paymōgān pad ān ī 'hīraggon²⁴ paymōzan';

ud andar duš-karan pad weh zadan, wattar

waxšēnīdan

3.

<'arteštārīg brahm:>*

205 10 ud ēk, 'arteštārīg brahm', weh gumēzag
rāyēnīdārīg, kē ka nangirdīg ī xub rāyēnīdārīg, ayyārīg
āsrōnīg 'hu-dānāgīh zāhag', amāwandīh, ud
wirāstārīg, ud wmnārdārīg ī dādestan, ayābēn.dār
[V. 'ayyārēnīdār] ī ō kadār-iz-e an ī ō
meh-dādestānīg, ham²⁵ dahišn sūdīh ayyār

205 14 ke awiš baxt pad zaman az 'brīngar rāyēnag'
'bazišn ō xwēš frazam-sūdīh, ham-bunīh ī way <ī>
abar andar har dō, tā frazam, padīmtār ī andar zay.

205.17 ud en brahm, 'abar-kār way xwadīh', <ī-š ast>*
paymōg u-š madayan andar yazdān mehmanīg pad
way ī mēnōg:²⁶ ī «*ray-iz nām*, xwad ast spīhr
[V: spaš] ud spīhr-iz xwānīhed; abar-iz 'tagīg wād':²⁷
waxš-iz²⁸ [V. 'gyan-iz] mardōm.

205.20 ud andar hanaran, abar tagīgīh,
<andar mardōm tan pad>* ān ī mardān ham
marčābukīh,²⁹

ud andar barīšnān pad narimān(?)³⁰ dādestānīgīh,
ud andar xeman pad kāmāg ī frārōn ud an ī
meh-dādestān.hā kār,

ud andar 'getīg dēsagān' pad ān ī tagīg ud arwand
tan,

ud andar pēšagān pad artēštarān

ud andar bedān pad arwand spah-bed;

ud andar paymōgān pad an ī 'suxr ud may-gōn'³¹

paymozan' ke pad 'harwisp pēsāšn pēsīd-ēsted, pad
sēm ud zarr ud karkehan'³² ud an-iz ī 'bē-tābāg
yākand';

ud andar karān pad meh-dādestānīh ī ham dahišn,
zadan ud waxšēnīdan ī har dō weh ud wattar

4.

<xwad-dōšagīh brahm:>*

ek, xwad-dōšagīh <brahm>*, wattar gamēzag
rāyēnišnīh, ke ka, hangirdīg ī duš-rāyēn dārīh mad
[V: ham], škarwen(?) [V: *škarwēnīh] ud sastarīh,
duš-āgāhīh,³³ hamēstār ī rayenīdārīh, a-passazagīh
ud an-ēwēnīh, ud h.fend-škohīh(?)³⁴ ud 'abrāstagīh
brādarod' dušīh(?)³⁵ ud an-āštīh ud ahlomōyīh
čergarīh(?)³⁶ kē awiš baxt pad kanāragōmand
zamān³⁷ az 'bringar rayenag <bazāšn>' ō 'xwēš
frazāmīh [V: *frazām] sūdīh' <ud> čērīh ī har kamīg
kunišgar kē abāyēd padīš.

ud ēn brahm, 'waran cruz xwadīh', u-š škeftar
drāyīdagīh(?)³⁸ [V: *grāyīdagīh(?)].

andar dewan, [kē abāyēd](?) abar 'xurdruš xēšm';

ud andar bayān baxtārīh appurđaran, pad abāxtar
i-š star-ōšmūr *əwahrām*,³⁹ *xwānēnd, u-š 'dēnīg nam'

əstwīhād,⁴⁰

<andar nīrfsīgān pad ,

andar mardōm tan pad >*

andar āhogan pad xwad-dōšagīh;

ud andar barišnan pad an-ayābīh ud ahīdīh,

ud <andar> xēman pad ān ī 'abārōn kamag' <ud>

206.19 ān ī 'xwad-dōšagīh dēn', ud an ī 'frazām ī wišob-kār',

ud andar 'getīg dēsagān' pad xwad-dōšagān abāron
stez marān,

andar 'pēšagān'⁴¹ hamēstaran' pad ahlomōyan,

andar bedīh [V: 'bedān] petyaragān', pad ān ī
'hu-axw ud xrad zad' 'dastwar an-ēr';

ud andar paymōgān pad ān ī xwad-dōšagīhā
brahmag.

<andar duš-kāran pad ān ī >*,

————— یادداشتها —————

203.16 1. 3(?)

—Zaehner, Zur, 374): *4 / four.

—de MENASCE, TLD, 198): *4.

203.19 2. ³pz³l-yh(?).

—Zaehner, Zur, 374): aβzār *ī / instruments.

—(p): *abzar *ī.

203.20 3 bht¹-2 ī.

—Zaehner, Zur, 374): baxt, 2 ī.

203.21 4. hw-yk-k³l.

5. B (159.1): hw-yk-k³l.
 —Zaehner, Zur, 374) huik-kar / good action.
 —de MENASCE. TLD, 198): (*huik kār).
 6. I³dyn-šn-yk-yh
 —sunj, V, pah, ۲۲۹, ۱۵). rayēnišnīhā.
 —sunj, V, pāz, ۲۲۷, ۱۵). rāēinašniūh
 —sunj, V, Eng, 296): for (human) guidance.
 —Zaehner, Zur, 374): rāḍenišnikīh / the ordering of.
 —(۲): rāyēnišnig:h.
 7. QDm³ybg³t-yk.
 —sunj, V, pāz, ۲۲۷, ۱۸-۱۹): madam. aibdatī
 —(۲): V: QDm³ybg³t-yk<yh W>* / abar *ēbgatīgīh
 <ud>*.
 8. psyyn yt-³ yh.
 —B (159.6). ³pysyn-yt-³l-yh.
 —Zaehner, Zur, 375). aβsiḍēnītārīh
 —(۲): *abesihēnidārīh.
 9. spn³k-mynwk-yh-c.
 —sunj, V, paz, ۲۲۷, ۲۱): spēnāk. minōānac.
 —sunj, V, Eng, 297) Spenāmīnō.
 —Zaehner, Zur, 375): spēnāk-mēnōkīh-ič /
 Bounteous Spirit ness.
 10. BNPŠE hwt-yh
 —sunj, V, pah, ۲۲۰, ۱): BNPŠE¹ hwt-yh.
 —sunj, V, pāz, ۲۲۷, ۲۱): bēnafšman xwutaš.
 —Zaehner, Zur, 375): *X¹ēš X¹atīh/the very essence of

- 204.9 10. spyk(?)
 —sunj, V, pah, ۲۲۰, ۲): spyk
 —sunj, V, paz, ۲۲۷, ۲۲): sapāk.
 —sunj, V, Eng, 297): is white.
 —Zaehner, Zur, 375): spēk / brilliance
 —de MENASCE. TLD, 198): (spek ?) éclat . . رحشنگی.
 204.10 11. m³n[l]slspnd.
 —B (159.8): m³nslyspnd.
 —sunj, V, pah, ۲۲۰, ۲) Wm³nslyspnd.
 —sunj, V, pāz, ۲۲۸, ۱ ۲) masrəspand.
 —sunj, V, Eng, 297): Mathraspenta.
 204.11 12. b³lyst¹w³ c-šn-³n.
 —Zaehner, Zur, 375): bālist-vazišnan / those whose
 course is on high.
 —de MENASCE. TLD, 198). des mobiles ([bālist]
 *vāzišnan) d'en haut . متحرک بالاسری.
 204.11 13. I³dyn-yn-³k(?).
 —sunj, V, pah, ۲۲۰, ۲): I³dyn-yn-³k.
 —sunj, V, paz, ۲۲۸, ۲-۳): raēinīnak.
 —sunj, V, Eng, 297): is guide by.
 —Zaehner, Zur, 375): *radēnāk / it controls.
 —de MENASCE. TLD, 198): (*radēnak) les
 ordonnateurs دره کدگار.
 204.18 14. MNW AMT(?); mnw hmt.
 —Zaehner, Zur, 375): ke kaḍ.
 —(۲): V: *manwahmad.

5. ²pysy-yh-šn

—sunj, V, pah, ۲۳۰, ۱۲): ²pysyhn-šn'.

—sunj, V, paz, ۲۷۸, ۱۶): awisahišnə.

—Zaehner, Zur, 375): aβs.ōhišn / the destruction

16. ptm²wk'(?).

—Zaehner, Zur, 375): *patmok / garment.

—de MENASCE. TLD, 199): (*patmōk) . . .

17. wyl²st-k-yh(?).

—sunj, V, pah, ۲۳۰, ۱۴): wyl²st-k-yh.

—sunj, V, paz, ۲۷۸, ۲۰): wērāstakūa

—Zaehner, Zur, 375): vīrāstakīh

—de MENASCE. TLD, 199): arrangement . . . ایش.

—(r): V: *wizastagīh(?).

—(r): V. [w]gl²o-yyt k-yh(?) / *grāyīdagīh(?)

18. ²pwl-t²l²n

—sunj, V, pah, ۲۳۰, ۱۶): ²cwl-t²l²n'

—sunj, V, paz, ۲۷۸, ۲۲): ajortāran.

—sunj, V, Eng, 298): the free-handed liberal.

—Zaehner, Zur, 375): appurtāran.

19. stl²wšmwł.

—sunj, V, pah, ۲۳۰, ۱۷): stl²wšmwł

—sunj, V, paz, ۲۷۸, ۲۳): satar hušmōr.

—sunj, V, Eng, 298): the astronomers.

—Zaehner, Zur, 375): star-ōšmar / the astrologers.

—(r): star *ōšmar.

205 5 20. BYN [BYN]

→ sunj, V, pah, ۲۳۰, ۱۹).

205 5 21 dw²(??), V: gw²(?).

—Zaehner, Zur, 375): davan / lying thought.

—(r): dēw(??); V. gaw(?).

205 6-7 22. pyšk'(?) pytyd².k²n(?).

—(r): <andar> pēšag petyarag pad sāstarīh.

205 8 23. dwšhwyk²n

—Zaehner, Zur, 375): dōšax².k[ān] / in the infernal heretic.

205 8 24. hyl gywn(?)

—Zaehner, Zur, 375): hērak-gon / ash-coloured.

—de MENASCE. TLD, 199): (heraggon)

205 14 25. hym(?) dh-šn.

—Zaehner, Zur, 375): Xēm, dahišn

—de MENASCE. TLD, 199): *ham dahišn . . .

205 18 26. mynwg-yh(?)

—Zaehner, Zur, 375): mēnōk[īh] / the Spirit.

205 19 27 tk-yk w ²t'

—Zaehner, Zur, 375): takīk vāt / with the swift wind.

205 20 28. whš-[y]-c(?).

sunj, V, pah, ۲۳۱, ۹): whš-i-c

—sunj, V, paz, ۲۷۹, ۲۴): vaxšic.

—Zaehner, Zur, 375): jān-ič / the breath.

—de MENASCE. TLD, 200): (vaxš, ou jān)

205 21 29. mlt(?) ²pwk-yh.

- _B (160.12): mltw³pwk-yh.
 _sunj, V, pah, ۲۳۱, ۱۰): mlt³pwk yh
 _sunj, V, paz, ۲۸۰, ۱۱): martā uk.ia.
 _Zaehner, Zur, 375): martāčōkīh / that is valour.
 _de MENASCE. TLD, 200): (martāzLkīh) la virilite
 مردانگی
30. PWN(?) nl yym³n'(?).
 _Zaehner, Zur, 375): WL'YM'NW / .(?)
 _de MENASCE. TLD, 200). (RHM'N) la pi.été تقوی
 _{م): pad *narīman(?) (dādestan.gīh) .
 مناسب است با (داد و ست) سام بر نهار
31. m³ygwn(?).
 _sunj, V, Eng, 299): of stout material.
 _Zaehner, Zur, 375): maō-gōn / wine-coloured.
 _de MENASCE. TLD, 200): (māygōn) de vin
32. klk yhn".
 _B (160.16): klkyhn'
 _sunj, V, pah, ۲۳۱, ۱۵): klk-yhnn'
 _sunj, V, paz, ۲۸۰, ۱۰): kalak. yāuuūn.
 _sunj, V, Eng, 299): shining jewels.
 _Zaehner, Zur, 375): karkēhan / chalcedony.
33. dwš³ k³s-yh [hmyst³l y] hmyst³l.
 _Zaehner, Zur, 376): dušakasīh / wrong knowledge
34. ŠBKWN-X2 škwy-yh(?).
 _sunj, V, pah, ۲۳۱, ۲۰): ŠBKWN-X2 škwh-yh
 _sunj, V, paz, ۲۸۰, ۱۸). šikunət. šākōhi.

- _sunj, V, Eng, 300): who eagerly performs action
 calculated
 _Zaehner, Zur, 376): hišt ŠKWYih / lack of respect.
 _de MENASCE. TLD, 200) (hilend škandīh ??)
 impudeur بی درمی
 _{م): hilēnd *škōhīh(?) نه کاری به دین شکوه
- 206.10 35. dwsn-yh(?).
 _sunj, V, pah, ۲۳۱, ۲۰): dwš-šn-yh
 _Zaehner, Zur, 376): davišnīh.
- 206.11 36. cl-g³l(?).
 _sunj, V, paz, ۲۸۰, ۲۰): čir-gār
 _Zaehner, Zur, 376): čardār(?) / progenitor of heresy
 _de MENASCE. TLD, 200): (cargar) les progéniteurs
 (که هستند) راسدگان
 _{م): *čergarih(?) که هستند در کار چیره گری
 به هر روی، در کتاب هشتم دین کرد، کرده ی چهارم، سب ششم [MD (627.2)=] دو باره با این
 و از و نگارش (دوس) رو به رو می شویم.
- 206.11 37. kn³l-k³wmnd zm³n [bl³tlwt'].
 _Zaehner, Zur, 376): kanarakomand zaman [bratarot]
- 206.14 38. gl³yyt-k-yh(?).
 _sunj, V, pah, ۲۳۲, ۲): gl³-yyt-k-yh.
 _sunj, V, paz, ۲۸۱, ۱۱): gəraītāk.ia
 _Zaehner, Zur, 376): grāyastakīh / most fearfully
 _de MENASCE. TLD, 200): (*v.rāstakīh)
 arrangement آرایش
 _{م): V. *drāyīdagīh هر چه در آیی

2.

sāstarīh brahm:

wattar abezag rāyēnišnīh

gannāg-mēnōg zāy

andar	māzand dēwān	pad	akoman
"	bayān baxtārīh, appurdāran	"	ān ī abaxtar, kēwān
	abaxtarān		dur petyārag,
"	<nīrsīgān>*	"	< >*
"	<mardōm tan>*	"	<an ī sastar mar>*
"	āhogān	"	duš-āgāhīh
"	barišnan	"	an-ērīh ud a-hunsandīh
"	xēman	"	ān ī 'dēw(?) menišn' <ud>
"	'gētīg dēsagān'	"	ān ī 'mihōxt gōwišn'
"	pešag petyārag	"	druwand mar
"	'bedīh petyāragān'	"	sāstarīh
"	paymogān	"	ōy ī duš-dēn ud dušōxīgān
"	duš kārān	"	an ī 'hīraggon paymozan'
		"	weh zadan, wattar
			waxšēnīdan

2.

sāstarīh brahm:

wattar abezag rayēnišnīh

gannāg-mēnog zāy

nd dewan	pad	akōman
ih, appardaran	"	ān ī abāxtar kewān.
		dur petyārag,
	"	<... ..>*
	"	<an ī sāstār mar>*
	"	duš-āgahīh
	"	an erīh ud a-hunsandīh
	"	ān ī 'Jew(?) mēnišn' <ud>
	"	ān ī 'm.hōxt gowišn'
	"	druwand mar
	"	sāstarīh
	"	oy ī duš-dēn ud dušōxīgān
	"	ān ī 'hīraggōn paymozan'
	"	weh zadan, wattar
		waxšēnīdan

3.

arteštarih brahm:

weh-gūmēzag rayenīdārīh

asronīh hu-dānāgīh zahag

andar	<ahardar menogan>*	pad	<way ī menog mehmānīh>*
"	<baist wazišnān>*	"	<ray, spaš-iz>*
"	<waxšgan>*	"	<tagīg wad>*
"	mardōm tan	"	<ān ī mardān ham
			marčābuk.h>*
"	hunarān	"	tagīgīh
"	barišnan	"	narimān(?) dādestanīgīh
"	xemān	"	kāmag ī frārōn ud an ī
			meh-dādestānīhā kār
"	'getīg dēsagān'	"	an ī tagīg ud arwand tan
"	pešagān	"	artēštaran
"	bedān	"	arwand spah bed
"	paymogān	"	an ī 'suxr ud may-gōn
			paymozan
"	karan	"	meh-dādestānīh ī ham
			dahišn, zadan ud waxšēnīdan
			ī har dō. weh ud wattar.

4.

xwad-dōšagih brahm:

wattar gūmēzag rāyenīšnīh

duš-rāyenīdārīh mād

andar	dēwān	pad	xrudrawš xēšm
"	bayān baxtārīh appurdāran	"	abāxtar: wahrām: dastw hād,
"	<nirfsigan> (?)	"	<.....> *
"	<mardōm tan> *	"	<.....> *
"	āhōgān	"	xwad-dōšagih
"	barīšnān	"	an-ayabīh ud āhīdīh
"	xēmān	"	ān ī 'abārōn kamag' <ud> an ī 'xwad-dōšagih dēn' ud ān ī 'frazam ī wišōb-kār'
"	'gēūg dēsagan'	"	xwad-dōšagān' abaron stēz maran
"	'pēšagan hamestārān'	"	ahlomōyān
"	<bedān petyarag> *	"	an ī 'hu-axw ud xrad zad' 'dastwar an-ēr'
"	paymogān	"	ān ī xwad-dōšagiha brahmag
"	<duš-kāran> *	"	<.....> *

207.3

207.5

4.

xwad-došagih brahm:

wattar gümēzag rayenišnīh

duš-rāyenīdārīh māc

vān	pad	xrūdrawš xēšm
appurđārān	"	abāxtar, *wahrām;
		*astwihād,
	"	< . . . > *
	"	< > *
	"	xwad-dōšagih
	"	an ayabīh ud ānādīh
	"	an ī 'abarōn kāmāg' <ud>
		an ī 'xwad dōšagih dēn', ud
		ān ī 'frazam ī wišōb kār'
	"	xwad-dōšagān. abaron stēz
		maran
estārān	"	ahlomoyān
ug> *	"	an ī 'hu-axw ud xrad zad
		'dastwar an-er'
	"	ān ī xwad-dōšagihā brahmāg
	"	< > *

193. *abar zamān¹ xwad,*
u-š xwadīh ud kanārag,
az nigēz ī weh - den.

sunj (V ,pah, ۳۳), B (161.11),
 ۶۶۷ (۱۶۹.۵), MD (207.1)

207 3

had! zamān xwad hameīg.² u-š xwadīh drang, ud
 padīš ast kardārīh nērōg <ī> stī³ ast hameīg ān ī-š
 pad-nērōg.

207 5

u-š kanārag, jumbīšn ī stī andar way, pad spaš
 čiyōn: rošnān wāzišn,⁴ ud wād wāyišn,⁵ ab tazišn, urwar
 rōyišn, ud har⁶ nerog-kār⁶ andar way, ud hangirdīg
 būd bawēd hamāg [V: *hameīg].⁷

94. *abar ɸawišn¹ ɸawišn-rawišnīh₁ ud ɸawišn-ēstišnīh₁ ud ɸstī₁ pad abēstāg p a y d ā g w i z ā r i š n, az nigēz ī weh - dēn.*

sunj (V, pab, 𐭮𐭮𐭮); B (161.16),
𐭮𐭮 𐭮𐭮𐭮 (169.10); MD (207.8).

had! *I. ɸawišn₁.*

A. wimandīg:²

tohmag 1 dēsagan parwand; čiyōn ɸast₁ čišān parwand'

B. ud čihriḡ

zāhag ī 'zahagān bun, čiyon 'garm-xwed wād' ud pad ham grītagīh 'ristagān bun'

C. ud kīrrogīg

mādag kē³ kīrōg padīš dāred 'dēsān(?)',⁴ čiyōn 'zarr mādag' kē⁵ 'kīrrog⁵ zarrīgar' padīš dārēd abesar andar dēs(?),⁶ ud 'āhēn⁷ madag' kē 'kīrrog <āhēngar>* padīš dārēd 'taxt ud dar dēs'(?).⁸

ud ēn-iz ɸawišn₁ xwad ast 'tōhmagan tōhmag', ī stī bun, budag 1 az ray; čiyon dēn gōwēd ku: az ɸay₁ bē, ɸawišn₁ frāz-bud [V. az ɸay₁ be <ó>* ɸawišn₁ frāz-bud].

II. ud ɸawišn-rawišnīh₁.

207.19

A. wimandīg:

dēsag ī andar tōhmag parwastag; čiyōn čiš andar hast

B. ud čihriḡ

{ {dēsag(?)⁹ [V: zahag] ī andar zāhag¹⁰ [V: zahag<ān bun>*]; čiyon ristagān andar bunan

C. ud kīrrogīg

207.21

dēsag ī kīrōgīg(?)¹¹ [V. <kē>* 'kīrōg] dārēd pad mādag; čiyōn 'abesar¹² ud jān¹³ dēsag' kē 'kīrōgīg zarrīar' dārēd-abar¹⁴ zarr ī-š mādag; ud, 'bīl ud tīš dēsag' kē 'kīrōg āhēngar' dārēd-abar dār(?)¹⁵ [V. 'āhēn] ī-š mādag} }

208.4

ēn ɸawišn-rawišnīh₁,¹⁶ dēsag ī tōhmagān tōhmag;¹⁶ ī-š azēr frađom budag ī az ɸawišn₁,¹⁷ čiyōn dēn gōwēd kû: az ɸawišn₁ bē, ɸawišn-rawišnīh₁ fraz-būd

III. ud ɸawišn-ēstišnīh₁.

208.7

A. wimandīg:

dahīg¹⁸ ud ewāz parwastag¹⁹ ī andar tōhmagān ī-š azabar xweš. čiyōn ɸas₁ andar čiš₁.

B. { {ud čihriḡ

tōhm andar zāhag sāxtagīh,²⁰ čiyōn 'mardōm
tōhm' andar 'mādar zahar'

C. ud kīrrōgīg:²¹

dast-kariḡ ī kīrrōg abar mādag; čiyōn 'āyōxšust ī
tābišn²² ud wīzādīšn(?)²² ud kōbišn(?)²³
[V: *kandišn(?)] <ud> dār burīšn ud tuxšīšn } }.

ϕawīšn-ēstišnīh, būdag ast ī az ϕawīšn-rawīšnīh;
čiyōn den gōwēd kū az ϕawīšn-rawīšnīh, bē,
ϕawīšn-ēstišnīh, frāz-bud.

IV. ud stī:

A. wimandīg:

ewtāgīg²⁴ tanan; čiyōn ϕwahman²⁵ čīš ud
'wahmān kas).

B. čihriḡ:²⁶

<namčīštīg čīš ud kas>*; čiyōn 'bowandag
kardagīh(?)²⁷ [V: *nigardagīh(?)] ī zahag andar
'burdār uruspar'

C. ud kīrrōgīg:

namčīštīg abēsar ud jān²⁸ <kē>* 'kīrrōg zarrigar'
az zarr, <ud> namčīštīg taxt <ud> dār ī 'kīrrōg
durgar' az dār kunēd.

ud stī, būdag ast ī az <ϕawīšn-ēstišnīh>; čiyōn
den gōwēd kū.>* az ϕawīšn-ēstišnīh, bē, stī,

frāz-bud.

208.20 ud, az stī, nāmčīštīg čīš ud kas, kār ī an čīš ud kas
<.....>*; čiyon den gōwēd kū az stī bē,
ān ī andar har dō mēnōg ō ham bud²⁹ frārōnīh
abārōnīh

————— یادداشت‌ها —————

- 207.8 1. YHWWN-yt'
_B (161.16) YHWWN-šn'.
- 207.11 2. w ymn-yk.
_B (161.18): wymn-yk.
_Šaki, AR OR, 38, 282): v.mandīk.
- 207.13 3. m^ot g MN W.
_sunj, V, pah, ۲۲۲.۵): m^otg MNW / mādag kē.
- 207.14 4. YHSNN-yt' [W] dyys^on(?)
_Šaki, AR OR, 38, 282): dāred [ud] dēsān.
- 207.14 5. MN W kylwk'.
_B (162.1): MNW kylwk'.
_Šaki, AR OR, 38, 282). kē kīrrōk.
- 207.15 6. dys(?) dys(?), V. g^os dyys(?).
_sunj, V, pāz, ۲۸۲.۱۴), gās. dēhi.
_Šaki, AR OR, 38, 282): gāh dēs.
_de MENASCE. TLD, 201). ([andar] gās gas) en tout
endroit
در هر مکان
- 207.15 7. ^osyn'.

- B (162.1): ³syn' / āhēn
 —sunj, V, pah, ۲۳۳.۷): ³sym
 —sunj, V, pāz, ۲۸۲.۱۴): asīm.
 —Šaki, AR OR, 38, 282): āsēn
 dys(?)
 —sunj, V, paz, ۲۸۲.۱۹): dēh.
 —Šaki, AR OR, 38, 282): dēs
 —de MENASCE, TLD, 201): le siege شسگه
 —(م): dēs(?).
 zhk'(?), V: dyyk(?); dhk'(?).
 —sunj, V, pah, ۲۳۳.۱۲): zbk / zanak.
 —sunj, V, pāz, ۲۸۳.۳): zak.
 —Šaki, AR OR, 38, 282): zahak.
 —de MENASCE, TLD, 201): (*zahak) l'engendre به وجود آمده
 —(م) V: *dēag(?) سیماء، چهره، رُح، صورت، شکل
 —برداشت م بر سب ۵ این رویت (۱۹۴) این است که
 «در حالت گویی به جشش در آمده (bawišn-rawišnīh) هستی جُشتی»
 ماهیات ماقوه، از فداد و حالتِ تحسین و بی کیفیتِ تکوین (= bawišn)، د
 مُشکَل به شکل و دیسه‌ی آغاری می‌شوند و «صُورِ جسته» سر بر می‌آورد
 «مُصاحش صُور در اندرونِ حرثومه‌ی دین‌رین و آهرین»
 —واژه‌ی ای را که «دشگ» خوانده‌ام و صُور ترجمه کرده‌ایم، در بسترِ صحی پ
 (۱۹۴) / دشگ / *dēsag آمده است؛ خواننده‌ی مکتب‌س و فرزانه‌پژ
 نویسنده‌ی دین‌کرد، از کاربردِ این واژه (= دشگ)، همان معنای ارسطویی «ص
 خود درید

- 207.21 10. z³hk
 —(م): z³hk<³n bwn> / zāhag<ān bun>
 207.21 11. kylwk-yk.
 —(م) V: <MNW> kylwk[yk] / <ke>* 'kīrrōg.
 208.1 12. ³pystl
 —sunj, V, pah, ۲۳۳.۱۵): ³pysl / abēsar
 208.1 13. WMAN E.
 —sunj, V, pah, ۲۳۳.۱۵) W MANE / Ld jān
 208.3 14. YHSNN-yt' QDM
 —sunj, V, Eng, 302) is formed
 —Šaki, AR OR, 38, 282): dāret apar <āsēn>.
 —de MENASCE, TLD, 201): (dared apar) impose .
 تحمیل می‌کند
 208.3 15. d³l(?).
 —sunj, V, pah, ۲۳۳.۱۸): (³syn' W) d³l / (āhen ud) dār.
 —Šaki, AR OR, 38, 282): <āsēn>
 —de MENASCE, TLD, 201): (*āhan ?) fer من
 208.4-5 16. YHWWN-šn lwb-šn-yh [dh-yk W Wtwhmk ³n']
 dysk' y twnmk-³n twhmk.
 208.5-6 17. YHWWN-šn' [MN].
 —Λ→ sunj, V, pah, ۲۳۳.۲۰).
 208.7 18. dh-yk, V: dsyk.
 —sunj, V, pāz, ۲۸۳.۱۵): dēhī.
 —Šaki, AR OR, 38, 282): dēsak.
 —de MENASCE, TLD, 202): le produite.
 208.8 19 p.wstk'

_sunj, V, pāz, ۲۸۳, ۱۶): paruuastō.

20. sht-k-yh(?).

_sunj, V, pah, ۲۳۴, ۱): sht-k-yh.

_sunj, V, pāz, ۲۸۳, ۱۸): saxtəkna

_Šaki, AR OR, 38, 282): daštak[īh]

_de MENASCE, TLD, 202): (sāxtakih) la constitution

تشکیل، دیسه بندی

21

گمان و نظر ما این است، آن مصطفی که در نوشتار پهلوی، در تشبیه با افراد مبدی هر
برای مرحله‌ی آفرینش «bawišn-ēstišnīh / تمرکز هستی» نوشته آمده است، می‌باشد
و رده‌ی «bawišn-rawišnīh / هستش پویا» نوشته می‌آمد؛ و آن گفتاری که
افراد مبدی هر مبدی برای مرحله‌ی آفرینش «bawišn-rawišnīh / هستی پویا» نوشته
می‌باشد برای مرحله‌ی خلق «bawišn-ēstišnīh / تمرکز هستی» هستش پایا
ولی، پیاپی‌ها و دست‌نویس‌های دست‌نویس کرد، به گمان ما، در این یک جاده‌جایی
موصوع است

ما، در آن‌نویسی این روش (۱۹۴)، از دست‌نویس‌های برجای مانده‌ی دست‌نویس
ولی در ترجمه، مای کار را از آنچه که خود آن در دست‌نویس‌ها نگاشته‌ام پیروی کرده‌ام

22. t³p-šn' w t³c-šn'

_(م) V. tabišn *widāzišn.

_(م): V: tabišn ud *taf<t>išn(?).

_(م) V: tābišn ud tafišn.

_Λ↔ VEN, Pah, XX, 1): (u-š) ataxš tafišn dāšt az tan
be mardōm.

23 W kwyšn'.

_sunj, V, pāz, ۲۸۳, ۲۱): nakədkən.

_Šaki, AR OR, 38, 282): kōyišn.

_de MENASCE, TLD, 202): (kandišn) la section

_(م): ud *kōišn(?).

208.15 24. ³ywt³-yk.

_B (162.17). ³yywt³-yk.

_sunj, V, pāz, ۲۸۴, ۲): anōtākī-

_(م): ³ywt³<k>-yk / ew-ta<g>ig.

208.15 25. w ³ym³n.

_B (162.17; A 18). w³hym³n.

_Šaki, AR OR, 38, 282): vahmān

208.16 26.

حوسده‌ی تاریک‌سیر هر از پژه، خود بدین نکته آگاهی یافته است که در این روش کوتاه، به
شیوه‌ی گریز گویی معمولی کردن، ر چهار ریه، پایگان و مرحله‌ی آفرینش هستی سخن به میان
آمده است. نویسنده‌ی این روایت (کرده‌ی ۱۹۴)، شرح هر کدام بر چهار ریه در سه
بخش کرده و معنی می‌کند: نخست، نویسنده‌ی هر یک از چهار مرحله‌ی آفرینش ۱. مهابت پیشینی آن
مرحله و مریدی با ر غیر آن، که به آن، نام ویمندگ wimandīg می‌دهد؛ دودینگر، معرف
طبیعی و مرشتین هر یک از مراحل چهارگانه را به دست می‌دهد و بر آن، نام چیه‌ریگ / čihriḡ
می‌دهد؛ سدیگر، پایگان هریش حدیث را با مرحل کار یک صنعتگر برمی‌سجد؛ صنعتگری که ر
ریه‌های تغریب بوده، یعنی دوت هر گوفه با نور دیدن و چکش‌کاری و برق‌ساری و تشریف و
قطعه‌ساری و سرهم کردن قطعات ر خود به تنهایی به انجام می‌رساند تا کالای پذیرای نظر خود ر
فرآفریند. نویسنده‌ی این روایت، هر جا که کرد و کار آفریندگی حدیث را — به تاسه — با کار
افراد پر داز و صنعتگر مقایسه می‌کند، با سرواژه‌ی کیروگیگ / kirrōgīg بحث را می‌آورد

گمان و باز شناخت ما این است که هنگام بررسی فشرده‌وار و گریز گویانه‌ی مرحله‌ی چهارم
آفرینش (= stī)، و هنگام سخن‌پردازی در باب بخش دوم مرحله‌ی چهارم (= čihriḡ)، نوشتار
پهلوی دچار افتادگی شده است و باعث سخن‌پهلوی آسیب دیده است؛ در همسجی با روید گفتار

در این روایت، بازسازی گمانش می‌تواند عذوب ویر باشد

_ud čihriḡ <nāmčīštīg čīš ud kas>*,

II. ud bawišn-rawišnīh:

dēsag ī tōhmagān tōhmag:

būdag ī az bawišn:

A. wimandīg:	B. čihrīg:	C. kirrōgīg:
↓	↓	↓

dēsag ī andar tōhmag parwastag	dēsag(?) [V: zahag] ī andar zāhag < ān bun > *	dast-kārīh ī kirrōg abar mādag
--------------------------------------	---	--------------------------------------

čiyōn:	čiš andar hast	ristagān andar bunān	āyōxšust ī fābišn ud wizādišn ud kōbišn
⇒			

čiyōn:

⇒

II. ud ʔawišn-rawišnīh:

dēsag ī tōhmagān tōhmag:

būdag ī az ʔawišn:

<i>A. wimandīg:</i>	<i>B. ʔihrīg:</i>	<i>C. kīrōgīg:</i>
	↓	↓

andar	dēsag(?)	dast-kārīh ī
	[V: zahag] ī	kīrōg abar
ag	andar zāhag<ān	mādag
	bun>*	

ar hast	ristagān andar	ʔayōxšust ī
	bunān	tābišn ud
		wizādišn ud
		kōbišn

III. ud ʔawišn-ēstišnīh:

<nāmčīštīg tōhm ud zāhag>:

būdag ī az ʔawišn-rawišnīh:

<i>A. wimandīg:</i>	<i>B. ʔihrīg:</i>	<i>C. kīrōgīg:</i>
↓	↓	↓

dahīg ud ēwāz	tōhm andar	dēsag ī <kē>*
parwastag ī	zāhag sāxtagīh	*kīrōg dārēd
andar tōhmagān		pad mādag
ī-š azabar xwēš		

čiyōn:	ʔkas, andar ʔčiš,	ʔmardōm tōhm	ʔabēsar ud ʔām
⇒		andar ʔmādar	dēsag kē
		zahār	ʔkīrōgīg zarriar
			dārēd-abar zari
			ī-š mādag

IV. ud stī:

nāmčīštīg čiš ud kas:

būdāg ī az ,bawīšn-ēstišnīh:

<i>A. wimandīg:</i> ↓	<i>B. čihriḡ:</i> ↓	<i>C. kirrōḡīg:</i> ↓
--------------------------	------------------------	--------------------------

ēwtāḡīg tanān	<nāmčīštīg čiš ud kas>	nāmčīštīg abēsar ud jān
---------------	---------------------------	----------------------------

čiyōn: ⇒	,wahmān čiš, ud , ^x wahmān kas,	'bowandag kardagīh' (?) ī zahag andar 'burdār uruspar'	<kē>* 'kirrōḡ zarrīgar' az zarr, nāmčīštīg kunēd.
-------------	---	---	--

DINKARD

BOOK III (113-124)

A KEY TO THE PAVLAVI LANGUAGE

MAIN PROBLEMS ABOUT THE:

ETHICS, CREATION, MEDICINE, ASTROLOGY,
RELIGIOUS DISCIPLINE, THE PHILOSOPHY
OF ENGINEERING, METROLOGY, PHILOSOPHY, CIVIL
CODE, MYTHICAL PERSONAGES AND

CORRECTION, TRANSCRIPTION NOTES AND
TRANSLATION ACCORDING TO THE MADANI
EDITION.

BY

P. ZAKHAT

PUBLISHED BY: UNESNARAT'S PRESS-ATIN

TEHRAN 2005.